

مجموعه آثار تالیف و ترجمه

شجاع الدین شفا

# تولد می دیگر

ایران کهن، در هزاره امی نو

گفتگونی ضروری با نسل سازنده ایران فردا

درباره

واقعتهای غالباً ناشناخته ایران دیروز و امروز

## "برای اینکه بت پرست نباشی، کافی نیست که بتها را شکسته باشی، باید خوی بت پرستی را ترک گفته باشی". نیچه

هشت ماه پس از نخستین چاپ "تولد دیگر" این مقدمه کوتاه را بر چهارمین چاپ کتابی مینویسم که اکنون جای خود را نه تنها در هزاران خانه برونمرزی، بلکه در بسیاری از خانه های ایرانیان درونمرزی نیز باز کرده است.

در این مدت تقریباً همه مطبوعات و رادیوهای پارسی زبان خارج از کشور، و به همراه آنها شمار بسیاری از دوستان شناخته یا ناشناخته از سراسر جهان، انتشار این کتاب را مورد تائیدی علاقه مندانه قرار داده اند که من در اینجا از همه آنها از این بابت تشکر می کنم، و بمواظبات این اظهار امتنان تذکر این واقعیت را نیز ضروری میدانم که در هیچیک از این اظهار نظرها نه تنها از جانب خوانندگان ایرانی و مسلمان کتاب، بلکه از جانب خوانندگان پارسی زبان متعدد یهودی و مسیحی آن نیز، بخلاف آنچه میتوانستم انتظار داشته باشم، درباره محتوای آن نظری انتقادی دریافت نداشته ام، و این به روشنی به من نشان داده است که جو فکری جامعه امروز ما، بخصوص نسل جوان آن، در گرماگرم تحولی چنان بنیادی است که آنانکه کوتاه بینانه یا فریبکارانه هنوز هم رویای تحمیل ضوابطی قرون وسطائی را به جامعه قرن بیستم و یکمی ایران در سر میپروانند الزاماً عرض خود میبرند و زحمت ما میدارند.

با اینهمه از یاد نباید برد که در کمتر سرزمینی از سرزمینهای جهان کنونی ما این تلاش واپسگرایانه با کمیت و کیفیتی سنگین تر از آنچه در بیست ساله گذشته بر ملت ما گذشته است و میگذرد، انجام گرفته است. علت این است که نابسامانی بیست ساله ما ریشه در یک نابسامانی بسیار کهن تر 1400 ساله دارد، هزار و چهارصد سالی که هر چند به طور سنتی تاریخ اسلامی ایران شناخته میشود، عملاً در هیچ دوران آن جزء تاریخ یک چماقداری هزار و چهارصد ساله نبوده که فریبکارانه نام مذهب بر آن نهاده شده است تا بهتر بتواند ابزار سلطه جوئی سیاسی عرب و ترک و تاتار و ترکمن و ابزار سود جوئی و مقام طلبی شریکان جرم آنان در لباس دین سالاران و دکانداران دین قرار گیرد، که به لطف آنان از دوران سعد بن وقاص تا به امروز، حتی یکبار اسلام در جلوه پاک و معنویتی که لازمه بنیادی هر مذهب است به ملت ایران عرضه نشده است. در همه این چهارده قرن، اسلام در مفهوم یک آئین بهمان قدر مورد بهره کشی آشکار قرار گرفته که ملت ایران خود مورد چنین بهره کشی قرار گرفته است.

وقتی که Hegel، فیلسوف بلند آوازه قرن نوزدهم آلمان و اروپا، در "فلسفه تاریخ" معروف خود بر این واقعیت تکیه نهاد که تاریخ همواره تکرار میشود، به احتمال بسیار نمیتوانست فکر کند که پیش از پایان قرن بیستم، در همان سرزمینی که او آنرا نخستین کشور تاریخ ساز جهان دانست، و در نزد همان ملتی که او آنرا نخستین ملت تاریخی جهان ارزیابی کرد، آنچه در نیمه هزاره اول گذشته بود دقیقاً در پایان هزاره دوم تکرار خواهد شد، یعنی بهمان صورت که در هزار و چهارصد سال پیش بادیه نشینانی با وعده مساوات و اخوت پا به میدان نهادند ولی خیلی زود شمشیر کشان قادیسیه و جولای<sup>1</sup> از کار در آمدند، و صحبت از عدالت اسلامی کردند ولی جز غارت مغلوبان و اسیر گرفتن زنان و فرزندان آنان نشانی از این عدالت ارائه نداشتند، در پایان هزاره دوم نیز وارثان قرن بیستمی همین شمشیرکشان با وعده مؤکد آزادی و دمکراسی و حقوق بشر پا به همین میدان خواهند نهاد،

<sup>1</sup> - دهی است بیغداد بر یک منزل از خاتقین و جنگ آن مشهور است. (منتهی الارب). تا خاتقین هفت فرسنگ فاصله دارد. فرهنگ دهخدا

ولی این بار نیز از زبان ولی فقیه تازه، همچنان که پدرانشان از زبان سعد بن وقاص و حجاج ابن یوسف چهارده قرن پیش شنیده بودند، خواهند شنید که: "اینهایی که از دمکراسی حرف میزنند دشمن اسلام هستند. ما هر چه

میکشیم از همین طبقه ای است که ادعا میکنند روشنفکریم. اینها که ادعای روشنفکری میکنند اگر از فضولی دست برندارند سرکوب خواهند شد. ما باید مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر بریده باشیم و آتش زده باشیم تا قضیه برطرف شود. اینها از یهود بنی قریظه هم بد ترند و باید اعدام شوند. به اذن خدا و امر خدا همه آنها را سرکوب میکنیم، به اقتدای حضرت امیرالمومنین علیه السلام شمشیر میکشیم و این فاسدها را مثل غده های سرطانی درو میکنیم و تمامشان را میکشیم."

و شاید گزارشگر BBC نیز که بیست سال پیش در تفسیر رادیویی خود در روزهای پر تب و تاب انقلاب پیش بینی کرد که: "... در ایران بعد از انقلاب حکومتی زمام امور را بدست خواهد گرفت که در برنامه هایش دیگر جایی برای رؤیای تمدن بزرگ وجود نخواهد داشت و به سبب شرایط حاکم بر جو سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران این کشور مقامی همپایه کشور همجوارش افغانستان را خواهد یافت و برای همیشه رؤیای پنجمین قدرت جهان شدن را فراموش خواهد کرد" نمیتوانست خودش باور کند که بیست سال پیش از پیشگویی آینده نگرانه او ایران و افغانستان تنها دو کشوری از جمع کشورهای تقریباً دویست گانه جهان پایان قرن بیستم خواهند بود که عمده داران حاکم بر آنها در گاهشماری زمینی و آسمانی خود آغاز هزاره سوم را با پایان هزاره اول عوضی خواهند گرفت.

\*\*\*

با اینهمه، تردید نداشته باشیم که این بار نیز، چون در همه تاریخ تمدن بشری، چرخ تاریخ جز برای کوتاه مدتی به عقب باز نمیگردد، و قانون چماقداری اگر هنوز هم در قلمرو زمینی سیاست و اقتصاد در ابعاد مختلف هنوز قانون حاکم باشد دیگر در قلمرو آسمانی خریداری در جهان متمدن هزاره تازه ندارد. اگر کلیسای مسیحیت، با همه پشتوانه قدرتی که در غرب نیرومند مسیحی داشت در رویارویی با دگر اندیشان عصر روشنگر ناچار به ترک چماقداری هزار و پانصد ساله خود شد، روحانیتهای متحجر جهان مسلمان امروز که این بار نمایندگان یک مجتمع جهان سومی عقب افتاده و ناتوان بیش نیستند، به طریق اولی چماقی را که دیگر حتی نوجوانان و کودکان خودشان را هم نمی ترساند بناچار بر زمین خواهند نهاد و خود به فراموشخانه تاریخ خواهند پیوست. چرخ تاریخ نیز دوباره در مسیر الزامی خود به راه خواهد افتاد.

منتها چنین دگرگونی سرنوشت ساز بهمان اندازه زودتر تحقق خواهد یافت که نسل های نوحاسته امروز آگاه تر و آینده نگرتر برای رقم زدن فردا پا به میدان سرنوشت بگذارند. همچنانکه عصر روشنگری جهان غرب اندیشه های اندیشمندان مکتب فروغ را از راه کتابها و نوشته ایشان به محیط ظلمت زده کلیسای تفتیش عقاید راه داد، کتابهایی از نوع کتابی که اکنون در دست دارید، و آنچه رهنوردانی پیشگام تر از من در سالهای گذشته در همین راستا در دسترس هموطنان خویش گذاشته اند یا از این پس خواهند گذاشت، میتواند با کمک به آگاه سازی نسل راه گم کرده امروز جامعه ما راه را تا آن حد که در توانائی کتاب یا نوشته ای است بر این دگرگونی سرنوشت ساز هموار کنند. از یاد نبریم که چنین تحول بنیادین تنها برای کشور و ملت ایرانی ما ضروری نیست، بلکه ایران ما در این راه، و در ایفای رسالت تاریخی فرهنگ ایرانی حقا وظیفه دار است در این تلاش روشنگری راهگشای دیگر کشورها و ملتهای جهان اسلام و فراتر از آن همه جهان سوم نیز باشد.

هر فروغ تازه ای که از راه دانش و بینش بر ظلمتکده های ساخته و پرداخته دکانداران دین خاخم یا کشیش یا آخوند - بتابد، تحقق این پیشگویی سپیده آور والای فرهنگ پارسی را شتاب بیشتر خواهد بخشید که...

حق رها نکند چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی"

## سر آغاز

کتاب حاضر در آخرین سال یک سده، و در آخرین سال یک هزاره نوشته شده است، و با این انگیزه نوشته شده است که بتواند راهنمای فکری نسل نوحاسته ای باشد که در کوتاه زمانی پا به قرنی تازه و به هزاره ای تازه خواهد گذاشت. اگر من چنین راهنمایی را تلاشی ضروری دانسته ام، به این خاطر است که این نسل که میراث بر یکی از والاترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشری است، در جریان این است که این جابجائی سده ها و هزاره ها را در بدترین صورت ممکن، یعنی بصورت نسلی صغیر- هم صغیر شرعی و هم صغیر سیاسی - انجام دهد.

در پایان هر سال مردمان سودها و زیانهای سال کهنه خود را به حسابرسی میگذارند تا حاصل آنرا ملاک کار خویش برای سالی نو قرار دهند. ملتها نیز میتواند حسابرسی مشابهی را - در بعدی دراز مدت تر در مورد گذشته و آینده خویش بکنند. چنین بعدی برای برخی از آنها میتواند مقیاس دهه ها را داشته باشد، برای برخی دیگر مقیاس سده ها را، و برای شمار انگشت شماری مقیاس هزاره ها را.

از صد و هشتاد و هشت کشور عضو سازمان ملل متحد در جهان کنونی ما، نزدیک به صد و بیست کشور کشورهای فقط "دهه ای" هستند، زیرا تاریخ موجودیتشان بعنوان کشورهای مستقل از سالهای بعد از جنگ جهانی دوم و پایان عصر استعمار آغاز شده است. شصت کشور دیگر کشورهای "سده ای" هستند که آغاز موجودیتشان به تحولات تاریخی پایان هزاره اول و آغاز هزاره دوم و به اکتشافات بزرگ جغرافیائی نیمه دوم این هزاره مربوط میشود و تنها ده کشورند که در حساب تاریخ "هزاره ای" بشمار می آیند، یعنی از چند هزار سال پیش تا کنون بطور مستمر در صحنه تاریخ حضور داشته اند. ولی همه این کشورها در شرایطی یکسان به هزاره ای که از راه میرسد پا نمیگذارند. کشورهای از آنها چون ژاپن و ایتالیا بصورت ممالکی کاملاً پیشرفته وارد این هزاره میشوند. کشورهای چون چین و هند پس از گذراندن دورانهائی دشوار ب سوی آینده ای بسیار امید بخش تر پیش میروند. در عوض کشورهای چون مصر و اتیوپی (حبشه) و یمن کماکان با زندگانی جهان سومی خود دست بگریبانند و آینده واقعا امید بخش تری را در پیش روی خود نمی بینند. در این میان تنها دو کشور اسرائیل و ایرانند که در شرایط برزخ ک نونی خویش با این معمای حل نشده رویارویند، که آیا همچنان با هویت های خاخامی و آیت الهی در درون پیله ای که بدور خویش تنیده اند باقی، بمانند، یا سر از غار اصحاب کهف بر آورند و بصورت کشورهای مترقی پا به هزاره تازه ای گذارند که در آن منطقاً جائی برای خاخام و آیت اله وجود نمیتواند داشته باشد.

\*\*\*

هزاره ای که به پایان می رسد هزاره ورشکسته تاریخ ایران است، زیرا هزاره ای است که با شاهنامه فردوسی آغاز شده و با توضیح المسائل خمینی پایان یافته است. قرنی نیز که به پایان میرسد ورشکسته ترین قرن این هزاره است، زیرا قرنی است که با انقلاب مشروطیت شروع شده و با انقلاب "جارو کشان" بسر رسیده است، جارو کشانی که با شعار یا مرگ یا خمینی به پیشباز هزاره سوم رفتند و در همان سالها بی که انسانهایی خود پا به ماه می گذاشتند اینان از دور چهره امام خویش را در آن دیدند.

هم این هزاره و هم بخصوص این قرنی که ببایان می رسد در تاریخ جهانی جایی خاص دارند، زیرا هر دوی آنها به مفهوم واقعی کلمه سرنوشت ساز بوده اند. هزاره دوم برای اروپایی که با سقوط امپراتوری رم شکل گرفته بود در ظلمتی قرون وسطایی آغاز شد که قانون حاکم بر آن جهل و تعصب و خرافات بود و حکومت بی منازع کلیسا بسیار بیش از آنکه اخلاق و معنویتی را برای بربر های نورسیده بارمغان آورد آنانرا به کشتارهای باز هم بیشتری، ولی این بار در جهت منافع کلیسا، وامیداشت. از قتل عام کاتارها تا کشتار سن بارتملی، از جنگهای صلیبی تا مبارزات مذهبی کاتولیکها و پروتستانها، از هیمة های آتشی که هزاران نفر بجرم ارتباط با

شیطان در آن سوختند تا چرخهای شکنجه انکیزسیون که استخوانهای هزاران نفر دیگر در آنها خورد شد یا زبانهایشان از حلقها بیرون کشیده شد، پرچم مسیحیت مقدس از درون دریایی از خون سر بر افراشت. در همان سالها، جهان اسلام که هنوز از آسیای میانه تا کرانه های اقیانوس اطلس را در برمیگرفت، با برخورداری از شرایط ممتاز نخستین قرون امپراتوری اسلامی، نیمه بر تر و بسیار پیشرفته تر در جهان باستان بود.

در نیمه دومین این هزاره، جهان غرب که در آن هنگام تنها در اروپای کوچک کمتر از چهل میلیون نفری خلاصه میشد، بناگهان جهش غول آسای خود را بسوی استیلا جویی بر بقیه جهان بشری آغاز کرد، و این جهش غول آسا او را در پایان قرن نوزدهم به سروری بیمنازع بر جهانی رسانید که دو برابر آن جمعیت و هفده برابر آن مساحت داشت دریانوردان این اروپای کوچک دو قاره ناشناخته تازه را کشف کردند و مانند دو قاره شناخته شده پیشین به فرمان اروپای خود در آوردند. هشت کشور اروپایی به تنهایی امپراتوری جهانی عظیمی را بنیاد نهادند که سی برابر مساحت خود آنها وسعت و بیست برابر آن جمعیت داشت و "افتاب در آن غروب نمیکرد". به موازات این جهش سیاسی، جهش همه جانبه علمی، صنعتی، آموزشی، هنری و فکری جهان غرب ساختار دنیای هزاره دوم را بکلی تغییر داد. در پایان قرن نوزدهم پرچم این غرب بلند پرواز در همه خشکی ها و همه دریاها افراشته بود، در انتظار آنکه همین پرچم در قرن بیستم در ماه و شاید در قرن بعد از آن در مریخ و زهره نیز افراشته شود. درست در جهت عکس آن، جهان پهناور اسلامی در همین مدت به رکود و بدنبال آن به انحطاطی مرگبار روی آورد، بی آنکه هیچ بلای آسمانی یا زمینی در این سقوط فرا گیر دخالتی داشته باشد. نه تنها همه آن عوامل که در طول قرون زعامت این مجتمع مذهبی را باعث شده بودند به فراموشی سپرده شدند، بلکه حتی موجودیت خود این جهان به پرسش گرفته شد، زیرا در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم تقریباً همه کشورهای اسلامی کنونی، یا چون پاکستان و بنگلادش و مالزی و مصر و سودان و آفریقای شرقی و اردن و عراق و کویت و شیخ نشین های خلیج فارس مستعمره انگلستان بودند، یا چون مراکش و الجزیره و تونس و سنگال و موریتانی و مالی و چاد و سوریه و لبنان مستعمره فرانسه، یا چون لیبی و سومالی و اریتره مستعمره ایتالیا، یا چون اندونزی مستعمره هلند، یا چون صحرای غربی مستعمره اسپانیا، یا چون ازبکستان و ترکمنستان و تاجیکستان و قرقیزستان و کازاخستان و آذربایجان اجزایی از امپراتوری روسیه شوروی، و شمار ممالک مستقل یا ظاهراً مستقل مسلمان به ترکیه و ایران و افغانستان و عربستان سعودی محدود میشد.

قرن بیستم - قرن حاضر خود ما - که ریچارد نیکسن رئیس جمهوری پیشین آمریکا در آخرین کتاب خویش آنرا بهترین و بدترین قرن تاریخ جهان نامیده بود - بنوبه خود هم قرن بزرگترین ویرانیه و هم قرن بزرگترین سازندگی های تاریخ بشر بود. شمار کسانی که در دو جنگ بزرگ جهانی این قرن و در بیش از دویست جنگ محلی آن در جبهه های جنگ یا در پشت جبهه ها کشته شدند از صد میلیون نفر، یعنی از شمار مجموع کشتگان جنگهای چند هزاره ساله پیشین فراتر رفت. بزرگترین انقلابهای تاریخ جهان در روسیه و در چین، هر کدام میلیون ها نفر قربانی به بار آوردند، و کشتار های دسته جمعی (ژنوسیدها) بنوبه خود میلیونها قربانی دیگر گرفتند. امپراتورهای قدرتمند انگلستان، فرانسه، اتریش، روسیه، آلمان، هلند، بلژیک، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، عثمانی، ژاپن، آمریکا، همه در این قرن از هم پاشیدند و از بقایای آنها بیش از یکصد و بیست کشور مستقل پا به صحنه سیاست و جغرافیای جهان گذاشتند. دو جنبش غول آسای کمونیسم و فاشیسم هر دو در این قرن بر سر کار آمدند و هر دو در همین قرن از میان رفتند.

جامعه انسانی در این قرن وارد عصر اتمی شد، یعنی نیرومند ترین ابزار زندگی را همراه با مخوف ترین ابزار مرگ در اختیار خویش گرفت. پیشرفتهای شگرف در امر ارتباطات از طریق تلفن، بیسیم، رادیو، تلویزیون، فکس، اینترنت، ماهواره های مخابراتی، بافت ارتباطی جهان را بکلی تغییر داد و مرزهای نژادی و جغرافیایی و زبانی را پشت سر گذاشت.

آغاز عصر کامپیوتر دفتر چند هزار ساله ای را در تاریخ تمدن بشری بست و دفتر تازه ای را گشود. بشر در این عصر پا از کره آشنای خودش بیرون گذاشت و راه کرات نا آشنای دیگر را در پیش گرفت. روزیکه اولین انسان پا به کره ماه نهاد بشر از صورت انسان چند میلیون ساله پیشین بیرون آمد. علیرغم همه جنگها و همه فاجعه های طبیعی، جمعیت جهان بر اثر پیشرفتهای بیسابقه بهداشتی و کشاورزی از یک میلیارد و نیم نفر در آغاز قرن به شش میلیارد نفر در پایان همین قرن افزایش یافت، در صورتیکه این رقم در درازای پنجهزار سال تنها میان پنجاه میلیون نفر و یک میلیارد و نیم نفر نوسان کرده بود. در طول یک قرن، جهان ما بیش از پنجاه قرن گذشته در زمینه بهداشتی پیشرفت کرد. بیماریهایی چون وبا و طاعون و سل و آبله که پیش از آن هر چند یکبار داس مرگ در شرق و غرب جهان نهاده بودند تقریباً بکلی ریشه کن شدند. در سال هزار و نهصد حتی در اروپای غربی و آمریکای پیشرفته از هر هزار کودکی که به جهان می آمدند بطور متوسط صد و شصت و دو کودک میمردند. امروز این رقم به 14 کاهش یافته است. در جهان سوم طبعاً این نسبت مرگ و میر بالاتر است، ولی در آنجا نیز رقم آن نسبت به گذشته بسیار کمتر شده است. حد متوسط عمر که در آغاز قرن در جهان پیشرفته 47 سال و در بقیه کشورها 31 سال بود اکنون به ترتیب به 80 و 60 رسیده است. در سال 1900 سفر به دور دنیا از راه کشتی سریع السیر و راه آهن بیش از دو ماه طول میکشید، امروز این سفر با جت های ما فوق صوت در کمتر از 24 ساعت انجام میگردد.

در جمع کشورهای " هزاره ای " در آغاز این قرن، چین امپراتوری فروپاشیده ای بود که از هر گوشه اش بانک شورش و انقلاب بر میخاست و دولتهای مستعمراتی اروپائی و ژاپن نورسیده، هر کدام در جابجای آن مناطق نفوذی داشتند که مطلقاً حاکمیتی از جانب دولت مرکزی بر آن اعمال نمیشد، چندانکه دولتهائی چون انگلستان در بخش های اختصاصی خود اصولاً "ورود سگ و چینی" را ممنوع اعلام کرده بودند. و در پایان قرن، همین کشور چین یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، یکی از هفت کشور "اتمی" جهان، برخوردار از بالاترین رشد اقتصادی سالانه جهانی، و کاندیدای اعلام نشده ابرقدرتی قرن بیست و یکم است، هند که در آغاز قرن مستعمره انگلستان بود و اربابان انگلیسی همچنان در آن "صاحب" خطاب میشدند در پایان قرن نه تنها به استعمار خود و اصولاً به عصر استعماری پایان داده است، بلکه بصورت بزرگترین دمکراسی دنیا و دومین ابر قدرت بالقوه جهان فردا آماده ورود به قرن تازه شده است. زاپن که با پیروزی دریائی پر آوازه ای بر امپراتوری تزاری پا به قرن بیستم گذاشته بود، علیرغم شکست خود در جنگ دوم جهانی بصورت دومین قدرت اقتصادی این جهان در پایان قرن در آمده است. یونان و ایتالیا قرن بیستم خود را در موضع کشورهائی کاملاً پیشرفته در حال بیپایان بردنند. مصر که این قرن را در موضع تحت الحمایه انگلستان آغاز کرده بود امروز آنرا در مقام رهبری جهان عرب به آخر میرساند... و ایران، که قرن بیستم خویش را با نخستین انقلاب مشروطیت در "جهان سوم" شروع کرده بود، پس از آزمایش پنجاه ساله ای موفق ولی نافرجام، تنها کشور هزاره ای است که در جستجوی "اسلام ناب مهدی" به قرون وسطای خویش باز گشته است. در اولین سال این قرن "حاج سیاح" محقق و جهانگرد ایرانی، در بازگشت از سفری بدور دنیا در کتاب "خاطرات" خودش که از جالبترین آثار زبان فارسی قرن حاضر است در توصیف وضع اجتماعی ایران آنروز نوشت: «...جماعت عامه به سر همه جا را پر کرده اند و همه مقامات را صاحب شده اند. کسی نمیداند کدامیک از آنها فهم و سواد دارد و کدام ندارد. همه نام آیت الله و حجت الاسلام و شیخ و ملا دارند، و کارشان این است که به اسم شریعت هر چه میخواهند بکنند و جلو هر چه را که نمیخواهند بگیرند. تکفیر میکنند، معامله بهشت و جهنم میکنند، کسی جرئت ندارد بگوید آقا دروغ میگوید، زیرا بیرق و اشریعتاً بلند میشود. به آنها ایراد میگیری، میگویند ایراد به مجتهد جایز نیست. تکذیب میکنی، مثل این است که خدا و پیغمبر را تکذیب کرده ای، به هیچ آخوند گردن کلفتی نمیتوان گفت که مجتهد نیست یا عادل نیست، زیرا جمعی قلمچاق پشت سرش دارد که هر چه بگوید میکنند... و اما مردم، گرد اندوه بر روی همه نشست، رنگها زرد، بدنها لاغر، لباسها کثیف، لبها آویخته، چشمها بر زمین گویا خرمی و نشاط از این مملکت بار بسته است و بغیر از نوحه و گریه چیزی نمانده است. آنچه از اسلام باقی است زیارت رفتن و نماز جمعه خواندن و نعش کشی است، وگرنه واجبات شرع متروک است.»

... و در آخرین سال همین قرن، اگر حاج سیاح دیگری قصد وقایع نگاری داشته باشد، احتمالاً در توصیف وضع اجتماعی ایران سال 2000 خواهد نوشت: «...جماعت عمامه به سر همه جا را پر کرده اند و همه مقامات را صاحب شده اند. کسی نمیداند کدامیک از آنها فهم و سواد دارد و کدام ندارد. همه نام آیت الله و حجت الاسلام و شیخ و ملا دارند، و کارشان این است که به اسم شریعت هر چه میخواهند بکنند و جلو هر چه را که نمیخواهند بگیرند. تکفیر میکنند. معامله بهشت و جهنم میکنند. کسی جرئت ندارد بگوید آقا دروغ میگوید، زیرا بیرق و اشریعتا بلند میشود. به آنها ایراد میگیری، میگویند ایراد به مجتهد جایز نیست. تکذیب میکنی، مثل این است که خدا و پیغمبر را تکذیب کرده ای. به هیچ آخوند گردن گلقتی نمیتوان گفت که مجتهد نیست یا عادل نیست، زیرا جمعی قلمچاق پشت سرش دارد که هر چه بگوید میکنند... و اما مردم، گرد اندوه بر روی همه نشسته. رنگها زرد، بدنها لاغر، لباسها کثیف، لبها آویخته، چشمها بر زمین. گویا خرمی و نشاط از این مملکت بار بسته است و بغیر از نوحه و گریه چیزی نماند ه است. آنچه از اسلام باقی است زیارت رفتن و نماز جمعه خواندن و نعش کشی است، و گرنه واجبات شرع متروک است.»

\*\*\*

چنین آزمایشی، با همه سنگینی آن، برای ایران آزمایشی تازه نیست، تکرار تازه ای از یک سناریوی کهن هزار و چهار صد ساله است، و ریشه در ارتباط نا سالمی دارد که از آغاز وجه مشخص ارتباط ایران و اسلام بوده است.

پیش از اسلام هیچ آئینی در تاریخ جهان بدانصورتی که این آئین یا به صحنه تاریخ گذاشت پایه تابخ نگذاشته بود: آئین یهود اساساً قابل انتقال بدیگران نبود. آئین مسیحیت توسط چند حواری گمنام عیسی به رم برده شد و سه قرن طول کشید تا تدریجاً در میان طبقات محروم و غلامان جامعه رومی جا بیفتد و یک امپراتور حسابگر را وادارد که با گرایش به مسیحیت این نیروی نوحاسته را در خدمت منافع خود بکار گیرد. آئینهای ایرانی میترا و مانی هیچکدام نفوذ گسترده خویش را در امپراتوری رم و در سرزمینهای چین و هند به شمشیر اشکانی یا ساسانی مدیون نبودند. آئین بودا نیز توسط مبلغان بودائی - منجمله شاهزاده ای اشکانی - از هند به چین و ژاپن و دیگر سرزمینهای خاور دور راه یافت بی آنکه شمشیری در این راه به کار افتاده باشد... و پیش از همه اینها نیز، نه مصریان کهن بنام رع یا آمون جنگیده بودند، یا بابلیان بنام مردوخ یا فنیقیان بنام بعل یا هندوان بنام شیوا یا یونانیان و رومیان بنام ژئوس یا ژوپیتر. میان همه مذاهب توحیدی و غیر توحیدی جهان، تنها اسلام بود که همراه با شمشیر عرب برای دیگران برده شد، و فقط تازیان حجاز بودند که به تعبیر نهج البلاغه "ایمانشان را بر قبضه های شمشیرشان حمل کردند".

اگر آئین تازه همانند دیگر آئینهای جهان باستان به صورتی مسالمت آمیز به ایرانیان عرضه شده بود، شاید تاریخ مسلمانی ایران بکلی غیر از آن میبود که هست، و چه بسا که در طول زمان این آئین میتواند بهمان صورت در ایران پذیرفته شود که میترائیسم و مسیحیت در رم و بودائیسم در چین پذیرفته شدند. ولی در عمل این آئین طوری عرضه شد که استقرار اسلام ملازم قبول حاکمیت سیاسی عرب نیز بود و پذیرش استیلای بیچون و چرای شمشیر کشان بادیه، و این شمشیر کشان نورسیده کسانی نبودند که وارثان حکومت و تمدن و فرهنگی کهن بتوانند آسان به قبول سروری آنان تن در دهند.

هنگامیکه عرب در موج جهانگشائی خود به ایران ساسانی حمله آورد، چهارده قرن بر آغاز تاریخ مدون ایران میگذشت. امروز نیز چهارده قرن بر دوران اسلامی این تاریخ میگذرد. در کارنامه تاریخ، این دو کفه مابقی اسلامی و اسلامی امروز در سطحی همتراز یکدیگر قرار دارند و بر این مینا آسانتر میتوان سودها و زیانهای آنها را در ترازوی سنجش گذاشت. آسانتر نیز میتوان دریافت که ایران در این جابجائی دورانها چه از دست داده و چه بدست آورده است.

ولی این حسابرسی تنها وقتی میتواند معتبر و بنا بر این پذیرفتنی باشد که در آن با تاریخ تقلب نشده باشد، یعنی ملاک حسابرسی واقعیتها و شواهد مسلم باشد و نه پیشداوریها و موضعگیریهای پیش ساخته ای که یا مارک تعصب مذهبی و یا مارک تعصب ملی گرایانه داشته باشند. و در چنین صورتی آسان میتوان دریافت که در این سودای تاریخ، ایران در هر دوزمینه مادی و معنوی بازنده بوده است، یعنی آنچه را که داشته از دست داده است، و آنچه را که نداشته بدست نیآورده است.

ایرانی که عرب در سالهای 14 تا 36 هجری تحویل گرفت یکی از چهار امپراتوری صدر نشین جهان باستان بود، با اعتباری سیاسی و رونق اقتصادی و شکوهی فرهنگی که عمیقا مورد قبول جهانیان بود. و ایرانی که همین عرب در قرن سوم هجری اجبارا تحویل صاحبان اصلی آن داد، همانند ایران دیگری که امروز وارثان عرب در قرن پانزدهم هجری در جریان تحویل آن به هزاره سومند، ایرانی بود که نه هویت ایرانی داشت، نه اعتبار سیاسی، نه رونق اقتصادی، نه شکوه فرهنگی. در هزار و چهار صد ساله نخستین این تاریخ - به استثنای یک دوران کوتاه هفتاد ساله - ایران بطور دائم یک ابر قدرت جهان باستان بود، و در دو قرن از این مدت اصولا ابر قدرت منحصر به فرد آن بود. در هزار و چهار صد ساله دوم، نه تنها نشانی از این سرفرازی بر جای نماند، بلکه در بیش از نیمی از این مدت ایران حتی حاکمیت ساده ای نیز نداشت و تنها بخشی از امپراتوریهای عرب و مغول و غزنوی و سلجوقی و ترک و تاتار بود.

در هزار و چهار صد ساله نخستین تنها چهار سلسله پادشاهی، با پادشاهانی جملگی ایرانی، بر سر زمین ایران سلطنت کردند، و در هزار و چهار صد ساله دومین 35 سلسله که تنها 7 تایی آنها ایرانی و 28 تایی دیگر مغول و ترک و تاتار و ترکمن و افغان بودند. در هزار و چهار صد ساله نخستین تنها یک هجوم موفق بیگانه به ایران صورت گرفت، و در هزار و چهار صد ساله دوم بیش از سی بار از شرق و غرب و شمال و جنوب به ایران حمله آورده شد که تقریبا همه آنها هجومهایی موفق بود. در هزار و چهار صد ساله نخستین مشروعیت سنتی پادشاهان اعمال خشونت را برای تثبیت این مشروعیت ایجاب نمیکرد، در هزار و چهار صد ساله دوم این مشروعیت منحصر در گرو برندگی شمشیرهای خانان و ایلخانان و اتابکان و امیران و سر کردگان عشایر و یا راهزنان و یاغیانی قرار گرفت که با منطق خون و شمشیر تاج بر سر میگذاشتند و با منطق خون و شمشیر هم تاج و هم سر را از دست میدادند. در هزار و چهار صد ساله نخستین تقریبا هرگز خون ایرانی بدست ایرانی ریخته نشد، در هزار و چهار صد ساله دوم خون ایرانی بیشتر از خارجی بر زمین ریخت و چشمهای ایرانی بدست خود ایرانی بیشتر از دست بیگانگان از کاسه بیرون آورده شد در هزار و چهار صد ساله نخستین ایرانی پیوسته آقای خود بود و این آقای را با سر فرازی توأم داشت، در هزار و چهار صد ساله دوم مردان ایران را به بندگی گرفتند و زنان و دخترانش را به کنیزی فروختند.

در ارزیابی نحوه مسلمان شدن ایرانیان تقلب بسیار با تاریخ شده است. و اتفاقا این تقلب بیش از آنکه از جانب بیگانگان صورت گرفته باشد از جانب کسانی از خود ایرانیان صورت گرفته است. وقتیکه بزرگترین مورخ جهان، این خلدون، مینویسد که "پیش از حمله اعراب ایرانیان سرزمینهای پهناور در اختیار داشتند با جمعیتی بسیار و با تمدنی بزرگ، ولی بعد از آنکه عرب با نیروی شمشیر بر آنان استیلا یافت چنان دستخوش تاراج و ویرانی شدند که گوئی هرگز وجود نداشتند - زیرا گرایش طبیعی عرب این است که رزق خویش را سر نیزه خود بجوید و اگر در این مسیر به قدرت و حاکمیتی دست یابد دیگر حد و حصری برای غارتگری خود شناسد، و بدین ترتیب است که تمدن اقوام مغلوب منقرض میشود، و این درست همان امری بود که در ایران اتفاق افتاد".

اما فرضیه پردازی ایرانی، در سالهای پایانی قرن بیستم، ادعا میکند که "ایرانی اسلام را با آغوش باز پذیرفت و هیچکس نمیتواند بگوید که ایرانی از همان اول در روبروی اسلام قرار گرفت و نخواست آنرا بپذیرد" (علی

شریعتی: علی و حیات بارورش پس از مرگ)، و وقتیکه معتبرترین مورخان خود جهان اسلام: طبری ابن الاثیر، دینوری، یعقوبی، بلاذری، ابن فقیه، راوندی، مسعودی از صد هزار کشته ایرانی در جلولاء نام میبرند، و متذکر میشوند که این دشت نبرد بهمین دلیل از جانب اعراب جلو لاء (پوشیده) نامیده شد که اجساد کشته شدگان سراسر آنرا در زیر خود پوشانیده بود، فرضیه پرداز ایرانی مدعی میشود که "حمله اعراب به ایران با هیچ مقاومت درخشانی در جلولاء و نهاوند روبرو نشد" (اسلام شناسی)، و باز هم وقتیکه همین تاریخ نگاران مسلمان از یکصد و سی شورش پیاپی در استانها و شهرستانهای مختلف ایران (ری، همدان، اصفهان، کرمان، استخر، گرگان، قم، گیلان، طبرستان، دیلم، سیستان، فارس، خراسان، آذربایجان، خوارزم، فاریاب، نیشابور، بخارا، دارابگرد) و از سرکوبیهای خونین این شورشها و تجدیدهای مکرر آنها خبر میدهند (که گزارش جامعی از آنها را در کتاب "ملاحظات در تاریخ ایران" پژوهشگر معاصر علی میر فطروس میتوان یافت)، باز همین فرضیه پردازان اظهار اطمینان میکنند که "ایرانی از همان اول احساس کرد که اسلام همان گمشده ای است که بدنبالش میگشته است، برای همین بود که ملیت خودش را ول کرد، مذهب خودش را ول کرد، سنتهای خودش را ول کرد و بطرف اسلام رفت" (باز شناسی هویت ایرانی - اسلامی) ایرانیان دیگری در این مورد با معیارهایی کاملاً دو گانه سخن میگویند. در کتابی بنام "کارنامه اسلام" که در آستانه انقلاب ولایت فقیه انتشار یافت، عبد الحسین زرین کوب که سالها پژوهشگری واقع بین و بیغرض شناخته شده بود با تغییر جهتی صد و هشتاد درجه ای در مورد آنچه خود او پیش از آن نوشته بود. مدعی شد که "همه جا در قلمرو ایران و بیژانس مقدم مهاجمان عرب را عامه مردم با علاقه استقبال کردند. نشر اسلام در بین مردم کشورهای فتح شده بزور جنگ نبود و انتشار آن نه از راه عنف و فشار بلکه به سبب مقتضیات و اسباب گونه اجتماعی بود. روایتی که کتابخانه مدائن را اعراب نابود کردند هیچ اساس ندارد، و آنچه هم که بیرونی راجع به نابود شدن خوارزم گفته است مشکوک است." و با اینهمه نویسنده این مطلب همان کسی بود که پیش از آن خود در کتاب ارزنده ای بنام "دوقرن سکوت" در شرح همین ماجرا نوشته بود: "شک نیست که در هجوم تازیان بسیاری از کتابها و کتابخانه های ایران دستخوش آسیب فنا گشته است. این دعوی را از تاریخ ها میتوان حجت آورد و قراین بسیار نیز از خارج آنرا تایید میکنند. با اینهمه بعضی در این باب ابراز تردید میکنند. این تردید چه لازم است؟ در آئین مسلمانان آن روزگار، تا آنجا که تاریخ میگوید، آشنائی به خط و کتابت بسیار نادر بود و پیدا است که چنین قومی تا چه حد میتواند به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد. از همه قرائن پیداست که در حمله عرب بسیاری از کتابهای ایرانیان از میان رفته است... عربیان فاتح برای اینکه از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آنرا همواره چون حربه تیزی در دست مغلوبان خویش نبیند با خط و زبان و کتاب و کتابخانه هر جا که در شهرهای ایران بر خوردند سخت به مخالفت برخاستند. رفتاری که تازیان در خوارزم با خط و زبان مردم کردند بدین دعوی حجت است." و هم او در جای دیگری از این کتاب نوشته بود: "در برابر سیل هجوم تازیان شهرهای بسیار ویران شد و خاندانها و دودمانهای بسیار بر بادرفت. اموال توانگران را تاراج کردند و آنها را غنائم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و آنرا سبایا و اسرا خواندند، و همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام دادند هر گونه اعتراضی را با حد و رجم و قتل و حرق جواب گفتند... و چنین بود که اندک اندک محرابها و مناره ها جای آتشکده ها را گرفت. گوشهائی که به شنیدن زمزمه های مغانه و سرود های خسروانی انس گرفته بودند بانگ تکبیر و طنین صدای مؤذن را با حیرت و تائر تمام شنیدند. کسانی که مدتها از ترانه های - طرب انگیز بارید و نکیسا لذت برده بودند رفته رفته با بانگ حدی و زنگ شتر مانوس شدند. خشن طبیعی و تند خوئی فاتحان وقتی بیشتر معلوم گشت که زمام قدرت را در کشور فتح شده بدست گرفتند. ضمن فرمانروائی و کارگزاری در بلاد مفتوح بود که زبونی و ناتوانی و در عین حال بهانه جوئی و درنده خوئی عربان آشکار گشت، زیرا این "نژاد برتر" که میدان فکرو عمل او هرگز از جولانگاه اسبان و شترانش تجاوز نکرده بود، برای اداره کشورهای وسیعی که بدستش افتاده بود نیاز به همین موالی داشت و بناچار دیر یا زود برتری آنها را اذعان نمود، در صورتیکه از همان بامداد اسلام ایرانیان نفرت و کینه شدید خود را نسبت به دشمنان و باج ستانان خود آشکار کرده بودند".

و باز، هم او در جای دیگری از این کتاب نوشته بود:

" نبردی که ایرانیان در این دو قرن با مهاجمان عرب کردند همه در تاریکی خشم نبود، در روشنی دانش و خرد نیز این نبرد دوام داشت... برخی از همان اول با آئین مسلمانی به مخالفت و ستیزه بر خاستند، گویی قبول این دینی را که عرب آورده بود اهانتی و ناسزائی در حق خویش تلقی میکردند. از این رو اگر نیز در ظاهر خود را مسلمان فرا مینمودند در نهان از عرب و آئین او بشدت بیزار بودند و هر جا فرصتی و مجالی دست میداد سر به شورش بر می آوردند و عربان و مسلمانان را از دم تیغ میگذرانیدند... هر روزی به بهانه ای و در جایی قیام و شورش سخت میکردند و میکوشیدند عرب را با دینی که آورده است از ایران برانند.

در نهضت های پیاپی آنان نه فقط نژاد عرب مردود بود، بلکه مسلمانی نیز مورد خشم و کینه قرار داشت و بدینگونه بیشتر این شورشها رنگ ضد دینی داشت. ایرانیانی که مسلمان شده بودند طعمه نفرت و کینه مردم بودند و این نفرت و کینه چندان بود که حتی زنهایی از ایرانیان که به عقد زناشویی عربان در آمده بودند ریش شوهران خود را گرفته از خانه بر می آوردند و بدست مردان میسپردند تا آنها را بکشند، و چنان شد که در همه طبرستان عربان و مسلمانان یکسره بر افتادند."

واقعیت انکار ناپذیر تاریخ این است که اسلام از راه شمشیر به ایران تحمیل شد، بی آنکه ایرانیان "بد نبالش گشته باشند"، همچنانکه از راه شمشیر به دیگر سرزمینهای خاور نزدیک و شمال آفریقا و اسپانیا نیز تحمیل شد بی آنکه هیچکدام از آنها به استقبالش رفته باشند. بهمین دلیل وقتی که شمشیر عرب در پواتیه فرانسه از برندگی افتاد گسترش اسلام در اروپای غربی متوقف شد، و وقتی که این شمشیر در قسطنطنیه از کار افتاد راه اروپای شرقی به رویش بسته شد.

این افسانه که عرب مساوات اسلامی را با خود به ایرانی آورد که از تبعضات اجتماعی و مذهبی پایان دوران ساسانی رنج میبرد تقلبی دیگر با تاریخ است، زیرا که هر چند این تبعیض ها واقعا وجود داشت و این نارضائی ها را هم واقعا داشت، ولی فاتحان عرب نه تنها هیچکدام از اینها را از میان نبردند، بلکه تبعضات بسیار سنگین تری را نیز بر آنها افزودند که ناپذیرفتنی ترین آنها برای ایرانیان شکست خورده ولی آزاده و سرفراز تبعض نژادی بود. در این باره نیز واقعیت تاریخ را از زبان یک مورخ سرشناس دیگر خود جهان عرب میتوان شنید که: "عربهای فاتح خود را برتر از دیگران میدانستند و به ویژه به ایرانیان مباحثات میکردند و آنها را موالی (بند گان آزاد شده) خود میخواندند و برای تحقیر آنان میگفتند که سه چیز است که نماز را باطل میکند: سگ و الاغ و ایرانی.

یک ایرانی دختری از قبیله بنی سلیم خواست و خانواده دختر با این ازدواج موافقت کردند، اما والی مدینه که از این جریان خبر یافت امر کرد موی سر و ریش و ابروان داماد را بتراشند و او را در ملاء عام دوپست تازیانه بزنند و دختر را نیز از او بگیرند. محمد بن بشیر شاعر معاصر او این واقعه را به شعر در آورد و در آن گفت: ابوالولید شرافت دختران ما را حفظ کرد و آنها را زناشویی با بندگان باز داشت و ریش آن مرد بی ادب را تراشید و او را تازیانه زد تا برود و بعد از این با دختران کسری ازدواج کند، زیرا بنده میتواند فقط با بنده همسر شود". ( جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلامی ). این ادعای دیگر نیز که مردم ایران آسان به دین تازه گرویدند تقلبی دیگر با تاریخ است، زیرا که به تصریح مورخان متعددی از همین جهان اسلام، حتی در قرون چهارم و پنجم هجری بخش بزرگی از ایران همچنان بر آئین زرتشتی باقی بودند: "اکثریت مردم فارس را در حال حاضر (قرن چهارم هجری) زرتشتیان تشکیل میدهند و هیچ شهر و دهکده ای نیست که در آن آتشگاهی نباشد. در نزد بسیاری از دهقانان تصاویر پادشاهان و پهلوانان ایران با علاقه بسیار نگاه اری میشود" (اصطخری: مسالک و الممالک)، "در خراسان و نواحی دریای خزر و طبرستان و دیلم و نیز در کرمان عده زرتشتیان بسیار زیاد است" (مسعودی: مروج الذهب)، در بخش غربی ایران جماعت عظیمی از خرمدینان به آئین خود باقی مانده

اند" (مقدسی: تذکره الموضوعات)، در فارس شهری و روستائی و ناحیتی نیست مگر آنکه آتشکده ای داشته باشد، و در جبل (شمال غربی ایران) هنوز زرتشتیان در اکثر یت هستند" (این حوقل: صوره الارض).

اگر بخلاف اسپانیای عرب ایرانیان در نهایت آئین مهاجمان را پذیرفتند، بخاطر این بود که یا سقوط امپراتوری ایران دیگر پایگاهی برای آئین زرتشتی باقی نمانده بود، در صورتیکه با سقوط اندلس، مسیحیان پشت جبهه وسیعی در اروپای بیرون از مرزهای خود برای خویش داشتند، همچنانکه مسیحیان اروپای متصرفی ترکان عثمانی نیز با داشتن چنین پشت جبهه ای توانستند از هویت مذهبی خود دفاع کنند.

در کتاب معتبر تاریخ قم، نوشته مورخی مسلمان از قرن چهارم هجری، در ارتباط با این واقعیت میتواند خواند: "عربان دست بر آوردند و مجموع سدهائی را که در میان رود خانه ها نهاده شده بود ویران کردند، چندانکه کشتزارهای مردمان بکلی خشک شدند، و بدیشان مضرت میرساندند و سدها و رودخانه ها ایشان را میشکافتند، و لاجرم مردم چون در دفع آنان هیچ چاره و حیلت نداشتند به ناچار حکم آنان فرود آمدند، اما چون عرب بانک نماز گفتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی".

در چنین شرایطی تنها راه مبارزه ای که برای ایرانیان باقی مانده بود این بود که آئین حاکمان عرب را به رنگ آئین ملی خویش در آوردند، و این درست همان کاری بود که کردند. به تعبیر ادوارد براون "تغییرات ناشی از قبول اسلام در نزد ایرانیان از پوست فراتر نرفت و به درون نرسید. ایرانیان با نو آوریهای چون تشیع و عرفان خیلی زود آئینی را که با شمشیر عرب به کشورشان تحمیل شده بود به چیزی تبدیل کردند که گرچه همچنان شباهتی با اسلام داشت، ولی محتوای آنان با آنچه احتمالاً پیامبر عرب در نظر داشت بسیار تفاوت داشت".

\*\*\*

در هر ارزیابی که در باره دوران اسلامی تاریخ ایران صورت میگیرد باید این واقعیت اصولی در نظر گرفته شود که موضع ایران در جهان اسلام از آغاز موردی خاص بوده که با موضع هیچیک از دیگر کشورهای متصرفی عرب قابل تطبیق نبوده است.

امپراتوری پهناوری که در طول یکصد سال با شمشیر عرب پی افکنده شد به استثنای ایران شامل سرزمینهای بود که پیش از آن عمدتاً مستعمرات رم شرقی (بیزانس) بودند و تصرف آنها توسط اعراب عملاً جابجائی یک مذهب وارداتی با یک مذهب وارداتی دیگر بود، زیرا آئین مسیحیت نیز که از سه قرن پیش از آن توسط رم و بیزانس برای آنها آورده شده بود مذهب ملی هیچیک از آنها نبود. اضافه بر این، مذهب فاتحان نو نوع تازه ای از همان آئین "یهودی - مسیحی" Judeo-Chretienne بود که آنها در هنگام حمله عرب داشتند: خدای آن همان خدای یهودی بود که تغییر نام داده بود، پیغمبران آن همان پیغمبران یهودی بودند که این بار حتی تغییر نام هم نداده بودند. بدین ترتیب اشکالی نبود که بهمان آسانی که ارباب عوض کردند مذهب ارباب پیشین رانیز با مذهب ارباب تازه عوض کنند، و بدنبال این هر دو زبان خود را هم تغییر دهند و این بار "از بیخ عرب شوند"، بخصوص که زبانهای بیشتر آنان شعبه هائی از خانواده زبانهای سامی یعنی خوشاوند زبان عربی بود. این ماجرا ئی بود که بصورتی یکنواخت در سوریه و لبنان و فلسطین و مصر و لیبی و تونس و الجزایر کنونی تکرار شد.

مورد ایران از همه این موارد جدا بود. ایران نه تنها در هنگام حمله عرب مستعمره کشور دیگری نبود، بلکه خود امپراتوری مقتدری بود که تنها چند سال پیش از آن بخش مهمی از همین جهان بیزانسی مستعمره آن بود مذهب آن نیز مذهبی وارداتی نبود، آئین ملی خود او بود که سابقه ای کهن تر از مسیحیت و احتمالاً کهن تر از یهودیت داشت، همچنانکه زبان ملی آن زبانی آریائی بود که هیچ قرابتی با عربی یا دیگر زبانهای سامی نداشت.

بناچار ملتی که موجودیتش از هزار و چهار صد سال پیش از حمله عرب باهویت و آئین و زبان و فرهنگ خاص خودش در آمیخته بودرسالتی در پاسداری همه اینها برای خود قائل بود که هیچیک از دیگر سرزمینهای اشغال شده اعراب برای خود قائل نبودند. درست هم بهمین دلیل بود که مبارزه ملی برای باز ستاندن این اصالت

از شمشیر کشان بیگانه از همان فردای استقرار عرب آغاز شد و تا بازیابی استقلال از دست رفته به پایان نرسید. به گفته "Renan" ایران با آنکه اسلام را پذیرفت، هرگز تسلیم عرب و فرهنگ بیابانی او نشد، و علیرغم زبان و مذهبی که بدو تحمیل شده بود در کوتاه مدتی توانست حقوق خود را به عنوان یک ملت آریائی باز گیرد. بیست سال پس از مرگ محمد، عربستان در مقایسه با سرزمینهای پهناوری که متصرف شده بود سرزمین بیمقداری بیش نبود. صد سال بعد از آن، درحالیکه زبان و مذهب برخاسته از حجاز از مالزی تا مراکش و از تو میو کتو تا سمرقند برقرار شده بود، خود عربستان، رانده و فراموش شده، از صحنه جهانی طرد شده و به صحراهای بی آب و علفش، به همان صورتی که پیش از زمان اسماعیل داشت، باز گشته بود.

تاریخ اسلامی ایران تاریخ مبارزه ای پیگیر برای دفاع سرسختانه از این اصالت ملی در همه زمینه های سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی آن است، و در این مبارزه ایران بطور دائم راه خود را از راه بقیه اعضای جهان مسلمان جدا کرده و همواره عضو سرکش یا به اصطلاح امروزی "بچه شرور" دنیای اسلام باقی مانده است.

به تعبیر صاحبنظری آلمانی، در حرمسرای شلوغ اسلام، ایران آن همسری بوده که هیچوقت قلبا به ازدواج تحمیلی خود رضایت نداده و "بلی" نگفته است. نخستین قیامهای مسلحانه علیه خلافت عرب در سر زمین ایران آغاز شد. اولین شکاف در وحدت سیاسی امپراتوری عرب با تاسیس دولت مستقل "رستمیه" در شمال آفریقا (الجزایر و صحرای کنونی) بدست عبد الرحمن رستم رهبر نظامی و مذهبی خراسانی صورت گرفت، و دومین شکاف اعلام استقلال خود ایران توسط یعقوب لیث صفاری بود. نخستین ارتشی که در داخل امپراتوری اسلام با ارتش منظم خلافت عرب جنگید و آنرا در هم شکست ارتش خراسانی ابومسلم در جنگ زاب بود، و نخستین ارتشی نیز که بغداد پایتخت خلافت عرب را بتصرف در آورد ارتش ایرانی دیلمی بود.

در تمام هزار و چهارصد ساله تاریخ اسلام، ایران حتی یکبار بخاطر اسلام جنگید، نه در جهانگشائی های اسلامی شرکت جست و نه در جنگهای صلیبی. در عوض بارها علیه دیگر مسلمانان جنگید. دویست سال تمام با امپراتوری مسلمان عثمانی در پیکاری بی امان بود و در این راستا با کشورهای نامسلمان لهستان و بومیا و ونیز و اسپانیا علیه عثمانی مسلمان پیمان اتحاد بست، اما حتی یکبار در تاریخ خود با یک کشور مسلمان علیه نامسلمانان چنین پیمانی نبست. حتی در دوران خود ما، تنها جنگ خارجی ایران اسلامی جنگ هشت ساله ای نافرجام با کشور مسلمان دیگری بود. در قلمرو فرهنگی، رویارویی ایران آریائی با فرهنگ مهاجم سامی حتی از رویاروییهای سیاسی آن، هم پیگیر تر بود. تنها کشور مسلمانی که زبان عربی را به نفع زبان ملی خود طرد کرد ایران بود، و تنها کشور مسلمانی نیز که گذشته پر افتخارش را به فراموشی نسپرد و آنرا در تمام جلوه های ادب و هنر و شعر و موسیقی و فولکلور و رسوم روزمره خویش زنده نگاه داشت ایران بود. در شرایطی که سایر سرزمینهای اسلامی (مصر، عراق، اردن، سوریه، فلسطین، لبنان، تونس، الجزایر، مراکش) جملگی با گذشته پیش از اسلامی خود قطع رابطه کردند. بالینهمه، اصطکاک بنیادی این دو فرهنگ آریائی و سامی بخصوص در تضادی دیگر منعکس شد که ریشه در اصلی بسیار کهن داشت، و این تضاد از دوگانگی اندیشه مذهبی ما قبل اسلامی ایران و اندیشه اسلامی مایه میگردفت، زیرا همچنانکه دنیای سامی در طول دو هزار سال سه آئین یهودی و مسیحی و اسلام را به جهان عرضه کرده بود، جهان ایرانی نیز در همین مدت سه آئین بزرگ میترائی، زرتشتی و مانوی را عرضه کرد که با آنکه دنیای غرب با تعبیری اشتباه آمیز از برداشت دو گانه خیر و شر در آنها، بدانها عنوان dualiste داده است، مذهبی توحیدی بودند، همچنانکه پیش از این دو، آئین در مصر باستانی دوران اخناتون نیز نوع جداگانه ای از آئین های توحیدی بود. گسترش هیچیک از این آئینها در جهان باستان، چه از لحاظ زمانی و چه از نظر مکانی، از گسترش آئینهای سه گانه سامی کمتر نبود. آئین مهر (میترا) چهار قرن تمام آئین شماره یک امپراتوری پهناور رم بود و از دریای سیاه تا اقیانوس اطلس و از دریای شمال تا مدیترانه را در منطقه نفوذ خود داشت، نفوذی که هم امروز آثار آنرا در بقایای صد ها مهرابه در ایتالیا و اسپانیا و فرانسه و آلمان و اتریش و انگلستان و رومانی و بالکان و آفریقای شمالی و خاور نزدیک و آسیای صغیر میتوان یافت. وقتی هم که مسیحیت جایگزین این آئین شد، آئین مسیحی تقریبا همه سنتهای مذهبی خود

(روز تولد عیسی، تقدس یکشنبه، تعمید مسیحی، عشاء ربانی و بسیار ضوابط دیگری را که در فصل جداگانه ای در این کتاب از آنها سخن رفته است) از آن اقتباس کرد.

آنین مزدائی که بیش از شش قرن آنین شاهنشاهی های هخامنشی و ساسانی بود خمیر مایه همه ساختار ماوراء الطبیعه آنین یهود قرار گرفت که آن نیز تقریباً همه معتقدات خود را در باره جهان دیگر و رستاخیز و روز حساب و بهشت و دوزخ و فرشتگان و شیاطین از آن گرفت و بعداً به مسیحیت و اسلام انتقال داد.

آنین مانوی در کوتاه مدتی از کرانه های اقیانوس کبیر تا سواحل اقیانوس اطلس در آسیا و اروپا و آفریقا گسترش یافت و علیرغم بزرگترین سرکوبگری مذهبی تاریخ تا دوران قرون وسطائی اروپا پای بر جا ماند.

در این هر دو مورد نیز در خود این کتاب توضیحات مبسوط تری داده شده است. اگر این سه آنین در نهایت جای خود را به مسیحیت و اسلام سپردند، نه برای این بود که اسلام و مسیحیت ارزشهای معنوی عالیتری را ارائه کردند، برای این بود که این دو با شمشیرهای برنده تری به میدان آمدند. توضیحات بیشتری را در این باره در صفحات تاریخ میتوان یافت.

شمشیر زنان عرب از نظر مذهبی هیچ چیز تازه ای به ارمغان نیاوردند که برای ایرانیان ناشناخته باشد. یکصد سال پیش محقق سرشناس فرانسوی Darmesteter در ارزیابی ظریفانه ای از این واقعیت نوشت: «ایرانیان آنین نورسیده را رونوشتی از آنین کهن خودشان یافتند که در آن آسمان از همان فرشته ها و زمین از همان شیطانهای پر شده بود که خود آنها پیش از آن جای داده بودند و رستاخیز و بهشت و دوزخ نیز همان روز حساب و جهنم و بهشتی بود که یهودیان و مخصوصاً مسیحیان و مسلمانان از خود آنها وام گرفته بودند. تنها تغییری که در این میان روی داده بود این بود که اهورامزدا تبدیل به الله شده بود و فرشته ها نام ملائک و اهریمن نام شیطان گرفته بودند. زرتشت نیز نام خود را به محمد داده بود. آنچه این ایرانیان حقا میتوانستند از آیین نورسیده بطلبند بیش از حور و جنت آن جهانی، عدالت و مساواتی بود که در همین جهان تا حد زیادی توسط موبدان ساسانی از ایشان گرفته شده بود، و همین آخوند سالاری بود که جنبش هایی انقلابی چون جنبش مزدکی را پدید آورده بود. ولی نه تنها چنین مساواتی را مطلقاً به ارمغان نگرفتند، بلکه سر فرازی هزار و چهارصد ساله خویش را نیز از دست دادند و

"نا یافته دم دو گوش گم کردند".»

\*\*\*\*

مبارزه فرهنگی هزار و چهار صد ساله ای که این دگرگونی به دنبال آورد بسیار بیش از سر کوفتگی مادی ایرانیان، زاده غرور ملی زخم خورده ای بود که هرگز التیام نیافت. این مبارزه فرهنگی از آغاز بر پایه این تضاد فکری شکل گرفت که در آیین های ایرانی هر آدمی فردی بود که با قدرت تعقل آفریده شده بود و بنا بر این از توانایی تشخیص و انتخاب آزادانه راهی که باید در میان خیر و شر و نور و ظلمت برای خویش برگزیند برخوردار بود، و به همان اندازه که در این مورد آزادی داشت مسولیت نیز داشت، آنچه آفریننده او از وی می طلبید این بود که وی در این گزینش راه راستی و نیکویی را برگزیند تا یاور خداوند در نبرد باشد که تا به پایانجهان میان روشنایی و تاریکی در جریان است و می باید با پیروزی نهایی فروغ بر ظلمت پایان یابد. در جهت مقابل، اندیشه زیربنایی آیین های توحیدی بر این وجه مشترک سامی شکل گرفته بود که سرنوشت آدمی پیشاپیش برای او تعیین شده است و انتخابی که می کند انتخابی است که قبلاً برایش خواسته شده است و خود او در مورد آن اختیاری ندارد. این قانون جبر مطلق به خصوص در سومین آیین توحیدی سامی، یعنی درست همان آیینی که عرب برای ایران آورد به صورتی قاطع منعکس شده بود، زیرا که لاقلاً یکصد آیه قرآن بدین صراحت داشت که: خدا هر کس را که خود بخواهد به رستگاری میبرد و هر که را هم که بخواهد به گمراهی میکشاند، هر کس را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میکند و هر کس را که نخواهد در پذیرفتن

ایمان سخت دل میکند، هر کس را که بخواد مشمول رحمت خود میکند و هر کس را هم که بخواد عذاب میدهد، هر کس را که بخواد عزت میبخشد و هر کس را هم که بخواد ذلیل میکند.

برای فرهنگ ایرانی که بویژه در آثار سخنوران و فلاسفه و عرفای ایران تبلور یافته بود، از آغاز این پرسش مطرح بود که اگر بشر فردی بی اختیار بیش نیست چرا باید بابت آنچه میکند جواب پس دهد و بخاطر گناهی که در اختیارش نبوده است کیفر ببیند؟ و به همراه این پرسش، این معما نیز برایش مطرح بود که چگونه دیدگاههای ما قبل اسلامی خود را در این راستا با دید گاههایی که اسلام برای او خواسته است تطبیق دهد در حالیکه این دو عملاً تطبیق ناپذیرند؟ بازتابهای این پرسش و این معما را تقریباً در تمام صفحات تاریخ فرهنگی ایران مسلمان از قرن سوم هجری تا قرن خودما میتوان یافت، گاه به صورتی نرم، گاه در قالبی طنز آمیز، و گاه با صراحت چنان بی پروا که با توجه به شرایط زمانی شگفتی می آورد، مثلاً ادعاینامه انقلابی زکریای رازی در دو کتاب فلسفی او علیه اساس نبوت و انکار ارتباط مذاهب با خدا. هشت صد سال پیش از آنکه ادعا نامه مشابهی در اروپای "قرن فروغ" از جانب کسانی چون ولتر و روسو و کانت و هگل و هزار سال پیش از آنکه چنین ادعاینامه ای در قرن خود ما از جانب کسانی دیگر چون فروید و اینشتاین و مترلینگ مطرح شود.

تقلب دیگری باتاریخ، تقلبی است که در مورد "فرهنگ اسلامی" ایران شده است. جهان اسلامی در قرون دوم تا ششم تاریخ خود کانون فرهنگ شکوفایی بود که دانشمندان اسلام شناس قرن گذشته بدان عنوان خود ساخته "فرهنگ اسلامی" داده اند بسیاری از نویسندگان کنونی دنیای مسلمان کوشیده اند و می کوشند تا این شکوفایی را فرع اسلامی بودن این فرهنگ بدانند و باروری آن را به ضوابط مذهبی آن ارتباط دهند.

ولی قانون واقعی تاریخ این است که هیچ فرهنگی را با معیار مذهبی ارزشیابی نمیتوان کرد، و غنای آنرا نیز به حساب آئینی که این فرهنگ در آن شکل گرفته است نمیتوان گذاشت. اگر جز این میبود میبایست والاترین آئین جهان آئین اساطیریونان باشد، زیرا که والاترین فرهنگ جهان نیز در این سرزمین شکل گرفته بود. و اتفاقاً درست همین فرهنگ والا بود که همراه فرهنگ والائی دیگر، یکی از دو رکن بنیادی فرهنگ اسلامی قرار گرفت، که Renan در ارزیابی آن مینویسد: "اگر یک فرهنگ واقعی میباید بر دو پایه علم و فلسفه بنیاد نهاده شده باشد، نمیتوان اصولاً از فرهنگی بنام فرهنگ اسلامی سخن گفت، زیرا پایه گذاران واقعی این دو در دنیای مسلمان ایرانیان و یونانیان بودند و اعراب خود در این باره سهمی نداشتند، یا سهمی بسیار ناچیز داشتند."

باروری "فرهنگ اسلامی" بسیار بیش از آنکه مربوط به خود اسلام باشد، مربوط به محیط مساعدی بود که امپراتوری نوخاسته عرب با ایجاد یک واحد یکپارچه سیاسی و جغرافیایی بخصوص زبانی در اختیار فرهنگسازان ایرانی و سریانی و مصری و اندلسی و بطور مستقیم یونانی و هندی و چینی گذاشته بود. چنین شرایطی قبلاً در امپراتوری های غیر اسلامی رم و بیزانس و ساسانی نیز بوجود آمده بود و بعداً هم در امپراتوری های مغول و تاتار و امپراتوری های مستعمراتی اروپای قرون شانزدهم تا بیستم بوجود آمد، بی آنکه رونق فرهنگی هیچیک از آنها به حساب فرهنگ سازی آئینهای اساطیری رم و یونان یا آئین زرتشتی ایران و یا آئین مسیحی مستعمره داران اروپائی گذاشته شده باشد. اصطلاحاتی از قبیل طب سوزنی، نجوم اسلامی، ریاضیات اسلامی، همانقدر بی محتوا است که غیر منطقی است، زیرا واقعتهای تغییر ناپذیر ریاضی یا پزشکی و یا نجومی را با ضابطه مسیحی بودن یا اسلامی بودن یا بودائی و برهمنائی بودن و یا الحادی بودن آنها طبقه بندی نمیتوان کرد، همچنانکه نمیتوان آنها را بر اساس نژادی یا زبانی از هم جدا گذاشت، آنچه در دو قرن گذشته و حاضر از جانب اسلام شناسان جهان عرب فرهنگ اسلامی نام گرفته نتیجه گیری غلطی از این واقعیت است که در قرون اولیه اسلام آثار مختلف علمی و فلسفی در جهان اسلامی عمدتاً به زبان عربی نوشته میشدند تا در درون امپراتوری عرب گسترش بیشتری داشته باشند، ولی در عمل همه این نوشته ها به حساب مولفان عرب گذاشته شدند در حالیکه بخش اعظم آنها کار دانشمندان، ریاضیدانان، پزشکان، هیئت شناسان، فیلسوفان مورخان، جغرافیا دانان، نویسان، ادیبان یا متالیهین غیر عرب، بخصوص ایرانیانی بودند که این خلدون در باره آنها

نوشت: «از امور غریب این است که حاملان علم در جهان اسلام غالباً عجم بودند و اگر هم عالمی یافت میشد که در نسبت عربی بود در مکتب عجمان پرورش یافته بود، زیرا قوم عرب نه از امر تعلیم و تالیف اطلاعی داشت و نه اصولاً خواهان آن بود، بخلاف پارسیان که بر اثر رسوخ دیرینه تمدن در میان خود برای اینکار صلاحیت دیرینه داشتند و هیچ قومی چون آنها به حفظ و تدوین علم قیام نکرد» در قرون یازدهم تا چهاردهم میلادی (پنجم تا هشتم هجری) تلاش گسترده ای در بخش مسیحی اسپانیا (اندلس) و در جزیره سیسیل که در آن زمان توسط فرماندهان اداره میشد برای ترجمه کتب علمی و فلسفی جهان اسلامی به زبان لاتینی انجام گرفت که حاصل آن ترجمه صد ها اثر برجسته دانشمندان و فلاسفه دنیای مسلمان بدین زبان بود، و قسمت مهمی از این آثار بزرگان دانش و فلسفه ایرانی بود که از جمله آنها میتوان از رازی و ابن سینا و خوارزمی و مجوسی و ابن مقفع و طبری و بیرونی و غزالی و بدیع الزمان همدانی و صوفی نام برد، و از کتابهایی چون الحاقی رازی و قانون و شفای ابن سینا و طب ملکی مجوسی که بمدت چند قرن کتابهای درسی دانشگاههای اروپائی بودند، با این ویژگی که برای همه دانش آموزان این دانشگاهها رازی پزشک عرب شناخته شد، و ابن سینا فیلسوف عرب، طبری مورخ عرب، و ابن مقفع ادیب عرب، و خوارزمی ریاضیدان عرب متصوف عرب، و هنوز هم که هنوز است در خارج از حواصی معدود برای افکار عمومی جهان عرب شناسنامه همه اینان شناسنامه هائی عربی است، هر چند که در همین جهان غرب یک نفر از صد ها نویسنده ای که در قرون وسطای مسیحیت در کشورهایی چون فرانسه و آلمان و انگلستان و اروپای شمالی و شرقی به زبان لاتینی کتاب و رساله نوشتند ایتالیائی شناخته نمیشوند.

همه این تضاد های بیش از هزار ساله میان فرهنگ ملی ایرانی و فرهنگ وارداتی سامی، در عین آنکه اصالت فرهنگی ایرانی را در کشاکش بحرانها و سرکوبها و قربانی دادن ها استوار نگاه داشت، متأسفانه نیروی زاینده این فرهنگ را در کشمکش پیگیر چنان فرسوده کرد که در چند صد ساله گذشته عملاً فرصت نو آوری سنتی را بدان نداد و کار به نوعی سترونی کشید که هنوز فرهنگ ایرانی در چنبره آن گرفتار است.

\* \* \*

برای چه ایران که رستاخیز ملی خود را در آغاز این هزاره دوم اینطور سر فرازانه آغاز کرد، چنین راه گم کرده در جریان پایان دادن بدین هزاره است؟

برای این پرسش مسلماً در ارتباط با ارزیابیهای مختلف پاسخهای مختلف میتوان یافت. مسلماً نیز هر کدام از این پاسخها بازتاب قسمتی از حقیقت هستند. ولی پاسخ جامع در این واقعیت نهفته است که ایرانیان که این هزاره را بصورت بالغانی آغاز کرده بودند، خواسته یا نا خواسته آنرا بصورت صغیرانی بیپایان میرسانند و بناچار بصورت صغیرانی نیز پا به هزاره نو میگذارند.

در میان 188 کشور امروز جهان، ایران تنها کشوری است که بطور رسمی قانون اساسی کنونی خود در یک رژیم قیموت قانونی بسر میبرد، و بنیانگذار این رژیم خود تصریح کرده است که این قیموت قیموت شرعی قیم بر صغیر است و قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت فرقی ندارد (روح اله خمینی: ولایت فقیه) و هم او برای اینکه جای شبهه ای باقی نماند لزوم این قیموت را چنین توجیه کرده است که "مردم جاهل و ناقصند و ناکاملند و نیازمند کمالند و شرعاً احتیاج به قیم دارند". فرضیه پرداز بزرگ این ولایت فقیه نیز، که از نظر تئوریک راهگشای آن بود - پیش از آنکه پیروان او از راه جنگهای خیابانی و آتش زدن و ویرانگری راهگشای علمی آن نیز بشوند - در همین باره نوشته بود: "جهل توده های عوام مقلد و منحط و بنده واری را به یک شکم آبگوشت به هر که بانی شود اهداء میکنند و این رای آنان در ردیف آراء راس ها، یعنی الاغها و گاوها است، نمیتوان ملاک گزینش رهبری باشد. امامت باید بر اساس ایدئولوژی الهی انتخاب شود" (علی شریعتی، امت و امامت)، و در جای دیگر نوشته بود: "حساب وجود امت مستلزم روحی است بنام امام، و انسانی که امام خود را نمیشناسد بمثابه گوسفندی است که چوپان خود را گم کرده باشد" (علی شریعتی: یک حزب تمام).

اولین نخست وزیر منصوب همین ولی فقیه نیز بنوبه خود در تفسیر منطق حکومتی ارباب خود نوشت:

"حضرت امام خمینی جمهوری اسلامی را به نظامی توصیف میکنند که در آن ولی فقیه قیم بلاعزل مردم صغیر است و مایه این ولایت را از طریق ائمه اطهار از مرجع الهی گرفته است. بنابراین همانطور که صغیر حق عزل را ندارد، مردم نیز حق چون و چرا در مقابل ولی فقیه را ندارد" (مهدی بازرگان، انقلاب در دو حرکت).

در سالهایی که خمینی در نجف بسر میبرد، در رساله ای بقلم کاشف الغطاء که با تایید خود خمینی در آن شهر منتشر شد ضرورت این ضابطه "قیم و صغیر" چنین توجیه شده بود:

"طبیعی است که مردم همواره یکی از دو دسته اند: عالم و عامی، مطلع و بی اطلاع. بنابراین همیشه باید عده ای مجتهد و عده ای دیگر مقلد باشند، یعنی از مجتهد تقلید کنند. لزوم تبعیت جاهل از عالم تنها یک حکم شرعی نیست، بلکه حکم عقلی و فطری و وجدانی نیز هست".

ده قرن پیش، ثفته الاسلام کلینی در "کافی" معروف خود این مقلدان را "شیعیان ضعیف العقلی" توصیف کرده بود که خودشان توانائی تشخیص مصلحت خویش را ندارند و بناچار باید تابع احکام و فتاوی مجتهدانی باشند که میتوانند مصلحت آنها را تشخیص دهند. در سالهای خودما، صاحبنظری با برداشتی امروزی تر این تقسیم بندی را تقسیم بندی دامان و دام پروران تو صیف کرده است.

واقعیتی که بر سر بسیار کسان پوشیده است این است که این اصل "ولایت فقیه" نه ساخته جهان تشیع است و نه اصولا ساخته جهان اسلام، بلکه ریشه در اصل یهودی "پیغمبران پاد شاه" دارد که شائول و داود و سلیمان شناخته ترین نمونه های آن هستند. این واقعیت تاریخی که در آغاز قرن حاضر - سالها پیش از آنکه رژیم بنام ولایت فقیه در ایران بر روی کار آید - توسط محقق معروف آلمانی J. Wellhuasen مورد بررسی قرار گرفت، بر این مبنای ایدئولوژیک متکی است قدرت مطلقه یهود در آسمان میباید در شخص واحدی که نماینده این قدرت در روی زمین در قلمرو قوم بر گزیده او است منعکس شود. در همین روزهای خود ما، یکی از سر شناس ترین مراجع مذهبی یهود، خاخام اعظم مناخیم فرومن از بنیاد گذاران مکتب افراطی گوش آموختیم (صخره ایمان) در اسرائیل، این اصل یهودی را بصورت روشن تر توجیه کرده است:

"انقلاب شایان ستایش خمینی در ایران درست بر همان مبانی ایدئولوژیک تکیه دارد که ایدئولوژی مبارزه امروزی ما در اسرائیل بر آن تکیه دارد. مفهومی که ما برای یهود، خدای واحد غیرتمند و بی گذشت خود قائلیم همان مفهومی است که خمینی از خدای اسلام دارد. دیدگاه های جهانی ما کاملا مشابه همدیگرند، همانطور که بسیار مسائل دیگر میان ما مشترک هستند. هر دوی ما برای دفاع از ارزشهای سنتی خود در مقابل نوآوری کفرآمیز امروزی میجنگیم. من وقتی شعار "الله اکبر" را میشنوم همانقدر احساس رضایت میکنم که اسلام راستین از شنیدن شعار "جلال یهود متبارک باد" خرسند میشوم. یک امام جماعت جمهوری اسلامی هر کلامی را که از شریعت دریافت کرده است بصورت رهنمودی تکرار میکند، درست همان کاری که ما در مورد تورات میکنیم. من ساعتهای متوالی مجذوب موعظه های مذهبی خبرگان ولایت فقیه مانده ام، زیرا آنان نیز در خط مبارزه با لیبرالیسم و آزاداندیشی همزمان ما هستند. میخواهم بدانان پیام دهم که:

بنیاد گرایان روی زمین، متحد شوید!" (نقل از مصاحبه خاخام اعظم فرومن با روزنامه فرانسوی لیبراسیون، 30 آوریل 1998).

\* \* \*

فراموش نکنیم که همین ضابطه قیم و صغیر، همین نحوه برداشت ولایت فقیه از حکومت، تا نیمه دوم هزاره کنونی در جهان مسیحیت نیز برقرار بود، و اگر هم در دوران "رنسانس" اندکی تعدیل یافت، ولی تا سالهای "فروغ" قرون هفدهم و هیجدهم عملا بقوت خود باقی ماند.

در تمام این احوال کلیسا شبان بر گزیده عیسی مسیح برای سرپرستی گوسفندان او بود، همچنانکه مسجد قیم شرعی مردمی بود که "اکثر هم لایعلمون" شناخته شده بودند. در هر دو حال جامعه نوین از یک اقلیت ممتاز

مرکب میشد که رابطه مستقیم با عرش و جبرئیل داشت، و از یک اکثریت عظیم مردمی صغیر که میبایست بخاطر رستگاری روح خود در همه احوال گوش به فرمان کلید داران مطلق حقیقت باشند.

ولی اگر تا بدین مرحله کلیسا و مسجد در مسیرهای موازی گام برمیداشتند، از قرون هفد هم و هجد هم مسیحی راههای آنها از هم جدا شد، زیرا در یکی از آن دواين منطق ولایت و صغارت ترک برداشت و اندک اندک بکلی فرو ریخت، در صورتیکه در دیگری بهمانصورت قرون وسطائی که داشت باقی ماند.

دگرگونی سرنوشت سازی که در این راستا در جهان مسیحیت روی داد تحول فکری و فلسفی فراگیری بود که در یک زمان تقریباً در همه کشورهای پیشرفته اروپای قرون هفدهم و بخصوص هجدهم آغاز شد، با این برداشت که تمام آن مسائل اجتماعی و مذهبی که تا آنزمان واقعیهای مسلم زمینی یا آسمانی تلقی میشدند و اصولاً قابل بحث بشمار نمی آمدند، در خارج از نفوذ دولت و کلیسا مورد تجدید ارزیابی قرار گیرند، و در صف مقدم همه این آئین مسیحیت و کتاب مقدس آن Bible جای داشت. نتیجه این ارزیابی که در طول بیش از یک قرن بزرگترین شخصیهای علمی و ادبی و فلسفی اروپا در آن شرکت جستند این شد که تقریباً تمام آنچه در این کتاب مقدس، یعنی در تورات و انجیل، در باره خدا و آفرینش و واقعیهای مختلف تاریخی و مذهبی آمده وهفده قرن تمام از جانب کلیسا حقایق آسمانی و مسلم شناخته شده بود غلط یاضد و نقیض یا اشتباه آمیز و یا بکلی ساختگی تشخیص داده شد. شخص ولتر در "ارزیابی کتاب مقدس" و در "دیکسیونر فلسفی" خود هشتمصد خطای آشکار را در تورات ارائه داد و دیگر همفکران اروپائی او چند صد مورد دیگر را بر این رقم افزودند، چنانکه اساساً مجموع برداشتهای پیشین در زمینه ماوراء الطبیعه در برابر علامت سؤال قرار گرفت. همین انقلاب فکری در زمینه نظام های جا افتاده سنتی و در قلمرو سیاست و قضاوت و قوانین اجتماعی نیز صورت گرفت و به نتایج مشابهی انجامید، که اساسی ترین نتیجه آنها شکستن سد "صغارتی" بود که تا آنزمان در جامعه اروپائی، چه از نظر مذهبی و چه از نظر اجتماعی وجود داشت، و شکسته شدن همین سد بود که یکی از بزرگترین تحولات اجتماعی تاریخ را در اروپای قرون پایانی هزاره دوم با تکوین انقلاب کبیر فرانسه و اعلام اصل آزادی و برابری و صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر سال 1789 و لغو اشرافیت و جدائی دین از سیاست و پایان انکیزیسیون و الغاء بردگی و در نهایت استقرار رژیمهای جمهوری و نهضتهای کارگری بدنبال آورد قری که این نو آوری فکری را شکل داد، تقریباً در همه کشورهای پیشرفته اروپائی که بطور همزمان در آن شرکت جستند "قرن روشنائی یا "عصر فروغ" نام گرفت. در فرانسه که کانون اصلی آن بود Sicele des Lumieres خوانده شد، در آلمان Aufklarung در انگلستان Englightment در ایتالیا Illuminismo در اسپانیا Siglo de las Luces و در پرتغال Seculo das Luzes. در این "فروغ آوری" اندیشمندان، نویسندگان، فلاسفه و صاحب نظرانی بسیار شرکت جستند که از زمره آنها میتوان از ولتر، کانت، روسو، لایب نیس، گوته، مونتسکیو، بوفون، دیدرو، لسینگ، هگل، نام برد، و نیز از این واقعیت جالب که زمامداران بر جسته ای چون فردریک کبیر پروس و کاترین کبیر روسیه برای تسجیل آزاد فکری خود بدین فروغ آوران ارادت و احترام فراوان نشان دادند.

وقتی که مقدس ترین منشور جهان مسیحیت از جانب چنین کسانی به زیر ذره بین گذاشته شد و از آن موارد ضعیفی بیرون آورده شد که شمار آنها تا به امروز به هشتاد هزار رسیده است، و وقتی که اصولاً ماهیت مذهب و اصالت آئینهای "توحیدی" مورد تجدید ارزیابی قرار گرفت، در حدی که مکتب بیخدائی atheisme توانست خود بصورت مکتب فکری مستقلی عرضه شود، و وقتی که حاصل همه این موشکافی ها بصورت صد ها کتاب و رساله در دسترس عمومی گذاشته شد، اساس حاکمیت بی منازع و سنتی کلیسا خود بخود متزلزل شد و دوران تازه ای در تاریخ تمدن بشری آغاز شد که این بار نه بر صغارت شرعی مومنین، بلکه بر حق آزادی فکرو آزادی بیان و آزادی اعتقاد مردمی بالغ تکیه داشت. جمله معروف ولتر را خطاب به یکی از منتقدان آشتی ناپذیر او بارها نقل کرده اند که "من با آنچه میگوئی مخالفم، ولی تا پای جان ایستاده ام که تو حق گفتن آزادانه آنرا

داشته باشی"، و نیز این جمله معروف بوماشه را که یکصد سال است بصورت شعار در سر لوحه روزنامه فرانسوی فیگارو بچاپ میرسد که "تا آزادی انتقاد در کار نباشد، ستایش ارزنده ای نیز وجود نمیتواند داشت".

اندیشه های بنیادی قرن فروغ از جانب غرب به آمریکای نوخاسته و از جانب شرق به امپراتوری نو ساخته روسیه گسترش یافت. در آمریکا قانون اساسی کشوری که میبایست تا پیش از هزاره نیرومندترین کشور جهان شود برپایه آنها تدوین شد، و در روسیه زمینه فکری را برای انقلاب اجتماعی فراگیری که قرن بیستم را به لرزه در آورد فراهم کرد. بخصوص درزمینه علمی، رهائی دانش از یوغ مذهب دست دانشمندان را در اکتشافات فراوانی که تقریباً همه آنها با اسطوره های کتاب مقدس مغایرت داشتند باز گذاشت، و راه را بر جهش علمی بیسابقه ای گشود که برتری بی منازع کنونی جهان غرب در زمینه های علمی و صنعتی و اقتصادی و فرهنگی حاصل مستقیم آن است.

چنین بود که صغیرانی شرعی بدرون این بوته آزمایش رفتند و از آن بصورت مردمی بالغ بیرون آمدند، و بسیاری

از آنهائیکه تا آنزمان با مغز پدران روحانی فکر میکردند آموختند که میتوانند با مغز خودشان نیز فکر کنند.

\* \* \*

اگر برداشتهای فکری قرن فروغ به اروپای مسیحی و بدنبال آن به بخش غیر اروپائی جهان مسیحیت امکان آن داد که از صورت صغیران هزار و چند صد ساله مذهبی بیرون آیند و بصورت انسانهای بالغ و آگاه با واقعیتهای مذهبی و اجتماعی خود روبرو شوند، چنین امکانی تا کنون در هیچ جای جهان اسلام، حتی در تنها کشور لائیک آن، به هیچ مسلمانی داده نشده است، و به ناچار مردم این جهان همچنان در مقام صغیرانی مذهبی و الزاماً صغیرانی سیاسی باقی مانده اند و از قرون وسطای خود بیرون نیامده اند. نه تنها امروز در جهان دو میلیارد نفری مسیحیت حق آزادی مذهب و آزادی قبول یا رد مطالب "کتاب مقدس" و اساساً آزادی داشتن یا نداشتن مذهب برای همه افراد وجود دارد و یه بنیاد گرایان- که کم هم نیستند - اجازه ابراز خشونت در خارج از محدوده قانون داده نمیشود، بلکه در کشوری چون اسرائیل نیز که در حال حاضر عملاً بدست خاخام های واپسگرای افراطی و متعصب آن اداره میشود این حق آزاد اندیشی مذهبی بر مبنای قانون اساسی لائیک آن بطور اصولی برای همه افراد وجود دارد، که نمونه ای از آنرا در سخنرانی پر سرو صدای چندی پیش یائل دایان دختر ژنرال موشه دایان معروف در پارلمان اسرائیل میتوان یافت. در این سخنرانی که گزارش آن با عنوان "کنست و ماجرای همجنس بازی داود پیغمبر" در مطبوعات جهان انتشار یافت، یائل دایان نماینده چپگرای پارلمان اسرائیل با خواندن بندهائی از تورات که در آن داود پادشاه و پیغمبر اسرائیل در لفافه به روابط عاشقانه خود با پسر زیبای شائول نخستین پادشاه این کشور اعتراف میکند از نمایندگان کنست خواست که خودشان در باره درجه تقدس این پادشاه و پیامبر بزرگ اسرائیل قضاوت کنند (هرالد تریبیون، 12 فوریه 1993). حتی در دمکرات ترین پارلمان های پنجاه و دو کشور اسلامی جهان امروز امکان چنین اظهار نظری در باره یک موضوع مذهبی وجود ندارد.

در جهانهای بودائی و شینتوئی آسیای خاوری و در هند برهمنی و در قلمروهای مذاهب قبیله ای (آنمیست) آفریقا و اقیانوسیه نیز، با همه تعصباتی که در جوامع مذهبی وجود دارد، کسی در ارتباط با نظرات مذهبی خود مورد باز خواست قرار نمیگیرد و فتوائی هم برای کشتنش صادر نمیشود، و عملاً تنها دنیای اسلامی است که در آن جایی برای حق آزادی تشخیص و آزادی انتخاب در زمینه مذهبی وجود ندارد، بدانصورتی که برای صغیران نمیتواند وجود داشته باشد.

مشکل در این است که این صغیران جهان اسلامی در چنین دوران بیسابقه ای از رشد آموزشی و فکری بشریت مترقی، نه تنها مطلقاً امکان آنرا ندارد که با اتکاء بر صغارت خود بخش غیر مسلمان جهان را، چنانکه در آرزوی آنند، یه قانون اسلام در آوردند، بلکه در محدوده دنیای اسلامی خود نیز روز بروز بیشتر با واقعیتهای جهانی فاصله میگیرند. بنیاد گرائیهائی که به نام خدا و اسلام بر تقریباً سراسر این مجتمع بیش از یک میلیارد

نفری - گاه از جانب خود حکومتها و گاه از جانب افراطگرایانی غیر مسئول - حکمفرما است در همه جا پاسخهای غلطی است که به پرسشهایی صحیح داده میشود. پرسش صحیح این است که برای تعدیل شرائط ظالمانه و بیرحمانه اقتصادی جهان امروز که بخش اعظم مردم آنرا قربانی خود گرفته است چه میباید کرد؟ و پاسخ غلط این تصور است که با آدمکشی های مقدس یا از طریق رژیمهایی از نوع ولایت فقیه و طالبان میتوان چنین مشکلی را حل کرد. چندین دهه آزمایش بد فرجام در کشورهایی چون پاکستان، بنگلادش، اندونزی، سودان، کومور، ایران و افغانستان که همه ادعای حل مشکلات خود را از طریق اجرای طایق النعل بالنعل قوانین اسلامی داشته اند در هیچ جاحاصلی جز افزایش نابسامانیها ببار نیاورده و همه دستاوردها به دست بریدن و سنگسار و قصاص و حجاب زنان و درازای ریش مردان و برگزاری اجباری نماز جماعت محدود مانده است. اگر با چنین بیراهه رویها میتوان این جهان اسلامی را به قهقرای باز هم بیشتری برد، حتی با برخورداری از بیشترین عواید نفتی جهان نمیتوان آنرا بجانب جلو راند، و نمیتوان نیز آنرا بعنوان سر مشق قابل قبولی به جهان نامسلمان عرضه کرد، زیرا هر کسی، در هر درجه از بی اطلاعی یا از خوشخیالی، میتواند دریابد که حتی اگر هم تمام مسلمانان جهان بطور یکپارچه بر این قوانین تاکید گذارند، باز هم بقیه مردم دنیا که شمارشان بیش از چهار برابر مسلمانان است، و تنها یکی از کشورهائشان باندازه مجموع دنیای اسلامی و شاید هم بیشتر از آن جمعیت دارد، نه به حجاب و اسپرگرای اسلامی گردن خواهند نهاد، نه مقررات قرون وسطائی سنگسار و دست بریدن و قصاص و تعزیر را خواهند پذیرفت، نه در قوانین خود جایی به تعدد زوجات خواهند داد، نه ضوابط ابتدائی نجاست و طهارت و بول و غایظ را جانشین ضوابط بهداشتی قرن بیستمی خویش خواهند کرد، نه ضوابط غذائی خود را شکافتگی سم و نشخوار چهار پایان یا کمی و زیادی فلس ماهیان قرار خواهند داد، نه موسیقی و نه نقاشی را از مقام والای هنری خود به حد منکرات مذهبی پائین خواهند آورد، و نه اقتصادهای پر تحرک امروزی خویش را تابع قوانین خمس و زکوه و مضارعه و قرض الحسنه خواهند ساخت.

این دنیای اسلامی در حال حاضر شامل 52 کشور جهان سومی است که همه آنها از نظر علمی و صنعتی در سطحی بسیار پائین تر از جهان پیشرفته قرار دارند و بهمین جهت سطح زندگی نیز در آنها بسیار پائین تر از سطح زندگی مردم این جهان پیشرفته است. آنجا که رقم متوسط در آمد سرانه سالانه (PNB) در آمریکای شمالی 27000 دلار و در اروپا 18000 و در اقیانوسیه 17000 دلار است، این رقم در کشورهای غیر نفتی جهان اسلامی از 900 دلار فراتر نمیرود. وقتی که کشوری چون سوئیس دارای در آمد سرانه 41000 دلار در سال است، و ژاپن 40000 دلار و نروژ 31000 دلار و ایسلند 25000 دلار و دانمارک 23000 دلار، و فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا، هلند، اتریش، استرالیا در حدود 20,000 دلار، همین در آمد سرانه در مصر 790 دلار است، و در پاکستان 460 دلار و در بنگلادش 240 دلار و در چاد 180 دلار، و در بهترین شرایط در کشورهای غیر نفتی ترکیه و تونس و سوریه و مراکش از 1100 تا 2600 دلار. حتی در کشورهای بر خوردار از عواید سرشار نفتی (عربستان سعودی، عمارات عربی متحده، کویت، قطر، بحرین، لیبی، الجزایر، نیجریا) این رقم در حد متوسط ده هزار دلار، یعنی کمتر از یک چهارم در آمد سرانه ای است که به هر فرد کشور کوچک غیر نفتی سوئیس تعلق میگیرد. در دو کشور همسایه اردن و اسرائیل، که جمعیتی معادل یکدیگر دارند و در منطقه جغرافیایی واحدی نیز زندگی میکنند، در آمد سرانه سالانه با احتساب کمک های خارجی در یکی 16000 دلار و در دیگری 1500 دلار است.

در قلمرو دانش، این جهان اسلامی که روزگاری سرمشق والای دانش پروری بود و "فرهنگ اسلامی" آن غرب جاهل را خیره کرده بود، در دوران حاضر مقامی چندان بالاتر از آفریقای سیاه ندارد. طبق تازه ترین آمار ها، نسبت بیسوادی در سومالی 75% در سنگال 69% در بنگلادش و پاکستان 62% در مراکش 57% در مصر 49% در الجزایر 40% در تونس 33% در سوریه 29% در ایران 28% است، در صورتی که همین نسبت در اروپای شمالی و غربی و مرکزی و کانادا و استرالیا و نیوزلند از 4% تجاوز نمیکند و در برخی از کشور ها چون دانمارک و ژاپن به صفر رسیده است. همین نا برابری در زمینه آموزش پیشرفته میان جهان مترقی و دنیای اسلامی وجود دارد: تعداد دیپلمه های سالانه در دو کشور بنگلادش با 122 میلیون نفر جمعیت و

هلند با تنها 15 میلیون جمعیت 69000 نفر است، و تعداد دیپلمه های سالانه استرالیا با جمعیت 19 میلیون نفری آن چهل هزار نفر بیشتر از شمار دیپلمه های سالانه پاکستان 138 میلیون نفری است، همچنانکه دیپلمه های سالانه فنلاند با 5 میلیون جمعیت آن پنجهزار نفر بیشتر از شمار دیپلمه های مراکش است که جمعیتی شش برابر فنلاند دارد. تعداد کتابهایی که سالانه در کشور 5 میلیون نفری دانمارک بچاپ میرسد از شمار کتابهایی که هر ساله در کشور 220 میلیون نفری اندونزی منتشر میشود بیشتر است. تنها در کشور 60 میلیون نفری انگلستان سالانه معادل مجموع کتابهایی که در کشور اسلامی با یک میلیارد جمعیت آنها منتشر میشود بچاپ میرسد. نسبت نویسندگان کتابهای علمی در هیچیک از کشورهای کنونی جهان اسلام در مقایسه با رقم جهانی آن حتی به یک در صد نمیرسد. این رقم در مصر، پیشرفته ترین کشور عرب 0.21% در پاکستان 0.055%، در عراق 0.022 در صد، در سوریه 0.01 در صد، در لیبی 0.002 در صد است، در صورتیکه حتی در کشورهای کوچکی چون دانمارک و فنلاند و سوئیس و ایسلند این نسبت از 3 تا 5 درصد پائین تر نمی آید.

در سطح عالیتر جهان دانش، یعنی در قلمرو دانشمندان بزرگ، تراز نامه جهان کنونی اسلام تراز نامه ورشکستگی باز هم بیشتری است که آنرا در فهرست برندگان جایزه معروف نوبل منعکس میتوان یافت. سه رشته از رشته های پنجگانه این جایزه به علوم اساسی (فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی) اختصاص دارد که هر ساله به برجسته ترین دانشمندان جهان در هر یک از این رشته ها تعلق میگیرد. در قرن حاضر جمعا 398 نفر برنده این رشته های سه گانه شدند که 188 نفر از آنها آمریکائی، 66 نفر انگلیسی، 59 نفر آلمانی، 27 نفر فرانسوی، 17 روسی، 16 سوئدی، 12 سویسی، 3 نفر هندی، و بقیه از کشورهای دیگری بوده اند که از جمله آنها میتوان از آفریقای جنوبی، ایسلند، گواتمالا و اسرائیل نام برد. و جهان اسلامی، جهانی که زمانی این سینها، رازی ها، خوارزمی ها، بیرونی ها، جابر ها، ابن هیثم ها، مسلمه ها را به دنیای دانش اهدا کرده بود و در حال حاضر با جمعیت 1200 میلیون نفری خود یک پنجم جمعیت تمام جهان را دارد، در همه این قرن بیستم تنها و تنها یک برنده علمی جایزه نوبل داشته که آن را در سال 1979 آنهم به اتفاق دو فیزیکدان آمریکایی دریافت داشته است.

در فهرست سالانه ای که از دانشمندان بزرگ جهان در 64 رشته مختلف علوم در سالنامه آماری معتبر Quid بچاپ میرسد، در آنچه به شش قرن گذشته مربوط میشود، حتی نام یک دانشمند را از جهان اسلامی نمیتوان یافت، همچنانکه نشانی از چنین دانشمندی در فهرست اختراعات و اکتشافات بزرگ دو قرن اخیر، و در فهرست ده - ها هزار اختراع سالانه جهان حاضر نمی توان یافت. و تازه تفاوت اساسی آموزشها و فرهنگها در این دو جهان شرق و غرب، بیشتر از آنچه به کمیت دانشگاهها و تحصیلکرده ها و کتابها مربوط باشد به کیفیت آنها مربوط است، زیرا آنچه امروز در بسیاری از مراکز آموزشی جهان اسلامی تدریس میشود مطلقا آن نیست که بتواند نسلهای فردای آن را برای آینده امید بخش تری آماده کند.

در سمینار جهانی "اسلامی کردن دانش" که چند سال پیش به ابتکار دانشگاه اسلامی بین المللی اسلام آباد و سازمان بین المللی تفکر اسلامی آمریکا در پایتخت پاکستان تشکیل شد و توسط رئیس جمهوری وقت این کشور گشایش یافت، رئیس دانشگاه اسلامی پاکستان محتویات کلیه کتابهای درسی دانشگاههای جهان را در آنها تئوری نسبت اینشتاین مورد بحث قرار گرفته است باطل دانست و اعلام کرد که فرضیه اینشتاین در مورد قوانین کائنات و اتم و ماده از نظر اسلام مردود و غیر قابل قبول است.

بنیانگذار حزب سیاسی نیرومند "جماعت اسلامی" پاکستان، مولانا ابوالاء معدودی، که یکی از مهمترین مغزهای متفکر اسلامی عصر حاضر شناخته میشود بنوبه خود تأکید میکند که اگر علوم فیزیک، شیمی، زیست شناسی، حیوان شناسی، زمین شناسی، جغرافیا، اقتصاد بدون تطبیق کامل با آنچه خدا و پیغمبرش در باره آنها گفته اند تدریس شوند باعث گمراهی جوانان مسلمان خواهد شد. و میبیرسد "شما که برای کائنات عمری چند میلیارد ساله تعیین میکنید و نقش خداوندرا در آفرینش شش روزه آن نادیده میگیرید چگونه میخواهید جوانانتان مسلمان باقی

بمانند؟ و چطور میتوانید متوقع حفظ اصالت اسلامی آنها باشید در وقتی که به آنان آموزشهایی را در زمینه های اقتصاد و حقوق و جامعه شناسی امروزی میدهند که بطور نهادی با آموزشهای سنتی اسلامی تفاوت دارند؟"

تنها سال پیش، در ماه مه 1991، با فشار همین حزب جماعت اسلامی در مجلس نمایندگان پاکستان قانونی وضع شد که از آن پس از ذکر علل و عوامل فیزیکی در کتابهای خوداری شود، فی المثل انرژی عامل فعل و انفعالهائی گوناگون شناخته نشود، زیرا معنی آن برای دانش آموزان این خواهد بود که عامل این فعل و انفعالهائی نیروی الکتریسته است و نه خواست الهی، و فرمول شناخته شده ترکیب اکسیژن و هیدروژن برای پیدایش آب بدین صورت تغییر یابد که ترکیب اتمهای اکسیژن و هیدروژن بشرطی که خداوند خواسته باشد میتواند آب بوجود آورد. و باز هم مقرر شد که هر فصلی از کتابهای علمی مدارس با حدیث یا متنی مذهبی که بدان مربوط باشد و ناقض آن نباشد همراه باشد، و از ذکر نام دانشمندی چون نیوتون و بویل و پاستور و فلمینگ و غیره نیز خوداری شود، زیرا مفهوم آن این است که قوانینی که به آنها نسبت داده میشود بوسیله کسانی غیر از خداوند وضع شده اند و این معنی بت پرستی دارد. یک دانشمند پاکستانی مقیم آمریکا، ضیاء الدین سردار، در کتابی که اخیراً بنام آینده اسلام در نیویورک منتشر کرده است این برداشتها را چنین خلاصه کرده است: "اسلام هیچ نیازی ندارد که خود را با اصول دانش مدرن تطبیق بدهد، بلکه این علم مدرن است که میباید با قرآن و با اسلام تطبیق داده شود."

\* \* \*

واقعیت موجود این است که بخش بزرگی از مردم جهان امروز اسلام، مسلمانی خود را بیشتر بصورت سند هویتی بکار میگیرند تا بصورت اعتقادی، زیرا که در خارج از این هویت اسلامی اصولاً علتی وجودی برای خود ندارند. کشورهایی چون پاکستان و بنگلادش بدون تکیه بر مسلمانی خود تنها اجزائی از هندوستان بزرگ بشمار میآیند که در همه تاریخ نیز بدان تعلق داشته اند. شیخ نشین های خلیج فارس بدون ماهیت اسلامی خود نه تاریخی دارند، نه فرهنگی، نه هویتی. برای بخش بزرگی، اسلام عنوانی بیش نیست، زیرا دست کم هشتاد در صد از مسلمانان نه مفهوم قرآنی را که به زبانی غیر از زبان خودشان نوشته شده است میفهمند و نه مفهوم نمازی را که به زبان غیر از زبان خودشان میخوانند درمیابند، همانطور که مومنان مسیحی در دورانی که هنوز مراسم مذهبی تنها به زبان لاتین برگزار میشد نه معنی آنچه را که میخوانند میفهمیدند، نه معنی آنچه را که میشنیدند. به ناچار همه این نمازگزاران به گفته مولوی "روی به محراب و دل به بازار" دارند.

حتی مسلمانی خود عرب زبانان نیز، تا وقتی که برای اینان اختیاری در قبول یا رد آن و یا حتی سئوالی در باره آن نباشد اعتباری بیش از مسیحیت بسیاری از مسیحیان قرون وسطی نمیتواند داشت، زیرا که هیچکدام از اینان مذهب خویش را آگاهانه بر نگزیده اند و آزادانه نیز بر آن پایدار نمانده اند. بقول ولتر مذهب خود را همان صورتی تحویل گرفته اند که پول رایج کشورشان را. قانون شناخته شده ای است که هر فرد بشری با همان مذهبی به دنیا می آید که مذهب خانوادگی اوست. کسی که در خانواده ای یهودی متولد میشود یهودی است و کسی که در خانواده ای مسیحی یا مسلمان زاده میشود مسیحی یا مسلمان است، و بناچار ساختار مذهبی او از آغاز بهمان صورتی شکل میگیرد که کارگردان این مذاهب برایش خواسته اند. در طول تاریخ مذاهب "توحیدی" میلیونها نفر بنام مذهب با یکدیگر جنگیده و بنام خدای مذهب همدیگر را کشته اند بی آنکه اطلاعی از معتقدات آن دیگری داشته باشند یا حتی متوجه باشند که خدای او همان خدای خودشان است. نه آن صلیبیانی که در طول دوپست سال بصورت امواجی پیپی به کشتار مسلمانان رفتند قرآن را میشناختند و نه آن مسلمانانی که بروی این صلیبیان شمشیر کشیدند چیزی از تورات وانجیل میدانستند. هر یک از این دو اگر در کشور آن دیگری دنیا آمده بود بنام خدای او به همین آدم کشی دست میزد. اگر روح اله خمینی در خانواده ای یهودی متولد شده بود احتمالاً بجای آیت اله عظمای قم در سمت خاخام اعظم ارشلیم شمشیرکشی میکرد، و اگر بنیامین نتانیاهون نیز در خاندانی مسلمان زاده شده بود احتمالاً امروز در مقام رهبری حزب الله برای یهودیان کاتبوشاو نارنجک میفرستاد.

یک مسلمان ایرانی، به همین منوال، تنها از این جهت مسلمان است که پدرش مسلمان بوده است، و پدراو نیز بدین دلیل مسلمان بوده که پدری مسلمان داشته است، و پایان این خط زنجیر در هر شرایطی به زرتشتی فلک زده ای می رسد که با شمشیر عرب لا اله الا الله گفته بود بی آنکه حتی معنی آنرا دانسته باشد. و اگر همین مسلمان بخلاف نه دهم از دیگر مسلمانان جهان سنی نیست و شیعه است، باز بدین دلیل است که اضافه بر شمشیر چهارده قرن پیش یک عرب، شمشیر چهار قرن پیش یک قزلباش از او خواسته بود که یا به ابوبکرو عمر و عثمان لعنت بفرستد و یا آماده آن باشد که جابجا سرش بریده یا شکمش اره شود.

در همه دوران تاریخ اسلامی ایران، بخصوص از زمان صفویه، میان آنهایی که از نظر سیاسی بر ایران حکم رانده اند و آنهایی که از نظر مذهبی کلیدداری دین را بعهده داشته اند، علیرغم تضاد منافعی که از جنگ قدرت ناشی می شده در یک مورد خاص همفکری و همکاری کامل وجود داشته است، آن این بوده است که این توده های مسلمان خود را در موضع صغارت سیاسی و در موضع صغارت مذهبی نگاه دارند. سلاطین همواره خود را قیم سیاسی مردم صغیری شناخته اند که حق فضولی در کار فرمانروایان خود کامه خویش را ندارند، و کلیدداران دین نیز خود را قیم شرعی صغیرانی دانسته اند که از هزار سال پیش شیعیانی ناقص العقل شناخته شده اند. اگر در قرن نوزدهم عامل سومی بنام استعمار پابین میدان نهاد، برنامه این عامل نورسیده بنوبه خود تثبیت قیمومتی استعماری بر ملتی صغیر بود... و بدین ترتیب بود که نشیب و فرازی هزار ساله، در سالهای پایانی قرن بیستم استقرار نظامی بنام ولایت فقیه رادر پی آورد که این بار مجموعه این صغارت ها یک کاسه شد و شاه فصل قانونی اساسی آن قرار گرفت.

با چنین قانون اساسی، موضع ملت ایران در پایان قرن بیستم موضع فاوست معروف است که روح خود را به شیطان فروخته بود. حتی در تاریکترین ادوار هزاره، سقوط فرهنگی ایران تا بدین حد نرسیده بود که زمامداران آن از اول تا به آخر عمامه ای را بر سر داشته باشند که به نشان استیلای نظامی بیگانه بدین کشور آمد و به نشان استیلای فرهنگی بیگانه در آن باقی ماند. روح اله خمینی بارها در کشف الاسرار خود "کلاه لگنی" را بعنوان پس مانده اجانب نفی کرد، اما این واقعیت دیگر را یا درک نکرد و یا آنرا عملاً نادیده گرفت که عمامه خود اونیز بهمانقدر یادگار اجانب است، که کلاه لگنی است، با این تفاوت که کلاه لگنی لااقل با شمشیر به ایران نیامد بلکه به نمایندگی تمدن و فرهنگی پیشرفته تر پذیرفته شد، همچنانکه بهمین صورت از جانب بخش اعظم از دیگر کشورهای جهان نیز پذیرفته شده است.

\* \* \*

قبلاً از تقلبهائی یاد کردم که در ارزیابی واقعتهای هزار و چهار صد ساله تاریخ اسلامی ایران صورت گرفته است. ولی نباید فراموش کرد که بزرگترین این تقلب ها تقلبی است که در دوران خود ما، آنهم نه در تفسیر واقعتهای این تاریخ، بلکه در متن خود آن روی داده است، و آن تبدیل یک عصیان قرن بیستمی به یک انقلاب واپسگرایانه قرون وسطائی است.

عصیانی که در سال 1356 آغاز شد نه عصیانی مذهبی بود و نه اصولاً در مسیر ایدئولوژی مذهبی قرار داشت، و نه تنها در چنین مسیری نبود، بلکه درست در جهت مخالف آن بود، زیرا ایدئولوژی همه مذاهب "توحیدی" سامی بر حاکمیت مطلق قوانین تغییرناپذیری متکی است که قوانین آسمانی شناخته شده اند، در صورتیکه خواست این عصیان تأمین آزادیهای دمکراتیک بیشتر بود. اگر جامعه آخوند ایران با پیروی از اصیل ترین شیوه ماکیاولیسم با شعار آراسته آزادی و دمکراسی و حقوق بشر با به میدان گذاشت، تنها با این هدف بود که میدان را از دست میدانداران موجود بگیرد و بعد از کسب قدرت، هم این مزاحمان غیر عمامه ای خود و هم محتوای شعارهای آنانرا یکی پس از دیگری به زباله دان تاریخ بفرستد.

آن "قانون اساسی" که از چنین تقلبی سر بر آورد، اگر برای کارگردانان ولایت فقیه کمال مطلوبی بود که جهان اسلام در پایان قرون چون قرن بیستم، یعنی اعلامیه جهانی حقوق بشر، بدان دست یافته بود، برای حتی عقب مانده ترین مردم جهان سوم و جهان چهارم سند شرمساری است، زیرا تنها قانون اساسی در جهان امروز بشری

است که در آن ملتی بر صغارت خویش در برابر یک قیم شرعی مهر تأکید نهاده است. اگر چنین مورد ناشناخته ای را در قانونهای اساسی هیچیک از 155 کشور دیگری که امروز با رژیمهای جمهوری اداره میشوند نمیتوان یافت، برای این است که هیچ قانون اساسی با هدف اعلام شده تثبیت صغارت ملی وضع میشود. ملتی که خود بر صغارت خویش صحنه گذاشته باشد، چه خواسته باشد و چه نخواست باشد بر حقارت خویش نیز صحنه گذاشته است.

اگر وظیفه اولویت دار سازندگان ایران فردا این باشد که در اولین فرصت این بر چسب دوگانه صغارت و حقارت را از روی هویت ملی زخم خورده و دشنام شنیده خود بر دارند، وظیفه درازمدت تر آنان، در آغاز هزاره ای تازه، این خواهد بود که رابطه ناسالم هزار و چهارصد ساله ایران و اسلام را - که ولایت فقیه تنها یکی از جلوه های آن است- از صورت ناخوشایند گذشته بیرون آورند و آنرا تبدیل به یک قرار داد واقعی عدم تجاوز و احترام متقابل کنند که در آن هریک از طرفین حقوق شناخته شده خود را داشته باشد بی آنکه به حقوق شناخته شده طرف دیگر تجاوز کند. در صورت امضای چنین توافقنامه ای، اسلام متعهد بدان خواهد بود که در هزاره ای که از راه میرسد، برخلاف هزاره گذشته، دیگر جا و بیجا و وقت به وقت علیه هویت و ملیت ایرانی موضع نگیرد، دیگر عامل بازدارنده ای در برابر هر گونه ترقی طلبی و نوآوری ملت ایران نباشد، دیگر بطور منظم داعیه سلطه جوئی سیاسی نداشته باشد، و دیگر هر چند یکبار این کشور را خوکچه آزمایشی جهانگشائی یا صدور انقلاب خود قرار ندهد، و بخصوص در هیچ شرایطی از یاد نبرد که بفرض آنها که دیگر کشورهای مسلمان به طیب خاطر ملیت خویش را با مذهبشان یک کاسه کرده و از آن هویت واحدی بنام هویت اسلامی برای خود ساخته باشند، ملت ایران نه در گذشته بدین راه رفته است و نه در آینده بدان خواهد رفت. و سرانجام این واقعیت را نیز بطور قاطع بپذیرد که برای فرهنگ هزاران ساله ایرانی مسلمان بودن مرادف با صغیر بودن نیست، و یک مسلمان ایرانی در این مورد از همان حقوق بالقوه ای برخوردار است که یک مسیحی یا یک یهودی یا یک بودائی در جهانهای مسیحی و بودائی خود از آنها برخوردارند، ولو آنکه مسلمانانی در جهان اسلامی خویش خودخواهان برخوردار از چنین حقوقی نباشند.

اگر چنین توافقنامه ای بصورتی دوستانه به امضا نرسد، این بارت نتیجه آن به احتمال بسیار تکرار ماجرای هزار و چهارصدسال پیش خواهد بود، زیرا شرایط معادله دیگر شرایط آنروزی نیست. هم ملت ایران این بار آزمایش بد فرجام هزار و چهارصد ساله ای را در پشت سر دارد که آنروز نداشت، و هم شمشیر زنگ زده مرسدس سوران نوشمشیر برنده شترسواران کهن نیست، هر چند که بفرض هم میبود امروز اصولدورانی که شمشیر پشتوانه ای برای مذهبی باشد سپری شده است، و اگر در پایان هزاره اول پیروزی ملی به مبارزه ای دویست ساله نیاز داشت در آغاز هزاره سوم منطقاً اینکار در دورانی بسیار کوتاهتر به سامان خواهد رسید، زیرا ضربتی که در سالهای پایانی هزاره دوم به ایران "ایرانی" خورده و تحقیری که به اصالت انسانی و تاریخ او وارد آمده است چنان سنگین است که برای تکرار کجدار و مریزهای گذشته جایی باقی نمانده است. و اگر این تلاش، از طریق شاه سلطانحسینی بیست ساله گذشته به جایی نرسید این بار از طریق مبارزانی تازه نفس ترو بخصوص آگاه تر که در مسیر تاریخ حرکت خواهند کرد و نه در جهت خلاف آن، با پیروزی همعنان خواهد شد، زیرا این مبارزان بالغ و آگاه، زادگان اصیل همان فرهنگی خواهند بود که حتی در اوج چماقداری بیضه داران اسلام، مولوی آن با صراحتی که در ادبیات هیچ سرزمین جهان اسلام نمیتوان یافت، به خدای مورد قبول خودش که غیر از خدای چماقداران بود میگفت:

به عشق روی تو من رو به قبله می آرم      وگرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم!

و حافظ او، که در خرابات مغان نور خدا میدید و آنچه را که در مسجد کم داشت در میخانه میجست، به زاهد سجده نشین بانک میزند که:

و خیم او که آواز دهل شنیدن از دور خوش میشناخت اصالت دهل زنان را از نزدیک به زیر سؤال میبرد، و صائب او، زندانه ندا میداد که:

رتبه زمزمه عشق ندارد زاهد بگذارید که آوازه جنت شنود!

چنین راهگشایان فردا دیگر همان شب پرستان دیروز نخواهد بود که بقول مولانا حدیث خواب بگویند، طبعاً نیز همان صغیران امروزی ولایت قیم و صغیر نخواهند بود، زیرا رسالت آنان فروغ آوری فردا است و نه جاروکنشی امروز، و این فروغ آوران راهگشای فردائی خواهند بود که در عین تکیه بر اصالت کهن، فردای نوآوری و آینده نگری است، و بجای خرافات قرون وسطائی به درک واقع بینانه واقعتهای اجتماعی جهان هزاره سوم روی دارد. تردید مکنیم که مردمی که در درازای سه هزار سال کشاکش، بارها به کوره حادثات رفته و هر بار از آن آبدیده تر بیرون آمده اند، این بار نیز علیرغم گذشت هزاره ای توانرسا، و علیرغم اینکه مبارزه ای بی امان و پیگیر نیروی حیاتی آنها تا حد زیادی فلج کرده و اصالتهای اخلاقی سنتی ایشان را نیز در رویارویی دائم با خودکامگی ها و بیدادگریهای ارباب دولت و فریبکاریها و فسادهای ارباب دین با ضعفها و آلودگیهای بسیار درآمیخته است، همچنان درزوایای وجود خویش از اصالت کهن برخوردارند، و در شرایط مساعد جهان پیشرفته فردا می توانند مانند بارها و بارهای پیشین، یکبار دیگر از درون خاکستر خود سر برآورند و زندگی از سر گیرند.

آنچه در این مرحله آغازین بیش از هر چیز دیگر برای این سازندگان فردا ضرور است، آگاهی هر چه بیشتر بر آن واقعتهای اصولی است که برای بخش پیشرفته بشریت کنونی واقعتهایی شناخته شده اند، ولی در بخش اسلامی همین جهان، علیرغم اینکه منشور جهانی حقوق بشر حق شناسائی آنها را برای همه افراد بشری حقی مسلم شناخته است، غالباً همچنان ناشناخته مانده اند. و در این بخش اسلامی جهان، ایران بیش از هر کشور دیگری صلاحیت برخوردار از این آگاهیها را دارد، زیرا تنها کشور مسلمانی است که فرهنگ ملی خویش را قربانی فرهنگ اسلامی خود نکرده است.

تقریباً همه این آگاهیهایی که نسل جوان ایرانی در جهان آغاز قرن بیست و یکم به آنها نیاز دارد و در سطح آگاهی دیگر جوانان جهان مترقی و نه در موضع صغیران دنیای مسلمان پا به هزاره تازه بگذارد، در دهه ها و سده های گذشته از جانب صدها پژوهشگر و اندیشمند و کارشناس دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته اند و حاصل ارزیابی های اینان به صورت هزاران کتاب و رساله و نوشته تحقیقی در دسترس عمومی گذاشته شده است. اگر طبعاً امکان مراجعه به همه این مدارک برای نسل جوان وجود ندارد، و نمی تواند هم داشته باشد، در عوض این امکان وجود دارد که کسانی از نسل ارشد که فرصت و امکان بیشتری برای آشنائی با این مدارک داشته اند حاصل اطلاعات خود را در زمینه های معین در دسترس آنان بگذارند.

چنین کاری نمی تواند رشته های مختلفی از قبیل تاریخ، مذهب، سیاست، جامعه شناسی را به طور یکجا در بر گیرد، زیرا این کار یک دایره المعارف است، آنچه مورد نظر من است دادن آگاهیهای اختصاصی در زمینه هایی معین است که دسترسی بدانها برای یک جوان امروزی آسان نیست، و چنین کاری در ایران امروز بیش از هر زمینه دیگری در زمینه آگاهیهای مذهبی ضرورت دارد، زیرا در تاریخ 1400 ساله گذشته ما و بویژه در تاریخ چند صدساله اخیر ما و در همین دوران خود ما، تقریباً همه تحولات فاجعه آمیز کشورمان ریشه مذهبی داشته اند، و تا وقتی که آگاهیهای بسیار بیشتری در زمینه جای نا آگاهیهای کنونی را نگیرد، بسیاری از فاجعه های آینده کشور ما نیز همچنان میتوانند ریشه مذهبی داشته باشند. در ارزیابی های بیست ساله اخیر بارها صاحب نظرانی تذکر داده اند که اگر دانش آموختگان ایران در سالهای پیش از انقلاب توضیح المسائل و کشف

السرار خمینی را خوانده بودند با احتمال بسیار وعده های که او در نوفل لوشاتو بدانان داد بدین آسانی از جانب آنها پذیرفته نمی شد، همچنان که امروز در جهان غرب بسیاری از آنچه کلیسای مسیحیت پیشنهاد میکند - با آنکه به مراتب منطقی تر و معقولتر از ضوابط قرون وسطائی ولایت فقیهای جهان تشیع و تسنن است- از جانب مسیحیان پذیرفته نمی شود.

هدف از نشر این دانستنی هائی که می باید درباره واقعیتهای مذاهب- و نه اختصاصا درباره مذهب اسلام- در اختیار نسل فردای ایرانی گذاشته شود این نیست که چنین نسلی به قبول یا رد همه آنها یا قسمتهایی از آنها ملزم باشد، زیرا این مسئله ای است که صرفا در صلاحیت و در اختیار خود اوست. آنچه واقعا اهمیت دارد این است که چنین جوان ایرانی بتواند درباره مسائل مذهبی با همان آگاهی فکر کند و تشخیص دهد و تصمیم بگیرد که میتواند در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تکنولوژیک تشخیص دهد و تصمیم گیرد، و در نقش بلند پروازانه تری هم که ایران فردا، به اقتضای میراث گران فرهنگی خویش در تمدن و فرهنگ بشری و اختصاصا در رهگشائی جهان سوم به عهده خواهد داشت، با برخورداری از همین آگاهیهای دیگران را از تکرار اشتباهاتی که خود کرده است تا سر حد امکان باز دارد.

\*\*\*

اگر امروز من وظیفه چنین آگاه سازی را در حدود امکانات محدود این کتاب به عهده گرفتم، نه از این جهت است که در این مورد برای خود صلاحیتی خاص قائل باشم بلکه از این جهت است که برای خود مسئولیتی خاص قائلم و این مسئولیت از سابقه زندگی گذشته شخصی و اداری من مایه میگیرد. زندگی شخصی من از آغاز تا به امروز با خواندن و نوشتن و آموختن، بخصوص در زمینه مسائل ادبی و تاریخی گذشته است. در سالهای پیش از انقلاب بیش از شصت اثر تالیف و ترجمه از من منتشر شد که تقریبا همه آنها به یکی از این دو رشته مربوط میشود. در سالهای بعد از انقلاب آثار دیگری اینبار عمدتا در زمینه های سیاسی و مذهبی در دیارهای بیگانه از من به چاپ رسید که تصور میکنم نقش کمابیش موثری در روشنگری جامعه ایرانیان برون مرزی و حتی درون مرزی ایفا کردم. کتابخانه شخصی من که در نخستین روزهای پیروزی انقلاب صادره شد شامل 14000 کتاب فارسی و خارجی بود که تقریبا همه آن را خوانده و حاشیه نویسی کرده بودم.

زندگی اداری من در ایران عصر پهلوی بنوبه خود در رابطه پیگیر با مسائل فرهنگی، بخصوص در ارتباط با جنبه جهانی فرهنگی بخصوص در ارتباط با جنبه جهانی فرهنگ ایرانی گذشت. در سمت سفیر سیار فرهنگ ایران توانستم به بیش از پنجاه کشور مختلف جهان، و به برخی از آنها بارهای متعدد، سفر کنم و تا آنجا که ممکن بود از نزدیک با واقعیتهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آنها آشنا شوم، و در مقام معاون فرهنگی دربار شاهنشاهی با بیش از یکصد آکادمی و دانشگاه و انستیتوی پژوهشی دسراسر جهان و با صدها آکادمیسین و استاد دانشگاه و دیگر کارشناسان و پژوهشگران این مرکز، بویژه در امور مربوط به تمدن و فرهنگ ایران ارتباط و همکاری منظم داشتم. در طول سالها در بیش از یکصد کنگره در سمینار ملی و بین المللی که در ارتباط با فرهنگ ایرانی در کشورهای دور و نزدیک جهان برگزار شد شرکت کردم، در شماری از آنها اصولا به کارگردانی خود من در پایتخت یا در شهرهای مختلف ایران برگزار شد. صدها دانشمند ایران شناس از غرب و شرق جهان به دعوت من به ایران آمدند و بررسی های ارزنده ای در مورد مدارک و اسناد مورد نیاز خود برای تالیف آثاری تازه و غالبا بسیار ارزشمند انجام دادند.

کتابخانه بزرگ پهلوی که مسئولیت اداره آن با خود من بود و با همکاری نزدیک با سازمان یونسکو بصورت کانون جهانی مطالعات ایرانشناسی به سرپرستی مستقیم اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی بنیان نهاده شده بود اجرای برنامه وسیعی را آغاز کرده بود که از جمله مواد آن گرد آوری حداکثر آثار خطی فارسی و فتوکپی صدها هزار اثر خطی فارسی دیگر متعلق به کتابخانه های ملی و دانشگاهی و خصوصی جهان، و در عین حال تهیه کلیه آثار چاپ شده فارسی در داخل و خارج ایران بود. شماره فیشهای مقالات تحقیقی مربوط به تاریخ و

فرهنگ ایران که از آغاز قرن نوزدهم در نشریات تخصصی جهان غرب به چاپ رسیده بود به تنهایی از چند ده هزار فراتر رفته بود.

در جریان همین مسافرت‌های و تماسها، امکان آن را یافتم که نه تنها با فرهنگیان برجسته دیگر کشورهای جهان، بلکه با بسیاری از شخصیت‌های تاریخ ساز دوران خود ما نیز از نزدیک دیدار کنم و با کسانی از آنان گفتگو‌هایی دو نفری داشته باشم که تقریباً همیشه به فرهنگ ایران و به احترام عمیق آنان نسبت به نقش این فرهنگ در کشورهای خودشان مربوط میشد، و می توانم از جمله آنان از جواهر لعل نهرو، شارل دوگل، انورالسادات، ایندیرا گاندی، جووانی گرونکی، گلامیر، تیتو، چوئن لای، حبیب بورقبیه یاد کنم و از کسان دیگری نیز چون نیکتا خروشچف که هر چند فرهنگی نبودند تاریخ ساز بودند. خاطره گفتگوهایمان با شخصیت‌هایی فرهنگی چون آندره مالرو، ژول رومن و آندره موروا، رنه ماهو و هانری ماسه و یا نریبکا و جوزپه توجی برایم همواره گرامی است.

زندگی دوران بی وطنی سالهای بعد از انقلاب مرا الزاماً به پژوهش‌های اختصاصی تری در زمینه های مذهبی واداشت. زیرا که فاجعه ولایت فقیه و پیامدهای ناشی از آن مستقیماً از مذهب مایه گرفته بود، و در همین راستا بود که چندین کتاب، من جمله توضیح المسائل، از کلینی تا خمینی از من به چاپ رسید.

امروز، در بیستمین سالگرد انقلاب ولایت فقیه، و در آستانه قرن‌تازه و هزاره ای تازه، بر مبنای همین سوابق و تجارب به همه این مطالعات، خودم را عمیقاً مسئول آن میدانم که اطلاعاتی کلی درباره آن واقعیت‌هایی که بخصوص در راستای مذهبی از مدتها پیش در جهان مرفقی شناخته شده ولی غالب آنها همچنان برای دنیای اسلامی، منجمله ایران مسلمان ناشناخته مانده است - و اگر به موقع شناخته شده بود احتمالاً راه و انقلابی قرون وسطایی در سالهای پایانی قرن بیستم در کشور ما بسته میشد- در اختیار نسل نو خاسته ای بگذارم که اگر بخواهد بصورت نسلی بالغ و نه صغیر شرعی و صغیر سیاسی پا به قرن و هزاره سرنوشت ساز تازه ای بگذارد به آشنائی با آنها نیازی حیاتی دارد، زیرا این هزاره ای که از راه میرسد بیش از هر چیز هزاره کسانی است که بصورت انسان‌هایی بالغ فکر می کنند و بصورت انسان هایی بالغ عمل می کنند و به ناچار انسان‌های صغیر در آنجائی که جز آنچه به صغیران تعلق میگیرند ندارند.

در این راهگشائی، وظیفه اساسی خویش را فقط این دانسته ام که خوانندگان خود را با کلیاتی از آنچه دانشمندان و پژوهشگران بسیار در دو سه قرن گذشته در زمینه این واقعیت‌های شناخته شده جهان غیر اسلامی و واقعیت‌های ناشناخته جهان اسلامی منتشر کرده و در دسترس عمومی قرار داده اند آشنا کنم. تا این نسل آینده در شرایط کمابیش معادل نسل های جوان جهان مرفقی پا به قرن و هزاره ای تازه بگذارد. در این بازگویی خود من جز در موارد ضروری دخالتی نکرده ام، برداشت خاصی را نیز ارائه نداده ام زیرا هر گونه نتیجه گیری از آنچه را که نقل شده است و از هرگونه تصمیم گیری در مورد آن صرفاً در صلاحیت خود خواننده کتاب میدانم.

آنچه از نظر من واقعا مهم است این است که چنین خواننده ای از آگاهی لازم برای چنین انتخابی برخوردار باشد، و برخورداری از این آگاهی نیاز بدان دارد که غالباً اطلاعات ضروری، ولو به صورتی کلی، در اختیار او گذاشته شده باشد. مدتها پیش Pertrarque، متفکر و مورخ نامی قرون وسطای اروپا، در عین انکیزیسیون وحشتناک کلیسا گستاخانه نوشت که هر مسیحی وقتی واقعا مسیحی است که با مغز خودش فکر کند و با شعور خودش قضاوت کند. و در سالهای خود ما Oriana Fallaci روزنامه نگار و نویسنده سرشناس ایتالیایی، در کتاب یک مرد خود از زبان قهرمان یونانی خویش خطاب به توده مردمی که برای شنیدن سخنانش گرد آمده بودند گفت که: شما را بخدا تن به مغز شوئی خود ندهید با مغز خودتان فکر کنید و با شعور خودتان تشخیص بدهید. از یاد نبرید که اصالت انسانی هر کس در گرو این است که صاحب اختیار فکر و اندیشه خودش باشد این هویت انسانی را به هیچ نفروشید. شما را بخدا گوسفند نباشید.

و بسیار پیش از این هر دو، در انجیل آمده بود که تا زمانی که وارث صغیر است فرقی میان او و غلام نیست  
اگر چه مالک همه دارائی پدر خود باشد.

سیری در واقعیت‌های مذهبی  
بر اساس بررسی‌های سید تن از اندیشمندان  
و پژوهشگران شرق و غرب

از زکریای رازی، ابن سینا، راوندی، خیام  
تا آقاخان کرمانی، کسروی، هدایت، دشتی

و

از نیوتون، ولتر، کانت، هگل، شوپنهاور  
تا نیچه، فروید، برتراند راسل، اینشتاین

# خدا

## در آئین های توحیدی

تقریباً همه مسلمانان جهان- منجمله ایرانیان- بر این تصورند که تورات و انجیل دو کتابی هستند که از جانب خداوند بر موسی و عیسی نازل شده اند، به همان صورت که قرآن بر محمد نازل شده است. این اعتقاد عمدتاً از تصریح خود قرآن ناشی شده است که: آن خدائی که قرآن را بر تو (محمد) فرستاد، تورات و انجیل را نیز بر موسی و عیسی فرستاد (ال عمران، 3، 48، مائده، 46، اعراف، 157، توبه، 111، فتح، 29، حدید، 27، صف، 6، جمعه، 5). ولی واقع امر این است که تورات و انجیل، هیچکدام نه کتاب واحدی هستند و نه موسی و عیسی آنها را به صورت وحی از آسمان دریافت داشته اند. در تاریخ مذاهب جهان تنها شخص دیگری به غیر از محمد که مدعی دریافت مستقیم کتابی از جانب خداوند شده، جوزف اسمیت بنیان گذار فرقه مذهب مورمون در آمریکا است.<sup>1</sup>

آنچه امروز در جهان مسیحیت به نام کتاب مقدس (Bible) عرضه میشود، مجموعه ای از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید است که تورات قسمتی از بخش اول و انجیل قسمتی از بخش دوم آن است. عهد عتیق که پنج کتاب اول آن اختصاصاً تورات نام دارد، جمعا شامل 24 کتاب است<sup>2</sup> که نه تنها به صورت یکجا نازل نشده اند، بلکه تدریجاً و در طول بیش از یک هزار سال توسط افراد یا گروه هایی از کاهنان یهودی به اسم 26 پیغمبری که نامشان بر این کتابها نهاده شده نوشته شده اند. عهد جدید نیز از چهار کتاب اول آن اختصاصاً انجیل نامیده می شود، جمعا شامل 27 کتاب و رساله است که در طول دو قرن توسط افرادی مختلف نوشته شده اند که هیچ یک از آنها از هواربون عیسی نبوده اند. خود عیسی تا هنگام مرگ خویش اساساً از وجود کتابی به نام انجیل بی خبر بوده است.

اصل زیر بنائی هر سه آئین توحیدی این است که آفریننده و گرداننده کائنات خدای واحدی است که در تورات یهوه، در انجیل پدر آسمانی و در قرآن الله نام دارد در هر سه این کتابها آفرینش کائنات و خلقت آدم به دست این خداوند بصورتی مشابه روایت شده است.

پیامبرانی که وی برای نوع بشر میفرستد پیامبرانی مشترک هستند، و قوانین مذهبی که اعلام میدارد قوانینی غالباً مشابهند. با اینهمه، ماهیت آسمانی و زمینی این خدا در آئین های یهودی و مسیحی و اسلام بصورتی چنان بنیادی بایک دیگر تبیین و گاه صریحاً تناقض دارد که غالباً یکی دانستن این سه خدا را غیر ممکن میکند. جهان توحیدی اگر هم در تئوری یک خدای واحد بیش ندارد در عمل دارای سه خدا است که وجوه اختلاف آنها بیشتر از وجوه مشترکشان است.

خدای تورات که یهوه نام دارد (و در تورات 6823 بار از او نام برده شده است) صرفاً خدای قوم یهود است و خودش نیز خدائی صد در صد یهودی است. پیامبرانی که از جانب خود میفرستد منحصرآ پیامبران ملت یهودند

1- به بخش سیری در تاریخ مذاهب، بخش دین و دانش مراجعه شود

2- این رقم فقط مربوط به متن عبری تورات است، زیرا متن لاتینی تورات که در قرن چهارم میلادی توسط جرونیومی قدیس San Geronimo از یونانی ترجمه شده است و Vulgata نام دارد (و متنی است که مورد قبول کلیسای کاتولیک است) به 46 کتاب تقسیم شده است. تورات مورد قبول کلیسای پروتستان که توسط مارتین لوتر مستقیماً از عبری ترجمه شده بخاطر اینکه هفت کتاب آن از طرف لوتر برسمیت شناخته نشده است شامل 39 کتاب است. اصطلاح عهد عتیق و عهد جدید از انجیل متی (باب بیست و هشتم، 28) و رساله دوم پائولوس رسول به قرنتیان (باب چهاردهم 14) گرفته شده است

و به کفر یا ایمان دیگران کاری ندارند. تعالیم و قوانین آنان کلا بر این محور می‌گردد که منافع خاص قوم یهود از هر راهی که لازم باشد حفظ شود، ولو این مستلزم آن باشد که مسائل اخلاقی و انسانی بسیاری زیر پا گذاشته شوند و حقوق مشروع ملت‌های دیگری نادیده گرفته شوند یا کسان بسیاری به ناحق کشته شوند. در جریان حوادث روزمره یا وقایع مهم از قبیل جنگ‌ها و بلایای آسمانی و زمینی، یهوه شخصا از آسمان به زمین می‌آید تا مسائل مربوط به قوم برگزیده خود را مستقیماً سر پرستی و در صورت ضرورت اداره کند و در همه این موارد در موضع یک خدای یهودی عمل میکند و نه خدای همه اقوام و همه سرزمین‌ها. بایبغمبر خودش قرار داد می‌بندد که اگر پسران اسرائیل ختنه شوند او در عوض سرزمین کنعان را برای همیشه به آنها ببخشد، و بعداً نیز شهرهای متعدد این سرزمین را یکی پس از دیگری تسلیم آنها می‌کند با این شرط که هیچکدام از آنها نه تنها مرد وزن و کودک بلکه گاو و گوسفند و بزغاله و سگ و گربه‌ای را نیز زنده نگذارند. با یک پیغمبرش کباب و آبگوشت می‌خورد و زیر درخت استراحت میکند. بایبغمبر دیگرش کشتی می‌گیرد و زورش به او نمی‌رسد. در شب تاریک دنبال پیغمبر دیگرش در بیابان می‌دود تا او را به علت ختنه نبودن بکشد از پیغمبر دیگرش می‌خواهد که با زنی زنا زده و زنا کار ازدواج کند. به پیغمبر دیگرش دستور میدهد که روی نان روزانه اش گوه بمالد و بخورد به پیغمبر دیگرش شکایت می‌کند که دو خواهری که معشوقه او بودند یکی پس از دیگری سرش کلاه گذاشته اند و با دیگران زنا کرده اند. دختران ناز پرورده اورشلیم را غضب می‌کند و فرمان می‌دهد که دیگر مو بر فرج آنها نروید.

روده های کسانی را که به او بی احترامی کرده اند از مقعدشان بیرون می‌آورد. با شیطان بر سر بنده اش ایوب شرط بندی می‌کند. به پیغمبر دیگرش پرخاش می‌کند که چرا با زن یکی از سرداران خود زنا کرده است در حالی که خود یهوه حاضر بوده است زنان دیگری را به آغوش او بفرستد. نحوه دقیق کباب کردن گاو و گوسفند را چون یک آشپز کهنه کار به پیغمبر اولوالعزم خودش تعلیم می‌دهد و اخبار محرمانه دربار یهود را مانند یک مامور مخفیانه اطلاعاتی به گوش پیامبر دیگرش می‌رساند. در نقش یک رئیس مافیا به یهودیان مصر توصیه می‌کند که از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند طلا و نقره به امانت بگیرند تا آنها را در خروج از این کشور با خودشان ببرند، و خود او در عرض یک شب چند میلیون نوجوان و کودک مصری و حتی گاو و گوسفند‌های نوزاد را با دست خویش سر می‌برند.

در انجیل همین خداوند تبدیل به خدائی دو شخصیتی می‌شود که در هیچ آئین دیگر اساطیری یا توحیدی تاریخ جهان مشابه او را نمی‌توان یافت، یعنی بر حسب آنکه کدام انجیل از انجیل‌های چهار گانه و کدام رساله از رساله های عهد جدید بدست چه کسانی نوشته شده باشد، از موضع خدای ترسناک و انتقامجو و فریبکار و حسودی چوی یهوه به موضع خدای مهربان، نیک دل و بخشنده و بی عقده ای چون پدر آسمانی عیسی تغییر ماهیت می‌دهد. چنین خدایی پیوسته ناگزیر است نقش کارگردانی را داشته باشد که در آن واحد هم کینه توز است و هم با گذشت، هم سخت گیر است و هم آشتی جو، هم خدائی منحصرأ یهودی است و هم پدری است که همه افراد بشر را به چشم فرزندان خویش می‌نگرد و غالباً در این جمع از داد خودش نیز تکلیف خویش را نمی‌فهمد.

در قرآن خدا نه خدای صد در صد کینه توز و ترش رو و بی رحم تورات است و نه خدای دو شخصیتی انجیل، بلکه خدائی در حد اعلا مطلق و خود کامه است که بیرون از او هیچ قانونی، هیچ اراده ای و هیچ واقعیتی وجود ندارد و حتی برگی بی اجازه او از درختی فرو نمی‌افتد و هر آنچه در آسمان و زمین می‌گذرد، از جزء تا کل، الزاماً به همان صورتی می‌گذرد که او خواسته است. فریمن کلارک پژوهشگر تاریخ مذاهب و مولف کتاب معروف مذاهب بزرگ این هر سه واقعیت را چنین خلاصه می‌کند که: «خدای موسی قدرت ترسناکی است که همیشه در میان بندگان خودش زندگی می‌کند و شریک همه درستیها و نادرستیهای آنها است، خدای عیسی هم بالای سر آدمیان است و هم در درون آنها است، و خدای محمد صرفاً در بالای سر آنها است و از موضع فرمانروای مطلق با آنان سخن می‌گوید که هیچوقت از مسند خدائی خودش فرود نمی‌آید.»

میان این سه برداشت مختلف، اگر برداشت خدای مسیحیت پدران تر و برداشت خدای اسلام سرورانه تر است، برداشت خدای یهودی پر آبرنگتر و خواندنی تر است. زیرا وی بر مبنای آنچه در تورات از او حکایت می شود هم الوهیم یهودی است، هم آتون مصری، هم مردوخ بابلی، هم بعل فینیقی، هم ژئوس یونانی، هم ژوپیتر رومی، و در جمع همه خدایان تاریخ، هیچ خدای دیگری چه از نظر خصائص شخصی و چه از نظر فراوانی و تنوع ماجراهائی که وی بازیگر اصلی همه آنها است با او برابری نمی کنند.

بهتر است شما هم با شماری از این ماجراها و این خصائص، از خلال صفحات خود تورات که در اینجا عینا یا به صورت تلخیص شده آن برایتان نقل می کنم آشنا شوید:<sup>3</sup>

اولین پیامبر یهود، آبرام (ابراهیم)، در مهاجرت خود به عرض کنعان، یک روز در بلوطستانی در نزدیک حبرون که وی همراه زنش سارا در آن سکونت گزیده است سه نفر ناشناس را می بیند که به دیدار او آمده اند. آنها را مهمان می کند و وقتی دعوتش را به نهار می پذیرند برایشان گوساله بریان و شیر و کره فراهم می آورد که همه با هم آن را می خورند و سپس زیر درخت استراحت می کنند، و بعد معلوم می شود که یکی از آنها خود خدا بوده است: و خداوند در بلوطستان بر ابراهیم ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود... و به استقبال او رفت و رو بر زمین نهاد و گفت: ای مولی، اکنون اگر منظور نظر توشدم، پس اندک آبی بیاورم تا پاهای خود را بشوئی و زیر درخت بیارامی، و لقمه نانی بیاورم تا دلت را تقویت دهی و پس از آن روانه شوی، زیرا برای همین ترا بر اینجا گذر افتاده است. پس سه کیل از آرد به سارا داد تا آن را خمیر کرده نان بسازد، و گوساله نازک از رمه گرفته به غلام خود داد تا آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله بریان شده را آورد و زیر درخت ایستاد تا مهمانانش آنرا خورند. پس خداوند از وی پرسید که زوجه ات سارا کجاست؟ گفت اینک در خیمه است، و خداوند فرمود که البته موافق زمان حیات نزد تو بر خواهم گشت و زوجه ات سارا را پسری خواهد شد. و سارا بدر خمیه این را شنید و دردل خود بخندید که شوهرم پیراست و ازمن نیز عادت ماهانه منقطع شده است و چگونه مرا پسری خواهد شد؟ و خداوند به ابراهیم گفت: سارا برای چه خندید، مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟

بدرستی که سارا را پسری خواهد شد. آنگاه سارا انکار کرده گفت که نخندیم، چونکه ترسیده بود. و خداوند گفت: نی، بلکه خندیدی. پس رفت و ابراهیم او رامشایعت نمود: و خداوند به خود گفت: آیا آنچه را که می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب هجدهم).

وقتی دیگر خدا در شبی تاریک و در صحرائی خلوت با پیغمبرش یعقوب کشتی می گیرد، باین که این کشتی تا سپیده دم ادامه مییابد موفق به زمین زدن او نمیشود: "...پس یعقوب دو زوجه خود ودو کنیزش وپازده پسرش راهمراه باهمه مایملکش از معبر یربوق عبور داد، ولی دراین موقع بامرد ناشناسی در بیابان روبرو شد که تا طلوع فجر با وی کشتی گرفت و چون دید که بر یعقوب غلبه نماید لگدی به ران او زد که آنرا از حرکت بازداشت، پس بدوگفت مرا رها کن زیرا که فجر میشکافد، اما یعقوب گفت تا مرا برکت ندهی رهایت نکنم. مرد از وی پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد یعقوب. گفت: نی، از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل خوانده شود، زیرا که با خدا مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب بدوگفت اکنون تو نیز مرا از نام خود آگاه ساز. آن مرد جواب داد: چرا اسم مرا میپرسی؟ و او رادر آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنونیل نامید زیرا که در آنجا خدارا از روبرودیده بود، و چون از فنونیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد ویر ران خود میلنگید. از این

<sup>3</sup> - مطالبی که در کتاب حاضر از تورات نقل شده، عینا از ترجمه فارسی عهدعتیق که توسط "انجمن مسیحی چاپ و انتشار بین المللی کتاب مقدس" در سال 1904 در نیویورک بچاپ رسیده و در سال 1980 تجدید چاپ شده است، گرفته شده است

سبب است که بنی اسرائیل تا به امروز عرق النساء را که عضله ران است نمیخورند، زیرا خدا ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرده بود " ( سفر پیدایش، بای سی و دوم، 22-32).<sup>4</sup>

وقت دیگر خدا با پیغمبر اولوالعزم خودش موسی مدتی چانه میزند تا او را به قبول مأموریت گفتگو با فرعون مصر برای واداشتن وی به صدور اجازه مهاجرت قوم یهود از خاک مصر متقاعد کند، و موسی به بهانه های مختلف میکوشد تا از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کند: "...و خداوند به موسی گفت پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفت مگر من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ خداوند گفت: البته من با تو خواهم بود. موسی به خدا گفت اینکه چون من نزد بنی اسرائیل روم و به ایشان گویم که خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت من همین هستم که هستم و به بنی اسرائیل بگو که "هستم" مرا نزد شما فرستاده است. و موسی در جواب گفت همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهد شنید بلکه خواهند گفت یهود بر تو ظاهر نشده است. پس خداوند به وی گفت که من عصای ترا تبدیل به مار کنم و دست ترا مثل برف سفید کنم و آب نهر را بدست تو بدل به خون کنم تا آنها گفته ترا باور ندارند.... پس موسی به خداوند گفت من مردی فصیح نیستم و زبانم الکن است و به کندی حرف میزنم. خداوند گفت: من زبانت خواهم بود و هر چه باید بگویی ترا خواهم آموخت. و موسی گفت با همه اینها ای خداوند، استدعا دارم که کس دیگری را برای اینکار بفرستی. آنگاه خشم خداوند مشتعل شد و فرمود که مگر من نمیدانم که برادرت هارون لاوی فصیح الکلام است. و تو کلام را به او القاء خواهی کرد و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او ترا بجای زبان خواهد بود و تو او را بجای خدا خواهی بود". بعد از این گفتگو موسی به ناچار زن خویش و پسر خود را بر الاغ سوار کرده به زمین مصر مراجعت میکند و خودش عصای خدارا بدست میگیرد و برای ابلاغ او امر خداوند به سوی پایتخت فرعون روانه میشود. ولی درست در همین موقع خداوند متوجه میشود که این پیغمبر او ختنه نشده است، و بقدری از این بابت عصبانی میشود که شبانه بدنبال او میرود تا وی را بقتل برساند، و فقط زرنگی و هوشمندی صفوره، زن موسی، او را از مرگ نجات میدهد. و واقع شد در بین راه که خداوند بدنبال او رفت تا وی را به دست خود بکشد. آنگاه صفوره سنگ چخماقی تیز بر گرفته همانوقت علفه پسر خود را برید و گوشت بریده را نزد موسی انداخت و گفت اینک تو مرا شوهر خون هستی به سبب ختنه، پس خداوند موسی را رها کرد" (سفر خروج، خلاصه شده از بابهای سوم و چهارم).

وقت دیگر خدا به پیغمبر بسیار محترم و موقر خودش حزقیال، امر میکند که مدت 390 روز بر روی نان روزانه خودش گه بمالد و بعد آنرا بخورد: "...آنگاه خداوند یهوه به من فرمود که آهن تیز بردار و موهای سر و ریشت را با آن بتراش، و پس میان برو یک ثلث از آنرا بسوزان و ثلث دیگر را به زباله بریز، و چون این را به انجام رسانیده باشی موافق گناه اسرائیل به مدت 390 روز برپهلوی چپ خود بخواب، زیرا من گناه یهود را هر روزی بجهت سالی بر تو قرار داده ام... پس غذائی را که میخوری به وزن بیست مثقال برای هر روز وقت بوقت خواهی خورد، و قرصهای نان جو را که میخوری آنها را در نظر همه اسرائیل همراه با سرگین خود

4 - این نخستین باری است که در تورات نام اسرائیل برده میشود. معنی این کلمه در عبری باستانی رویا روی خدا است همچنانکه کلمه فنوئیل "خدا را دیدم" معنی میدهد. جالب است که خدا که با پیغمبرش کشتی میگیرد با همه خدائی خود نام این پیغمبر را نمیداند، و این نیز جالب است که در نامی که بدین پیغمبر میدهد خدا "نیل" خوانده میشود که نام خدایان اساطیری بابلی و کنعانی است.

خواهی خورد. پس گفتیم: آه ای خداوند، من از طفولیت خود تا بحال سرگین آدمی رانخورده ام! آنگاه بمن فرمود: اینک پذیرفتم که بجای سرگین انسان سرگین گاو را بر تو مقرر دارم". (کتاب حزقیال نبی، باب چهارم، 4-12).

چندی پس از آن همین خداوند پیغمبر دیگر خود ریشاقی را بنزدالیاقیم بن حلقیا میفرستد که بدو بگوید من بر مردانی که بر حصار شهر نشسته اند فرستاده شده ام تا از جانب خداوند بدیشان بگویم که همراه با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند (کتاب دوم پادشاهان، باب هیجدهم، 27).

وقت دیگر همین خدا به پیغمبر محترم و معتبر دیگر خود هوشع دستور میدهد که با زنی زناکار و زنزاده ازدواج کند: "...و در ایام عزیا و یوتا و حزقیا پادشاه یهودا و یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل وحی از جانب خداوند بر هوشع بن بنیری نازل شد. و خداوند به هوشع گفت برو و زنی زناکار را که خودش نیز زنزاده باشد برای خود بگیر... پس هوشع رفت و جوهر دختر دبلائیم را گرفت و او حامله شده پسری برایش زانید، ... و خداوند گفت که شما دیگر قوم من نیستید و من خدای شما نیستم... و با مادر و خودمواجه نما، زیرا که او نیزدیگرزن من نیست و من شوهر او نیستم، لهذا زناى خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید، مبدا رخت او را کنده وی برهنه نمایم... و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا میباشند و والده ایشان بیشرمی کرده و گفته است که در عقب عاشقان خود خواهم رفت، زیرا که ایشان نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند. بنابراین من راه او را بر خاره خواهم بست و بر گرد او دیواری بناخواهم نمود تا راههای خود را نیابد و هرچند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید... پس خواهد گفت که میروم و نزد شوهر نخستین خود بر میگردم زیرا در آنوقت از اکنون مرا خوشتر مگذاشت. اما او نمیداند که من بودم که گندم و شیر و روغن را به او میدادم و نقره و طلائی را که برای عمل صرف میکردند برایش می افزودم. اما من دیگر گندم خود را در فصلش و شیر و روغن را در موسمش به او نخواهم داد و پشم و کتان خود را که میبایست برهنگی او را بپوشاند از او بر خواهم داشت، و قیاحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رهانید، و تمامی شادی او و عیدها و هلال ها و شنبه ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت، تاکها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من است که عاشقانم به من داده اند ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا را بخورند. و انتقام روزهائی را از او خواهم کشید که برای آنها بخور میسوزانید و خویشتن را به گوشواره ها و زیورهای خود آرایش داده از عقب خود میرفت و مرا فراموش کرده بود." (کتاب هوشع نبی، باب اول، 1-4).

وقت دیگر شرطی که با شیطان بسته است یک بنده پاکنهاد و فرمانبردار خود را به انواع مصیبت ها گرفتار میکند، هر هفت پسرش را میکشد، گله های گاو و گوسفند و شترش را نابود میکند، خانه و دارائی او را به آتش میکشاند، و دست آخر او را نیز از سرتا پا دچار جرب میکند و به خاکستر نشینی وامیدارد تا به شیطان ثابت کند که این بنده او علیرغم همه اینها تسلیم رضای او است و اعتراضی نمیکند: "در زمین غوص مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب مینمود، و هفت پسر و سه دختر داشت و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود... و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد، و خداوند به شیطان گفت از کجا آمده ای؟ شیطان در جواب گفت از تردد در زمین و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست و مردی راست و خدا ترس است؟ شیطان در جواب گفت آیا ایوب مجانخدا ترس است یا از آن جهت که تو او را برکت دادی و مواشی او در زمین منتشر شد؟ الان دست خود را دراز کن و مایملک او را بگیر و او ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک همه اموالش را بدست تو دادم. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت." شیطان با داشتن این سفید مهر ترتیبی میدهد که پسران ایوب با باد سموم تلف میشوند، و گوسفندان و شبران و گاو و الاغان او یکی پس از دیگری بدست دشمنان یا با آتش خدا که از آسمان می افتد نا بود میشوند. و با همه اینها ایوب سر خود را میتراشید و سجده میکند و میگوید خداوند داد و خداوند

گرفت و نام خداوند متبارک باد! ولی ماجرا به همینجا پایان نمییابد: "و واقع شد که بار دیگر پسران خدا آمدند تا در جلسه مشورتی خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان بود. و خداوند به شیطان گفت آیا بنده من ایوب را دیدی که کاملیت خود را قایم نگاه داشت، هر چند مرا بر آن واداشتی که او را بی سبب آزاد برسانم؟ و شیطان در جواب خداوند گفت که هر چه انسان دارد برای تندرستی خود خواهد داد. پس الان دست خود را دراز کرده استخوان او را بلرزان و او ترا ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک جان او را در دست تو دادم. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته ایوب را از کف پا تا کله اش به دمل های سخت مبتلا ساخت. و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخرشد و در میان خاکستر نشسته بود. و زنش او را گفت: آیا باز هم کاملیت خود را نگاه میداری؟ پس خدا را ترک کن و بمیر، و او وی را گفت مثل یکی از زنان ابله سخن میگوئی، آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟ و در این همه ایوب به لبهای خودگناه نکرد."

با اینهمه وقتی میرسد که طاقت این مرد خدا طاق میشود و "صبر ایوبی" او پایان میرسد، و در این موقع است که با شکوه ای آمیخته به عصیان به یهوه خطاب میکند که: "اینک جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت گرفتارم کرده است. شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته میشود، و پی هایم از درد آرام ندارد. از شدت سختی گریبان پیراهنم مرا تنگ میگیرد. مثل خاک و خاکستر شده ام و درگل افتاده ام. و در چنین حالی نزد تو تضرع میکنم و بدان توجهی نمیکنی. بر میخیزم و بر من نظر نمیداندازی. بر من بیرحم شده ای و با قوت دست خود بر سرم میکوبی. مرا در تند باد پراکنده ساخته ای. انتظار نور کشیدم و به ظلمت رسیدم. احشایم میجوشد و آرام نمیگیرد. ماتم کنان در تاریکی براه خود میروم. برادر شغالان و دوست شتر مرغان شده ام. پوستم سیاه شده است و ذره ذره از تنم میریزد. استخوانهایم از حرارت سوخته است. از من جز نوای نوحه بر نمیخیزد و از نای من جز ناله گریه کنندگان بگوش نمیرسد." ولی این شکوه درد آلود، یهوه را بجای اینکه به همدردی و عطوفت بخواند به خشم می آورد، زیرا وی از خلال آن چنین درک میکند که ایوب خواسته است کمال خدائی او را زیر پرسش قرار دهد. بدو بانک میزند که: "...تو کیستی که با پر حرفی های خودت در کار خدائی من فضولی میکنی؟... وقتی که من زمین را ساختم تو کجا بودی؟... آیا به مخزنهای برف و خزانه های تگرگ که من آنها را برای روز جنگ ذخیره کرده ام راه داشته ای؟ آیا تو هستی که شکار را برای ماده شیر صید میکنی تا اشتهای او را سیر نمائی؟ آیا از وقت زائیدن بز کوهی خیر داری؟ کیست که خر وحشی را رها کرد و بندهای گورخر را باز کرد و بیابان را خانه او ساخت و شوره زار را مسکن او قرارداد تا غوغای شهر را نادیده بگیرد و به خروش چوپان اهمیتی ندهد؟ آیا گاو وحشی راضی میشود که ترا خدمت کند یا نزد آخور تو خانه گیرد؟ آیا میتوانی بال شتر مرغ را مثل پر و بال لکک کنی که تخمهای خود را در زمین رها میکند و فراموش میکند که شاید وحش صحرا آنها را لگدمال کنند؟ آیا تو هستی که اسب را یال داده ای و او را مثل ملخ به جست و خیز در آورده ای و خروش شیهه او را مهیب کرده ای، و به او این خاصیت را داده ای که هراسان نشود و ترکش بر او چکچک کند و از نیزه درخشنده و مزارق نگریزد و وقتی که کرنا نواخته شود هه هه بگوید؟... آیا ترا مثل خدا بازوئی هست، و آیا مثل او صدای تو رعد آسا است؟ اگر راست میگوئی الان خودت را مثل من جلال و عظمت بده و شدت غضب خود را نمایان کن. به "بهیموت" نگاه کن که او نیز مانند تو آفریده من است. مثل گاو علف میخورد، و قوت او در کمر او است و توانائی وی در رگهای رانش بهم پیچیده است و استخوانهایش مثل لوله های برنجین و اعضایش مثل تیر های آهنین است. او آفریده خدا است ولی سازنده او شمشیر به رویش کشید و او را کوهستان ها و همه وحوشی که در آن بازی میکنند دور کرد و وی در گیاهان نیزارهای کنار مردابها و در سایه نیلوفرهای آبی و در میان درختان بید مسکن گزید، و بیمی از آن ندارد که رودخانه طغیان کند یا حتی نهر اردن در دهانش بریزد، زیرا کیست که بتواند او را گرفتار کند یا قلاب به بینی او اندازد؟ آیا تو میتوانی این کار را بکنی؟ یا میتوانی آفریده دیگر من "لو یاتان" را مهار کنی یا زبانش را با ریسمان بکشی یا به چانه اش قلاب بیندازی؟ آیا میتوانی با او مثل گنجشک بازی کنی یا او را به بردگی خود در آوری یا برای بازی دخترانت به طناب بکشی؟ اگر نمیتوانی این کارها را بکنی، پس چیست که با من محاجه میکنی و داوری مرا باطل مینمائی و از من بازخواست میکنی تا خودت را عادلتر از من نشان دهی؟" (خلاصه شده از بابهای سی و هشتم تا چهل و یکم

کتاب ایوب). "و ایوب خداوند را جواب داده گفت: میدانم که بهر چیز قادر هستی و ترا از هر چه قصد کنی منع نتوان نمود، از اینجهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه مینمایم... و چون این بگفت خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش از آن داده بود عطا فرمود و جمیع برادرانش و خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده و در خانه اش با وی نان خوردند و او را در باره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفتند و هر کس از آنان یک قسیطه و یک حلقه طلا به او داد و، خداوند ایوب را دو بار بیشتر متبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار ماده الاغ داد... و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس پیر و سالخورده شد و وفات یافت" (کتاب ایوب، باب چهل دوم، 1-17). به تعبیر صاحبنظری معاصر، یهوه در مورد آزمایش صبر ایوب درست بهمان صورتی عمل کرده است که در آزمایشگاه های امروزی با خوکچه های آزمایشی عمل میکنند، یعنی بخاطر اینکه قدرت خودش را به شیطان ثابت کند، این مرد و ارسته ای را که خود او صادق ترین خدمتگزار خویش در روی زمین دانسته بود به خواست شیطان به حد اعلاى بلاهای ظالمانه محکوم میکند، تنها برای اینکه غرور خود را در زور آزمائی با شیطان ارضا کرده باشد".<sup>5</sup>

وقت دیگر خدا از اینکه گروهی از فرزندان نوح در صدد ساختن برج معروف بابل بر آمده اند نگران میشود، زیرا که میترسد این برج تا به آسمان برسد و آنوقت اینان بفکر تجاوز به دستگاه خدائی او بیفتند. بدین جهت علیه آنان توطئه ای ترتیب میدهد که پیامد آن تا به پایان جهان دامنگیر همه مردم دنیا باشد. تورات این ماجرا را بتفصیل حکایت کرده است: "و تمامی جهان را یک زبان و یک لغت بود... و مردمان بیکیدیگر گفتند بیاینی شهری برای خود بنا نهیم و برجی را بسازیم که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم... و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید، و خداوند با خود گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را نیز یک زبان است، و الان این کار را شروع کرده اند و دیگر - کاری که قصد آن را بکنند برایشان نا ممکن خواهد بود. پس اکنون نازل شویم و زبان ایشان را مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند، از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود" (سفر پیدایش، باب یازدهم، 1-9).<sup>6</sup>

<sup>5</sup>- داستان ایوب به صورتی مشابه تورات، در قرآن نیز روایت شده است، با این برداشت که وی از این جهت که در هر شرایطی مطیع بی چون و چرای خواست خداوند است و اجازه پریشی در باره آنرا حتی در بدترین مصائب به خویش نمیدهد انسان نمونه ای برای مسلمانان معرفی شود:

"و یاد کن بنده ما ایوب را وقتی که پروردگار خویش را خطاب کرد که شیطان مرا به رنج و عذاب واداشته است، و ما بدو گفتیم که پای خویش را بر زمین کوب و در آنجا آبی خنک برای شستن پاها ی خویش و برای نوشیدن خواهی یافت، و بدو خاندانش را و دو برابر آنچه را که پیش از آن داشت باز گردانیدیم تا نشانی از رحمت ما بر او و تذکری برای اهل خرد باشد (سوره ص، 42 و 43)، و ایوب به خداوند خود استغاثه کرد که بلا بر من روی آورده است، اما شکایتی ندارم زیرا که میدانم تو رحیم ترین رحمان هستی، و مانیز استدعای او را پذیرفتیم و درد و عذاب را از او دور کردیم و خاندانش را دو برابر بارورتر ساختیم تا نشانی از رحمت ما و تذکری برای خدمتگزاران ما باشد" (انبیاء، 83 و 84).

6- این مطلب تورات از اسطوره های بابلی گرفته شده است و به همین جهت است که در آن از بابل نام برده میشود. اسطوره بابلی موضوع مشابهی را در مورد برج بلندی که در قرن هفتم پیش از میلاد در جنوب غربی بین النهرین (و نه در بابل) ساخته شده بود حکایت میکند که با داشتن هفت طبقه بلندترین بنای جهان شناخته میشد و بعدها باب ایل (دروازه خدا) خوانده شد که این نام تدریجاً بصورت بابل در آمد. این داستان در قرآن بدینصورت تغییر (ادامه در برگ پسین) (ادامه از برگ پیشین) یافته است که فرعون مصر از هامان وزیر خود میخواهد برای او برج بلندی بسازد که وی بتواند بر آن بالا رود تا به آسمان (بقیه در زیر برگ بعد) برسد و ببیند که خدائی که موسی از او اسم میبرد در آنجا وجود دارد یا نه، هر چند که عقیده خود او بر این است که موسی آدم دروغگوئی است (قصص، 38، مومن، 36 و 37).

وقت دیگر یهوه به پیامبرش سموئیل مأموریت میدهد که قوم اسرائیل را از این که خواستار پادشاهی برای خود شوند بر حذر دارد، و بدین منظور انواع و اقسام خطرانی را که میتواند از ناحیه سلاطین متوجه آنها شود به آگاهیشان برساند: "و سموئیل نزد خداوند شکایت کرد که جمیع مشایخ اسرائیل از من میخواهند که برایشان پادشاهی نصب کنم تا مثل سایر امت ها بر ما حکومت نماید. و خداوند به سموئیل گفت که اینها ترا ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا برایشان خدائی ننمایم. پس الان ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز. و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند بیان کرد و گفت رسم پادشاه این است که پسران شما را گرفته بر ارابه ها و سواران خود خواهد گماشت، و پیش ارابه هایش خواهید دوید، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارابه هایش تعیین خواهد نمود، و دختران شما را برای عطر کشی و طبخ و خبازی خواهد گرفت و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته و به خادمان خود خواهد داد، و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت و عشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود، و در آنروز از دست پادشاه خود که برای خویشتن بر گزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آنروز شما را اجابت نخواهد نمود. اما قوم که همه اینها را شنیدند گفتند: نی، بلکه میباید بر ما پادشاهی باشد. و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنید و آنها را به سمع خداوند رسانید" (کتاب اول سموئیل، باب هشتم، 6-12). و با اینهمه، همین خداوند بعدا داوود را به پادشاهی اسرائیل بر میگزیند و او را پسر خود میخواند و در سمت راست تخت خدائی خویش مینشاند، و به سلیمان و وارثانش برکت پادشاهی میدهد و او را بنده برگزیده خود میخواند و همه خزندگان و پرندگان و اجنه و باد صرصر را در اختیار او میگذارد.

وقت دیگر خدا دختران اورشلیم را چنان غضب میکند که فرمان میدهد از آن پس مو بر فرج آنها نروید، زیرا این دختران هنگام عبور از خیابانها با ناز میخرامند و غمزه کنان راه میروند:

"از این جهت که دختران اورشلیم بخود غره شده اند و به ناز میخرامند و با گردن افراشته و غمزه کنان راه میروند و خلخالها را درپاهایشان به صدا در می آورند، من فرق سرشان را کچل خواهم کرد و دستور خواهم داد که مو بر فرج هایشان نروید، و زینت خلخالها و پیشانی بندها و گوشواره ها و دستبندها و دستار هایشان را دور خواهم کرد، همچنین زنجیرها و کمر بندها و عطر دانهایشان را، و انگشترها و حلقه ها و جامه های نفیس و رداها و شالها و آئینه ها و کتانهای نازک و برقع هایشان را، و کاری خواهم کرد که عطریاتشان متعفن شود و به عوض کمر بند ریسمان ببندند و به عوض سینه بند زنار، و به عوض زیبایی به آنها سوختگی خواهم داد و به عوض گیسوان بافته کچلی." (کتاب اشعیاء نبی، باب سوم، 16-24).

"...تو ای اورشلیم، اکنون خودت را نجس کرده ای. ساکنان تو عورت پدرانشان را منکشف ساخته اند و با زنان در حال حیض مقاربت کرده اند. بعضی از آنها با زن همسایه خود خوابیده اند و بعضی دیگر با عروسشان به زور زنا کرده اند. کسانی نیز خواهر خودشان را بیعصمت کرده اند. حالا که اینطور است من هم ترا در نظر همه امتها بیعصمت میکنم تا بدانی که من یهوه خدای توهستم" (کتاب حزقیال، باب بیست و دوم، 10-16).

وقت دیگر خداوند به پیغمبرش حزقیال شکوه میکند که اورشلیم و سامره، دو پایتخت مقدس او به فساد گرائیده اند و خود را بدامان اقوام همسایه آشوری و بابلی و مصری افکنده اند، ولی این شکایت را با زبانی مطرح میکند که نه تنها لحن سنتی یک کتاب آسمانی را ندارد، بلکه مشابه آنرا در Sex Shop های امروزی نیز به اشکال میتوان یافت:

"و واقع شد که در روز پنجم از ماه چهارم از سال سی ام (از اسارت در بابل)، برمن که در آنوقت در جمع اسیران نهر خابور بودم، آسمان گشوده گردید، و کلام خداوند برمن نازل شده گفت: ای پسر آدمی، بدان که دو زن دختر یک مادر بودند، و هر دو در مصر زنا کردند، و در آنجا پستانهایشان را مالیدند و بکارت ایشان را فشرده و نام خواهر بزرگتر اهو له و نام خواهر کوچکتر اهو لیه بود، و هر دوی آنها از آن من بودند. اما اهو له از من رو تافته زنا نمود و به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود، و فاحشگی خود را که در مصر مینمود نیز ترک نکرد، زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخوابه میشدند و پستانهای بکارت او را فشرده و زنا کاری خود را بر او میرختند. لهذا من او را بدست عاشقانش که او بر ایشان عشق میورزید تسلیم نمودم که عورت او را منکشف ساختند و پس او را به شمشیر کشتند.

و خواهرش اهو لیه در عشقبازی خویش از او نیز فاسد تر گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود. و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هر دوی ایشان یکی بوده است... و پسران بابل نزد وی در بستن عشقبازی در آمده و او را از زنا کاری خود نجس ساختند، و چونکه زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت جان من از او متفر گردید چنانکه جانم از خواهرش متفر شده بود. اما او زناکاری خود را زیاده نمود و بر معشوقان خود عشق ورزید که گوشتشان مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان بود... اینک تو به او بگو که خداوند میفرماید: من غیرت خود را به ضد تو خواهم انگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند، و ترا عریان و برهنه خواهم گذاشت تا آنکه برهنگی زنا کاری تو قباح و فاحشه گری تو ظاهر شود، چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی" (کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، 1-35).

بخش دیگری از این شکوه نامه خدا از این هم جالبتر است:

"من ترا مانند علفی که در کشتزار میروید پرورش دادم تا رشد کردی و به سن و سالی رسیدی که دختران هوس زینت و آرایش میکنند. کم کم پستانهایت برجسته شدند و مو بر نهانگهات روئید. در آنوقت بود که از کنار تو گذشتم و دریافتم که زمان عشقبازی فرا رسیده است. دامن ردایم را بر رویت کشیدم و خون بکارتت را شستم و رویت خوابیدم تا بر قباح عملت پرده بکشم. به تو جامه های رنگارنگ و کفشهای آبی و کمر بند کتانی دادم و ترا با زیورهای طلا و نقره آراستم و برایت نان و عسل و روغن آوردم. ولی تو به زیبایی خودت غره شدی و زنا کاری خود را به همه رهگذاران عرضه کردی و خانه ای برای زنا کاریهایت ساختی و در همان حال در معابر نیز به فحشا روی آوردی، و آنجا که به روسپیان پول میدهند تا با آنها بخوابند تو خود به عشاق پول دادی تا با تو زنا کنند".

بخلاف تصور سنتی مذاهب توحیدی، یهوه خدایان دیگر را نفی نمیکند، و در هیچ جای تورات نیز، بعکس قرآن، بر این تأکید نمیگذارد که خدایان دیگر دروغین هستند، فقط از بنی اسرائیل میخواهم که غیر از او خدای

دیگری را پرستش نکنند. در تورات وی به قوم خود میگوید: "تو نباید خدایان دیگر را سجده کنی، زیرا که من که خداوند تو هستم خدائی غیرتمند و حسودم که انتقام گناه پدران را از پسران آنها تا پشت سوم و چهارم" (سفر خروج، باب بیستم، 5). "زنهار خدایان دیگر را عبادت منما، برای اینکه یهوه که تام او غیور است خدای غیرتمندی است" (سفر خروج، باب سی و چهارم، 14). در اولین جمله ده فرمان معروف به موسی تأکید میکند که یهوه خدای غیوری است و نمیتواند قبول کند که قوم او خدایان دیگر را نیز پرستند. در سرودی که موسی به مناسبت صد و بیست سالگی خود اندکی پیش از مرگش خطاب به قوم خویش در بیابان سینا میخواند، میگوید: چون مقام اعلی آدمها را در روی زمین منتشر ساخت و به هرامتی نصیب خودش را داد آنگاه قوم بنی اسرائیل را نصیب یهوه فرمود و یعقوب قرعه میراث او شد. یهوه اسرائیل را در زمین ویران یافت، و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود، مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد و بچه های خود را فرو گیرد و بالهای خود

را پهن کرده آنها را بر دارد و بر پرهای خود ببرد. و خداوند تنها او را بدینکار رهبری نمود و هیچ خدای بیگانه دیگری همراه او نبود" (سفر تثنیه، باب سی و دوم، 8-12).<sup>7</sup>

تقریباً در همه کتابهای مختلف تورات، حتی تا اواخر دوره پادشاهان، بطور پیگیر از ستایش خدایان دیگر توسط قوم اسرائیل شکایت شده است بی آنکه وجود این خدایان نفی شده باشد یا خدایانی کاذب خوانده شده باشند. اشکال تنها در این بوده است که اینان خداهای دیگرانند. خدای اسرائیل نیستند. حتی بعد از دوران تبعید بابلی و بازگشت یهودیان به "ارض موعود" باز هم حزقیال نبی شکایت از این میکند که قوم اسرائیل به پرستش خدایان بیگانه و ستایش خورشید و تموز پرداخته اند: "...آنگاه خداوند مرا به دهنه دروازه خود بطرف شمال برد که بعضی زنان در آنجا نشسته بودند و برای تموز میگریستند، و پس مرا به صحن اندرونی خانه خود برد و در آنجا بیست و پنج مرد را دیدم که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند کرده بودند و روی به مشرق داشتند و آفتاب را به طرف مشرق سجده مینمودند، و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل را دیدم که هر یک مجمری در دست خود داشتند و برای خدایان بیگانه در آنها بخورمیسوزانیدند" (کتاب حزقیال نبی، باب هشتم، 11-16). در مزامیر داود از یکطرف یهوه تنها خدای راستین شناخته شده و از طرف دیگر آمده است که خدایان کارهای شگفت یهوه را در جمع خود خواهند ستود و معجزات او را تحسین خواهند کرد، زیرا کدامیک از آنان است که با یهوه برابری تواند کرد؟ (کتاب مزامیر، مزمور هشتاد و نهم، 5 و 6). از این جمع خدایان در کتاب ایوب و کتاب ارمیاء نبی نیز یاد شده است. به تذکر رینگ گرن در کتاب مذهب اسرائیل: "اشتباه مسلمی است اگر آئین موسی را یک آئین واقعا توحیدی تلقی کنیم، زیرا در هیچ جای این آئین وجود خدایان دیگر مورد انکار قرار نگرفته است. این خدایان وجود دارند، فقط اهمیت یهوه را ندارند، و یهوه نیز به وجود آنها اعتراضی ندارد، تنها با دخالت آنها در قلمرو خاص خودش مخالف است."

یکی از دیگر مشخصات یهوه دادن وعده های بی پشتوانه ای است که یا اصولاً قابل اجرا نیستند یا خود او قصد اجرایشان را ندارد. به ابراهیم قول میدهد که در مقابل ختنه شدن فرزندانش "تمامی این زمین را تا ابدالاباد بتو خواهم بخشید و ذریت ترا مانند غبار زمین زیاد خواهم کرد، چنانکه اگر غبار زمین را بتوان شمرد ذریت تو نیز شمرده شود" (سفر پیدایش، باب سیزدهم، 15) و "این زمین را از نیل تا فرات به نسل تو بخشیده ام که تا ابدالاباد بر آن حکومت خواهی کرد" (باب پانزدهم، 18)، و به اسحاق وعده میدهد که "ذریت ترا مانند ریگهای کنار دریا کثیر گردانم و تمامی این سر زمینها را به فرزندان تو ببخشم و از جمیع امتهای جهان را برکت دهم" (باب بیست و ششم، 4) و به یعقوب میگوید: "و بر تو انفات خواهم کرد و ذریت ترا بارور خواهم گردانید و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و همه به شمشیر شما خواهند افتاد و من همه جا پیشاپیش شما خواهم خرامید" (سفر لاویان، باب بیست و ششم 7) و به یوشع تصریح میکند که "از صحرا تا نهر فرات و تا دریای بزرگ از آن تو خواهد بود و هیچکس را یارای مقاومت با قوم تو نخواهد بود، و تمامی قومهای زمین دست مرا خواهند دید که زور آور است" (صحیفه یوشع، باب اول). ولی واقعیت تاریخ این است که علیرغم همه این وعده ها، نه ذریت ابراهیم باندازه غبار زمین و ریگهای کناره دریا شدند، نه هرگز از نیل تا فرات به تصرف اسرائیل درآمد، نه تمام قوم ها به شمشیر اوفتادند.

در ارتباط با این وعده های بی پشتوانه، ولتر در "ارزیابی کتاب مقدس" خود با طنز همیشگی خویش خطاب به قوم اسرائیل مینویسد: "دوستان من، فکر نمیکنید که احتمالاً خداوند یهوه با این وعده های وفا نشده شما را دست انداخته است؟ زیرا که نه تنها شما هیچوقت از نیل تا فرات را صاحب نشدید، بلکه بارها بارها خودتان مستعمره صاحبان نیل و فرات شدید و مدت بسیار بیشتری از آنکه آقای خودتان بودید بنده دیگران بودید. فردریک دوم، وقتیکه در جنگهای صلیبی سرزمین موعود شما را از نزدیک دید گفت که موسی در آن به شما وعده شیرو عسل داده اند، ولی نانی برای خوردن با آنها نداده است، و خیلی بهتر بود اگر بجای راه پیمائی چهل ساله در بیابان شما

<sup>7</sup> - این سرود اقتباس از حماسه های اوگاریتی در بین النهرین است که بنوائیرات (فرزندان الهه اثیرتا) نام دارد و به حکایت آن این الهه 72 پسر داشته که 72 ملت روی زمین از آنها زاده شده اند.

را با کشتی اجاره ای به ناپل برده بود. بهر حال یادتان نرود که حتی خدای ما و شما هم می‌تواند وعده بدهد و بدان وفا نکند".

یهوه به کرات اعتراف میکند که خودش مخالفین خویش را عمداً به راه خطا میبرد تا بهانه ای برای آزار و عذاب آنان داشته باشد. نمونه بارز این بازی دوگانه یهوه جریان رویارویی موسی با فرعون است که نازل شدن انواع بلاهای وحشتناک را بر مصریان بدنبال می آورد. در این باره در فصل مربوط به موسی در کتاب حاضر توضیح بیشتر داده شده است.<sup>8</sup>

در سراسر تورات این برداشت کلی منعکس است که یهوه خود را اختصاصاً خدای اسرائیل و مسئول حمایت از منافع او می‌شمارد، حتی اگر در رویدادهای مختلف حق با اسرائیل نباشد. در کتاب حزقیال پیغمبر آمده است که: "کلام خداوند بر من، حزقیال بن یوزی، نازل شده فرمود که ای آدمیزاده، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا برای ایشان بیان کن، زیرا که من ترا اختصاصاً برای اسرائیل میفرستم و نه برای قومهای غامض زبان و ثقیل لسان دیگری که سخنانشان را نمیتوان فهمید" (کتاب حزقیال نبی، باب سوم، 4-6). در مورد دیگر به مردم کوهستان سعیر که از دست اندازی اسرائیلیان به سر زمین خود جلو گیری میکنند بوسیله پیغمبر خود حزقیال پیغام میدهد که او خدای اسرائیل است و بهر صورت از اسرائیل جانبداری خواهد کرد:

"... و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: به کوهستان سعیر بگو خداوند یهوه میفرماید که من از این پس به ضد تو خواهم بود و دست خود را بر تو دراز کرده ترا محل دهشت خواهم کرد، و شهرهایت را خراب خواهم نمود تا ویران شوند و بدانی که من یهوه هستم. زیرا که با اسرائیل عداوت ورزیدی... به حیات خودم قسم که ترا به خون تسلیم خواهم نمود که خون ترا همه جا دنبال نماید و روندگان و آیندگان را از تو منقطع میکنم و کوههایت را از کشتگان مملو میکنم که مقتولان شمشیر بر تل ها و دره ها و همه وادیهای تو بیفتند، و ویرانه هایت را دائمی میکنم که شهر هایت دیگر مسکون نشوند تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل هستم (حزقیال نبی، باب سی و پنجم، 1-9)، هر آینه من به آتش غیرت خود بر ضد همه امت ها و ملت های دیگر هستم که به سرزمین من دست انداخته و آنرا مورد نفرت دیگران قرار داده اند (همانجا، باب سی و هشتم، 5).

علاقه خاص یهوه به اینکه برای او هر چه بیشتر قربانی کنند و بخصوص بوی خوش گوشت سوخته به مشامش برسد در سراسر تورات منعکس است. یک کتاب کامل از تورات، سفر لاویان، با 27 باب و بیش از یک هزار بند به مقررات قربانی تخصیص داده شده است، و اضافه بر آن دست کم در سیصد مورد مختلف دیگر در عهد عتیق به مناسبتهای مختلف به قربانی اشاره شده است. شنیدن بوی کباب، بارها این خدا را به عدول از تصمیمات سخت قبلی وامیدارد و در واقع قربانی نقش رشوه ای را ایفا میکند که بدو داده شده باشد. وقتیکه نوح در پایان طوفان از کشتی خود بیرون می آید و از هر چرنده و پرنده حلال گوشت کشتی یکی را در آتشی که می افروزد برای یهوه قربانی میکند، یهوه با شنیدن بوی خوش آن از تصمیم پیشین خود درباره نابودی نسل بشر پشیمان

<sup>8</sup> - در همین زمینه در انجیل آمده است که "کلام خدا میگوید: در صهیون سنگی قرار میدهم که مردم بر آن خواهند لغزید تو از آن صخره ای میسازم که از روی آن خواهند افتاد" (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب نهم، 33). و در قرآن نیز آمده است که "ما خودمان حرام میکنیم بر هر شهری که تصمیم به هلاک مردم آن گرفته باشیم که آن مردمان از کفر خود توبه کنند" (انبیاء، 95). و در ارتباط با آیه های دیگری از قرآن که: "آنها به ما نیرنگ زدند و ما هم در مقابل به آنها نیرنگ زدیم و آنان نفهمیدند" (غل، 50)، و: "با ما مکر کردند و ما هم با آنها مکر کردیم، و خدا بهترین مکاران است" (آل عمران، 54)، و: "با خدا مکر کردند و خدا نیز با آنها مکر کرد، زیرا خدا از همه مکارتر است" (انفال، 30)، گلدنسیهر این حدیث معروف ترمذی را نقل میکند که: "از جمله دعاهای پیامبر این بود که: خدایا، به من کمک کن بر من کمک مکن، برای من حيله بزن ولی بر من حيله نزن" (صحیح، جلد دوم ص 272)، و نیز این حدیث طبقات الشافعیه (جلد سوم، ص 56) را که: "عمرین خطاب میگفت: اگر پیام در بهشت ویکپای دیگرم هنوز از آن بیرون باشم، خودم را از مکر خدا در امان نمیابم".

میشود و در دل خود میگوید "بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم" (سفر پیدایش، باب هشتم، 2-22)، و وقتی که شاول نخستین پادشاه اسرائیل و ولینعمت داود او را به سبب نادرستیها و کوتاهی هایش به غضب خداوند تهدید میکند داود بدو میگوید اگر یهوه ترا علیه من بر انگیزد است من او را با آتش خوشبوی قربانی راضی خواهم کرد (کتاب اول سموئیل، باب بیست و هشتم، 19). در صحرا ی سینا یهوه به موسی دستور میدهد که: "به بنی اسرائیل بگو هدیه طعام مرا از قربانیهای خوش عطر و آتشین برای من بیاورند، و آن طعام قربانی دو بره نرینه یکساله بی عیب یکی در صبح و دیگری در عصر باشد، همراه با یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط با یکربع ظرف روغن زلال برای هر بره، و نوشابه مستی آور که بر محراب من پاشیده شود، و در روز سبت (شنبه) بجای یک بره دو بره و بجای یک عشر آرد دو عشر آرد منظور گردد، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن" (سفر اعداد، باب بیست و هشتم، 1-11).

در نخستین باب سفر لاویان، را برای خود با همه جزئیات آن به موسی ابلاغ میکند: "...پس کسی که برای من قربانی میگذارند حتما آنرا از بهائم یعنی از گاو یا از گوسفند بگردانند. اگر قربانی از گاو یا گوسفند باشد پس خود را بر سر او بگذارد و او را ذبح کند و پسران کاهنان خون او را بر اطراف مذبح بپاشند، و پس پوست قربانی را بکنند و آنرا قطعه قطعه کنند و پسران کهنه آتش بر مذبح روشن کنند و هیزم بر آن بچینند و سر قربانی و پیه او را بر هیزمی که بر روی آتش گذاشته اند قرار دهند، و روده ها و پاچه های او را با آب بشویند و آنگاه خود کاهن همه را بر مذبح بسوزاند و مراقبت کند که عطر آن هر چه خوشبو تر باشد... و اگر قربانی از مرغان باشد پس آنرا از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بیاورد، و کاهن آنرا نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد تا جدا شود و آنرا بر مذبح بسوزاند و خورش بر پهلوی مذبح افشرده شود، و چینه دانش را با فضولات آن بیرون کرده و آنرا بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد، و پس آنرا از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آنرا بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند که قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است" (سفر لاویان، باب اول، 1-17).

ظاهرا بوی کباب خر بخلاف بوی کباب گاو و گوسفند برای یهوه مطبوع نیست، زیرا وی در تورات دستور میدهد که نخست زادگان احشام اسرائیل همگی خاص خداوندند و صاحبان آنها نمیتوانند آنها را باز خرید کنند، اما نخست زاده الاغشان را میتوانند باز خرید کنند یا آنرا با یک گوسفند معاوضه نمایند و در غیر این صورت میباید گردن کره الاغ را بشکنند: "... و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: هر نخست زاده ای که رحم مادرش را بگشاید هواه از انسان و خواه از بهائم مال من است و هر نخست زاده بهائم که از آن تو است نرینه آن از آن خداوند است و هر نخست زاده الاغ را به بره ای فدیة بده و اگر ندهی گردنش را بشکن. و هر نخست زاده انسان را از پسران به من فدیة بده. و چون پسران از تو سؤال کنند که این چیست به آنها بگو که چون یهوه میخواست ما را از مصر از خانه غلامی بیرون آورد جمیع نخست زادگان مصر را از انسانها تا بهائم کشت،

بنابر این من نیز همه نرینه ها را که رحم را گشایند برای خداوند ذبح میکنم. لیکن هر نخست زاده از پسران خود را فدیة میدهم" (سفر خروج، باب سیزدهم، 11-19، باب سی و چهارم، 19-20). "هر چیزی که متعلق به خداوند باشد چه از بهائم نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا مخصوص خداوند قدس اقداس است، و هر وقتی که از انسان وقف شده باشد اگر فدیة داده نشود البته باید کشته شود" (سفر لاویان، باب بیست و هفتم، 28 و 29). در سفر خروج صریحا به موسی میگوید: "نخست زاده پسران خود را به من بده، و نخست زاده گاو و گوسفندان را هفت روز نزد مادرانشان نگاه دار و در روز هشتمین آنها را نیز به من بده" (سفر خروج، باب بیست و دوم، 29 و 30).

نمونه ای از اشتهای یهوه را برای قربانی در کتاب پادشاهان تورات میتوان یافت: "پس سلیمان به حضور خداوند گذرانید 22000 گاو و 120000 گوسفند بود" (کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، 62 و 63). در همین باره در تواریخ ایام تورات آمده است که: "پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا همه اسرائیل در

اورشلیم جمع شدند و در آنروز 700 گاو و 7000 گوسفند از غنائمی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند  
" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب شانزدهم، 10-14)

یهوه به کرات از قوم برگزیده خود میخواید که هر چه بیشتر برای او هدیه بیاورد، ولی برای اینکه در این مورد تقلب نکنند خودش نوع هدایای مورد قبولش را دقیقاً تعیین میکند "... و خداوند به موسی فرمود: به بنی اسرائیل بگو که برای من هر چه زیادتراً هدایا بیاورند، و این است هدایائی که از ایشان برای من میگیری: طلا و نقره و لاجورد و ارغوان، و سنگهای عقیق و سنگهای مرصع سینه بند، و کتان نازک و پوست خز و پوست قوچ سرخ شده و پشم بز، و روغن برای چراغ و ادویه برای بخور معطر (سفر خروج، باب بیست و پنجم، 2-5)، و هر کس از بنی اسرائیل که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگزارند، پس پیه آن ذبیحه را همراه با سینه آن بیاورد تا سینه به جهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و آنگاه کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند و سینه آنرا بجنباند، و آن سینه از آن خودش و پسرانش باشد، و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبیح سلامتی خود به کاهن بدهد (سفر لاویان، باب هفتم، 29-33). پس موسی طبق دستور خداوند دستهای خود را بر سر قوچ نهاد و آنرا ذبح کرد و قدری از خونش را گرفته بر نرمه گوش راست هارون و بر شصت دست راست او و بر شصت پای راست او مالید، و بقیه خون را بر اطراف مذبح پاشید، و پیه و دمبه و همه پیه را که بر احشاء راست و سفیدی جگر و پیه آنها و ران راست را گرفت و از سب ران فطیر که به حضور خداوند بود یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد و همه آنها را برای هدیه جنبانیدن بحضور خداوند بجنبانید و پس سینه قوچ تخصیص را که حصه موسی بود برای هدیه جنبانیدنی جنبانید چنانکه موسی را امر فرموده بود" (سفر لاویان، باب هشتم، 23-29).

برای اینکه هر اسرائیلی خوب متوجه شود که گفته های خدای او جدی است و ظفره بردار نیست، گاه و بیگاه یهوه عواقب تخطی از فرامین خود را به قوم برگزیده یادآوری میکند:

"اگر مرا نشنوی و جمیع اوامر و فرایض مرا که به تو میفرمایم بجا نیاوری، آنگاه در شهر و در صحرا ملعون خواهی شد و ظرف خمیر و میوه زمین تو و بچه های گاووبره های گله ات نیز ملعون خواهند شد، و بر تو وبا و سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهم فرستاد، و فلک تو بالای سرت مس خواهد شد و زمین در زیر پایت آهن، و باران را با گرد و غبار خواهم آمیخت تا از آسمان نازل شود و ترا هلاک کند، و

ترا به بواسیر و جرب و خارش و به دیوانگی و نابینائی و پریشانی دل مبتلا خواهم ساخت. زنی را که نامزد کنی دیگری با او خواهد خوابید، و گاو در نظرت کشته شود و دیگران گوشتش را بخورند، و الاغت پیش روی تو به غارت برده شود، و زانوها و ساق ها و از کف پا تا فرق سرت را به دمل بد که از آن شفا نتوانی یافت گرفتار خواهم کرد. تخم بسیار به مزرعه خواهی برد اما ملخ آنرا خواهد خورد، و تاکستانها عروس خواهی کرد اما شراب آنرا نخواهی نوشید زیرا کرم انگورت را خراب خواهد کرد. غریبی که در میان تو است بر تو سر خواهد شد و تو دم خواهی بود (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم، 15-44)، و وحوش صحرا را بر تو خواهم فرستاد تا ترا بی اولاد سازند و چهار پایانت را هلاک کنند و راه هایت ویران شود، و ده زن نان خود را در یک تنور بپزند، و گوشت پسران خود را خواهی خورد و گوشت دختران خود را خواهی خورد، لاشه های شما را بر لاشهای بت پرستان خواهم افکند (سفر لاویان، باب بیست و ششم، 14-32)، از اینجهت که اوامر خدایت را گوش ندادی و از این نام مهیب یعنی نام یهوه نترسیدی" (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم).

"یهوه صباوت<sup>9</sup> میفرماید که اورشلیم را به مأورای شغاله بدل خواهم کرد و خوراک مردمش را افسنتین قرار خواهم داد و آب تلخ به آنها خواهم نوشانید و لاشهای مردمان مثل سرگین حیوانات بر صحرا خواهد افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را بر دارد. هر که فهم دارد از این فخر کند که مرا میشناسد که یهوه، خدای رحمت و انصاف

<sup>9</sup> این کلمه که 282 بار در تورات به صورت یکی از القاب یهوه از آن یاد شده است معنی خدای جنگ و جنگجو را دارد.

هستم، ولی ایامی می آید که ختنه شده ها و ختنه نشده ها را با هم عقوبت خواهم کرد و همه آنها را نیز که گوشه های مویشان را میترانند همراه ایشان عذاب خواهم داد" (کتاب ارمیاء، باب نهم، 11-26).

"یهوه صباپوت خدای اسرائیل میفرماید: اینک بر سر مردم اورشلیم چنان بلائی خواهم آورد که گوش هر کس که آنرا بشنود صدا کند. گوشت پسران و گوشت دخترانشان را به ایشان خواهم خوراند، و هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد" (کتاب ارمیاء نبی، باب نوزدهم، 9).

" و مکتوبی از ایلای نبی (الیاس) به یهورام پادشاه اسرائیل رسید که یهوه خدای پدرت داود میفرماید چونکه ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که مرتکب زنا شوند، همانا خداوند پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت، و در احشای خود تو چنان بیماری عارض خواهد کرد که روده هایت از مقعد بیرون آید. و خداوند بهمین ترتیب عمل کرد و بمروراحشام یهورام هر روز بیشتر از مقعدش بیرون آمد تا با درد های سخت مرد. و قومش برای وی عطریات نسوزانند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و یکم، 12-20).

برای تکمیل این فهرست، در جای دیگر همین کتاب سموئیل آمده است که: "و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شد و همه آنها را به بواسیر مبتلا ساخت تا روده هایشان از مقعدها بیرون آمد و پوسید" (کتاب اول سموئیل، باب پنجم، 6).

وقتی دیگر کاهن معبد سلیمان در اورشلیم نسخه اصلی توراتی را که توسط خود موسی نوشته شده است (و در طول چند قرن خود کاهنان از وجود آن خبر نداشته اند!) بر حسب تصادف پیدا میکند و این کشف مهم توسط یک کاهنه به اطلاع خداوند یهوه میرسد. ولی واکنش یهوه این است که به پادشاه و کاهنان اسرائیل پیغام دهد که تمام بلاهایی را که در این کتاب نوشته شده است بر آنها خواهد فرستاد، زیرا که برای خداهای دیگر بخور سوزانده اند و برای او نسوزانده اند: "و در سال هجدهم سلطنت یوشیا در اورشلیم، حلقیای کاهن کتاب تورات خداوند را که بدست موسی نوشته شده بود در وقتی که نقره ها را از خانه خداوند بیرون میبرند پیدا کرد و آنرا به شافان داد و شافان کتاب را نزد پادشاه برد و بحضور او خواند و پادشاه حلقیای کاهن و چند تن دیگر را نزد خلد کاهنه زن شلوم بن توقهته بن حسره لباسدار فرستاد و خلد کاهنه به ایشان گفت یهوه خدای اسرائیل میفرماید به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگوئید اینک بلائی بر سر شما خواهم آورد که تصورش را هم نکرده باشید، و همه لعنت هائی را که در این کتاب مکتوب است بر شما خواهم فرستاد، چونکه برای خدایان دیگر بخور سوزانید و برای من نسوزانید" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و پنجم، 14-25).

به موازات این تهدیدها، یهوه مزایای بیقید و شرط عبادت از خود را نیز به قوم بر گزیده یاد آور میشود:

"اگر یهوه خدای خود را عبادت نمائی، نان و آب ترا برکت خواهم داد و بیماری را از میان تو دورخواهم کرد، و در زمینت سقط کننده و نازا نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت، و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند، و ایشان را به تدریج از پیش روی تو خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی، و حدود ترا از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم و ساکنان آن زمینها را بدست تو بسپارم، 25-31).

از دیگر خصائص یهوه این است که در جریانهای مختلف مربوط به قتل یا فریبکاری و یا تجاوز عادتاً جانب قاتل یا فریبکار را میگیرد و نه طرف آنکس را که قربانی تجاوز شده است.

وقتی که قابیل، پسر آدم و حوا، برادرش هابیل را بدین دلیل که هدیه او به یهوه بیشتر از هدیه قابیل مورد پسند خداوند قرار گرفته است میکشد، یهوه نه تنها از او باز خواست نمیکند بلکه تهدید میکند که هر کس قابیل را بکشد هفت بار مورد انتقام او قرار خواهد گرفت (سفر پیدایش، باب چهارم، 15). موقعی هم که سارا، همسر ابراهیم، از شوهرش میخواهد که فرزند ارشد خود را با مادر او از خانه بیرون کند تا پسر کنیز شریک پسر خود او اسحاق نباشد، یهوه جانب سارا را میگیرد: "و روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند ابراهیم ضیافتی کرد، و

سارا پسر هاجر مصری را دید که خنده میکند. پس به ابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق شریک ارث نخواهد بود. این به ابراهیم سخت آمد، ولی خداوند به ابراهیم گفت که هر آنچه سارا به تو گفته است سخن او را بشنو... و بامدادان ابراهیم بر خاست نان مشکی از آب گرفته آنها را بر دوش هاجر گذاشت و او را با پسرش از خانه بیرون کرد. پس هاجر با اسماعیل در بیابان بر شمع سرگردان شد، و چون آب مشک تمام شد پسر را زیر بوته ای گذاشت و به مسافت تیر پرتابی رفته در مقابل وی نشست زیرا گفت مرگ پسر را نینیم، و آواز خود را بلند کرد و بگریست" (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، 8-16). هنگامی هم که یعقوب، فرزند کوچکتر اسحاق، با فریبکاری برکت پیغمبری را از برادرش میگیرد و اسحاق با وحشت در مییابد که یعقوب مزورانه حق برادرش را غصب کرده است، یهوه همچنان جانب فریبکار را میگیرد و نه جانب فریب خورده را (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، 3 و 4). این نحوه عمل بارها در تورات تکرار شده است.

.....  
نخستین پادشاهی که یهوه بر اسرائیل میگمارد شائول است که از جانب یهوه مأمور نابودی کامل قوم فلسطینی عمالیق میشود، ولی چون بعدا یهوه در مییابد که وی چند گاو و گوسفند آنها را باقی گذاشته است از انتصاب وی پشیمان میشود و او و همه پسرانش را میکشد: "و سموئیل به شائول گفت: خداوند مرا فرستاده است تا بر تو برکت دهم که بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان کلام خداوند را بشنو که میفرماید چون در بر آمدن اسرائیل از مصر قوم عمالیق با او در راه مقاومت کرد پس برو و عمالیق را شکست داده و جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و کودک شیر خواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغشان را بکش. پس شائول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهوه سان دیدو عمالقه را شکست داد و اجاج پادشاه عمالیق را زنده گرفت و تمامی خلق عمالقه را به دم شمشیر بالکل هلاک ساخت. اما گوسفندان و گاوان و بره ها را هلاک نکرد... و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده گفت: اینک پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم، زیرا کلام مرا بجا نیاورده است... و سموئیل خشمناک شده نزد شائول رفت و گفت هنگامیکه خداوند ترا مسح کرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی مگر به تو نگفت که عمالقه و هر چه را که در ملکیت آنهاست بالکل هلاک ساز؟ و آیا اطاعت فرمان خداوند نیکو تر است یا گوش گرفتن از پیه قوچ ها؟ و چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز ترا از سلطنت رد نمود. و سموئیل اجاج پادشاه عمالیق را که شائول زنده نگاه داشته بود طلبیده و به حضور خداوند در جلجال بدست خود پاره پاره کرد، و خداوند از کار او خشنود شد. ولی پشیمان شده بود که شائول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود" (کتاب اول سموئیل، باب پانزدهم، 1-35) "و خداوند شائول و همه پسرانش را بکشت و جسد های آنها را زیر درخت بلوط دفن کردند، و شائول به سبب خیانتی که به خدا ورزیده و گوسفندان و گاوان عمالیق را نکشته بود مرد بجهت کلام خداوند که آنها نگاه نداشته بود" (تواریخ ایام، کتاب اول، باب دهم، 12).

"... و چون قوم اسرائیل با دختران قوم موآب به زنا پرداختند و به خدایان ایشان سجده کردند، غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد و به موسی گفت تمامی روسای قوم را گرفته ایشان را پیش آفتاب به دار بکش شدت غضب من فرو نشیند. و موسی به داوران اسرائیل گفت که هر یک از شما کسان خود را که به بعل روی آورده اند بکش... و اینک مردی از اسرائیل زنی را از قوم مدیان همراه داشت، و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن این را دید نیزه بدست گرفت و آنها را به شکم هر دوی ایشان فرو برد و همانوقت وبا از بنی اسرائیل بر طرف شد. و آنکه قبلا به غضب یهوه از وبا مرده بودند بیست و چهار نفر بودند. و خداوند به موسی گفت: اینک فینحاس بن العازار بن هارون غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید و باعث شد که بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. لهذا بگو که برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود، زیرا که از برای خدای خود غیور شد" (سفر اعداد، باب بیست و چهارم، 1-13).

باینکه تصمیمات خداوند قاعدتا میباید حساب شده و بنابراین تغییر ناپذیر باشند، یهوه به کرات از انجام کاری که بدان اراده کرده است پشیمان میشود و تغییر جهت میدهد. طوفان نوح بدانجهت روی میدهد که خداوند از آفرینش نوع بشر پشیمان شده است و در نتیجه بلائی رابه وجود می آورد که در آن بقیه موجوداتی نیز که وی آفریده است همراه با آدمیان هلاک میشوند، ولی همین خدا اندکی بعد با شنیدن بوی کباب حیواناتی که نوح قربانی میکند از نظر خود عدول میکند و تصمیم به ادامه زندگی بشر و حیوانات میگیرد (سفر پیدایش، باب ششم، 5-7 و باب هشتم، 20-22).

داود پیغمبر و پادشاه به سر شماری قوم اسرائیل اقدام میکند، و نتیجه میگیرد که عده شمرده شدگان هزار هزار و دویست (یک میلیون و دویست هزار) مرد شمشیر زن از اسرائیل و هفتاد و چهار هزار از یهودا هستند، لیکن لاویان بنیامینیان در این رقم منظور نمیشوند، زیرا که داود آنان را مکروه دارد. این امر به نظر خدا ناپسند می آید، زیرا که او بعکس به لاویان علاقمند است، بدین جهت خالوی داود را نزد او میفرستد که وی را از جانب او در انتخاب یکی از سه نوع مجازات مخیر کند: یا سه سال در کشورش قحطی شود، یا تا سه ماه بعد بدست دشمنانش کشته شود یا سه روز و با بر اسرائیل نازل شود و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران کند، و داود شق سوم را انتخاب میکند. در نتیجه خدا و با بر اسرائیل میفرستد که هفتاد هزار را تلف میکند. و بعد فرشته خود را با شمشیر روانه میکند تا بقیه مردم اورشلیم را هلاک کند، ولی ناگهان پشیمان میشود و فرشته را نزد خود باز میخواند بی آنکه گناهکار اصلی یعنی داود در این میان آسیبی دیده باشد (کتاب تواریخ ایام، باب بیست و یکم، 5-15).

حزقیای پیغمبر بیمار و مشرف به مرگ میشود، و یهوه اشعیاء بن آموص نبی را نزد او میفرستد که به وی بگوید خداوند میفرماید تدارک خود را ببین زیرا که به همین زودی میمیری. حزقیای روی خود را بسوی دیوار میکند و زار زار میگرید، و کلام خداوند بر اشعیاء نازل میشود که به پیشوای قوم من حزقیای بگو حالا که حاضر به مردن نیستی و گریه کردی پانزده سال بر روزهای عمرت میافزایم. و اکنون قرصی را از انجیر بگیر و بردمل خودت بگذار تا شفا بیابی (کتاب دوم پادشاهان، باب بیستم، 1-8).

یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل از الیشع پیغمبر درخواست میکند که برای پیروزی او در جنگ به حضور خداوند دعا کند، و الیشع باومیگوید که به حیات یهوه که اینک به حضور او ایستاده ام قسم که اگر احترام یهوشافاط پادشاه یهودا را نگاه نمیداشتم به سوی تو نظر نمیکردم، اما الان برای من مطربی بیاور، و چون مطرب می آید و سازمیزند خدا خوشش می آید و به الیشع پیغمبر خود دستور میدهد که به یهورام بگوید خداوند میفرماید در این وادی خندق ها بسازید تا دشمنان نتوانند پیشرفتی کنند (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، 13-17). اخاب پادشاه اسرائیل به اغوای همسرش ایزابل که او را بر خلاف خواست یهوه به تصرف تاکستان و امیدارد خشم خداوند را بر میانگیزد و یهوه توسط الیاس نبی به او پیغام میدهد که او را بالکل هلاک خواهد ساخت و کلیه مردان خاندان او را خواه آزاد و خواه محبوس خواهد کشت و دستور خواهد داد که سگان خون خود او را بلیسند و ایزابل همسرش را نیز حصاریزرعیل بخورند، و اخاب که این را میشنود جامه خود را چاک میزند و پلاس در بر میکند و روزه میگیرد و بر زمین میخوابد. در این حال کلام خداوند بر الیاس نازل میشود که دیدی چگونه اخاب از من ترسید و متواضع شد؟ پس از اینجهت که در حضور من متواضع شده است دیگر بلائی بر سرش نمی آورم، اما درایم سلطنت پسرش بلا را بر او عارض خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و یکم، 21-29).

"و چون سلطنت رحبعام استوار گردید او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند یهوه را ترک کردند، و یهوه شیشق پادشاه مصر را به اورشلیم بر آورد با 1200 ارابه و 60000 سوار و خلقی بیشمار از مصریان و لویبان و سکیان و حبشیان، و به شمععیای نبی گفت که از جانب او به رحبعام و سروران یهوه بگوید که من شمارا بدست شیشق هلاک خواهم کرد. آنگاه رحبعام و سرداران اسرائیل تواضع نمودند، و خداوند به شمععیای گفت چونکه

تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد ولی بنده شیشق خواهم کرد تا قدر بندگی مرا بدانند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب دوازدهم، 1-8).

وقت دیگر خدا در نقش یک جاسوس یا مأمور اطلاعاتی عمل میکند:

"در آن زمان اینا پسر یربعام پادشاه بیمار شد، و یربعام به زن خود گفت: "برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به نزد اخیای نبی برو برای او ده قرص نان و کلوچه و کوزه عسل ببر تا ترا از آنچه بر فرزند ما روی خواهد داد خبر دهد. پس زن یربعام چنین کرد و برخاسته با صورت مبدل به شیله رفت و به خانه اخیا رسید و اخیا نمیتوانست او را ببیند، زیرا چشمان او از پیری تار شده بود. ولی خداوند محرمانه درگوش او گفت که اینک زن یربعام می آید تا در باره پسرش که بیمار است از تو بپرسد و چون داخل شود و به هنت ساختگی خواهد بود که تو او را نشناسی. پس چون بیاید بدو چنین و چنان بگویی. و چون اخیا صدای پاهای زن اخیا را که به در داخل میشد شنید گفت ای زن یربعام داخل شو، چرا هنت خود را تغییر داده ای؟ اکنون از جانب خداوند یهوه به یربعام بگو که چون از خدایان غیر من روی نگرداندی از این راه غضب مرا به هیجان آوردی من نیز اینک بر همه خاندان یربعام بلا میفرستم و تمامی آنها را دور می اندازند. و میفرمایم که هر که از یربعام در شهر بمیرد سگان او را بخورند و هر که در صحرا بمیرد مرغان هوا او را بخورند، و پسرش به مجرد رسیدن پاهایت به خانه خواهد مرد. پس زن یربعام برخاسته روانه شد، و به مجرد رسیدن به خانه پسرش مرد." (کتاب اول پادشاهان، باب چهاردهم، 1-17).<sup>10</sup>

کمال مطلوب یهوه در ارتباط با قوم بر گزیده اش این نیست که او را دوست داشته باشند، این است که از او بترسند. در کتاب ملاکی نبی از قول خداوند آمده است که من با شما عهد بسته ام که میثاق حیات و رستگاری شما است، و بهره این میثاق ترس از خودم را نیز داده ام، برای اینکه از من بترسید و در مقابل نام من هراسان شوید (باب چهارم، 2). به گفته فون راد کار شناس معروف کتاب مقدس، برای یهوه پایه همه عبادات ترس از او است نه عشق بدو یا عشق به بشریت و یا کوشش در راه نیل به کمال و تقوی. بهترین یهودی از نظر او آن کسی است که از او بیشتر بترسد، و نزدیک ترین مجتهدان مذهبی بدو آنهایی هستند که مهابت او را هر چه زیاد تر به مومنان تفهیم کرده باشند. در سفر خروج، خود یهوه حکایت میکند که "آنگاه قوم (یهود) از خدا ترسیدند و به بنده او موسی ایمان آوردند"، و سرودی را به افتخار خود در دهان موسی و بنی اسرائیل میگذارد که در بند یازدهم آن آمده است: "کیست مانند تو ای یهوه، در میان خدایان، که به اندازه تو ترسناک باشد و به سان تو مهابت داشته باشد؟". در دائره المعارف کتاب مقدس، یکی از معتبرترین نشریات توراتی، از اثر منظوم مفقود شده ای بنام "جنگهای یهوه" نام برده میشود که جزو ادبیات توراتی بوده و در آن یهوه با القاب خدای مهیب، فرعون شکن، خورد کننده فلسطینیان و ادومیان و موآبیان و کنعانیان مشخص شده است. در کتاب ملاکی نبی که قبلاً ذکر آن رفت، خداوند توسط پیغمبر خود به قوم یهود خشمگینانه بانگ میزند که "پسر از پدر خود و غلام از آقای خود میترسد. اگر من پدر هستم ترس از من چه شده است؟ و اگر آقا هستم هیبت من کجا رفته است؟ خیال میکنید من نمیدانم که شما به عنوان قربانی نان نجس بر مذبح من میگذارید، و با آنکه گوسفند نرینه ای در گله خود دارید بره معیوبی را برای من سر میبرید؟ مگر نمیدانید که من پادشاه عظیم میباشم و اسم من در میان امت ها اسم مهیب است؟" (ملاکی نبی، باب اول، 6). آخرین جملات تورات وعده بیماری و وبا و مرگ و آتش برای کسانی است که از شنیدن نام یهوه به هراس نیفتند، و بند پایانی عهد عتیق این است که: "اینک من ایلای نبی را قبل از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد تا دل پدران و پسران را بر گرداند، مبادا که من با مهابت خود بیایم و زمین را لعنت بزنم" (ملاکی نبی، باب چهارم، 5 و 6).

<sup>10</sup> - در قرآن نیز آمده است که "پیغمبر در پنهانی به یکی از زنان خود مطلبی را گفت ولی آن زن این مطلب را به کسی دیگر اطلاع داد، و خداوند به پیغمبر خبر داد که فلان زن سر ترا فاش کرده است. پیغمبر از آن زن مواخذه کرد، و او با تعجب پرسید که چه کسی این را به تو گفت؟ پیغمبر فرمود خدای دانا به من خبر داد" (تحریم، 3)

در مواردی چند در تورات، یهوه نقشی چنان غیر اخلاقی ایفا میکند که نه تنها در عرف حقوقی به عنوان کلاه برداری جرمی قابل تعقیب است، بلکه با محتوای فرمانهای ده گانه معروف خود او نیز مبادت دارد که "زدی خواهی کرد". هنگامی که در مصر به موسی خبر میدهد که به همین زودی همه فرزندان ارشد خانواده های ارشد مصری را بدست خود خواهد کشت و بعد از آن در دل فرعون خواهد گذاشت که اجازه خروج یهودیان را از کشور خود بدهد، به راهنمایی میکند که قبل از این ماجرا یهودیان از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند ظروف و آلات طلا و نقره به امانت بگیرند تا بعداً آنها را همراه خود ببرند. عین نوشته تورات در این باره چنین است: "... اکنون به گوش قوم خود بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از همسایه خود آلات نقره و آلات طلا بخواهند (سفر خروج، باب یازدهم، 2)، و بنی اسرائیل به دستور موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند بدیشان دادند، و یهودیان مصریان را به کمال غارت کردند" (همانجا، باب دوازدهم، 35 و 36).

در مورد جنگ یهودیان با دو قوم عمون و موآب که در آن حق با موآبیان است، یهود با کمین گذاری کلیه مردم این دو قوم را هلاک میکند و بدنبال آن یهودیان اطلاع میدهد که تا سه روز اموال و البسه و اشیاء گرانبهای آنها را غارت کنند و در روز چهارم او را متبارک بخوانند: "... و آنگاه یهو شافاط پادشاه اسرائیل در میان جماعت یهودا درخانه خداوند پیش صحن جدید بایستاد و گفت: ای یهوه، ای خدای پدران ما، مگر تو در آسمان خدا نیستی و مگر در دست تو قوت جبروت نیست؟ آیا تو خدای ما نیستی که کلیه سکنه این زمین را از آنجا بیرون راند تا آنرا برای ابدالاباد به ذریت دوست خویش ابراهیم بدهد؟ پس اکنون بنی عمون و بنی موآب آمده اند تا ما را از ملک تو که آنرا به تصرف ما داده ای بیرون کنند. ای خدای ما، آیا تو برایشان حکم خواهی کرد؟ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل ابن زکریا بن بنیائیل یعنیل ابن متتیی لای در میان جماعت حلول کرد، و او گفت ای تمامی یهودا و ای یهوشاط پادشاه، گوش گیرید که خداوند به شما میگوید از این گروه عظیم هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن من است که خدای اسرائیل هستم. فردا به نزد ایشان فرود آئید ولی جنگ ننمائید بلکه بایستید و آنچه را خداوند شما برای نجات شما خواهد کرد مشاهده نمائید، و خداوند به ضد بنی عمون و بنی موآب کمین گذاشت و ایشان را هلاک ساخت و چون اسرائیلیان به دیدبانگاه بیابان رسیدند دیدند که اینک لاشه ها بر زمین افتاده و احدی رهائی نیافته بود. و آنگاه یهوه شافاط پادشاه با همه قوم (اسرائیل) بجهت گرفتن غنیمت آمدند و آنقدر اموال و البسه و چیزهای گرانبها برای خود برداشتند که نتوانستند ببرند، و تا سه روز مشغول غارت میبودند، پس روز چهارم در وادی برکه جمع شدند و در آنجا خداوند را متبارک خواندند" (تواریخ ایام، کتاب دوم، باب بیستم، 5-26).

مسئله شکل ظاهری یهود از معماهای کتاب مقدس است، زیرا با آنکه خود وی در کوه سینا به موسی میگوید که هیچکس نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند، در همین کتاب مقدس در موارد متعددی پیغمبران او و دیگران وی را در صورت خدا یا به صورتهائی ناشناس می بینند و نه تنها نمیبرند، بلکه خودشان این دیدارها را به تفصیل در تورات حکایت میکنند: در دیدار موسی با یهوه در کوه سینا، موسی از او درخواست میکند که "عزت خود را به او نشان دهد"، ولی خداوند بدو میگوید: "تو نمیتوانی صورت مرا ببینی، زیرا هیچ آدمی نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند" (سفر خروج، باب سی و سوم، 18-20). با اینهمه تورات میافزاید که به موسی امکان داده شده که بعد از گذشتن خداوند از برابر او، نشیمنگاهش را ببیند (همانجا، 19-23). علیرغم همه اینها در همین سفر خروج آمده است که خداوند از روبروی موسی سخن میگفت: "مثل شخصی که با دوست خود سخن بگوید". پیش از آن نیز به حکایت تورات خدا با پیغمبرش ابراهیم غذا خورده بود (سفر پیدایش، باب هیجدهم، 1-8)، و با یعقوب کشتی گرفته بود (سفر پیدایش، باب سی و دوم، 31)، و به دنبال موسی دوباره بود تا او را بکشد (سفر خروج، باب چهارم، 2). در کتاب دوم سموئیل وصف دقیقی از یهوه از زبان داود آمده است که بموجب آن یهوه از فراز ابرها بزمین فرو می آید، در حالیکه از بینی او دود برمیخیزد و از دهانش آتش بیرون میجهد و از مهابتش زمین میلرزد: "آنگاه زمین متزلزل گردید و پایه های آسمانی بلرزیدند، و از بینی وی دود متصاعد شد و از دهان او

آتش سوزان در آمد و اخگرها از آن افروخته گردید و آسمانها را خم کرده نزول فرمود، و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود، ... از درخشندگی او اخگرهای آتش افروخته شد و برق جهانیده شد. پس اعماق دریا ظاهر شد و پایه های ربع مسکون منکشف گردید و خداوند از اعلیٰ علیین فرستاده مرا گرفت" (کتاب دوم سموئیل، باب بیست و دوم، 8-17). حزقیال نبی نیز در کتاب خود خداوند یهوه را به چشم می بیند که بر اورنگی شبیه یاقوت نشسته است، "و بالای فلک شباهت تختی مثل یاقوت کبود دیدم و بر آن تخت صورتی مانند صورت انسان، و از کمر او به طرف بالا مانند منظره فلز تابان دیدم و بر گرداگردش و اندرونش شعله های آتش مانند نمایش قوس و قزح که در روز باران درابر باشد، و دانستم که منظر جلال یهوه است و چون آنرا دیدم به روی خود در افتادم و آنگاه صدائی را شنیدم که به من گفت: ای پسر آدمی بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم" (کتاب حزقیال نبی، باب اول، 26-28). اشعیاء نبی بنوبه خود یهوه را در میان ملائک بالدار می بیند: "آنگاه خداوند را دیدم که بر کرسی با شکوه خود نشسته بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و هر یکی از آنها دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس یهوه صباوت مملو از جلال اوست. و پایه های خانه از صدای او میلرزد و خانه از دود پر شد. پس گفتم وای بر من که هلاک شده ام، زیرا چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است" (کتاب اشعیاء نبی، باب ششم، 1-5). یهوشافاط پادشاه یهودا، با آنکه پیغمبر نیست، به آخاب پادشاه اسرائیل حکایت میکند که یهوه را بر کرسی خودش دیده و شاهد آن بوده است که وی کسی را فرستاده است تا آخاب را فریب دهد و او را وادارد که به جلعاد حمله کند تا در آنجا شکست بخورد: "و یهوه شافاط به آخاب گفت بدرستی که خداوند را بر کرسی خودش نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان بطرف راست و چپ او ایستاده بودند و خداوند گفت کیست که برود و آخاب را فریب بدهد تا به راموت جلعاد برآمده و بیفتد؟ و روح پلید (شیطان) به حضور خداوند گفت من اینکار را میکنم و دردهان جمیع انبیا پیش روح کاذب خواهم بود. پس خدا فرمود برو و چنین بکن. پس هشدار باش که الان خداوند روحی کاذب را در درون جمیع این انبیای تو گذاشته است" (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، 19-23، کتاب دوم تواریخ ایام، باب هجدهم، 18-22). اشعیاء نبی تصریح میکند که یهوه در کوه صهیون ساکن است (کتاب اشعیاء، باب هشتم، 18). حزقیال نبی یهوه را شخصا در داخل معبد اورشلیم می بیند که بدو خبر میدهد که خیال دارد برای همیشه در آنجا سکونت گزیند: "پس جلال خداوند از راه دروازه ای که رویش به سمت مشرق بود به معبد درآمد، و مرا برداشته به صحن اندرونی آورده و صدائی را شنیدم که از میان خانه با من تکلم میکرد، و شنیدم که مردی که پهلوی من ایستاده بود گفت ای پسر آدمی، این است تخت خدائی من و مکان کف پایهایم که خیال دارم در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن شوم" (کتاب حزقیال نبی، باب چهل و سوم، 4-7). و زکریای نبی از زبان خداوند میشنود که "اکنون به صهیون مراجعت نموده ام و بعد از این در میان اورشلیم ساکن خواهم شد" (کتاب زکریا، باب هشتم، 3). به حکایت تورات داود پادشاه و پیغمبر در نظر میگیرد خانه ای که در اورشلیم برای خداوند بسازد که او در آینده مسکن معینی داشته باشد و سرگردان نباشد، ولی کلام خداوند به ناتان نازل شده بدو میگوید: "برو به بنده من داود بگو خداوند میفرماید که لازم نیست تو خانه ای برای سکونت من بنا کنی، زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آورده ام تا امروز در خانه ای ساکن نشده ام، بلکه از خیمه ای به خیمه ای و از مسکنی به مسکنی رفته ام، و آیا در این مدت به احدی از برگزیدگان اسرائیل گفتم که چرا خانه ای از چوب سرو آزاد برای من نساختید؟" (کتاب اول تواریخ ایام، باب هفدهم، 3-6). با اینهمه سلیمان، جانشین داود، این کار را سرانجام عملی میسازد و خداوند را از بی سرو سامانی بیرون می آورد: "... پس سلیمان بنای خانه خداوند را تمام کرد... و خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شده بدو گفت: اینک تقاضای ترا اجابت نمودم و این مکان را برای سکونت ثابت خود برگزیدم. و اکنون اگر آسمان را ببندم تا باران نیبارد اگر امر کنم که ملخ ها حاصل زمین را بخورند و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم و با اینهمه قوم من متواضع شوند و دعا کرده با وجود همه اینها طالب حضور من باشند، آنگاه من تقاضایشان را از آسمان اجابت خواهم فرمود و از این ببعد به دعائی که در این مکان بحضور من کرده شود از نزدیک از نزدیک شنوا خواهم بود" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب هفتم، 11-16). علیرغم همه این گفته های مکرر تورات، آنجیل یوحنا تصریح داد که هیچ آفریده ای تاکنون خدایا ندیده است (یوحنا، باب اول، 18 و باب

چهارم، 12). پائو لوس رسول نیز در رساله اول خود به قرن‌تینان (باب سیزدهم، 2) تأکید میکند که دیدن خدا از روبرو تنها در زندگانی آن جهانی ممکن است و هرکس مدعی آن در این دنیا باشد دروغ گفته است.<sup>11</sup>

در موارد مختلفی یهوه در موارد رابطه قوم یهود با همسایگان غیر یهود خود، آشکارا موضعی میگیرد که در اصطلاح امروزی **Apartheid** (تبعض نژادی) نام دارد. حتی یکبار شدت خشم او از اینکه قوم اسرائیل از غیر یهودیان زن گرفته اند پیغمبر معتبر او عزرا را از ناراحتی به آستانه مرگ میکشاند: "...و من چون آگاه شدم که قوم اسرائیل خویشتن را از مردم کشورهای دیگر جدا نکرده اند بلکه از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس خود را با رجاست و نجاست امتهای دیگر مخلوط کرده اند جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و تا وقت شام متحیر نشستم، و در وقت شام از تذلل خود بر خاستم و با لباس و ردای دریده به زانو در آمدم و دست خود را به سوی یهوه خدای خویش برافراشتم و گفتم ای خدا، من خجالت دارم که اوامر ترا ترک نموده ایم که فرموده ای آن زمینی که شما (بنی اسرائیل) برای تصرف آن میروید زمینی است که از نجاسات امتهای کشورهای نجس شده است و آنها به رجاسات و نجاسات خویش از سر تاسر مملو ساخته اند، پس دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود میگیرید و هرگز سعادت‌مندی و سلامتی را برای ایشان طلبید تا خودتان این زمین را بخورید و آنرا برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید.... پس عزرا گریه کنان پیش خانه خداری به زمین نهاده بود و گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل زار زار میگریستند، و شکنیا، ابن یحیا نیل به عزرا گفت پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که این زنان و اولاد آنان را از خود دور کنیم... پس در روز سوم که روز بیستم از ماه نهم بود همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و از ترس خدا ونیز به سبب باران سخت میلرزیدند. آنگاه عزاری کاهن برخاسته به ایشان گفت شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته و جرم اسرائیل را افزوده اید... پس جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته اند در وقفهای معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند تا حدت خشم خدای ما در باره این امر از ما رفع گردد... پس در روز اول ماه دهم برای تفتیش این امر نشستند و تا روز اول ماه اول کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند به اتمام رسانیدند." (کتاب عزرا، باب نهم و دهم).

وقت دیگر خداوند آب پاکی را روی دست پیغمبرانی که بارها خودش به ایشان وحی فرستاده و آنها را واسطه های خویش با قوم برگزیده خود دانسته است میریزد و همه را دروغگو و فریبکار میخواند:

"من این انبیاء را نفرستادم، ولی آنها ادعای رسالت مرا کردند. با ایشان سخن نگفتم، اما از جانب من به نبوت پرداختند... سخنان این انبیای کاذب را شنیدم که به مردمان میگفتند یهوه در مکاشفه یا در عالم رویا به من چنین گفت... تا به کی این انبیای که به دروغ نبوت میکنند به روی خودشان نمی آورند که انبیای دل خودشان بیش نیستند و با نقل رویاهائی که هر کدام به همسایه خود بازگوئی میکنند کاری میکنند که اسم مرا از یاد قوم من

<sup>11</sup>- در قرآن در همین باره آمده است که "هیچ دیده ای نمیتواند او (خداوند) را ببیند، ولی خداوند همه دیدگان را ببیند" (انعام، 100). با این وجود در قرآن نیز مواردی وجود دارد که در آنها به دست خدا (مانده، 64)، چشم خدا (قمر، 14)، چهره خدا (بقره، 115) و خدا در عرش خود در میان ملائک (طه، 5) اشاره شده است. این اشارات روشن به جنبه جسمانی خداوند کشمکشهای فکری بسیار را در اسلام میان مالکیان از یکسو و حنبلیان و کرامیه و ظاهریان از سوی دیگر برانگیخته بود. فرقه اسلامی معروف ظاهریه (که بنیانگذار آن ابو داود اصفهانی بود و بخصوص در اسپانیای مسلمان نفوذ بسیار یافت) معتقد بود که خداوند در عرش خانه دارد که بر دوش ملائک است و هر وقت که حرکت کند، از عرش صدائی شبیه آنچه از زین شتر در زیر سواری قوی هیکل بر میخیزد بگوش میرسد. بعضی عقیده دارند که چهره خدا به چهره مرد سالخورده ای با موی سیاه و سپید میماند و برخی بعکس دارای چهره جوانی ساده و خوشرو میدانند که نعلینی طلایی به پای دارد. گفته شده است که پس از طوفان نوح خدا آنقدر گریست که به درد چشم مبتلا شد، بطوری که ملائک به عبادتش رفتند، و موقعی دیگر نیز آنقدر خندید که دندانهای آسپایش پدیدار شد (تشیع و تصوف، نوشته هاشم معروف الحسینی، ترجمه سید صادق عارف، نشریه بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد 1369، نقل از کتاب اله اکبر، نوشته دکتر روشنگر، ص 171). (دکتر روشنگر همان دکتر مسعود انصاری است)

ببرند، چنانکه پدران ایشان مرا به خاطر بعل از یاد بردند؟ چرا آن نبی که مرا درمکاشفه یا در رویا دیده است رویای خود را به راستی بیان نمیکند؟ و آنکه کلام مرا دارد کلام مرا به درستی نقل نمیکند؟ آخر کاه را با گندم چه کار است؟ اینک من به ضد این انبیائی هستم که کلام مرا از یکدیگر میدزدند و به دروغ میگویند که او گفته است. مرا با اکاذیب خود گمراه مینمایند، زیرا که من هیچیک از ایشان را نفرستادم و مأموریتی به آنها ندادم. و چون قوم من پرسند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ و اگر بگویند وحی یهوه، پس من که یهوه هستم میفرمایم که به شما فرموده بودم ادعای وحی یهوه را مکنید. لهذا اینک شمارا به الکل فراموش خواهم کرد و عار عبدی و رسوائی را که فراموش خواهد شد بر شما خواهم فرستاد" (کتاب ارمیاء نبی، باب بیست و سوم، 21-40).<sup>12</sup>

با همه اینها، شاهکار شاهکارهای "خداوند یهوه" چیز دیگری غیر از همه اینهاست، چیزی که نه تنها در تاریخ مذاهب، بلکه در تاریخ جهان بصورت کلی، پدیده ای منحصر به فرد است.

چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان مهاجرت ابراهیم از بین النهرین به ارض کنعان خداوند بر وی ظاهر میشود و بدو میگوید: "میخواهم با تو عهده ببندم که ذریت ترا بسیار بسیار کثیر گردانم و ترا پدر امتهای فراوان کنم و بسیار بارور نمایم و امتهای از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند تا ترا و بعد از تو ذریت خدایانم و زمین غربت تو یعنی تمامی ارض کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، به شرط آنکه تو نیز عهد مرا نگاه داری که بعد از تو گوشت غله هرذکوری از اسرائیل ختنه شود" (سفر پیدایش، باب هفدهم)، و پیش از همه خود ابراهیم در 99 سالگی ختنه میشود. ولی گذشته از این مشکل که چرا آلت فرزندان اسرائیل ارتباطی چنین سرنوشت ساز با دستگاه الهی داشته است، این مشکل دیگر نیز در کار بوده که این سرزمینی که خداوند آنرا از دریای قلزم تا بحر فلسطین و از صحرای سینا تا نهر فرات بطور دربست و برای همیشه به ذریت ابراهیم بخشیده یک سرزمین بی صاحب و خالی از سکنه نبوده بلکه مسکن هفت قوم بزرگ و ده ها قوم کوچکتر بوده است که اسامی همه آنها دقیقاً در تورات آمده است. در چنین شرایطی منطقاً میبایست پیش از اجرای مفاد این تعهد نامه ترتیب قابل قبولی برای جابجائی این مردمی که بهر حال آنها نیز بندگان خدا بوده اند داده شود تا خانه بصورتی منصفانه و مشروع برای مالکان نورسیده خالی شده باشد. راه حل انتخابی یهوه مطلقاً این نیست، راه حل غیر منتظره دیگری است که یک کتاب تمام از کتابهای تورات، شامل 24 باب و 800 بند به شرح دقایق آن اختصاص داده شده است: "پس موسی به دستور خداوند دوازده هزار نفر را به جنگ مدیان فرستاد و آنها همه ذکوران مدیان را کشتند و زنان و اطفال ایشان را به اسیری گرفتند و جمیع بهائم و مواشی ایشان همه املاکشان را غارت کردند و تمامی مساکن ایشان را به آتش سوزانیدند و پس اسیران و غنائم را نزد موسی و العازار کاهن آوردند، و موسی به روسای لشکر غضبناک شد چرا زنان و اطفال را زنده نگاه داشته بودند، و گفت پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مردی را شناخته باشد بکشید، ولی هر دختری را که مردی را نشناخته و با او همبستر نشده باشد برای خودتان نگاه دارید" (سفر اعداد، باب سی و یکم، 1-18).

بعد از درگذشت موسی، خداوند با رئیس سپاهیان او یوشع بن نون تماس میگیرد و طرح جنگی خویش را به اطلاع او میرساند و جزئیات اجرای آنها را مشخص میکند: "... و خداوند بعد از وفات موسی به بنده خود یوشع بن نون خطاب کرد که موسی بنده من وفات کرده است، پس بر خیز از رود اردن عبور کن، و من چنانکه به موسی وعده کردم هر جائی را که کف پای شما بر آن نهاده شود به شما میبخشم، از صحرا و لبنان تا نهر فرات و تمامی زمین حتیان تا دریای بزرگ به طرف مغرب، و تو تمامی این قومها را که به دست تو تسلیم میکنم هلاک

<sup>12</sup> - این ارمیای نبی که به نمایندگی خداوند انبیای گذشته اسرائیل را فرستادگان کاذب یهوه اعلام میکند، قبلاً مشخص خودش را در کتاب خویش نه تنها فرستاده یهوه میداند، بلکه تأکید میکند که حتی پیش از آنکه نطفه او بسته شده باشد پیغمبر بوده است: "..... پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت قبل از آنکه ترا در شکم مادرت صورت بندم ترا شناختم و در همانجا ترا تقدیس نمودم و نبی امتهای قرار دادم" (کتاب ارمیا نبی، باب اول، 4 و 5).

خواهی کرد، ومبادا که بر آنها ترحم کنی، زیرا یهوه خدایت ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا به دست تو هلاک شوند و پادشاهان ایشان را به دست تو تسلیم خواهد نمود تا ایشان را هلاک سازی و نامشان را از زیر آسمان محو کنی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدای تو خدائی عظیم و مهیب است " (سفر تثنیه، باب هفتم، 16-25).

"و خداوند به یوشع گفت اینک اریحا و پادشاهش و مردان جنگی آنها به دست تو تسلیم کردم. پس آنها را تصرف کرده باشی هر موجودی را که در شهر است از مرد و زن و جوان و پیر و گاو و گوسفند والاغ را به دم شمشیر هلاک کن و ذینفسی را در آنجا باقی نگذار، و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین که به غنیمت گیری وقف من خواهد بود. و یوشع شهر را با آنچه درون آن بود به آتش سوزانید بجز راحاب فاحشه را که زنده نگاه داشت " (صحیفه یوشع، باب ششم، 2-25).

"... پس خداوند به یوشع گفت اینک ملک عای و همه قوم او را به دست تو دادم. پس تمامی مردان جنگی خود را بردار و به عای برو... و چون شهر را به تصرف درآوردی پس آنها را به آتش بسوزان. شهر به آتش سوخته شد و یوشع و تمامی اسرائیل مردان عای را کشتند بطوریکه کسی از آنان باقی نماند، زیرا که یوشع دست خود را پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد، لیکن بهائم و غنیمت آنها اسرائیل برای خودبه تاراج برد موافق کلام خداوند که به یوشع فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آنها را خرابه ساخت که تا امروز باقی است." (صحیفه یوشع، باب هشتم، 22-25).

در تصرف شهر عای مثل همیشه به فرمان یهوه همه آدمیان و چهار پایان شهر حتی سگان و گربه ها قتل عام میشوند و خود شهر نیز ویران میشود. با این وصف یهوه با علم خدائی خود احساس میکند که هنوز چیزی

باقی مانده که نابود نشده است و یوشع پیغمبر را بخاطر این قصور مورد عتاب قرار میدهد. یوشع پس از جستجوی فراوان پی میبرد که یکی از یهودیان بنام عخان بن کرمی بن زبدي بن زارح یک شمش طلا و دویست سکه نقره را از بین نبرده و برای خود نگاه داشته است. عخان خود بدین گناه اعتراف میکند و طلا و نقره را پس میدهد، ولی به دستور یهوه او را با زن و فرزندان و تمامی بستگانش و خدمتکاران و خران و گوسفندانش به دره آخور میبرند و در آنجا همه آنها را سنگسار میکنند و بعد در آتش میسوزانند (صحیفه یوشع بن نون، باب هفتم، 18-25).

"... پس خداوند به یوشع گفت: از ادونیان مترس، زیرا ایشان را به دست تو دادم. و یوشع تمامی شب را از جلجال کوچ کرده ناگهان برایشان بر آمدو خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی هلاک کرد، و چون پیش اسرائیل فرار میکردند خداوند بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند، و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند بیشتر بودند از آنهایی که قوم اسرائیل به شمشیر کشتند" (صحیفه یوشع، باب دهم، 9-11).

"و اسرائیلیان قوم موآب را که از حضور ایشان منهزم شدند کشتند و شهرهایشان را منهدم کردند و برهر قطعه زمین نیکو سنگ انداختند و آنها را از سکونت انداختند و تمامی چشمه های آب را مسدودساختند و کلیه درختان میوه را قطع نمودند و در جای آنها سنگهای قیر گذاشتند " (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، 24 و 25).

"پس یوشع مقیده را گرفت و به امر خداوند همه نفوسی را که در آن بودند به دم شمشیر هلاک کرد و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن با تمامی اسرائیل با لبه جنگ کرد و خداوند آنها را نیز بدست اسرائیل تسلیم نمود، پس همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن به لاخلش گذشت و به مقابلش اردو زده با آن جنگ کرد و خداوند لاخلش را بدست اسرائیل سپرد که در روز دوم تسخیر نمود و یوشع همه کسانی را که در آن بودند بدم شمشیر کشت. آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخلش آمد و یوشع اوراشکست، بحدی که کسی را برای او باقی نگذاشت، و پس به علجون گذشت و در همان روز آنها گرفته بدم شمشیر زد و همه کسانی که در آن بودند در یک روز هلاک کرد چنانکه با لاخلش کرده بود. و پس به حبرون

بر آمده با آن جنگ کرد و هر ذی نفس را هلاک کرد، چنانکه یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود. و یوشع این ملوک و زمینهای ایشان را گرفت زیرا که یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ میکرد.

"و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد و برایشان رحمت نشود، بلکه ایشان را نابود سازد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود " (صحیفه یوشع، باب های اول تا بیست و یکم).

در دنباله اینها، در باب های بیست و دوم تا بیست و چهارم همین صحیفه یوشع، 76 شهر دیگر نام برده میشوند که یکیک آنها بهمین ترتیب، بدستور یهوه و با نظارت مستقیم او و گاه به فرماندهی او تصرف و قتل عام و غارت و سوزانده میشوند.

این قتل و عامها آنقدر برای خداوند یهوه و برای قوم برگزیده او مهم است که حتی یکبار یوشع گردش خورشید را در آسمان متوقف میکند تا فرصت بیشتری برای تعقیب "اموریان" و کشتن همه آنها داشته باشد: "... آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به آفتاب گفت که بر جبعون بایستد، و به ماه نیز گفت که بر وادی ایلون بایستد، پس آفتاب ایستاد و قریب به تمامی روز در فرورفتن تعجیل نکرد، و ماه نیز توقف نمود تا قوم بقیه اموریان را نابود کردند" (صحیفه یوشع، باب دهم، 12 و 13).<sup>13</sup>

محقق ایتالیائی گارلی محتوای صحیفه یوشع تورات را اقتباسی از منظومه های حماسی آشوری میدانند که به شرح پیروزی های خونین پادشاهان آن اختصاص یافته است، و نمونه ای از آنها را هم اکنون در موزه باستان شناسی برلین میتوان دید:

"به یاری ایشتار و آشور، خدایان بزرگ، و به فتوای کاهنان مقدس، با لشکریان و اربابه ای جنگی خودم از کوه ها گذشتم و بجانب کینابو رفتم. به شهر و قلعه مستحکم آن یورش آوردم و آنجا را تصرف کردم، همه مدافعان قلعه را از دم تیغ گذراندم و سه هزار اسیر را زنده زنده در آتش سوزاندم و حتی یک تن از آنان را باقی نگذاشتم تا به کار گروگانی رود. سردار دشمن را بدست خودم پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. آنگاه به جانب شهر تلا رفتم که بخوبی مستحکم شده بود و سه بارو داشت. چون صاعقه بدان یورش بردم و سرانجام آنرا گشودم. سه هزار سپاهی را در همان دروازه شهر از دم تیغ گذراندم، سپس بسیاری دیگر را در آتش سوزاندم. اسرای فراوانی نیز گرفتم که از آنهاپاره ای را دست بریدم و پاره ای دیگر را گوش و بینی، و چشمان بسیاری از آنها را در آوردم. از بدنهای کشتگان پشته ها ساختم و سرهایشان را به تاکهای بیرون شهر آویختم و جوانان و دختران را زنده در شعله های آتش انداختم. کاری کردم که خدای بزرگ، آشور، و خدای بزرگ ایشتار، از من راضی شدند" (سنگنوشته آشور نصیر بعل Assurnazirpal پادشاه آشور در قرن نهم پیش از میلاد).

بحکم اینکه تاریخ تکرار میشود در سالهای جنگ جهانی دوم نیز تلاشی مشابهی از جانب "ملت برتر" دیگری با منطبق "فضای حیاتی" صورت گرفت که میلیونها نفر در لهستان و روسیه و در دیگر سرزمینهای اروپای شرقی قربانی بار آورد، منتها این بار آدمکشان اجازه نامه ای از یهوه در دست نداشتند، ختنه هم نشده بودند!

\* \* \*

در انجیل، چنانکه قبلا گفته شد، خدا بر حسب آنکه خدای عیسی باشد یا خدای پائولوس قدیس (سن پل) که نویسنده تقریبا نیمی از "عهد جدید" و سازمان دهنده واقعی آئین مسیحیت است، دو شخصیتی مخالف یکدیگر دارد. در آن بخش که منعکس کننده برداشتهای فکری و مذهبی پائولوس است رستگاری هر انسان در درجه اول

<sup>13</sup> - این نوشته تورات یکی از دلائل محکومیت گالیله در محاکمه معروف او در سال 1616 قرار داشت زیرا قضاوت کلیسا با استناد به اینکه یوشع خورشید را از حرکت باز داشته بود نه زمین را، نتیجه گیری کردند که فرضیه گالیله مبنی بر حرکت زمین بر خلاف کتاب مقدس و بنا بر این باطل است.

درگرودرجه ایمان اواست، و این اصلی است که در مورد تأکید کلیسا قرار گرفته است، در صورتی که در آن بخش دیگری که منعکس کننده نظرات خود عیسی است حتی مسیحی بودن و به عیسی ایمان داشتن نیز برای رستگار شدن شرط اساسی شناخته نشده، بلکه این شرط صرفاً محبت به دیگران و دوست داشتن آنها شناخته شده است. چندین بار در انجیلها از قول عیسی نقل شده است که هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او ساکن است. باز آمده است که اگر کسی ملکوت خدا را با پاکدلی کودکان نپذیرد هیچوقت بدان راه نخواهد یافت (متی، باب نوزدهم، 13-15 مرقس، باب دهم، 15: لوقا، باب هیجدهم، 16 و 17)، ولی در بخش "یهودی" عهد جدید در باره نحوه رابطه یک مسیحی مومن با حکومت و با هیئت حاکمه آمده است که: "از فرمانروایان خود با چنان خلوص و احترامی اطاعت کنید که از مسیح اطاعت میکنید، و این را از راه چالوسی نکنید، بلکه با این اعتقاد بکنید که مانند غلامان عیسی مسیح از این راه اراده خداوند را بجا می آورید، زیرا که زمامداران جهان جز با اراده خداوند بدین مقام برگزیده نمیشوند" (رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم، 5)، در صورتیکه در انجیلها چهارگانه از قول عیسی آمده است که: هیچکس نمیتواند بنده دو ارباب باشد. شما نیز یا باید بنده خدا باشید یا بنده طلا" (متی، باب ششم، 24، لوقا، باب دوازدهم، 22). دو محقق سرشناس آلمانی، اشتاوفر و الرت درباره این تضاد مینویسد که برداشت انجیل در رساله های پائولوس را ملاک قرار دهیم، باید نه تنها نرون دوران خود او، بلکه همه آدمکشان تاجدار تاریخ بعنوان برگزیدگان خدا مورد تقدیس ما قرار گیرند. در بخش "توراتی" عهد جدید آنهایی که باید رستگار شوند پیشاپیش توسط خداوند تعیین شده اند (رساله پائولوس به رومیان، باب هشتم، 30)، در صورتیکه در بخش آن هر کس میتواند با محبت خود را شایسته ملکوت خداوند کند و آنجا که حقیرترین حقیران آسان به ملکوت خدا راه مییابد، ملایان ریاکار هر قدر هم با قوانین شرایع کتاب مقدس آشنا باشند نه تنها بدین ملکوت آسمانی راه نمییابند، بلکه درهای قلمرو خداوند را به روی دیگران نیز میبندند (متی، باب بیستوسوم، 34، لوقا، باب یازدهم، 52، مرقس، باب دوازدهم، 40).

در بخش "یهودی" انجیل، خدا همان خدای خود کامه و قهار و سختگیری است که در تورات متجلی میشود و بعداً نیز او را بصورتی باز هم مطلق تر و مقتدرتر در قرآن میتوان یافت. در این مورد انجیل آمده است:

"خداوند میفرماید؛ که از یعقوب جانبداری کردم زیرا او را دوست داشتم، اما از برادرش عیسو که توأم با او زائیده شده بود. و به فرعون میفرماید که ترا بهمین منظور به شرارت برانگیختم تا بوسیله تو قدرت خود را نشان دهم و اسم من در سراسر جهان انتشار یابد. یکی از شما به من خواهد گفت: پس دیگر چرا خدا از ما ایراد میگیرد، زیرا کیست که بتواند با اراده او مقاومت کند؟ ولی ای آدم! تو کیستی که از خدا جواب میخواهی؟ آیا کوزه از کوزه گرمیبرد چرا مرا به این شکل ساختی؟ چه میشود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمل کسانی شود که مورد خشم او هستند ولی سزاوار هلاکت نمیباشند، تا بدینوسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را نشان دهد؟ چه میشود اگر خدا بخواهد عظمت و جلال خود را به کسانی که مورد رحمت او هستند و قبلاً آنها را برای این جلال آماده کرده است ظاهر سازد؟" (رساله پائولوس رسول به رومیان، فصل نهم، 22 و 23).<sup>14</sup>

در جای دیگر همین پائولوس تذکر میدهد که "هیچ انسانی نمیتواند خود بخود خدا را بجوید یا بدو گرایش یابد، زیرا این مستلزم آن است که قبلاً خدا به او روی آورده باشد". این درست همان برداشتی است که در صدها آیه قرآن منعکس میتوان یافت. بعکس در مواردی متعدد در بخش "عیسائی" انجیل این نظر منعکس است که خود آدمی است که میتواند با محبت خدایا به خویش بخواند. یا سپرس تحلیلگر سرشناس کتاب مقدس در ارزیابی این دو برداشت مختلف انجیل از نقش خدا در زندگی انسانها، مینویسد:

14 - اشاره بدین نوشته تورات که: "منم که خدای روشنائی و تاریکی، خدای صلح و جنگ، خدای تندرستی و بیماری هستم. هرکسی را که بخواهم میبخشم و بر هر کس که بخواهم رحمت می آورم. وای بر کسی که بر من مخاصمت نماید. مگر کوزه به کوزه گر میگوید که چرا مرا اینطور ساختی، یا کسی به زن میگوید چه زائیدی؟" ( سفر خروج باب سی و سوم، 19 و کتاب اشعیاء، باب چهل و پنجم، 7).

"آنچه پائولوس با تشبیهاتی عالی ولی وحشتناک بیان داشته تا بامروز اعتبار خود را در معتقدات مسیحیت حفظ کرده است. آوگوستینوس قدیس (سن اوگوستن) این اصل عدم اختیار انسان و تقدیر ازلی خداوند را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته است. لوترو کالون نیز چون او، این فرضیه را هسته کنونی مکتب مذهبی خود قرار داده اند. این اعتقاد در این خلاصه میشود که رستگاری یا گمراهی ابدی هر انسان حتی قبل از انعقاد نطفه او مشخص شده است، و در این راستا سرنوشت انسان وابسته به خود او نیست، بلکه صرفاً منوط به خشم یا رحمت الهی است."

\* \* \*

در قرآن، چنانکه قبلاً گفته شد، خدا نه خدای هزار چهره تورات است، نه خدای دو شخصیتی انجیل، بلکه خدائی در حد اعلی خود کامه است که اساساً پرسشهایی که میتوانند برای دو آئین توحیدی دیگر مطرح شوند در مورد او مطرح شدنی نیستند، زیرا که در بیرون از این خدا اصولاً هیچ واقعیتی و هیچ اختیاری وجود ندارد. هیچ تروخشکی نیست که قبلاً در لوح محفوظ او ثبت نشده باشد و هیچ برگی نیست که بی اجازه او از درختی فروافتد. هیچکس جز به فرمان او بدنیا نمی آید و جز به فرمان او نمیمیرد و هر عزتی از او است و هر ذلتی نیز از او است. هرکس رستگار شود او رستگارش کرده است و هرکس هم که به گمراهی رود او گمراهش ساخته است. هر کس که مسلمان شود به خواست او مسلمان شده است و هر کس هم که کافر بماند بخاطر این است که خود خداوند او را کافر خواسته است. خود او است که مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای آنها میگذارد که میباید خطاکار باقی بمانند. وقتیکه باید مردم شهری هلاک شوند خود او بر آنان حرام میکند که از کفر خود توبه کنند، وقتی هم که باید صاعقه غضب خود را بر قومی بفرستد خود او حکام آن قوم را به راه فسق میبرد تا مستحق کیفر شوند، و پس از هلاک آنان نیز اقوامی دیگر پدید می آید و آنها را هم یکی پس از دیگری به خاک هلاک می اندازد تا سرنوشت هر قوم عبرت دیگران شود. حتی لباس مردمان به فرمان او برایشان دوخته میشود و خانه ها یا خیمه های آنان به فرمان او برایشان ساخته یا افراشته میشود. او است که از شاخ و برگهای درختان یا از دامنه های کوهها برای مردم سایبانهایی در برابر تابش خورشید میسازد، او

است که باغها و کشتزارها را به مزارع گندم یا تاکستانها و نخلستانها تقسیم میکند، و باز هم او است که برخی از میوه ها را برای خوردن بر بر خی دیگر برتری میدهد.

در سی و دوسوره و بیش از دویست آیه قرآن بطور پیگیر بر همه اینها تأکید نهاده شده است:

خداوند هرکس را که بخواهد به گمراهی میکشاند و هر کس را که بخواهد هدایت میکند " (ابرهیم، 4، انعام، 125، رعد، 27، اعراف، 155، فاطر، 8، نحل، 9، سجده، 12، یوسف، 110، " هر که را که بخواهد فهم میدهد و هر که را که نخواهد نمیدهد " ( بقره، 255، 269، 372 )، " هر که را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میگرداند و هر کس را که نخواهد دلش را در پذیرفتن ایمان سخت میکند " (انعام، 25، 107، 125، کهف، 57، بقره، 70، یونس، 99، و 100، جاثه، 33 )، هر کس را بخواهد مشمول رحمت خود میکند و میبخشد، و هر کس را بخواهد عذاب میدهد " (آل عمران، 74 و 129، مائده، 18)، " هر که را که بخواهد عزیز میکند، و هر که را بخواهد ذلیل میکند، به هر کس که بخواهد همه چیز میدهد و از هر کس که بخواهد همه چیز را میگیرد " ( آل عمران، 26، اسراء، 21 و 30 )، " هر کسی را که خدا ذلیل کند دیگر کسی او را عزیز نمیتواند کرد " (حج، 16 و 18، " خداوند هر کسی را که بخواهد فراخ روزی میکند و هر کس را که بخواهد تنگ روزی میکند " (رعد، 26، عنکبوت، 62، روم، 37، سبأ، 39، نور، 21، 34، 46 )، " و ما بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری درجه دادیم تا عده ای از آنها عده دیگری را به خدمت خود گیرند " (زخرف، 32)، " آرزو و توقع بیجا در مزیتی که خدا برای بعضی بر بعضی دیگر قائل شده است نکنید " (نساء، 32)، " بنگر که چگونه بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و البته در آخرت برتری بسیار بیشتری به بعضی بر بعضی دیگر خواهیم داد " (اسراء، 21)، چنین است کار خدا، که هر آنچه خواسته باشد میکند " (آل عمران، 40)، " در کرده خدا چون و چرا نمیتوان کرد " (انبیاء، 23)، " هیچ مرد و

زن مومن رادركارى كه خدا و رسول او بدان حكم كنند اختياري نيست " (احزاب، 36)، "هيچ مصيبتى به شما نميرسد مگر به اذن خداوند" (تغابن، 11)، "هر كس خواستار دنيا باشد متاع دنيا را به او ميدهيم - البته بشرط آنكه ما خود چنين اراده کرده باشيم - . آنگاه جهنم را نصيب او ميكنيم تا با خوارى بدان در آيد " (اسراء 18). در موارد متعدد ديگرى، تصريح شده است كه وقت دقيق تولد و مرگ هر آدمى، كليۀ آنچه در فاصله اين دو بر او ميگذرد پيشاپيش در "لوح محفوظ" خداوند ثبت شده است و به هيچ صورت قابل تغيير نيست:

"به هيچكس مصيبتى نميرسد مگر آنكه خدا خواسته باشد" (بقره، 102)، "برگى از درخت فرو نمى افتد كه ما بر آن آگاه نباشيم، و دانه اى در زير تاريكى زمين نيست هيچ تر و خشكى كه در لوح محفوظ ما ثبت نباشد" (انعام، 59)، "و مثقال ذره اى در آسمانها و در زمين نيست مگر آنكه در لوح محفوظ ما نوشته باشد" (سبا، 30)، نمل، 74، قمر، 52)، "هيچكس جز به فرمان خدا و وقتى كه اجل او معين شده است نميميرد" (آل عمران، 145، فاطر، 11، انعام، 2، لقمان، 34)، "آنانكه بايد كشته شوند اگر در خانه هاى خود هم باشند با پاى خود به قتلگاه خواهند آمد" (آل عمران، 154)، "همه امور علم، پيش از آنكه اتفاق بيفتد، وبعد از آن، تابع امر خداوند است" (رم، 4)، "هر چه براى شما پيش آيد، يا نفس شما به شما برسد، پيش از آنكه بوقوع پيوند در كتاب ازلى خداوند مقرر شده است" (حديد، 22)، "ما خود براى هر پيغمبر دشمنانى را از آدميان و از اجنه و شياطين بر انگيختيم، و البته، اگر نميخواستيم چنين نميشد" (انعام، 112).

چهار پايان تنها براى اين آفريده شده اند كه براى حمل و نقل يا پوشش يا تغذيه مورد استفاده آدميان قرار گيرند و كشتيها براى اين ساخته شده اند كه مسافرانى كه بر آنها سوار ميشوند از بابت شكر نعمت بجا آورند. البته ديگر جانداران روى زمين نيز تنها براى بهره آدميان بوجود آمده اند:

".... همه موجودات زمين را براى بهره شما آدميان خلق كرديم (بقره، 29)، و اسب و قاطر و الاغ را آفريديم تا بر آنها سوار شويد (نحل، 8)، و چهارپايان را آفريديم تا از مو و پشم آنها بهره ببريد و گوشتشان را بخوريد و آنها بارهاى سنگين شمارا كه جز با مشقت حمل نتوانيد كرد از شهرى به شهر ديگر ببرند (نحل).

و براى سواري شما كشتى ها را خلق فرموديم تا چون بر آنها سوار شويد شكر نعمت مارا بجا آوريد (زخرف، 12)، و اگر اراده كنيم باد را فروميشانيم تا كشتيها بر پشت آن از حركت بايستند (شورى، 33).

" و ما آب را در اندازه لازم از آسمان بر زمين فرستاديم و آنرا در روى زمين نگاه داشتيم در حاليكه ميتوانستيم آنرا از ميان ببريم، و به بركت آن براى شما نخلستانها و تاكستانها آفريديم تا ميوه هاى خوراكي خود را به فراوانى در آنها بياييد. و درختى را نيز رويانديم كه از كوه سينا مى آيد و براى خورندگان خود ميوه اى پرروغن (زيتون) به بار مى آورد. و نيز براى شما گاو و گوسفندان را بوجود آورديم تا شيره اى را كه از پستان آنها بيرون مى آيد بنوشيد و بهره هاى ديگر ببريد و گوشتشان را نيز بخوريد، و بهنگام ضرورت آنها را بكار حمل و نقل خود بگماريد و بر پشتشان، چون بر روى كشتى سفر كنيد" (مومنون، 18-22).

در مورد ساده ترين امور زندگى روزمره آدميان نيز از آنان سلب اختيار شده و حتى در مسائلى مانند مسكن و لباس و خوراك و كشت و كار هيچ سهمى براى خود آنان منظور نشده است: "براى شما لباس خلق كرديم تا از گرما و سرما محفوظ باشيد، و براى سكونت دائم شما خانه ها را برايتمان ساختيم و براى سكونت موقتتان خيمه هاى را از پوست چهار پايان ترتيب داديم تا در وقت حركت سبك باشيد، و از پشم و كرك و موى اين چهار پايان براى شما اثاثه منزل و متاع هاى مختلف خلق فرموديم (نحل، 80)، و در كوه ها و جاده ها راههاني براى رفت و آمد شما تعبيه فرموديم (انبيا، 31)، و براى حفظ شما از گرما از درختان سايبان ساختيم و نيز ديوارهاى كوهها و غارها را برايتمان پوششى در برابر آفتاب قرار داديم (نازعات، 32)، و به زمين قطعائى مجاور يكديگر داديم كه يكجا باغ انگور باشد و جائى مزرعه غلات و جائى ديگر نخلستان (رعد، 3)، و بعضى از ميوه ها را براى خوردن بر برخى ديگر برترى داديم (رعد، 4).

آيات متعدد ديگرى از قرآن بر اين موضوع شگفت آور تأكيد نهاده اند كه اين خود خداوند است كه افرادى را به راه راست ميبرد تا شايسته رفتن به بهشت شوند، و افرادى را نيز به خطاكارى ميكشاند تا آنانرا مستحق دوزخ

کند، زیرا "وعدۀ خداوند تخلف ناپذیر است که جهنم را از آدمیان و از اجنه پر کند". "ما خود پرده بر دل برخی از افراد نهاده ایم که گوششان بر شنیدن سخن حق سنگین باشد" (انعام، 25، اسراء، 46، اعراف، 100)، "مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمها یتان نهاده ایم" (بقره، 6 و 7)، "اگر میخواستیم همه مردمان را به راه راست هدایت میکردیم، ولی وعدۀ ما تخلف ناپذیر است که جهنم را از اجنه و از آدمیان پر کنیم" (انعام، 128 و 149، هود، 118 و 119، اعراف، 178 و 179، سجده، 13، نساء، 10 و 14، توبه، 68، علق، 15)، "اگر میخواستیم، تمام خلایق را امت واحدی می آفریدیم، لیکن چنین نکردیم تا هر که را خود بخواهد مشمول رحمت خویش کنیم" (شوری، 8)، "هر کس که خداوند او را به گمراهی رساند، دیگر هیچکس هادی او نشود و پیوسته در گمراهی بماند" (اعراف، 30 و 186، نساء، 143، زمر، 23 و 36، رعد، 33، غافر، 33، فاطر، 8، مدثر، 31، شعرا، 4)، "اگر خدا میخواست اینها مشرک نمیشدند، اما ما خود چشم و دل ایشان را از گرویدن به حق گردانیدیم" (انعام، 107 و 110)، "... و تا روز قیامت میان آنها دشمنی انداختیم" (تحریم، 1). به موازات این قانونی که بر آدمیان به صورت فردی حکمفرما است، قانون مشابهی نیز بر زندگی دسته جمعی اقوام و ملل جهان حکمفرما است:

"صاعقه غضب خود را بر سر هر قومی که بخواهیم فرود می آوریم" (رعد، 13)، "... چون بخواهیم اهل دیاری را هلاک کنیم فرمانروایان آنرا و امیداریم تا راه فسق بروند و مستحق کیفر شوند، آنگاه آنها را هلاک میکنیم" (اسراء 16 و 17)، "و حرام است بر هر شهری که باید مردم آن هلاک شوند که آن مردم از کفر خود توبه کنند" (انبیاء، 95)، "بر گردنشان تا زنج زنجیر عذاب نهادیم و راه پس و پیش را بر آنان بستیم و پرده بر چشمها و دلهایشان افکندیم" (یس، 7-10)، "تند بادی سرکش فرستادیم که هفت شب و هشت روز متوالی بر آنها مسلط بود، و جملگی مانند ساقه نخل خشک شده ای به خاک هلاک افتادند" (حاقه، 6 و 7)، "پس آنها را صاعقه آتش در گرفت در حالیکه نه توان گریختن داشتند و نه یار و مددکاری برای خود یافتند" (ذاریات، 44 و 45)، "و برای هلاک آنها صیحه ای از آسمان فرستادیم که همه مانند گیاه خشک شدند" (قمر، 31)، "و تنور آتش بر آنها بجوشید" (هود، 40)، "و عذاب خدا به شکل بادی سهمگین بر آنها روی آورد و چون صبح شد جز خانه های ویران از آنها اثری نماند" (احقاف، 24 و 25)، "دیدگانش را بی نور کردیم و گفتیم که اینک عذاب قهر و انتقام مارا بجوشید" (قمر، 37 و 39)، "زلزله ای سخت فرستادیم که برای آنان

مرگ مسلم بهمراه آورد" (عنکبوت، 37)، "تند بادی خزانی به سوی آنان فرستادیم که بر هر چه میوزید آنرا مانند استخوان میپوسانید" (ذاریات، 41 و 42)، "بر آنان سنگباران عذاب نازل کردیم" (حجر، 73 و 74)، "قسم به آسمان بلند و قسم به روز موعود، که همه اصحاب حدود را کشتیم" (بروج، 1-4)، "و جز نوح و اصحابش همه را غرق دریای هلاکت گردانیدیم، و همانا خدای تو خدای رحیمی است" (صافات، 82)، "و قوم لوط را جز اهل بیت او با سنگباران عذاب هلاک ساختیم، و همانا خدای تو توانا و مهربان است" (شعرا، 172 و 173)، "پس

از هلاک اینان اقوامی دیگر پدید آوردیم، و آنها را نیز یکی بعد از دیگری به خاک هلاک انداختیم تا سرنوشت هر قوم را عبرت دیگران قرار دهیم" (مومنون، 31 و 41)، "اصحاب حجر رسولان ما را تکذیب کردند و برای فرار از خطر در کوهها منزل گزینند، اما ما صبحگاهی آنانرا در همان بالای کوهها صیحه عذاب نابود کردیم" (حجر، 80)، "قوم عاد سرکشی کرد و ما با تندبادی درایام نحس عذاب ذلت را به آنها چساندیم" (اعراف، 73)، "قوم هود شتر صالح را پی کردند، پس بر آنان زلزله ای فرستادیم که همه را در خانه هایشان از پای در آورد" (اعراف، 74)، "و قوم شعیب را چنان هلاک کردیم که گوئی هرگز در روی زمین نبوده اند" (هود، 94)، "و نیز اصحاب رس را، و بسیار طوایف و اقوام دیگر را به کیفر کردارشان هلاک کردیم" (فرقان، 38)، "و قارون را با همه ضیاع و عقارش به زیر زمین فرو بردیم" (قصص، 81)، در مواردی متعدد تذکر داده شده است که هدف خداوند از رویدادهای بد یا خوبی که برای مسلمانان میافتد و درک علت آنها برای خود ایشان دشوار است، آزمایش درجه ایمان آنهاست. در صورتی که بارها در قرآن آمده است که ایمان یا عدم ایمان افراد بسته به اراده خود خداوند است و آنان شخصا اختیاری در این باره ندارند. در مورد دو جنگ احد و بدر که اولی به شکست و

دومی به پیروزی مسلمانان انجامید گفته شده است: "اگر به شما در جنگ (احد) آسیبی رسید در عوض به دشمنان شما نیز (درجنگ بدر) آسیبی سخت وارد آمد، زیرا ما پیروزی وشکست را بدینجهت در میان مردم میگردانیم که بدانیم آنهایی که ایمان آورده اند کدامند؟ (آل عمران، 140) روزی که دو گروه با یکدیگر (درجنگ احد) روبرو شدند آنچه به شما رسید به اذن خدا بود تا بدانند مومنان کیانند و منافقان کدام؟" (آل عمران، 166). "و خداوند شما درجنگ بدریاری کرد. در صورتیکه ضعیفانی بیش نبودید:... وقتی که تو به مومنان گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگاران سه هزار تن از ملائکه را به یاری شما فرستند، و اگر از او بترسید و بردباری نشان دهید هنگامیکه دشمنان بر شما حمله آورند خداوند پنجهزار ملک دیگر را نیز به کمک شما خواهد فرستاد که بر آنان بتازند، خدا چنین نکرد مگر برای اینکه خبر نکوئی را به شما بشارت دهد تا دلهایتان آرام گیرد" (آل عمران، 125 و 126)،<sup>15</sup> "ما قبله ای را که تو پیش از آن برآن بودی تغییر دادیم تا دریابیم چه کسی از پیامبر پیروی میکند و چه کسی با او به مخالفت برمیخیزد" (بقره، 143)، "ما اصحاب کهف را از خواب برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از آن دو گروه حساب مدت درنگ در غار را بهتر نگاه داشته اند" (کهف، 12)، "و شیطان را بر مردمان تسلط ندادیم مگر برای اینکه بدانیم کیست که به آخرت مومن است و کیست که در آن شک دارد" (سبا، 21)، "اگر خدا میخواست که همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان میآوردند. پس چگونه تو (محمد) میتوانی همه مردم را به اکراه مومن کنی؟ زیرا که هیچکس بی اجازه خداوند ایمان نمی آورد: (یونس ف99 و 100) چگونه میخواهی کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنی؟ برای چنین کسی هرگز راهی به هدایت نخواهد بود (نساء، 90). و نوح به قوم خود گفت اگر خدا خواسته باشد شما را گمراه کند، اندرز من به شما سودی نخواهد داشت (هود، 34) "... و با همه این تأکیدات مکرر در مکرر که آدمیان کمترین اختیاری در آنچه پیشاپیش برایشان مقدر شده است ندارند، در مواردی قرآن ناگهان راه عوض میکند و برای کسانی که راهی جز راه حق را بر گزیده اند خط و نشان میکشد:

"بدترین جانوران در نزد خدا کسانی هستند که تعقل نمی کنند و اگر هم آنان را به کلام حق شنوا کنیم باز روی از آن بر میتابند و بدان اعتراض میکنند" (انفال، 22)، "اگر هم ملائکه را بر اینها بفرستیم یا مردگان از قبرها برخیزند و با اینان سخن گویند، باز ایمان نمی آورند" (انعام، 111)، "خدا کافران را فراموش کرد، زیرا که آنان نیز او را فراموش کرده بودند" (اعراف، 51، توبه، 67، جاثیه، 43). در یکی دو مورد حتی تصریح میشود که خوب و بد آدمیان حاصل اعمال خودشان است: "برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده حاصلی نیست" (نجم، 39)، "از سوی خدا برای شما آمده است، هر کسی که آنرا دید به رستگاری رسید و هر کسی که کور ماند در خسران ماند" (انعام ف104).

علیرغم قدرت مطلقه و همه جانبه ای که قرآن برای خداوند قائل است، گاه همین خداوند به روایت آیات مختلف همین قرآن بصورتی عمل میکند که گوئی فقط سخنگوی پیامبر خود و منعکس کننده خواسته های او در مواردی است که خود وی به دلیل حجب یا فروتنی و یا برای احتراز از برخورد های ناخوشایند مایل به ابراز آنها نیست. این موضوع کرارا این پرسش را در پیش آورده است که اگر قرآن پیام آسمانی برای همه مردمان و برای همه دورانه است چگونه مسائلی که از لحاظ زمانی و مکانی تنها به امور معینی از زندگانی روزمره پیمبر اختصاص دارند میتوانند در آن مطرح شده باشند؟

"ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه خود او اجازه آنرا داده باشد، و بر سفره طعامش ننشینید مگر آنکه خود او شما را دعوت کرده باشد. وقتی هم که دعوت به خانه یا به طعام شده باشید زودتر از وقت مقرر نیائید و بعد از صرف طعام پی کار خود بروید نه اینکه برای صحبت کردن باقی بمانید

15- موضوع فرستاده شدن ملائک برای کمک به پیغمبران از تورات وانجیل مایه گرفته است. در کتاب دوم سموئیل (باب پنجم، 24) و کتاب مکابیان (باب پنجم، 2-4) و باب یازدهم، 8-10) این رویداد بصورتی مبهم نقل شده است، ولی در انجیل صریحا از قول عیسی گفته میشود که اگر خواسته باشد میتواند از خدا بخواهد که دوازده فوج از ملائک را به یاری او بفرستد (متی، باب بیست و ششم، 53).

که این کار مایه آزار پیغمبر است هر چند که خود از گفتن آن شرم کند، ولی خداوند از اظهار حقیقت به شما شرمی ندارد (احزاب، 53). هنگامیکه میخواهید پیغمبر را صدا کنید، او را آنطوری صدا بکنید که یکدیگر را میان خودتان صدا میکنند (نور، 63). صدایتان را از صدای پیغمبر بالاتر نبرید و با او به همان بلندی صحبت کنید که با همدیگر میکنید... آنهایی که پیغمبر را پشت خانه با بانک بلند میخوانند بیشترشان مردمی بیشعور هستند، زیرا برایشان خیلی بهتر است که صبر کنند تا پیغمبر از خانه خارج شود (هجرت، 1 - 5). هنگامیکه پیغمبر از شما میخواهد که جا باز کنید پس جا را برای دیگران باز کنید و زمانی که به شما میگوید بر خیزید پس بر خیزید (مجادله، 12). هرگاه از زنان پیغمبر متاعی را میطلبید از پشت حجاب بطلبید و رسول خدا را نیازارید. پس از وفات او نیز هرگز با همسرانش ازدواج نکنید که این نزد خداوند گناهی بزرگ است. (احزاب، 53). در جای دیگر در مورد همین زنان پیغمبر، در هنگامیکه با او گله مندیهای زناشویی داشته اند، در قرآن آمده است: "ای پیغمبر، به زنان خود بگو اگر خواهان زینت دنیائی هستند بیائید تا مهریه تان را بپردازم و به خوبی و خوشی آزادتان کنم، اما اگر طالب زندگی اخروی باشید خداوند به شما پاداشی بزرگ خواهد داد، همچنانکه کار ناروای شمارا دو برابر دیگران به کیفر خواهد رسانید، و هر که را شما که مطیع فرمان رسول باشد اجری مضاعف نصیب خواهد کرد. شما ای زنان پیغمبر، بدانید که مانند سایر زنان نیستید. پس با مردان به نرمی و نازکی سخن مگوئید و در خانه هایتان بمانید و خدا و رسول او را اطاعت کنید (احزاب، 28 - 34) و تو ای رسول لازم نیست در همبستر شدن با زنان خود نوبت آنها را مراعات کنی. هر یک از آنها را که مایل بدو نبودی نوبتش را به عقب بینداز و اگر هم بدو مایل شدی دو باره او را نزد خود بخوان. هیچکدام از آنها نباید از خواسته تو ناراضی باشند، بلکه باید همگی به آنچه تو بدانان عطا میکنی رضا دهند (احزاب، 51). برای چه ای پیغمبر از آنچه خدا بر تو حلال کرده برای خشنودی زنانت صرفنظر میکنی؟ (تحریم، 1)"

دو آیه مختلف قرآن حکایت از آن دارند که خداوند نخست به پیامبر خود توصیه کرده است که کسانی که به قصد تبرک به دیدار او می آیند پولی بپردازند تا به مصرف معاش او برسد، ولی چون اینان از این کار اکراه نشان داده اند خداوند نیز بعداً آنان را از پرداخت این پول معاف کرده است:

" ای رسول، از کسانی که به دیدنت می آیند صدقه دریافت کن تا آنانرا پاک گردانی و طهارت بخشی " (توبه، 103) ولی چون مراجعه کنندگان از این کار سر باز میزدند، خداوند در آیه دیگری راه عذری در برابرشان میگذارد: "... اگر نمیتوانی چنین کنی بدانید که خداوند بخشنده و رحیم است. آیا اکراه دارید که پیش از دیدار خود صدقه ای بدهید؟ در اینصورت ما نیز توبه شما را میپذیریم به شرط آنکه نماز خود را برپا دارید و زکوه خویش را بدهیم و خدا و پیغمبرانش را فرمان بردار باشید " (مواجه، 12 و 13).

درجائی دیگر، خداوند در اشاره به نیشخند یکی از دشمنان محمد، عاصی بن دائل، که فرزند نیابردن پیامبر را دلیل بر عقیم بودن او دانسته و محمد را سخت به خشم آورده بود تأکید میکند که این محمد نیست بلکه دشمن بد خواه اوست که خودش عقیم است (کوثر، 3)، و باز در جائی دیگر خداوند به ابولهب عم پیامبر و همسرش که با محمد دشمنی کرده اند نفرین میکند که: " بریده باد دست ابو لهب، و زنش نیز هیزم کش جهنم باد! " (لهب، 1-3).

## پیامبران

### در آئین های " توحیدی "

هم در جهان مسیحیت و هم در دنیای اسلام ، تورات کتاب اول از کتابهای سه گانه "توحیدی" و سنگ زیربنایی هر سه آئین بزرگ جهان سامی است. با اینهمه در یک ارزیابی دور از پیشداوری، میان این کتاب و دو کتاب دیگر همان فرق اصولی وجود دارد که میان خود آئین یهود با آئینهای مسیحیت و اسلام وجود دارد، زیرا که پیام انجیل و قرآن، همانند پیام آئینهای زرتشتی و بودائی، پیامی جهانی است که همه آدمیان را از هر قوم و نژاد و سرزمین در برمیگیرد، در صورتی که تورات چنانکه خودش تصریح میکند، کتابی خاص یک قوم معین است: پیام آن پیامی است که منحصر برای قوم یهود صادر شده است، و ملاک خوب و بد در این پیام درجه سود و زیان آن برای یهودیان است. آنچه به نفع قوم یهود باشد خوب است و لو آنکه تحقق آن مستلزم آدمکشی و دزدی و فریبکاری و حق شکنی باشد، و آنچه به ضرر قوم یهود باشد بد است، و لو آنکه با موازین سنتی اخلاق و عدالت تطبیق کند. از جنبه ای دیگر نیز میان تورات با دو کتاب "توحیدی" دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد، و آن لحن و مضمون محتویات آن است، زیرا درحالیکه انجیل و قرآن از متانتی که حقا میباید وجه مشخص یک کتاب آسمانی باشد برخوردارند، تورات از این نظر بیشتر به یک سریال هزار و چند صفحه ای قتل و جنایت و توطئه و فریب و دروغ و دزدی و بخصوص زناکاری شباهت دارد که تقریباً در همه آنها خود یهوه نقش پهلوان اصلی را ایفا میکند .

اعتباری که بعدها در هر دو جهان مسیحیت و اسلام به تورات تعلق گرفته است، بسیار بیش از آنکه به ارزش واقعی خود این کتاب مربوط باشد مربوط به ارزشی است که این دو آئین، یکی بطور مستقیم و دیگری بطور غیر مستقیم برای آن فراهم آورده اند، و نقش اساسی را در این مورد عیسی دارد. زیرا عیسی خودش یهودی بود، و تمام زندگی خویش را در سرزمینی یهودی و در درون جامعه ای یهودی گذراند. اطلاعات مذهبی او تماماً از تورات آمده بود و طرف خطاب او نیز در همه موعظه هایش یهودیان بودند. بدین جهت برای اینکه پیام تازه وی گوش شنوایی داشته باشد راهی جز این نبود که این پیام را ناقض تورات نداند، بلکه مکمل آن بشمارد: "فکر نکنید که من آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را منسوخ کنم، بلکه آمده ام تا آنها را به کمال برسانم. یقین بدانید که تا آسمان و زمین برجای هستند هیچ حرفی و نقطه ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تحقق یابد" (متی ، باب پنجم ، 17 و 18 )، در صورتی که عملاً خود وی نه تنها حرف ها و نقطه های بسیاری از تورات را تغییر داد، بلکه اصولاً برداشتی از خدا و دین و اصول اخلاقی مربوط بدان مطرح کرد که درست در نقطه مقابل برداشتهای توراتی بود. نتیجه این شد که وقتیکه پیام عیسی – که این بار یک پیام جهانی و نه صرفاً یهودی بود – به خارج از مرزهای جغرافیائی و نژادی و مذهبی قوم کوچک یهود رفت و در امپراتوری پهناور روم و محیط اجتماعی ناسالم آن زمینه مساعدی را در درون طبقات محروم و غلامان جامعه برای گسترش خود یافت، این پیام (که بعداً انجیل Bible نام گرفت) چنانچه خود عیسی خواسته بود دنباله و مکمل پیام دیگری به نام تورات اعلام شد که کتاب مذهبی یکی از متصرفات کوچک این امپراتوری در بخش خاوری دریای مدیترانه بود، و نو مذهبیان مسیحی الزاماً می بایست هر دو پیام را به عنوان پیامهایی وابسته به یکدیگر و مکمل یکدیگر ببینند، در صورتیکه بخش توراتی آن نه با آنان ارتباطی داشت و نه از نظر محتوی پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی آنان بود. بدین ترتیب کتاب مقدسی که بعداً به نام Bible بدانان عرضه شد ترکیب نامتجانسی از تورات کهن و از انجیل نو بود، که الزاماً یهوه خدای تورات را که به تعریف اینشتاین خدایی شرور، انتقامجو، کینه توز و حقیر بیش نیست مرادف با همان پدر آسمانی می شمرد که انجیل عیسی او را مظهر اعلا گذشت و محبت معرفی کرده بود. به موازات این استحاله، شیوخ مذهبی قوم یهود چون ابراهیم و لوت و اسحاق و یعقوب و موسی و یوشع و عذرا و اشعیاء و دیگران نیز تبدیل به پیامبران باستانی جهان مسیحیت شدند و از

این راه در طول قرون متوالی متفکران و هنروران مسیحی قبل و بعد از دوران رنسانس همه این شیوخ محلی تورات را در هاله ای از تقدس جای دادند که در خود تورات مطلقا نشانی از آن وجود نداشت. واقعیت تاریخی این است که اگر مسیحیت پا به میدان نگذاشته بود امروز اثری از تورات جز در نزد خود ملت کوچک یهود باقی نمانده بود، و صدها میلیون مردمی که امروزه آن را کتاب مقدس خویش می شمارند احتمالا حتی نامی از آن نیز نشنیده بودند.

دگرگونی مشابه ای در همین زمینه در جهان اسلام صورت گرفت، زیرا این بار محمد نیز- با آن که یهودی نبود- آئین نوخاسته خود را، بنا به عللی که به تفصیل از جانب پژوهشگران مورد ارزیابی قرار گرفته است، نه یک مذهب نو بلکه ادامه دو آئین توحیدی دیگر یهودی و مسیحی اعلام کرد که جمعی از پیروان آنها در عربستان و در سرزمینهای دیگر خاور نزدیک مستقر بودند. در نتیجه همان استحاله ای که در جهان مسیحیت در مورد تبدیل شیوخ یهودی به پیامبران مسیحی صورت گرفته بود در جهان اسلامی نیز در امر تبدیل این شیوخ به پیامبران عالم اسلام انجام گرفت. ابراهیم، لوت، اسحاق، یعقوب، موسی، یوشع، شائول، داوود، سلیمان، ایوب، عذرا، یونس، از چهار چوب صرفا یهودی خودشان بیرون آمدند و تبدیل به پیامبران آسمانی برای تمام جهانیان شدند که رسالت آنها مطلقا با آنچه در خود تورات درباره آنان آمده است تطبیق نمی کند و سخنانی که از زبان آنها در مورد وحدانیت الهی و دعوت به قبول آن نقل شده است نیز به کلی غیر از آن سخنانی است که ایشان در تورات در ارتباط با یهوه و قوم یهود به زبان می آورند.

در بیست و پنج سوره و شصت و نه آیه قرآن از زبان خداوند در باره ابراهیم و جانشینان او می توان خواند که :  
ما ابراهیم را راهنمای مردمان قرار دادیم ( بقره، 125 ) ، و او را به دوستی خود برگزیدیم ( نساء، 125 ) زیرا که وی پیغمبری صدیق بود (مریم، 41) و قلبی پاک و رئوف داشت (صافات، 84) و حنیفی متقی بود ( آل عمران، 67 و 95)، و ابراهیم و لوت را رسولان خود قرار دادیم تا جهانیان را به سوی ما هدایت کنند

( انبیاء ، 71)، و برکت دادیم اسحاق و ذریه او را که همگی آنان از نیکو کارانند ( صافات، 112)، و نیز یعقوب را که بنده شایسته ما بود و در همه احوال فقط آنچه را می خواست که ما می خواستیم ( یوسف، 68)، و فضل و کرم خویش را به داوود عطا کردیم و کوهها و مرغان را امر فرمودیم تا همراه او ما را تسبیح گویند ( سبأ، 10؛ انبیاء، 79) و به او قدرت درک حقایق و تمیز حق را از باطل عطا کردیم ( نمل، 15) ، و سلیمان نیکو بنده ای بود که پیوسته به درگاه ما تضرع می کرد (سبأ، 30)، بدین جهت باد صر صر را مسخر او گردانیدیم و شیاطین را به فرمانش گماشتیم (انبیاء، 81) و جن و انس و طیور را فرمودیم تا در رکابش حاضر آیند(نمل، 17) و اجنه را فرمان دادیم که کمر به خدمت او ببندند و به هر کدام از آنان که سرپیچید عذاب آتش سوزان چشانندیم ( سبأ، 12) و بدو گفتیم که همه این نعمتها را از ما داری ، اینک آنها را بی حساب به هر کس که خواهی بده و از هر کس که خواهی بگیر (ص، 36) زیرا که سلیمان نزد ما بسیار مقرب بود (ص، 40) .  
ولی درست درباره همین پیامبران، در بیش از پنجاه فصل تورات می توان خواند که ابراهیم پیغمبر دو بار همسر خود را به عنوان اینکه خواهر اوست به حرمسرای فرعون مصر و پادشاه سرزمین جرار می فرستد و هر بار هدایای فراوانی از طلا و نقره و غلام و کنیز و میش و گاو و خر ماده الاغان و شتران دریافت می دارد، و لوط پیغمبر دوشب پیاپی در غاری با دو دختر باکره خود همخوابگی می کند و از هر دوی آنان صاحب فرزند می شود، و یعقوب پیغمبر با فریب دادن پدر خود اسحاق حق پیغمبری را از برادر ارشدش غصب می کند و یهوه نیز در این کار او صحه می گذارد، و همین یعقوب دختران دانی خود را همراه گله های گاو و گوسفند او می دزدد و از نزد وی فرار می کند، و یهودا فرزند ارشد یعقوب و پیغمبر زاده یهود در روز روشن و در کنار دروازه شهر با عروس خودش جماع می کند و از او صاحب فرزندانی دو قلو می شود که یکی از آنها بعد ها جد ارشد عیسی از کار در می آید، و داوود پادشاه و پیغمبر با زن سردارش که در جبهه جنگ با دشمنان اسرائیل می جنگد زنا می کند و چون وی حامله می شود برای اینکه موضوع فاش نشود دستور کشتن شوهر او را در جبهه می دهد، آبشالوم پسر داوود با خواهر باکره خودش تمار به زور همخواب می شود و بعد او را از خانه بیرون می کند، و سلیمان پادشاه و پیغمبر با وجود داشتن حرمسرائی از 700 زن عقوی و 300 کنیز همچنان

چشمچرانی می کند و در غزل غزل های خودش که یکی از کتب مقدس تورات است در وصف پستانها و حلقه های ران و ناف و سرین دختران اورشلیم داد سخن می دهد و وصف می کند که چگونه وقتی که در زده و دست محبوبه خود را از پشت در دیده احشایش به جنبش در آمده است.

به عنوان نمونه هایی از همه اینها بخشهای کوتاهی از فصول مختلف مربوط به هر یک از این موارد را از روی ترجمه رسمی فارسی کتاب مقدس برایتان نقل می کنم. خوانندگانی که بخواهند متن مفصلتر از مطالب را بخوانند می توانند به اصل این کتاب مراجعه کنند . 1

"و خداوند به ابرام ( ابراهیم ) گفت: از ولایت خود و از مولد خویش بسوی سرزمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و من ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم. پس ابراهیم چنانکه خداوند بدو فرموده بود روانه شد، و هنگامیکه از حران بیرون آمد هفتاد و پنج ساله بود، و زن خود سارا و برادر زاده خود لوط و همه اموال و اندوخته خود را برداشته به زمین کنعان داخل شدند ... و در آنجا مذهبی برای خداوند بنا نمود و نام پهوه را خواند ... و چون قحطی در آن زمین شد ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت میکرد، و چون نزدیک به مصر شد به زن خود سارا گفت: میدانم که تو زنی جوان و نیکو هستی، پس به اهل مصر بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود ... و چون ابراهیم و سارا به مصر وارد شدند ، مأموران فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند، پس وی را به حرم فرعون درآوردند، و فرعون بخاطر وی به ابراهیم احسان نمود و او صاحب میش ها و گاوان و خران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ولی خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب سارا زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت، و فرعون ابرام را خوانده گفت: این چیست که به من کردی؟ و چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تو است، و گفتمی که او خواهر من است؟ و اینک زوجه خودت را برداشته روانه شو. آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمایند "...پس ابراهیم از آنجا به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور در سرزمین جرا در خصوص زن خود سارا گفت که او خواهر من است . و ملک جرا مأمورانی فرستاد که سارا را به نزد او بردند. ولی خداوند در رویای شب بر این ملک ظاهر

1- احتمالاً کسانی به منظور دفاع از تقدس ابراهیم درمقام پیغمبر اوالوالعزم و نیای قوم عرب و بنیانگذارخانه کعبه، و جانشینان او، این عذر سنتی را مطرح خواهند کرد که چنانکه در قرآن آمده برخی از مطالب تورات توسط یهودیان مورد دستکاری قرار گرفته است ( بقره، 75 و 79 و 169، آل عمران، 78، نسا، 46، مائده، 13 و 15 و 41، انعام، 91، انفال، 162 ). ولی چنین دستکاری ، اگر هم واقعا صورت گرفته باشد، تنها می باید با این هدف صورت گرفته باشد که متن اصلی به نفع مصالح قوم یهود و به زیان اسلام یا زیان مذاهب دیگر تغییر یافته باشد، نه اینکه چنین تغییری توسط خود کاهنان یهود با این هدف انجام گرفته باشد که تجلیل فراوانی را که در قرآن از ابراهیم به عمل آمده است نفی کنند و در جای آن آن ابراهیم دروغگوی دیگری را بگذارند که صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون از خلال صفحات تورات شناخته اند و امروز نیز میشناسند. کسان دیگری نیز، با همین هدف نفی بخشی از مطالب تورات در مورد دیگر پیغمبران اسرائیل که با تجلیل قرآنی از آنها مابینت دارد ، ادعا کرده اند که نسخه اصلی تورات در حریق معبد سلیمان در زمان بخت النصر پادشاه بابل سوخته شده و تورات کنونی نسخه ای است که بعداً به جای آن نوشته شده است. در این مورد نیز ، گذشته از این تذکر که نسخه های تورات در سرزمین یهود نمی توانسته است منحصر به همین یک نسخه ای باشد که در آتش سوزی معبد از بین رفته است، منطقاً نمیتوان نتیجه گرفت که متن بعدی تورات توسط گروهی از کاهنان خود معبد سلیمان بصورتی باز نویسی شده باشد که بسیاری از پیغمبران یهود را علیرغم قرآن به بد نامی و رسوائی بکشاند. این چنین توجیه ها بیش از آنکه نمایانگر واقعیهائی تاریخی یا مذهبی باشد، یادآور ضرب المثلهائی از نوع کاسه گرمتر از آتش یا دایه مهربانتر از مادر در زبان فارسی یا کاتولیک تر از پاپ و سلطنت طلب تر از شاه در زبانهای اروپائی است.

شده به وی گفت این زن زوجه دیگری است، و ابی ملک هنوز با اونزدیکی نکرده بود. پس گفت ای خداوند، مرد همراهش گفت که او خواهر من است، و آن زن نیز خود گفت که او برادر من است؟ به سادگی و پاکدستی خود این را کردم و خدا وی را در رویا گفت: میدانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز از همین بابت ترا آگاه کردم که خطا نورزی و نگذاشتم که با او همخوابه شوی. پس الان زوجه این مرد را به او رد کن، زیرا که او پیغمبر است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و خداوند فرج های زنان ابیملک را بخاطر ابراهیم بست. پس ابیملک ابرام را نزد خود خوانده بدو گفت: به تو چه گناه کرده بودم که کارهای ناکردنی با من کردی؟ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد که فرج های زنان و کنیزان ابی ملک را دوباره باز کند تا اولاد بهم رساند. پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و زوجه اش سارا را به وی رد کرد و به سارا گفت: اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، پس زودتر از اینجا بروید" (سفر پیدایش، باب دوازدهم، 10 و باب بیستم، 2-8).

همزمان با این ماجرا، لوط پیغمبر برادر زاده ابراهیم که همراه او از اور سرزمین کنعان آمده ولی به مصر نرفته است در شهر سدوم سکونت میگزیند، ولی محیط زندگی او برایش ناخوشایند است، زیرا مرد سدوم عمدتاً همجنس باز و لواط کارند (اصطلاحی که از نام لوط آمده است). بهمین جهت خداوند دو فرستاده خود را به صورت دو مرد جوان نزد او میفرستد تا به وی خیر دهند که یهوه تصمیم به نابودی سدوم و ساکنان آن گرفته است:

"... و وقت عصر آن دو نفر وارد سدوم شدند و به خانه لوط درآمدند و وی نان فطیر پخت، پس تناول کردند، اما هنوز به خواب نرفته بودند که مردان شهر از جوان و پیر از هر جانب خانه لوط را احاطه کردند و به او گفتند آن دو مرد را که امشب به نزد تو درآمده اند نزد ما بیرون آر. آنگاه لوط نزد ایشان بیرون آمد و در را از عقب خود بست، و گفت ای برادران من، زنهار بدی میکنید، اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم تا همگی شما آنچه در نظرتان پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری به این دو مرد نداشته باشید. گفتند دور شو وگرنه با خود تو از ایشان بدتر کنیم. پس به لوط هجوم آوردند تا در را بشکنند، ولی آن دو مرد لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند و آن اشخاص را که بر در خانه بودند از خرد و بزرگ کور کردند که قدرت پیدا کردن در را نداشته باشند. پس لوط را گفتند که پسران و دختران و دامادان خود و هر که را در شهر داری از این مکان بیرون آور، زیرا خداوند ما را فرستاده است تا آنرا هلاک کنیم، اما بنظر دامادان لوط این سخن مسخره آمد و در شهر ماندند. و هنگام طلوع فجر آن دو فرستاده به لوط گفتند که در رفتن شتاب کند. و چون آفتاب طلوع کرد لوط و زن و دخترانش از سدوم بجانب صوغر بیرون رفتند، آنگاه خداوند بر دو شهر سدوم و عموره باران گوگرد و آتش از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه آنها و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن لوط از عقب خود نگرست و ستونی از نمک شد. و لوط از صوغر بیرون آمده با دو دختر خود به کوه در آمد و در مغاره ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت: اینک پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نمانده است که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شده و واقع شد که روز دیگر خواهر بزرگ به کوچک گفت اینک شب پیش با پدرم همخواب شدم. پس امشب نیز او را شراب بنوشانیم و این بار تو با او همخواب شو تا هر دو نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک با او همخواب شد. و هر دو دختر لوط از پدر خود بار دار شدند، و دختر بزرگ پسری زائید که او را موآب نام داد و او پدر موآبیان است، و دختر کوچک نیز پسری زائید که او را بن عمی نام داد و وی پدرینی عمون است" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب نوزدهم).

پس از مرگ ابراهیم ، پسرش اسحاق جانشین او میشود، و چون بار دیگر کنعان دچار قحطی شده است در نظر میگیرد مانند پدرش به مصر برود، ولی این بار خداوند با نظر او موافقت نمیکند: " و خداوند فرمود اکنون تو به مصر فرود نیا، بلکه در جرار ساکن شو، و من تمام این زمین را به تو میدهم و ذریه ترا مانند ستارگان آسمان کثیر میگردانم و تمام زمین را به تو میبخشم و از ذریه تو جمیع ملت‌های جهان را برکت میدهم ، زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و اوامر و احکام و فرایض مرا نگاه داشت"(سفر پیدایش ،باب بیست و ششم، 1- 5).

در اشاره بدین نوشته تورات ولتر تذکر میدهد که احتمالاً خداوند در فرستادن این وحی فراموش کرده بود که غیر از موضوع ختنه فرزندان ذکور اسرائیل هیچگونه امر و حکم و فرضیه ای به ابراهیم ابلاغ نکرده بود .

به دستور یهوه ، اسحاق به سرزمین جرار میرود ، ولی وی نیز در آنجا درست همانند آنچه پدرش در مصر کرده بود زن خود را خواهرش معرفی میکند : " پس اسحاق در جرار اقامت نمود ، و مردمان آنجا درباره زنش Rebecca ( رفته ) که زنی نیکو منظر بود از او جويا شدند و او گفت که خواهر من است . پس چون مدتی در آنجا توقف نمود چنان اتفاق افتاد که ابیملک پادشاه از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با رفته مزاح میکند . پس اسحاق را نزد خود خواند گفت همانا که این زوجه تست ، و چرا گفتی که خواهر من است تا یکی از قوم من با او همخوابه شود و مارا به گناه بزرگی آورده باشی ؟"( سفر پیدایش ، باب بیست و ششم ، 6 – 10 ) .

اسحاق دارای دو فرزند است بنام عیسو و یعقوب، که دو قلوبدنیا آمده اند ، و چون عیسو زودتر از یعقوب متولد شده حقا جانشینی پدر را با او است ، ولی در عمل فرزند دیگرش یعقوب، که بیشتر مورد علاقه مادر است، با توطئه ای که به طراحی مادرش ترتیب میدهد این حق پیغمبری را از برادرش غصب میکند و بعدا یهوه خداوند نیز با علم بدین فریبکاری بر آن صحنه میگذارد : "... و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود ، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو و نجیبری برای من بگیر خورشی چنانکه دوست میدارم برای من ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم ترا برکت دهد. و چون اسحق به پسر خود عیسو سخن میگفت رفته که زوجه اسحق بود شنید و رفته پسر خود یعقوب را خوانده گفت اکنون که عیسو به صحرا رفته بسوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب از بزها برای من بیار تا از آنها غذائی برای پدرت بطوریکه دوست میدارد بسازم و آنرا نزد پدرت ببر تا بخورد و ترا قبل از وفاتش بجای عیسو برکت دهد ... و رفته جامه فاخر عیسو را گرفته به یعقوب پوشانید، و خورش و نانی که پخته بود بدست پسر خود یعقوب سپرد. پس یعقوب نزد پدر خود آمده گفت ای پدر، من نخست زاده تو عیسو هستم و آنچه بمن فرمودی کردم. الان برخیز و بنشین و از شکار من بخور ... پس شراب برایش آورد و اسحق آن طعام و شراب را بخورد و برکت پیغمبری خود را به او داد. و چون از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، بمجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر، برادرش عیسو از شکار باز آمد و او نیز پدر به پدر خود گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانم مرا برکت دهد . پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم . آنگاه لوزه بر اسحاق افتاد و گفت پس آن که بود که نجیبری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو او را برکت دادم؟ عیسو نعره عظیم و تلخ برآورده به پدر خود گفت ای پدرم به من نیز برکت بده. گفت برادرت به حيله آمد و برکت ترا گرفت و او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را نیز غلامان او گردانیدم و غله و شیر را رزق او دادم. به ناچار تو نیز برادر خود را بندگی خواهی کرد "(سفر پیدایش ، باب بیست و هفتم ، 1 – 40) . 1

---

1- ولتر در ارزیابی خود از کتاب مقدس ، در اشاره بدین نوشته تورات از قول بولینگبروک محقق انگلیسی و بولانژه کشیش و مورخ فرانسوی نقل میکند که بر اساس مندرجات تورات ،ظاهرا همه انبیاء بزرگ اسرائیل سابقه دزدی داشته اند ، زیرا می بینیم ابراهیم با دروغی که به فرعون مصر میگوید از او عطایای فراوان میدزدد، و یعقوب با فریب دادن پدرش برکت پیغمبری را از برادرش میدزدد و بعد هم دو دختر دانی خود را از پدرشان، و راحیل حق لبنان را از او میدزدد ، و پسران راحیل دارائی میهمانان خود را، و فرزندان آنها ملت مصر را و بعد هم همه اموال کنعانیان را. و خود ولتر با طنز همیشه خویش میافزاید: این کفر گویان متوجه نیستند که بهر حال خداوند مصلحت خودش و قوم بر گزیده اش را بهتر از ما تشخیص میدهد .

یعقوب بعدا به شهر ارام نزد خالوی خود میرود تا با دختر او زناشوئی کند، و در نهایت علیرغم منع مذهبی صریح تورات که یهودیان حق ازدواج با دو خواهر را در یک زمان واحد ندارد، هر دو دختر او را به زنی میگیرد. در راه این سفر، 2 خداوند در عالم خواب از بالای نردبانی که تا آسمان ادامه دارد بدو اعلام میکند که زمینی را که وی در آن خفته است به او و به ذریت او میبخشد: "... ذریت تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد و به مشرق و مغرب و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و من ترا در هر جایی محافظت فرمایم، و تا آنچه را که به تو گفته ام بجا نیاوردم رهایت نخواهم کرد" (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، 13-17).

با اینهمه یعقوب در هنگام بیدار شدن بجای هر گونه سپاسگزاری میگوید که: " اگر بیهوه به من نان دهد تا بخورم و رخت دهد تا بپوشم، و مرا به سلامت بخانه پدرم باز گرداند من نیز حاضر خواهم بود او را بیهوه خدای خودم بشناسم و از آنچه به من بدهد ده یک آنرا به او بدهم" (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، 18-23). در ارام یعقوب پس از وصلت با لئا و راحل دختران او، گله او را همراه با دخترانش بر میدارد و به سوی کنعان فرار میکند و پس از آنکه در نیمه راه با خدا کشتی میگیرد به موطن خود باز میگردد.

در بازگشت یعقوب، پسر حمور رئیس قبیله که شکیم نام دارد عاشق دینا دختر یعقوب میشود و در جریان یک دیدار به زور با او همبستری میکند، و فردای آن از پدرش میخواهد که از این دختر برای او خواستگاری کند. حمور بدین منظور به ملاقات یعقوب می آید و به او و پسرانش میگوید که دل پسرم شکیم شیفته دختر و خواهر شما است و چه بهتر که او را به زنی به وی بدهید و از این پس نیز دختران ما را برای جوانان خود به زنی بگیرید و دختران خود را نیز به جوانان ما به زنی بدهید، و در زمین ما ساکن شوید و در آن خانه بسازید و تجارت کنید. و بعدا خود شکیم به یعقوب و پسرانش پیشنهاد میکند که دختر را به زنی بدو بدهند و هر اندازه بخواهند مهریه و پیشکش از او بخواهند. بقیه داستان را از خود تورات بشنوید: " اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش به مکر سخن گفتند، پس بدیشان گفتند این کار برای ما ننگ است که خواهر خود را به شخص ختنه نشده بدهیم، لکن بدین شرط با شما همداستان میشویم که هر ذکوری از شما ختنه شود، آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود بگیریم و با شما ساکن شده یقوم شویم، در غیر این صورت دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد. و سخنان ایشان به نظر حمور و پسرش شکیم پسند افتاد .... پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود بر آمده به مردمان گفتند این مردمانی که نزد ما آمده اند صلاح اندیش ما هستند. پس بهتر است که در این زمین ساکن شوند و در آن تجارت کنند و دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. اما ایشان فقط بدین شرط با ما متفق خواهند شد که هر ذکوری از ما ختنه شود چنانکه خود ایشان مختونند. پس همه کسانی که به دروازه شهر در آمدند بدین کار رضا دادند و هر ذکوری از آنان مختون شدند .... و در روز سوم که همه آنان دردمند و بستری بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه به شهر آمدند و همه مردان را کشتند، و حمور و پسرش شکیم را نیز به دم شمشیر کشتند و دینا را از خانه شکیم برداشته بیرون آمدند، و پسران یعقوب بر کشتگان آمده شهر را غارت کردند، و گله ها و رمه ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند، و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه درخانه ها بود تاراج کردند. پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت مرا به اضطراب انداختید و مرا نزد سکنه این زمین یعنی کنعانیان مکروه ساختید. و من در شماره نسبت بدانان قلیلیم، همانا که بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم. گفتند آیا او خواهر ما را بیعصمت کند؟ پس خدا به یعقوب گفت اینک که چنین شده بر خاسته به بیت ئیل برآ و در آن ساکن شو و در آنجا برای من قربانگاهی بساز. پس یعقوب به اهل خانه خود و همه کسانی که با وی بودند گفت خویشتن را طاهر سازید و رختهای خود را عوض کنید تا بر خاسته به بیت ئیل برویم. پس کوچ کردند و خدا خوف خود را بر شهر های گرداگرد ایشان بر قرار کرد که بنی یعقوب را تعاقب نکردند" (سفر پیدایش، باب سی و چهارم و سی و پنجم).

فرزند ارشد یعقوب یهودا است که برکت پیغمبری را از پدر دریافت میدارد. وی از دختر مردی کنعانی صاحب سه پسر بنام عیر و اونان و شبله میشود، و زنی به نام تامار برای پسر ارشدش عیر میگیرد، ولی خداوند از عیر خوشش نیامید و او را میمیراند. و یهودا پس از مرگ او، به پسر دومش اونان تکلیف میکند که به تامار زن

برادر خود درآید تا حق برادر شوهری را بجا آورده نسلی برای خود پیدا کند. بقیه داستان را از زبان خود تورات بشنوید: "... لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود هنگامیکه به زن برادر خود درآمد بر زمین انزال کرد تا نسلی برای برادر خود نهد. و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد و او را نیز بمیراند. و یهودا به عروس خود تاملار گفت که اینک در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر سوم من شیله بزرگ شود، زیرا که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد، پس تاملار رفته در خانه پدر خود ماند.

و چون روزها سپری شد یهودا نزد پشم چینان گله خود به شهری که پدر تاملار در آنجا ساکن بود آمد. و به تاملار خبر دادند که اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش میآید. پس وی رخت بیوه گی را از خویشتن بیرون کرده برقی به روی خود کشید و خود را در چادری پوشید و به دروازه شهر بنشست، زیرا دید که شیله پسر سوم یهودا بزرگ شده است ولی تاملار را به زنی به او نداده اند. و چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود. پس به سوی او میل کرد و گفت بیا تا به تو درآیم. گفت مرا چه میدهی تا به من درآئی؟ گفت بزغال ای از گله برایت میفرستم، گفت: آیا گرو میدهی تا بفرستی؟ گفت ترا چه گرو دهم؟ گفت مهر و زنار خود را و عصائی را که در دست داری. پس اینها را به وی داد و بدو در آمد. و او از وی آبتن شد و برخاسته برفت و برقع را از روی خود برداشته رخت بیوه گی پوشید. و یهودا بزغال را توسط دوست خود فرستاد تا گروها را از دست آن زن بگیرد، اما وی او را نیافت ... و بعد از سه ماه یهودا را خبر دادند که عروس تو تاملار زنا کرده است و اینک از زنا آبتن شده است. پس یهودا گفت وی را بیرون آورید تا سوخته شود. و چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت از مالک این مهر و زنار و عصا آبتن شده ام. یهودا آنها را شناخت و گفت او بی گناه است زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم .... و چون وقت وضع حملش رسید اینک دو فرزند توأم در رحمش بودند. و چون میزانی یکی دست خود را بیرون آورد و در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته بر دستش بست و گفت این اول بیرون آمد و دست خود را باز کشید و اینک برادرش بیرون آمد. پس او را فارص نامیدند و برادرش را زارح نامیدند. ( سفر پیدایش، باب سی و هشتم، 1 – 30 ). ولتر در اشاره بدین وقایع نگاری کتاب مقدس مینویسد: " قاعدتا باید جای تعجب باشد که یک پیغمبر محترم، با موی سپید، در روز روشن و در کنار دروازه شهر با یک فاحشه رو پوشیده مجامعت کند، ولی از این نیز بیشتر این موضوع جای شگفتی دارد که در شجره نامه ای که انجیل از عیسی مسیح آورده، عیسی از نسل یکی از همین دو پسر زنا زاده یهودا و تاملار شناخته میشود: "... و ابراهیم اسحاق را آورد، و اسحاق یعقوب را، و یعقوب یهودا و برادران او را، و یهودا فارص و زارح را از تاملار آورد، و فارص حصرون را، و ... ویسا داود پادشاه را و داود سلیمان را .... و ایلعاز متان را، و متان یعقوب یوسف شوهر مریم را، که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد " ( انجیل متی، باب اول، 1 – 16 ).

پس از پیغمبران، نوبت به پادشاهان اسرائیل میرسد که در عین حال هم پادشاه و هم پیغمبرند:

" و واقع شد در وقت عصر، که داود پادشاه از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو میکند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود، و او را گفتند که این بتشیع زوجه " اوریا " ( سردار اسرائیل در جنگ با موآبیان ) است. و داود قاصدان فرستاد که او را بیاورند، و چون او نزد وی آمد داود با او همبستر شد، پس او به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و پیغام به داود فرستاد که من حامله هستم. پس داود اوریا شوهر او را نزد خود طلبید و به او گفت به خانه ات برو و پایهای خود را بشوی، و چنین قصد داشت که او در خانه با زوجه اش همبستر شود و پندارد که زنش از او حامله است. اما اوریا در خانه داود با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت. و داود را خبر دادند که اوریا به خانه خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت مگر تو از سفر نیامده ای، پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت که سربازان اسرائیل در اردوها ساکنند و بندگان آقایم در بیابان خیمه نشینند. چگونه من به خانه خود بروم تا بخورم و بنوشم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو قسم که این کار را نخواهم کرد. و داود که چنین دید بامدادان مکتوبی برای یوآب فرمانده جبهه جنگ در برابر بنی عمون نوشته بدست خود اوریا برای او فرستاد و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در موضع مقدم جنگ بگذارید و عقبش را خالی بگذارید

تا زده شود و بمیرد. و چون یوآب شهر را محاصره میکرد اوریا را در مکانی که میدانست مردان شجاع دشمن در آنجا میباشند گذاشت، و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و اوریا کشته شد.... و چون زن اوریا شنید که شوهرش مرده است برای او ماتم گرفت، و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده اورا به خانه خود آورد. و او برایش پسری زائید. (کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم). واکنش یهوه، خدای اسرائیل در برابر این جنایت در تورات چنین آمده است: "... و خداوند به داود پیغام فرستاد که من خانه آقایت (شائول نخستین پادشاه اسرائیل) را به تو دادم و زنان او را به آغوش تو انداختم، و اگر این برایت بس نبود باز هم چنین و چنان میکردم. پس چرا با زن اوریا زنا کردی و شوهرش را به شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی؟ اینک میخواهی که زنان ترا پیش چشم تو گرفته به همسایه ات بدهم که در برابر آفتاب و پیش تمام اسرائیل با آنها بخوابد؟..... با اینهمه گناه ترا عفو میفرمایم و تو نخواهی مرد، لیکن پسر حرامزاده تو البته خواهد مرد (کتاب دوم سموئیل، باب دوازدهم، 7-14).

ظاهرا داود تا آخر عمر بر همین روال باقی ماند، زیرا که در تورات آمده است: " و داود پیغمبر پیر و سالخورده شد و هر چند او را لباس میپوشاندند گرم نمیشد، و خادمانش وی را گفتند به جهت آقای ما باکره ای جوان بطلبند تا در آغوش تو بخوابد تا آقای ما گرم بشود. پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و دوشیزه ای را بنام شونمیه یافته آوردند که بسیار نیکو منظر بود (کتاب اول پادشاهان، باب اول، 1-3).

محققان متعددی در تورات نشانهایی از این یافته اند که داود پیغمبر همجنس باز نیز بوده است، و این استنباط از مرثیه ای ناشی میشود که داود پس از دریافت خبر مرگ نابهنگام یوناتان فرزند جوان و زیبا روی شائول نخستین پادشاه اسرائیل در سوگ او سروده و متن آن در کتاب دوم سموئیل (باب اول، 26-37) آمده است: " ای برادر من یوناتان، برای من بسیار نازنین بودی، زیرا محبت من و تو تنها محبت دو برادر نبود، محبت مردان با زنان بود". با اینوصف همین داود بعدا بخاطر ارضای جیغونیان هفت پسر شائول را تسلیم آنان میکند تا به دار کشیده شوند، همچنانکه سردار و پسر عم شائول را که قبلا با تطمع به خود جلب کرده و بدست او توطئه علیه شائول را به ثمر رسانیده بود تا خودش جانشین او شود، پس از رسیدن به سلطنت به شمشیر میمیرد و بعد در مرگش عزاداری میکند و عود مینوازد و سرود میخواند (کتاب دوم سموئیل، باب سوم، 32 و 33).

در خود تورات آمده است که داود زندگی اجتماعی خود را با راهزنی آغاز کرد و در رأس ششصد راهزن به غارت و کشتار در نواحی مختلف پرداخت و یکبار برای اینکه خبر کشتار او به اطلاع پادشاه اکیس نرسد همه مردان و زنان و حتی کودکان شیرخوار را سر برید (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و هفتم). و قتیکه راهزنان علیه او عصیان میکنند و در صدد کشتنش بر می آیند، وی از خداوند چاره جوئی میکند و یهوه بدو توصیه میکند که به سرزمین ثروتمند عمالقه دستبرد بزند تا این راهزنان در آنجا به غارت پردازند و از او راضی شوند (همان کتاب، باب سی ام). بعد از تصرف شهرک "رابا" که مردمش به سختی مقاومت کرده اند، داود دستور میدهد که همه ساکنان آنرا از وسط اره کنند و بعد در کوره های آجر پزی بسوزانند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوازدهم).

و همین داود در تورات پسر خدا و نخست زاده او شناخته میشود که در کنار وی بر تخت نشسته است، و خود یهوه درباره او میگوید: " من گوسفندان خویش را طلبیده آنها را تفقد خواهم کرد، آنها را بچراند، یعنی بنده خودم داود را، و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود امیر ایشان خواهد بود (کتاب حزقیان نبی، باب سی و چهارم، 11-24).

"و واقع شد که ابشالوم پسر داود نبی را خواهری نیکو صورت بنام تامار بود و امنون پسر دیگر داود او را دوست میداشت. و امنون چنان گرفتار خواهر خودش تامار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. و امنون دوستی داشت بنام یوناداب بن شمعی که برادر زاده داود بود، و مردی بسیار زیرک بود. و او وی را گفت ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر میشوی؟ امنون وی را

گفت که من تamar خواهر خودم را دوست میدارم و نمیتوانم با او کاری کنم. و یوناداب ویرا گفت بر بستر خود خوابیده تمارض نما، و چون پدرت برای عیادت تو بیاید وی را بگو تمنا اینکه خواهر من تamar بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را درنظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم. پس امنون خوابیده تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد امنون به پادشاه گفت تمنا اینکه خواهرم تamar بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم. و داود نزد تamar فرستاده گفت الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز. و تamar به خانه برادر خود امنون رفت و او خوابیده بود، و آرد گرفته خمیر کرد و پیش او قرصها ساخته آنها را پخت و تابه را گرفته آنها را پیش او نهاد. اما امنون از خوردن ابا نمود و گفت همه کس را از نزد من بیرون کنید و همگان از نزد او بیرون رفتند. و امنون به تamar گفت خوراک را به اتاق بیاور تا از دست تو بخورم، و تamar قرصها را که ساخته بود گرفته نزد برادر خود امنون به اتاق آورد، و چون پیش او گذاشت تا بخورد او وی را گرفته به او گفت ای خواهرم بیا با من بخواب. تamar وی را گفت: نی، ای برادرم، مرا ذلیل مساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود و این قباحت را به عمل میاور زیرا من ننگ خود را کجا ببرم؟ پس تمنا اینکه به پادشاه بگویی و او مرا از تو دریغ نخواهد نمود. لیکن امنون نخواست سخن وی را بشنود و بر او زور آور شد و با او خوابید. و چون از مجامعت فارغ شد بر وی بغض نمود و وی را گفت برخیز و برو. او وی را گفت چنین مکن زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من میکنی بدتر است از آن ظلم دیگری که با من کردی. لیکن او نخواست که وی را بشنود. پس خادمی را که او را خدمت میکرد خوانده گفت این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند. و خادم او را بیرون کرده در را از عقبش بست. و تamar جامه رنگارنگ خود را که دختران باکره پادشاه بدان ملبس میشدند دریده و خاکستر بر سر خود ریخت، و برادرش ابشالوم وی را گفت که ای خواهرم اکنون خاموش باش چون برادرتو است و از اینکار متفکر مباش. پس تamar در خانه برادر خود ابشالوم در پریشانهالی ماند ( کتاب دوم سموئیل، باب سیزدهم، 1 - 12 ).

در همین تورات (سفر لاویان، باب بیستم، 17) بصورت فرمان مستقیم یهوه به موسی گفته شده است که " کسیکه عورت خواهر خود را کشف کند باید در مقابل چشمان پسران قوم خود منقطع (نابود) شود" ولی ظاهرا این حکم یهوه پسر پادشاه پیغمبر را شامل نشده، زیرا به روایت خود تورات دو سال بعد از این ماجرا، امنون به دستور داود درضیافتی که ابشالو ترتیب داده است شرکت میجوید و در آنجا بدست برادرش کشته میشود. اندکی بعد از آن ابشالو علیه پدرش داود، پسر خدا و شبان او و پادشاه و پیغمبر اسرائیل، قیام میکند و در این قیام همه مردم جانب ابشالوم را میگیرند: " .... و پیروان ابشالوم روز بروز زیادتر میشدند، و کسی نزد داود آمده او را خبر داد که دلهای مردان اسرائیل به ابشالوم گرویده است، و داود به تمامی خادمان خود که با او در اورشلیم بودند گفت برخاسته فرار کنیم والا ما را از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس پادشاه و تمامی اهل خانه اش با وی رفتند و پادشاه تنها ده زن را که متعه او بودند برای داشتن خانه وا گذاشت " (کتاب دوم سموئیل، باب پانزدهم، 13- 16)

سلیمان پیغمبر ( و پادشاه )، پسر داود و بتشیع ( همان زنی که داود پیغمبر با او زنا کرده و بعد شوهرش رادر جبهه جنگ به قتل رسانیده بود )، علیرغم همه آن داستانهای محیر العقولی که به وی نسبت داده شده، در دوران چهل ساله پادشاهی خود نه پیروزی نظامی مهمی بدست می آورد و نه حدود قدرتش از سرزمین کوچک اسرائیل فراتر میرود. در عوض از راه ازدواج با دختر فرعون مصر و اتحاد با هیرام پادشاه صور، دوران آرامشی را برای کشور خود فراهم می آورد که حاصل آن رونق اقتصادی و ساختن بناهای بسیار است، نظیر آنچه را مسس دوم مصر کرده بود. دوران پادشاهی این پیغمبر با برادرکشی آغاز میشود، زیرا داود پدر او در ماه آخر زندگانش به اغوای بتشیع مادر سلیمان، به تفصیلی که در تورات آمده، ولیعهد قانونی خود را از جانشینی خلع میکند و سلیمان رادر جای او میگذارد، و سلیمان در آغاز پادشاهی خود برای اینکه از شر این برادر مزاحم راحت شود او را بدین گناه که قصد ازدواج با کنیز پدرش را دارد به قتل میرساند ( کتاب اول پادشاهان، باب دوم، 1 - 26 ). علیرغم همه این واقعیتهای تاریخی، در تورات و مخصوصا در قرآن چنان در شکوه آسمانی و

زمینی این سلیمان داد سخن داده شده که احتمالا در مورد هیچ شخصیتی سیاسی یا مذهبی دیگر تاریخ جهان نظیر ندارد، زیرا که نه تنها آدمیان و سرزمینهای افسانه ای آنسوی دریاها و قاره ها جمعا در اختیار او گذاشته شده اند ، بلکه جن و شیطان و باد و آب و مرغان و موران و ماهیان نیز همگی سر به فرمان او دارند: " ... و باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا او را به هر سرزمینی که مورد نظرش باشد ببرد، و شیاطین را مسخر او کردیم تا برایش در دریا غواصی کنند یا در دستگاه حکومتش به کارهای دیگر پردازند ( انبیاء ، 81- 82 ) ، و سپاهیان سلیمان را از جن و انس و مرغان فرمودیم که در رکابش حاضر آیند (نمل ، 17 ) ، و اجنه را فرمان دادیم که به اذن پروردگارشان کمر به خدمت او ببندند ، و به هرکدام از آنان که سرپیچید عذاب آتش سوزان چشانیدیم ، و آن اجنه برای سلیمان هر چه میخواست از کاخها و نقوش و ظروف بزرگ و دیگهای عظیم ساختند (سبا ، 12- 13) ، زیرا که وی نزد ما بسیار مقرب بود، و نیکو بنده ای بود که پیوسته به نزد ما تضرع میکرد " (سبا ، 30).

نمونه ای از این تضرع را خود تورات در کتاب " غزل غزلهای سلیمان " ، مجموعه اشعاری که سلیمان نبی درباره محبوبه ناشناس خود سروده نقل کرده است: "... مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و به سیب ها تازه سازید ، زیرا که بیمار عشق هستم . دست چپ دلدارم زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش کشیده است، محبوبه ام از آن من است و من از آن او هستم . ای محبوبه من، چشمانت از پشت برقع مثل چشمان کبوتر است. لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت زیبا است. دو پستانت مثل دو آهوی دو قلو است که میان سوسن ها میچرند. از لبهایت شهد عسل میچکد و زیر زبانت عسل و شیر است. محبوبه من دست خویش را از سوراخ درداخل ساخت، و احشایم برای او به جنبش در آمد . برخاستم تا در را به رویش باز کنم، اما دلدارم باز کشته و رفته بود. ای دختران اورشلیم، شمارا قسم میدهم که اگر محبوبه مرا بیابید وی را بگوئید که من بیمار عشق هستم . اگر پیرسید که محبوبه من کیست، بدانید که او سفید و سرخ فام است. چشمانش کبوتران نزد نهرهای آب است. لبهایش سوسن ها است که از آنها مرصافی میچکد. دستهایش حلقه های طلا است که به زبرجد منقش باشد. ساقهایش ستون مرمربر پایه های زرناب است. دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من، ای دختران اورشلیم !

ای محبوب من ، پاهایت در نعلین چه زیبا است! حلقه های ران هایت مثل زیورهاست که صنعت دست صنعتگر باشد. ناف تو کاسه مدوری پراز شراب است. دو پستانت مثل دو بچه دوقلوی آهوانند . گردنت مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشیون است . قامتت مانند درخت خرماست و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفست مثل سیب است و دهانت مانند شراب بهترین . ای دلدار من ، کاشکی مثل برادر من بودی که پستانهای مادرم را مکید، تا چون ترا بیرون مییافتم میبوسیدم و رسوایم نمیساختند ."

در قرآن سلیمان بنده شایسته ای است دانسته شده است (بقره ، 102 ) ، ولی در خود تورات در همین باره آمده است:

" .... سلیمان سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را دوست میداشت، و همه این زنان از امتهایی بودند که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که به ایشان درنیائید و ایشان نیز به شما در نیابند، مبدا که دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند. ولی سلیمان اطاعت امر خداوند را نکرد و خودش به آنها درآمد. و او را هفتصد زن عقدی و سیصد جاریه بود. و زنانش دل او را از خداوند یهوه برگردانیدند، و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که برخی از این زنان او را به پرستش خدایان بیگانه مایل ساختند، و دل او مانند دل پدرش داوود با خدایش کامل نبود. پس به دنبال عشقوت خدای صیدونیان و ملکوم بت عمونیان رفت و به خداوند شرارت ورزید و درکوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که بت مو آبیان است و بجهت مولک بت بنی عمون بنا کرد و بجهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قربانیها میگذرانیدند بهمین ترتیب عمل نمود. پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد ، و به او امر فرمود که پیروی خدایان غیر را ننماید، اما او آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود بجا نیاورد. پس خداوند به سلیمان گفت

چونکه این عمل را نمودی البته سلطنت را از تو پاره کرده به بنده ات خواهم داد، لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت داود نخواهم کرد، اما از دست پسر تو پاره خواهم کرد ( کتاب اول پادشاهان ، باب یازدهم ، بندهای 1 تا 12 ).

سلیمان از فاحشه ای بنام راحاب صاحب فرزندی بنام بوعز میشود که از او نیز در نسب نامه عیسی مسیح در انجیل لوقا یاد شده است خود این بوعز بر خلاف دستور اکید یهوه با زنی از قبیله موآب وصلت میکند بی آنکه این بار یهوه این گناه را به روی خودش بیاورد. با همه تجلیلی که در تورات و انجیل و قرآن از سلیمان شده است، وی از نظر تاریخی پادشاه خود کامه فاسد و ستمگری است که پشت ملت خود را در زیر فشارهای مالی و اجتماعی خم میکند و تمام شورشهایی که بدین مناسبت از جانب توده های محروم انجام میگردد توسط سربازان مزدور و غالباً اجنبی او در خون غرق میشود. تجلیل تورات از وی اختصاصاً بخاطر بنای معبد بزرگ یهوه در اورشلیم است و نه بخاطر حکمت و عدالتی که به وی نسبت داده میشود. ولی ساختمان این معبد به قیمت کار اجباری دسته جمعی هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگتراش و ده ها هزار بنا بمدت سیزده سال تمام میشود (کتاب اول پادشاهان، باب پنجم، 15). کار شاق در معادن هزاران کارگر را هر ساله تلف میکند. بردگی به بیرحمانه ترین صورت آن برقرار است و طبقه حاکمه با اتکاء به سلیمان، خود را مالک روح و جسم مردم میداند ( کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم ، 1 - 15 ). خود سلیمان به نوشته تورات 1400 ارايه با 12000 ارايه ران و 40000 طویله در اختیار شخصی خویش دارد ( کتاب اول پادشاهان ، باب چهارم ، 26 ) و حرمسرای او شامل 700 زن عقدی و 300 جاریه و چند هزار کنیز است ( کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم ، 4 ).

" و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید 666 وزنه طلا بود ... و سلیمان 200 سپر طلائی چکشی ساخت برای هر سپر 600 مثقال طلا بکار برده شد ، و 300 سپر کوچک طلائی چکشی که برای هر سپر 300 مثقال طلا به کار برده شد ، و تخت بزرگی ساخت و آنرا به طلائی خالص پوشانید، و تخت را شش پله و پا انداز زرین بود که به تخت پیوسته بود، و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه او نیز از زرخالص بود" (کتاب دوم تواریخ ایام ، باب نهم ).

ولتر در " دیکسیونر فلسفی " خود در فصل مربوط به سلیمان حساب کرده است که ارزش صد و سه هزار تالان طلا و یک میلیون و سیزده هزار تالان نقره که به نوشته تورات از داود به ارث به سلیمان رسید بدون احتساب بهای جواهرات، به تسعیر زمان ولتر یک میلیارد و صد و نوزده میلیون لیره استرلینگ معادل با 26 میلیارد فرانک فرانسه زمان او بوده است ، و مینویسد که چنین رقم پولی در مجموع دنیای آن زمان هم در جریان نبود، و اگر واقعاً چنین ثروتی در اختیار سلیمان بود، وی دیگر چه نیازی داشت که کشتی های افسانه ای خود را در جستجوی طلا به افریقا بفرستد ؟

چیزی که مسلم است که هزینه همه این ولخرجی های پیغمبرانه سلیمان بدوش طبقه دهقان و کارگر تحمیل میشد و به قول ویل دورانت همین فشار طاقت فرسا بود که ساختار اجتماعی جامعه یهوه را متزلزل کرد و انفجار و دویاری کشور یهوه را بیفاصله پس از مرگ سلیمان باعث شد.

پرونده قضائی این پادشاهی که در آئینهای توحیدی مظهر عدالت معرفی شده است بنوبه خود بهتر از پرونده اجتماعی او نیست. وی در همان آغاز سلطنت خود چنانکه گفته شد برادر بزرگترش را علیرغم سوگندی که در معبد یاد کرده است میکشد ( کتاب اول پادشاهان ،باب دوم ، 25 ) و یوآب سردار پیر داود را که در تحکیم سلطنت خاندان او نقش اساسی داشته در درون معبد یهوه به قتل میرساند (کتاب اول پادشاهان ،باب دوم ، 31)، و " شمعی" سپید مو را که داود سوگند موكد خورده بود که به جانش تجاوز نکند سر میبرد (همانجا ، 46 )، هر چند که در این مورد خود داوود نبی به هنگام مرگ به سلیمان وصیت کرده بود که این رقیب قدیمی او را - که خودش قسم خورده بود او را نکشد - در اولین فرصت به قتل برساند (کتاب اول پادشاهان ، باب دوم ، 9). در ارزیابی شخصیت این بزرگترین پادشاه تاریخ یهود، ه . ج . ولز در تاریخ معروف خود مینویسد: " همه آنچه کتاب مقدس در باره این پادشاه خردمند به ما ارائه میدارد، وی را بیش از پادشاهی خردمند مردی آدمکش ،

فریبکار، مذنب و خرافاتی با عدم تعادل روانی و حاکم بر ملتی که ایمان مذهبی استوار از همسایگانش ندارد معرفی میکند" و تذکر میدهد که بیرحمی ها و تجمل طلبی ها و حرمسرای چند صد نفری او ما را بیش از هر چیز بیاد امپراتوران رومی و سلطان های عثمانی میاندازد. فراموش نکنیم که معابدی که وی برای سولوخ و عشتارته، خدایان زنان غیر یهودی خودش در بالای تپه زیتون بنا کرد، بمراتب از معبدی که در اورشلیم برای یهوه ساخت بزرگتر بود. بموازات همه اینها پرونده حکمت و فضل افسانه ای سلیمان نیز پرونده ای چندان پر افتخار نیست، زیرا که بر اساس بررسیهای محققان، کتاب امثال سلیمان تورات که همه اشتها سلیمان به خردمندی از آن آمده است، کتابی است که در سالهای 80 تا 30 پیش از میلاد مسیح تقریباً بطور کامل از یک کتاب قدیمی مصری به عبری ترجمه و بعداً توسط خود خاخام های مترجم بنام سلیمان بنیانگذار معبد اورشلیم نامگذاری شده است.

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود نمونه هائی از این "امثال" سلیمان را آورده است که از جمله آنها چنین است: "چهار مسیر است که پیشاپیش نمیتوان آنها را مشخص کرد: مسیر عقاب در هوا و مار در روی خاک و کشتی در دریا و آلت مرد در داخل فرج زن"، و "چهار حیوان را خداوند بصورت کوچکترین موجودات روی زمین آفرید: مورچه و خرگوش و ملخ و سوسمار". نقل این نمونه از کلمات قصار سلیمان نیز جالب است که "لبهای زن اجنبی عسل را میچکاند و دهان او از روغن نرمتر است، لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و مثل شمشیر دو دم برنده است، بنا براین طریق خود را از او دور ساز و به درخانه او نزدیک مشو". و در همین تورات آمده است که سلیمان خودش هفتصد زن عقدی داشت که بسیاری از آنان زنان اجنبی بودند.

با مرگ سلیمان دوران "پادشاهان بزرگ" اسرائیل پایان مییابد و دوره "پادشاهان کوچک" آغاز میشود که تا سال 587 پیش از میلاد، یعنی تا هنگام سقوط اورشلیم بدست نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل و اسارت بابلی یهودیان ادامه مییابد. هشتاد و دو پادشاه در این مدت بر اورشلیم حکومت میکنند که تقریباً همه آنها به قتل میرسند. تاریخ اسرائیل در این سالها یک سریال تاریک توطئه، برادر کشی، فرزند کشی، فریبکاری، خیانت و جنایت است که در همه آنها یهوه، خدای اسرائیل، نقش اصلی را دارد. رحبعام، پسر و جانشین سلیمان که به تبعیت از پدر خود 18 زن عقدی و 60 متعه و 300 کنیز دارد، در روز آغاز سلطنت خود به نمایندگان همه مردم اسرائیل که به تبریک او آمده و به وی گفته اند که "پدر تو یوغ ما را چنان سنگین کرد که کمرمان را شکست و اکنون تو بار بندگی ما را سبکتر کن تا ترا بهتر خدمت کنیم"، میگوید که سه روز بعد برای گرفتن پاسخ بنزد او باز گردند و آنگاه بدانان میگوید: "پدرم یوغ شما را سنگین ساخت اما من یوغ شما را سنگین تر خواهم کرد، پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه مینمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد، چونکه انگشت کوچک من از کمر پدرم کلف تر است" (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، 3 - 14). یورام نواده سلیمان هنگام آغاز سلطنت همه برادران و شمار زیادی از خویشاوندانش را میکشد. پسر او اخزنا پس از یکسال پادشاهی با همه نزدیکانش بر اثر توطئه ای بقتل میرسد. پس از مرگ او مادرش عتلیا فرزندان خودش و همه افراد خاندان سلطنتی را از دم تیغ میگذراند تا خودش سلطنت کند. ولی پس از شش سال یکی از پسران او بنام یوآش که بدست عمه کاهنه خود از مرگ نجات یافته است علیه او میشود و مادرش را میکشد و خودش به پادشاهی میرسد و اندکی بعد خود او نیز در بستر خواب گردن زده میشود. پسرش امازیا سلطنت خود را با کشتن همه کسانی که او را به پادشاهی رسانیده اند آغاز میکند، ولی پس از مدتی مردم براو میشوند و او از اورشلیم فرار میکند و در راه به قتل میرسد و پسرش اوریا شاه میشود. این بار اوریا بخاطر بد رفتاری با کاهنان بدست یهوه به بیماری خوره مبتلا میشود و تا آخر عمر درخانه خود زندانی میماند و پسرش یونام بجای او سلطنت میکند که چندی بعد پدرش را به بهانه اینکه از جذام مرده است سر به نیست میکند. ابی بلخ پسر جدعون چماغدارانی را اجیر میکند و به دست آنها هفتاد برادر خود را بر روی سنگی گردن میزند تا حکومت خود را بدون رقیب ادامه دهد. از شش پادشاهی که در عرض ده سال به حکومت میرسند پنج نفر کشته میشوند و این سری کشتارها صد و ده سال تمام ادامه مییابد، همچنانکه جنگ خانگی میان دو کشور یهودا و اسرائیل که پس از

مرگ سلیمان با تجزیه کشور او آغاز شده یکصد سال بطول میانجامد .. در این مدت بارها پرستش یهوه بدست پادشاهان اسرائیل موقوف میشود و پرستش بعل و ملکارت و فحشای مقدس و قربانی کودکان جای آنرا میگیرد .

جنگهای پایان ناپذیر این پادشاهان با اقوام همسایه یا با خودشان، هر باره مرگ و ویرانی بیشتری را برای یهودیان به همراه می آورد. تورات یکی از نمونه های آنرا چنین حکایت میکند: "و قحطی سخت در سامره بود ، زیرا که بنهدد پادشاه ارام آنرا محاصره کرده بود، و اینک سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یکربع قاب چلغوزه به پنج پاره نقره فروخته میشد . و چون پادشاه اسرائیل بر باره شهر گذر مینمود زنی نزد وی فریاد برآورده گفت ای آقایم پادشاه مرا مدد کن . پس پادشاه او را گفت ترا چه شده ؟ عرض کرد این زن دیروز به من گفت پسرت را بده تا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. پس پسر مرا پختیم و خوردیم، و روز دیگر وی را گفتم اینک پسرت را بده تا او را بخوریم، اما او پسر خود را پنهان کرده است" (کتاب دوم پادشاهان ، باب ششم ، 24، 29) -

هرج و مرج داخلی دولت یهود و ناامنی مزمن آن سرانجام بخت النصر پادشاه بابل را وامیدارد تا اورشلیم را مستقیماً به اداره خود درآورد، و بدین ترتیب به تاریخ پادشاهی یهود پایان داده میشود. این ماجرا در خود تورات چنین آمده است: "پس نبوکدنصر پادشاه کلدانیان خانه خداوند را در اورشلیم به نجاست آمیخت و ظروف خانه خدا و خزانه های خدا و گنجهای پادشاهان را تماماً به بابل برد و خانه خدا را سوزانید و حصار اورشلیم را منهدم ساخت و جوانان و پیران را به شمشیر کشت و بقیه السیف آنها را به بابل به اسیری برد که تا زمان سلطنت پادشاهان فارس در بندگی او و پسرانش بودند ، تا آنکه پس از هفتاد سال خداوند کورش پادشاه فارس را برانگیخت و وی در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد که کورش پادشاه فارس میفرماید یهوه خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را به من داده و امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم " (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و ششم ، 14- 23).

کورش بازگشت قوم اسرائیل را به سرزمین خود تسهیل میکند و حتی هزینه تجدید بنای معبد ویران شده اورشلیم را چنانکه تورات با ستایشی بسیار حکایت میکند از خزانه پادشاهی ایران میپردازد. با این همه، به نوشته کتاب یرمیا نبی از صد و پنجاه هزار یهودی که در بابل به اسارت بسر میبرد تنها سی هزار نفر حاضر به بازگشت به وطن میشوند و بقیه آنان ترجیح میدهند به زندگی کم و بیش مرفهی که در دوران تبعید در بابل برای خود فراهم آورده اند ادامه دهند و فقط از دور فرزندان خوب اسرائیل باشند) آزمایشی که میبایست دوهزار و پانصد سال بعد در مورد بازگشت یهودیان کشورهای جهان غرب به کشور باز یافته خودشان تکرار شود.

یهودیانی که به اورشلیم باز میگردند پس از طی 300 کیلومتر راه پباده، به مقصد میرسند و به باز سازی معبد اورشلیم میپردازند، ولی این کار با چنان کندی انجام میگیرد که بنای معبد تنها در زمان پادشاهی داریوش به پایان میرسد. تقریباً ششصد سال بعد بار دیگر این معبد بدست سربازان رومی بکلی ویران میشود و بعد ، با حمله اعراب جای خود را به مسجد عمر میسپارد، بطوریکه امروز تنها قسمتی از دیوار حصار خارجی آن بنا م دیوار ندبه بر سر پا است.

در زمان عیسی، در سر زمین اسرائیل که مستعمره روم است پادشاه تازه ای بنام هرودیوس روی کار می آید که دست نشاندۀ امپراتوری روم است. وی نیز، که لقب کبیر دارد، به سنت پادشاهان گذشته اول همه رقبا و مخالفین خود و بعد زن خویش و سه فرزندش را بقتل میرساند، و اندکی بعد از مرگ او و ظهور و مرگ عیسی، به پادشاهی دوباره اسرائیل، بدست لژیون های تیتوس امپراتور روم در روزی که تقویم یهودی آنرا نهم ماه آب سال 3830 از خلقت دنیا میداند (29 اوت سال 70 میلادی) بطور نهائی پایان داده میشود.

\* \* \*

در میان 124000 پیامبری که تنها در مدت دوهزار سال و آنهم منحصر در منطقه کوچکی از خاورمیانه از جانب خداوند برای جهانیان فرستاده شده اند، پنج تن مقام اولوالعزم دارند که ابراهیم خلیل اله و موسی کلیم اله از زمره آنانند. از دیدگاه تورات و انجیل ابراهیم مظهر موجودیت قوم یهود و موسی مظهر هویت تاریخی و مذهبی آن تلقی میشوند و مجتمع " تاریخی - مذهبی " اسرائیل از ترکیب این دو پدید آمده است و از نظر قرآن ابراهیم

پدر مشترک هر دو قوم یهود و عرب و نخستین مسلمان تاریخ (بقره ، 131) و موسی بزرگترین پیامبر پیش از محمد و کسی است که با خدا از روبرو سخن گفته است . با همه اینها ، در هزاران صفحه از بررسیهای تاریخی و تحقیقی پژوهشگران تاریخ مذاهب در سه قرن اخیر اساسا موجودیت تاریخی این هر دو نفر مورد تردید و در بسیار موارد مورد انکار قرار گرفته است.

تورات ابراهیم را اولین یهودی معرفی میکند که یهوه ، خدای اسرائیل، با او مستقیما تماس میگیرد، و بی مقدمه به وی اطلاع میدهد که در نظر گرفته است از نسل او قومی را به زیادی ستارگان آسمان و غبار زمین و ریگهای دریا پدید آورد و سرزمینی را در میان نیل و فرات برای همیشه بدانان ببخشد، به این شرط که آنها نیز بعد از این پسران خود را ختنه کنند، و موجودیت تاریخی قوم اسرائیل عملا با این میثاق یهوه و ابراهیم آغاز میشود (سفر پیدایش ، باب هفدهم ، 8 – 11) .1

پژوهشگران متعدد تاریخ مذاهب در کشورهای مختلف اروپائی و امریکائی، در قرن گذشته و قرن حاضر در بررسیهای تاریخی و تحقیقی و مذهبی خود بدین نتیجه رسیده اند که شخصیتی بنام ابراهیم، بدانصورت که در تورات آمده است، اصولا وجود خارجی نداشته است، بلکه در دورانی بسیار متاخرتر چنین شخصیتی توسط کاهنانی که در سالهای بعد از اسارت بابلی نویسندگان واقعی تورات بوده اند برای تثبیت هویت تاریخی مشخصی جهت قوم یهود ساخته شده است. از نظر این پژوهشگران تاریخ در این زمینه با یک افسانه اسطوره ای روبرو است و اسامی ابراهیم و غالب افراد خانواده او بطوری که در تورات آمده است در واقع اسامی شهرهای مختلف بین النهرین هستند که آنها را در لوحه های باستان شناسی مکشوفه در اور و ماری مربوط به قرن هیجدهم پیش از میلاد و الواح کاپادوکی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد و الواح اوگاریت (راس الشمره کنونی) مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد و نیز الواح مصری مربوط به قرن بیستم پیش از میلاد عینامیتوان یافت. در متون

---

1 – عهد نامه ای که درباره آلت تناسلی قوم اسرائیل میان خدا و پیغمبرش امضاء شده است ، احتمالا عهدنامه تاریخ بشری است ، زیرا در این قرارداد آفریدگار کائنات پیوند خود را با قوم برگزیده خویش در گرو بریده شدن چند سانتیمتر پوستی قرار میدهد که خود او آن را بر آلت های آنان رویانیده است ، و اگر بود و نبود آن تا بدین اندازه مهم بود برای او هیچ اشکالی نداشت که آنرا اساسا رویانیده باشد . تعبیرهای بعدی علمای الهیات درباره منافع بهداشتی ختنه، صرفا کوششی برای توجیه این عهد نامه توجیه ناپذیر بوده است، زیرا که نه خدا پزشک خصوصی قوم یهود است و نه میلیاردها نفر مردمی که از زمان ابراهیم تا کنون ختنه نشده اند در شرایط بهداشتی نا مطلوبتری از ختنه شده ها زیسته اند، و اتفاقا بخش بزرگی از این میلیاردها نفر، از پیروان غیر مستقیم همان آئینی هستند که به دنبال پیمان خداوند درباره آلت تناسلی پیروان ابراهیم پا به وجود میگذارد . اهمیت آلت پسران اسرائیل برای خدا دارد در حدی است که درده جای دیگر تورات (سفر پیدایش ، باب هفدهم و باب سی و چهارم ، سفر تثنیه ، باب های دهم و سی ام ، کتاب یوشع ، باب پنجم و کتاب یرمیا ، باب چهارم ) نیز موکدا مورد تذکر قرار گرفته و ظاهرا همپایه اهمیتی است که تورات برای خروج اسرائیل از مصر و صدور ده فرمان کوه سینا و بنای معبد سلیمان در اورشلیم قائل شده است . با اینهمه ، و علیرغم این برداشت توراتی که ختنه فرزندان ذکور اسرائیل ابتکار خاص خداوند یهوه در مورد قوم برگزیده خودش بوده است ، مدارک متعدد باستان شناسی و تاریخی نشان داده اند که این سنت نیز ، مانند تقریبا همه دیگر اسطوره های تورات، از تمدنهای ماقبل توراتی اقتباس شده است و چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در مصر و بعدا نیز در کنعان و فنیقیه معمول بوده است، چنانکه در یکی از نقوش گوری باستانی در نزدیکی هرم سکره ، مربوط به 2400 سال پیش از میلاد ، نحوه این عمل ختنه در روی پسر بچه ای هشت تا ده ساله بدقت مشخص شده است ( دانه المعارف بریتانیکا در مقاله Circumcisio). اقوام دیگر سامی ، منجمله اعراب نیز از دورانهای کهن با این سنت آشنا بوده اند .

توراتی، شخصیت ابراهیم بسیار ناشیانه ساخته شده، چنانکه همراهان ابراهیم در مهاجرت وی به کنعان که در باب دوازدهم سفر پیدایش تنها زن او سارا و برادرزاده اش لوط و چند مستخدم دانسته شده اند ، در خود کنعان تبدیل به عشیره بزرگی میشوند که 318 نفر از آنها به تنهایی مجموع نیروهای چهار امپراتوری منجمله بابل و ایلام را در هم میشکنند (سفر پیدایش ، باب چهاردهم) .

بر اساس همین بررسیها، یکی از انگیزه های اصولی اختراع داستان ابراهیم و وعده یهوه به دو که تمامی ارض کنعان را به ذریت او خواهد داد، و جعل داستانهای بعدی، این بوده است که فرماندهی ادعائی یهوه را در

جنگهای پیاپی قوم یهود برای تصرف کلیه شهرها و سرزمینهای کنعان ناشی از یک مشیت الهی وانمود کنند که مقدمات آن از بسیار پیش از آن در میثاق یهوه با ابراهیم فراهم شده بوده است .

در نوشته های پیامبران پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان ، یا آنچه به نام آنان در دورانهای بعدی نوشته شده و بعدا بدین پیامبران نسبت داده شده است، هیچ تاکید خاصی بر ابراهیم و نقش تاریخی و قومی او دیده نمیشود و تمام اهمیتی که بدو داده شده مربوط به دوران بعد از این اسارت است که کاهنان یهود ضرورت استفاده از شیوخ قدیمی خود و ساختن روایتی را که یهوه را از راه این شیوخ در کلیه تحولات تاریخی قوم یهود دخالت مستقیم دهد احساس کرده اند . در تمام این اسطوره سازیها ابراهیم یک یهودی عادی است که به دلایل ناشناخته ای که به خود یهوه مربوط میشود مورد توجه خاص خداوند قرار گرفته است، ولی دارای همه نقاط ضعف و اشتباهات و حتی نادرستی ها و فریبکاری ها و دروغگوئیهای یک بشر معمولی است که در تورات به تفصیل از آنها سخن رفته است .

همین ابراهیم در دو کتاب دیگر "توحیدی" هویتی بکلی متفاوت با هویت توراتی خود پیدا میکند که در آن نیز در برداشت انجیلی آن با برداشت قرآنی اختلاف اصولی دارد، و این اختلاف طبعاً ناشی از اختلاف هدفهای کتابهای توحیدی در نتیجه گیریهای مورد نظرشان از نقل داستان ابراهیم و ویژگیهای آن است. هدف نویسندگان تورات از آوردن ابراهیم به صحنه ، چنانکه گفته شد، دادن بعدی آسمانی به تاریخ قوم یهود از طریق تکیه بر میثاقی است که میان یهوه - خدای اختصاصی یهود - با ابراهیم برقرار شده است، بدین جهت در آن نه صحبتی از دعوت ابراهیم به آئین توحیدی به میان میآید ، نه ابراهیم بتی را میشکند، نه قانونی را می آورد، نه به آتش افکنده میشود و نه معجزه ای میکند. افسانه توراتی ابراهیم از اول تا به آخر تنها بر اساس تثبیت شیخوخت یهودی او و اعلام موجودیت قوم یهود ساخته شده است و هیچ انگیزه ای بیرون از این در آن راه ندارد.

انگیزه انجیل از توجه خاص به ابراهیم، انگیزه دیگری است که مستقیماً از ایدئولوژی مسیحیت میگیرد، و بر این اصل متکی است که راز قداست ابراهیم را در ایمان و خلوص وی به خداوند و در نکوئی او باید جست و نه صرفاً در یهودی بودن او. در این مورد در خود عهد جدید آمده است: " خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت . ولی آیا در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ قبل از ختنه شدن او بود یا بعد از آن؟ البته قبل از او بود، و این خود علامتی بود برای اثبات آنکه خدا او را پیش از آنکه ختنه شده باشد به خاطر ایمانش نیک شمرده بود. از این رو ابراهیم پدر همه کسانی است که به خدا ایمان می آورند و نیک شمرده میشوند، حتی اگر مختون نباشند، و همچنین پدر کسانی است که مختون هستند، ولی نه تنها به خاطر اینکه ختنه شده اند، بلکه بخاطر اینکه از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت پیروی میکنند " ( رساله پائولوس رسول به رومیان، باب چهارم، 9 - 12). در قرآن همین ابراهیم بصورتی معرفی میشود که هم با ابراهیم تورات متفاوت است، هم با ابراهیم انجیل، زیرا نقشی که قرآن از او میطلبد نه تثبیت اصالت تاریخی قوم یهوه است، نه تایید اصل "ختنه قلبی" مسیحیت، بلکه بت شکنی توحیدی است که خود محمد پیام اسلامی خویش را بر آن بنیاد نهاده بود، با این نتیجه گیری که اسلام از ازل وجود داشته است و یهودیت و مسیحیت تنها جلوه های ناقص و ماقبل اسلامی آن بوده اند. بدین جهت همه آنچه درباره ابراهیم پس از مهاجرت به کنعان در تورات آمده در قرآن نادیده گرفته شده است به استثنای تولد معجزه آسای اسحاق و قربانی اسماعیل که برای تکمیل نقش ابراهیم ضروری بوده است. در عوض صحنه های تازه ای بدین ماجرا افزوده شده است از قبیل بت شکنی ابراهیم و رفتن او در آتش و بنیانگذاری خانه کعبه بدست او. در یک ارزیابی کلی میتوان میان ابراهیمی که در تورات تصویر شده است با ابراهیم قرآن همان تفاوتی را یافت که میان یک گله دار یهودی و یک امام جماعت مسلمان میتوان یافت .

در تورات ابراهیم (آبرام ) یکی از سه فرزند مردی بنام تارح معرفی میشود که در شهر اور در سرزمین کلد (بین النهرین) سکونت دارد و به علتی نا معلوم به اتفاق فرزندش ابراهیم و همسر او سارا، ولوط و فرزند پسر دیگرش ، از این شهر به سوی ارض کنعان مهاجرت میکند ولی در نیمه راه در شهر بزرگ حران بار اقامت

میافکند و از آن پس تا پایان عمر 205 ساله خویش در این شهر میماند. در تورات تصحیح شده است که ابراهیم در هفتاد سالگی تارح متولد و در دویست و پنج سالگی وفات یافت، بدین ترتیب ابراهیم هنگام عزیمت به کنعان 135 سال داشته است و نه چنانکه تورات نوشته است 75 سال ولتر در اشاره به این تناقض از سه قدیس معروف مسیحی سن اوگوستن و سن اتین و سن ژروم نقل قول میکند که حل این مشکل در اختیار خداوند است، زیرا عقل بشر در این مورد قاصر است.

بعد از مرگ تارح خداوند به ابرام صلاح اندیشی میکند که بسوی کنعان برود، و ابرام هفتاد و پنج ساله به اتفاق زن نازای خود سارا و برادر زاده اش لوط و چند دیگر از همراهان خویش به کنعان میروند و ابرام در آنجا در بلوطستانی نزدیک حبرون ساکن میشود و قربانگاهی برای خداوند میسازد. ولی چندی بعد در سرزمین کنعان قحطی میشود و وی این بار به صلاح اندیشی خداوند به مصر میرود که در آنجا فراوانی نعمت است، و در مدت اقامت خود به نحو شرافتمندانه ای که شرح آنرا در صفحات پیش خواندید صاحب گاو و گوسفند و شتر فراوان میشود و به کنعان باز میگردد. در تمام این جریان، از کلداه گرفته تا مصر، ابراهیم نه بتی را میشکند، نه کسی را به خدا پرستی دعوت میکند، نه معجزه ای از او بروز میکند.

در قرآن همین ابراهیم فرزند مردی به نام ازر معرفی میشود که بت پرست دو آتشی است، بطوریکه ابراهیم که با فیض الهی به یکتا پرستی گرویده و حتی به تصریح قرآن مسلمان شده است (آل عمران، 67) با پدرش در این باره محاجه میکند و بت ها را میشکند و بت پرستان شهر او را بدین گناه در آتش می افکنند ولی پروردگار آتش را بر وی گلشن میکند:

"و ما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم آرامش و خنکی بهمراه آورد و آن کسانی را که قصد سوزاندن او را داشتند شرمنده ساختیم، و او را به همراه لوط به سرزمینی که بدان برکت داده بودیم فرستادیم" (انبیاء، 69-71)

در جای دیگری از قرآن گفته شده است که بدنبال دومین مناقشه ابراهیم با پدر بت پرستش، او وی را خود میراند و ابراهیم سرزمین خویش را برای همیشه ترک میگوید (مریم، 42-49).

در شرح وقایع مربوط به اقامت ابراهیم در ارض کنعان، تورات ماجرائی را نقل میکند که تقریباً همه مفسران آنرا از بی پایگی به شوخی نزدیکتر دانسته و کوشیده اند تا تعبیرهای مختلفی برای توجیه آن بیابند. طبق این داستان، در آن موقع که ابراهیم در حبرون ساکن شده است و برادر زاده اش لوط از او جدا شده است و در سدوم بسر میبرد، چهار پادشاه قدرتمند منطقه خاور نزدیک، کدرلا عمر پادشاه ایلام، امرافل شاه بابل، اریوک شاه الاسار و تدعال "پادشاه امت ها" سپاهیان سدوم و عموره را در نبردی شکست میدهند و غنائم جنگی بسیاری همراه خود میبرند که همه اموال لوط از جمله آنها هستند، و چون یکی از نجات یافتگان این جنگ ماجرا را در بلوطستان ممری به ابرام اطلاع میدهد وی به خشم میآید و 318 تن از خانه زادن خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا شهر دان میتازد، و بعد از شکست دادن دسته جمعی آنان همچنان تا "حوبه که در شمال دمشق واقع است" آنها را تعاقب میکند و آنگاه همه اموال غنیمتی را از ایشان باز میگیرد و لوط و اموال او را با زنان و مردان باز می آورد (سفر پیدایش، باب چهاردهم، 1-16). بدین ترتیب از یک سو ابراهیم که تنها با زن خود و چند تن از کسانش به کنعان مهاجرت کرده است (سفر پیدایش، باب پنجم، 12) ناگهان 318 خانه زاد پیدا میکند و از سوی دیگر این 318 خانه زاد نه تنها چهار ارتش متحد از نیرومندترین کشورهای زمان خود را شکست میدهند، بلکه شبانه تا چند صد کیلومتر فاصله نیز به تعاقب آنها میشتابند.

به روایت تورات در هنگام اقامت ابرام در کنعان، خداوند در بلوطستان بطور ناشناس همراه با دو نفر دیگر به دیدار او میآید و ابرام برای میهمانان خود غذایی از گوساله بریان و شیر و عسل تهیه میکند که آنان با میل میخورند (سفر پیدایش، باب هجدهم، 1-15)، ولی در قرآن این سه نفر ملائکی معرفی میشوند که از جانب خدا نزد لوط فرستاده شده اند، و چون جوهر انسانی ندارند غذای تهیه شده توسط ابراهیم و همسرش را نمیخورند، و سر انجام خودشان را به ابراهیم معرفی میکنند (هود، 70-79).

در روایت تورات چون سارا زنی نازا است که فرزندی به ابراهیم نداده است، خود او از ابراهیم میخواد که با کنیز مصریش هاجر همخوابگی کند تا از او فرزندی بیاورد، و این فرزند که اسماعیل نام میگیرد از دید قرآن نیای بزرگ اعراب است و کسی است که بعدا به اتفاق پدرش خانه کعبه را بنا میکند تا بیت الحرام عالم اسلام قرار گیرد در این مورد متن تورات برای مسلمانان اصولا موهن است، زیرا حاکی است که : خداوند به هاجر گفت اینک پسری خواهی زائید که نامش را اسماعیل خواهی گذاشت و او مانند خری وحشی خواهد بود که دست وی به ضد هرکس خواهدبود و دست هر کس به ضد او ، و هاجر خداوند را بنام خواند (سفر پیدایش، باب هفدهم، 17- 13).

در روایت تورات ، سارا بعد از آنکه خودش به امر خداوند در نود سالگی صاحب فرزند میشود، از اینکه با اجازه قبلی خود او هاجر کنیز او از ابراهیم پسری به وجود آورده است پشیمان میشود و از شوهرش میخواد که این کنیز و فرزند او را از خانه بیرون کند، و ابراهیم نیز با آنکه قبلا به این کار راضی نیست به فرمان خداوند یهوه بهمین ترتیب عمل میکند و هاجر را به اتفاق فرزندش اسماعیل با دست خالی به بیابان بئرشیح میفرستد، ولی در آنجا خداوند چاه آبی بدانها میدهد و هاجر و اسماعیل در این بیابان ساکن میشوند و پس از رشد اسماعیل مادرش زنی از زمین مصر برایش میگیرد و اسماعیل تا به آخر عمر 137 ساله خود در اسرائیل میماند و صاحب دوازده فرزند میشود و همانجا نیز به خاک سپرده میشود بی آنکه گذارش به بیرون از سرزمین کنعان افتاده باشد. ولی در روایت قرآن ابراهیم هاجر و فرزندش را در صحرائ عربستان مسکن میدهد (ابراهیم، 37) و بعد خود او همراه با اسماعیل خانه کعبه را بنا میکند (حج ، 26) و آنرا بیت الحرام آینده عالم اسلام قرار میدهد: "... و ابراهیم را در آن مکان دادیم تا آنرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران پاکیزه نگاه دارد (حج، 26) ، الغ و خانه کعبه را مقام امر و مرجع دین مقرر داشتیم و مقام ابراهیم را محل پرستش خود قرار دادیم و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم ما را از بتها بپردازند (بقره، 125) ، و ابراهیم بما عرض کرد که پروردگارا ، من ذریه خودم را در این

1 - طبق روایت اسلامی خانه کعبه پیش از آفرینش کائنات ساخته شده بود، و به روایت طبری، بعد از آنکه آدم و حوا از بهشت رانده شدند آدم به جزیره سراندیب (سری لانکای کنونی) و حوا به جده در عربستان و ابلیس به گرگان افتادند و آدم و حوا دویست سال جدا از یکدیگر بسر بردند تا خداوند توبه آنها را پذیرفت و اجازه داد که دوباره به یکدیگر بیوندند و بدین ترتیب این دو در کوه عرفات نزدیک مکه همدیگر را باز یافتند و جبرئیل به فرمان خداوند به آدم خانه سازی و کشت گندم و تهیه آرد و گاو آهن آموخت ، و در نتیجه آدم خانه ای شبیه خیمه در محل کنونی کعبه برای خود و همسرش ساخت که ده هزار از ملائکه ناظر بنای آن بودند و برای اینکار از پنج کوه مختلف در سینا و حیره و بین النهرین و لبنان و کنعان برایش سنگ آوردند . پس از وقوع طوفان نوح این خانه به زیر آب رفت ، ولی مدتی بعد دوباره بدست ابراهیم و فرزندش اسماعیل از نو ساخته شد و این بار حجرالاسود، سنگ سیاهی که طبق روایات اسلامی از بهشت نازل شده بود و طبق روایاتی دیگر ملکی بود که مأموریت نظارت بر آدم و حوا را در باغ بهشت داشت ولی به گناه سهل انگاری مجازات شد و بصورت سنگی سیاه درآمد ، توسط این دو از جبرئیل دریافت و در محل کنونی آن در مقام ابراهیم نصب شد. بموجب برسیهای علمی این سنگ یک meteorite است که هر ساله صدها هزار مشابه آن در ابعاد غالبا کوچکتر بصورت شهاب ناقب در خشکی ها و دریاهای مختلف جهان فرو میافتد، و نمونه های فراوانی از آنها را در موزه های زمین شناسی بسیاری از کشورها میتوان یافت. متتوریت کعبه از ادوار بسیار کهن در عربستان شناخته شده بوده و پیش از اسلام نیز در خانه کعبه حفظ میشده است .

وادی بی کشت و زرع که نزد بیت الحرام تواست برای بپا داشتن نماز مسکن دادم ، تو این شهر را مکانی امن مقرر فرما و من و فرزند نام را از پرستش بتان دور نگاه دار (ابراهیم، 35) ". ولی درست در همین سالهائی که ابراهیم و اسماعیل به روایت تورات ابراهیم در ارض کنعان بعد از درگذشت همسرش سارا ، در صد و چند سالگی خود زنی تازه میگیرد و در طول زمان از او صاحب شش فرزند میشود ، و سر انجام در 175 سالگی در میگذرد و در همان ارض کنعان بخاک سپرده میشود . به نوشته چند تن از مورخان اسلامی ( طبری، ابن قتیبه ، ابن الاثیر ) ابراهیم زنی دیگر نیز از قوم عرب میگیرد که از او پنج پسر دیگر پیدا میکند .

در باره فرزند ابراهیم که به امر خداوند میبایست قربانی شود و بعدا خدا از قربانی او بدست پدرش منصرف میشود، همین اختلاف فاحش میان روایات تورات و قرآن وجود دارد، زیرا در تورات این فرزند اسحاق پسر دوم ابراهیم شناخته شده در صورتیکه مسلمانان او را اسماعیل پسر ارشد وی میدانند (صافات، 101 - 107).

موضوع قربانی اسحق نیز یکی از تناقض های مهم تورات است، زیرا که به گفته تورات سارا در 127 سالگی مرده است، و چون وی اسحاق را در نود سالگی زائیده بوده درین صورت اسحاق که به فاصله کوتاهی پیش از مرگ سارا برای قربانی برده شده است میبایست 37 ساله باشد در صورتیکه به تصریح تورات سیزده ساله بوده است. تناقضی مهمتر در همین زمینه این است که تورات در چند جای پیاپی از اسحاق به عنوان فرزند یگانه ابراهیم در ماجرای قربانی نام میبرد، در صورتیکه ابراهیم به گفته خود تورات در این موقع فرزند ارشدی بنام اسماعیل نیز داشته است.

در مورد پیمان ابراهیم با خدا همچنان روایت تورات و قرآن کامل ابا یکدیگر اختلاف دارند. در تورات آمده است که وقتی که خداوند به ابراهیم قول داد که در مقابل ختنه شدن فرزندان ذکور قوم او، او نیز از رود نیل تا رود فرات را به ذریه وی واگذار خواهد کرد، ابراهیم از خدا نشانی بر این پیمان خواست و خداوند بدو گفت که گوساله ماده ای سه ساله و بز ماده ای سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کیوتری را بگیری و آنها را دو شقه کن و هر پاره ای را مقابل جفتش بگذار (سفر پیدایش، باب پانزدهم، 9 - 11) ولی در قرآن در همین زمینه آمده است: " و ابراهیم گفت: خداوندا، بمن نشان داده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: مگر در این باره شکی داری؟ عرض کرد: شک ندارم، ولی میخواهم اطمینان قلب پیدا کنم. و خداوند گفت: پس چهار پرنده را بگیر و آنها را قطعه قطعه کن و این قطعات را روی بلندیهای مختلف بگذار و سپس آنها را بسوی خود بخوان تا با شتاب بسوی تو بیایند، و دریابی که خداوند توانا و داناست" (بقره، 260).

دویست و سی سال پیش، ولتر در دیکسیونر فلسفی خود واقعیتهای تاریخی مربوط به ابراهیم را چنین خلاصه کرد: " اگر داستان ابراهیم را نه از دیدگاه مقدسی که روح القدس نوشته است و درباره آن چون و چرائی نمیتوان کرد، بلکه از نظر بررسی صرفا تاریخی نگاه کنیم، قبول اینکه این پسر کوزه گری بنام تارح که زندگیش در کلدان از ساختن و فروختن بتهای سفالی بزرگ و کوچک میگذشته، از یکطرف پدر قوم آسمانی یهود در ارض کنعان باشد و از طرف دیگر در چند صد فرسخی آنجا شهر مکه را در بیابانی خشک و استوائی برای فرزندان زمینی خود آنهم در سنین صد و پنجاه سالگی خویش ساخته باشد دشوار بنظر میرسد، زیرا که اگر این پدر مشترک همه ادیان توحیدی آدمی جهانگشا بود میبایست بجای سرزمین خشک و بیحاصل کنعان به سراغ تصرف سرزمین آباد و پر نعمت آشور رفته باشد، و اگر گله دار ساده ای بیش نبود نمیتوانست به سرزمینی آنقدر دور دست برود تا در آنجا خانه ای برای خدا بسازد. کتاب مقدس بما میگوید که ابراهیم هنگام مرگ پدرش تارح کوزه گر در سرزمین حران هفتاد و پنج سال داشت، و باز همین کتاب مقدس در جائی دیگر به ما میگوید که این تارح دویست و پنج سال عمر کرد و بدین ترتیب ابراهیم که در هفتاد سالگی او متولد شده بود در هنگام مرگ پدر صد و پنج سال داشت، و در چنین سن و سالی بود که از یک سرزمین بت پرست به سرزمین بت پرست دیگری مهاجرت کرد، و تازه به محض رسیدن به آنجا بخاطر فرار از قحطی بدستور خداوند به ممفیس در مصر رفت که دویست فرسنگ با آنجا فاصله داشت، و زبان مردم آنرا هم نمیفهمید. در این سفر سارا زن بسیار جوان خود را که در مقایسه با خود او که صد و چهل سال داشت تقریبا بچه بشمار می آمد، زیرا که شصت و پنج سال بیشتر نداشت، همراه داشت و وقتیکه به مصر رسید، قطعا با الهام از روح القدس به فکر افتاد که او را بجای زن خود خواهرش معرفی کند تا شاید از این بابت به نان و آبی برسد، و عملا نیز به گوسفند و گاو و الاغ و ماده الاغ و شتر و غلام و کنیز فراوان رسید، بطوریکه بعدا به هوس تجدید این برنامه روح القدس افتاد و بار دیگر پادشاهی را در صحرای جرا یافت که او نیز عاشق سارا شد که در آن هنگام فقط نود سال داشت، و باز هم این مرد خدا او را خواهر خود معرفی کرد و باز هم بره و گاو و شتر و غلام و کنیز فراوان دریافت داشت.

البته چنانکه بسیاری از مفسرین و محققین و علمای الهیات ما در تفسیرهای متعدد روشن کرده اند در همه اینها مصلحتی در کار بوده که عقل ما از درک آن قاصر است ، و بهر حال در باره پدر همه مومنین جز با خلوص و ایمان کامل سخن نمیتوان گفت .

تناقضات فراوانی که در باره ابراهیم در تورات و قرآن وجود دارد ، از همان آغاز اسلام مورخان و مفسران مختلف قرآن را به تلاشهای بیحاصلی برای توجیه این نوع تناقض ها واداشته است که نمونه های آنرا در کتابهای متعدد آنان (تاریخ و تفسیر کبیری طبری ، سیره النبویه ابن هشام ، معارف ابن قتیبه ، صحیح بخاری ، کشف الاسرارمبیدی ، التبیان طوسی ،تفسیر الکبیر رازی ،جامع الاحکام قرطبی ،ذیل المعرب جوالیقی،قصص الانبیاء ، نجار، البلدان یاقوت ، قصص الانبیاء ثعلبی ، مروج الذهب مسعودی ، آثارالباقیه بیرونی، طبقات الکبری ابن سعد ، دلالة الحائرین ابن میمون و مجمل التواریخ و القصص) میتوان یافت .

برخی از این مورخان کوشیده اند تا میان ابراهیم و زرتشت ارتباط دور یا نزدیکی بیابند. مثلا مجمل التواریخ مینویسد که: " اندر عهد گشتاسپ زرتشت بیرون آمد و گشتاسپ دین وی بپذیرفت، و گویند او نهمین پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام " ( مجمل التواریخ والقصص)و در برهان قاطع آمده است که " زرتشت به زبان پهلوی و نیز در روایتی سریانی نام ابراهیم پیغمبر است " ، و طبری در تاریخ بزرگ خود نقل میکند که : " بنا بر برخی روایتها زرتشت درآغاز در بیت المقدس ساکن بود و سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت "(اخبار الرسل و الملوک ،جلد اول).

\* \* \*

داستان موسی ، شاه فصل تورات و یکی از شاه فصل های قرآن همانند داستان ابراهیم با همه آب و رنگ تقدسی که درطول قرون برآن زده شده است و با آنکه منبع الهام آثار فراوان هنری و ادبی قرار گرفته است ،از نظر شمار بسیار از پژوهشگران و کارشناسان تاریخ مذاهب و نیز باستان شناسان عصر حاضر اسطوره ای بیش نیست که نه تنها اصالت تاریخی ندارد ، بلکه درست بالعکس شواهد و قرائن تاریخی بر این حکم میکنند که این اسطوره مدتها بعد از دوران فرضی که تورات برای آن قائل شده ، توسط کاهنان یهودی با هدف بنیانگذاری موازین و ضوابط مذهبی و حقوقی معینی برای آئین یهود ساخته و پرداخته شده است. این نظریه عمدتا بر این واقعیت تکیه دارد که بر خلاف کلیه شخصیتهای تاریخی بزرگ و کوچک دیگری که در جهان کهن نقشهایی در درجات مختلفی از اهمیت ایفا کرده اند ، از شخصیتی به نام موسی در هیچیک از نوشته ها و لوحه ها و کتیبه ها و آثار هنری

یا مذهبی تمدنهای باستانی شرق و غرب ، بجز درخود تورات نشانی وجود ندارد .

قرانت نوشته های هیروگلیف مصر باستانی توسط شامپولین باستان شناس فرانسوی در اوایل قرن نوزدهم ، و ترجمه هزاران سنگنوشته و لوحه و پاپیروسی که از آن هنگام تا به امروز در کاوشهای فراوان باستان شناسی در سرتاسر مصر بدست آمده است ، امروز تمام وقایع تاریخی مربوط به فراعنه 207 گانه تاریخ مصر را از زمان منس نخستین فرعون مصری در 5150 سال پیش تا آخرین آنها در 2337 سال پیش با توجه به جزئیات روزمره زندگی بسیاری از آنها مشخص کرده است ، مثلا اینکه اولین فرعون در حدود 5100 سال پیش در موقع شکار توسط یک گراز وحشی کشته شده است، یا اینکه سیپ تح و مینپ تح دو فرعون سلسله بعدی از یک پا میلنگیده اند ، یا اینکه رامسس پنجم از بیماری آبله در گذشته و آمنوفیس سوم که قد کوتاهی دریک متر و پنجاه وشش سانتیمتر داشته و غالبا به درد دندان گرفتار بوده ، در عرض ده سال 102 شیر را شکار بدست خود کشته است . و با همه اینها ،در این مجموعه هزاران لوحه و سند ، کوچکترین اشاره ای درارتباط با وقایعی درحد اعلا خارق العاده ، مثلا اینکه آب رود نیل در عرض یکروز تبدیل به خون شده باشد ، یا اینکه تمام چهار پایان مصر بصورتی ناگهانی ویکجا مرده باشند ، یا اینکه دریک نیمه شب معین تمامی فرزندان ارشد میلیونها خانواده مصری منجمله ولیعهد خود فرعون و حتی نوادگان گاوها و گوسفند های مصری سر بریده شده باشند ، یا اینکه یک فرعون با سواران و سپاهان و ساز و برگ خود در دریای سرخ غرق شده باشد، نمیتوان یافت . و نه تنها

چنین اشاره هائی را در هیچ مدرک مصری نمیتوان یافت ، در هیچ مدرک بابلی، آشوری ، فنیقی ، یونانی و لاتینی نیز نمیتوان یافت.

بهتر است یکی از نخستین و درعین حال از جالبترین ارزیابیهای را که در این زمینه صورت گرفته ، از زبان ولتر در دیکسیونر فلسفی او عینا برایتان نقل کنم :

" آیا میتوان قبول کرد که مردی بنام موسی وجود خارجی داشته باشد ، ولی از چنین مردی که میتوانسته است دستگاه طبیعت را به میل خود تغییر دهد و آنرا بارها و بارها از مسیر خود منحرف سازد و از معجزات خارق العاده او ، حتی یک کلمه در تاریخ مصریان سخنی گفته نشده باشد ، و مورخان کنجکاو یونانی چون هرودوت و سانخونیاتون و مانتون و مگاستن نیز مطلقا بدوا اشاره ای نکرده باشند ؟ یوسف فلاویوس ، مورخ معروف یهودی ، که هر چو که به سود قوم یهود بوده در کتاب تاریخ خود جمع آوری کرده است ، نتوانسته است حتی یک کلمه از هیچیک از مورخان متعددی که به مناسبتهای مختلف به آنان استناد میکنند نقل کند که ارتباط با موسی و معجزات او داشته باشد ، و شاید تنها معجزه واقعی همین باشد که آب رودخانه نیل تبدیل به خون شده باشد، و تمام پسران ارشد خانواده های مصری یکشنبه گردن زده شده باشند ، و دریا به دو نیمه شکافته شده و آبهای آن چو دیوار بر دو طرف چپ و راست آن معلق مانده باشد ، و با همه اینها هیچ نویسنده ای چه در خود مصر چه در هیچ جای دیگر روی زمین از چنین رویدادهائی حرف نزده باشد و ملتهای مختلف نیز این رویدادها را بکلی از یاد برده باشند ، در انتظار آنکه تنها یک قوم کوچک ذره بینی ، چند هزار سال بعد از همه این وقایع، آنها را برای ما حکایت کند؟ این موسی که همه جهان متمدن باستانی از وجود او بی خبر بود تا روزی که ظاهرا یک پادشاه خاندان سلطنتی مصری پتو لومه ( بطلیموس ) هوس کرد نوشته های یهودیان را به یونانی ترجمه کند ، واقعا که میتوانست باشد؟ وقتی که این نوشته ها ترجمه شد قرنها بود که افسانه های شرقی همه آنچه را که در آنها به مردی بنام موسی نسبت داده شده بود در باره خدای یونانی با کوس حکایت کرده بودند ، یعنی گفته بودند که باکوس از دریائی که در پیش پایش خشک شده بود گذشته بود و آب رودخانه را تبدیل به خون کرده بود ، و عصای خود را به صورت اژدها در آورده بود . همه این قصه ها در قالب ترانه های مستانه در میگساریهائی که به افتخار باکوس ، خدای شراب، ترتیب می یافت تکرار میشد بی آنکه کسی کمترین خبری از وجود قوم کوچک تازه رسیده و بیابان نشین و فقیری بنام قوم عبری در سرزمینی بنام فلسطین داشته باشد . آنچه میتوان با واقع بینی بیشتری گفت این است که این صحرا گردان تازه وارد پس از اشنائی با فنیقیانی که در این سرزمین مستقر بودند با افسانه های ملی و مذهبی آنان آشنا شدند و از آنها بصورتی ناشیانه و بی آنکه ظرافتی در نقل آنها بکار برده باشند رونوشت برداشتند . زبان شناسان ما بطور روشن نشان دادند که حتی کلماتی چون ادونائی، الیاهو ، الوهی - الوها که در نزد قوم یهود معنی خدا را دارد همه ریشه فنیقی دارند ."

به نوشته فولتر محقق سر شناس تاریخ یهود : " واقعیت این است که الیرغم همه روایات سنتی ، ما هیچ مدرک قابل قبولی نه تنها درباره شخصیت موسی بلکه اصولا در باره وجود چنین کسی در دست نداری ، نه نوشته ای از آن دوران ، نه لوحه ای ، نه اشاره ای که بر اسالت تاریخی او صحه بگذارد و یا دسته کم نام ساده ای از او ببرد ، و الزاما باید این فریضه باور نکردنی را بپذیریم که بزرگترین شخصیت تاریخ یهود فقط در عالم تخیل قوم خودش وجود خارجی داشته است . " و به نوشته محقق دیگر ، چارلز بوکور : " همه عناصر تاریخی و تحقیقی در مورد عدم وجود واقعی پیامبری بنام موسی چنان اتفاق نظر دارند که تقریبا با قاطعیت کامل میتوان نتیجه گرفت که شخصیت محوری تاریخ یهود و بنیان گذار آئین یهود هرگز و جود خارجی نداشته و همه تاریخ زندگانی او ، از سبدی که در درون آن به امواج رود نیل سپرده شده تا آئین تدفین او در دره بیت فکور در عربات موآب ، داستانی ساختگی بیش نیست . " حتی در مورد مرگ او نیز ، به قول مارتین بوبر در کتاب معروف او بنام موسی: " احتمالا خود یهوه وظیفه گور کنی و دفن موسی را بعهده داشته است ، زیرا نه هیچ کسی از حضور خود در این مراسم سخنی گفته ، نه هیچ کسی ادعای شناسائی قبری را برای او کرده است . " واندنبرگ مورخ و استاد هلندی تاریخ مصر در همین راستا تذکر میدهد که مردی بنام موسی ، در مقام رهبر آزادی بخش قوم یهود و قانون گذار آن و بنیان گذار مذهب آن حقا باید یکی از شخصیتهای برجسته تاریخ جهان

باشد، و با این همه عجیب است که نسلهائی پیاپی از باستان شناسان علیرغم کوششهای فراوان و پی گیر خویش به کمترین نشان قانع کننده ای بر وجود واقعی این شخصیت پر آوازه دست نیافتند، و همه آنچه ما درباره این ناشناخته سرشناس میدانیم منحصر از تورات میاید، یعنی از کتابی که اصالت خودش مدتهاست به اندازه اصالت موسی مورد تردید قرار گرفته است. "بازهم محقق دیگر، روش تریو، استاد کانادائی تاریخ مذاهب، یاد آور میشود که اگر تا به هنگام انحلال دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون) مسئله وجود یا عدم وجود تاریخی موسی نمیتوانست اصولاً مطرح شود، این واقعیت که امروز نیز علیرغم از میان رفتن هر مانع و مشکلی در این باره همچنان برای این معما راه حلی پیدا نشده است - منتها این بار بدین جهت پیدا نشده است که هیچ مورخ و هیچ پژوهشگری برای تأیید افسانه توراتی مردی بنام موسی به مدرک قابل توجهی دست نیافته است - میتواند خود دلیل قابل قبولی بر این فرضیه باشد که در اصالت تاریخی این قهرمان افسانه ای جای تردید بسیار وجود دارد." تذکر معروف زیگموند فروید در این مورد بارها مورد نقل قرار گرفته است که "سلب مالکیت یک ملت از شخصیتی که این ملت او را بزرگترین شخصیت تاریخی خود میشناسد بیگمان برای هیچ محقق یا مورخی کاری دلپذیر نیست، هر چند که گاه بحکم وظیفه خود راهی جز این نداشته باشد". دو شخصیت بزرگ دیگر قرن گذشته، فویرباخ در آلمان و رنان در فرانسه اظهار نظر هائی مشابه دارند. ارنست رنان این واقعیت را نیز یاد آوری میکند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته های مربوط بدین دوران داوران و دوران پادشاهان اسرائیل از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخنی بمیان نمی آید، بلکه حتی نام ساده او را ولو یکبار، در هیچیک از این نوشته ها نمیتوان یافت.

خلاصه داستان موسی، آنطور که به تفصیل در "سفرخروج" تورات آمده، چنین است:

یهودیانی که در زمان حکومت یوسف، پسر یعقوب، به مصر مهاجرت میکنند و در آنجا اقامت میگزینند و

1 - در سال 1895، در کاوشهای باستانی در مقبره فرعون مصری "مرنپ تح" در لوکسور، سنگنوشته ای از او بدست آمد که در سال پنجم از سلطنت او (حدود سال 1320 پیش از میلاد مسیح) نوشته شده بود و در آن برای نخستین بار در تاریخ مصر به وجود قومی بنام اسرائیل اشاره شده است. بر مبنای این لوح، اسرائیلی ها قوم مهاجری بودند که از جانب شرق (کنعان) در جستجوی کار به مصر آمده و در محلی در شمال کشور سکونت گزیده بودند، ولی چون وجودشان مایه دردسر شده بود به امر فرعون از مصر رانده شدند و اثری از آنان باقی نماند (ژاک برنر در کتاب متون باستانی خاور نزدیک و تاریخ اسرائیل). ه. ج. ولز بنوبه خود در "برداشتی از تاریخ جهانی" خویش از سندی مصری نام میبرد که بر اساس آن در زمان پادشاهی رامسس دوم برخی از اقوام سامی که بر اثر قحطی از سرزمین خود مهاجرت کرده بودند به مصر آمدند و در منطقه ای بنام جوشن ساکن شدند و از جانب مصریان به کارهای بنائی و ساختمانی گماشته شدند و بعد از مدتی فرعون دستور اخراج آنانرا داد بی آنکه هیچ جا صحبتی از وقایع خارق العاده ای که در این باره در تورات نقل شده، یا از وجود کسی به نام موسی یا از غرق فرعون در دریای سرخ به میان آمده است.

تشکیل خانواده میدهند، در طول زمان تبدیل به اقلیت بزرگی میشوند که بنا به گفته تورات فرعون را به نگرانی می افکند، بطوریکه وی فرمان میدهد که همه نوزادان ذکور قوم یهود را بهنگام تولدشان به قتل برسانند. 1. موسی، نوزادی از قبیله یهودی لاوی، توسط مادرش در سبیدی قیر اندود به رود نیل افکنده میشود تا شاید از مرگ نجات یابد، و دختر فرعون که به کنار رود نیل آمده است سبید را از آب میگیرد و کودک را نزد خود میبرد و بدو نام موسی میدهد " زیرا که او را از آب کشیده بود ". بعد ها موسی زن میگیرد و به شبانی پدر زن خود گماشته میشود و در جریان همین شبانی است که یک روز صدای خداوند را از درون شعله آتشی بی دود میشوند که بدو خبر میدهد که صاحب صدا خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و او برگزیده است تا قوم بر گزیده اش را از مصر بیرون آورد و به ارض موعود که برایش مقرر فرموده است رهبری کند، و موسی را مأموریت میدهد که به نزد فرعون برود و از او اجازه خروج قوم یهود را از مصر بخواهد تا در صورت مخالفت او خداوند معجزاتی بکند که فرعون ناگزیر از صدور چنین اجازه ای بشود. این معجزات شامل ده بلای مختلف است که یکی پس از دیگری بر مصر نازل میشود، زیرا به گفته تورات خود یهود در پی هر یک از آنها عمداً "دل

فرعون را سخت میکند" تا فرعون از دادن اجازه خود داری کند و او بلاى بعدى را بر مصریان وارد آورد. بدین ترتیب است که آب نیل تبدیل به خون میشود، و وزغها بر "خوابگاهها و خانه ها و تنورها و تغارهای خمیر مصریان" هجوم می آورند، وپشه ها و مگسها سراسر مصر را فرا میگیرند، و "اسبان و الاغان و شتران و گاوان وگوسفندان مصر تماما به وبای سخت میمیرند"، و مردم مصر همگی دچار دمل میشوند، و تگرگ آمیخته با آتش تمامی درختان میوه ها و گیاهان مصر را نابود میکند، و ملخ ها به خاک مصر سرازیر میشوند، و تاریکی مطلق به مدت سه روز بر سراسر مصر حکمفرما میشود، و نخست زادگان فرعون و همه خانواده های مصری و حتی اسیرانی که در مصر بسر میبردند (به استثنای یهودیان) و چهار پایان در عرض یکشب میمیرند. بعد از همه اینها سر انجام فرعون اجازه خروج قوم اسرائیل را از کشور خود صادر میکند و یهودیان پس از غارت مصریان به رهبری موسی به سوی کنعان به راه می افتند، ولی بار دیگر فرعون پشیمان میشود و "با تمامی اسبان و ارابه هاو سواران خود" به دنبال آنها میشتابد، و این بار معجزه دیگری اسرائیلیان را نجات میدهد ، بدین ترتیب که آب دریای احمر (بحر قلزم) در هنگام گذر یهودیان در مسیر آنان خشک میشود، ولی بلافاصله بعد از آن بجای خود باز میگردد تا فرعون و تمامی سپاه او را در آب غرق کند.

بررسیهای فراوان دویست ساله گذشته نشان داده است که هیچیک از فصول این داستان با هیچ واقعیت تاریخی و جغرافیائی و طبعاً با هیچ واقعیت علمی تطبیق نمیکند، ولو آنهم که بی پایگی معجزات محیرالعقولی که در این افسانه آمده است نادیده گرفته شود. نخستین اشکال اصولی وجود سه میلیون نفر یهودی در مصر در زمان فرضی زندگی موسی در این سرزمین است، زیرا در خود تورات تصریح شده است که شمار کل یهودیانی که در زمان یوسف به مصر رفتند و در آنجا اقامت گزیدند 70 نفر بودند که همگی آنها فرزندان یعقوب و زنان و فرزندان آنان بوده اند، و همین هفتاد نفر بودند که در طول زمان "بارور و کثیر و بی نهایت زور آور شدند و زمین مصر از ایشان پر شد" (سفر خروج، باب اول، 1-7)، و باز هم به گفته همین تورات یهودیان 430 سال در مصر بسر بردند تا زمانی که موسی ظهور کرد (سفر خروج، باب دوازدهم، 40). در این هنگام به موجب آمار گیری که به نوشته تورات از جانب موسی برای تشکیل سپاه انجام گرفت، شمار مردان بالاتر از بیست سال در قوم اسرائیل 603، 550 نفر بوده است" سوی زنان و اطفال و سوی قوم لای" که با احتساب آنان شمار کلی یهودیان در مصر در زمان موسی به حدود 3 میلیون نفر میرسیده است، در حالیکه یک محاسبه ساده زیست شناسی نشان میدهد که در بهترین شرائط از هفتاد نفر در طول 430 سال نمی تواند بیش از یک نسل ده هزار نفری به وجود آید (P.Lukas محقق آلمانی این رقم را دقیقاً 636، 10 نفر برآورد کرده است). از طرف دیگر در همین سفر خروج آمده است که قابله های عبرانی در آن زمان فقط دو زن بنام شفر و فوعه بودند که فرعون بدانها امر کرد دیگر قابله گری برای زنان عبرانی نکنند (باب اول، 15 و 16)، قاعدتاً شمار خانواده هائی که بتوانند تنها با دو قابله فرزندان خود را بدنیا آورند نمیتواند ششصد هزار بلکه حتی شش هزار هم باشد. بدین ترتیب خاخام های نویسنده سفر خروج این رقم را به سادگی ضرب در 250 کرده اند، در حالیکه هیچیک از مدارک تاریخی نشان نمیدهد که شمار تمام جمعیت اسرائیل و یهودا در اوج شکوفائی اسرائیل چندان از یک میلیون نفر فراتر رفته باشد.

مشکل اصولی دیگر ادعای تورات، اقامت 430 ساله قوم یهود در خاک مصر است، زیرا خود تورات که تاریخ دقیق قوم اسرائیل را از زمان ابراهیم تا یوسف، و بعداً از ظهور موسی تا آغاز اسارت بابلی یهودیان به تفصیل شرح داده، در باره این دوران 430 ساله بکلی خاموش مانده، یعنی از مهاجرت هفتاد نفری خاندان یعقوب، بیفاصله به داستان تولد موسی و ماجرای خروج قوم یهود از مصر پرداخته است، بی آنکه کلمه ای درباره زندگی چهار صد و سی ساله قوم یهود در سرزمین فراغنه نوشته باشد، و بدین ترتیب عملاً پذیرفته است که در همه این مدت یهود قوم برگزیده خودش را در سرزمین بیگانه به حال خود رها کرده، نه مستقیماً سراغی از آنها گرفته، نه پیغمبری بر ایشان فرستاده، نه در سالیان درازی که "مصریان ایشان را به کارهای دشوار ذلیل کردند و به بندگی سخت و کار گل و خشت سازی گرفتند" به دادشان رسیده است .

"نوت" محقق و تورات شناس آلمانی قرن گذشته میبرد: " آیا این سکوت مطلق و اسرار آمیز تورات را در مورد 430 سال اقامت یهودیان در مصر نمیاید چنین توجیه کرد که اساسا چنین دوران اقامتی وجود خارجی نداشته و این افسانه توسط خود نویسندگان یهودی، آنهم قرن‌ها بعد، ساخته شده است؟ محقق سرشناس دیگر آلمانی، اردمان، عقیده دارد که اسرائیلیان تنها در حدود هشتاد سال در فاصله زمانی میان رامسس دوم و رامسس چهارم بصورت گروه‌های کوچک کارگران ساختمانی و سنگتراشی در مصر حضور داشته اند، زیرا که بعد از رامسس چهارم دیگر در الواح مصری سخنی از آنان بمیان نمی‌آید. هم او متذکر میشود که در اسناد باستانی مصر، هیچ جا به اسرائیل بصورت یک قوم و ملت اشاره نشده و فقط از کارگران مصری همدیگر با کارگران فنیقی و کنعانی و سایر اقوام و قبائل خاورمیانه که برای کار به مصر میرفته اند نام برده شده است. مورخ یونانی قرن سوم میلادی هکاتئوس، وقایع نگار دربار پتو لمئوس اول پادشاه مصر، در کتاب تاریخ خود که در حدود سال 300 میلادی تألیف شده در شرح وقایع دوران رامسس دوم مینویسد که در آنزمان چند قبیله غیر مصری که وجودشان در مصر مطلوب نبود، و از جمله عده ای از کارگران یهودی، به امر فرعون از مصر اخراج شدند. ه . ج . ولز نویسنده و مورخ سرشناس انگلیسی در همین زمینه در "تاریخ جهانی" خود نوشته است: " تاریخ سالهائی که یهودیان در مصر به اسارت نگاه داشته شدند آکنده از نقاط تاریک است. یک سند مصری حکایت از آن دارد که برخی از اقوام سامی در زمان رامسس دوم بر اثر قحطی به سرزمینی جوشن در مصر روی آوردند و در آنجا سکونت گزیدند، ولی هیچ سند مصری وجود ندارد که از وجود شخصی بنام موسی یا از بلایای دهگانه ای که بر ملت مصر روی داده باشد یا از غرق یک فرعون مصری و سربازانش در دریای سرخ خبر دهد و ظاهرا همه اینها را میباید در جزو افسانه هائی که بعدا ساخته و پرداخته شده اند منظور داشت."

دلیلی که تورات برای قطع 430 ساله ارتباط یهوه یا قوم یهود در دوران اسارت مصری آنان ارائه میدهد، نه منطقی است و نه پذیرفتنی، زیرا گفته شده که در این مدت یهوه به علت گرفتاریهای فراوان دیگر قوم برگزیده خودش را فراموش کرده بوده است: " اکنون که مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم ، عهدی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بودم بیاد آوردم ، و نزول کردم تا ایشانرا به زمینی نیکو و وسیع

بر آورم که در آن شیر و عسل جاری است." (سفر خروج، باب های دوم و سوم). 1

مشکل اصولی سومین مربوط به خود موسی است که چنانکه گفته شد اصالت تاریخی او بیش از پیش توسط پژوهشگران و تاریخ شناسان و محققان تاریخ مذاهب مورد سوال قرار گرفته است، بطوریکه فهرست کتابها و مقالات پژوهشی منتشره در این زمینه امروزه از صدها فراتر رفته است. این واقعیت عجیب تاریخی از همانوقتی که توسط ادوارد می یر مورخ آلمانی قرن نوزدهم بر آن انگشت نهاده شد بحثهای فراوانی را میان دو مکتب مذهبی و علمی بر انگیخت که تا به امروز نیز ادامه دارد، ولی هر دو جانب، چه یهودی و چه مسیحی، بر این توافق دارند که نه در کتابهای پیامبران بعد از موسی در تورات سخنی از موسی به میان آمده و نه در هیچ سند باستانی دیگر نامی از او برده شده است. در سالهای نزدیکتر، به دو اظهار نظر جالب از دو پژوهشگر سر شناس تاریخ مصر میتوان اشاره کرد که یکی از آنها مینویسد: " هر جمله ای از داستان توراتی موسی و حماسه مصری او، از دیدگاه هر نوع ارزیابی ممکن، بانگ میزند که متعلق به افسانه ای ساختگی است" (فیلیپ عزیز در کتاب موسی و آخناتن، پاریس، 1980) و دیگری به عنوان محقق که علی الرسم تنها با واقعیتها سر و کار دارد میبرد: "مدتها است که ما با این معمای شگفت انگیز مواجه هستیم که اگر روایات توراتی خروج قوم اسرائیل از مصر حقیقت دارد، چگونه است که از حوادثی با این درجه از اهمیت در هیچ مدرک و سندی در تاریخ مصر اثری وجود ندارد، و اگر این روایات حقیقت ندارد چطور ماجرائی چنین مهم میتواند از اول تا به آخر توسط شخص یا اشخاصی ناشناخته پرداخته شده باشد؟" (ژان لویی برنار، در کتاب تاریخ ناشناخته مصر، پاریس، 1983). محقق فنلندی، رینگ گرن، این پرسش را چنین پاسخ میگوید که " وجود شخصیتی چون موسی زاده نیاز بی چون و چرای قوم اسرائیل به برخورداری از یک اصالت تاریخی و مذهبی است، و درست به همین جهت اگر هم اصالت تاریخی موسی را به هزار و یک دلیل منطقی مورد تردید قرار دهیم، ناگزیر خواهیم بود شخصیت دیگری را در جای او اختراع کنیم." در کنفرانس علمی پر سروصدائی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه، در سال 1833، ادوارد روس استاد مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعیت را متذکر شد که هیچیک از پیامبران تورات در کتابهای خودشان که بموجب کتاب مقدس همه آنها بعد از سفر خروج موسی نوشته شده اند نه تنها نامی از موسی نمیبرد، بلکه از مضمون این کتابها بخوبی احساس میشود که اساسا اطلاعی نیز از وجود او و از کتابش و طبعاً از فرمان های ده گانه و سایر قوانین او ندارد، و چنین نتیجه گرفت که چنین کتابی اصولاً نه توسط موسی نوشته شده و نه حتی تا نزدیکی های عصر مسیحیت نوشته شده است. در همین زمینه، مارتین بوبر، که قبلاً بدو اشاره شد، مینویسد: "شخصیت موسی را در تاریخ نمیتوان جست، زیرا این شخصیت بر روایت بنا شده است، همچنانکه شخصیت اودیسه هم (همروس) بر

.....  
1 - در تورات بارها یهوه شاهد بد بختی های قوم خودش میشود بی اینکه کاری برای نجات آنها بکند، در انتظار اینکه آنان دریابند که خدائی جز یهوه به دادشان نخواهد رسید (کتاب داوران، باب سوم، 7 - 12، 15، 31، باب چهارم، 1، باب ششم، 1، باب سیزدهم، 1، و دوازده مورد دیگر). چارلز بوکور، نویسنده امریکائی در کتاب تازه خود "موسی و اقوام او" با اشاره به این نوشته تورات مینویسد: مایه تاسف بسیار است که در عصر خود ما نیز اسرائیلیان بسیاری در اردوگاههای مرگ آوشویتس و داخائو استغاثه کردند و نالیدند، ولی این بار یهوه عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد نیاورد یا اگر هم بیاد آورد به روی خودش نیاورد.

تذکر پژوهشگر امریکائی میتواند بسیاری از خوانندگان ایرانی را به یاد این واقعیت مشابه تاریخ معاصر خود ما در دوران جنگ ایران و عراق بیندازد که در آن صاحب الزمان که در سالهای اول جنگ نقش بسیار مهمی بعنوان فرمانده جنگی در وقایع روزمره جبهه ها داشت و خود را به دفاع از لشکر اسلام در برابر سپاه کفر متعهد میدانست، در سالهای بعدی، چه در جبهه های جنگ و چه در موشک پرانی های عراقی ها بر شهر های ایران، تعهد خود را نادیده گرفت و این بار مطلقاً پا به میدان های زمینی و هوائی نبرد نگذاشت.

روایت بنا شده است، اودیسه و موسی هر دو تصویر هائی از دورانهای معینی هستند. افسانه قتل کودکان نوزاد عبری در سرزمین مصر که اسطوره تولد موسی بر آن ساخته شده از اصل مغایر با منطق خود این افسانه است

، زیرا در یک اقتصاد برده ای چون اقتصاد مصر باستانی هدف اصلی افزودن نیروی کار است، در حالیکه این قتل عام کودکان نیروی کار را کاهش میدهد. فراموش نباید کرد که در اسطوره های مذهبی واقعیت های تاریخی جای زیادی ندارند و آنچه مورد نظر است هدفی است که این اسطوره ها بخاطر آن شکل میگیرند. در روایات تورات هدف این است که وجود یک شخصیت رهبر برای رهایی قوم اسرائیل از مصر توجیه شده باشد."

در میان تاریخ نویسان باستانی ، نخستین کسی که از موسی نام میبرد مورخ یهودی ساکن اسکندریه بنام آرتاپانوس که در قرن دوم پیش از میلاد مسیح میزیسته است، یعنی بیش از یکهزار سال پس از تاریخی که تورات آنرا تاریخ زندگی موسی شناخته است. تمام آنچه بعد از این تاریخ توسط مورخان دیگر در باره موسی نوشته شده از همین کتاب مورخ اسکندریه که "درباره یهودیان" نام دارد گرفته شده است ، همچنانکه همه اطلاعات جهان مذاهب توحیدی درباره موسی از کتاب سفرخروج خود تورات آمده است. یکی از این مورخین یوسف فلاویوس تاریخ نگار سر شناس یهودی قرن اول میلادی است که در کتاب "تاریخ باستانی یهود" او میتوان خواند که موسی پیش از آنکه از جانب یهوه مامور سازمان دادن مبارزه قوم اسرائیل برای خروج از مصر شده باشد، سفری به حبشه (اتیوپی) کرده و در آنجا دختر "کامبیز" پادشاه حبشه عاشق او شده و موسی در برابر واگذاری شهر سلطنتی ملکه سبا به مصریان، قبول کرده است که با تاربیس دختر پادشاه ازدواج کند .

داستانی که در خود تورات در باره موسی نقل شده، از اول تا به آخر آکنده از ضد و نقیض است. فرعون مصر که نام مشخص او برده نمیشود، به قابله های یهودی که نام یکی شفره و نام دیگری فوعه است امر میکند که " چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده بماند ". بقول کار گراف محقق آلمانی ، عجیب است که نویسنده سفر خروج پس از گذشت چند قرن نام دو قابله عبری موسی را بیاد داشته باشد، اما نام فرعونی که چنین دستوری را داده است فراموش کرده باشد. این افسانه عینا از داستانهای قدیمی بین النهرین اقتباس شده که در کتاب "افسانه های یهودی ساختگی درباره زندگی موسی" ، به نمونه های متعدد آن اشاره شده است. پس از تولد موسی مادرش او را سه ماه پنهان نگاه میدارد و بعد سبدی از نی را به قیر می آلاید و نوزاد را در آن میگذارد و آنرا در نیزار کنار نیل میگذارد و دختر فرعون آنرا بر میدارد. این داستان به نوبه خود رونوشت کاملی از یک افسانه اکدی است که بموجب آن سارگن (پادشاه اکد در سده بیست و سوم پیش از میلاد مسیح ) پس از تولد توسط مادرش که یک "روسپی مقدس" معبد الهه ایشتار است در درون سبدی قیراندود به امواج فرات سپرده میشود. متن نوشته خود سارگن در این باره، در لوحه ای که در کاوشهای باستان شناسی بابل از وی بدست آمده است، توسط زیگموند فروید در کتاب "موسی و آئین توحیدی" چنین ترجمه شده است: "منم سارگن ، پادشاه مقتدر، پادشاه اکد، مادر من یک روسپی مقدس بود، پدرم را هیچوقت نشناختم، در شهر آزوپیرانی در ساحل رود فرات بود که مادرم مرا آبستن شد. مرا مخفیانه بدنیا آورد و پس درسبدی از نی گذاشت و روزنه های آنرا با انگم بست و مرا بدست امواج سپرد که من در آنها غرق نشدم . امواج فرات مرا نزد آکی بردند که کارش آبکشی از رودخانه بود. آکی آبکش رودخانه مرا مانند پسر خودش بزرگ کرده و وقتی که به سن رشد رسیدم باغبان آکی آبکش رودخانه شدم . موقعی که باغبان بودم ایشتار ، الهه بزرگ ، مرا مورد مهر خود قرار داد . به همت ایشتار پادشاه شدم و چهل و پنج سال بر سلطنت من میگذرد ". فروید در همین کتاب خود از قهرمانان افسانه ای دیگری در معتقدات اساطیری ملل دیگر : اودیپ ، پرسئوس ، پاریس ، کارنا ،تله فوس ،هرکول ،گیلگمش ، آمفیون و زتوس یاد میکند که همه آنها ماجرا های کم یا بیش مشابهی داشته اند ، و جالبترین آنها را در داستان منظوم مهابهاراتا ، حماسه کهن و معروف هندی بیست و پنج قرن پیش میتوان یافت ، که به حکایت آن رونت دختر زیبای هندی از خدای آفتاب باردار میشود و پسری با زیبایی خیره کننده میزاید ، ولی چون شوهر ندارد تصمیم می گیرد نوزاد را از سر باز کند تا گرفتار بد نامی نشود. بدین منظور او را در سبدی از نی میگذارد و آنرا در امواج رودخانه رها میکند ، ولی مرد رهگذری سبد را از آب میگیرد و کودک درون آنرا به کودکی خود میپذیرد و او را بزرگ میکند. در مورد داستان موسی در تورات، امروز تقریباً همه محققان بر این توافق نظر دارند که افسانه تولد و نجات او عینا از داستان سارگن که در بین النهرین داستانی شناخته شده بوده رونویسی شده است . فروید در ارزیابی این نوشته تورات که دختر فرعون کودک نوزادی را

که از رود نیل گرفته بود موسی نام نهاد که معنی آن در زبان عبری "از آب بیرون آمده" است، تذکر میدهد که بسیار نامعقول است که یک شاهزاده خانم مصری که پدرش به کشتن نوزادان ذکور عبری فرمان داده است نه تنها یک نوزاد یهودی را به فرزند خواندگی خود انتخاب کند بلکه نامی عبری نیز بر روی او بگذارد، و اضافه میکند که حتی در اینصورت هم روایت تورات اشتباه آمیز است، زیرا معنی موسی در زبان عبری باستانی "از آب برآمده" نیست، بلکه کسی است که از آب بیرون میآورد. دائرة المعارف جهانی یهود این کلمه را از ریشه مصری Mesu میدانند که معنی فرزند را دارد، و میافزاید که تعبیری که تورات از این نام کرده با لغت شناسی زبان عبری مطابقت ندارد، زیرا در حد اکثر این کلمه میتواند معنی از آب بر آورنده را داشته باشد. بررسیهای زبان شناسان و مصر شناسان قرن حاضر روشن کرده است که در زبان مصری باستانی این اصطلاح موسیس، نظیر اصطلاح بن در زبان عبری و ابن در زبان عربی معنی فرزند یا پسر را دارد، چنانکه فرعونهای مختلفی آمون موسیس (پسر آمون)، پات موسیس (پسر پات)، توت موسیس (پسر توت)، و از همه شناخته تر رامسس (پسر "را" خدای خدایان) نامیده شده اند. حتی کلیسای کاتولیک پذیرفته است که در ذکر مفهوم نام موسی در زبان عبری، در تورات اشتباه شده است.

زیگموند فروید در دنباله این تذکر خود که برای چه یک پرنسس مصری کودکی ناشناس را که از آب گرفته است باید به نامی عبری نامیده باشد، مینویسد: خاخام ها غالبا در ارتباط با این پرسش دلیل می آورند که کودک عبری بوده است، ولی کدام مدرکی برای عبری بودن او وجود داشته است؟ سببی بطور غیر منتظره از رودخانه گرفته شده است بی آنکه در آن نوشته ای یا علامتی باشد، و در این سبد کودکی سه ماهه وجود داشته که ختنه نشده بوده است، در صورتیکه طبق سنت تخطی ناپذیر یهود وی در صورت عبری بودن میبایست در هشتمین روز تولد خود ختنه شده باشد. موضوع ختنه نشدن موسی خود یکی دیگر از نقاط ضعف افسانه توراتی موسی است، زیرا موید آن است که این افسانه ریشه یهودی ندارد. دائرة المعارف جهانی یهود در این مورد به یک حدیث سنتی کاهنان یهود اشاره میکند که موسی از همان هنگام تولد ختنه شده بدنی آمده بود. ولی چنین معجزه ای مستلزم آن بود که از خواست خداوند یهوه ناشی شده باشد، در صورتیکه در خود تورات حکایت شده است که این خداوند پس از آنکه ماموریت نجات قوم اسرائیل از مصر را به موسی محول میکند متوجه میشود که موسی ختنه نشده است، بدین جهت در طول راه بدنبال او میدود تا او را بکشد، و فقط حضور ذهن صفوره همسر موسی ویرا از مرگ نجات میدهد (سفر خروج، باب چهارم، 24).

همچنانکه سارگن پادشاهی خود را با باغبانی آبی پدر خوانده خود آغاز کرده بود، موسی نیز پیغمبری خود را با گله بانی کاهن مدیان پدر زن خود آغاز میکند، و در همین زمان است که یکروز صدای خداوند را از میان شعله های آتشی بی دود میشوند که به او مأموریت خروج قوم اسرائیل را از مصر و فرستادن آنان را به "سر زمینی نیکو و وسیع که شیر و عسل در نهرهای آن جاری است" میدهد (سفر خروج، باب سوم، 1-8)، و چون موسی نام او را میپرسد وی خود را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب معرفی میکند که موسی نام او را نمیدانسته است و قوم او نیز علیرغم 430 سال زندگی در مصر از آن بیخبر بوده اند (همانجا، 6 و 13). وعده ای که خداوند درباره فرستادن قوم یهود به سرزمین وسیع شیر و عسل میدهد وعده چنان بی پشتوانه ای است که حتی یکی از معتبرین قدیس های مسیحیت، هیرونیموس (سن ژروم)، مترجم لاتینی تورات، آنرا در نامه ای که به قدیس دیگری نوشته و ولتر متن ترجمه شده آنرا در "ارزیابی کتاب مقدس" خود نقل کرده مورد تخطئه قرار داده است: "من از همه آن کسانی که مدعی هستند قوم یهود پس از خروج از مصر یک سرزمین نیکو و وسیع را که نهرهای شیر و عسل در آن جاری است در اختیار گرفت تقاضا میکنم آنچه را که این قوم صاحب شده اند به ما نشان دهند، زیرا تا آنجا که من میدانم عرض این سرزمین از یوبه تا بیت اللحم پانزده فرسخ بیشتر نیست که هیچ نهر شیر و عسلی هم در آن جریان ندارد، و بعد از آن نیز بیابان بی آب و علفی است که فقط بادیه نشینان عرب در آن زندگی میکنند. شاید به من بگوئید که مراد یهوه آن سرزمینی بوده که توصیف آن از زبان موسی در کتاب اعداد آمده است و از نیل تا فرات را شامل میشود، ولی اگر چنین باشد این

وعده خداوند هیچوقت وفا نشده است و یهودیان چنین سرزمینی را هرگز در اختیار نداشته اند، از آن قلمرو آسمانی هم که انجیل زندگی آن جهانی در آنرا به من وعده داده است در تورات هیچ صحبتی نشده است."

در باره رسالت موسی همین تناقض های آشکار در کتاب مقدس به چشم میخورد. در تعیین زمان شروع این رسالت در سفر خروج تصریح شده است که موسی وقتیکه ماموریت خود را از طریق گفتگو با فرعون مصر آغاز کرد هشتاد ساله بود (سفر خروج، باب هفتم، 6) ولی در کتاب اعمال رسولان آمده است که این ماموریت در چهل سالگی او به وی محول شد (عهد جدید، اعمال رسولان، باب هفتم، 1 - 34). در همین سفر خروج از موسی نقل شده است که برای تفره رفتن از قبول مسئولیت به خداوند گفت: ای خداوند، این ماموریت را به کسی دیگری واگذار کن، زیرا من نه پیش از این زبانی گشاده داشته ام و نه از وقتیکه با بنده خودت سخن گفتم، بلکه مردی کند زبان و الکن هستم (سفر خروج، باب چهارم، 10)، ولی در همین زمینه در کتاب اعمال رسولان تصریح شده است که موسی زبانی رسا و قدرت بدنی بسیار داشت (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب هفتم ف 22).

فصل معجزات محیرالعقول موسی در مصر یکی از نامعقولترین و در عین حال ناخوشایندترین فصول همه تورات است، زیرا از یک سو محتوای آن با همه قوانین گرداننده کائنات تناقض دارد، و از سوی دیگر خدائی را که مدعی این گردانندگی است از دیدگاه اخلاقی در موضع چنان زشت و نامطلوبی قرار میدهد که نظیر آنرا حتی در بدترین اسطوره های مذاهب اساطیری جهان کهن نمیتوان یافت. در این سریال ده مرحله ای مرگ و وحشت، یک سناریوی واحد ده بار پیاپی تکرار میشود: موسی و برادرش هارون، به دستور مستقیم یهوه، هر بار از فرعون میخواهند که با خروج قوم اسرائیل از مصر موافقت کند، زیرا که در غیر اینصورت خدای اسرائیل بلای وحشتناکی بر مصر و مصریان نازل خواهد کرد، ولی هر بار نیز پیشاپیش یهوه بطور خصوصی به موسی خبر میدهد که خود او دل فرعون را سخت خواهد کرد تا این درخواست موسی را نپذیرد و از این راه به یهوه بهانه بدهد که بلای تازه ای بر مصر نازل کند. در همه این موارد قربانیان اصلی مردم عادی مصر هستند که نه هیچ سهمی در گناه فرعون دارند و نه از آنان در این باره نظری خواسته شده است. نه بارپیاپی این ماجرا به یک صورت تکرار میشود، تنها با این تفاوت که هر بار نوع بلاها تغییر میکند. در این بلاهای نه گانه تمام گاوها و گوسفندها و اسبها و الاغها و شتران مصر میمیرند، تمام ماهیان نیل بر اثر تبدیل آب نیل به خون تلف میشوند، تمام درختان میوه دار و بی میوه مصر خشک میشوند بطوریکه "هیچ درخت و سبزی و گیاهی در سرتاسر مصر باقی نمیماند"، همه مصریان، پیر و جوان و زن و مرد و کودک به انواع بیماری مبتلا میشوند، و تنها قوم اسرائیل هستند که هیچیک از این بلاها شامل حال آنها نمیشود. منطقاً وقتی که نوبت به بلای دهمین میرسد، در مصر نه مطلقاً گیاه و درختی وجود داشته، نه گاو و گوسفندی، نه آدم تندرستی، و خود تورات نیز این مشکل را حل نکرده است که اصولاً چگونه مردم مصر توانستند در چنین شرایطی زنده بمانند و نسلهای دیگری از آنان بعداً در این سرزمین بی آب و علف و محروم از هر موجود زمینی و دریائی، به زندگی خود ادامه دهند. دهمین و آخرین بلای یهوه، نقطه اوج این سریال مرگ و وحشت است: این بار خداوند به پیغمبرش خبر میدهد که تصمیم گرفته است یک بلای دیگر نیز بر سر فرعون و مردم مصر وارد آورد و بعد دیگر دل او را سخت نکند تا یهودیان را رها کند که از کشورش بیرون روند: ".... و موسی به قوم اسرائیل

1 - این وعده سرزمینی با جویهای شیر و عسل در قرآن نیز تکرار شده، منتها این جوی ها بجای ارض موعود در بهشت جای داده شده اند (محمد، 15).

گفت: خداوند میفرماید که قریب به نصف شب خود در میان مصر بیرون خواهم آمد و در خانه هر خانواده مصری، از فرعون که بر تختش نشسته است تا کنیزی که در پشت دستگاه خمیر گیری خود باشد، وارد خواهم شد و فرزند ارشد خانواده را بدست خود سر خواهم برید، و همه نخست زادگان اسیرانی را که در زندانها هستند

و نخست زادگان بهائم را نیز (که البته قبلا تمامی آنها مرده بودند) خواهیم زد، و نعره عظیمی در همه سر زمین مصر بر خواهد خاست که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد، زیرا که خانه ای نخواهد ماند که در آن مرده ای نباشد، اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی نیز زبان خود را تیز نکند و نه بر بهائم آنان تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذارده است... و هر خانه ای که اسرائیل در آن باشد بره بی عیب ترین از گوسفندان یا از بزها بگیرند و آنرا در عصر ذبح کنند و از خون آن بر هر دو قائمه و بر سر درخانه خود بپاشند تا برای من نشانی باشد (در تورات مشخص نشده است که در حالی که در یک بلای قبیله همه حیوانات اهلی و غیر اهلی مصر مرده بودند اسرائیلیان این ششصد هزار بره نرینه یکساله بی عیب را از کجا آوردند؟) و گوشت قربانی را در آن شب بخورند، به آتش بریان کرده با نان فطیر و سبزیهای تلخ، و از آن هیچ خام نخورند، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده کله اش را و پاچه هایش و اندرونش را، و چیزی از آن تا صبح نگاه ندارند و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانند، و آنرا کمر بسته و نعلین بر پا و عصا در دست به تعجیل بخورند. و در آن شب من از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهائم خواهم کشت، و آن خون علامتی برای شما خواهد بود بر خانه هایی که در آنها میباشید و چون خون را ببینم از خانه شما خواهم گذشت و هنگامیکه زمین مصر را میزنم آن بلا برای هلاک شما بر شما خواهد آمد، و این روز را عیدی برای خداوند نگاه دارید و آنرا به قانون ابدی نسلا بعد نسل عید نگاه دارید" (سفر خروج، خلاصه شده از بابهای یازدهم و دوازدهم). "و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و همه نخست زاده های بهائم را بدست خود کشت و خانه ای نبود که در آن مرده ای نباشد" (همانجا، 29 و 30).

به همراه این خبر، یهوه این ماموریت را نیز به موسی میدهد که محرمانه به اسرائیلیان توصیه کند که "هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش و هر زن یهودی از همسایه مصری خودش هر قدر بیشتر آلات نقره و آلات طلا به امانت بخواهد، تا در بیرون رفتن از مصر این امانتی ها را با خود ببرند" و اضافه میکند که "من قوم اسرائیل را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا به آنها اعتماد کنند و هر آنچه خواستند به ایشان بدهند". به روایت تورات این هر دو برنامه دقیقا انجام میگیرد و در شب مقرر در سرتاسر مصر نخست زادگان کلیه خانواده های مصری و حیواناتشان بدست یهوه سر بریده میشوند و بعد یهودیان با همه اموال غارتی مصر را ترک میگویند (سفر خروج، بابهای یازدهم و دوازدهم).

لازم به یاد آوری است که عید پسخ (فصح) یکی از دو بزرگترین عید سالانه یهودی که بعدا از جانب جهان مسیحیت به صورت عید پاک (Easter) پذیرفته شد یادگاری از همین کشتار "خدا پسندانه" در مصر است. بهتر است بجای هر توضیح بیشتری در این زمینه، تذکری را که ولتر در "ارزیابی کتاب مقدس" و در "دیکسیونر فلسفی" خود آورده است عینا ترجمه کنم: "بسیاری از منتقدین، که البته ایمان پر و پا قرصی ندارند، درباره این فصل از تورات مقدس با بی پروائی کفر آمیزی اظهار نظر میکنند. در درجه اول برای آنان درک فلسفه این امر دشوار است که خداوند با چنین صراحت و چنین تاکیدی به قوم بر گزیده خود دستور دزدی و کلاهبرداری داده باشد و خود نیز نفوذ خدائی خویش را بکار برده باشد تا همسایه های مصری یهودیان هر چه آسانتر و بیشتر فریب بخورند و بهتر غارت شوند. در درجه دوم تجسم خدائی که بدست خودش همه نخست زادگان یک ملت را، از فرزند ارشد پادشاه گرفته تا نوزادگان کلیه چهار پایان بزرگ و کوچک را گردن بزند برای آنان بسیار دشوار است، زیرا از خود میپرسند که اگر هم آدمهای پیر و جوان تقصیری داشته اند، گناه نوزادانی که در این شب از پستان مادرانشان شیر میخورند و گناه بره ها و گوساله های تازه بدنیا آمده ای که کشته شدند چه بوده است؟ و اصولا مصلحت چنین سلاخی بیسابقه که بدست شخص خداوند زمین و آسمان صورت گرفته چه بوده است، جز اینکه به نوشته خود تورات این یهودیان از مصر بیرون روند و در مدت چهل سال سرگردانی تا به آخرین نفرشان در بیابان بمیرند و حتی یکنفرشان به ارض موعود خود پا نگذارد؟

چه تعدادی جوان و کودک مصری، که کمترین مسئولیتی در آنچه در کشورشان میگذشته نداشته اند در این قضایی آسمانی گردن زده شده اند؟

در خود تورات آمده است که شماره جنگجویان مسلح یهودی تنها در استان جنس مصر ششصد هزار نفر بوده، یعنی حداقل ششصد هزار خانواده یهودی در این ایالت میزیسته اند، و میدانیم که مصر در آن زمان به چهل استان تقسیم شده بود، یعنی با این حساب میبایستی بیست و چهار میلیون خانواده در آن زندگی کنند، و خداوند نیز تنها در عرض یکشبه ۲۴ میلیون نوجوان و نوزاد مصری را، به اضافه شمار نامحدودی حیوان نوزاده بدست خود کشته باشد.

البته نباید فراموش کرد که کارهای خدایان همیشه در ابعادی بسیار بزرگتر از ابعاد ما آدمیان ناچیز و فضول انجام میگیرد" (ارزیابی کتاب مقدس، مصل خروج، حاشیه 8 و 9).

بسیاری دیگر از اندیشمندان جهان مسیحیت حتی در طول قرون پیش از ولتر، به جنبه غیر انسانی و وحشیانه این داستان توراتی اعتراض کرده اند که از جمله آنها از این نوشته قدیس معروف قرن چهار میلادی، سن گرگوریوس، بنیانگذار کلیسای یونانی میتوان نام برد که: "اگر فرعون مقصر است چرا باید همه مصریان بابت گناه او مجازات شوند؟ و اگر هم مصریان در این گناه سهیمند چرا باید فرزندان نوزاد یا نوجوان آنان کیفر گناه پدرانشان را پس بدهند؟"

فصل خروج قوم اسرائیل از مصر نیز، آنطور که در تورات آمده بنوبه خود پر از تناقض ها و اشتباهات است. بنی اسرائیل با ششصد هزار مرد مسلح همراه با زنان و فرزندانشان و "بسیاری از گروه های مختلفه دیگر و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین" کوچ میکنند و از دریای سرخ که به امر یهوه و با اشاره عصای موسی از میان به دو نیم شده است به راحتی میگذرند، ولی در این موقع یهوه از اینکه قدرت خود را باز هم بیشتر به مصریان نشان نداده و از آنان زهر چشم کافی نگرفته است پشیمان میشود و طبق عادت چند ماهه، یکبار دیگر "دل فرعون را سخت میکند" تا او را وادارد که با "تمامی اسبان و ارابه ها و سواران خود از عقب بر ایشان تاخته به میان دریا دآید"، و درین وقت خدا دوباره دست بکار میشود و چرخهای ارابه های آنان را یکی یکی بیرون می آورد تا آنها را به سنگینی برانند، سپس به موسی فرمان میدهد که دست خود را بر دریا کند تا "آبها بر مصریان و بر ارابه ها و سواران ایشان برگردد" و به وقت طلوع صبح دریا بصورت اولیه خود برمیگردد و "ارابه ها و سواران و تمامی لشکر فرعون را چنان میپوشاند که یکی از ایشان هم باقی نماند" (سفرخروج، باب چهاردهم). ولی کتاب مقدس که ظاهرا همه این ماجرا را بر اساس گفته خود یهوه نقل کرده نه توضیحی در این باره داده است که چگونه اسبهایی که همه آنها قبلا در معجزه موسی با بالای آسمانی مرده بودند بر ارابه های جنگی فرعون در تعقیب یهودیان بسته شده بودند، و نه پیش بینی کرده است که سه هزار سال بعد از آن مومیایی همین فرعون که در معجزه نمائی یهوه و موسی در آبهای دریای سرخ غرق شده بود بصورتی دست نخورده در موزه باستان شناسی قاهره در معرض انضار عمومی گذاشته شود. این موضوع را نیز ظاهرا از یاد برده است که تمامی این افسانه دو پاره شدن آب دریا در پیش روی یک لشکر و عبور آن از یک مسیر خشک رونوشت دقیق افسانه ای بابلی است که دست کم به هزار سال پیش از تورات مربوط میشود و ولتر آنرا در ارزیابی کتاب مقدس خود نقل کرده است

تذکرات متعدد دیگری در ارتباط با این افسانه "دریای قلزم" داده شده است که شاید جالبترین آنها تذکر جان برایت نویسنده کتاب "موسی" باشد که حساب کرده است اگر جمعیت سه میلیون نفری اسرائیلی هائی که از مصر بیرون آمدند در یک ستون چهار نفری پشت سر یکدیگر حرکت میکردند صفی بطول 600 کیلومتر از آنان تشکیل میشد که تمامی صحرای میان مصر و سینا را در اشغال خود میگرفت، و میپرسد که چنین صفی چگونه در عرض چند ساعت از دریا گذشت برای اینکه سحر گاه همان شب دریا برگردد و فرعون و سپاهیان او را در خود غرق کند؟ تذکر اسقف انگلیسی قرن گذشته، ویلیام کنسو بنوبه خود شایان یاد آوری است که اگر اسرائیلیان دارای ششصد هزار مرد جنگی بودند اصولا چه احتیاجی به فرار از برابر مصریان داشتند، و چرا این عده کثیر، وقتی که سپاهیان بسیار معدود تر فرعون را در پشت سر خود دیدند، "سخت ترسیدند و نزد خداوند استغاثه

کردند، و به موسی گفتند که آیا در مصر قبر کافی نبود که ما را آوردی تا در اینجا بمیریم؟" (سفر خروج، باب چهاردهم، 10 و 11)

بسیاری از پژوهشگران در سالهای اخیر بر این واقعیت انگشت نهاده اند که در حالیکه به نوشته افلاطون داستان غرق قاره آتلانتیس در چند هزار سال بعد از وقوع آن توسط کاهنان مصری برای وی حکایت شده بود، چگونه همین کاهنان حتی کلمه ای از داستان دریای سرخ و غرق فرعون کشور خودشان در آن برای همین افلاطون نگفته بودند؟ و چگونه است که بعد از آن نیز خبری از این ماجرای خارق العاده بگوش هیچ خاص و عامی در هیچ گوشه دیگر دنیای کهن نرسید، و از آن مهمتر، چطور کشور و ملت مصر بعد از چنین بلایائی توانستند به زندگی خود ادامه دهند، و با کدام وسایلی ادامه دهند؟ به تذکر جان برایت اگر حتی بخش کوچکی از روایات تورات درباره این معجزات ادعائی واقعیت میداشت مسلماً در اسناد بیشمار مصر کهن، که همه آنها باقی مانده است، بصورت حوادثی بسیار مهم از آنها یاد میشد، زیرا که هر کدام از این حوادث از قحطی هائی که جزئیات آنها در این اسناد ثبت شده است بمراتب ویرانگر تر بوده اند، و کدام عقل سلیمی میتواند قبول کند که حادثه دویاره شدن دریا و عبور چند میلیون نفر از آن و یکپاره شدن دویاره همین دریا و غرق چند هزار نفر دیگر در آن، منجمله پادشاه کشور، بدان اندازه اهمیت نداشته باشد که لااقل اشاره ای در تاریخ مصر یا تواریخ دیگر ملل باستانی جهان بدان شده باشد؟

با همه اینها، عالیجناب کاردینال هرگن روبرت اسقف آلمانی قرن گذشته که همانند سایر بلند پایگان کلیسا این افسانه بی پشتوانه را بی کم و کاست پذیرفته است، با محاسبات دقیق بدین نتیجه رسیده است که تاریخ خروج موسی و یهودیان او از مصر دقیقاً سال 2727 از خلقت دنیا بوده است، درست بهمان ترتیب که عالیجناب جیمز آشر ایرلندی قبل از او با محاسبات دقیق تاریخ خلقت دنیا را دوشنبه 26 اکتبر 5757 سال پیش تعیین کرده بود.

پس از خروج از مصر، اسرائیلیان بر سر راه خود از منطقه قوم مدیان در شمال بحر احمر و مجاور خلیج عقبه کنونی میگذرند و این تماس با قوم مدیان بعد از آنان اهمیتی سرنوشت ساز پیدا میکند که زیگموند فروید درباره آن مینویسد: قبایل یهودی که بعداً ملت اسرائیل را به وجود آوردند پس از ترک مصر خدای محلی قوم مدیان را که بر سر راه آنها بود به خدائی خودشان برگزیدند و این خدای یهوه نام داشت که اینان برای نخستین بار با او آشنا میشدند. تمام افسانه هائی که بعد از ارتباط با این خدا ساخته شد، منجمله نقش خاص او در مورد خروج قوم یهود از مصر و معجزات دهگانه ای که به نام او ساخته شد، و خروج یهودیان به سرکردگی مردی یهودی به نام موسی، افسانه هائی صرفاً خیالی است که بسیار بعد از آن شکل گرفت.

در جای دیگر همین کتاب، فروید (که خودش یهودی است) در توصیف این خدای ناشناخته مینویسد: "یهوه، خدای محلی یک قوم فلسطینی که به عنوان خدائی توحیدی به ملتی نو ساخته ارمغان داده شد خدائی بزرگ و برتر نبود، بعکس خدای حقیر خونخوار و خشن و درنده ای بود که برای تحقق وعده ای بی پشتوانه که قوم خود را صاحب سرزمینی با جویهای شیر و عسل کند، راهی بهتر از این نیافت که از آنها بخواهد همه ساکنان این سرزمین را از دم شمشیر بگذرانند". سه ماه بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، یهودیان به رهبری موسی به صحرای سینا میآیند و در آنجا اردو میزنند،

و موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه میروید. ماجرای این دیدار بتفصیل در تورات آمده است:

"و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر دیگر از مشایخ اسرائیل بالا رفت، و همگی آنان خدای اسرائیل را دیدند، زیر پایش یاقوت کیود شفاف و مانند ذات آسمان درصفا. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و احکامی را که نوشته ام بتو بدهم اما قوم همراه تو بالا نیایند. پس موسی به کوه خدا بالا آمد و چون به فراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت. و روز هفتمین خدا موسی را از میان ابر ندا در داد" (سفر خروج، باب بیست و چهارم، 9-16).

به نوشته تورات خداوند برای نخستین بار نام واقعی خود یعنی یهوه را در بالای کوه سینا به موسی فاش میکند (سفر خروج، باب بیستم، 2)، و باز به نوشته دیگر همین تورات خدا پیش از آن، در هنگام ماموریت دادن به

موسی برای دیدار فرعون، به وی بروز داده بود که او قبلا نیز با چند پیامبر دیگرش گفتگو کرده ولی نام حقیقی خودش را به آنها نگفته است: "...و خداوند به موسی گفت: من یهوه هستم که پیش از این به ابراهیم و اسحاق و یعقوب نیز ظاهر شدم، ولی نام واقعی خود را به ایشان نگفتم، بلکه خود را ال شدائی خواندم و آنها نیز مرا به این نام شناختند"

(سفر خروج، باب ششم، 2 و 3)، ولی در همین تورات آمده است که قبل از این اعتراف خداوند به موسی از درون آتش بی دود گفته بود: "مشایخ بنی اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو که یهوه خدای پدران شما به من ظاهر شد و چنین گفت" (سفر خروج، باب سوم، 15)، و باز در همین تورات آمده است که خود یهوه در گفتگو با ابراهیم بدو گفت: "من یهوه خدای تو هستم که ترا از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیت به تو و به ذریت تو ببخشم" (سفر پیدایش، باب پانزدهم، 7)، باز هم به نوشته همین تورات مدتها پیش از دیدار خدا و موسی در کوه سینا، نوح پیغمبر پس از آنکه شراب فراوان نوشید و مست شد و فرزند او در مستی عورت برهنه او را دید وی را نفرین کرد و گفت که "متبارک باد یهوه که فرزندان دیگر مرا برکت دهد ولی این فرزندی که عورت مرا دیده است بنده آنان باشد" (سفر پیدایش، باب نهم، 20 - 26). هنوز به روشنی معلوم نشده است که در مورد این ضد و نقیض های پیاپی خود یهوه اشتباه کرده یا پیغمبرش موسی، یا خاخامهایی که بعدا تورات را بنام خدا و موسی نوشتند.

به نوشته تورات، خداوند شخصا دو لوحه حاوی ده فرمان معروف را که بدست خود نوشته است در قله سینا به موسی میدهد (سفر خروج، باب بیست و چهارم، 12 و سفر تثنیه، باب نهم، 10).

این روایت در قرآن از زبان خود خداوند تأیید شده است: "و ما کتاب قانون را به موسی عطا کردیم" (بقره، 53، انبیاء، 48). متن این قوانین در دو کتاب مختلف تورات به تفصیل آمده است: "خدائی غیر از من نخواهی داشت، نام خدای خود را به باطل نخواهی برد، روز شنبه را مقدس خواهی داشت و در آنروز هیچ کاری نخواهی کرد، پدر و مادرت را احترام خواهی گذاشت تا روزهای زندگانت درازتر شود، قتل نخواهی کرد، زنا نخواهی کرد، دزدی نخواهی کرد، شهادت دروغ نخواهی داد، به خانه همسایه خودت و به زن او و غلام و کنیز و گاو و الاغ او طمع نخواهی کرد" (سفر خروج، باب بیستم، 7 - 17، سفر تثنیه، باب پنجم، 7 - 21).

طبق تأکید هر دو کتاب آسمانی، این قوانینی که خداوند مستقیما متن آنها را به موسی داده یا بدو نازل کرده است قوانینی آسمانی و ناشناخته بوده اند، با اینهمه کشف الواح باستانی اکدی در شهر شوش در سال 1904 توسط هیئت باستان شناسی فرانسوی و ترجمه متون مفصلی که بر آنها حک شده است نشان داده که تمامی این قوانین، تقریبا بصورت تحت اللفظی، از مجموعه قوانین حمورابی پادشاه معروف بابل در قرون هجدهم پیش از میلاد مسیح (1728 - 1686) گرفته شده اند. این مجموعه که جمعا شامل 282 قانون است، به زبان اکدی و به خط میخی بر روی لوح بزرگی که دبالی آن تصویر حمورابی در حال دریافت این لوح از "شمس" خدای آفتاب نقش شده و اکنون در موزه لوور نگاهداری میشود حکاکی شده است.

به غیر از ده ماده معروف، قسمت اعظم از دیگر مواد قانون حمورابی را در قوانین جزائی و حقوقی دیگری که یهوه بطور شفاهی به موسی ابلاغ میکند و تمام کتاب لایوان و بخش اعظم کتاب تثنیه تورات بدانها اختصاص یافته، منعکس میتوان یافت. "البرایت" کارشناس برجسته آئین یهود متذکر میشود که این قانون تورات (سفر خروج، باب بیست و یکم، 28) که هر گاه گاوی مردی یا زنی را طوری شاخ بزند که آنها بمیرند باید گاو را سنگسار کنند ولی گوشتش را نخورند، تکرار کلمه به کلمه قانون بابلی است، و در عین حال تذکر میدهد که کلمه "الوهیم" (خدایان) که در تورات بجای الوه (خدا) بکار رفته و در طول قرون متمادی مشکل غیر قابل حلی برای مفسران تورات بوجود آورده است، اقتباسی است که بدون توجه از متن بابلی "خدایان" صورت گرفته است.

فرامین یهوه به موسی در کوه سینا شامل مسائل حقوقی و مذهبی عجیبی مربوط به زندگانی روزمره قوم برگزیده او است، که تقریبا تمام کتاب "سفر لایوان" و بخش مهمی از "سفر تثنیه" تورات را شامل میشود. نمونه های کوتاه زیر منتخبی از این فرمانهای الهی است: "و خداوند به موسی گفت: زنی پیش چهار پائی نایستد تا با او

جماع کند . و هیچکس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند ، و کسی که عورت پدر خود را کشف نماید البته کشته شود ، و کسی که با زن عموی خود بخوابد بیکس خواهد بود ، زیرا که عورت عموی خود را کشف کرده است، و البته عورت مادر خود را کشف مکن و عورت زن پدر خود را کشف مکن ، و عورت خواهر خود را خواه دختر پدرت و خواه دختر مادرت باشد کشف مکن ، و عورت دختر پسرت و دختر دخترت و دختر زن پدرت را که از پدر تو زائیده شده باشد، و عورت خواهر پدرت و خواهر مادرت را کشف مکن، و عورت برادر پدرت را کشف مکن، و عورت عروس خود را کشف مکن و عورت زن برادر خود را کشف مکن ، و عورت زنی را با عورت دخترش را با هم کشف مکن ، و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورتشان را کشف کنی "(سفر لاویان، باب بیست و هفتم، سفر تثنیه ، بابهای دوازدهم تا بیست و سوم) .

"و خداوند به موسی گفت: بهیمة خود را با بهیمة دیگری که از جنس او نباشد به جماع وادار مکن و در تاختن خود دو قسم تخم مکار، و گاو و الاغ را با هم به کار شیار وادار مکن، و پارچه مختلط از پشم و کتان باهم میپوش، و به قوم بگو که گوشه های موی سر خود را نچینند و گوشه های ریش خود را نچینند، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. و هر کس از بنی اسرائیل که عیبی در بدن داشته باشد نزدیک خیمه اجتماع نیاید تا قربانی خدای خود را بگذراند، و نه مرد کور و لنگ و نه پهن بینی و نه زیاد الاعضاء و نه شکسته پا یا شکسته دست یا کورپشت یا کوتاه قد ، و نه کسی که در چشم خود لکه دارد ، و نه جرب دار و کر و نه شکسته بیضه . و آن ذبیحه ای را که بیضه اش کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد برای خداوند نزدیک میارید و قربانی مگذرانید. و شخصی که کوبیده بیضه یا آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود، و حرامزاده داخل جماعت خداوند نشود، خودش تا پشت دهم او ... و هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود، اما اگر قصد او نداشت بلکه خدای وی را بدستش رسانید آنگاه مکانی برای او معین کنم تا بدانجا فرار کند. هر که آدمی را بدزد و او را بفروشد هر آینه کشته شود. و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود . و اگر کسی را پسری باشد که سخن پدر و مادر خود را نشنود پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهر به دروازه محله آورند و به مشایخ شهر گویند که این پسر ما سر کش است و سخن ما نمیشنود، پس جمیع اهل شهر او را به سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرد. اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود اگر آفتاب بر او طلوع کرد بعوض دزدی که کرده فروخته شود. هرکه با حیوانی مقاربت کند هر آینه کشته شود. و زن جادوگر هر آینه کشته شود. و اگر دختر باکره ای به مردی نامزد شود ولی در شهر کس دیگری او را یافته و با او بخوابد پس هر دوی ایشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند (سفر تثنیه ،باب بیست و چهارم) ، و اگر کسی اسم یهوه را به بدی بر زبان آورد هر آینه کشته شود و تمامی جماعت البته او را سنگسار خواه در شهر خود باشد و خواه در غربت باشد چونکه اسم یهوه را به بدی آورده است کشته شود (سفر لاویان ،باب بیست و چهارم ، 16) ، و اگر برادر تو یا پسر یا دخترت یا همسر هم آغوش تو یا دوست جان در یک قالب تو اسم مرا به بدی بیاورد البته او را به قتل برسان، و اول دست تو به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم ، او را با سنگها سنگسار نما که بمیرد تا جمیع اسرائیلیان چون این را بشنوند بار دیگر چنین عمل زشت را نکنند (سفر تثنیه ، باب چهاردهم ، 6 - 11) ."

1 - شماره قتل هایی که مستقیماً به فرمان یهوه ، و در یک مورد نیز بدست خود او صورت گرفته است ، بر اساس آنچه در این باره در تورات آمده توسط ولتر در کتاب "فلسفه تاریخ" او به شرح زیر آمارگیری شده است : یهودیانی که به جرم پرستش گوساله طلائی ی سینا توسط لاویان موسی گردن زده شدند 23000 نفر ، یهودیانی که در عصیان قارون علیه موسی گردن زده شدند یا در آتشی که به فرمان یهوه نازل شد سوختند 14950 نفر ، یهودیانی که بخاطر زنا با دختران قوم مادیان شکمشان با نیزه سوراخ شد 24000 نفر ، یهودیانی چون نتوانسته بودند کلمه مقدس Shibolet را تلفظ کنند در گلوگاه رودخانه اردن به امر یهوه هلاک شدند 42000 نفر ، یهودیانی که بدست بنیامینی ها گردن زده شدند و بنیامینی هایی که خودشان توسط قبایل دیگر یهودی کشته شدند 85000 نفر، یهودیانی که " صندوق میثاق " را از فلسطینی های غاصب پس گرفتند (که یهوه همه آنها را دچار بواسیر کرده و روده هایشان را از مقعد ها بیرون آورده بود ) ، و این صندوق را به محل اصلی آن باز گردانند ولی بعلت نگاه کردن به درون صندوق مورد خشم خداوند قرار گرفتند و دسته جمعی بهلاکت رسیدند 50070 نفر ، که جمع همه آنها 239020 نفر میشود ، باضافه چند صد هزار نخست زاده خانواده های مصری که در ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر در عرض یکشب بدست خود یهوه کشته شدند .

در مورد برخی از احکام ، اختصاصا خداوند تأکید میکند که این مقررات باید تا ابدالابد رعایت شوند:

"و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند تا چراغ را دائما روشن داشته باشند، و به آنان بفرما که این پشت در پشت برای آنها فریضه ابدی خواهد بود" (سفر لاویان ، باب بیست و چهارم ، 1 و 2) ، و نیز خداوند فرمود: "چون محصول خود را درو کنید، نویر آنرا نزد کاهن بیاورید تا او آنرا به حضور خداوند بجنباند، و در هنگام جنباندن یک بره یکساله بی عیب برای قربانی به حضور خداوند کیاب کند، و دو عشر آرد نرم مخلوط با روغن به آن بیفزائید تا هدیه شما به حضور خداوند خوشبو باشد، و اینها برای شما پشت در پشت فریضه ابدی خواهد بود" (سفر لاویان ، باب بیست سوم ، 10 - 14) .

و از جمله دیگر فرامین است که: "زنی لباس مردان نپوشد و مردی نیز لباس زنان نپوشد ، و کسی بر قربانگاه خداوند از پله ها بالا نرود مبادا عورت او بر آن مکشوف شود (سفر لاویان ، باب بیست و یکم ، 26) ."

\* \* \*

فصل مربوط به اقامت طولانی قوم یهود در صحرای خشک سینا از بحث انگیز ترین فصول تورات است .

در تورات آمده است که یهودیان در صحرای سینا به موسی و برادرش هارون شکایت میکنند که کاش در زمین مصر مانده بودیم ، زیرا در آنجا نزدیک دیگهای گوشت می نشستیم و نان سیر میخوردیم ، در حالیکه در این صحرای بی آب و علف همه ما از گرسنگی خواهیم مرد (سفر خروج ، باب شانزدهم ، 3) و خدای بر آنها مائده آسمانی میفرستد که "بنی اسرائیل مدت چهل سال آنرا خوردند" (همانجا ، 25) . و با اینوصف همین خدا این مردم آواره و گرسنه را مأمور میکند که در همین بیابان بی آب و علف برای او صندوق مرصعی را بمنظور ضبط الواح وی بسازند که مشخصات آن در تورات چنین آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده فرمود: به بنی اسرائیل بگو برای من صندوقی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. و آنرا به طلای خالص ببوشان و بر بالایش به هر طرف تاجی از طلا بساز ، و برایش چهار حلقه طلایی بریز ، و دو عصا از چوب شطیم بساز و آنها را با طلا ببوشان ... و بعد آن تخت رحمت را از طلای خالص بساز ، طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم . دو کروی از طلا بساز که بالهای خود را بر زمین آن پهن کنند و روی های ایشان بسوی یکدیگر باشد ... و پس خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و نیم باشد . و آنرا به طلای خالص ببوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز . و حاشیه ای بقدر چهار انگشت به اطرافش بساز و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز. و چهار حلقه از طلا برایش بساز و حلقه هارا بر چهار گوشه چهار قائمه اش بگذار تا خانه ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان . و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا ببوشان ... و صحن ها و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را بساز و آنها را از طلای خالص بساز ... و چراغدانی از طلای خالص بساز که شش شاخه از طرفینش بیرون آید ... و سیبی زیر دو شاخه آن و سیب دیگری زیر دو شاخه دیگر آن و سیبی نیز به زیر دو شاخه دیگر بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید ، و سیبها و شاخه هایش از یک چرخکاری طلای خالص باشد. و هفت چراغ برای آن بساز و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آنرا روشنایی دهند. و گلگیرها و سینی هایش از طلای خالص باشد . و خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. و مراقب باش که آنها را موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان دادم بسازی" (سفر خروجی ، باب بیست و پنجم) . یهوه در این راستا همه جزئیات را روشن کرده ، اما این موضوع را حل نشده باقی گذاشته است که این صحرا گردان آسمان جل که حتی نانشان هم باید از آسمان برسد چوب سدر و شمعدان طلا و جامهای زرین و تاجهای مرصع را از کجا باید بیاورند؟

وقتی که موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه سینا می رود و چهل روز در آنجا میماند ، اسرائیلیان که آزادی خود را و همه چیزشان را مرهون معجزات او و رهبری جنگی پیروزمندانه اش هستند با بی اعتنائی از هارون برادر او میپرسند : راستی این مرد که اسمش موسی بود و ما را از زمین مصر بیرون آورد چه بر سرش آمده است ؟ (سفر خروج ، باب سی و دوم ، 1) سپس از هارون میخواهند که برای آنان خدایان تازه ای بسازد که بخلاف خدای موسی قابل رویت باشند ، و هارون که قبلا واسطه میان خداوند موسی و فرعون مصر بوده و نقشی پیمیرانه در این ماجرا ایفا کرده است از آنها میخواهد که گوشواره های طلای زنان و پسران و دختران خود را نزد او بیاورند و از این طلاها که یک شبه آنها را آب میکند گوساله ای طلایی میسازد و آنان مشتاقانه میگویند که این خدای ما است که ما را از مصر بیرون آورده است. هارون قربانگاهی بنا میکند و قوم " قربانی های سوختنی میگذرانند و هدایای سلامتی می آورند و به خوردن و نوشیدن و لعب میپردازند ". و در همین موقع خداوند در بالای کوه به موسی میگوید که هرچه زودتر از کوه سرازیر شود و نزد بنی اسرائیل برود ، زیرا قوم که او از سرزمین مصر بیرون آورده است فاسد شده و گوساله ای برای خود ساخته اند و نزد آن سجده میکنند. موسی به شتاب برمیگردد، و وقتی که گوساله طلایی را ببیند از خشم دو لوحه فرمانهای دهگانه ای را که یهوه با دست خودش نوشته و بدو داده است " و نوشته آن نوشته خود خدا است " میشکند ، و بدنبال آن گوساله را در آتش میسوزاند و بقایای آنرا نرم میکند و به خوردن بنی اسرائیل میدهد، و سپس به کشتار آنها میپردازد : "آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت : یهوه خدای اسرائیل میگوید هر کس از شما شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه خود تا دروازه اردو رفت و آمد کند و هر کس برادر خود و دوست و همسایه خود را بکشد. و بنی لای موافق سخن موسی کردند و در آنروز قریب به بیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند "(سفر خروج ، باب سی و دوم ).

دو قرن پیش، بارون دولباخ فیلسوف و نویسنده فرانسوی و دوست ولتر، در کتاب "موزه قدسین " خود درباره موسی نوشت : "این مردی که قاعدتا میبایست یک مرد خدا باشد، یکی از شریر ترین مردانی بوده که از آغاز تاریخ تا به امروز در جهان وجود داشته اند ، و اتفاقا خود همین کسی که در دوران خودش و جانشینانش ملت یهود بطور دائم با قتل عامها و جنگهای تجاوز کارانه و نادرستی ها و فریبکاریهای پایان ناپذیر سر و کار داشت مدعی بود که خدمتگزار مهربان و نرمدلی برای یهوه بیش نیست ". همزمان با او ، فیلسوف آزاد اندیش دیگر "قرن فروغ"، نیکلا فرره، در کتاب " مویسیاد" خویش در همین باره نوشت: "در طول نسلهای پیاپی ، از پدران ما و از خود ما خواسته شده است که به عنوان مسیحیان مومن ، مردی بنام موسی را قانونگذار بزرگ خدا بشماریم که نه تنها اقوام بیگانه را بجرم یهودی نبودن قتل عام کرد و زنان و کودکانشان را کشت ، بلکه خود یهودیان را نیز بارها و بارها واداشت تا به روی همدیگر شمشیر بکشند و مخصوصا برادران برادران خود را بخاطر فرونشاندن خشم یهوه از پای در آورند ". در صحرای سینا یهوه ناگزیر است برای ساکت کردن یهودیان و غروغریهای دائمی آنان (که اصطلاح معروف ایراد های بنی اسرائیلی از آن آمده است) پشت سر هم معجزه کند : از آسمان بجای نان مانده "من و سلوی" برای آنها بفرستد (سفر خروج ،باب شانزدهم ، 4 ) ، و بجای گوشت ، فاخته بلدرچین کباب شده (همانجا ، 13 ) وقتی که تشنه اند برایشان از سنگ آب بیرون بیاورد (سفر اعداد ،باب بیستم ، 11 ) و وقتی که ماران بیابان آنها را میگزند مار دیگری از مس بدست موسی بسازد که هر مار گزیده ای با دیدن آن علاج شود (سفر اعداد،باب بیست و یکم،8) و با همه اینها اسرائیلیان شکایت آوردند که : "ما را چرا از مصر بر آوردی تا در بیابان بمیریم، زیرا که آنجا همه چیز بود و اینجا نان نیست و آب هم نیست و دل ما از این خوراک بدمزه ای که بما میرسد کراحت دارد "(همانجا ،5). حتی سخن گفتن الاغ نیز که آنانرا ملامت میکند نتیجه ای نمیبخشد (سفر اعداد ،باب بیست و دوم ، 28 ). با آنکه یهوه به شفاعت موسی از هلاک دسته جمعی قوم اسرائیل صرفنظر میکند، از گناه خود موسی در نمیگذرد ، زیرا که سهل انگاری او باعث شده است که بنی اسرائیل به اندازه لازم از او نترسند ، بدین جهت وی را آگاه میکند که پیش از آنکه قوم او پا به خاک کنعان بگذارد خواهد مرد و شخصا به ارض موعود داخل نخواهد شد : " و خداوند به موسی فرمود :آنگاه که

کنعان را دیدی به اجدادت خواهی پیوست و به سرزمین موعود داخل خواهی شد ، زیرا که مرا باور نداشتی و در چشم اسرائیلیان کوچک کردی "(سفر اعداد، باب بیست و هفتم، 13 و 14).

موسی پیش از مردن خود ، شرح نافرمانیها و "بهانه های بنی اسرائیلی" قوم خود را در توماری مینویسد و بدست لاویان میسپارد تا آنرا در "صندوق میثاق" بگذارند و مدرکی باشد بر اینکه این قوم تا چه پایه خود خواه و منحرف و نافرمان و خیره سرند ، و آنگاه یوشع را به جانشینی خود تعیین میکند .

موسی و قوم اسرائیل بعد از خروج از مصر ، چهل سال تمام در صحرای سینا سرگردان میمانند تا به ارض کنعان برسند ، در صورتیکه این فاصله میتوانست در کمتر از چهل روز طی شود . اتفاقا در خود تورات آمده است که سه روز پس از فرود آمدن از کوه سینا ، موسی بدستور خداوند گروهی را برای جاسوسی و خبرگیری درباره سرزمین کنعان بدانجانب میفرستد (سفر اعداد، باب سیزدهم، 1-3) و اینان به کوهستان جنوبی میروند (همانجا، 17-22) . ولی با همه این آسانی، خود قوم اسرائیل چهل سال در این بیابان در جا میزند . محقق آلمانی، داویه در اشاره بدین امر میبرد : "آیا میشود قبول کرد که واقعا موسی مدت چهل سال 603550 نفر قوم خود را در بیابانی که هیچوقت امکان تغذیه بیش از هزار نفر را نداشته است نگاه داشته باشد ؟" 1

بهر حال ، این سرگردانی چهل ساله باعث میشود که همگی آن یهودیانی که مصر را با اطمینان به وعده خداوند یهوه و تأکید های پیاپی موسی به قصد سرزمین شیر و عسل ترک کرده بودند در بیابان بی آب و علف سینا بمیرند . در کتاب یوشع در این باره آمده است : "بنی اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان میرفتند تا تمامی آنان یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند به سر راه در صحرا مردند از آن رو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده گفت شما را نمیگذارم که آن زمینی را که شیر و عسل در آن جاری است و برای پدرانتان قسم خورده بودم که آنرا به شما بدهم بچشم ببینید" (صحیفه یوشع بن نون، باب پنجم، 6) .

از ویژگی های این اقامت چهل ساله قوم یهود در صحرای سینا این است که هیچکدام از یهودیان نوزاد در این مدت علیرغم دستور غلاظ و شداد مذهبی ختنه نمیشوند، هر چند که در میان ششصد هزار نفری که از مصر باز گشته بودند قاعدتا کسانی که بتوانند این فریضه مذهبی را اجرا کنند کم نبوده اند . بدین جهت یوشع ، جانشین جنگی موسی پیش از آغاز قتل عامهای خود در ارض کنعان به فرمان یهوه مجبور میشود همه آنها را دسته جمعی ختنه کند .

"... و خداوند به یوشع فرمود که کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز و بنی اسرائیل را همگی مختون ساز . و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد ، و سبب ختنه کردن این بود که تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن پدرانشان از مصر بدنیا آمدند مختون نگشتند و یوشع ایشانرا ختنه کرد چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند" (صحیفه یوشع، باب پنجم، 2-7) .

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود که چندین صفحه آنرا به موسی اختصاص داده است ، در ارزیابی ادعای تورات در مورد فرار پیروزمندانه بیش از 600000 اسرائیلی مسلح از مصر به رهبری یهوه و موسی، مینویسد :

"آیا میتوان فرض کرد که موسی -چنانکه تورات ادعا میکند -به یهودیان گفته باشد "من شما را به صورت ششصد هزار جنگجوی مسلح تحت حمایت خدای شما از سرزمین مصر بیرون آوردم ؟" و این یهودیان بدو پاسخ نداده باشند که "برای چه این نیروی ششصد هزار نفری ما را علیه فرعون که دویست هزار سرباز بیشتر نداشت و در برابر ما به یقین مغلوب میشد و سرزمین آباد و حاصلخیز او به تصرف مادرمی آمد بکار نینداختی؟ اگر خدای ما در یکشب بخاطر ما نخست زاده های سیصد هزار خانواده مصری را سربرید و بدین ترتیب نیروی زنده مصر را فلج کرد چرا تو نیز بدو اقتدا نکردی و این سرزمین بی دفاع را در اختیار ما در نیوردی؟ و

.....  
1 - رقم 603550 نفر رقمی است که در خود تورات آمده است (سفر اعداد، باب اول، 46) .

بجای آن ما را بصورت فراریانی بی تکلیف و گرسنه در بیابانی بی آب و علف سرگردان گذاشتی؟ و تازه بفرض اینکه راهی مستقیم برای بردن ما به سر زمین کنعان - که ما هیچ حق قانونی بر مالکیت آن نداشتیم - انتخاب کنی، یعنی از راه کناره دریا بسوی سور و صیدا ببری، به راهی درست درجهت خلاف آن بردی که اگر قصد تسلیم دست بسته ما را به دشمنانمان داشتی نمیتوانستی راهی بهتر از این انتخاب کنی؟ خدا ما را با معجزه ای نجات داد، و تو که میگوئی فرستاده او هستی پس از مردن تمام نسل اول ما در صحرا، تازه پس از چهل سال بما میگوئی که پدرانمان بعلت گناهکاری به فرمان یهوه در بیابان مردند تا هیچکدام از آنها ارض موعود را بچشم نبینند؟"

و هم او، در بخش دیگری از همین فصل، در ارزیابی شخصیت خود موسی، آنطور که در تورات از آن سخن رفته است، تذکر میدهد که: "آیا این یهودیان سرگردان صحرای سینا، نمیایست به پیغمبرشان که پس از دیدار رویاروی با خدا در بالای کوه بنزد آنان بازگشته و با دیدار گوساله طلانی آنچنان به خشم آمده بود که جابجا دستور کشتن بیست و سه هزار نفر از آنان را داده بود گفته باشند: تو که یکبار بما میگوئی که خدا را از روبرو دیده ای و بار دیگر میگوئی که فقط نشیمنگاهش را دیدی، چرا به عوض اینکه برادرت هارون را که خودش در غیاب تو برای ما گوساله زرین را ساخت تا او را بپرستیم بجای مجازات کردن عنوان کاهن اعظم میدهی، ولی بیست و سه هزار نفر از ما را که به دنبال او رفته بودیم به دست لای های خودت قتل عام میکنی؟ و تازه بما میگوئی که این کشتار کافی نیست و باید برای رضایت یهوه بیست و چهار هزار نفر دیگر نیز کشته شوند، زیرا که یکی از آنها با یک زن قبیله مدیان خوابیده است، در صورتیکه تو که پیغمبر مائی خودت با زنی از همین قبیله خوابیده ای؟ و تازه در چنین شرایطی ادعای آنرا داری که بنده بسیار مهربان و رحیم خداوند هستی؟ ظاهرا باید در انتظار یکی دو بار دیگر مهربانی و رحمت تو و خدایت باشیم تا این بار نسل ما از روی زمین برداشته شود."

آنچه بر اساس داستان توراتی موسی میتوان درباره این بزرگترین شخصیت تاریخ یهود گفت این است که نویسندگان واقعی تورات کوشیده اند تا از موسی درست همان پیامبری را بسازند که برای تکمیل اسطوره یهود ضرورت داشته است. در سرتاسر سفر خروج تورات، یهوه بیدریغ فرمان کشتار میدهد و موسی بیدریغ به اجرای این فرمان میپردازد. در مصر چند صد هزار کودک و نوجوان مصری با کمک موسی بدست یهوه گردن زده میشوند. در سینا موسی به دستور یهوه چهل هزار یهودی را در صحرا وامیدارد که همدیگر را بکشند. در شیطیم به خاطر اینکه یهودیان با دختران قوم همسایه زنا کرده اند و نه با دختران قوم خودشان، یهوه به موسی فرمان میدهد که تمامی روسای قوم را پیش آفتاب به دار بیاویزند و علی الحساب بیست و چهار هزار نفر از آنها را با وبا از پای درمی آورد. در صحرا هیزم کش بدبخت به گناه اینکه در روز شنبه هیزم از زمین جمع کرده، به دستور موسی توسط مجموع یهودیان سنگسار میشود، و در آخرین روزهای زندگی، سرداران سپاه خود را غضب میکند که چرا بعد از تصرف سرزمین دشمن به کشتن مردان آن اکتفا کرده و زنان را نکشته اند و دستور خداوند یهود را نادیده گرفته اند. ده معجزه خارق العاده که همانند هفتخوان رستم یا دوازده خوان هرکول از او حکایت شده، به خلاف آن دو تایی دیگر داستان دلاوریهای حماسی نیست، داستان مرگ و خونی است که قربانیان آن بجای دیوان و جادوگران زنان و مردان و کودکان و چهارپایان مصری هستند که در زور آزمائی موسی با فرعون نه هیچ سهمی از مسئولیت داشته اند، نه هیچ نقش منفی یا مثبتی ایفا کرده اند.

جالب این است که برخلاف آنچه عادتاً تصور میرود، یهودیانی که به گفته تورات و قرآن بدنبال آنهمه معجزه و مبارزه از مصر بیرون میایند و در صحرا ی سینا مرتباً مانده آسمانی دریافت میدارند، نه تنها از این بابت رضایتی ندارند، بلکه دائماً یا موسی و با خدایش یهوه در گیر هستند: "و همه قوم اسرائیل گریستند و با فریاد بر موسی و هارون مهمه کردند و گفتند که کاش در زمین مصر مرده بودیم، زیرا کیست که در اینجا ما را گوشت

بخوراند و ماهی را که در مصر مفت میخوردیم و خیار و خربزه و تره و سیر و پیاز به ما بدهد؟ والان جان ما خشک شده و غیر از این خوراک بیمزه ای که از آسمان می آید چیزی برای خوردن نداریم" (سفر اعداد، بابهای یازدهم و چهاردهم) "و به یکدیگر گفتند بهتر است سرداری برای خود مقرر کرده و به مصر برگردیم ... آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع ظاهر شد و گفت تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند و این جماعت شریر را که بر من مهممه میکند بشنوم؟ و اینک ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک میکنم ، و لاشهایشان در این صحرا خواهد افتاد و به زمینی که بدانان وعده کرده بودم هرگز داخل نخواهند شد" (همانجا ، باب چهاردهم).

\* \* \*

آئین پرستش یهوه – که بعدا نخستین آئین "توحیدی" تاریخ دانسته شد – از کجا آمده است؟ از وحی الهی؟ از پیامبران یهود؟ از درون فرهنگ اپیرها (عبریان) به عنوان یکی از اقوام سامی خاور نزدیک؟ بررسی گسترده زیگموند فروید در این زمینه به هر سه این پرسشها پاسخ منفی میدهد، زیرا وی ریشه این نو آوری را نه در جهان سامی، بلکه باستانی مصر و در آئین توحیدی خاصی میداند که در قرن چهاردهم پیش از میلاد توسط آمنوفیس سوم ، فرعون مصری ، بنیاد نهاده شد و در این نوآوری جایی که تا آنزمان در تمدن مصری به صورت سنتی به خدایان متعدد تعلق میگرفت به خدای واحدی بنام "آتون" سپرده شد.

به همین دلیل خود فرعون نام خویش را به "آخناتن" تغییر داد و پایتخت کشور را نیز از لوکسور (الاقصر) به شهری نو ساخته در کنار نیل به نام "آخت آتن" (افق آتن) در محل تل العمارنه کنونی منتقل ساخت . آخناتن رسم پرستش خدای بزرگ آمون و همه دیگر خدایان اساطیری مصر را منسوخ کرد و کاهنان را از ادامه مراسم مذهبی سنتی باز داشت و گرایش توحیدی شگفت آوری را رواج داد که در آن خدای آتن (خورشید) به صورتی عرفانی بر همه جهان هستی فرمانروا بود و خدائی یگانه بود که زندگی و روشنائی و زیبایی جلوه های بنیادی او بود و جلالش در جزء جزء اجزاء آفرینش منعکس میشد. این نوع آوری آخناتن و همسر زیبا و معروفش نفرتی تی واکنش گسترده ای را از جانب کاهنان قدرتمند مصری که موجودیت و قدرت همه جانبه خویش را از این بابت در خطر مییافتند برانگیخت که پس از مرگ زود رس این فرعون آئین نوخاسته او را سرکوب کرد و آئین اساطیری پیشین را بجای آن باز گردانید ، چنانکه جانشین آخناتون توت عنخ آمون Tutankhamon نامیده شد و نه توت عنخ آتون .

فروید به دنبال بررسیهای چندین ساله خود عقیده دارد که آنچه آئین توحیدی یهوه و قوم یهود شناخته شده از مکتب مصری آتون به خاور نزدیک راه یافته و حتی عامل مستقیم آن یک مصری از دستگاه حکومتی آخناتن یا یکی از پیروان نسل اول این مکتب توحیدی بوده است ، و انگیزه اصلی او از این کار این بوده است که پس از سرکوبگری همه جانبه ای که بدنبال مرگ آخناتن از جانب کاهنان مصری علیه ادامه آئین آتون در مصر آغاز شد این آئین نوخاسته را در سرزمین دیگری پایه گذاری کند. و اگر برداشتهای انسانی و عرفانی آئین آتن بعدا رنگ کینه توزانه و غیر انسانی آئین یهوه را بخود گرفت بخاطر این بود که رهبری علمی این نقل و انتقال بدست قبایل سامی "مدیان" افتاد که خدای آنان، یهوه، با خدایان بیرحم و خون آشام تمدنهای کلدانی و بابلی و آشوری و فنیقی خاور نزدیک شباهت بسیار بیشتری داشت تا به آتن مصری مظهر زندگی و روشنائی . فروید خود در این باره مینویسد : خدائی یکتائی به نام یهوه که برای قوم یهود ساخته شد آن مظهر بزرگ منشی و محبتی که "آتن" خدای یکتای آخناتن نماینده آن بود نبود ، خدای محلی تنگ نظر و بیرحم و خون آشامی بود که از پیروانش میخواست ساکنان سرزمینی را که او بدانان بخشیده و وعده داده بود که در آن رودهای شیر و عسل جاری کند به زور

شمشیر از میان بردارند و آنها را قتل عام کنند " . 1

چندین پژوهشگر ، آخانتن را همزمان با زرتشت دانسته و بین اندیشه های مذهبی آنان در راستای رویارویی خیر و شر و تکیه بنیادی به راستی و مبارزه با دروغ ارتباط قائل شده اند ، بخصوص با توجه به اینکه مادر این فرعون از هیتی های آریائی نژاد بود و احتمالاً همسرش نفرتی تی نیز از آریائی های هیتانی یا هیتی بود که از آسیای صغیر به مصر آمده بودند. محقق فرانسوی برتلو، اصولاً بر این عقیده است که ریشه آئین مصری "آتِن" را باید در معتقدات مزدائی ایرانیان پیش از زرتشت جست . فروید نیز در رساله خود اشاره میکند که نمونه مکتب جهان بینی آئین آتون را احتمالاً میباید در برداشتهای جهانی گاتاهای زرتشت یافت . این هردو استنباط بر این نظریه متکی است که دوران واقعی زندگانی زرتشت در حدود یک هزاره مقدم بر آن تاریخ است که بطور سنتی برای زرتشت قائل شده اند .

در انجیل، به اقتضای دو قطبی بودن کتاب و دو شخصیتی بودن خدای آن ، موسی از یکطرف حامل وحی و نویسنده تورات و قانونگذار بزرگ آئین یهود شناخته میشود که "هیچ حرف و نقطه ای از تورات او را کم و زیاد نمیتوان کرد،" و از طرف دیگر قوانین و دستورهای مذهبی او بارها و بارها توسط خود عیسی نقض و مقررات دیگری در جای آنها گذاشته میشود. موسی قانون میآورد که هرگاه مردی مایل به ادامه زندگی با زن خود نباشد میتواند طلاقنامه بنویسد و به دستش بدهد و او را از خانه خود بیرون کند، و عیسی فتوا میدهد که هیچ ازدواجی جز در صورت زناى زن، قابل فسخ نیست و هیچ مردی حق طلاق زن خود را ندارد. موسی قانون می آورد که چشم به جای چشم و دندان بجای دندان ، ولی عیسی میگوید اگر کسی به گونه راست تو سیلی بزند گونه چپت را نیز به سوی او بگردان. موسی زن زناکار را بیقید و شرط شایسته مجازات سنگسار میداند، ولی عیسی زن زناکار را که برای سنگسار میبرند در حمایت خود میگیرد. موسی مقررات دقیق و مشخصی را در مورد خوراکی های حرام و حلال وضع میکند، ولی عیسی با این استدلال که همه اینها سرانجام به مزبله ریخته میشود خوردن همه آنها را مجاز می شمارد. موسی با اینکه خودش ختنه نشده است در اجرای فرمان یهوه ختنه شدن را شرط اساسی ایمان اعلام میکند، ولی عیسی که خود ختنه شده است برای اینکار ضرورتی نمی بیند و تأکید میکند که ختنه واجب قلبی است و نه بدنی . موسی احترام به روز سبت (شنبه) و مقررات مذهبی آنرا فریضه ای

.....

Sigmund Freud - 1 قسمتی از این اثر تحقیقی پر سروصدای خود را در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم در وین منتشر کرد، ولی به علت مخالفت شدید کلیسا از چاپ قسمت دوم آن خودداری ورزید بدین حساب که کلیسای کاتولیک در برابر خطر تجاوز آلمان نازی به اتریش از او حمایت کند . ولی با وقوع این خطر ، وی موفق شد از اتریش بگریزد و به انگلستان برود. و در آنجا متن کامل اثر خود را منتشر کرد. خودش در مقدمه این رساله مینویسد:

"من در آنزمان امیدوار به حمایت کلیسای کاتولیک در کشور خودم بودم و بیم از این داشتم که با انتشار این اثر این اتکا را از دست بدهم و بخصوص باعث شوم که از فعالیت پیروان و شاگردان مکتب پسیکانالیز در اتریش جلوگیری شود . اما با حمله ناگهانی نازی ها دریافتم که کلیسای کاتولیک لرزانتر از آن سخن میگوید که بتواند صدایش را بگوش آنهائی که باید بشنوند برساند ."

فرضیه ارتباط داستان موسی با آئین مصری "آتِن" و ارتباط احتمالی آئین آتن با معتقدات مزدائی توسط پژوهشگران متعددی مورد ارزیابی قرار گرفته است که از جمله جالبترین آنها میتوان از *Moise et Akhenaton* نوشته فلیپ عزیز (پاریس، 1980) و *Les Dieux de l'Egypte* نوشته کلودترونکر (پاریس، 1992) و *Oedipus and Akhnaton* نوشته ایمانوئل ولیکفسکی (نیویورک، 1960) نام برد. تازه ترین بررسی را در این زمینه در کتاب *Histoire generale de Dieu* نوشته ژرار مسادیه (پاریس، 1997) میتوان یافت

شرعی می‌شمارد ، ولی عیسی اشکالی در عدم رعایت این فریضه نمی بیند. موسی برای کاهنان معبد یهود حق مسلم برای تعیین مجازات گناهکاران قائل است، ولی موسی تصریح میکند که این حق فقط مال خداوند است و کاهنان حق چنین داوری را ندارند . در این زمینه در جای دیگر همین کتاب توضیحات بیشتری داده شده است.

\* \* \*

در قرآن همین موسی مورد چنان تجلیلی قرار گرفته است که از حد تجلیلی تورات و انجیل نیز بسیار فراتر میرود. تقریباً همه آنچه در تورات درباره موسی آمده، در 136 آیه ای که در 34 سوره مختلف قرآن بدو تخصیص یافته منعکس شده است و حتی این وعده موسی به قوم اسرائیل نیز که یهوه مالکیت سرزمین کنعان (فلسطین) را برای ابدالاباد به قوم برگزیده خود اسرائیل بخشیده است از زبان الله در قرآن تأیید شده است :

"... و ما این قومی را که مستضعف بشمار می آمدند صاحب مشرق و مغرب سرزمینی کردیم که بدان برکت داده بودیم . و چنین بود که وعده نیکوئی که داده بودیم تحقق یافت "(اعراف، 137) . 1

تنها تفاوت – البته تفاوتی اساسی – که در این مورد میان قرآن با تورات میتوان یافت این است که در تورات موسی پیامبر اختصاصی یهوه خدای اسرائیل است و آنچه میگوید یا انجام میدهد به هیچ انگیزه دیگری جز مصالح قوم اسرائیل مربوط نمیشود، در صورتیکه در قرآن وی همین نقش را در مقام پیغمبر اولوالعزم خداوند برای ابلاغ نوعی از پیام توحیدی به همه جهانیان ایفا میکند.

روایت قرآن درباره تولد موسی و انتصاب او به پیغمبری و مأموریت او برای نجات قوم یهود از مصر و معجزات پیاپی او، تکرار دقیق روایات توراتی موسی است. معجزات دهگانه موسی در تورات، در قرآن تبدیل به نه معجزه شده است و ظاهراً معجزه آخرین ، یعنی قتل صدها هزار نوجوان و نوزاد مصری بدست خداوند، بقدری زننده بوده که از انعکاس آن در قرآن صرفنظر شده است. در سوره اعراف از پنج معجزه تبدیل آب نیل به خون ، طوفان ، ملخ ، شپش و قورباغه و در چند مورد دیگر تبدیل عصای موسی به اژدها و ید بیضای او و شکافته شدن آب دریا در پیش پای یهودیان و غرق فرعون و سپاه او در آب یاد شده که خود قرآن آنها را آیات نه گانه نامیده است (اسری ، 101 ، نمل ، 12) . در یک مورد نیز در قرآن از زبان موسی گفته شده است که : "ای قوم من، بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما، هنگامیکه برایتان پیامبران و پادشاهان مقرر فرمود، و اندر آئید به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر فرموده است" (مائده ، 20 و 21) ، در صورتیکه در زمان موسی هنوز اسرائیل پادشاهانی بخود ندیده بود و الزاماً موسی نمیتوانست از قوم خود شکر نعمتی را بخواهد که بدانان اعطانشده بود.

در نه آیه مختلف قرآن به میثاق خداوند با موسی و با قوم یهود اشاره شده است (بقره ، 51 ، 99، 63 ، نساء ، 154 ، و 155 ، اعراف ، 134 ، طه ، 80 و 86 ، زخرف ، 49) . این میثاق همه جا در قرآن مورد تأیید قرار گرفته، در صورتیکه به تصریح تورات در متن آن (که در صندوق میثاق ضبط شده و بعداً به معبد سلیمان انتقال یافته است) قید شده است که مذهب الهی تا ابدالاباد فقط مذهب یهوه خواهد بود .

از خود موسی در قرآن به صورت "اول المومنین" (اعراف، 143) مخلص خداوند (مریم ، 52) ، محب خدا (طه، 39) و برگزیده بر همه مردمان (طه ، 41) یاد شده، ولی هیچ اشاره ای در آن به کشتارهایی که به دستور وی در صحرای سینا انجام گرفته نشده و اصولاً دوران چهل ساله سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان نادیده گرفته شده است.

.....

1 – این آیه اقتباس آشکاری از صحیفه یوشع در تورات است که : "خداوند فرمود : تمامی این زمین را چنانکه به موسی گفتیم به شما (بنی اسرائیل) بخشیده ام و هر جایی را که کف پای شما بر آن گذاشته شود به شما داده ام، از مشرق یعنی نهر فرات تا مغرب یعنی دریای بزرگ" (صحیفه یوشع ، باب اول ، 3 و 4) .

# کتاب های "توحیدی":

## تورات، انجیل، قرآن

سه کتاب توحیدی تورات، انجیل و قرآن که در جهان اسلام سه کتابی شناخته میشوند که مستقیماً از آسمان بر موسی و عیسی و محمد نازل شده اند، نه تنها نحوه پیدایش مشابهی ندارند، بلکه بعکس هر کدام از آنها از نظر نحوه شکل گیری و تدوین و انتشار تاریخیچه ای بکلی جدا از دوتای دیگر هستند، بطوریکه از این دیدگاه هیچ شباهتی بین آنها نمیتوان یافت.

یهودیان و مسیحیان در طول قرون متمادی بطور سنتی بر این عقیده بوده اند که تورات بر اساس گفتگوی موسی با پیهوه بدست خود موسی نوشته شده است. به موازات آنان، مسلمانان در طول قرون اعتقاد داشته اند که این کتاب بصورت کتابی آسمانی مستقیماً از جانب خداوند از طریق وحی بر موسی نازل شده است. تا آنجا که به یهودیان مربوط میشود چنین اعتقادی امری طبیعی است، زیرا که از روز اول آن را به صورت واقعیتی مسلم بدانان ارائه کرده اند. در مورد مسیحیان میتوان این اشتباه را عمدتاً فرع این دانست که لااقل تا قرن هفدهم کسی از ترس کلیسا و تکفیر و شکنجه حتی جرئت ابراز تردیدی را درباره موضوعی که خود عیسی نیز بر آن صحنه گذاشته بود نداشته است، ولی در مورد مسلمانان به احتمال قوی میباید علت آنرا در این جست که بسیاری از علما و فقهای مسلمان اصولاً تورات را از نزدیک نمیشناخته اند و امروز هم نمیشناسند، زیرا در خود این کتابی که یا نوشته موسی و یا وحی الهی براو تلقی شده جریان مرگ شخص موسی و مراسم کفن و دفن او و عزاداری یکماهه یهودیان در مرگ وی به تفصیل شرح داده شده است: "پس موسی بنده خداوند در زمین موآب بر حسب قول خداوند بمرد، و او را در مقابل بیت فعور دفن کردند، ولی احدی محل قبر او را تاکنون ندانسته است. و موسی در وقت وفات صدو بیست سال داشت، و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود، و بنی اسرائیل برای او در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند تا روزهای ماتم برای موسی سپری گشت. و نبی مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته باشد" (سفر تثنیه، باب سی و چهارم، 5 - 12). در جای دیگری در تورات نوشته شده است که: "اینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند قبل از آنکه پادشاهانی بر فرزندان اسرائیل سلطنت کنند" (سفر پیدایش، باب سی و ششم، 31)، در صورتیکه در زمان موسی هنوز نه پادشاهانی در اسرائیل روی کار آمده بودند، نه اصولاً صحبتی از چنین احتمالی به میان آمده بود، و مسلم است که این مطلب نمیتوانسته است پیش از دوران داود یا سلیمان نوشته شده باشد. فتوائی که قدیس معروف ارتدکس، اورینگنس، در قرن سوم میلادی علیه کسانی که در انتساب تورات به شخص موسی شک میکنند صادر کرد، نشان میدهد که از همان زمان اصالت تورات مورد تردید بوده است. در قرن دوازدهم، یعنی در اوج تعصب مذهبی یهودیان و مسیحیان، ابراهام بن عزرا، بزرگترین عالم الهیات یهودی قرون وسطی که در شهر تولد وی اسپانیا (طلیطله) میزیست و آثار او در همان زمان به لاتینی ترجمه شد، در چندین کتاب و رساله خود آشکارا با اصالت بسیاری از نوشته های تورات مخالفت کرد و اصولاً تورات منتسب به موسی را نوشته کاهنانی دانست که مدتها بعد از موسی میزیسته اند. اشتاهلین محقق آلمانی در ارزیابی رسالات بن عزرا متذکر میشود که وی با معجزات ادعائی موسی مخالف بوده و منجمله عبور معجزه آسای یهودیان را از دریای سرخ چنین توجیه میکرده است که آنان در هنگام جزر دریا از قسمت بالای آن که عمقی بسیار کم دارد گذر کرده اند و هیچ آبی در پیش پای آنها شکافته نشده است. بن عزرا بدلیل سرخوردگی از قشریت یهودیان مولد و شهر خود را ترک گفت و به قرطبه و ناربن ورم و لندن و مصر و فلسطین سفر کرد و نسخه های خطی مجموعه نوشته های او که اکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود از ارزنده ترین آثار فرهنگی قرون وسطی به شمار میرود. شخصیت یهودی سرشناس دیگری که بعد از نظر بن عزرا را تأیید کرده اسپینوزا فیلسوف بزرگ هلندی قرن هفدهم است که در رساله *Tractatus theologico-politicus* خود تصریح میکند که هیچیک از کتابهای عهد عتیق توسط موسی و توسط دیگر پیغمبرانی که مولف

این کتابها شناخته شده اند نوشته نشده اند ، بلکه بعدها توسط کاهنان دیگری به نام آنها نوشته شده اند ، منجمله تورات موسی را نوشته عزرا کاهن اعظم دوران بعد از اسارت بابلی یهود و فرستاده مخصوص خشایارشا به اورشلیم میداند . عنوان فصل خاص مربوط بدین بررسی در رساله اسپینوزا چنین است : " این کتابهای منتسب به موسی و همچنین کتاب داوران و کتاب روت و کتاب سموئیل و کتاب پادشاهان آیا واقعی توسط کسانی که نامشان بر این کتابها نهاده شده نوشته شده اند یا اینکه این کتابها یک یا چند مولف دیگر داشته اند و در اینصورت اینها چه کسانی بوده اند ؟"

بدنبال طوفان خشمی که چاپ این رساله اسپینوزا در جهان یهودی برانگیخت ، خاخام های سراسر اروپا مجمعی در آمستردام تشکیل دادند و در پایان آن نفرین نامه معرفی را علیه او صادر کردند که یکی از جالبترین نمونه های نوع خود در تاریخ جهان است . ترجمه این نفرین نامه چنین است : "طبق رأی مقدس الهی و داوری همه پیامبران او ، ما باروخ اسپینوزای بیدین و مرتد را در برابر کتاب مقدس قانون (تورات) و قوانین 613 گانه آن برای همیشه نفرین و طرد و اخراج میکنیم ، و همه لعنتهایی را که یوشع بر مردم اریحا و الیشع بر پسر بچه هائی که خرس آنها را خورد فرستادند و تمام لعنتهای دیگری را که در تورات مقدس آمده است بر او میفرستیم . لعنت بر او باد در همه روزها و لعنت بر او باد در همه شبها . لعنت بر او باد در هر وقتی که مینشیند و در هر وقتی که برمیخیزد . لعنت بر او باد در هر موقع که به محلی داخل میشود و در هر موقع که از آن خارج میشود . خداوند هرگز او را نبخشد و خشم او بر این انسان ملعون کاهش نیابد و همه نفرینهایی را که در کتاب مقدس آمده است بر او نازل سازد و نامش را از صفحه روزگار بر اندازد . ما هیأت داوران این مرتد ملعون را بنمایندگی از جانب همه یهودیان روی زمین ممنوع الملاقات و ممنوع مکالمه و خواندن نوشته هایش را کفر اعلام میکنیم ." دو یهودی بسیار سرشناس دیگر دوران ما، زیگموند فروید و آلبرت اینشتاین ، بنوبه خود اصالت تورات را با قاطعیت نفع کرده اند . از جمله دیگر متفکران سرشناسی که این اصالت را مورد انکار قرار داده اند میباید از ولتر نام برد که در دیکسیونر فلسفی خود نه تنها اصالت تورات بلکه وجود خود موسی را به استهزا گرفته است ، و در مورد انتساب تورات به موسی مینویسد : "برخی از محققین که متأسفانه ایمان پرو پا قرصی ندارند و بیجهت به همه چیز شک میکنند ، اظهار تعجب میکنند از اینکه هیچ پیغمبری از پیغمبران یهود ، تا 1167 سال پس از تاریخی که خود تورات برای زندگی موسی تعیین کرده است ، در کتابهای خود مطلقانامی از موسی نبرده و در هیچ نوشته مقدسی عهد عتیق نیز ، خواه در مزامیر داود ، خواه در کتابهای منتسب به سلیمان ، خواه کتابهای معتبر یرمیای نبی و اشیاء نبی و حزقیال نبی ، کمترین اشاره ای بدو نمیتوان یافت ، همچنانکه اسامی اسفار پنجگانه تورات : پیدایش ، خروج ، اعداد ، لاویان ، تثنیه ، در هیچ کتابی از هیچ پیغمبر تورات نیامده است . همین آدمهای شکاک میپرسند که اگر واقعا موسی نویسنده این اسفار پنجگانه بود ، چگونه میتواندست درسفر لاویان بنویسد که یهوه از دواج با زن برادر را حرام کرده است ولی خود او درسفر تثنیه این ازدواج را وظیفه ای شرعی بشمارد؟ و چطور میتواندست درسرمینی که هیچوقت حتی ده شهر آباد هم به خود ندیده است قبیله لاویان را صاحب چهل و هشت شهر اعلام کند ، آنهم در بیابانی که خود او و قومش بیش از چهل سال در آن سرگردان بودند بی آنکه حتی خانه ای داشته باشند؟ و باز هم چطور میتواندست از پادشاهانی سخن بگوید که تنها پانصد سال بعد در اسرائیل پیدا شدند، ولی از وجود داوران و قاضیانی که در این فاصله قوم اسرائیل را اداره کردند خبری نداشته باشد ؟" فهرست همه اندیشمندان و تاریخ نگارانی که در این باره اختصاصا نظر داده اند (و از جمله آنها میتوان از دیدرو ، مونتسکیو ، گوته ، کانت ، رنان ، نیچه ، ه . ج . ولز ، برتراند راسل ، آلبرت شوابتسر نام برد) از چند صد فهرست کتابها و مقالاتشان از چند هزار فراتر میروند ، که در کتاب حاضر به مناسبتهای مختلف از شماری از آنها یاد شده است .

از جانب دیگر ، بررسیهای گسترده تورات شناسان غربی در همین سه قرن ، این واقعیت را نیز روشن کرده است که خود تورات اصولا یک متن واحد نیست که توسط خود خدا یا موسی نوشته شده باشد ، بلکه ترکیبی از چهار متن مختلف است که بدست نویسندگان مختلف در سالهای مختلف و در شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی مختلف نوشته شده اند و چه از نظر سبک نگارش و چه از لحاظ محتوای نه تنها با یکدیگر هماهنگ نیستند ، بلکه در

بسیار موارد ناهماهنگ و گاه اصولاً متناقض یکدیگرند. قدیمی ترین این متن های چهارگانه تورات موسوم "یهوی" است ( زیرا خداوند در آن یهوه نامیده میشود ) که در قرن نهم پیش از میلاد نوشته شده است. دومی تورات "الوهی" است که در آن از خدا بصورت الوهیم نام برده شده ، و در قرن هشتم پیش از میلاد درسزمین یهودا که در آنوقت یکی از دو کشور مستقل یهود بود تدوین شده است. متن سوم متنی است که در زمان حزقیال نبی (اواخر قرن هفتم پیش از میلاد مسیح) تألیف شده و سرانجام متن چهارمی که متن رسمی کنونی است متنی است که بعداً از دوران اسارت بابلی یعنی در زمان حکومت هخامنشی در فلسطین (قرن ششم و پنجم پیش از میلاد مسیح) توسط گروهی از کاهنان معبد سلیمان در ارتباط با تحولات و نیازهای فکری و مذهبی جامعه یهودی آن دوران تدوین شده است و به متن خاخام ها یا کاهنان Sacerdotal معروف است ، و تکمیل آن احتمالاً تا قرن دوم پیش از میلاد ادامه یافته است . بسیاری از معتقدات بنیادی تورات در برخی از این چهار متن دیده نمیشوند و فقط به یک یا دو متن از آنها تعلق دارند ، مثلاً داستان تولد آدم و حوا که در متن "یهوی" تورات آمده ، در متن "الوهی" آن وجود ندارد، و موضوع استراحت خدا در روز هفتم آفرینش که تعطیل الزامی روز شنبه آئین یهود از آن سرچشمه گرفته است تنها در تورات خاخامی آمده است. دو پژوهشگر یهودی امریکائی، دیوید روزنبرگ و هرولد بلوم در سالهای اخیر در کتاب پر سروصدائی بنام کتاب یهوه The Book of J ادعا کرده اند که یکی از چهار مؤلف توراتهای چهار گانه یک زن کاهنه یهودی بوده است .

فرولندر استاد آلمانی الهیات و کشیش پروتستان ، تذکر میدهد که پیامبران یهودی بعد از موسی ، منجمله اشعیاء ، میکاه ، عاموس ، هوشیا در هیچ جای کتابهای خودشان به سفر خروج و به موسی اشاره ای نمیکند و اصولاً در هیچیک از نوشته های مذهبی اسرائیل مربوط به دوران پیش از اسارت بابلی نه نامی از موسی برده شده و نه به ماجرای خروج اسرائیلیان از مصر اشاره شده است ، در صورتیکه بر مبنای خود تورات در زمان اسارت یهودیان در بابل نزدیک هزار سال بر دوران موسی میگذشته است. از نظر فرولندر آنچه در این باره در متون موجود کتاب مقدس دیده میشود مطالبی ساختگی است که بعداً به متون اصلی افزوده شده است و حتی اسامی بنیادی مربوط به سفر خروج از قبیل موسی و هارون و مریم و یوشع که در سفر تثنیه از آنها یاد شده است در هیچیک از نوشته های پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان وجود ندارد .

درجائی دیگر از عهد عتیق از متن ناشناخته دیگری از تورات نام برده شده که در زمان یکی از پادشاهان یهودا در هنگام تعمیر معبد اورشلیم توسط رئیس کاهنان معبد کشف و برای پادشاه فرستاده میشود، و قرائت آن یک تحول بزرگ "سیاسی - مذهبی" را در کشور به وجود می آورد. شرح این ماجرا، طبق آنچه در باب بیست دوم کتاب دوم پادشاهان آمده چنین است که : یوشیا پادشاه یهودا در هجدهمین سال سلطنت خود (622 پیش از میلاد مسیح) از کاتب خود میخواند که رئیس کاهنان معبد اورشلیم در هنگام جابجا کردن طلاها و نقره های معبد ، نسخه ناشناخته ای از تورات را در خانه خداوند یافته و آنرا توسط وی برای پادشاه فرستاده است. وقتی که کاتب این کتاب را برای پادشاه میخواند شاه از نگرانی جامه خود را میدرد و حلقیاء کاهن و شافان کاتب و عکبور بن میکایا را مأمور میکند که بروند و از خداوند مسئلت کنند که غضب او بر قوم یهودا بر افروخته نشود" از اینجهت که پدران ما سخنان این کتاب را گوش ندادند تا موافق هر آنچه درباره ما مکتوب است عمل نمایند"، و پس از مشورت با کاهنه ای به نام خلدو زوجه سلام بن تقوه بن جرجس لباسدار محله دوم اورشلیم درباره پیام واقعی این کتاب، مراسم مذهبی مجلی به نشان تجدید میثاق خداوند با قوم برگزیده خودش ترتیب میدهد، و از آن پس سیاست کلی دولت یهودا در این مسیر قرار میگیرد که کلیه امور مذهبی در اورشلیم و در معبد آن تمرکز یابد و امتیازات بسیار بیشتری به کاهنان معبد تعلق گیرد، و در عین حال همکاری همه جانبه ای میان دستگاههای سلطنت و روحانیت بنفع تحکیم مواضع هر دو طرف برقرار گردد. برسیهای چندین ساله ریچارد فریدمن استاد یهودی الاصل دانشگاه سن دیه گوی کالیفرنیا در اثر تحقیقی او بنام "کتاب مقدس را چه کسی نوشته است؟" روشن کرده است که این متن از اول تا به آخر توسط یرمیا یکی از کاهنان معبد اورشلیم و معاصر با یوشیا پادشاه یهودا نوشته شده و بطور جعلی ، طبق برنامه ای که با همکاری خود یوشیا طراحی شده بوده نسخه ناشناخته ای از عهد موسی به قلم رفته است. در شورای مذهبی (Council) کلیسای واتیکان در سال 1870 که برای مقابله با تردید

های مربوط به اصالت تورات تشکیل شد، رسماً اعلام شد که تورات وحی خداوند است که بوسیله روح القدس منتقل شده و از راه کلیسا به جهانیان رسیده است، ولی همین کلیسا یکصد سال بعد از آن با تشکیل هیئت تحقیقی "هیرونیوس" پذیرفت که اصالت تورات مسلم نیست و تدوین نهائی این کتاب حتی تا سال 444 پیش از میلاد مسیح (هزار سال بعد از تاریخ سنتی مرگ موسی) پایان نیافته بوده است. 1. بعضی از پژوهشگران بر این عقیده اند که این کار تنها در قرن اول میلادی پایان گرفته است، و چندتن از آنان حتی این تاریخ را حدود سال 500 میلادی دانسته اند. بموجب روایتی از قرن اول میلادی، چون نسخه های قدیم و معتبر کتاب عهدعتیق در هنگام ویرانی معبد اورشلیم سوزانده شده بود مدتها هیچ نسخه دیگری از آن در دست نبود، تمام متن آن در مکاشفه ای از جانب یهوه به عزرا کاهن اعظم یهود که قبلاً در ایران بسر میبرد وحی شد و وی آنرا در مدت چهل روز و چهل شب پیاپی به پنج کاتب یهودی دیکته کرد، و وقتی که از جانب خشایارشا مأمور تدوین قانونی برای یهودیان فلسطین شد (که در آن زمان بخشی از شاهنشاهی هخامنشی بود)، وی با گروهی از کاهنان به اورشلیم رفت و در آنجا تورات کنونی را به عنوان قانون اسرائیل به یهودیان ابلاغ کرد. به عقیده کرنفلد مورخ و تورات شناس آلمانی علت پافشاری کلیسای کاتولیک در جلوگیری از بی اعتباری اصالت تورات این است که در چنین صورتی پایه مسیحیت نیز که بر روایات تورات استوار است متزلزل میشود: "فی المثل اگر پذیرفته شود که همه مندرجات کتاب یوشع و حوادث آن برمبنای واقعیتهای مسلم تاریخی جعلی و غیر واقعی است، در انصورت تمام اسطوره قوم برگزیده یهود در مورد بخشش ارض موعود بدین قوم برگزیده از جانب خداوند نیز داستانی تخیلی خواهد بود و با قبول چنین واقعیتی مبنای دین قومی یهود بکلی متزلزل خواهد شد، زیرا بدون میثاق یهوه و برگزیدگی قوم یهود، دین یهود دیگر محتوایی نخواهد داشت".

دیمونت در کتاب "یهودیان، خدا و تاریخ" دو کاهن یهودی را که نویسندگان واقعی تورات کنونی بوده اند عزرا و نحیا میداند که هردوی آنها در دربار هخامنشی خدمت میکردند و هر دو نیز از جانب اردشیر با مأموریت تدوین قانونی برای قوم یهود به فلسطین فرستاده شده بودند، و به ابتکار آنان بوده که سفر تثنیه که در زمان یوشیا نوشته شده بود با تجدید نظر لازم به کتابهای چهار گانه قبلی تورات اضافه شده و از این ترکیب "اسفار خمه" (تورات) کنونی بوجود آمده است.

مفهوم این واقعیت این است که آئین یهود بر اساس پنج کتابی بنیانگذاری شده است که هشتصد تا هزار و دویست سال پس از تاریخ ادعائی مرگ موسی نوشته شده اند. همین محقق تذکر میدهد که در "هگده"، کتاب تفسیر معروف یهودی که یهودیان در هر عید فصیح به یاد بود خروج قوم اسرائیل از مصر در کنیسه هامیخوانند، حتی یکبار نیز نامی از خود موسی برده نمیشود. تاریخ اواسط قرن پنجم پیش از میلاد برای تدوین واقعی تورات، که مصادف با زمان اردشیر دراز دست در ایران است، تاریخ مورد تایید اسپینوزا نیز هست.

ک. م. کنیان پژوهشگران امریکائی در کتاب "تورات و باستان شناسی جدید" توضیح میدهد که وقتی که کار تألیف تورات توسط عزرا و نحیا انجام گرفت، این دو تصمیم گرفتند سناریوی یوشیا را تجدید کنند، یعنی در تمام امپراتوری ایران (که خاور نزدیک و مصر قسمتی از آن بود) این شایعه را رواج دهند که اسفار خمه (تورات) موسی که به صورتی معجزه آسا یعنی در عالم مکاشفه به عزرا الهام شده در روز اول سال نو یهودی در معبد اورشلیم برای عموم قرائت خواهد شد، و بدین ترتیب بود که آئین یهودی سرانجام در سال 444 پیش از میلاد سند کتبی موجودیت خود را بدست آورد. تا این تاریخ آنچه واقعا تورات تلقی میشد مجموعه ای از روایات شفاهی بود که در طول قرون سینه به سینه نقل شده بود، و در هر نقل و انتقالی مطالب آنها به دلخواه راوی میتوانست مورد تغییر و تبدیل قرار گیرد. از دستنویس های قدیمی تورات امروزه حتی نسخه ای که از سده های اول مسیحیت باقی مانده باشد در دست نیست و ترجمه ای که فی المثل توسط مارتین لوتر بنیانگذار آئین پروتستان از کتاب مقدس صورت گرفته از روی نسخه متأخرتری است. بنا به گزارش سازمان بین المللی

"کتاب مقدس" تنها در آلمان قرون وسطی، یعنی در دوران لوتر، در حدود 4000 دستنویس مختلف تورات وجود داشته که مندرجات بسیاری از آنها باهم نمیخوانده است. بدین ترتیب در طول دو هزار سال از متنی به متن دیگر انواع دستکاریهایی در کتابهای مختلف عهد عتیق صورت گرفته که نه تنها اصالت مطالب آنها را از میان برده بلکه گاه انحرافات جبران ناپذیری رانیز از جانب مومنان مسیحی همراه آورده است، مثلا اشتباه پائولوس قدیس St Paulus، بزرگترین شخصیت مسیحیت بعد از عیسی، که دو کلمه عام "آدم" به معنی زاده خاک و "حوا" به معنی مادر را در متن یونانی مورد ترجمه خود اسامی خاص اولین مرد و زن آفرینش پنداشته و آنرا به همین صورت در "رساله پولس رسول به رومیان" منعکس کرده است باعث شده است که جهان مسیحیت و اسلام آدم و حوا را نامهای خاص این دونفر به حساب آورند و بعدا نام آدم با همین برداشت در قرآن و نام حوا در دیگر کتب جهانی اسلام نیز منعکس شود. بهمین ترتیب، اشتباه جرونیومی قدیس (سن ژروم) در ترجمه کلمه malum در متن لاتینی تورات به سبب (کلمه ای که در عین حال معنی ممنوع رانیز دارد) باعث شده که در طول نزدیک به دو هزار سال جهان مسیحیت گناه رانده شدن آدم و حوا را از بهشت زمینی به گردن سبب بیگناه بیندازد، هر چند که این اشتباه به جهان اسلام گسترش نیافته، زیرا که در سنتهای اسلامی، به دلیلی که روشن نیست اساسا سبب جای خود را به گندم داده است.

امروزه تاریخ تدوین تقریبا همه کتابهای مختلف عهد عتیق که بنام پیامبران یهود نامگذاری شده ولی هیچکدام از آنها توسط خود آنان نوشته نشده اند مشخص شده است. مثلا مسلم است که کتابهای دانیل، ایوب، عزرا، نحیمیا، داوران، زکریا، ملاکی، استر، یونس، هوشع همگی در قرون ششم تا چهارم پیش از میلاد مسیح با دوتا چهار قرن فاصله از زمان زندگی خود این پیغمبران تألیف شده اند. کتاب مزامیر داود، که خود او در قرن دهم پیش از میلاد میزیسته (و در قرآن تصریح شده که بصورت یک کتاب آسمانی برداود فرستاده شده است) بصورتی چند مرحله ای در طول چهار قرن (قرون هشتم تا چهارم پیش از میلاد) نگارش یافته، و کتاب غزل غزلهای سلیمان بهمین صورت در طول بیش از سه قرن تدوین شده است. بنا بر بررسیهای دو دانشمند آلمانی و انگلیسی، M. Burrows و Holscher، از 1273 بند کتاب معروف حزقیال تورات فقط 150 بند نوشته خود اوست و بقیه آن کار کسان دیگری است که آنها را چهار قرن بعد از خود او در قرون دوم و سوم پیش از میلاد نوشته اند.

آشورشناس فرانسوی J. Bottero متذکر شده است که در کتاب اشعیاء - که خودش در فاصله سالهای 760 تا 700 پیش از مسیح میزیسته - نه تنها از سقوط بابل بدست ایرانیان در دو قرن بعد از آن بصورتی دقیق سخن رفته، بلکه حتی نام کوروش فاتح بابل و بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی نیز پیش از آنکه وی بدنیا آمده باشد صراحتا ذکر شده است.

بسیاری کتابهای "عهد عتیق" در طول دو سده ای نوشته شده اند که سرزمین اسرائیل یکی از استانهای شاهنشاهی ایران بوده، بدین جهت تأثیرات فراوان و آشکاری از آئین زرتشتی در آنها دیده میشود که بعدا از طریق تورات بازتابهای گسترده آنها را در مسیحیت و در اسلام نیز میتوان یافت. از این جمله اند کتابهای دانیال و اشعیاء و مزامیر داود و تواریخ ایام و ایوب و عزرا و نحیمیا و یونس و استروامثال سلیمان. درباره این فصل مهم از تاریخ مذاهب توحیدی در صفحات آینده توضیحات بیشتری خواهید یافت.

در کتابهای تورات، ایران و پادشاهان و شهرهای مهم آن جای ممتازی دارند که هیچ کشور دیگری ندارد: 27 بار از کوروش، 18 بار از داریوش، 21 بار بخشورش (خشایارشا یا اردشیر)، 35 بار از پارس، 33 بار از ماد 4 بار از شوش 2 بار از تخت جمشید و یکبار از ری در آنها سخن رفته است و درباره شاهنشاهی ایران آمده است که: "هر چند ما (ملت یهود) بندگانیش نیستیم، ولی خدای ما در این بندگی ما را ترک نکرده، زیرا سایه بزرگواری پادشاهان پارس را بر سرمان گسترده است" (کتاب عزرا، باب نهم، 5)، و کوروش، بصورت یک نمونه منحصر بفرد در تمام تورات، "مسیح خداوند" و "آزادی بخش بزرگ" و "کمربسته خدا لقب گرفته است. به نوشته L.H. Mills یکی از برجسته ترین کارشناسان تاریخ مذاهب در آغاز قرن حاضر - که خودش یهودی است

—درطول دو قرن حکومت ایران هخامنشی بر فلسطین، یهودیان بقدری تحت تأثیر اندیشه های ایرانی قرار گرفته بودند که بسیاری از نویسندگان یهودی آن زمان اورشلیم را بیش از آنکه یهودی بدانند شهری ایرانی می شمردند".

یاد آوری میشود که سرزمین فلسطین از سال 538 تا سال 330 پیش از میلاد مسیح بخشی از شاهنشاهی هخامنشی بود و به ساتراپی پنجم از ساتراپی های بیست گانه ای که بفرمان داریوش ایجاد شده بود و مرکز آن دمشق بود وابسته بود. تجدید ساختمان معبد اورشلیم که در زمان کوروش آغاز شده بود در زمان خشایارشا یا اردشیر به پایان رسید و در آن هنگام عزرا و نحیا پیغمبران یهود که در دربار ایران خدمت میکردند از طرف این پادشاه به فلسطین رفتند و مأمور تدوین قانون برای یهودیان شدند. در این دوران بود که نفوذ فرهنگی ایران در مقیاس وسیعی در فرهنگ یهود گسترش یافت.

برخی از متون دیگر تورات که در قرون گذشته به عنوان نسخه های کهن عرضه شده اند متونی بکلی ساختگی و تقلبی بوده اند. مثلا در قرن چهاردهم در آلمان نسخه خطی توراتی بدست آمده که بعدا طغرای مقدس نابلس نام گرفت و تاریخ کتاب آن سال سیزدهم از ورود قوم اسرائیل به کنعان یعنی سیزده سال پس از مرگ موسی بود و بدین ترتیب در سراسر اروپای مسیحی این تصور را برانگیخت که همان توراتی است که در زمان موسی نوشته شده است، بخصوص اینکه نام کاتب این طغرا که بر روی پوست بیست گوسفند کتابت شده بود فینحاس بن العازار بن هارون کاهن نواده برادر موسی ذکر شده بود و بهمین جهت آنرا تورات فینحاسی نیز نام دادند. ولی بعدا معلوم شد که این فینحاس بن العازار کاهن یهودیان دمشق بوده و تورات او در سال 1318 یعنی در حدود 2500 سال بعد از تاریخ فرضی موسی کتابت شده است!

\* \* \*

نظیر آنچه راکه درباره تورات (عهد عتیق) گفته شد، در مورد انجیل (عهد جدید) نیز تذکر میتوان داد.

انجیل نیز برخلاف این اعتقاد سنتی که کتاب مشخصی است که از آسمان بر عیسی نازل شده است، نه یک کتاب بلکه چهار کتاب مجزا از یکدیگر است که جمع آنها انجیل های چهارگانه نامیده میشوند. هیچیک از این چهار انجیل نه توسط خود عیسی نوشته شده اند و نه خود او هرگز مدعی دریافت آنها بصورت وحی شده است. چهار انجیل کنونی حتی توسط حواریون مستقیم عیسی، یعنی آنها نیکه از نزدیک شاهد زندگی و مرگ وی بوده اند نوشته نشده اند، بلکه به تفاوت از سال 70 تا سال 110 بعد از میلاد مسیح و شاید هم دیرتر از آن نوشته شده اند. با آنکه تاریخ دقیق تألیف هیچیک از این انجیل ها روشن نیست، عقیده اکثر انجیل شناسان بر این است که انجیل مرقس Macus در دهه 70 میلادی، انجیل های متی Matthew و لوقا Lucius در دهه های 80 و 90 میلادی و انجیل یوحنا Johannes در حدود سال 110 میلادی یا بعد از آن تألیف شده اند. از این چهار نفر مرقس یونانی زبان مسیحی و غیر یهودی انجیل خود را به زبان یونانی درم تألیف کرده است، متی یهودی ساکن اورشلیم و عبری زبان انجیل خود را در اورشلیم به زبان عبری، لوقا ادیب و روشنفکر غیر یهودی انجیل خود را در آسیای صغیر (یا احتمالا در رم) به زبان لاتینی، و سرانجام یوحنا روحانی یهودی وابسته به کلیسای مسیحیت انجیل خود را که از نظر محتوای خود با سه انجیل دیگر تفاوت آشکار دارد به زبان آرامی در "افسوس" نوشته اند.

انجیل های تألیف شده در سالهای بعد از مرگ عیسی منحصر به همین چهار انجیل نامبرده نیستند، بلکه انجیل های متعدد دیگری نیز بنام انجیل ناصریان، انجیل عبریان، انجیل مصریان، انجیل بردیسان، انجیل مرقیون، انجیل برنابه و انجیل توماس نوشته شده اند که کلیسا هیچکدام از آنها را بجز چهار انجیل که به رسمیت شناخته شده اند نپذیرفته است. انجیل توماس که توسط قدیس مسیحی سن توماس تألیف شده است و معروفترین آنها است درست به اندازه قرآن 114 سوره (باب) دارد.

در "دائرة المعارف مسیحی" که در سال 1972 بصورت اثر دستجمعی بیش از یکصد کارشناس مذهبی کاتولیک و پروتستان با عنوان Introduction a la traduction oecumenique du Nouveau Testament در پاریس منتشر شد، تصریح شده است که تا سال 140 بعد از میلاد مسیح اصولا هیچگونه مدرکی

حاکمی از اینکه یک مجموعه نوشته های انجیلی در دسترس مسیحیان قرار داشته است وجود ندارد ، و تنها در سال 150 میلادی است که "سن ژوستن" قدیس فرانسوی برای نخستین بار از چهار متن نامبرده به صورت "خاطرات حواریون" (و نه انجیل) نام میبرد. عنوان "انجیل" تنها در سالهای دهه 170 تا 180 میلادی توسط "ایرنه" اسقف شهر لیون فرانسه به انجیلهای چهارگانه داده شد. این کلمه از کلمه یونانی قدیم Evangelion آمده که معنی خبر خوب یا "مژده" را دارد. با آنکه کلیسای کاتولیک میان همه انجیلهای متعدد و مختلف تنها چهار انجیل متی، لوقا، مرقس، یوحنا را به رسمیت شناخته است، میان خود این انجیلها نیز تنه تنها هماهنگی کامل وجود ندارد، بلکه حتی ضدونقیض ها و خلافگویی های چنان آشکاری وجود دارد که غالباً اعتبار همه آنها را در برابر علامت سؤال قرار میدهد. به گفته "گ. وینکن" از مطالب انجیلها تا کنون هشتاد هزار برداشت و تفسیر مختلف به ما رسیده است. آیا کسی هست که با اطمینان به ما بگوید کدامیک از اینها را باید وحی خداوند و کدامیک را نظریات آدمیان بدانیم؟". معروفترین این تناقض ها که غالباً بدان اشاره میشود، شجره نامه عیسی در دو انجیل متی و لوقا است که اولی نسب عیسی با 28 واسطه به داود پیغمبر و با 42 واسطه به ابراهیم پیغمبر میرسد، در صورتیکه این نسب نامه در انجیل دوم 55 واسطه یعنی سبزه واسطه بیشتر میان عیسی و ابراهیم شامل میشود، و تازه هویت این واسطه ها نیز بکلی بایکدیگر تفاوت دارد، بدین ترتیب که در انجیل متی عیسی پسر یوسف، پسر یعقوب، پسر متان، پسر ایلعازار، پسر ایلیهود و... معرفی شده است و در انجیل لوقا همین عیسی پسر یوسف، پسر هالی، پسرین متات، پسر لوی، پسر مملکی، پسرینا و.... بطوریکه میتوان تصور کرد که اصولاً صحبت از دو عیسیای مختلف در میان است. از طرف دیگر در این هر دو شجره نامه انجیل های متی و لوقا، عیسی از راه یوسف شوهر مریم از داود و ابراهیم نسب میبرد، در صورتیکه خود انجیل متی مدعی است که مریم در هنگام باردار شدن باکره بوده و با شوهرش رابطه زناشویی نداشته است.

این مسئله بکارت مریم و تولد عیسی از روح القدس که از اصول معتقدات مسیحیان است و در قرآن نیز بارها بر آن تأکید نهاده شده است ( ولی در خود انجیلهای چهارگانه تنها در یک انجیل متی مطرح شده و در سه انجیل دیگر نادیده گرفته شده است ) از یک جمله کتاب اشعیای تورات ریشه گرفته است که : باکره ای خواهد زانید و نام فرزندش عمانوئیل خواهد بود که معنی آن خدا با ما است

( کتاب اشعیاء ، باب هفتم ، 14 ). ولی بررسیهای زبان شناسی روشن کرده است که این کلمه باکره ترجمه یونانی غلطی از اصل عربی "آلماح" است که معنی واقعی آن دختر زیبایی است که خود را وقف معبد کرده است و اختصاصاً معنی باکره ندارد. بر این مبنا ، تمام اسطوره باکره گی مریم در انجیل و بخصوص در قرآن و انعکاس فراوان آن در جهان مسیحیت تنها از یک اشتباه لغوی نویسنده انجیل متی سرچشمه گرفته است .

در سه انجیل متی و مرقس و لوقا ، دوران فعالیت مذهبی عیسی و موعظه های او در جلیله و نقاط مختلف دیگر و در اورشلیم بتفاوت از چند ماه تا یکسال تعیین شده ، در صورتیکه در انجیل چهارمین (انجیل یوحنا) این مدت بیش از سه سال به حساب آمده است. به نوشته همین انجیل عیسی در این مدت سه بار به اورشلیم آمده و در آنجا جمعا هفت بار معجزه کرده است ، در صورتیکه به روایت سه انجیل دیگر وی تنها یک بار به اورشلیم سفر کرده و در اینمدت بیش از بیست معجزه داشته است . در انجیل لوقا تصریح شده است که عیسی پس از مرگ ، در روز عید فصح که پس فردای آن بود از درون گور خود به آسمان رفت ، ولی در جای دیگر تورات (کتاب اعمال رسولان ) توسط خود لوقا نوشته شده تاریخ این صعود چهل روز بعد از آن تعیین شده است ، و در دو انجیل متی و یوحنا اصولاً ذکر از صعود عیسی به میان نیامده است. این تاریخ چهل روز بعد از مرگ از طرف کلیسای کاتولیک تاریخ رسمی صعود عیسی به آسمان (Ascension) شناخته شده است. در مورد ظهور عیسی به حواریون خود پس از مرگ ، انجیل متی محل این ظهور را جلیله میداند ، انجیل لوقا یهودا، انجیل یوحنا طبریّه. در انجیل متی فرشته خداوند در خواب به یوسف شوهر مریم در هنگام تولد عیسی میگوید که بیدرنگ طفل نوزاد و مادرش را بردارد و به مصر برود و تا وقتی که فرشته مجدداً دستوری بدو نداده باشد به اسرائیل باز نگرود، زیرا که هیرودیس پادشاه یهود بخاطر یک پیشگویی که بدو شده در جستجوی طفل است تا او را هلاک کند ، و یوسف شبانگاه همراه با نوزاد و مادر او روانه مصر میشود و تا هنگام مرگ هیرودیس در آنجا میماند (متی، باب

دوم، 13-15)، ولی از این چنین سفر مهمی درسه انجیل دیگر مطلقاً سخنی به میان نیامده و حتی در انجیل لوقا تصریح شده است که مریم پس از آنکه ایام تطهیر خود را طبق شریعت موسی پشت سر گذاشت به اتفاق شوهر و فرزندش از بیت اللحیم به اورشلیم و بعد به ناصره رفت. درباره همین ناصره در انجیل متی گفته شده است که یوسف به‌مراه مریم و فرزندش عیسی در بلده ناصره ساکن شدند تا آنچه به زبان انبیای بنی اسرائیل گفته شده بود تحقق یابد که مسیح ناصری خوانده خواهد شد، ولی در کتاب هیچ پیامبر یهودی در تورات چنین چیزی نوشته نشده است. به مسیح بودن عیسی که سنگ زیر بنای آئین مسیحیت است تنها در یک مورد آنهم در یک انجیل از انجیل‌های چهارگانه اشاره شده است: "و عیسی رو به آسمان کرد و گفت: ای پدر، حیات جاودانی این است که آنها ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند" (یوحنا، باب هفدهم، 3). سه انجیل متی و لوقا و مرقس هیچ‌کدام چنین سخنی را از جانب عیسی نقل نمی‌کنند، و اصولاً موضوع مسیح بودن عیسی موضوعی است که پس از مرگ او مطرح شده است. عنوان "مسیحی" نیز فقط در حدود سال 40 بعد از میلاد ابداع شده است. به این اصل بنیادی دیگر آئین مسیحیت که عیسی پسر خداست، نه از جانب خود عیسی در انجیل‌های چهارگانه اشاره شده است نه از جانب حواریون او، بلکه طبق این روایت مجعول این عنوان پس از مرگ او در روی صلیب توسط یک سنتوریون رومی بدو داده شده که گفته است "حقاً که او پسر خدا بود!" پائولس رسول بعداً در رساله خود به غلطیان این اصطلاح را از جانب خودش، و نه از جانب عیسی، بکار برده است: "و قتیکه زمان معین فرا رسید خداوند فرزند خود را که از یک زن و در شریعت یهود متولد شده بود به میان ما فرستاد" (غلاطیان، فصل چهارم، 4). ولی همین نامگذاری نیز خودش اقتباسی از مزبور دوم داود در تورات است که در آن داود می‌گوید: "خداوند به من فرموده است: تو پسر من هستی و امروز تو را به دنیا آوردم. اینک امته را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید: ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست و مثل کوزه گر خورد خواهی کرد" (مزامیر، مزبور دوم، 8-12). و تازه خود این مزبور داود نیز بازگو کننده لوحه حمورابی است که در آن وی مردوخ خدای بابلی را پسر آتو خدای بزرگ نامیده است. از بزرگترین معجزه عیسی یعنی زنده کردن مرده (زنده شدن ابلعازار بدست عیسی در چهار روز پس از مرگ او) که در قرآن نیز از آن یاد شده (مانده، 110) تنها در یک انجیل (یوحنا، 38-44) سخن رفته و سه انجیل دیگر اصولاً چنین معجزه ای را مطرح نکرده اند.

اصطلاح معروف "پسر انسان" برای عیسی تنها در یک مورد و در یکی از انجیلها بکار رفته است: "...آنگاه پطروس از عیسی پرسید: ما که همه چیز را ترک کرده و به دنبال تو آمده ایم پادشاهان چه خواهد بود؟ و عیسی پاسخ داد که در روز معاد، در آهنگام که پسر انسان در جلال آسمانی بر تخت پادشاهی خود جلوس میکند شما نیز بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفه اسرائیل داوری خواهید کرد" (متی، باب نوزدهم، 27-28). بررسیهای زبان شناسان امروزه روشن کرده است که این اصطلاح پسر انسان زاده اشتباه در ترجمه کلمه عبری "بن آدم" است که در یکی از بند های کتاب دانیال در تورات بکار رفته است و معنی کلی بنی آدم را دارد و نه فرد بخصوصی را: "... دیر یا زود بنی آدمی از جانب خداوند به سلطنت بر همه قومها و ملتها و زبانها برگزیده خواهد شد" (کتاب دانیال، باب هفتم، 13). موضوع حواریون دوازده گانه عیسی نیز، بنا به بررسی بسیاری از محققین افسانه ای است که بعد از مرگ عیسی توسط نسل سوم مسیحیان ساخته شده با این هدف که در برداشت تاریخی از مسیحیت، نسل اول مسیحی صورت یک مجموعه متشکل و بهم پیوسته را داشته باشد، رقم دوازده بدین منظور برگزیده شده که نشانه دوازده طایفه اسرائیل و ارتباط سنتی دوعهد عتیق و عهد جدید باشد. H.Keneselmann پژوهشگر آلمانی آغاز قرن حاضر یک تحقیق کامل خود را بدین موضوع اختصاص داده است. مسئله تثلیث مسیحی یعنی ترکیب پدر و پسر (خدا و عیسی) و روح القدس بنوبه خود در هیچیک از انجیلها مطرح نشده است، و حتی پائولوس نیز که در رساله های خود در عهد جدید فرضیه الوهیت عیسی را مطرح کرده از تثلیث سخن نگفته است. بسیاری از محققین درین مورد متذکر شده اند که اساساً تا سده پنجم میلادی مسئله تثلیث جزو معتقدات اصولی سران کلیسای کاتولیک نبوده است. به تذکر ولتر در "دیکسیونر فلسفی"، از زمانی که عیسی به صلیب کشیده شد تا وقتیکه وی به خدائی شناخته شد سه قرن فاصله بود، و این تبدیل بشر به خدا در این

مدت درست برالگوی تبدیل امپراتوران به خدایان در امپراتوری رم انجام گرفت. در آغاز عیسی فقط مخلوقی برتر از دیگران شناخته شد، بعد مافوق ملانک جای گرفت، بعداً تراوش خدا دانسته شد که پیش از خلقت کائنات وجود داشته است، و سر انجام خودش خدای دوم اعلام شد.

شعار شناخته شده جهان مسیحیت که عیسی فرزند خدا است مورد نفی صریح قرآن قرار گرفته است: "خداوند خدائی یکتا است و منزه است از آنکه وی را فرزندی باشد (نساء 171)، یهودیان گفتند عزیر فرزند خدا است، و ترسایان گفتند مسیح فرزند خدا است. خدا بکشدهشان که بدو چنین دروغ میبندند!"<sup>1</sup>

(توبه، 30-31). "این کس عیسی بن مریم است و نه فرزند خدا، زیرا خدا را نمیشاید که فرزندی برای خود داشته باشد" (مریم، 34-35). ماجرای مصلوب شدن عیسی نیز که در هر چهار انجیل بر آن تأکید نهاده شده است در قرآن مورد نفی قرار گرفته و تصریح شده است که این عیسی واقعی نبود که به صلیب کشیده شد: "آنها گفتند که آری، ما عیسی مسیح فرزند مریم و پیامبر خدا را کشتیم، ولی او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر آنان چنین مشتبّه شد و کسانی که بر این عقیده اند به راه خطا میروند و از حقائق امور بی اطلاعند و بدنبال پندار باطل خویشند، زیرا که آنان به یقین اورانکشتند بلکه خداوند او را بسوی خویش بالا برد" (نساء 157-158).

گلدتسیهر این دو آیه را بازتاب گفته معروف مانی میداند که عیسی واقعی چون جوهرمادی نداشت نمیتوانست به صلیب کشیده شود و آنکس که بر بالای صلیب رفت قالب زمینی و غیراصیل او بود. این اعتقاد بعداً توسط مانویان گسترش یافت و موافقان و مخالفان بسیار پیدا کرد. باید در نظر داشت که حتی پیش از سلمان فارسی که خود سابقه مانوی داشت، بسیاری از اندیشه های مانویان در مکه و مدینه شناخته شده بود.

از دیدگاه ارزیابی تاریخی، آئین مسیحیت بهمان اندازه که پیدایش خود را به عیسی-خواه واقعی و خواه اسطوره ای-مدیون است، شکل گیری و موجودیت خویش را مدیون پائولوس است، هر چند که انحراف بنیادی خود را نیز از او دارد. در این باره گوستاولوبون در *Bibliothèque de Philosophie Scientifique* مینویسد:

"پس از مرگ عیسی شاگردان او کوشیدند تا پیشگوییها و مواظ اخلاقی او را به دیگران ابلاغ کنند، ولی در مراحل نخستین موفقیت چندانی در این راه بدست نیاوردند، و بدانصورتی که کار پیش میرفت احتمال اینکه خاطره مسیح مدت زیادی پس از مردن خود او باقی بماند بسیار اندک بود. اگر در عمل درست غیر از این شد، بخاطر این بود که پائولوس، خاخام دانشمند یهودی که خودش هرگز عیسی را ندید و رویارویی معروف او با عیسی در جاده دمشق پس از مرگ و رستاخیز عیسی نیز طبعاً افسانه ای بود که بعداً ساخته شد، با قدرت تخیل فراوان خود و باحاطه ای که به فلسفه یونانی و به مذاهب خاورزمین داشت، پا به میدان گذاشت، و بنام مسیح مذهبی را ساخت و شکل داد که اگر خود مسیح زنده بود هیچ چیز از آن سر در نمی آورد، و بهمین دلیل این مذهب بسیار بیشتر منعکس کننده ظوابط توراتی بود تا اندیشه های انقلابی خود مسیح. واقعیت شایان تذکر این است که پائولوس نیز در صداین برنیامده بود که از مسیح یک خدا بسازد، بلکه او را فقط یک بنده خدا معرفی میکرد که مأموریت داشت تا به مردمان ابلاغ کند که زندگانی ابدی در انتظار آنان است و او (عیسی) این زندگی را به قیمت مرگ خود برای آنان خریده است. هیچ نشانه ای از این وجود ندارد که در قرن اول مسیحیت عیسی از نظر پیروان او خدا یا فرزند خدا شناخته شده باشد، این اسطوره ای بود که تنها در قرن دوم مسیحی ساخته شد و تدریجاً در جوامع عیسوی رواج یافت."

1 - هویت این "عزیر" که از او نام برده شده معلوم نیست. بسیاری از محققین او را همان عزرا پیغمبر تورات شمرده اند که البته نقش مهمی در آئین یهود بر عهده دارد، ولی هیچوقت ادعای فرزندی خدا را نکرده و یهودیان نیز برای او چنین مقامی را قائل نشده اند. نفرین "خدا بکشدهشان" از جانب خود خدا نیز بسیار جالب است.

"گینی بر" استاد فلسفه دانشگاه سرین در کتاب معروف *Levolution des Dogmes* خود در همین باره مینویسد: "واقعیت این است که آن عیسی که بعدا خدای زنده شناخته شد، در تمام دوران زندگی خود نه خویشتن را خدا دانست، و نه مدعی اعلام مذهبی تازه شد. اگر به دوازده حواری ساده دل او میگفتند که عیسی تجلی خداوند در روی زمین بود، در مرحله اول معنی این حرف را نمیفهمیدند، و در درجه بعد فریاد کفر و اتهام برمیداشتند.

اندیشه فرزند داشتن خدا برای این حواریونی که هر دوازده نفرشان یهودی بودند نمیتوانست جز یک کفر وحشتناک تلقی شود، زیرا خود عیسی که برای خویش مقامی جز یکی از پیغمبران متعدد یهود قائل نبود، تنها این ادعا را داشت که نزدیکی ملکوت خداوند را که از دیرزمانی پیش به یهودیان وعده داده شده بود بدانان بشارت دهد". البته همه آنچه گفته شد، فرع بر این فرض است که اصالت تاریخی خود عیسی محرز باشد و وقایعی که در انجیلهای چهارگانه و در سایر کتابها و رسالات عهد جدید از او روایت شده اند واقعا به وقوع پیوسته باشند، در صورتیکه بسیاری از پژوهشگران معتبر و سرشناسی که درباره عیسی و مسیحیت بررسیهایی گسترده انجام داده اند، بر این باورند که اصولا در وجود خارجی شخصی به نام عیسی جای تردید است، و همچنانکه نوح و ابراهیم و یعقوب و یوسف و به احتمال بسیار موسی شخصیتهایی اسطوره ای بیش نیستند که از جانب کاهنان نویسنده تورات با هدفهایی معین ساخته و پرداخته شده اند، عیسی نیز شخصیت اسطوره ای دیگری است که با هدف بنیانگذاری آئین انقلابی مسیحیت در برابر آئین قشری یهود ابداع شده است. استدلال اصولی این دسته از محققان بر این واقعیت بنیاد نهاده شده است که همانند مورد تورات و شیوخ بزرگ اسرائیل، در مورد عیسی نیز هیچ مدرک تاریخی یا باستان شناسی که حاکی از وجود واقعی چنین کسی باشد وجود ندارد، در صورتیکه دوران وی دورانی است که امپراتوری رم از آرشیوهای منظم و از وقایع نویسی دقیق برخوردار بوده است. در عین حال بررسیهای باستان شناسی مدارک فراوانی از این دوران را در اختیار پژوهشگران گذاشته اند که منطقا ماجرای عیسی، در صورتیکه چنین شخصی واقعا وجود داشته، میبایستی در آنها منعکس شده باشد.

معروفترین متفکر یهودی زمان آغاز مسیحیت فیلون مشهور به فیلسوف اسکندریه است که از سال هشتم پیش از میلاد مسیح تا سال 50 میلادی میزیسته است. وی چند بار به فلسطین مسافرت کرده بود و با تحولات سیاسی و اجتماعی این سرزمین که در آن زمان بخشی از امپراتوری رم بود آشنائی نزدیک داشت. تأثیر اندیشه های فلسفی او در محیط مذهبی مصر و در سرزمینهای خاور نزدیک و میانه در حدی بود که بسیاری از پژوهشگران شکل گیری فلسفی مسیحیت را مدیون این فیلسوف افلاطونی می شمارند و فردریک انگلس فرضیه پرداز نامی کمونیسم او را اساسا پدر مسیحیت لقب میدهد، و با اینهمه در هیچیک از نوشته های فیلون که معاصر عیسی است به وجود چنین شخصی اشاره نشده است. نویسنده و مورخ سرشناس دیگر همان زمان یوسف فلاویوس است که او نیز یهودی است و دو کتاب تاریخ او بنامهای جنگهای یهودیان و تاریخ باستانی یهود از مهمترین تواریخ قرن اول میلادی بحساب می آیند. این کتابها در زمانی نوشته شده اند که مسیحیت به صورت نهضت مذهبی پویائی در امپراتوری رم در حال شکل گیری و گسترده بود، و با اینوصف جز اشاره ای چند سطری که بعدا حتی خود کلیسای کاتولیک آنرا نوشته ای جعلی دانست که در قرون اولیه مسیحیت بدین کتاب افزوده شده است هیچ سخنی از عیسی در آن نمیتوان یافت. همین پرسش در مورد تاریخ یهود دیگران زمان، یوسیوس وجود دارد که با اینکه خود او اهل طبریه، یعنی شهری بود که به روایت انجیل بارها عیسی در آنجا موعظه کرده بود، هیچ نامی از چنین شخصی در کتاب او برده نشده است، همچنانکه مورخین غیر یهودی همان زمان، پلوتارک (پلوتارخوس) و لوکیانوس یونانیو پلینیوس و سلزوس رومی، معتبرترین تاریخ نگاران قرون اول و دوم میلادی، ذکری از عیسی نکرده اند.

در سه قرن گذشته، زندگی عیسی موضوع یکی از گسترده ترین تحلیل ها و تجزیه های تاریخی و تحقیقی در جهان غرب قرار گرفته است، بطوریکه شمار کتابها و مقالاتی که در کشورهای مختلف اروپائی و امریکائی و در دیگر سرزمینهای مسیحی در این باره بچاپ رسیده از چندین هزار فراتر میرود. بخش زیادی از این کتابها و مقالات توسط پژوهشگران تاریخ مذاهب و دیگر محققانی برجسته نوشته شده اند که غالبا آکادمیسین یا استاد مورخ هستند، باضافه اینکه برخی از آنها خود جامه مذهبی برتن داشتند، و شاید تذکر این واقعیت شگفت آور

باشد که شمار آن گروهی از این جمع که وجود تاریخی عیسی را مورد انکار یا تردید قرار داده اند از آنچه میتوان مطلقاً انتظار داشت بسیار بیشتر است، و من در اینجا به عنوان نمونه ای از آنها به نقل دو برگزیده کوتاه از نوشته های آلبرت شوایتسر، متفکر و نویسنده معروف سوییسی که خودش کشیش نیز بود، و ه. ج. ولز نویسنده و مورخ سرشناس انگلیسی قرن حاضر، اکتفا میکنم. شوایتسر در تحقیق دو جلدی مفصل خود درباره عیسی مینویسد: "حقیقت این است که آن عیسی ناصری که به روایت عهد جدید ظهور کرد و معنویت حکومت خدا را اعلام نمود و قلمرو الهی را در زمین قرار ساخت و سپس بر بالای صلیب جان سپرد تا اقدام خود را تثبیت و تقدیس کند هرگز وجود خارجی نداشته است، بلکه شخصیتی است که توسط ناسیونالیسم طراحی شده، توسط لیبرالیسم شکل گرفته و توسط تئولوژی بر او لباس تاریخی پوشانده شده است، و علیرغم همه کوششهایی که در صد و پنجاه ساله گذشته از جانب تئولوژی (الهیات) مدرن بعمل آمده است تا عیسی کلیسا را از دید منطقی و علمی توجیه کنند و از این نظرگاه بدو هویتی تاریخی ببخشند، میتوان با اطمینان گفت که این عیسی تاریخی واقعا وجود نداشته است. آنچه بعکس واقعیت دارد مسیحیت بدون عیسی و جدا از معجزات و اعمال خارق العاده ای است که به یک شخصیت اسطوره ای نسبت داده شده است"

ه. ج. ولز بنوبه خود در کتاب نگاهی به تاریخ خویش مینویسد: "... از همه این بررسیها بدین نتیجه میرسیم که غالب سنتهای انجیلی توسط منابع اولیه مسیحی تأیید نشده اند و آن عیسائی که در قدیمی ترین مدارک معرفی شده است بهیچوجه عیسی انجیلیهای چهارگانه نیست. واقعیت این است که اولین نویسندگان مسیحی، انجیل کتابت شده ای را در اختیار نداشتند و آنچه درباره زندگی عیسی نوشته شده به زمان متأخرتری از زمان نویسندگان این انجیلها بر میگردد... قصور نخستین نویسندگان در ذکر وقایع مشخصی از زندگی عیسی زمانی قطعیت مییابد که بپذیریم وقایع تاریخی به وسیله همین افراد طراحی شده و شکل گرفته و سپس وارد انجیل شده اند."

در اواسط قرن نوزدهم متفکر آلمانی داوید اشتراوس، از شاگردان مکتب هگل، که خودش کشیش و استاد الهیات بود، بر اساس روش تحلیلی تاریخی و مذهبی هگل یعنی با ارزیابی علمی، طی کتاب قطوری درباره مقابله انجیلیهای چهارگانه و تضاد های آنها ارزش تاریخی این انجیلها را بکلی انکار کرد و چون از نظر عقلی جایی برای معجزات مسیحائی ندید، کوشید تا مسیحیتی بدون اسطوره و بدون معجزه یعنی عیسی ارائه دهد. هنگامیکه کتاب او در سال 1837 بنام نقدی بر زندگی عیسی منتشر شد، یکی از محققین سرشناس تاریخ مذهب در اشاره بدان نوشت:

کاش لااقل اشتراوس اثری چنین ویران کننده را به لاتینی نوشته بود تا مومنین عادی امکان خواندن آنرا نداشته باشند.

درباره اصالت یا عدم اصالت وجود عیسی، بررسی جالبی توسط پژوهشگر معاصر ایرانی جلال الدین آشتیانی در کتاب "تحقیقی در دین مسیح" صورت گرفته است که برای اطلاعات بیشتری میتوان بدان رجوع کرد.

\* \* \*

قرآن، به خلاف تورات و انجیل، کتابی است که زمان تدوین آن مانند هویت تاریخی آورنده آن مشخص است، به اضافه اینکه نحوه برداشت مطالب آن نیز با دو کتاب آسمانی دیگر تفاوتی اصولی دارد، زیرا در آن از خداوند بصورت شخص سوم یاد نمیشود، بلکه خود خداوند است که بصورت شخص اول سخن میگوید. باینهمه، در مورد اصالت متن کنونی قرآن نیز از همان آغاز در جامعه اسلامی تردیدها و اختلاف نظرهای بسیار وجود داشته است، چنانکه در دوران خود ماهم همین اختلاف نظرها و تردیدها در نزد اسلام شناسان وجود دارد.

قرآن در زمان وفات محمد مجموعه پراکنده ای از آیاتی بود که توسط عده ای از صحابه محمد ضبط یا توسط عده ای دیگر از آنها از بر شده بود، و چون با درگذشت خود محمد و بدنبال آن با مرگ تدریجی این افراد بیم آن میرفت که متن کامل قرآن نیز از دست برود، بنا به توصیه عمر، کار گرد آوری قرآن به زیدبن ثابت که در بازپسین سالهای زندگی محمد کاتب او بود محول شد، و وی مأموریت یافت تا قطعات قرآن را از مراجع مختلف جمع و آنها را با یکدیگر مقابله کند تا متن جامعی از قرآن از مجموع آنها تنظیم شود. متنی که زیدگرد آورد بدون نقطه و اعراب

بر صفحاتی نوشته شد و بدین جهت مصحف نام گرفت، ولی این نسخه اولیه قرآن جنبه رسمی نداشت و تنها به استفاده شخصی پیشوایان جامعه اسلامی اختصاص داده شده بود. بعداً توسط چند تن دیگر از صحابه محمد آیات دیگری بدین مجموعه افزوده شد و ترتیب تقدم و تأخر آیات نیز تغییر یافت، و بدین ترتیب چندین متن مختلف از قرآن تدوین شد که بی شباهت به نحوه تدوین متون مختلف تورات نبود. وقتیکه پس از مرگ عمر عثمان به خلافت رسید، وی تصمیم گرفت از مجموع این روایات یک متن رسمی قرآن تدوین شود که بعد از آن تنها قرآن شناخته شده و مورد قبول به حساب آید، و این بار نیز این وظیفه به زید بن ثابت کاتب محمد محول شد، و عثمان از حفصه دختر عمر و زوجه محمد خواست که او را قرآنی را که ابوبکر بدو داده بود به هیئت چهار نفری زید و همراهانش تحویل دهد. بعد از تدوین قرآن رسمی این نسخه به حفصه مسترد شد، ولی تمام مدارک و نوشته های دیگر قرآن منهدم گردید. نسخه انحصاری حفصه نیز بعد از مرگ او در سال 46 هجری به امر مروان اول خلیفه اموی ضبط و منهدم شد و بدین ترتیب تنها متنی از قرآن که باقی ماند متنی بود که به امر عثمان تهیه شده بود.

تقریباً همه محققانی که در این باره به بررسی پرداخته اند بر این عقیده اند که عثمان و نزدیکان وی یعنی بنی امیه از این تدوین و تحمیل متن واحدی از قرآن تنها نظر دینی نداشته بلکه بیشتر تابع منظورهای سیاسی بوده اند. ای. پ. پتروشفسکی که در کتاب "اسلام در ایران" خود همه این نظریات را مورد بررسی قرار داده، تأکید میکند که میتوان با اطمینان گفت در جمع آوری قرآن تغییراتی به سود هواداران بنی امیه در متن آن داده شده و زید بن ثابت بخاطر رضایت عثمان و امویان آیات معینی را از متن قرآن حذف کرده است. عبدالله ابن مسعود یکی از نزدیکان محمد و از حافظان سرشناس متن قرآن که خود متن دیگری از قرآن را تدوین کرده بود آشکارا سوره های 113 و 114 قرآن را غیر اصیل میدانست، و خوارج نیز اصالت سوره یوسف را منکر بودند. لااقل تا قرن چهارم هجری هنوز نسخه هایی از قرآن که توسط ابن ابی کعب و عبدالله ابن مسعود تدوین شده بود در میان کسانی که قرآن تدوین شده عثمان را به رسمیت نمیشناختند رواج داشت، ولی ضبط منظم این نسخه ها و انهدام آنها به امر خلفای وقت توسط حکام محلی، اندک اندک همه این نسخ را از میان برد و فقط روایت عثمان باقی ماند، بطوریکه حتی شیعیان و خوارج که بسیاری از جاهای این متن را تحریف شده می شمردند ناچار آنرا پذیرفتند.

اصالت برخی از آیه های قرآن در درجه اول از طرف نزدیکترین کسان خود محمد مورد تردید قرار گرفته است، مثلاً در احادیث چندین کتاب معتبر، از قول عایشه همسر پیامبر، پس از نزول آیه های 49 تا 52 سوره احزاب که در آنها از خداوند به پیغمبرش در مورد انتخاب زنان مورد نظرش برای همبستری و عدم الزام او به رعایت ضوابط جاری در این زمینه اختیاری کامل داده شده است، نقل شده است که خطاب به همسرش گفته بود: "می بینی ارباب آسمانیت در پذیرفتن خواسته های قلبی تو خیلی شتاب دارد". کس دیگری که اصالت این آیه هارا مورد تردید قرار داده بود عبدالله بن ابی سرح از نزدیکترین صحابه پیامبر و کاتب مخصوص وحی های او بود که پس از مدتی اصالت این وحی ها و کیفیت نزول آیات قرآنی را انکار کرد، زیرا مدعی بود که چندین بار خود او در متن این آیات به تشخیص خود تغییراتی داده و پیامبر نیز این تغییرات را پذیرفته است، و حتی یکبار آیه "فتبارک الله احسن الخالقین" (مومنون، 14) را که ساخته خود عبدالله بن سرح بوده در متن قرآن جای داده است. ابی سرح پس از طرح این اختلاف اسلام را ترک گفت و محمد نیز خونسش را حلال کرد و پس از مدتی به کشتنش فرمان داد. شرح این ماجرا به تفصیل در تاریخ طبری و تفسیر ابوالفتح رازی و کامل ابن اثیر و تفسیر شریف لاهیجی آمده است. روایات متعدد دیگری نیز حاکی است که در چندین مورد عمر ابن خطاب نظرانی درباره مسائل مختلف به محمد اظهار داشته که بعد در آیات قرآنی جای داده شده است.

از عجیب ترین مطالبی که در قرآن آمده، این آیه سوره توبه است که: "خداوند جان و مال مومنان را به بهای بهشت خریداری کرده است که در راه خدا بکشند یا کشته شوند. این وعده ای قطعی است که در تورات و انجیل و قرآن آمده است" (توبه، 111).

اگر این گفته در مورد تورات مصداق پیدا میکند که در آن یهوه به پیامبرش یوشع امر میکند که "چون شهری را بدست تو بسپارم جمیع ذکور آنرا به دم شمشیر بکش و در هیچیک از شهرهای این اقوامی که یهوه به مالکیت تو در می آورد هیچ ذی نفسی را از انسان و حیوان زنده نگذار و آنها را بالکل هلاک ساز" (سفر تثنیه، باب بیستم، 13-17)، و اگر در مورد قرآن نیز صادق است که: "چون با کفار روبرو شوید گردنهایشان را بزنید تا از فرط خونریزی از پای درآیند... (محمد، 4)، در عوض در مورد انجیل نه تنها مطلقاً صادق نیست (که در آن حتی یک مورد نیز نمیتوان یافت که دستوری برای کشتن کفار داده شده باشد)، بلکه درست بعکس در این کتاب هشدار داده شده است که هر کس که با شمشیر بکشد با شمشیر نیز کشته میشود (متی، باب بیست و ششم، 52، مرقس، باب چهاردهم، 42، لوقا، باب بیست و دوم، 46)، و هیچ مفسری نیز تا به امروز در هیچ جای انجیل نشانی از این "وعده قطعی خداوند" نیافته است که جان و مال مومنین به بهای بهشت از طریق کشتن یا کشته شدن خریداری شود 1.

\* \* \*

قرآن در جزو کتابهای آسمانی که از جانب خداوند به انبیاء فرستاده شده اند از زبور داود هم نام برده است: "و زبور را نیز به داود فرستادیم (نساء، 163)،" و همانا برتری دادیم بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر، و زبور را به داود عطا کردیم" (اسراء، 55). ولی این کتاب زبور (که در خود تورات از آن بصورت مزامیر یاد شده) هیچوقت در تورات یا در انجیل کتاب آسمانی بشمار نیامده است و خود داود نیز در هیچ جا چنین ادعائی را نکرده است، زیرا مزامیر داود مجموعه ای از سرودهای صد و پنجاه گانه ای است که داود، پادشاه و پیغمبر یهود، خطاب به یهوه، خداوند یهود سروده است (نظیر آنچه در گاتاه در مورد زرتشت و اهورامزدا میتوان دید) ولی در هیچ جای آن خود خداوند با داود سخنی نمیگوید. و تازه انتساب بسیاری از این سرودها به داود انتساب غلطی است، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد بررسیهای گسترده دو قرن اخیر نشان داده که این مجموعه در چهار دوران مختلف و در طول چند صد سال تدریجاً سروده شده که لافل یکی از ادوار آن دورانی است که سر زمین یهود جزء شاهنشاهی هخامنشی بود.

\* \* \*

علیرغم این تصریح قرآن که هر سه کتاب مقدس ادیان توحیدی (تورات، انجیل، قرآن) از جانب یک خدای واحد فرستاده شده اند (و بنابراین میباید منطقاً منعکس کننده حقایقی واحد و مشترک در قالب "قوانین ابدی و ثابت و تغییر ناپذیر الهی" باشند)، میان بسیاری از قوانین اعلام شده در این سه کتاب تفاوتها و گاه تناقضهایی چنان بنیادی وجود دارد که اگر فرض بر این باشد که همه آنها از یک منبع واحد سرچشمه گرفته اند، به ناچار باید نتیجه گرفت که خداوند در فاصله تنها چند قرن چندین بار بصورتی 180 درجه ای تغییر عقیده داده است. در مورد زناشویی چنانکه قبلاً نیز تذکر داده شد، حکم تورات این است که: "چون کسی زنی را به نکاح خود درآورده باشد، هرآنگاه که این زن دیگر در نظرش پسند نیاید طلاقنامه نوشته و بدستش بدهد و او را از خانه خود بیرون کند، و اگر آن زن شوهر دیگری کند و او نیز وی را مکروه بدارد و طلاقنامه نوشته بدستش بدهد و او را از خانه اش بیرون کند، شوهر اول که او را رها کرده بود دیگر مجاز نیست او را دوباره به نکاح خود درآورد." در همین راستا قرآن آمده است: "زنانی را به نکاح خود درآوردید که مورد پسندتان باشند: دو یا سه یا چهار زن (نساء، 20)، و اگر نافرمانی کنند اول آنها را نصیحت کنید، سپس از بسترشان دوری گزینید، و دست آخر کتکشان بزنید (نساء، 34)، و چنانچه دلپسندتان نباشند در امر طلاق آنها نگران مباشید (نساء، 19)".

1 - این فرضیه که عیسی میتوانسته است طرفدار کشتن در راه خدا باشد مورد تأیید هیچ مفسر اسلامی نیز قرار نگرفته است، و ظاهراً تنها اظهار نظر موافقی که در این باره شده گفته آیت الله خمینی در دیدار با کارگردانان علیرتبه رژیم ولایت فقیه در مراسم سلام سالروز محمد است که: "اگر به عیسی مسیح فرصت داده بودند او هم شمشیر میکشید و میکشت، زیرا وظیفه هر پیغمبر همین است که شمشیر بکشد و بکشد: (جماران، 30 آذر 1363).

ولی درست در همین زمینه در انجیل تصریح شده است که: "آنگاه عیسی فرمود مرد و زنی که با یکدیگر ازدواج میکنند دیگر دو نفر نیستند، بلکه یک تن واحد هستند. پس آنچه را که خدایم پیوسته است انسان نباید جداسازد و فریسیان پرسیدند پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاقنامه به زن خود از او جدا شود؟ و عیسی در جواب گفت: اما من به شما میگویم هر کس زن خود را به علتی بجز زنا طلاق بدهد و با زنی دیگر ازدواج کند خودش مرتکب زنا شده است (متی، باب نوزدهم، 5-9)، و هر زنی نیز که از شوهر خود جدا شود و با مرد دیگر ازدواج کند مرتکب زنا شده است (مرقس، باب دهم، 11، 12)".

در مورد خوراکی های حرام و حلال در تورات آمده است: "خداوند به موسی گفت از همه حیواناتی که بر روی زمین هستند هر کدام را که شکافته سم باشند و نشخوار کنند، بشرط اینکه سم آنها تماما شکافته باشد، بخورید و اما شتر را نخورید که شکافته سم نیست، و خرگوش را نخورید زیرا نشخوار میکند ولی سم ندارد، و خوک را نخورید، زیرا شکافته سم هست ولیکن نشخوار نمیکند، و از هر چه در آب است هر کدام که پر و فلس دارد بخورید و هر کدام که پر و فلس ندارد نخورید، و از مرغان هوا عقاب و مرغ لاشخوار و مرغ استخوان خوار و شتر مرغ و جغد و شب پره و هد هد را نخورید، ولی همه حشرات بالدار را که بر چهار پا راه میروند بخورید.... و از حشراتی که بر زمین میخزند اینها برای شما نجس اند: موش کور و موش و سوسمار و کرباسه و چلباسه و بوقلمون و هر چه بر شکم راه رود و هر چه پایهای زیاده دارد" (سفر لاویان، باب یازدهم، 1-30) و در همین مورد در قرآن آمده است: "حرام گردانید خدایم مردار و خون و گوشت خوک را، و هر حیوانی را که به نام خدا ذبح نکرده باشند (بقره، 173)،

و هر حیوانی را که به خفه کردن یا چوب زدن یا از بلندی پائین انداختن یا به شاخ زدن مرده باشد (مائده، 3)، و حلال کردیم بر شما هشت جفت از چهار پایان را: نر و ماده بره و نر و ماده بز و بچه های آنها را که در شکم مادرشان باشند، و نر و ماده شتر و نر و ماده گاو و بچه های آنها را که در شکم های ماده ها باشند (انعام، 143 و 144)". ولی درست در همین راستا در انجیل آمده است که: "...و عیسی به آنها گفت: بدانید که انسان از راه آنچه میخورد و مینوشد نجس نمیشود، زیرا که هر چه از راه دهان وارد بدن شود به معده میرود و پس از آن به مزبله ریخته میشود، اما آدمی از راه آن چیزهایی نجس میشود که از دل و دهانش بیرون می آید، مانند سخن زشت، اندیشه پلید، قتل، زنا، فسق، دزدی، طمع، شهادت دروغ، خیانت، فریب، حسادت، تهمت، خودبینی، بدخواهی و حماقت. اینهاست که از درون بیرون می آیند و آدمی را نجس میکنند" (متی، باب پانزدهم، 17، 20، مرقس، باب هفتم، 18-23). و باز در همین زمینه آمده است: "چرا مطیع مقرراتی از قبیل این میشوید که این را بخور و آنرا نخور و به این دست بزن یا دست مزن؟ عیسی به شما گفته است که در مورد خوراکی و آشامیدنی یا رعایت عید یا ماه نو یا روز سبت (شنبه) به انتقاد دیگران اهمیت ندهید" (رساله پائولوس به کولسیان، باب دوم، 16-21). در باره قصاص در تورات آمده است که: "چشم به جای چشم و دندان به جای دندان، و دست و پا بجای پا و داغ بجای داغ. و اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را کور کند او را به عوض چشمش آزاد کند" (سفر خروج، باب بیست و یکم، 24-34). و در همین زمینه در قرآن آمده است که "مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد، و بنده را در مقابل بنده و زن را در مقابل زن بکشید (بقره، 178)، چشم بجای چشم و بینی بجای بینی و گوش بجای گوش و دندان بجای دندان (مائده، 45)، و اگر مقتول از قومی باشد که با شما محاربتند، پرداخت خونبها بر قاتل ضرور نیست ولو آنکه مقتول مومن باشد (نساء، 92)". ولی در همین مورد در انجیل آمده است: "... و عیسی فرمود: شنیده اید که گفته شده است چشم به جای چشم و دندان بجای دندان. اما من به شما میگویم که انتقامجویی فقط حق خداوند است، و او است که میباید سزای گناهکاران را بدهد (لوقا، باب بیست و ششم، 27-29)، تو کیستی که بخواهی درباره انسان دیگری قضاوت کنی؟ او آفریده خداوند است و فقط ارباب آسمانی تو میتواند این کار را در مورد او انجام دهد (رساله پائولوس به رومیان، باب چهاردهم، 4)، و "چرا پرکاهی را که در چشم دیگری است می بینی ولی چوبی را که خودت در چشم داری نمی بینی؟ اگر آن چوب را از چشم خودت بیرون آورده باشی، آنگاه بهتر خواهی توانست پر کاه را نیز از چشم برادرت بیرون آوری" (متی، باب هفتم، 1-4، لوقا، باب ششم، 37-42) و "ای آدمی، تو کیستی که درباره دیگران قضاوت میکنی؟ وقتی تو دیگران را

محکوم می‌کنی ولی خودت همان کاری را که آنها انجام داده اند انجام میدهی، خودت را محکوم کرده ای" (متی، باب بیست و هفتم، 52 - 53) و "در باره دیگران قضاوت نکنید، زیرا بهمانطور که دیگران را محکوم می‌کنید خودتان محکوم خواهید شد" (متی، باب هفتم، 1 و 2).

در مورد مجازات زنا، تورات مقرر کرده است که: "اگر زنی به مردی نامزد شود ولی دیگری او را در شهر یافته با او همبستر شود پس هر دوی ایشان رابه دروازه شهر ببرند و با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند" (سفر تثئیه، باب بیست و دوم، 23 و 24)، و قرآن تصریح میکند که: "زن زناکار و مرد زناکار هر کدام را صدضربه شلاق بزنید و هیچگونه ترحمی بدانان روا مدارید، و این مجازات در حضور گروهی از مومنان انجام گیرد (نور، 2)". ولی در همین مورد در انجیل آمده که: "کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش او (عیسی) آوردند و او گفتند موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. توچه می‌گوئی؟ و عیسی گفت: در اینصورت شما هم چنین کنید، بشرط اینکه سنگ اول را کسی بر او اندازد که خود زنا نکرده باشد، و آنان تا به آخر یکی یک بیرون رفتند (یوحنا، باب هشتم، 3-10)". و در جای دیگر انجیل آمده است "توکه می‌گوئی زنا مکن، آیا خودت زنا نمی‌کنی؟ توکه می‌گوئی دزدی نباید کرد، آیا خودت دزدی نمی‌کنی؟ توکه دیگران را تعلیم میدهی، چرا خودت را تعلیم نمیدهی؟" (نامه پائولوس به رومیان، باب دوم، 21-22).

در مورد تعطیل روز سبت (شنبه) و قوانین اکید مربوط بدان در تورات آمده است که: "و خداوند به موسی فرمود شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور، اما روز هفتمین روز سبت یهوه خدای تو است و در آن هیچ کار مکن، نه تو و نه پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و چهارپایانت و میهمانت که درون دیوار تو باشد" (سفر خروج، باب بیستم، 9 و 10)، و حتی قرآن در این مورد تصریح دارد که چون یهودیان مقررات شنبه را رعایت نکردند خداوند آنها را بوزینه کرد (بقره، 65)، ولی در همین مورد در سه انجیل‌های چهارگانه میتوان خواند که: "در آنزمان عیسی در یکروز شنبه باشاگردان خود از میان مزارع گندم می‌گذشت، و چون شاگردانش گرسنه بودند شروع به چین خوشه های گندم و خوردن آنها کردند. فریسیان به او گفتند: شاگردان تو کاری را میکنند که در تورات اکیدا برای روز شنبه منع شده است. و او در جواب فرمود: آیا شما آنچه را که داود وقتی که خودش و یارانش گرسنه بودند انجام داد در تورات نخوانده اید، که چگونه به خانه خدا وارد شدند و نانهای تقدیس شده را خوردند و حال آنکه خوردن آن نان ها هم برای او و هم برای یارانش ممنوع بود؟ و آیا در تورات نخوانده اید که کاهنان یهود با آنکه در روز شنبه در معبد مقدس قانون سبت را میشکنند مقصر نیستند؟" (متی، باب دوازدهم، 1-5، مرقس، باب دوم، 23-28، لوقا، باب ششم، 1-5).

در مورد ختنه پسران، در تورات آمده است: "خداوند بر ابراهیم ظاهر شده گفت: ترا بسیار بارور نمایم و پدر امت های بسیار قرار دهم و تمامی زمین کنعان را به تو و به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم... و در مقابل تو نیز باید عهد مرا نگاه داری، و عهد من این است که بعد از تو هر ذکوری از قوم تو ختنه شود، گوشت غلفه او بریده شود، و هر ذکور ختنه نشده که گوشت غلفه او بریده نشده باشد آنکس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است" (سفر پیدایش، باب هفدهم، 5-14، باب سی و چهارم، 14-17). ولی در همین باره در انجیل تصریح شده است که: "مومن واقعی کسی نیست که فلان عضو بدنش ختنه شده باشد، بلکه کسی است که قلبش ختنه شده باشد. اگر از شریعت پیروی کنی ختنه تو ارزش دارد، اما اگر از آن سرببیچی مثل این است که اصلا ختنه نشده باشی" (رساله پائولوس به رومیان، باب دوم، 25 و 29) و: "آنچه اهمیت دارد ختنه شدن یا نشدن نیست، اطاعت پاکدلانه از فرامین خداوند است" (رساله اول پائولوس به قرنتیان، باب هفتم، 19) و: "بین یونانی و یهودی و بربر و ختنه شده و یا ختنه نشده فرقی در پیش مسیح نیست" (رساله پائولوس به کولسیان، باب دوم، 16). در جای دیگر عیسی خطاب به همین کاهنان یهود که خواهان اجرای بیقید و شرط قوانین تورات هستند میگوید: "شما درهای پادشاهی آسمانی را به روی مردم میندازید، خودتان وارد آن نمیشوید و دیگران را هم از ورود بدان باز میدارید. مال بیوه زنان را میبلعید ولی برای خود نمائی نمازتان را طول میدهید و دعاهای بسته شده به بازویتان را قطورترو دامن رداهاپتان را پهن ترمیکنید. بارهای سنگین بردوش مردم میگذارید ولی

خودتان حاضر نیستید برای بلند کردن آنها حتی انگشتتان را تکان دهید " (متی ، باب سیزدهم ، مرقس ، باب یازدهم ، لوقا ، بابهای یازدهم و بیستم ) .

\* \* \*

همچنانکه درسین مذهبی یهود ، تورات نوشته شخص موسی براساس گفتگوی دونفری او با خداوند شناخته میشود ، و همچنانکه درسین مذهبی مسیحیت انجیلهای چهارگانه منعکس کننده حقایقی هستند که عیسی مسیح از آسمان دریافت داشته است ، درجهان اسلام نیز بطور سنتی قرآن کتابی شناخته میشود که همه آن بصورت وحی بر محمد نازل شده است . با اینهمه ، پژوهشگران متعددی

که در دو قرن گذشته مطالب سه کتاب مقدس " توحیدی " را از دیدگاه صرفا علمی و با اتکا به مدارک مختلف باستان شناسی و زبان شناسی و اسطوره شناسی ارزیابی کرده اند ، براین باورند که همچنانکه تورات تقریبا در همه موارد بازگو کننده اساطیر و متون مذهبی ماقبل توراتی است ، و همچنانکه انجیل در بسیاری از موارد بازگو کننده مطالب تورات است ، قرآن نیز در بسیار موارد بازگو کننده مندرجات تورات و انجیل است ، بطوریکه حتی عین جملات یا اصطلاحات آنها در آن بازگویی شده است . مثلا این آیه سوره اعراف را که : " آنانکه آیات ما را تکذیب کنند به بهشت راه نیابند مگر آنکه شتر از چشم سوزن بگذرد " ( اعراف ، 40 ) بازتابی از این گفته عیسی در انجیل شمرده اند که : " به شما میگویم که گذشتن شتر از چشم سوزن آسانتر از راه یافتن یک ثروتمند به ملکوت خداست " ( متی ، باب نوزدهم ، 24 ) ، یا این جمله سوره آل عمران که " خداوند هر که را که بخواهد مشمول رحمت خود میکند و هر کس را هم که بخواهد به عذاب میکشاند " ( آل عمران ، 26 ) بازتابی از این جمله انجیل ( که خود آن نیز از تورات گرفته شده است ) : " زیرا که خداوند به موسی میفرماید : بر هر که بخواهم رحمت بیاورم و بر هر کس هم که بخواهم ذلت بفرستم " ( رساله پائولوس رسول به رومیان ، باب نهم ، 15- 18 ) ، و یا این جمله سوره بقره راکه : " بردلپایشان پرده افکندیم و برگوشها و چشمها ایشان مهر زدیم " تکراری از این جمله عهد جدید که : " اینان چشمهایی دارند که نمی بینند و گوشهایی دارند که نمیشنوند " ( رساله پائولوس رسول به رومیان ، باب یازدهم ، 8 ) .

جملات آغازین سوره تکویر در قرآن که : " آنگاه که خورشید تاریک شود ، و آنگاه که ستارگان خاموش گردند " و سوره انفطار که : " آنگاه که آسمان بشکافد ، و آنگاه که ستارگان بپراکنند .... " بازگویی آشکار این گفته عیسی در انجیل است که : " در آنوقت خورشید تاریک خواهد شد ، و ستارگان بیفروغ خواهند شد " ( متی ، باب بیست و چهارم ، 42 ، لوقا ، باب بیست و دوم ، 46 ) ، و نیز آیه های پایانی سوره فیل که " خداوند بر آنان سنگهای سجیل از آسمان بارانید " بازگویی این جملات که : " آنگاه خداوند سنگهایی بزرگ از آسمان بر آنها بارانید " ( صحیفه یوشع ، باب دهم ، 11 ) .

در قرآن هفت بار از خداوند بصورت آفریننده آسمان نام برده شده است ( بقره ، 29 ، مومنون ، 17 ، فصلت ، 12 ، طلاق ، 12 ، ملک ، 3 ، نوح ، 15 ، نباء ، 12 ) . تقریبا همه محققان براین نظرند که این فرضیه هفت آسمان از کتابهای مختلف تورات ( سفر تثئیه ، باب دهم ، 14 ، کتاب اول پادشاهان ، باب هشتم ، 27 ، مزامیر داود ، مزمور صد و چهل و هشتم ، 4 ) و از کتابهای تفسیری وابسته به تورات ( بت حامیدراش ، میثاق لای ، هکده ، ربی ناتان ، عروج اشعیا ) گرفته شده است . 1

1- اسطوره توراتی هفت آسمان ، خود از اسطوره بابلی هفت فلک ( عطارد ، زهره ، مریخ ، ماه ، مشتری ، زحل ، خورشید ) گرفته شده که اختر شناسی بابلی بر آن بنیاد شده است . متون مربوط بدین ضوابط فلکی در روی الواح متعددی که در کاوشهای باستان شناسی اوایل قرن حاضر در بین النهرین کشف شدند ، به تفصیل ثبت شده است .

درباره آفرینش آدم ، درقرآن آمده است که آدم را از گلی تیره و نرم آفریدیم و آنگاه روح خود را در بینی او دمیدیم (آل عمران ، 59 ، اعراف ، 12 ، حجر ، 26 ، 28 ، 29 ، اسری ، 61 ، ص ، 71 و 72 ، سجده ، 9). این توصیف قبلا درتورات چنین آمده است که : "آنگاه یهوه الوهیم آدم را از گل سرشت و دم زندگی را دربینی او دمید و آدم زنده شد (سفر پیدایش ، باب دوم ، 7) ، ای خداوند ، دستهای تو مرا سرشته ومانند سفال از گل آفریده است (کتاب ایوب ، باب دهم، 8- 9) ، ای خداوند، ما گل هستیم که با دستهای توسرشته شده ایم(کتاب اشعیا،باب شصت وچهارم، 8)". در شش سوره قرآن "لوح محفوظ"که تمام رویدادهای گذشته و آینده جهان و آدمیان درآن ثبت شده آمده است (انعام ، 59 ، یونس، 61، هود، 6، نمل، 75، سبأ، 3، حدید ، 22). وصف این لوح قبلا درچند کتاب مختلف عهد عتیق(کتاب

مزامیر، مزمورصدوسی ونهم ، 16 ، کتاب اول جنوخ،باب پنجاه و سوم ، 2 ، باب اول ، 29، و باب سی ودوم ، 21 ، عروج اشعیا ،باب دوم ، 31 ) عینا بهمین صورت آمده است . درتلمود"روش هاشانا"(باب اول ، 2 و 16) نیز آمده است که خدا در روز اول هر سال سرنوشت یکایک آدمیان را درلوح محفوظ ثبت میکند ، 1

درقرآن آمده است که "به نوح گفتیم وقتی که موعد قهر ما فرارسد و تنورآتش بجوشد ...." (هود، 40 ، مومنون ، 27 ،). این اصطلاح از تلمود اورشلیم (سهندرین دهم ، 5) گرفته شده که درآن آمده است : " هر قطره آبی که خداوند در طوفان نوح نازل کرد در کوره دوزخ جوشیده شده بود ."

درسوره انعام آمده است که ابراهیم طلوع ستاره شب را دید وگفت که این خدای من است ، ولی وقتیکه ستاره غروب کرد گفت :چیزی را که ناپدید میشود دوست ندارم . سپس طلوع ماه را دید وگفت این خدای من است، ولی با غروب کردن آن گفت که اگر خدای راستین مرا هدایت نکند از زمره گمراهان خواهم بود. پس طلوع خورشید را دید و گفت که این یکی حتما خدای من است زیرا که بزرگترین همه است ، ولی آنرا هم دید که غروب کرد ، آنگاه به قوم خود گفت من به اینهایی که شما شریک خدای آفریننده آسمانها و زمین قرار میدهید اعتقاد ندارم و به راه شرک نمیروم (انعام ، 76 – 79). این نوشته تقریبا اقتباس کامل روایتی است که درکتاب تفسیر یهودی میدراش (باب سی و هشتم ، 13- 17) آمده است .

درباره همین ابراهیم ، وقتیکه بخاطر بت شکنی به آتش افکنده میشود در قرآن آمده است که : "به آتش امر کردیم که ابراهیم را نسوزاندو برایش آرامش و خنکی به همراه بیاورد" ( انبیاء ، 69). این صحنه ، اقتباس آشکاری از کتاب دانیال تورات است که درآن به فرمان بخت النصر پادشاه بابل سه جوان یهودی به آتش انداخته میشوند ولی فرشته یهوه به آتش میدمد و آتش برای آنان خنکی و لطافت به همراه می آورد (کتاب دانیال ،باب سوم ، 23- 26 )

از گوساله زرین تورات که درهنگام اقامت چهل روزه موسی درکوه سینا برای ملاقات با یهوه توسط قوم یهود ساخته میشود تا آنرا بجای خدا بپرستند (سفر خروج ،باب سی ودوم) درقرآن بصورت گوساله سامری نام برده شده است : "آنگاه خداوند به موسی گفت : آری ، پس از رفتن تو از قوم ، ما قوم ترا آزمودیم و دیدیم که سامری آنها را گمراه کرده بود" (طه ، 85). این اسطوره از کتاب هوشع نبی گرفته شده است که : "اسرائیل نیکوئی را ترک کرده و از نقره وطلای خویش گوساله سامری ساخته است" (هوشع، باب هشتم ، 4 و 5). درباره همین گوساله درجای دیگر تورات آمده است که : "پس یربعام پادشاه سامره دو گوساله طلائی ساخت و یکی از آنها را در بیت نیل و دیگری را در معبد پادشاهان گذاشت" (کتاب اول پادشاهان ،باب سیزدهم ، 28).

1 – خود تورات این اسطوره راازمنظومه بابلیEnuma Elish گرفته است که بموجب آن مردوخ خدایان درآغاز هر سال سرنوشت آدمیان را درطول آن سال بدست پسرش بر لوح محفوظ رقم میزند . متن این منظومه توسط E.Dhorme ترجمه ودرکتاب Choix des texts religieux ass چاپ شده است .

درقرآن آمده است که وقتیکه دوفرشته ای که مأمور هر آدمی هستند در دو جانب راست و چپ او مینشینند تا اعمال او را یادداشت کنند ، وی نمیتواند هیچ سخنی برزبان آورد مگر اینکه کاتبی آماده ثبت در آن درکنار خویش داشته باشد ( ق ، 17 ) . این برداشت اقتباس از تلمود است که به نوشته آن دو ملک ، یکی خوب و یکی بد ، هر مومنی را که از کنیسه باز میگردد همراهی میکنند (حقیقه ، 16 ، الف،کتوبوت ، 104 ، الف ،شبات ، 119 ، ب). درهمین زمینه کتاب دوم حنوخ (باب نوزدهم ، 5) آمده است که دو ملک درلحظه مرگ روح مرده را بدست خود میگیرند تا نامه اعمالش را به خدای داور عرضه بدارند .

درسوره مطففین ازکتابی بنام علیین سخن رفته است که تنها نزدیکان به خداوند بر وجود آن آگاهند : "علیین کتاب نیکان است، و تو چه دانی که علیون چیست ؟ کتابی مکتوب است که مقربان خداوند برآن گواهند" (مطففین ، 18 و 19). درباره این کتاب درقرآن توضیح بیشتری داده نشده است ، ولی پژوهشگران متعددی این کتاب نیکان را

همان "کتاب برگزیدگان" تورات دانسته اند که در چهارکتاب مختلف عهد عتیق (سفر خروج ، باب سی و دو، 32 ، مزامیر ، زممور شصت و نهم ، 29 ، دانیال ، باب دوازدهم ، 1 ، حنوخ،باب چهل و هفتم ، 3) و در دو کتاب عهد جدید (انجیل لوقا ، باب دهم ، 20 و مکاشفه نوحنا ، باب بیستم ، 15) بصورت دفتر مکتوب خداوند از آن یاد شده است

اسطوره توراتی خلقت حوا از دنده آدم ، در پنج سوره قرآن مورد تأیید قرار گرفته است (نساء، 10 ، انعام ، 189 ، روم ، 21 ، زمر ، 6 ، شوری ، 11 ) و در هربار تذکر داده است که نوع بشر از نسل آدم و حوا پدید آمده اند ، بدین ترتیب قرآن نیز چون تورات همه آدمیان را زاده زنا، یعنی حاصل همخوابگی پسران آدم با مادر یا خواهرانشان و یا با محارم نزدیکانشان (خواهر زاده یا برادرزاده یا عمه و خاله) می‌شمارد که همه این نوع همخوابگی ها در هر دو کتاب منع شده اند . 1

بخشی دیگر از آیات قرآن مستقیماً از انجیل و عهد جدید گرفته شده اند :

درسوره نمل از حیوانی بنام دابه الارض نام برده شده که به امر خداوند از زمین بیرون می آید تا به آدمیان هشدار دهد که کسانی از آنان به آیات پروردگار اعتقاد واقعی نداشته اند (نمل ، 82) . این توصیف اقتباس روشنی از مکاشفه یوحنا در عهد جدید است که : "آنگاه حیوانی وحشی را دیدم که از زمین بیرون آمد و دو شاخ داشت و همچون اژدها سخن می گفت" (مکاشفه یوحنا ، باب سیزدهم ، 11).

1- تقریباً همه محققانی که درباره قرآن بررسی کرده اند براین عقیده اند که پیامبر اسلام با تورات و نیز با کتابهای تفسیری مربوط بدان (تلمود ، میشنه ، هلخه ، هگده ، میدراش) که همه آنها درجامه یهودی عربستان آن زمان مورد استفاده و مراجعه بودند از نزدیک آشنا بوده است ، ولی انجیل و کتب مربوط بدان را تنها از طریق راهبان مسیحی درسفرهای تجارته خود به شام و فلسطین شناخته و آشنائی مستقیم با آنها نداشته است. طبری درتفسیر کبیر خود مینویسد که هنگامیکه محمد نخستین آیه های قرآن را عرضه کرد حتی همسرش خدیجه نیز از متون توراتی و تاریخ پیامبران عهد عتیق آگاهی داشت .

نولده که تذکر میدهد که محمد لااقل متون مذهبی هگده (مربوط به بخش اخترشناسی ، آفرینش ، پزشکی ، تصوف و داستانهای تورات) را درخود مکه آموخته بود . ویلهلم رودلف درکتاب "اقتباسهای قرآن از آئین یهود " Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum و توری درکتاب "بنیاد یهودی اسلام " The Jewish Foundation Of اسلام فهرست مفصلی از احکام و قوانینی را که درقرآن از تورات اقتباس شده ارائه کرده اند . سمونل تسویمدرکتاب بررسیهائی درباره اسلام Studies in Islam براین نکته تأکید میگذارد که اسامی و مطالب مربوطه به پیامبران عهد عتیق درقرآن غالباً از کتابهای تلمود و میدراش و کمتر از خود تورات اقتباس شده اند . مارگولیوٹ درکتاب Mohammad and the Rise of Islam مینویسد که درهمه این موارد نقش خود قرآن این بوده است که روایت تورات را با برداشتهای اسلام تطبیق دهد و برآنها مهر اسلامی بزند .

درجای دیگر قرآن آمده است که "در روز رستاخیز دفتری گشوده را به گردن هر کس می‌آویزیم و بدو می‌گوئیم این نامه اعمال تو است، آنرا بخوان تا حساب نیک و بد خویش را بدانی" (معارج، 13). این گفته تکرار مطالب دیگری از مکاشفه یوحنا است که: "و دیدیم که دفترها را گشودند، پس دفتری گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد به حسب اعمالشان از آنچه در دفترها مکتوب است" (مکاشفه یوحنا، رسول، باب بیستم، 1). در سوره مریم آمده است که مریم چون عیسی را حامله شد به محل دور دستی رفت و در آنجا در زیر درخت خرمائی درد زایمان بر او عارض شد و با خود گفت که کاش مرده بودم و اینطور گرسنه و تشنه در بیابان نمی‌ماندم.

ولی فرزندش از زیر پای او خطاب کرد که غم مخور، زیرا خداوند تو برایت چشمه‌آبی از زمین برآورده است، و برای خوراک خود نیز ساقه نخل را تکان بده تا خرماهای تازه و رسیده بر تو فروریزد" (مریم، 22 - 25).

مضمون این آیه، تکرار صحنه‌ای از سفر پیدایش تورات است که در آن هاجر کنیز و همسر ابراهیم که شوهرش وی را به خواست زن دیگرش سارا به‌مراه فرزند نوزادش اسماعیل از نزد خود می‌راند، در بیابان از گرسنگی و تشنگی مینالد و می‌گوید که کاش مرده بود و گرسنه و تشنه در بیابان نمی‌ماندم، ولی خداوند برای او چشمه‌ای از زمین بیرون آورد و بدو خوراک می‌رساند (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، 18-19). معجزه‌خیز شدن درخت خرما برای عرضه میوه خود به مریم و فرزندش در متن تعدیل شده متی (باب بیست) روایت شده ولی این ماجرا نه در زمان تولد عیسی، بلکه در هنگام سفر مریم و همسر و فرزند نوزادش به مصر در بیابان اتفاق می‌افتد.

در همین سوره مریم، بمناسبت بارداری مریم از روح القدس داستانی از زکریای پیغمبر در قرآن آمده است که بطور روشن اقتباس از انجیل لوقا است. در این باره در قرآن چنین آمده است: "و یاد آور از رحمت پروردگار خود به بنده اش زکریا، هنگامیکه وی از خداوند مسئلت کرد که وارثی برایش تعیین فرماید، زیرا زوجه اش نازاست و خودش نیز پیر شده است و ما به او گفتیم ای زکریا به تو مژده می‌دهیم که صاحب پسری خواهی شد که او را یحیی نام خواهی داد، و این نامی است که در گذشته به هیچکس نداده ایم. عرض کرد: پروردگارا، چگونه چنین شود که من سالخورده ام و همسرم نیز فرزند نمی‌آورد، اگر چنین است، مرا نشانی بر این رحمت فرما. گفتیم نشان ما این است که سه شب تمام با مردمان سخن نگوئی. و زکریا از معبد بیرون آمد و به مردمان فهماند که صبح و شب خداوند را تسبیح گوئید. و ما به یحیی خردمندی بسیار دادیم، و مهربانی و صفا، و حال آنکه هنوز کودکی بیش نبود" (خلاصه شده از سوره مریم، 1-13). در همین راستا، در انجیل آمده است "در زمان سلطنت هیرودیوس پادشاه یهودیه کاهنی بنام زکریا زندگی میکرد که همسر او از خاندان هارون بود و ایصابات نام داشت.... و ایشان را فرزندی نبود. و چون زکریا به معبد خداوند درآمد که بخور بسوزاند، فرشته خداوند بروی ظاهر شد و بدو گفت که خداوند دعای ترا مستجاب کرده است و زوجه ات برای تو پسری خواهد زائید که او را یحیی خواهی نامید و از درون رحم مادر خود همراه روح القدس خواهد بود... زکریا به فرشته گفت این را چگونه بدانم چونکه من پیر هستم و زوجه ام نیز دیرینه سال است؟ فرشته گفت: من جبرئیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا از این امور ترا مژده دهم، و لیکن چون سخنها مرا باور نکردی تا هنگام وقوع این امور لال خواهی شد و نیروی تکلم نخواهی داشت.... و چون ایصابات پسری بزاد همسایگان در روز هشتم برای ختنه طفل آمدند و نام زکریا را براو نهادند، اما مادرش گفت نی، که نام او یحیی است. بدو گفتند که از قبيله تو هیچکس این نام را ندارد. پس در ساعت طفل نوزاد دهان گشوده به حمد متکلم شد و بر تمامی آنان خوف مستولی گشت و گفتند خداوند متبارک باد" (خلاصه شده از انجیل لوقا، باب اول، 1 تا 68).

اقتباس آشکار دیگری از انجیل، آیه‌ای از سوره حدید است که در آن آمده است: "... و آنروز مردان و زنان مومن و مومنه را خواهی دید که مشعلهایی را بدست دارند تا راهشان را روشن کند. کافران مرد و زن بدانان می‌گویند اندکی درنگ کنید تا ما نیز به شما برسیم و از نور مشعلهایتان بهره مند شویم، ولی مومنان بدانان پاسخ می‌دهند: نه، باز گردید و مانند ما برای خودتان مشعل تهیه کنید. و در این میان حصار میانی مومنان و کافران

پدید خواهد آمد که مومنان در درون و کافران در بیرون آن خواهند بود" (حدید، 12). در همین باره، در انجیل آمده است:

"در آن روز پادشاهی آسمان بمانند آن ده دوشیزه ای خواهد بود که چراغهایشان را برداشتند و به پیشباز داماد رفتند. پنج تن از این دختران دانا چراغهایشان را با ظرفهای روغن همراه بردند. چون داماد درآمدن تأخیر کرد همگی خوابشان برد، تا آن هنگام که کسی در نیمه شب بانگ زد که داماد می آید، به پیشباز او بیایید. دختران که این را شنیدند همگی برخاستند و چراغهایشان را درست گرفتند. دختران نادان به دختران دانا گفتند: چراغهای ما در حال خاموش شدنند، قدری از روغن خودتان را به ما بدهید. ولی آنها جواب دادند: نه، روغن برای همه کافی نیست، بهتر است پیش فروشندگان بروید و روغن برای خودتان بخرید. وقتی که آنها رفتند داماد وارد شد. دخترانی که آماده بودند با او به مجلس عروسی وارد شدند و در بسته شد. آن پنج دختر دیگر برگشتند فریاد زدند: ای آقا، در را به روی ما باز کن! اما داماد جواب داد: من شما را نمی‌شناسم!" (متی، باب بیست و پنجم، 1 - 13).

اشارات مربوط به درهای بهشت و ملائک نگهبان آنها در سه سوره قرآن (رعد، 23، ص، 50، زمر، 73) اقتباس از فصلی از مکاشفه یوحنا در انجیل است که در آن از 12 دروازه اورشلیم و فرشتگان نگاهبان آنها سخن رفته است: "و آنگاه فرشته شهر مقدس را که با شکوه خدائی خود مانند جواهری گرانبها میدرخشید به من نشان داد که دیوار بلندی با دوازده دروازه داشت و بر آنها دوازده فرشته نگهبانی میکردند: سه دروازه بجانب خاور، سه دروازه بجانب شمال، سه دروازه بجانب باختر" (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیست یکم، 11 - 13).

افسانه دجال و ظهور او در آخرالزمان که مستقیماً در قرآن منعکس نشده ولی از همان آغاز در معتقدات اسلامی جایی اساسی داشته است، اقتباس آشکاری از رساله انجیلی تسالونیکیان است که خود آن نیز اقتباس از داستان اساطیری پرومته یونانی است که یهودیان در زمان حکومت جانشینان اسکندر در فلسطین با آن آشنا شده بودند. در انجیل در این باره آمده است که "... و در آنوقت (پیش از ظهور مسیح در آخرالزمان) آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت (که در انجیل از او بصورت Antechrist، کسی که پیش از مسیح می آید، یاد شده است) ظهور میکند، در معبد خدامینشیند و چنین مینماید که خدا است، اما ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ و به هر قسم فریب نادرستی برای گمراهانی که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند، و آن بیدین همچنان عمل خواهد کرد تا عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک کند و به تجلی ظهور خویش اورانابود سازد" (رساله دوم پائولوس رسول به تسالونیکیان، باب دوم، 3 - 10). معتقدات اسلامی این اسطوره را بهمین صورت پذیرفته و فقط جای عیسی را به مهدی داده است، و بهمین جهت این اسطوره بخصوص در جهان تشیع اهمیت خاص یافته، بطوریکه بیش از ده صفحه از بحارالانوار ملا باقر مجلسی (جلد سیزدهم) به احادیث مختلف مربوط به ظهور دجال و شرح پیروزیهای کاذب او تخصیص داده شده است. طبق این احادیث دجال در آخرالزمان از محله یهودیه اصفهان (که در مسالک و ممالک اصطخری از آن بصورت جهودستان نام برده شده است) یا از شهری در خراسان سر بر میدارد و اعلام خدائی میکند، ولی پس از چهل روز بدست امام زمان که در پایان غیبت کبرای خود در مکه ظهور میکند کشته میشود. برخی از مطالب دیگر قرآن، هم در تورات و هم در انجیل ریشه دارند، مانند "صور اسرافیل" که در بیست سوره مختلف قرآن بدان اشاره شده است. تا آنجا که مربوط به تورات است، این "صور" نه بعنوان طلایه روز قیامت (که چنین روزی در تورات جایی ندارد)، بلکه در موارد و به مناسبتهای گوناگون نواخته میشود: در سفر خروج (باب نوزدهم، 16 و 19) این شیپور در هنگام دریافت الواح ده گانه خداوند توسط موسی، در کوه سینا بصدادر میآید و در همانجا یهوه به موسی دستور میدهد که دو شیپور نقره ای به منظور فراخواندن قوم یهود و صدور فرمان عزیمت آنها بسازد (سفر اعداد، باب دهم، 1 و 2). در کتابهای مختلف عهد عتیق شیپورها گاه در هنگام جنگ (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سیزدهم، 12، کتاب هوشع نبی، باب پنجم، 8)، گاه در آغاز مراسم نیایش (کتاب دوم تواریخ ایام، باب پنجم، 12، مزامیر داود، مزمور نود و هشتم، 6)، گاه در مراسم قربانی یا اعلام هلال ماه نو یا آغاز و پایان تعطیل شبت (شنبه) یا آغاز سال

نو نواخته میشود. در کتابها و در رسالات عهد جدید "صوراسرافیل" در ماهیت رستاخیزی خود توصیف میشود: در انجیل متی عیسی در پایان جهان فرشتگان خود را باشیپوری پرتین میفرستد تا مومنان را از چهار گوشه جهان فراخوانند (متی، باب بیست و چهارم، 31). در رساله های پائولوس قدیس، صوراسرافیل رستاخیز مردگان را اعلام میکند (رساله اول به قرنتیان، باب پانزدهم، 452 رساله به تسالونیکیان، باب چهارم، 16)، و در مکاشفه یوحنا، هفت فرشته در شیپورهای خود میدمند و بترتیب باران آتش بر زمین میبارند و دریا را به خون میدل میکنند و ستاره ای سوزان از آسمان فرود می آورند و یک ثلث از خورشید و ماه و ستارگان را تاریک میکنند و ملخها را برای ویران کردن زمین میفرستند و چهار صد کرور سوار را برای کشتن یک ثلث از مردم جهان بسوی آنها روانه میکنند تا به سلاح آتش و دود و گوگرد دمار از روزگار آنان برآورند (مکاشفه یوحنا رسول، بابهای هشتم و نهم).

بعضی دیگر آیات قرآن بصورت مستقیم یا از طریق انجیل از متون زرتشتی گرفته شده اند، که از جمله آنها میتوان از آیه های مربوط به ملائک نگاهبان عرش خداوند، آیات مربوط به روز رستاخیز و ترازوی حساب، و آیه های مربوط به پل صراط نام برد.

به موضوع عرش خدا و ملائک نگهبان آن برای نخستین بار در تاریخ مذاهب در اوستا اشاره شده است که بموجب آن اهورامزدا در جایگاه آسمانی خود بر تختی زرین جای دارد که شش امشاسپند (فرشتگان مقرب) و گروه بسیاری از ایزدان (فرشتگان) آنرا در میان گرفته اند (گاتای سیزدهم، 9، و نندیداد، فصل نوزدهم، 33 و 36). این تصویر بعدها در کتاب طویبی تورات (باب دوازدهم، 15) و کتاب مکاشفه یوحنا ی رسول در انجیل بصورت هفت فرشته ای که در برابر تخت خداوند جای دارند (مکاشفه یوحنا، باب اول، 4، باب سوم، 1 و باب پنجم، 6) منعکس شده است.

در قرآن بنوبه خود آمده است که: "در آنروز ملائک را گرداگرد عرش خداوند خواهی دید که به تسبیح پروردگار خویش مشغولند" (زمر، 75) "ملائکی که عرش خداوند را بردوش دارند و آنهایی که در پیرامون آن ویرا تسبیح میگویند" (مومن، 7)، "و چون صوراسرافیل بدمد، هشت تن از ملائک عرش پروردگار ترا بردوش خواهند گرفت و به صحرا ی محشر خواهند آورد" (حاقه، 17).

آیه های مربوط به روز قیامت و سنجش اعمال نیک و بد آدمیان در ترازوی حساب، تقریباً کلمه به کلمه با متون زرتشتی در همین زمینه شباهت دارند. در دینکرت سوم (فصل 35، 209 و 312) و بندیشن (فصل سی ام، 6 - 9) و داتستان دینیک (فصل بیست و سوم) تصریح شده است که در روز حساب کارهای نیک و بدکسان توسط سروش و روشن در ترازوی عدل سنجیده میشود و در این سنجش نه کمترین کم و کاستی به سود و زیان پاکان یا گناهکاران انجام میگیرد و نه میان پادشاهان یا حقیرترین حقیران تفاوتی گذاشته میشود، و ترازو به اندازه موئی به ناحق بالا و پائین نمیروند (مینوک خرد دوم، 110). در همین زمینه در قرآن آمده است که در آن روز حساب کارهای نیک و بد کسان در ترازو سنجیده میشود و به اندازه دانه خردلی به حق هیچکس تجاوزی صورت نمیگیرد (انبیاء 47) "و در آنروز که روز حق است هر کس که کفه ترازویش سنگین تر شود رستگار شود و آنکه کفه اش سبک باشد خسران یابد، همچنانکه در زندگی به آیات ما ستم کرده بود" (اعراف، 7 و 8 و نیز مومنون، 102، شوری، 17- قارعه، 6-9).

آیات مربوط به پل صراط (صراط الجحیم) اقتباس آشکاری از چینود پل اوستائی هستند که در هیچ کتاب مذهبی دیگری از آن سخن نرفته است (اعراف، 46، یس، 66- صافات، 22). از این پل که ارواح بهشتی و دوزخی از روی آن به منزلگاه جاودان خود میروند در گاتاهای چهل و ششم و پنجاه و یکم، یسنای هفتاد و یکم، و نندیداد فصل نوزدهم بتفصیل یاد شده است.

مضمون برخی دیگر از آیه ها، از متون مانوی گرفته شده است، مانند آیه ای از سوره احزاب که در آن محمد "خاتم النبیین" نامیده شده است: "محمد پدر هیچیک از فرزندان شما نیست، ولی پیامبر خدا و خاتم النبیین (مهر پیغمبران) است" (احزاب، 40). این عنوان عنوانی است که در قرن سوم میلادی یعنی چهار قرن پیش از

اسلام به مانی داده شده بود و بعد از آن جز در قرآن به کس دیگری داده نشده است. همچنین آیه ای از سوره نساء که در آن مرگ عیسی در بالای صلیب انکار شده است از نظر تقریباً همه پژوهشگران از معتقدات مانوی گرفته شده است: "آنهايي که گفتند ما عیسی مسیح فرزند مریم و پیامبر خدا را کشتیم دروغ گفتند زیرا که عیسی به صلیب کشیده نشده و کشته نشد و تنها به نظر آنان چنین رسید. آنهايي که جز این میپندارند در اشتباهند و ادعائی میکنند که بر درستی آن وقوف ندارند و تنها از پنداری واهی پیروی میکنند. آنان بیگمان عیسی را نکشتند، بلکه خداوند که بر همه کاری توانا است او را به سوی خویش بالا برد" (نساء، 157). چنانکه قبلاً گفته شد این تأکید مستقیماً از گفته مانی آمده است که عیسی در جوهر یزدانی خود وجودی غیرمادی بود که نمیتوانست به صلیب کشیده شود، و آنکه به بالای صلیب رفت غالب مادی غیراصیل او بود. این برداشت مانوی که از معتقدات اصولی آئین مانی بشمار میآید و با برداشت رسمی کلیسای کاتولیک در این باره متناقض است از همان آغاز از طرف کلیسای مسیحیت نوعی "زندقه" تلقی شد و بعدها نیز در محاکمات سرکوبگرانه علیه مانویان بعنوان یکی از جرائم کبیره آنان مورد بهره برداری قرار گرفت.

شمس الدین دمشقی، فقیه معروف قرن هفتم هجری، در کتاب نخبه الدهر خود چندین آیه دیگر قرآن را که در آنها از دوگانگی تاریکی و روشنایی سخن رفته و عالم آفرینش صحنه نبرد نور و ظلمت به حساب آمده است، و همچنین آیاتی را که در آنها خداوند نور آسمانها و فروغ فروغها توصیف شده است (انعام، 1، نور، 35، بقره، 257، مائده، 16، ابراهیم، 1 و 5، احزاب، 43، حدید، 9، طلاق، 11) بازتابی از نوشته های مانوی میداند. گلدتسیهر بنوبه خود چندین آیه دیگر قرآن را که بازگو کننده برداشتهای عرفانی مانوی است (توبه، 9، کهف، 18، محمد، 47) ملهم از متون مذهبی مانوی معرفی میکند. حتی در زمان خود محمد، کسانی در مدینه و مکه مدعی آن بودند که بسیاری از مطالب قرآن از سلمان فارسی گرفته شده است، و این شایعه در حدیث شیوع یافته بود که لازم آمد آیه ای در تکذیب آن نازل شود:

"... میدانیم که اینان میگویند بشری است که همه اینها را به تومی آموزد. اما زبان آن کس که مورد اشاره ایشان است عجمی است در صورتیکه زبان قرآن زبان فصیح عربی است" (نحل، 103).

در قرآن از زبان عیسی گفته شده است که پس از او پیامبر دیگری بنام احمد (یکی از اسامی محمد) از جانب خداوند به رسالت خواهد آمد: "... و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، همانا من فرستاده خدایم بسوی شما، و گواهی دارم بر درستی توراتی که در دست دارم، و نی ز شمارا بشارت میدهم به پیامبری که بعد از من خواهد آمد و نامش احمد است" (صف، 6). عده ای از مفسران اسلام این آیه را اشاره ای بدین نوشته انجیل یوحنا دانسته اند که در آن از زبان عیسی آمده است: "... و من از پدر آسمانی خود مسئلت خواهم کرد که پس از من برای شما یاور دیگری بفرستد که تا ابد بصورت روح حقیقت در کنار شما باشد" (یوحنا، باب چهاردهم، 16 و 17). این کلمه "یاور" که در متن یونانی انجیل یوحنا بصورت *parakletos* (مدافع و پشتیبان) آمده، و در تفسیر ابوالفتح رازی از قرآن (مفاتیح الغیب) بصورت "فارقلیط" عربی ضبط شده و بعداً نیز به همین صورت ملاک عمل دیگر مفسران قرآن قرار گرفته است، با اندکی تغییر، یعنی با املاي *periklutos* در زبان یونانی معنی نامدار و ستوده را دارد که میتون آنرا مرادف با مفهوم "احمد" در زبان عربی تعبیر کرد.

برخی از همین مفسران قرآن کوشیده اند تا در تورات نیز اشاراتی به ظهور پیامبر اسلام بیابند. مثلاً این نوشته کتاب اشعیا را که: "برخیزید و سپرهای خود را روغن بمالید، زیرا خداوند به من فرموده است برو و دیده بانان برگمار تا آنچه را که ببینند اعلام کنند، و چون فوج الاغ سواران و فوج شتر سواران را ببینند آنگاه به دقت تمام توجه بنمایند" (مکاشفه اشعیاي نبی، باب بیست و یکم، 6-7)، را علی بن ربیع الطبری در فردوس الحکمه پیشگویی ظهور پیغمبر الاغ سوار (عیسی) و پیغمبر شتر سوار (محمد) دانسته است.

در مواردی دیگر، اسامی خاصی در قرآن آمده که قبل از آن در تورات نیز آمده است، ولی مطالب مربوط بدانها با آنچه در تورات ذکر شده بکلی تفاوت دارد. مثلاً نام هامان که در قرآن وزیر فرعون دانسته شده (مومن، 36)، در اصل نامی است که تورات به وزیر اخشورش (خشایارشاه) پادشاه پارس داده است (کتاب استر، باب ششم).

در جای دیگر مریم مادر عیسی "خواهر هارون" نامیده شده در صورتیکه مریم خواهر هارون در تورات مریم دیگری است که خواهر موسی نیز هست و تورات از او در فصل مربوط به گذر قوم اسرائیل از دریای سرخ در جریان بازگشت از مصر نام برده است (سفر خروج، باب پانزدهم، 20 و 21). عمران نیز که در قرآن پدر مریم (مادر عیسی) دانسته شده (تحریم، 12) در تورات پدر موسی و هارون و مریمی است که خواهر آنها است و نه مادر عیسی (سفر خروج، باب دوم، 1، باب ششم، 20، سفر اعداد، باب بیست و ششم، 59، تواریخ ایام، باب پنجم، 29). در خود انجیل ها هیچ نامی از پدر مریمی که مادر عیسی است برده نشده است. بهمینطور این موضوع که فرعون مصر از وزیر خود می خواهد که برای او برج بلندی بنا کند تا وی بتواند بر آن بالا رود و ببیند که خدائی که موسی ادعا میکند واقعا در آنجا وجود دارد یا نه، ظاهرا با افسانه توراتی برج بابل (که در صفحات گذشته بدان اشاره شد) مورد تداعی معانی قرآن گرفته است. در مواردی نیز، جملات کاملی از تورات با برداشت جداگانه ای در قرآن نقل شده است، مثلا در سوره انبیاء آمده است که: "تورات را به موسی و انجیل را به عیسی فرستادیم و در آن نوشتیم که بندگان صالح ما وارث زمین خواهند شد" (انبیاء، 105) در صورتیکه در تورات گوینده این جمله خود داود است و نه خدا: "زیرا خداوند مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود، و صالحان وارث زمین خواهند شد" (مزامیر، باب سی و هفتم، 29). اسامی ملائک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اوریل، رفائیل، سمونیل، یافیل، زدکیل) اند. جبرئیل (در زبان عربی به معنای آدم خدا) در تورات نیز مانند قرآن ملک مقرب اصلی است و او است که به سمت دانیال پرواز میکند تا تعبیر خوابهای پادشاه بابل را بدو بگوید برای اینکه او آنها را به پادشاه خبر دهد. اصطلاح جحیم از جحین انجیل، و اصطلاح فردوس از پردیس اوستائی گرفته شده است. اصطلاح ملکوت که در چهار جای قرآن آمده و در زبان عربی نامأنوس است از اصل کلدانی *malkut* گرفته شده که در زبان عبری تبدیل به ملخوت شده است.

در قرآن جمعا از 30 پیغمبر (منجمله پنج پیامبر اولوالعزم) نام برده شده که 23 نفر از آنها پیامبران تورات اند و 3 نفر پیامبران انجیل (عیسی، یحیی و زکریا) و 4 نفر پیامبران عرب (محمد، هود، صالح، شعیب)، ولی از 16 پیامبر یهود دیگری که در تورات نام برده شده اند، منجمله پیامبران مهمی مانند اشعیا، حزقیال، یرمیا، ودانیال در قرآن ذکری بمیان نیامده است. در عوض از پیغمبری بنام ادیس بصورت پیامبری صدیق که خداوند بدو مقامی بلند عطا فرموده (مریم، 56، انبیاء، 85) سخن رفته که در هیچ کتاب آسمانی و زمینی دیگر نامی از او برده نشده است.

همانطور که نام "یهوه" خدای اسرائیل، علیرغم تصریح تورات که این خود خداوند بود که برای نخستین بار خود را در کوه سینا بدین نام به موسی معرفی کرد (سفر خروج، باب بیستم، 2) ریشه عبری ندارد و از طرف خود یهودیان نیز وضع نشده است، نام "اله" نیز سابقه ممتد ماقبل اسلامی دارد و ریشه صرفا عربی ندارد.

قبلا گفته شد که یهوه نام خدای محلی قوم مدیان در باریکه شمالی دریای سرخ و جنوب سینا بود که یهودیان آنرا از این بادیه نشینان گرفتند و بصورت خدای خاص قوم یهود در آوردند و بعدا نویسندگان تورات سابقه ارتباط او را با یهود تا دوران فرضی ابراهیم یعنی حدود هزار سال پیش از دوران خروج یهودیان از مصر عقب بردند. مقر این خدا کوه حوریب بوده، و این همان کوهی است که در تورات "کوه خداوند" نامیده شده است (سفر خروج، باب سوم، 1)، و یهوه به موسی میگوید که چون تو و بنی اسرائیل از مصر بیرون روید مرا بر این کوه عبادت خواهید کرد (همانجا، 14). کلمه یهوه که در زبان قدیمی عبری "من هستم" یا "من آنم که هستم" معنی میدهد، در خط بدون اعراب عبری یهوه YHW نوشته میشود، و برخی از زبانشناسان معتقدند که اصطلاح عربی و اسلامی یاهو شکل تغییر یافته ای از آن است.

همانند الواء و یهوه تورات، الله اسلام نیز (که 2702 بار از او در قرآن یاد شده است) ریشه ای ماقبل اسلامی دارد، حیثی مولف اثر معروف تاریخ عرب که یک اثر کلاسیک در این زمینه شناخته شده است، و خودش نیز عرب است، در بررسی مفصل خویش در این باره تذکر میدهد که این نام در چند سنگنوشته باستانی در عربستان جنوبی و نیز در کتیبه ای لحيانی از قرن پنجم پیش از میلاد مسیح (یازده قرن پیش از اسلام) و در سنگنوشته های صفا

در قرن پنجم پیش از اسلام و در نوشته ای مسیحی به زبان عربی از قرن اول پیش از اسلام در ام الجمل سوریه مکررا آمده است و در خود مکه نیز خدائی به همین نام در مجتمع خدایان کعبه جای داشته است که خاندان اشرافی قریش در مکه (که مجد از آن برخاسته است) متولیان آن بوده اند و از همین بابت است که پدر مجد عبدالله نام داشته است. گولدتسیهر در اشاره بدین بحث تذکر میدهد که گروه "حنفا" در عربستان (که در قرآن چندین بار از آنان با احترام یاد شده و دوبار نیز پیروان کیش ابراهیم خوانده شده اند) سالها پیش از ظهور اسلام به وجود نوعی خدای واحد اعتقاد داشتند که او را الله میخواندند، و هم او مینویسد که اعراب شمال شبه جزیره عربستان در دوران بت پرستی الله را بصورت خدائی والا، ولی نه خدای واحد پرستش میکردند، و انگیزه این که بعدا الله در اسلام اکبر (بزرگترین) شناخته شد همین امتیازی بود که او بر سایر بتان داشت. از نظر زبان شناسی کلمه الله از ریشه ال EI مشتق شده است که مشتقات دیگر آنرا بصورت الهه Elaha در سریانی و الواه Eloah در عبری میتوان یافت .

حنفا گروهی بودند که اندکی پیش از ظهور اسلام در مکه مکتب تازه ای را در زمینه مذهبی بنیاد نهادند که بر پایه پرستش خدای واحدی بنام الله متکی بود، و بنیانگذاران آن چهار نفر از سرشناسان مکه به نام ورقه، زید، عبیداله و عثمان بودند. در همان زمان اینان به روایاتی سنتی برخوردند که احتمالا از یهودیان عربستان سرچشمه گرفته بود و حاکی از این بود که ابراهیم، که نیای قوم عرب نیز بوده، در هنگام اقامت خود در جزیره العرب به تبلیغ یکتا پرستی پرداخته و بهمین جهت از طرف بت پرستان عرب حنیف (از دین برگشته) لقب گرفته و از این سرزمین طرد شده بود. این بار این چهار نفر همین نام حنیف را بر آئین تازه خود نهادند و به تبلیغ یکتا پرستی پرداختند. هنگامیکه افراد قریش، که متولیان سنتی خانه کعبه بودند با این عده از در ناسازگاری درآمدند، زیدین عمر که ارشد آنها بود به کوه حرا که بطور سنتی محل گوشه نشینی بود پناهنده شد و بطوریکه مورخان عرب نوشته اند در همین انزوگاه (غار حرا) بود که محمد بن عبدالله با او از نزدیک آشنا شد و درباره یکتا پرستی با وی بتفصیل گفتگو کرد، ولی زید پنج سال پیش از بعثت مجد درگذشت .

در یکی از نخستین آیات وحی شده به محمد تصریح شده است که: "پس روی خود را بسوی دین حنیف بگردان که این دینی است که خداوند انسان را برای آن سرشت و آفرینش خداوند را تغییر نیست" (روم، 30). از آن پس در هشت مورد دیگر از ابراهیم و از دین حنیف بهمین صورت یاد شده است (بقره، 129، آل عمران، 60 و 89، انعام، نحل، 122، بینه، 5، یونس، 105 تاریخ، 31).

آیات متعددی از قرآن گواه بر اینند که بت ممتازی بنام الله از پیش از اسلام در عربستان شناخته شده بوده است و مقامی مافوق بتهای دیگر داشته است: "اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را در جای خود قرار داد، پاسخ خواهند گفت: الله، و اگر بپرسی چه کسی باران میفرستد و زمین مرده را زنده میکند جواب خواهند داد: الله. پس چرا امروز روی از حقیقت میگردانند؟" (عنکبوت، 62 و 63). "از آنها بپرس زمین و آنچه در آن است از آن چه کسی است و مالک همه چیز جهان و پناه همه در این دنیا کیست؟ به تو جواب خواهند داد: الله. پس چگونه است که با چنین اعتقادی باز هم پند نمیگیرند و خود را فریب میدهند؟" (مومنون، 86-92).

## معجزات

.....

کتابهای سه گانه توحیدی کلکسیونهای جالبی از انواع معجزاتند، زیرا پیامبران برای اثبات قدرت استثنائی خود نیاز به نمایش این قدرت از طریق خارق العاده دارند. "رکوردر دار" این قدرت نمائی تورات و بدنبال آن انجیل است.

قرآن خود معجزه ای تازه را مطرح نمیکند، ولی بر تمامی معجزاتی که در تورات و انجیل آمده است صحه میگذارد. بزرگترین معجزه این هر سه کتاب، معجزه یوشع بن نون جانشین جنگی موسی است که در جریان جنگها و قتل عام های خود در سرزمین کنعان، برای اینکه وقت کافی به منظور ادامه کشتار فلسطینیان داشته باشد خورشید و ماه را در آسمان از حرکت باز میدارد و این توقف تا هنگامیکه کلیه مردان و زنان و کودکان فلسطینی و حتی گاوها و گوسفندها و الاغان آنها به هلاکت میرسند ادامه مییابد (صحیفه یوشع بن نون، باب دهم، 12 و 13). به دنبال این معجزه نوبت به سلسله معجزات الیاس نبی میرسد که آتش از آسمان نازل میکند و سنگ و خاک و حتی آب خندق کاهنان معبد بعل رامیسوزاند (کتاب اول پادشاهان، باب هفدهم، 38-40)، کلاغها هر صبح و شب برایش از آسمان نان و گوشت بریان می آوردند (باب هفدهم، 6)، به پادشاه کشور اسرائیل (رقیب کشور یهودا) میگوید بمیر و وی جابجا میمیرد، ردای خود را به آب اردن میزند و رود اردن میشکافت تا او و الیشع از آن بگذرند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوم، 8)، و سرانجام در درون گردبادی به آسمان بالا می رود (همانجا، 11). بعد از رفتن الیاس به آسمان، الیشع که روح الیاس در تنش حلول کرده است معجزات او را ادامه میدهد. اونیز ردای الیاس را که در وقت رفتن وی به آسمان از تنش افتاده است به رود اردن میزند و آنرا میشکافت (همانجا، 14)، مرده ای را زنده میکند (کتاب دوم پادشاهان، باب چهارم، 31-37)، مثنی آرد در دیگ میریزد و با آن صدنفر را غذا میدهد و باز هم غذا باقی میماند. (همانجا، 41-44)، یک کوزه روغن را تبدیل به ده ها کوزه میکند (همانجا، 1-7)، آب آلوده و مسموم را با تکان دست آبی پاکیزه و نوشیدنی در میآورد (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، 13)، بی آنکه بارانی باریده باشد یک وادی بزرگ اسرائیل بدست او پر از آب میشود تا یهودیان و گاوها و گوسفندانشان از آن بنوشند (همانجا، 17)، آب رودخانه به فرمان او به رنگ خون درمی آید تا دشمنان اسرائیل فریب بخورند (همانجا، 22)، غذای فاسد شده را دوباره سالم و لذیذ میکند (باب چهارم، 38)، مرض خوره سردار آرامی را شفامی دهد و در عوض غلام خودش را به صرع دچار میکند (باب پنجم، 15)، آهن را بصورت چوب در میآورد تا بتواند روی آب بایستد (باب ششم، 6-7)، پسر بچه هائی را که در رهگذر بازی میکنند و بدیدن او که سری بیمو دارد وی را به تمسخر کچل مینامند به نام یهوه لعنت میکند و همانوقت دو خرس از جنگل بیرون می آیند و چهل و دوپسر بچه را میدرنند و میبلعدند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوم ض، 21-25)، وقتی که پادشاه ارم شهری را که الیشع در آنجا ساکن است محاصره میکند و کوههای اطراف شهر از سواران و ارابه های "آتشین" او پر میشود الیشع جسد مردی را که تازه مرده است در گور او میاندازند و مرده بمحض آنکه بدنش به استخوانهای الیشع میخورد زنده میشود و بر دوپای خود میایستد (همانجا، باب سیزدهم، 20-21)، موقعی هم که سخاریب پادشاه آشور به اسرائیل لشکر کشی میکند خداوند ملکی رامیفرستد تا "همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی او هستند هلاک کند" و سخاریب با شرمندگی به کشور خود باز میگردد (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و دوم، 21). 1.

.....

1- اسطوره آمدن ملائک به یاری پیغمبران یا سپاهان آنها در انجیل و قرآن نیز عینا مورد اقتباس قرار گرفته است. در انجیل از قول عیسی در موقع دستگیری او توسط سربازان رومی آمده است که خطاب به یکی از حواریون که قصد دفاع از او را دارد میگوید: "مگر نمیدانی که من میتوانم از پدر آسمانیم بخواهم بیش از دوازده فوج از ملائکه را به یاری من بفرستد. اما در آنصورت پیشگوئیهای کتاب مقدس چگونه تحقق یابد؟" (متی، باب بیست و ششم، 5).

انجیل های چهارگانه به نوبه خود فهرست بلند بالائی از معجزاتی را که عیسی تنها در ظرف چند ماه در نقاط مختلف اسرائیل انجام داده است نقل کرده اند که بعضی از آنها رونوشتی از معجزات تورات اند و برخی دیگر از منابع اساطیری یا افسانه ای دیگر مایه گرفته اند. عیسی به یک لشکر از دیوان که در تن دیوانه ای خانه کرده اند فرمان میدهد که از آنجا خارج شوند و در بدن دو هزار خوکی که در آنجا به چرا مشغولند بروند، و در نتیجه خوکیا دیوانه میشوند و دسته جمعی به سوی دریا میشتابند و در آب غرق میشوند (متی، باب هشتم، 28-34، مرقس، باب پنجم، 2-13، لوقا، باب هشتم، 26-39)، در قرآن نیز تصریح شده است که خداوند در جنگ احد سه هزار ملک را به یاری مسلمانان میفرستد و بدانان وعده میدهد که اگر بردبار باشند پنج هزار تن دیگر از ملائکه را نیز به کمک آنان خواهد فرستاد (آل عمران، 125). در روایات شیعه، با برداشتی مشابه انجیل، ملائکه در روز عاشورا از خداوند درخواست میکنند که بدانها اجازه داده شود در جنگ کربلا به کمک نیروی حسین بشتابند، ولی خداوند آنها را از اینکار باز میدارد تا طبق خواست خود او حسین به شهادت برسد.

زنی که دوازده سال مبتلای خونریزی است و هیچ طبیبی امکان درمان او را نداشته است دست به جامه عیسی میزند و فوراً خونریزی او متوقف میشود (متی، باب نهم، 18-21، مرقس، باب پنجم، 25-33، لوقا، باب هشتم، 43-47)، دختر مرده یک خاخام یهودی به فرمان "برخیز" عیسی برمیخیزد و به راه میافتد (متی، باب پنجم، 22-26، مرقس، باب پنجم، 35-42، لوقا، باب هشتم، 48-56)، عیسی به دریای طوفانی فرمان میدهد که آرام شود و دریا آرام میشود (متی، باب هشتم، 23-27، مرقس، باب چهارم، 35-31، لوقا، باب هشتم، 22-25)، پنج قرص نان و دو دانه ماهی را میان پنج هزار نفر تقسیم میکند، بطوریکه همه آنها سیر میشوند و باز هم دوازده سبد از خرده های نان و ماهی باقی میماند (متی، باب چهاردهم، 13-21، مرقس، باب ششم، 30-44، لوقا، باب نهم، 10-17، یوحنا، باب ششم، 1-14)، در شب تاریک و طوفانی روی آب دریا راه میبرد (متی، باب چهاردهم، 22-23، مرقس، باب ششم، 45-51، یوحنا، باب ششم، 15-21)، بیماران متعدد دامن قبای او را لمس میکنند و شفا مییابند (متی، باب چهاردهم، 34-36، مرقس، باب ششم، 53-56)، روح ناپاک را از درون دختر یک زن یونانی بیرون میکند (متی، باب پانزدهم، 21-28)، 1 مردی کرو لال را با گذاشتن انگشت در گوش او و انداختن آب دهان بر روی زبانش شنوا و گویا میکند (مرقس، باب هفتم، 31-37)، بینائی مرد کوری را با گذاشتن دست خود بر چشمان او به وی باز میگردداند (مرقس، باب هشتم، 22-36)، سه تن از حواریون او وی را در بالای کوهی بلند با موسی و الیاس در گفتگو می بینند و در همان هنگام ابری بر آنها سایه می افکند و از درون آن صدای خداوند را میشوند که میگوید این پسر عزیز من است و به او گوش بدهید (متی، باب هفدهم، 1-13، مرقس، باب نهم، 2-7، لوقا، باب نهم، 28-36)، به روح شربری که در درون پسر بچه ای رفته است و ویرا در آب و آتش میاندازد بانک میزند ای روح کرو لال، از این بچه بیرون بیا و دیگر هیچوقت به او داخل مشو، و روح نعره زنان بیرون می آید (متی، باب هفدهم، 14-21، مرقس، باب نهم، 14-27، لوقا، باب نهم، 37-43)، گدای نابینائی را در اریحا با گفتن اینکه بدنبال من بیا، بینا میکند (متی، فصل بیستم، 29-34، مرقس، فصل دهم، 46-51، لوقا، فصل هجدهم، 35-43)، هنگام گرسنگی به درخت انجیر پر برگی بر میخورد ولی چون در آن میوه ای نمیابد به درخت نفرین میکند و بدو میگوید که دیگری کسی از میوه تو نخواهد خورد، و همانوقت درخت از ریشه خشک میشود (متی، فصل بیست و یکم، 18-19، مرقس، فصل یازدهم، 12-2)

1- در نقل این معجزه، نویسنده انجیل متی که خودش یهودی است، از زبان عیسی نقل میکند که چون زن تقاضا کننده یهودی نیست، عیسی در آغاز به درخواست او پاسخ مثبت نمیدهد و به وی میگوید که درست نیست نان فرزندان خانواده (یهودیان) را پیش سگها بیندازیم، ولی چون زن جواب میدهد که با اینوصف به سگهای خانه نیز از خرده های خوراک فرزندان سهمی میرسد، عیسی تقاضای او را میپذیرد و دخترش را شفا میبخشد. پژوهشگران متعددی متذکر شده اند که چنین برداشتی بکلی مخالف با آن طرزفکری است که در بسیاری از موارد دیگر در انجیلهای چهارگانه به عیسی نسبت داده شده است.

2- ولتر در ارزیابی این معجزه میپرسد: آیا برای عیسی که خیال معجزه داشت، آسانتر نبود که درخت انجیر بیگانه را از میوه برخوردار کند تا اینکه آنرا بخشکند؟

در معروفترین معجزه خود ایلعازار مردی از اهالی یهودیه را چهار روز پس از مرگ و تدفین او زنده میکند و از درون گور بیرون می آورد (یوحنا، فصل یازدهم، 38-44).

معجزات عیسی حتی بعد از مرگ او نیز ادامه مییابد. در لحظه جان سپردن او بر روی صلیب قبرها باز میشوند و بسیاری از مقدسین از درون آنها بیرون میآیند و وارد بیت المقدس (اورشلیم) میشوند (متی، باب بیست و هفتم، 52 و 53). پس از رستاخیز از درون گور و صعود به آسمان، وی در جلیله به دیدار شاگردان (حواریون) خود می رود و با آنها گفتگو میکند (متی، باب بیست و هشتم، 16-20، مرقس، باب شانزدهم، 14-18، لوقا، باب بیست و چهارم، 36-49، یوحنا، باب بیستم، 19-23)، و جداگانه نیز بر مریم مجدلیه ظاهر میشود (متی، باب بیست و هشتم، 9-10، مرقس، باب شانزدهم، 9-11، یوحنا، باب بیستم، 11-18)، تور ماهیگیری پطروس و همراهان او را در دریای طبریّه از آنقدر ماهی پرمیکند که توانائی بردن تور را به داخل قایق خود ندارد و پطروس (شمعون) به تنهایی 153 ماهی بزرگ صید میکند (یوحنا، باب بیست و یکم، 3-11). با اینهمه، اینها فقط قسمتی از معجزات عیسی است، زیرا در انجیل یوحنا تصریح شده است که "عیسی معجزات متعدد دیگری نیز در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشده است، ولی همینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که او مسیح خدا و پسر خدا است" (یوحنا، باب بیستم، 30-31).

برخلاف انجیل که معجزات تورات را میپذیرد، و قرآن که هم معجزات تورات و هم معجزات انجیل را میپذیرد، روحانیت یهود هیچیک از معجزات عیسی را بصورت معجزه نپذیرفته بلکه آنرا سحر و جادو میدانند. در تلمود (قدوشیم 49، ب) عیسی ساحری شناخته شده که سحر و جادوی خود را از ساحران مصری آموخته است. محقق انگلیسی مورتون اسمیث در رساله تحلیلی خود درباره معجزات عیسی، عقیده دارد که نویسندگان انجیل ها این معجزات را که به عیسی نسبت داده شده از متون قدیمی کلدانی و بابلی و بخصوص مصری اقتباس کرده و حتی در مواردی فرمولهای این ساحران را بکار برده اند، مثلا در تاریخ تاسیتوس مورخ لاتینی حکایت شده است که ساحری در اسکندریه به یاری خدای آپیس با آب دهان خود بینائی یک نابینا را بدو بازگردانید و پاهای مرد مفلوجی را به حرکت درآورد. تبدیل آب به شراب که در انجیل یوحنا (باب دوم، 6-10) بصورت نخستین معجزه عیسی روایت شده، معجزه ای است که در میتولوژی یونان به دیونیزوس خدای شراب نسبت داده شده و حتی جزئیات این روایت انجیل از همان اسطوره گرفته شده است.

در قرآن معجزات اضافی دیگری هم به عیسی نسبت داده شده که در خود انجیلها سخنی از آنها نرفته است، از قبیل اینکه عیسی شکل پرنده ای را از خاک و گل میسازد و با اجازه خداوند آنرا جان میبخشد (آل عمران، 49؛ مائده، 110؛ مریم، 32) یا اینکه عیسی در گهواره مانند سالمندان با مردم حرف میزند (آل عمران، 46؛ مائده، 110؛ مریم، 29 و 30) معجزه پرنده از انجیل غیر رسمی تماس (باب سوم، 1-2) و معجزه حرف زدن عیسی از متن حبشی "معجزات عیسی" (باب دوازدهم، 626) گرفته شده است.

## اسطوره آفرینش

افسانه آفرینش کائنات و خلقت انسان، از سه قرن پیش تا کنون مهمترین نقطه ضعف هر سه مذهب "توحیدی" جهان بوده است، زیرا در این مورد این هر سه مستقیماً رو در روی واقعیت‌های جهان دانش قرار گرفته اند. هر قدم تازه ای که در طول این قرون در امر شناسائی واقعیت‌های مربوط به زمین، ما، منظومه شمسی ما، و کیهان ما، و زمین‌ها و خورشیدها و کهکشان‌های دیگر کائنات برداشته شده، و هر کشف جدیدی که درباره پیدایش زندگی در روی زمین و سیر تکاملی آن از باکتری‌های نخستین تا به انسان متفکر عصر ما صورت گرفته، افسانه هزاران ساله آفرینش شش روزه آسمان و زمین و موجودات این زمین را بی اعتبارتر ساخته است. میلیون‌ها نفر یهودی در طول بیش از سه هزار سال، و میلیارد‌ها نفر مسیحی در طول نزدیک به دو هزار سال، در عهد عتیق و عهد جدید خود درباره نحوه آفرینش کائنات و پیدایش نوع انسان در روی زمین، خوانده اند و امروز نیز می‌خوانند که:

"در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود، و روح خدا سطح آنها را فروگرفت.... و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید.... و خدا گفت زمین نباتات برویاند.... و گفت: آبها به انبوه ماهیان پر شود و پرندگان بر بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند... و گفت زمین جانوران را به اجناس مختلف و حشرات و بهائم را به اجناس مختلف بیرون بیآورد.... پس گفت که آدم را شبیه خودمان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و حشرات که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. پس آدم را آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید.... و آدم را از خاک بسرشت.... و در بینی وی روح حیات دمید.... و خداوند باغی در جهت مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.... و چهارنهر بیرون آمد تا آن باغ را سیراب کند... و خداوند همه اینها را در شش روز به پایان رسانید" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب اول).

میلیاردها مسلمان جهان نیز، بنوبه خود، در طول هزار و چهارصد سال در همین باره در قرآن خوانده اند و امروز نیز می‌خوانند که: "آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم (بقره، 117) و شب را تاریک و روز را روشن آفریدیم... پس زمین را بگسترانیدیم و کوهها را ستونهای آسمان ساختیم (نازعات، 27-33)، و آبها را بصورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و این دو دریا را با حائلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان، 53)، و همه جانوران را از آب آفریدیم که برخی از آنها بر شکم راروند و برخی بر دو پا و برخی نیز بر چهارپا (نور، 45)، و آدم را از خاک آفریدیم (آل عمران، 59) و به کاملترین صورت آفریدیم (مومن، 64)، و روح خویش را براو دمیدیم (حجر، 29)، و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی او در تاریکی‌های بیابان و دریا برافروختیم (انعام، 97)".

در طول قرن‌ها، اسطوره توراتی آفرینش برای جهان مسیحیت و واقعیت انکارناپذیری بود که انکار آن یا حتی تردید در قبول بیقید و شرط آن اتهام کفر و زندقه و کیفر شکنجه و مرگ را بدنبال داشت. هر مسیحی مومن میبایست الزماً پذیرفته باشد که دنیا در 4004 سال پیش از میلاد مسیح آفریده شده است. اسقف اعظم ایرلندی، جیمز آش در آغاز قرن هفدهم مسیحی حتی اعلام کرد که براساس بررسیهای او از متون مذهبی این آفرینش دقیقاً در ساعت نه صبح روز دوشنبه 26 اکتبر صورت گرفته است. در تقویم رسمی یهود سال کنونی سال 5758 از خلقت دنیا است و روز 7 اکتبر سالروز آفرینش جهان. از این 5758 سال، 1056 سال فاصله میان آدم و نوح، 892 سال فاصله میان نوح و ابراهیم، 1812 سال فاصله میان ابراهیم و عیسی است. طبق روایات مذهبی یهود، خاکی که آدم با آن سرشته شده از محل آینده معبد سلیمان در اورشلیم برداشته شده است.

در احادیث اسلامی بنوبه خود آمده است که خداوند در شب معراج به پیامبرش محمد اطلاع داد که زمین را روز شنبه، کوهها را روز یکشنبه، گیاهان و درختها را روز دوشنبه، آفرینی‌های ناخوشایند را روز سه شنبه، نور

را روز چهارشنبه، و حیوانات را روز پنجشنبه و آدم را روز آدینه اندکی پس از پایان نماز جمعه آفریده است (مشکوه المصباح زمخشری). بیضاوی در تفسیر معروف خود از قرآن (انوار التنزیل و اسرار التأویل) تصریح میکند که خداوند آسمانها را روز پنجشنبه آفرید و خورشید و ماه و ستارگان را روز جمعه در آنها جای داد.

به حکایت کتابهای "توحیدی" چگونگی این آفرینش کائنات و آدمیان از جانب خود خداوند در گفتگوی دو جانبه یهوه و موسی در کوه سینا و از طریق نزول وحی بر محمد، به اطلاع موسی و عیسی و محمد رسیده است. با اینهمه، واقعیت موجود این است که همچنانکه بخش فیزیک سماوی (Astro-Physic) دانش عصر ما قوانین ریاضی و فیزیکی مربوط به کهکشانها و خورشیدها و پیدایش زندگی در روی زمین را تا آن اندازه که پیشرفتهای علمی و فنی جهان کنونی اجازه میدهد دقیقاً مشخص کرده است، بخش دیگری از همین دانش عصر ما، یعنی بخش کاوشهای باستان شناسی بنوبه خود اسناد و مدارک ناشناخته فراوانی را در اختیار پژوهشگران قرار داده است که نشان میدهد برداشتهای تورات و به دنبال آن دو کتاب توحیدی دیگر در زمینه آفرینش، بیشتر از آنکه از وحی آسمانی سرچشمه گرفته باشند از اسطورهها و افسانههای ماقبل توراتی، بخصوص از معتقدات بابلی و اکدی و کلدانی و در بخش اساسی دیگری از آن یعنی در زمینه آفرینش شش روزه کائنات از معتقدات مزدائی سرچشمه گرفته اند.

الواح و مدارک مکشوفه باستان شناسی در قرن گذشته و قرن حاضر بهمان اندازه در ابطال معتقدات سنتی گذشته نقش قاطع داشته اند که اکتشافات ریاضی و نجومی و بررسیهای فضائی در ابطال این نظریات داشته اند. بطور نمونه مضمون یک لوحه بابلی مکشوفه در بایگانی کاخ سلطنتی Assurbanipal پادشاه آشور، که خود آن نیز اقتباس از اسطورههای قدیمی تری در بین النهرین است چنین است که: خدایان عالم هستی را از آب آفریدند، و در آن هنگام گردابی گرداگرد زمین رافرا گرفته بود، و زمین سطحی دایره ای شکل بود که بر دور آن کوهها افراشته بودند و سقف آسمان بر این کوهها تکیه داشت، و همه اینها در میان آب بود، و خدایان آبهارا به شکل شور و شیرین از هم جدا کردند.

پس از آن چهار رودخانه بزرگ و روئیدنیها و حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و ماهیان رایکی پس از دیگری آفریدند، و در آخر الهه "آرزو" انشار اولین مرد و کیشار اولین زن را آفرید، که اولی نماینده آسمان و دومی نماینده زمین بودند، و روح زندگی توسط "دوماساگا" و "گاتومادوک" دو خدای مرد و زن دربینی آنها دمیده شد، و از در آمیختن آن دو، نوع انسان به وجود آمد.

جملههای آغازین سفر پیدایش تورات که: پیش از آفرینش زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود و روح خدا سطح آنها را فرو گرفت ترجمه کلمه به کلمه حماسه بابلی Enuma Elish (حماسه آفرینش) است که متن کامل آنرا همراه با توضیحات تاریخی مربوط بدان در کتاب اسطورهها و سنتهای ژان بوترو آشورشناس برجسته قرن حاضر میتوان یافت، و بر اصل آمیزش دو دریای آب شیرین و آب شور که بخصوص در قرآن از آن سخن رفته است تکیه دارد. به حکایت این منظومه در آغاز Apsou (آب شیرین) و Tiamat (آب شور) لجه (Chaos) رابه وجود می آورند و بعد مردوخ خدای بزرگ جریان زمان را برقرار میکند و به فکر آفرینش کائنات و موجودات می افتد که می باید برای خدمت به خدایان ساخته شوند. اسطوره مربوط به آفرینش آدم از خاک و دمیده شدن روح زندگی دربینی او از منظومه ای بابلی متعلق به 4000 سال پیش اقتباس شده است که در آن الهه "نین تو" خاک زمین را با خون یکی از خدایان عجیب میکند و از این خمیر قالب نخستین انسان را میسازد. ترجمه کامل این منظومه در کتابی بنام "وقتی که خدایان آنها را می آفریدند" توسط ساموئل کرمر در مجموعه "میتولوژی بین النهرین" بچاپ رسیده است. در همین اساطیر بابلی از خلقت عالم در هفت روز نام برده شده است که شرح مربوط به هر روز آن بر روی لوحه ای از الواح هفتگانه کاوشهای باستان شناسی کتابخانه اشوربنی بع Assurbanipal در نینوا ثبت شده است:

به تذکر Bottero، متفکران مذهبی یهود برای پی ریزی اسطوره الهی آفرینش غالباً کاری جز این نداشته اند که مجموعه ای از معتقدات تمدنهای قبلی را درباره مسائل ماوراء الطبیعه باهم در آمیزند و آنها را در مسیر

ایدئولوژی مذهبی خاص خودشان دستکاری کنند ، و درست به همین ترتیب بود که متن رسمی کنونی کتاب مقدس از حماسه آفرینش بابلی مایه گرفت. همین محقق متذکر میشود که براساس متون اولیه تورات آفرینش زمین و آسمان در هشت روز انجام گرفته بود و نه در شش روز ، منتها خاخام های نویسنده تورات کنونی معروف به تورات کاهنان لازم دانستند خدا در روز هفتم آفرینش استراحت کند تا به تعطیل روز شنبه یهود بعدی ماوراء الطبیعه و کائناتی داده شود. این اسطوره توراتی استراحت خدا در روز هفتم آفرینش ، بطور غیر مستقیم در قرآن مورد ریشخند قرار گرفته است زیرا در آن خداوند تصریح میکند که "آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها است در شش روز آفریدیم و خسته هم نشدیم" (ق، 37).1

1 – در قرآن چندین بار از خلقت کائنات در شش روز سخن رفته است، ولی در یک سوره این مدت هشت روز تعیین شده است: "... و زمین را در دو روز آفریدیم ، و آسمانها را در دو روز دیگر، و آنچه را که در روی زمین است در چهار روز دیگر آفریدیم" ( فصلت ، 9 – 12 ). افسانه استراحت خدا در هفتمین روز آفرینش نه تنها از جانب خاخام های یهود در دوران باستانی، بلکه از جانب بسیاری از آخوندان جهان مسیحی، آنها در عصر خود ما و در یکی از مترقی ترین کشورهای جهان غرب مورد بهره برداری شگفت آوری قرار گرفته است که نمونه گویائی از آنرا در نزد فرقه معروف گواهان یهود میتوان یافت. این فرقه مذهبی Witnesses Of Jehovah (گواهان یهود) که قریب یکصد سال پیش در ایالات متحده امریکا بنیانگذاری شده است و یکی از موفق ترین فرقه های مذهبی وابسته به مسیحیت در عصر حاضر است ، در یک برداشت فلسفی بسیار نزدیک به فلسفه مذهبی ایران باستان ، دنیا را صحنه مبارزه همه جانبه خدا و شیطان میدانند و عقیده دارد که هم حکومتها و هم نهادهای مذهبی جهان کاملاً ساخته و پرداخته شیطانند و از زمان نا فرمانی آدم در بهشت همواره چنین بوده است ، زیرا که خدا بعد از آنکه آدم و حوا را در روز ششم آفرینش خلقت کرد به استراحت پرداخت و شیطان توانست از این امر استفاده کند و دامنه نفوذ خود را در زمین گسترش دهد. تلاش عیسی برای بازگرداندن حکومت خدا موفقیت آمیز نبود، زیرا خواست خداوند این بود که شیطان فرصت کافی برای اجرای همه برنامه های شیطانی خود داشته باشد. بدین جهت عیسی جنبش مذهبی گواهان یهود را مأمور کرده است که راه را برای حکومت نهائی او در جهان به عنوان طلوعه روز رستاخیز هموار سازد. از نظر گواهان یهود با استناد بدین گفته پطروس قدیس در انجیل که برای خدا یکروز معادل هزار سال است خلقت جهان میبایست منطقی 6000 سال طول کشیده باشد، هر چند که اخیراً گرایشی بدین نظریه بوجود آمده است که هر روز میباید معادل هفت هزار سال به حساب آورده شود. ولی در هر دو مورد، در این مورد توافق نظر وجود دارد که پایان روز استراحت خدا نزدیک است و وی بزودی کار خود را از سر خواهد گرفت و در پیکاری عظیم بنام Harmagedon بطور نهائی بر شیطان پیروز خواهد شد و بعد از آن دوران هزار ساله ای فرا خواهد رسید که در آن عیسی مسیح از فراز آسمانها حکومت زمینی خود را اداره خواهد کرد ، و در آن زمان مرده ها نیز زنده خواهند شد تا از این فرصت برای جبران گناهان خود استفاده کنند ، منتها چون رستاخیز اینهمه جمعیت بصورت یکجا مشکل ایجاد میکند، این رستاخیز بطور تدریجی و در چند مرحله صورت خواهد گرفت. طبق نخستین پیش بینی ها میبایست مرحله اول این کار در سال 1914 انجام شده باشد و چون چنین نشد نتیجه گرفته شد که باید برای این آمادگی تلاش بیشتری در راه نیل به حقیقت انجام گیرد. ولی تردید نیست که این رستاخیز در پایان این هزارساله صورت خواهد گرفت، و آنهایی که وفاداری خود را به یهود، خدای آفریننده کائنات، ثابت کرده باشند بار دیگر در روی همین زمین – که در آنزمان ماهیت بهشت زمینی پیشین خود (باغ عدن) را باز خواهد یافت – خواهند زیست و شیطان بزرگ و زاده های او که اندکی پیش از روز رستاخیز آزاد شده اند بدست این بهشتیان نابود خواهند شد. با توجه به اینکه در فرمانهای ده گانه موسی در تورات آمده است که "کسی را نخواهی کشت" گواهان یهود از خدمت سربازی سرباز میزنند ، به ویژه با توجه به اینکه دولتهای کنونی جهان همه ساخته شیطانند، از ادای احترام به پرچم کشور خود نیز خودداری میکنند زیرا این را نوعی بت پرستی می شمارند .

مرکز جهانی این فرقه نیرومند مذهبی (که در پایان قرن گذشته بدست Charles Taze Russel امریکائی بنیاد گذاشته شد) در بروکلین نیویورک است ولی در خارج از ایالات متحده ، در بیست کشور دیگر امریکا و اروپا و اقیانوسیه و آسیا و افریقا شعبه و پیرو دارد، و دو نشریه ارگان آن یکی با بیش از ده میلیون نسخه تیراژ به یکصد زبان و دیگری با نه میلیون نسخه تیراژ به 45 زبان منتشر میشوند .

در کتاب تحقیقی خود درباره خلقت، سهم مهمی در پی A.R.Millard و V.G.Lambert دو محقق معاصر ریزی اسطوره آفرینش توراتی برای اسطوره آفرینش آشوری قائلند که خود ترکیبی از اسطوره های سومری و اکدی و حورانی است. لوحه مربوط بدین اسطوره اکنون در موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) در لندن نگاهداری تأثیرات آشکاری از اسطوره های مصر باستان را در افسانه آفرینش F.Helling میثود. همچنین محقق آلمانی تورات یافته است که از آنجمله میتوان از آسمان و آبهای زمین، آفرینش حیوانات از خاک و آفرینش پرندگان و ماهیان از آب، و دمیدن دم زندگی در بینی انسان توسط خدایان نام برد.

اسطوره بهشت زمینی (باغ عدن) که در تورات آمده: "و خداوند باغی در عدن بطرف مشرق بوجود آورد و همه درختان خوشنما و خوشخوراک را در آن زمین رویانید و نهی از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا به چهار شعبه تقسیم شد" (سفر پیدایش، باب دوم، 8-10) بنوبه خود از اساطیر بابلی گرفته شده که در آنها از آن باغ بصورت Edinu در زبان بابلی و آشوری و Edin در زبان سومری یاد شده است. تصویر ظریفی از این باغ و نهر چهار شاخه آن را در نقوش دیواری کاخ سلطنتی بابل متعلق به قرن هیجدهم پیش از میلاد که در اواسط قرن حاضر توسط هیئت باستان شناسی فرانسه در کاوشهای باستانی مارلی کشف شد، در موزه لوور پاریس میتوان یافت. 1.

اسطوره خلق آدم به صورت خدا که درباره آن در تورات آمده است: "و خداوند گفت آدم را بصورت خودمان و موافق خودمان بسازیم، پس خدا آدم را بصورت خود آفرید و او را بصورت خدا آفرید" (سفر آفرینش، باب اول، 26) اقتباس دیگری از اساطیر بابلی و سومری است که در آنها خدایان و آدمیان به یک صورت نواده شده اند.

اعتقاد به آفرینش یک زوج نخستین نیز عقیده ای است که تقریباً در همه مذاهب باستانی عمومیت دارد. در اساطیر سومری این زوج دوموسی و اینانا، در اساطیر اکدی و بابلی مردوخ و سرپینت، در اساطیر مصری اوزیس و ازیریس، در اساطیر هندی برهما و شاکتیس، و در معتقدات اوستائی مَشیا و مَشیانگ نام دارند، که داستان اخیر تقریباً همان است که بطور کامل در تورات منعکس شده است.

داستان آدم و حوای تورات (که بعداً به همان صورت در قرآن نیز آمده است) اکنون نه تنها از جانب بیشتر پژوهشگران تاریخ مذاهب افسانه ای بیش تلقی نمیشود، بلکه حتی دائره المعارف معتبر کاتولیکی Theo نیز اعتراف میکند که این داستان تنها یک افسانه اساطیری است، منتها اضافه میکند که از نوع "پرمحتوای" این افسانه هاست و باید بین آن و داستانهائی از قبیل ترانه رلاند یا گربه چکمه پوش تفاوت گذاشت، زیرا که هر چند واقعیت ندارد ولی مفهوم معنوی عمیق دارد. در حال حاضر آنچه صدها میلیون دانش آموز و دانشجوی یهودی و مسیحی و مسلمان در دبیرستانها و دانشگاههای خود در زمینه همین آفرینش شش روزه میآموزند این است که از پیدایش کائنات تا به امروز در حدود 16 میلیارد سال، از پیدایش منظومه شمسی ما در حدود 6 میلیارد سال و از پیدایش زندگی در روی زمین در حدود 3 میلیارد سال میگذرد، و به همراه آن میآموزند که کهکشان (Galaxy) ماکه منظومه شمسی و زمین بدان تعلق دارد تنها یکی از 50 میلیارد کهکشان جهان آفرینش است، و این کهکشان خودش به تنهائی 200 میلیارد خورشید دارد که خورشید ما فقط یکی از آنها و آنها هم نه از بزرگترین آنهاست، و وسعت همین کهکشان ما در حدی است که اگر فاصله زمین از خورشید تنها یک میلیمتر فرض شود، قطر این کهکشان به 6300 کیلومتر بالغ میشود. و باز هم میآموزند که شمار کلی خورشیدهای کهکشانهای یک هزار میلیارد میلیارد (رقم 1 با 21 صفر بدنبال آن) است، و حدود گسترش این کائنات تا آنجا که محاسبه آن با

1 - از این بهشت زمینی در قرآن نیز بهمین صورت و با همین اسم نام برده شده است (بقره، 35، اعراف، 19-27، طه، 117-126). همچنین از رودخانه های چهارگانه آب و شیرو شراب طهور و غسل که در بهشت از آنها یاد شده است (محمد، 15).

وسائل و ضوابط علمی کنونی امکان دارد پانزده تا بیست میلیارد سال نوری است، یعنی سالی که هرثانیه آن مفهوم سیصد هزار کیلومتر و هر ساعت آن مفهوم یک میلیارد کیلومتر را دارد. 1.

در روی زمین خود ما نیز، از پیدایش ماهیان در حدود 450 میلیون سال، از پیدایش خزندگان در حدود 180 میلیون سال، از پیدایش پستانداران در حدود 160 میلیون سال، از پیدایش میمونهای آدم نما بین سه تا چهار و نیم میلیون سال، از پیدایش نخستین انسانها یک و نیم تا 3 میلیون سال و از پیدایش انسان کنونی تقریباً 700 هزار سال میگذرد.

تاکنون در حدود 50 میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین زندگی کرده اند که تا امروزه فقط ده تا پانزده میلیون از آنها باقی مانده اند و از این رقم بیش از یک میلیون آنرا حشرات تشکیل میدهند. بموازات آن در حدود 450 هزار نوع گیاه وجود دارند که اندکی بیش از نیم آنها درختان و گیاهان گل دار و میوه دار هستند.

قرنهای پیاپی مومنان مذاهب توحیدی بر مبنای متون مقدس بر این عقیده بودند که همه این اختران تنها به خاطر روشن کردن روزها و شبهای آدمیان در آسمان جا داده شده اند: "و خدا گفت نیر هادر فلک آسمان باشند تا به زمین روشنایی دهند، و چنین شد، و خدا ستارگان را در فلک آسمان گذاشت تا زمین را روشن کنند" (تورات، سفر آفرینش، باب اول، 15 و 16)، "و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی آدمیان در تاریکی های بیابان و دریا بر آفرینیم" (قرآن، سوره انعام، 97، یونس، 5، انبیاء، 33، فصلت، 37، ملک، 5). "و خداوند آدم را بصورت خود آفرید و بدو گفت که بارور شود و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند حکومت کند، و همه گیاهان تخمداری که بر روی تمام زمین است و همه درختهای میوه دار برای او خوراک باشد زیرا که برای او ساخته شده است" (تورات سفر پیدایش، باب اول، 27-31)، "... و همه موجودات زمین را برای بهره شما آدمیان خلق کردیم (بقره، 29)، و اسب و قاطر و الاغ را آفریدیم تا بر آنها سوار شوید، و چهار پایان را آفریدیم تا از مو و پشمشان بهره ببرید و گوشتشان را بخورید" (نحل، 7 و 8)، "برای شما نخلستانها و تاکستانها را آفریدیم تا میوه های فراوان از آنها بخورید (مومنون، 18) و مقرر کردیم که یکجا باغ انگور باشد و جایی مزرعه غلات (رعد، 3)". ولی علیرغم همه این تأکیدها که خورشید و ماه و ستارگان و حیوانات و نباتات همه به خاطر نوع انسان، مخلوق سوگلی خدا، آفریده شده اند، امروز دستاوردهای جهان دانش مشخص کرده اند که تمام این خورشیدها میلیاردها سال و این حیوانات و نباتات میلیونها سال پیش از پیدایش این مخلوق سوگلی وجود داشته اند، و حیوان دوپا نه اولین بلکه دیرخاسته ترین همه آنها است. بررسی جالبی که بیست سال پیش از این توسط Carl Sagan استاد سرشناس علوم فضائی دانشگاه کرنل امریکا انتشار یافت، حاکی از این بود که اگر عمر کائنات را یکسال فرض کنیم، اولین انسانها در ساعت 22 و سی دقیقه روز آخر ماه دوازدهم پیدا شده اند، و اولین تمدنهای در ساعت 23 و 59 دقیقه و 20 ثانیه، و آئینهای سه گانه یهودی و مسیحی و اسلام بترتیب در ساعت های 23 و 59 دقیقه و 54 و 55 و 56 ثانیه، و در حال حاضر مادرثانیه پنجاه و نهم از ساعت بیست و چهار و آخر روز از ماه دوازدهم بسر میبریم.

واقعیتهای ژئوفیزیکی مربوط به پیدایش کائنات حتی در قرون گذشته نیز چنان آشکار بود که برای قشری ترین پیروان مکتب تورات و انجیل دفاع از اسطوره خلقت شش روزه آسمان و زمین و کلیه موجودات آن امکان پذیر نبود، بناچار این راه حل مغلطه آمیز ارائه شد که روزهای بیبلیک (توراتی) را روزهای معمولی نمیپاید تلقی کرد،

1- این ارقام از تازه ترین اطلاعاتی نقل شده که توسط تلسکوپ فضائی Hubble به مرکز علمی Nasa در ایالات متحده امریکا مخابره شده است. این تلسکوپ که 13 متر طول 3،4 متر قطر و 6، 11 تن وزن دارد و در سال 1990 توسط فضایی Discovery در مدار زمین قرار داده شده در 610 کیلومتری زمین در گردش است و عکسهای ارسالی آن توسط انستیتوی علمی ویژه ای بطور منظم مورد بررسی قرار میگیرد. تلسکوپ "هابل" بطور شگفت آور ی در روز 16 اکتبر 1994 تصویری از انفجاری آسمانی در کهکشانی واقع در 500 میلیون سال نوری از زمین ما دریافت داشت که طبق محاسبات کارشناسان Nasa ذرات ناشی از آن با سرعت 320000 کیلومتر در ساعت پراکنده شده اند تا تولد چند میلیارد خورشید تازه را به دنبال بیاورند.

بلکه هر کدام از آنها را معادل چند صد هزار سال میباید به حساب آورد. ولی گذشته از اینکه خود کلیسا این تفسیر را رسماً رد کرد، چنین برداشتی مستلزم آن بود که فی المثل طوفان نوح نیز بجای چهل روز چندین هزار سال ادامه یافته باشد و موسی بجای 120 سال چند ده میلیون عمر کرده باشد. به همین ترتیب، برای پیروان مکتب قرآن نیز با همه تقرسی که این کتاب برای صدها میلیون پیروان آن داشته است و دارد، دفاع از برداشتهایی چون اینکه: "زمین را به شکل بستری مسطح آفریدیم" (نبا، 6) و "خورشید در چشمه آب تیره ای غروب میکند" (کهف، 86)، و "آسمان را نگاه میداریم که روی زمین نیفتد، مگر وقتی که خود ما چنین اراده کرده باشیم" (حج، 65) و "کوهها را مانند میخ در زمین فرو کردیم که ستونهای آسمان باشند" (نبا، 7)، و "پروردگار دوشمیرق و دو مغرب" (الرحمن، فف، 17) و "پروردگار مشرقها" (صافات، 5) پذیرفتنی نیست. آنچه در قرآن درباره گردش ماه و تغییر شکل آن از هلال به بدر و از بدر به هلال آمده، نظیر آنچه در مورد سبقت روز بر شب و دوری خورشید از ماه آمده به همین اندازه ناپذیرفتنی است: "... و نه خورشید را اجازه دادیم که به ماه برسد، و نه شب را که بر روز سبقت گیرد (یس، 40)، و سیر ماه را در منازل معین قرار دادیم تا بدینوسیله شما حساب ماهها و روزها را نگاه دارید (یس، 5) و اگر پرسند که سبب هلال و بدرو ماه چیست، بدانان پاسخ ده که منظور از آن تعیین اوقات حج و معاملات مردم است" (بقره، 189). 1.

بررسیهای هجده ساله در روی 381 کیلوگرم سنگهایی که در سال 1969 توسط سرنشینان فضاپیمای آپولو از کره ماه به زمین آورده شدند روشن کرده است که از عمر کره ماه در حدود چهار و نیم میلیارد سال میگذرد، و یکبار دیگر میتوان پرسید که چگونه چهار هزار و پانصد میلیون سال پیش کره ماه با این هدف به گردش درآمده است که آدمیان در چند میلیارد سال بعد از آن حساب سالها و روزهای خود را براساس هلال و بدر آن نگاه دارند؟ و چگونه است که تغییر شکل ماه از هلال به بدر تابع گردش این کره به دور زمین و خورشید نیست، بلکه برای تعیین اوقات حج و معاملات مردم است؟ در قرآن آمده است که: "عدد ماههای سال را دوازده قرار دادیم که چهار ماه از آنها ماههای حرام است، و از روزی که آسمانها و زمین را آفریدیم چنین بوده است، زیرا این امری است که در لوح محفوظ ماثبت شده است" (توبه، 36)، ولی این تقسیم سال به دوازده ماه قمری مدتها پیش برای نخستین بار در بابل عمل شده بود، 2. منتها در آنجا این امر به مردوخ خدای بزرگ بابل نسبت داده میشد.

این تصریح دیگر که حرام بودن چهار ماه از دوازده ماه سال، یعنی ضرورت اجتناب از هرگونه جنگ و قتال در این چهار ماه، قانونی است که از هنگام خلق آسمان و زمین برقرار بوده و در لوح محفوظ ثبت شده است این پرسش را برای پژوهشگران مطرح کرده است که در اینصورت چرا در هیچیک از دو مذهب توحیدی پیش از اسلام این موضوع توسط خداوند به پیروان این مذاهب اعلام نشده بوده است، و تنها کسانی که تا پیش از ظهور اسلام از آن با خبر بوده اند اعراب عصر جاهلیت بودند که عموماً بت پرست بودند و به خداوند و به لوح محفوظ اعتقاد نداشتند؟

1- این دو آیه احتمالاً از دو اثر مذهبی یهود تلمود اورشلیم و میدراش اقتباس شده اند که به روایت آنها هدف از تغییر شکل ماه مشخص شدن روزهای جشنها و فرائض دینی است. در کتاب *Judaism and the Koran* نوشته J.Katsh این فرضیه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

2- در بابل سال به 12 ماه و 360 روز تقسیم میشد و آغاز آن آغاز بهار بود، ولی این 12 ماه براساس قمری و نه خورشیدی تعیین میشد، و بهمین جهت هر سال - چنانکه در ایران نیز معمول است - وقت آغاز سال نو توسط اختر شناسان تعیین و اعلام میشد.

و در آنجا که به آفرینش آدم از خاک و دمیدن زندگی در بینی او و بیرون آمدن هوا از دنده او مربوط میشود ، از پیش از یکصد سال پیش که تئوری تکامل داروین براساس شواهد و مدارک انکار ناپذیرپا به جهان زیست شناسی نهاده علیرغم صف آرائی های پرسروصدای کنیسه ها و کلیسا ها و مسجد و جنجالهای خشم آگین مخالفانی که حاضر به فرود آمدن از صدر نشینی هزاران ساله آدمی به عنوان گل سر سبد جهان آفرینش نیستند جای استوارخویش را دردنایای دانش و دربرنامه های آموزشی میلیونها دبیرستان و دانشگاه سراسر جهان باز کرده است، و از وقتی که هزاران فسیل اجداد دویای ما از بیش از یک میلیون سال پیش تا به دوران حاضر درآزمایشگاهها و موزه های جهان جای گرفته اند و سیر تکامل فیزیکی و فکری نوع بشر را بصورتی آشکار به ارائه گذاشته اند ، دیگربرای آدم و حوای آشنای ما جزدرتورات ودرقصه های مادربرزگها جایی نمانده است. بقول یک صاحبنظر معاصر اشکال اساسی دراین است که نویسندگان تورات منابعی جز متون اساطیری تمدنهای ماقبل خود یا همزمان با خود دراختیار نداشته اند ، و اگر این اسطوره آفرینش امروز نوشته میشود ، به احتمال زیاد صحبت از کهکشانها و از Big-Bang میشود و حوا بجای اینکه از دنده آدم بیرون آید از درون صفحات " اصل انواع "چارلز داروین بیرون میآید .

## جن

.....

قرآن از وجود موجودات ناپیدای دیگری بنام جن نیز سخن میگوید که شبیه آدمیان آفریده شده اند ، ولی بخلاف خود آنهاکه آدمهارا می بینند،آدمها به دیدن آنها،جز درموارد خاص،قادر نیستند .درقرآن اهمیت خاصی به "اجنه" داده شده، بطوریکه 48 آیه به آنان اختصاص یافته است ، ولی در دو کتاب توحیدی دیگر، تورات و انجیل،سخنی از جن به میان نیامده است.اعتقاد به جن،اعتقادی است که ازاسطوره های بابلی به معتقدات اعراب عصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته است. دراساطیر بابلی اوتوکوها(اجنه) موجوداتی ناپیدا بودند که از آتش آفریده شده بودند و به دوگروه خوب و بد تقسیم میشدند که هر دوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان داشتند. اجنه خوب اختصاصا "شدو" نامیده میشدند که حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی ودرعین حال خطرات ناشناخته دیگری بودند که آدمیان برآنها آگاه نبودند ولی جنیان ازاین خطرات خبر داشتند.این اجنه درسفر ودرحضر وحتى درکوچه و بازار آدمیان را بی آنکه دیده شوند ، همراهی میکردند ودرهنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ میداشتند . درمقابل ،اجنه بدکه "ادیمو" خوانده میشدند پیوسته درپی آزار آدمیان بودند و برای آنها انواع و اقسام دشواریها و دردسرها را فراهم میکردند،حتی یک دسته افراطی آنها بنام "ارالو"از دنیای ظلمت برای انسانها بیماری های گوناگون همراه می آوردند یاآنانرا به جنایت تشویق میکردند وگله هایشان را از میان میبردند و خانواده ها را به جدائی میکشاندند . این گروه از اجنه شرور برخلاف سایر جنیان ازدواج نمیکردند و فرزندانى به بار نمی آوردند. انواع هفتگانه ای از آنها که درکوهستان مغرب زاده شده بودند عادتاً درویرانه هایادرزیر زمین میزیستند و آدمیان میتوانستند آنها را از پاهای سم دارشان بشناسند وبرای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. درعوض جنهای خوب نه تنها میان خودشان ازدواج میکردند،بلکه میتوانستند با آدمیان نیز درآمیزند . درقرآن این عقیده بابلی و عربی دوران جاهلیت،که مشابه آنرا به اشکال مختلف درافسانه های اساطیری یونانی، ژرمنیو اسلاو وفتیقی وآشوری نیز میتوان یافت ،به صورت یک واقعیت آسمانی ارائه شده است:"اجنه را پیش از آدمیان آفریدیم تا مارا پرستش کنند (ذاریات،56)،و آنها را ازآتش سوزان خلق کردیم (الرحمن،15-حجر،27). کسانی بین اجنه و خداوند نسبت خویشاوندی قائل شدند (ذاریات ،57)و کسانی نیز اجنه را شرکای خدا دانستند (انعام،100)،و البته این هر دوسته دروغ میگویند (صافات،158).چون محمد برای دعوت به خدایم کرد طایفه جنیان بر او ازدحام آوردند (جن،19)،گروهی ازاجنه آیات قرآن را شنیدند وبتعجب گفتند که این کتاب مارا به راه هدایت میبرد و لاجرم دیگر به خدای واحد شرک نخواهیم ورزید(جن،1و2).اینها اسلام آوردند والبته اگر درراه راست پایدار بمانند خداوند به آنها آب گوارا نصیب خواهد کرد(جن،16).اما

بعضی دیگر از آنها کافر ماندند و هیزم کش جهنم شدند (جن، 14 و 15) و ما آنها را به عذابی بسیارالیم معذب میسازیم (جن، 17) و به آنان میگوئیم شما نیز جزو آن گروهی از اجنه و آدمیان شوید که پیش از شما به آتش دوزخ داخل شدند (اعراف، 38). در روز محشر به اجنه خطاب شود که ای گروه جنیان، شما از حیث تعداد برآدمیان فزونی گرفتید، ولی آیا مابرای شما رسولانی از جنس خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از چنین روزی بترسانند؟ (انعام، 130).

به روایت قرآن، در دوران پیش از نزول این کتاب گروهی از اجنه کوشیده بودند خود را به آسمان برسانند تا در آنجا استراق سمع کنند و از اسرار عالم بالا آگاه شوند، ولی این اجنیان پس از نزول قرآن دریافتند که آسمان شدیداً تحت مراقبت است و اجنه ای که قصد رخنه بدان رداشته باشند هدف تیرشهاب ملائک پاسدار قرار میگیرند (جن، 8 و 99). همچنین به حکایت قرآن، بخشی از سپاهیان سلیمان از اجنه بودند و فرماندهانی از گروه خودشان داشتند (نمل، 17).

ادبیات اسلامی و احادیث و معتقدات عامه جهان مسلمان، با استناد به آیات قرآنی پیوسته نقش مهمی برای جنیان در زندگی روزمره مسلمانان قائل شده اند. طبق روایتی که طبری در "تفسیر کبیر" خود نقل کرده، در هنگام بازگشت محمد از طائف به مکه، گروهی هفت نفری از اجنه در نخلستان "نخله" او را در حال خواندن قرآن دیدند و بقدری تحت تأثیر قرار گرفتند که همانوقت خود را به وی نشان دادند و از او اجازه خواستند که بدین اسلام درآیند. محمد پس از مسلمان شدن آنان مأمورشان کرد که جنیان دیگر را نیز به اسلام دعوت کنند. اجنه به تعهد خود وفا کردند و بعدها در مدینه به دیدار او رفتند و خبر دادند که همه قبیله آنها اسلام آورده اند، و طبق درخواست آنان، اندکی بعد افراد قبیله در محلی در بیابان نزدیک مدینه گرد آمدند تا پیامبر برای آنها آیاتی از قرآن را قرائت کند. این محل از آن ببعد وادی الاجنه نام گرفته است (طبری: تفسیر کبیر، جلد دوم، فصل هفتاد و پنجم).

مؤلفین اسلامی به کرات از ازدواج اجنه با زنان مسلمان روایت کرده و کسانی از افراد سرشناس را زاده مشترک اجنه و آدمیان دانسته اند. ابن خلکان بتفصیل از کسی یاد میکند که برادرشیری یکی از اجنه بوده است (وفیات الاعیان، جلد سوم، ص 76)، ذهبی هوشمندی فراوان چندین دانشمند را - که نام میبرد - ناشی از این میدانده که یکی از اجدادشان جن بوده است (تذکره الحفاظ، جلد دوم، ص 149). دمیری بحث مفصلی در این باره دارد که آیا میباید اجنه ای را که در نماز جمعه شرکت میکنند در آمار نماز گذاران منظور داشت یا باید آنرا مجزاکرد؟ (کتاب الحیوان، جلد اول، ص 265) و مجدباقر مجلسی از امام جعفر صادق روایت میکند که طایفه کرد جنیانی هستند که خداوند آنانرا بصورت آدمیان در آورده است (حلیه المتقین، فصل چهاردهم).

محدث معروف قرن هشتم هجری، ابن عبداله الشبلی در کتاب "فی احکام الجن" در 112 فصل چند هزار حدیث در ارتباط با اجنه گردآوری کرده است که از جمله آنها حدیثهای مربوط به سگهایی است که در اصل جن هستند، و کسانی که با دست چپ کار میکنند یا مینویسند و اجنه در آنها رخنه کرده اند، و جن هائی که بطور نا مشروع با زنان مقاربت میکنند، و جن هائی که زنان را از شوهرانشان میربایند، و اجنه ای که وقوع جنگ بدر را به پیغمبر خبر دادند، و جن های فقیه که فتوا صادر میکنند، و احادیث مربوط بدینکه آیا پیش از اسلام جنی به پیغمبری طایفه اجنه مبعوث شده بود؟

در میان فقهای مسلمان غالباً این پرسش مورد بحث قرار گرفته است که اگر اجنه از آتش آفریده شده اند که ماهیت مادی دارد چطور خودشان دارای جسم نیستند و چگونه میتوانند در آتش دوزخ بسوزند؟ علامه مطهری کوشیده است تا پاسخ قابل قبولی برای این پرسش بیابد: "اما درباره اینکه جن چون از آتش آفریده شده که جسم است چرا خودش جسم نیست، امروزه علما رسیده اند به اینکه ما یکنوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر در کراتی آتشی وجود داشته باشند."

## ناسخ ها و منسوخ ها

نه تنها برداشتهای ایدئولوژیک، فکری، اخلاقی و عاطفی سه کتاب مقدس "توحیدی" بکلی با یکدیگر اختلاف دارند و گاهی اصولاً متناقض با همدیگرند، بلکه محتویات خاص آنها نیز آکنده از ضد و نقیض ها و ناسخ و منسوخها و در بسیاری از موارد اشتباهات آشکاری هستند که یک پژوهشگر سرشناس تاریخ مذاهب، رقم کلی آنها را در ارتباط با دو کتاب عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) در حدود هشتاد هزار برآورد کرده است، و می‌رسد که با چنین ناهماهنگی فراگیری چگونه باز هم میتوان به اصالت این نوشته ها اعتماد داشت؟

در طول بیش از دو قرن اخیر، این تناقض ها درصدها کتاب و هزاران مقاله تحقیقی در جهان غرب، یعنی در جهان خود کتاب مقدس مورد بررسی همه جانبه ای قرار گرفته است که با توجه به محدودیت صفحات کتاب حاضر، ضمیمه من طبعاً امکان بازگویی همه آنها را ندارم، بدینجهت تنها به نقل نمونه هایی چند از آنها اکتفا میکنم. در این راستا تأکید خاص بر کتاب جالب "ارزیابی کتاب مقدس" ولتر نهاده ام، که در آن بیش از هشتصد ایراد دقیق - تقریباً همیشه همراه با طنز خاصی که در همه نوشته های ولتر میتوان یافت - به یکایک کتابهای تورات وارد آمده است، و شاید تذکر این واقعیت بيمورد نباشد که میان انتشار چنین کتابی (در سال 1772) با تألیف "کتاب مستطاب بحار الانوار" ملا باقر مجلسی در ایران تنها نیم قرن فاصله بوده است. تورات، آنچنانکه صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون خوانده اند، چنین آغاز میشود که: "در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید... و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد، و خدا روشنایی را دید که نیکو است، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت... و شام بود و صبح بود روز اول" ولی تنها در شرح کارهای خداوند در روز چهارم آفرینش گفته میشود که: "و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا به زمین روشنایی دهند و روز را از شب جدا کنند، و خدا دو نیر بزرگ ساخت، که اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را، و همه آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، و خدا دید که نیکوست، و شام بود و صبح بود، روز چهارم". بدین ترتیب در سه روز اول آفرینش تمام شده است و صبح شده است بی آنکه هنوز خورشیدی و ماهی و ستارگانی آفریده شده باشند، و بی آنکه هنوز به تصریح خود تورات روز و شبی که تنها در روز چهارم از هم جدا شده اند وجود داشته باشند، و طبعاً نور خورشید نیز سه روز تمام تابیده است پیش از آنکه خداوند در روز چهارم به فکر آفرینش خورشید بیفتد.

"... و خداوند خوابی سنگین بر آدم مستولی کرد و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت درجایش پر کرد و آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را بنزد آدم آورد". ولتر احتمال میدهد که از اول آدم با یک دنده اضافی ساخته شده بود، زیرا فرزندان او همچنان در هر دو طرف بدن دنده هائی مساوی دارند، ولی هم او متذکر میشود که سن اوگوستن قدیس معروف در رساله الهیات خود بنام De Genesis در این باره توضیح داده است که این موضوع فقط به علم الهی مربوط است و بر ما نیست که در مورد آن کنجکاوی کنیم. 1.

"... و زن (حوا) به مار گفت از میوه درختان باغ میخوریم لیکن از میوه درختی که در وسط باغ (بهشت) است نمیخوریم، زیرا خدا گفت از آن مخورید و گرنه میمیرید." ولی در خود تورات (سفر پیدایش، باب پنجم، 2) آمده است که آدم پس از رانده شدن از بهشت نه تنها نمرد، بلکه 930 سال دیگر نیز زندگی کرد.

این تضاد توراتی از آغاز مسیحیت مورد ناراحتی علمای الهیات بوده است، ولی قدیس معروق اوگوستینوس (سن اوگوستن) آنها در قرن پنجم میلادی بدینصورت حل کرده که ظاهراً این تصمیمی بود که خداوند قبلاً گرفته بود و چون آدم همانوقت توبه کرد، خدا نیز از تصمیم خود عدول کرد.

1- ارتباط زن و دنده در اسطوره توراتی آفرینش از اینجا آمده است که در زبان سومری این هر دو کلمه تلفظ مشابهی دارند و میتوان احتمال داد که نویسندگان تورات این دو مفهوم را جای یکدیگر گذاشته باشند.

"..... و مار به زن گفت: هر آینه با خوردن این میوه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزیکه از آن بخورید چشمانتان باز میشود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد. پس زن از میوه درخت گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد".

ولتر میپرسد: شاید حرف زدن مار در کتاب مقدس اشکالی نداشته باشد، زیرا در جای دیگر همین کتاب مقدس ماده الاغی نیز به زبان عبری حرف میزند و ماهی یونس روزی دو بار از رود فرات بیرون می آید تا مردم را به خدا پرستی موعظه کند، ولی مسئله مشکلتر این است که مار (شیطان) که طبعاً نمی توانست به بهشت راه داشته باشد در کجا با آدم و حوا گفتگو کرد؟ و در آنوقت که هنوز زبان مقدس عبری ساخته نشده بود این گفتگو را با چه زبانی انجام داد؟

"..... و خداوند به مار فرمود چونکه آدم را اغوا کردی از جمیع حیوانات صحرا ملعونتر خواهی بود و بعد از این بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد". در ارزیابی این موضوع نیز ولتر میپرسد که آیا مار پیش از ملعون شدن روی چهار پا راه میرفته است؟ و اگر امر خداوند ظاهر شده است که وی در تمام ایام عمرش خاک بخورد، چرا هیچ ماری تا به امروز خاک نخورده است؟

"..... و خداوند گفت: اینک که آدم از درخت معرفت نیک و بد خورده همانا مثل ما شده و عارف نیک و بد گردیده است، و اینک مبادا که دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده بماند. پس خداوند خدا او را از بهشت بیرون کرد تا کارزمینی را که از آن گرفته شده بود بکند، و شمشیر آتشباری را که بهر سو گردش میکرد مأمور ساخت تا درخت زندگی را محافظت کند." توضیحی که ولتر در مورد این چند بند میدهد مفهوم فلسفی جالبی دارد: "اگر خداوند در کتاب مقدس خود واقعا چنین گفته باشد، مفهوم آن این است که معرفت نیک و بد از جانب نوع انسان یک توطئه شیطانی است که علیرغم خواست خداوند و درست در جهت مخالف آن انجام میگیرد، و آن انسانی که مورد قبول خداوند است که اصولاً قوه تمیز خوب را از بد نداشته باشد. " در این مورد ولتر گفته یولیانوس امپراتور میترایی و ضد مسیحی روم را در خطابه مشهور او نقل میکند که خدای یهود و مسیحیت درست بالعکس میباید از آدم و حوا خواسته باشد از میوه درخت معرفت نیک و بد هر چه بیشتر بخورند تا خدای خودشانرا آگاهانه تربپرستند و خوب را از بد بهتر تشخیص دهند.

"... و آدم به زن خود حوا درآمد و او آبستن شد و قابیل را زائید، و بار دیگر آبستن شد و هابیل را زائید، و هابیل به گله داری پرداخت و قابیل به زراعت. و بعد به مرور ایام قابیل از محصول زمین خود برای خداوند هدیه آورد و هابیل نیز نوزادان گله خود و پیه آنها را برای خداوند آورد، و خداوند هدیه هابیل را پسندید اما هدیه قابیل را منظور نداشت. پس خشم قابیل افروخته شد و سرخود را به زیر افکند. آنگاه خداوند بدو گفت چرا دشمنان شدی؟

اگر توهم هدیه ای مثل برادرت هابیل می آوردی هر آینه مقبول من میشد. و واقع شد که چون به صحرا رفتند قابیل بر برادر خود هابیل برخاسته او را بکشت". ولتر در این باره مینویسد: معلوم نیست چرا خدایان در هر دوره و به هر صورت قربانی انسانها یا حیوانات را بر هدایائی که کشتار در آنها نباشد ترجیح میدهند؟ ولی حتی در این صورت نیز آیا یهوه نمیتوانسته است میان دو برادر کینه توزی بوجود نیاورد و یکی از آن دو را طوری سرشکسته نکند که به قتل برادرش دست بزند، و تازه بعد از این برادرکشی، خود یهوه از برادر آدمکش و نه از برادر کشته شده حمایت کند؟

"... و چون قائل (قابیل) برادرش هابیل را کشت، خداوند خدا مقرر فرمود که هر که قابیل را بکشد هفت چندان از او انتقام گرفته شود، و به قابیل علامتی داد که هر که او را بیابد وی را نکشد. پس قابیل از حضور خداوند بیرون رفت و در شرق باغ عدن ساکن شد، و در آنجا به زوجه خود درآمد و از او پسری بنام خونخ آورد و شهری بنا کرد و آنرا بنام پسر خود خونخ نام نهاد" (سفر پیدایش، باب چهارم، 15-17). در اشاره به این نوشته تورات، ولتر میپرسد: "گذشته از اینکه خداوند یک قاتل برادر کش را زیر حمایت خاص خود میگیرد، آنهم در شرایطی که قبلاً پدر و مادر او و در پی آنها همه نوع بشر را تنها به خاطر خوردن یک میوه ممنوع محکوم به عذاب دائم

در روی زمین کرده است ، چگونه همین خداوند نمیدانسته است که پس از قتل هابیل به دست برادرش ، دیگر جزسه نفر (آدم، حوا، قابیل) هیچ انسانی در روی زمین نمانده است تا قابیل را بیابد و او را بکشد و خداوند از او بدین گناه هفت بار انتقام بگیرد؟ و روشن هم نشده است که این زوج ای که قابیل گرفت از کجا آمده بود؟ و شهری که ساخت و به نام پسرش نامگذاری کرد به دست کدام کسانی ساخته شد؟ و چه مردمی در آن سکونت گزیدند؟

پیش از فرستادن طوفان نوح ، خدا تصمیم میگیرد که در آینده " ایام عمر بشر شش مرتبه بیست سال بیشتر نباشد" (سفر پیدایش، باب ششم ، 3)، ولی همین سفر پیدایش (باب یازدهم ، 10-32) ازده نسل پیاپی از فرزندان نوح نام میبرد که هر کدام از آنها به تفاوت از 148 سال تا 600 سال عمر کرده اند و حتی یکی از آنان هم زودتر از صدو بیست سالگی نمرده است . در جریان همین طوفان ، خداوند به نوح دستور میدهد که از هر حیوان روی زمین یک جفت نروماده در کشتی خود جادهد (سفر پیدایش، باب ششم، 19 ) ، ولی تقریبا بلافاصله این دستور را فراموش میکند و از همین نوح میخواهد که هفت جفت از بهائم رابه کشتی خود بیاورد (همانجا، باب هفتم ، 3).

هنگامی که خداوند تصمیم میگیرد برای آزمایش درجه اخلاص ابراهیم از او بخواهد که پسرش را در راه خدا قربانی کند، طبق نوشته تورات بدو میگوید که " اکنون پسر یگانه خودت اسحاق را بردار و بزمین مورییا برو تا در آنجا او را برای من قربانی کنی " (سفر پیدایش، باب بیست و دوم، 2) و وقتیکه خودش مانع قربانی شدن این پسر میشود سوگند میخورد که : "به ذات اقدس خودم قسم میخورم که چون پسر یگانه خودت را از من دریغ نداشتی هر آینه ذریت ترا مانند ستارگان آسمان و ریگهای کنار دریا کثیر سازم " (همانجا، 16). ولی همین تورات در فصول قبل از آن خبر داده است که ابراهیم پیش از آنکه اسحاق متولد شود ، از کنیز خود هاجر فرزندی بنام اسماعیل داشته است (که در سنتهای اسلامی نیای قوم عرب و سازنده خانه کعبه است و اسحاق تنها مدتی بعد از آن از مادر صد ساله خود سارا بدنیا آمده است و بدین حساب اسحاق مطلقا پسر یگانه ابراهیم نبوده است .

در معجزات ده گانه محیر العقول موسی در مصر، معجزه چهارمین حکایت از این دارد که "تمامی اسبان و الاغان و گوسفندان مصریان به فرمان یهوه به وبائی سخت ناپود شدند " ، ولی در دهمین معجزه همین موسی، فرعون با همه سواران و اسبها و اربه ها و تمامی لشکریان خود بدنبال یهودیان میشتابد و خود او با همه اینها در دریا غرق میشود . در سفر خروج تصریح شده است که ششصد هزار مرد یهودی که همراه با زنان و فرزندان خود از مصر بیرون آمده بودند در "ایلیم " چادر زدند که در آن تنها دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و همگی نوشیدند و خوردند و مدت زیادی در آنجا ماندند (باب پانزدهم ، 27). در پایان دوره سرگردانی یهودیان در صحرا، موسی بدانان خطاب میکند که "اینک یهوه خدایتان شما را چهل سال و یازده ماه در این بیابان رهبری کرده است بی آنکه لباس بر تنتان مندرس شود یا پاهایتان آماس کند" (سفر تثنیه، باب هشتم ، 2-4) ، ولی به گفته تورات موسی هنگام خروج از مصر هشتاد سال داشته و در وقت مرگ صدو بیست ساله بوده است ، و باین حساب در موقع خطاب این مطلب به یهودیان میبایست مدتی از مرگش گذشته باشد. از جانب دیگر همین مردان و زنان و کودکان که به قول موسی نه لباس بر تنتشان مندرس شده و نه پاهایشان آماس کرده بود، در هنگام ورود به ارض کنعان ، توسط عزرا پیغمبر معتبر یهود در کتابی که نام خود او را دارد، چنین آمار گیری شده اند : "و شمار یهودیانی که در بازگشت از مصر به ارض کنعان آمدند 42630 نفر بود، سوای غلامان و کنیزان ایشان که 7337 نفر بودند ، و مغنیان و مغنیات ایشان که 200 نفر بودند ، و اسبان ایشان که 730 رأس بودند، و الاغان ایشان که 6720 رأس بودند" (کتاب اول عزرا، باب دوم ، 64). همین یهودیانند که طبق آنچه در صحیفه یوشع آمده در بیش از یکصد حمله پیاپی شهرهای مختلف کنعان را متصرف میشوند و مردم آنها را قتل عام و خود شهرها را ویران میکنند ، و با همه آنکه سایه یهوه بر سرشان گسترده است احتمالا خود نیز متحمل تلفاتی میشوند، و با وجود این در پایان این ماجرا شمار آنان سیصد هزار تن بر آور میشود.

در سفر پیدایش گفته میشود که یعقوب هنگام سفر به مصر برای دیدار یوسف، به دستور فرعون در نیکوترین محل مصر یعنی در ارض عمسیس (زمین رامسس) سکونت داده شد، در صورتیکه در این تاریخی که تورات معین میکند هنوز نه رامسس متولد شده بود و نه محلی بنام ارض رامسس در مصر وجود داشت (سفر پیدایش ، باب چهل هفتم

11). در همین سفر پیدایش آمده است که وقتی که سارا زن ابراهیم در 127 سالگی درگذشت، ابراهیم خواست زمینی را برای دفن او در حبرون خریداری کند، و مالک زمین او بابت بهای آن 400 شکل نقره خواست (سفر پیدایش، باب بیست و سوم، 15)، ولی بطوریکه ولتر تذکر میدهد نه تنها در آن هنگام سکه ای بنام شکل در سرزمین کنعان وجود نداشت، بلکه حتی در زمان موسی نیز هیچ جا اشاره ای به وجود سکه طلا یا نقره نشده است، و این افسانه زمین خریداری شده برای دفن سارا نشان آن است که کتاب سفر پیدایش یعنی اصلی ترین کتاب تورات بسیار دیرتر از آنکه ادعا میشود نوشته شده است.

در سفر خروج محل دیدار موسی با یهوه یکجا کوه سینا معین شده است و جای دیگر کوه حوریب (سفر خروج، باب هفدهم، 6). در همین کتاب از قول یهوه در گفتگوی او با موسی گفته شده است که من انتقام گناه پدران را تا چهار نسل از فرزندان شما میگیرم (سفر خروج، باب بیستم، 5)، ولی در کتاب برمیآید این انتقام به یک نسل محدود شده است (ارمیا، باب سی و یکم، 29)، و در کتاب حزقیال از زبان همین یهوه آمده است که هر کسی فقط بابت گناه خودش خود جواب خواهد داد (حزقیال، باب هجدهم، 2-4، 12-16).

در کتاب یرما، خدا به پیامبرش اطلاع میدهد که بزودی فرعون مصر بدست نبوکد نصرپادشاه بابلی مغلوب خواهد شد و خداوند فرعون و کسانش را بدست دشمنان بابلی خود تسلیم خواهد کرد. ولی نه این پادشاه بابل هیچوقت مصر را تصرف کرد و نه فرعون مصر بدست او اسیر شد. در عوض مدتها بعد مصر مغلوب سپاه پارس شد که پیش از آن خود بابل را نیز تصرف کرده بود (کتاب ارمیا نبی، باب چهل و ششم، 25-28).

پیشگویی مشابهی از جانب حزقیال در مورد هوفرا فرعون دیگر مصر و بخت النصر بهمین اندازه غلط از کار درآمده است.

در کتاب سموئیل تورات گفته میشود که فلسطینیان برای مبارزه با اسرائیل سی هزار ارابه جنگی و شش هزار سوار و "به اندازه شن های دریا" سرباز گرد آوردند. چنین لشکر آرائی این معنی را میدهد که قوم اسرائیل در آن هنگام چنان ظرفیت جنگی فراوانی داشته که این بسیج گسترده را از جانب دشمنان آن ایجاب میکرد است. ولی درست در همین کتاب سموئیل از این شکایت میشود که یهودیان در زیر تسلط فلسطینیان حق داشتن یک چاقو را هم نداشتند: "و در تمامی زمین اسرائیل آهنگری یافت نمیشد، زیرا که فلسطینیان میگفتند مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بتواند بیل و گاو آهن و تیر و داس خود را تیز کند، و در روز جنگ شمشیر و نیزه در دست تمامی قوم اسرائیل یافت نشد" (کتاب اول سموئیل، باب سیزدهم، 19-21). گذشته از ضد و نقیض های فراوان، فصول مختلف تورات شامل مبالغه گویی هائی است که نه تنها ارتباط دادن آنها به خداوند این مفهوم را پیدا میکند که این خداوند اصولا با ارقام و آمار و معادلات جمع و تفریق آشنا نبوده است، بلکه نشان میدهد که نویسندگان واقعی کتابهای عهد عتیق نیز در افسانه پردازیهای خود از واقعیتهای مربوط به این آمار و ارقام بیگانه بوده اند:

"... پس زارح حبشی با هزار هزار (یک میلیون) سپاه و سیصد ارابه جنگی بیرون آمد و به مریشه رسید، و آسا (پادشاه یهودا) به مقابله ایشان بیرون رفت و یهوه خدای خود را خواند. آنگاه خداوند حبشیان را به حضور یهودا شکست داد و آسا و آنها را تعاقب نمود، و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان حتی یک تن زنده نماند، و اسرائیل شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود، و خیمه های گاو و گوسفندان را نیز زدند و گوسفندها و شتران فراوان برداشته به اورشلیم مراجعت نمودند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهاردهم، 10-16).

".... و آجاز بیست ساله بود که پادشاه شد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود به عمل نیاورد، زیرا که در وادی ابن هنوم بخور سوزانید و قربانی ها را بر بالای تل ها و زیر درختها ی سبز گذرانید. بدین جهت یهوه خدایش قحط بین رملیا را برانگیخت که در ظرف یکروز 120000 نفر از اسرائیل را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند در سر زمین یهودا کشت و 200000 نفر دیگر از آنان زنان و پسران و دخترانشان را به اسیری گرفت" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و هشتم، 1-8).

"... و خداوند گفت که من این شهر (اورشلیم) را بخاطر بنده خودم داود نجات خواهم داد. پس در آن شب فرشته خداوند بیرون آمده 185000 نفر از اردوی آشوری را زد، و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند" (کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم، 34-35). این نوشته تورات مربوط به حمله ای است که از جانب آشوریان در زمان پادشاهی سنا خریب (سخاریب تورات) به سرزمین یهودا صورت گرفت و با شکست یهود و غارت اورشلیم پایان یافت. درباره همین جنگی که گفته تورات در آن نزدیک دویست هزار نفر از سپاهیان آشور بدست "فرشته خداوند" در عرض یک شب قتل عام شدند، سنگنوشته سنخاریب، پادشاه آشور، که در کاوشهای باستان شناسی نینوا بدست آمده است و اکنون در موزه برلین است، چنین حاکی است:

".... و آنگاه بر حزقیا پادشاه یهودا که به من سر تسلیم فرود نیاورده بود تاختم. چهل و شش قلعه نظامی او و تعداد بیشماری از شهرهای کوچک پیرامون آنها را با منجنیق ها و پیاده نظام و نردبانهای حمله محاصره و تصرف کردم، 200000 نفر از بزرگ و کوچک و مرد و زن و شمار نامحدودی از اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان و بزها را به اسارت و به غنیمت گرفتم. خود حزقیا را که در درون اورشلیم پایتخت خود موضع گرفته بود چون مرگی در قفس گذاشتم. شهرهایی را که غارت کرده بودم از کشور او جدا کردم و به پادشاهان عسود و عکرون و غزه بخشیدم تا سرزمین او را کوچکتر کرده باشم، ولی فرمان دادم که مالیات سالانه آنها به حضور من همچنان توسط یهودا پرداخت شود. هراس از شوکت و جلال من حزقیا را فراگرفت و عربها و سربازان گزیده ای که وی آنها را برای تقویت اورشلیم پایتخت خود بدانجا آورده بود دست از کار کشیدند. سرانجام او غرامت سنگینی به نزد من فرستاد، باضافه دختران و زنان و خوانندگان خودش را، و نیز سی تالان طلا و هشتصد تالان نقره و قلع و سنگهای تراشیده و صندلیهای عاج و چرم فیل و عاج و آبنوس و بسیار چیزهای دیگر که همه را به نینوا شهر پادشاهی من فرستاد و سفیران خود را مأمور کرد که این غرامت ها را تقدیم من کنند و اطاعت و زیر دستی او را به من اعلام دارند."

در خود تورات نیز، در همان کتاب دوم پادشاهان، چنانکه گوئی داستان قتل عام آشوریان توسط فرشته فراموش شده، در فصل دیگری در زمینه همین جنگ معجزه آسا آمده است:

"... و در سال چهاردهم سلطنت حزقیا، سخاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود و حزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور فرستاده گفت خطاکردم از من برگرد و آنچه را که بر من مقرر داری ادا خواهم کرد. پس پادشاه آشور سیصد تالان نقره و سی تالان طلا بر حزقیا پادشاه یهودا گذاشت (کتاب دوم پادشاهان، باب هجدهم، 13 و 14).

درباره قدرت جنگی همین سربازان شکست خورده، در جای دیگر تورات آمده است که: "... و خداوند یهودا فرمود: از این قوما (اقوام غیر یهودی) نگرانی نداشته باشید، زیرا که پنج از شما (بنی اسرائیل) صد از آنها را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و همه آنها پیش روی شما با شمشیر خواهند افتاد" (سفر لاویان، باب بیست و ششم، 8).

در اشاره به این تضاد ها، لرد بولینگبروک محقق انگلیسی مینویسد: "Gulliver ما هم از نوع افسانه ها دارد، اما این نوع ناشیگری را در بیان آنها ندارد."

مبالغه های فراوان دیگری از همین نوع را در کتابهای مهم تفسیر و حدیث یهودی میتوان یافت، که بسیاری از کتابهای حدیث اسلامی و به ویژه جهان تشیع ظاهر از آنها الهام گرفته اند:

1- در کشف الاسرار آیت اله خمینی نیز، احتمالا با الهام از حزقیال نبی یا یوشع بن نون، میتوان خواند: "از سرداران اسلام یاد بگیرد که یکی از آنان گفت 30 نفر همراه من بیایند تا 60000 نفر طلیعه لشکر روم را رد کنیم. چک و چونه کردند که آقا نمیشود. قبول کرد که 60 نفر باشند. شصت نفر آدم رفتند و شصت هزار رومی را از دم شمشیر گذرانند و برگشتند".

در تلمود (بر اخوت 32 ب) آمده است که قوم اسرائیل از خدا پرسید که مگر او را ترک کرده و از یاد برده است؟ و خدا به صهیون جواب داد: فرزند من در آسمان بروج دوازده گانه را آفریدم، برای هر برج سی لشکر ساختم..... و برای هر لشکر سیصد و شصت و پنج هزار کرور ستاره از آسمان آویختم به تعداد سیصد و شصت و پنج روز سال، و همه اینها را تنها به خاطر تو آفریدم. آیا روا است که بگوئی که ترا ترک گفته ام یا فراموش کرده ام؟ به فرض آنهم که خواسته باشم، چگونه میتوانم قوچ ها و بره های نوزاده ای را که تو از صحرا برایم قربانی آورده ای نادیده بگیرم؟

روایت مذهبی دیگری حکایت دارند که حتی اگر خدا هم در این راه کوتاهی کند، خورشید و ماه قصور وی را بدو یاد آور میشوند. در این باره در "نداریم" (39ب) آمده است: "مفهوم این جمله کتاب مقدس که خورشید و ماه در برابر عرش خدا میایستند و به راه خود نمیروند چیست؟ این است که این دو از فلک خود به عرش خدا بالا رفتند و به او گفتند: ای سرور جهان، اگر تو حق موسی پسر عمرام (عمران) را بجآوری ما نیز به نور پراکنی خود ادامه خواهیم داد، وگرنه دیگر نخواهیم درخشید. و خدا به آنها تیرشهایی پرتاب کرد و گفت هر روز ستاره پرستان فراوانی در برابر شما تعظیم میکنند و شما باز هم میدرخشید و فکر آبروی مرا نمیکند، و حالا فقط به خاطر یک بنده من اینهمه قیل و قال راه انداخته اید؟"

در سهنדרین 38 آمده است که خداوند آدم را از آن جهت در شب شبانه خلق کرد که بتواند در طعام جشن شبت (شنبه) که هر هفته خود خداوند ترتیب میدهد شرکت کند. و در سهنדרین 108 در توجیه اینکه چرا حیوانات بیگانه روی زمین همراه آدمیان گناهکار روی زمین و همراه آدمیان گناهکار در طوفان نوح ناپدید شدند نوشته شده است که خدا چون پدری که برای پسرش حمله عروسی ساخته باشد و بر اثر خطاکاری او پریشان شود و حمله را سرنگون کند، حیوانات را هم که دیگر به دردی نمیخورند همراه آنها دور ریخت.

در سهندرین 59 روایت شده است که چون برای آدم در باغ بهشت خوردن گوشت حیوانات زمینی مجاز نبود، برایش گوشت از آسمان نازل میشد و خدمه خداوند آنرا برایش کباب میکردند و همراه شراب بر سفره اش میگذاشتند، و بدین ترتیب وی نخستین انسانی بود که در باغ عدن بر سر سفره غذا نشست. در همین روایت آمده است که آدم وقتی که بر اثر خطای خود از بهشت رانده شد، 130 سال روزه گرفت، 130 سال دوم با حوا همخوابگی نکرد، و در 130 سال سوم عورت خود را برگ انجیر پوشانید.

در سهندرین 59 ب نقل شده که ربی سیرا از ربی اوهاو پرسید که اینکه در تورات آمده است که الاغ از آسمان آمد، این الاغ بصورت یکپارچه به زیر آمده یا بصورت قطعات مجزا؟ و ربی اوهاو جواب داد البته یکپارچه آمده است، زیرا از آسمان هیچ چیز بصورت ناقص نازل نمیشود.

در جای دیگر (سهندرین 38، ب) راب (خاخام) یوخانان از مفسران تلمودی تورات مینویسد که چرا غالباً خداوند بصورت "ما" از خودش نام میبرد؟ و خودش پاسخ میدهد: برای اینکه خداوند هیچ کاری را نمیکند مگر اینکه قبلاً با مشاورین خودش درباره آن مشورت کرده باشد. 1

1- این نوع برداشت های عقیدتی که در زمان تدوین تلمود "حقایق ابدی و تغییر ناپذیر الهی" اعلام میشد - و از نظر ماهیت فرق زیادی با "واقعیت های ثابت و تغییر ناپذیر الهی" بسیاری از محدثان مسلمان و بخصوص شیعه ندارد - ظاهراً امروز نیز جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان تلمود دارد، همچنانکه نظایر آنها جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان "صحاح سته" و "اصول کافی" ثقه الاسلام کلینی دارند. خانیم بیالیگ متفکر و ادیب معاصر یهودی مینویسد: "تورات ابزار دست خالق عالم است که تمام آفرینش از روی طرحهای آن انجام گرفته و روح زنده ای است که بدون آن جهان ما علت وجودی خود را از دست میدهد، زیرا تورات مقدم بر خلقت آدم خلق شده است". وینکلر دانشمند یهودی آلمانی کتاب مقدس را منبع پخش نیروی مغناطیسی خاصی میداند که خواننده را نخست به لرز و تحریک وامیدارد و سپس از او مومن معتقدی میسازد (چیزی شبیه به اشعه ای که به فتوای نخستین رئیس جمهور اسلامی از گیسوان زنان جوان تراوش میکند و مومنان را به لرز و تحریک میکشاند). مارتین بوبر فیلسوف یهودی و برنده جایزه نوبل یا استناد به بندی از کتاب اشعای نبی در تورات (باب چهل و سوم، 4-6) که در آن یهوه به اسرائیل میگوید چون تو محبوب منی صهیون و همه سرزمینهارا به تو میدهم و همه اقوام جهان را در اهت فدا میکنم، نتیجه میگیرد که اساساً جامعه جهانی امروز بخاطر اسرائیل بر سرپاست و تجدید ساختار جهانی نیز منوط به باز سازی صهیون است.

انجیل به نوبه خود - مانند تورات - آکنده از ضدو نقیض ها ، ناسخ و منسوخ ها و اشتباهاتی است که قسمت اعظم آنها از واقعیتی که قبلا بدان اشاره شد ، یعنی از ترکیب نامتجانس این کتاب و از خدای دو شخصیتی آن سرچشمه میگردد . این مشکلی است که از همان آغاز وجود داشته است ، زیرا که عیسی از یکطرف خودش یهودی است و ناگزیر است مکتب خود را ادامه دهد و مکمل مکتب تورات و نه ناقض آن بداند ، از جانب دیگر برداشتهای فکری و عاطفی او چه در زمینه زمینی و چه در زمینه آسمانی بکلی با برداشتهای تورات در این هردو زمینه اختلاف دارد ، زیراسنگ زیر بنایی مکتب عیسائی محبت و گذشت است که میباید هم ضابطه حاکم بر روابط آدمیان با یکدیگر و هم ضابطه حاکم با روابط آنان با " پدرآسمانی " باشد ، در صورتیکه سنگ زیربنایی تورات اطاعت ببقید و شرط از خداوند و اجرای دقیق قوانین و مقررات او است که در صورت تخلف از آن یا قصور در آن مطلقا بخشش و گذشتی در کار نیست و فقط کیفر ، آنهم بصورتی انتقامجویانه و کینه توزانه در کار است . در مقایسه با تاریخ مذهبی ایران ، میتوان گفت که مکتب شخصی عیسی نوعی مکتب حلاج است و مکتبی که انجیل ادعای دنباله روی آنرا دارد مکتب آن قضات شرع که حلاج را به دار کشیدند ، و عهد جدید ( انجیل ) ، صحنه دائمی برخورد این دو گرایش است ، برحسب آنکه شخصا بیشتر در خط عیسی بوده باشند یا در خط تورات . در این مورد نقش اساسی نقش پائولوس قدیس ( سن پول ) است که عملا بنیانگذار مسیحیت شکل گرفته کلیسا است ، زیرا نه خود عیسی در این " شکل گیری " نقشی داشته است نه شاگردان ساده و عامی و غالبا بی سواد او که در عین پاکدلی از چنین توانایی بی بهره بودند ، و اگر پائولوس پا به میدان نگذاشته بود احتمالا حرکتی که عیسی به وجود آورده بود با مرگ او متوقف و بعد از مدتی نیز به کلی فراموش می شد پائولوس در بدو امر یک خاخام متعصب و قشری یهودی بود که نوآوری عیسی ناصری را بدعتی کفر آمیز در دین یهود میدانست و بهمین جهت - بطوریکه خودش در چند رساله خویش اعتراف میکند - همه کوشش خود را در نفی این بدعت بکار میبرد و از جمله کاهنانی بود که با محاکمه و مرگ عیسی موافق بودند . ولی همین کاهن مطلع و متعصب پس از مرگ عیسی ، که هیچ وقت او را ندیده بود ، به روایت خودش در راه دمشق با عیسی ، بعد از رستاخیز او ، ملاقات و گفتگو کرد و بدنبال آن بکلی تغییر گرایش داد و از آن پس تا بهنگام شهادت خود در رم تمام دانش و بینش و نیروی خود را در شکل دادن مسیحیت نوحاسته بکار انداخت ، منتها این تشکل را براساس روحیه و معتقدات و باورهای توراتی شخص خودش پایه گذاری کرد و نه براساس برداشتهای عاطفی و انقلابی عیسی ، که پائولوس بعنوان یک یهودی سنتی با همه آنها بیگانه بود ، و این واقعیت ، که در همه چهارده رساله او در عهد جدید منعکس است انگیزه اصلی تضادی است که از همان آغاز مسیحیت میان بخش عیسائی انجیل و بخش پائولوسی آن وجود داشته است . تذکر این نکته نیز ضروری است که کلیسای کاتولیک از بدو فعالیت رسمی خود در قرن سوم میلادی ، عملا گرایش پائولوسی انجیل را که ضامن قدرت و حاکمیت بیچون و چرای کلیسا است برگزیده و گرایش عیسائی آنرا جز بصورت تئوری و موعظه ، نادیده گرفته است . در رسالات پائولوس چندین بار تصریح شده است که خداوند آن کسانی را که میباید به مسیح ایمان آوردند و رستگار شوند از پیش از تولدشان برگزیده است ، و در عین حال در همین رساله ها مردم دعوت به رفتن به راه مسیح شده اند و از پاداش نیکان و جزای گمراهان سخن رفته است ، و وقتی هم که از او میپرسند : اگر خداوند خود رستگاران را برمیگزیند چرا میباید گمراهان را بازخواست کند و کیفر دهد؟ پاسخ میدهد: فضولی موقوف ! ترا ای انسان چه جای سؤال از خداوند است؟ ولی به موازات این ، در همین عهد جدید ایمان به مسیح نیز شرط اصلی رستگاری محسوب نمیشود ، بلکه این شرط رستگاری محبت به دیگران و گذشت از خطاهای آنان است : " نه هرکس که مرا خداوند گار خطاب کند به ملکوت آسمان داخل خواهد شد ، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند " ( متی ، باب هفتم ، 21 ) "خواست پدر آسمانی من این است که به دشمنان خود محبت نمائید ، به آنانکه از شما متنفرند نیکی کنید ،

برای آنکه به شما دشنام میدهند دعای خیر کنید ، با دیگران آنچنان رفتار کنید که میخواهید با شما رفتار کنند " (لوقا ، باب ششم ، 27-31).

در رساله به غلاطیان و پائولوس برای اثبات برتری مسیحیان بر دیگران مینویسد: " خداوند در کتاب مقدس (تورات) به ابراهیم میفرماید: کنیز و پسرش (هاجر و اسماعیل) را بیرون کن، زیرا پسر کنیز نمیتواند با فرزندان زن آزاد هم ارث باشد، و ما ، ای برادران ، فرزندان کنیز نیستیم ، بلکه اولاد آزادییم " (رساله پائولوس رسول به غلاطیان ، باب چهارم ، 30)، ولی دردو انجیل لوقا و متی از عیسی در موعظه معروف او بر سر کوه نقل میشود که : " خوشا بحال حقیران و مسکینان، زیرا ملکوت آسمان بیش از همه از آن ایشان است " (متی، باب پنجم، 1، لوقا، باب ششم، 30) . در رساله عبرانیان، پائولوس متذکر میشود که " وقتیکه موسی همه فرمانهای شریعت را به مردم رسانید، خون بز و گوساله را گرفته با آب و پشم قرمز و روفابره پاشید و گفت این خون پیمانی راکه خدا برای شما مقرر فرموده است تأکید میکند، زیرا بر طبق شریعت همه چیز با خون پاک میشود و بدون ریختن خون آمرزش گناهان مفهوم ندارد " (نامه پولس رسول به عبرانیان ، فصل نهم ، 19-22). ولی در انجیل های متی و مرقس از عیسی نقل میشود که به ملایان یهود که از اورشلیم به نزد او آمده بودند میگوید : " ای ریاکاران ! شما قوانین واقعی خدا را بخاطر آداب و رسوم گذشته خود نادیده گرفته اید. بازبان به خدا احترام میگذارید اما دلهایتان از او دور است . عبادت شما بیهوده است، زیرا او امر انسانی را به جای احکام حقیقی الهی تعلیم میدهد " (متی، باب پانزدهم، 1-7، مرقس، باب هفتم، 1-13).

در انجیل های متی و مرقس و لوقا عیسی از جانب شاگردانش فقط استاد خطاب میشود، حتی یکبار که او را به صفت نیک میخوانند عیسی بدین خطاب اعتراض میکند، " زیرا فقط خداست که شایسته عنوان نیکو است " (مرقس، باب دهم، 18) ولی در همین " عهد جدید " پائولوس در رساله های مختلف خود او را جلوه تمام خدامیدانده " از ازل دارای مقام الوهیت بوده است " (رساله به فیلیپیان، باب دوم، 6-11، رساله به کولسیان، باب اول، 19) و " تجلی خدا نادیده است که همه موجودات توسط او آفریده شده اند " (رساله به کولسیان، باب اول، 15)، " تنها یک خدا وجود دارد و او عیسی مسیح است " (رساله قرنتیان ، باب هشتم ، 6)، " خدای زندگان و مردگان است " (رساله به رومیان ، باب چهاردهم ، 6-10). باید متذکر شد که اصولاً اعتقاد به الوهیت مسیح در مسیحیت اولیه مطرح نبوده است. به قول Albert Schweitzer خود عیسی خودش رامسیح خداوند میداند ، و این کلیسای مسیحی و دیوها و اجنه اند که بر مسیحیت او تأکید میگذارند. 1

در رساله های پائولوس، با هدف پیشگیری از مشکل تراشی حکومت رم در راه فعالیت مذهبی مسیحیان تأکید شده است که هر مسیحی باید از احکام وقت بطور کامل و صادقانه اطاعت کند، زیرا که هیچ قدرتی نیست که از جانب خدا تعیین و مأمور نشده باشد، بنابراین هر کس که با حکومت موجود مخالفت کند با نظام الهی مخالفت کرده است و هر که رویاروی حکومت قرار گیرد خود را محکوم کرده است (رساله به رومیان ، باب دوازدهم ، 4 و باب سیزدهم ، 1-3). مفهوم این دستور این است که فی المثل در یک رژیم کمونیستی ضد خدا نیز یک مسیحی صادق میباشد بصورت کمونیست مومنی عمل کند، زیرا که این حکومت از جانب خدا برقرار شده است . محقق آلمانی " اشتاوفر " در این باره مینویسد: با این دستور عجیب پائولوس نه تنها امپراتور زمان خودش نرون را برگزیده خاص خداوند میدانند ، بلکه به تمام نرونها ی قبلی و بعدی چون چنگیز و آتیلا و استالین و هیتلر نیز لبیک میگوید ، زیرا از نظر او همه اینها با خواست خداوند آدمکشی کرده اند . همین محقق معتقد است این برداشت پائولوس از کتاب یرمیا ی نبی در تورات اقتباس شده است که در آن خداوند به وسیله یرمیا به ملت اسرائیل فرمان میدهد از

.....

1- اشاره بدین گفته انجیل که وقتی که عیسی بیماران را شفاداد ، دیوانی که به فرمان او از بدن آنها بیرون آمده بودند در پیش او به خاک افتادند و با صدای بلند فریاد برآوردند که تو پسر خدا هستی ، اما عیسی با تأکید به آنها امر کرد که این را به کسی نگویند (مرقس ، باب سوم ، 10-11).

نیوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل که بزودی به سرزمین یهود حمله خواهد برد و آنرا تصرف خواهد کرد صادقانه اطاعت کنند و خودشان و حتی حیواناتشان خادم و پسر و نوه او باشند: "و خداوند فرمود: من آنم که جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آنرا به هرکس که در نظر مپسند آمد بخشیدم، و الان من تمامی این زمینها را بدست بنده خود نیوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند، و تمامی امتهای او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود، و هر امتی که نیوکدنصر پادشاه بابل را خدمت ننماید گردنش را زیر یوغ او نگذارد آن امت رابه شمشیر و قحطی و وبا کثیر خواهد داد و بدست او هلاک خواهد کرد" (کتاب یرمیاہ نبی، باب بیست و هفتم، 5-8).

و البته این همان بخت النصری است که بعدا اورشلیم را ویران و معبد سلیمان را غارت کرد و یهودیان را بطور دسته جمعی به اسارت به بابل برد. در مورد همین حکومت‌های وقت، از زبان عیسی در انجیل مرقس نقل شده است که "به شاگردان خود گفت از خمیر مایه هیرودیسی (پادشاه یهود) بر حذر باشید" (مرقس، باب هشتم، 15) و در انجیل یوحنا نقل شده است که: "دزد نمی آید مگر برای آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند" (یوحنا، باب دهم، 10). موضوع رسالت عیسی برای نجات بشر به قیمت مرگ خود که پائولوس درباره آن مینویسد: "اگر چه او از ازل مقام الوهیت داشت ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را برای خود حفظ کند، بلکه بصورت یک برده درآمد و شبیه یک انسان شد و حتی مرگ بر روی صلیب را برای خود پذیرفت" (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، 6-8) اقتباس از شرح مفصل کتاب اشیاء نبی در تورات است که بر اساس آن کسی بنام عبد یهوه از جانب یهوه برای نجات یهودیان برگزیده میشود و مورد همه گونه تحقیر و آزار قرار میگیرد، ولی همه بلاها و مصائب را برای خودش میخرد تا خداوند نقشه نجات معنوی قوم برگزیده خویش را به وسیله او اجرا کند، و عبد یهوه برای خریدن گناهان بنی اسرائیل جان خودش را چون قربانی گناه تقدیم میکند (کتاب اشعیا نبی، 42 و 49-53). در سه انجیل از انجیل‌های چهارگانه عیسی مرادف این عبد یهوه شناخته میشود (متی، باب دوازدهم، 18 و باب بیستم، 28، مرقس، باب چهاردهم، 24، لوقا، باب بیست و دوم، 27). این موضوع در کلیسا نیز مورد تأیید قرار گرفته منتها عبد یهوه این بار تبدیل به خود خدا در قالب مسیح شده است.

گذشته از تناقض اصولی میان دو بخش یهودی و مسیحی "عصر جدید"، خود بخش مسیحی یعنی انجیل‌های چهارگانه نیز آکنده از ضدو نقیض هائی است که عموماً از طرز فکر و درجه اطلاعات نویسندگان آنها - و نه از وحی آسمانی به عیسی - سر چشمه گرفته است.

در انجیل‌های سه گانه متی، مرقس و لوقا عیسی نه خود را خدامیداند، نه پسر خدا و نه مسیح، ولی در انجیل یوحنا وی شخصاً اعلام میکند که مسیح خداوند است و از پیش از آفرینش جهان نزد خداوند وجود داشته است و از جانب خدا به روی زمین آمده است (یوحنا، باب هفدهم، 3-8).

در انجیل یوحنا تأکید میشود که خداوند همه چیز را بدست عیسی سپرده است و او بر هر چه میگذرد و خواهد گذشت آگاه است (یوحنا، باب سیزدهم، 3)، ولی در هر سه انجیل دیگر پیشگویی مهمی از عیسی نقل شده که هرگز تحقق نیافته است و بخوبی نشان میدهد که عیسی هیچ آگاهی واقعی برآینده نداشته است:

"... آنگاه عیسی فرمود: درخورشید و ماه وستارگان علامات بسیار ظاهر خواهد شد، و بر زمین تنگی و حیرت برای همه مردمان روی خواهد کرد. دریاها به تلاطم خواهند آمد و قدرتها ی آسمانی به لرزه خواهند افتاد و آدمیان از وحشت از هوش خواهند رفت، و آنوقت همگان پسرانسان (عیسی) را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم از درون ابری فرو خواهد آمد. شیپور بزرگ (صویر اسرافیل) به صدا در خواهد آمد و او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشه جهان و از کرانه های فلک جمع کنند. و یقین بدانید که تا پیش از درگذشت نسل حاضر همه اینها روی خواهد داد" (متی، باب بیست و چهارم، 24-32، مرقس، باب سیزدهم، 24-27، لوقا، باب بیست و یکم، 25-28).

دریکجا از زبان عیسی گفته میشود که "چون اکنون فریسیان برکرسی موسی نشسته اند ، باید شما نیز به هر چه آنان میگویند گوش دهید و مطابق آن عمل نمائید " (متی ، باب بیست و سوم ، 1-3) ولی درجای دیگر از قول همین عیسی نقل میشود که "وای به حال شما ای فریسیان که از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید و حکم قبرهائی را دارید که نشانه ای روی آنها نیست و مردم دانسته و ناشناخته بسراغشان میروند"(لوقا ، باب یازدهم ، 42-43).

دریکجا عیسی در موعظه معروف خود بر سر کوه به پیروانش میگوید : " بکوشید تا مردم کارهای نیک شما را ببینند و از این راه پدر آسمانی شما را ستایش کنند " ( متی ، باب پنجم ، 16) ، ولی درجای دیگر از زبان همین عیسی میگوید : " مراقب باشید کارهای نیک خود را در انظار مردم انجام ندهید زیرا که اگر چنین کنید اجری نزد پدر آسمانی خویش نخواهید داشت " ( متی ، باب ششم ، 1).

دریکجا از عیسی نقل میشود که "بیائید تا شما را تعلیم دهم، زیرا که من فروتن و بردبار هستم " (متی، باب یازدهم ، 29-30)، ولی در جای دیگر روایت میشود که : "عیسی به یهودیان و فریسیان گفت : مردم نینوا وقتی که موعظه یونس را شنیدند توبه کردند ، و ملکه سبا از دور دست آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آنکه شخصی که در اینجا است از سلیمان دانتر است " ( متی ، باب دوازدهم ، 41-42) .

دریکجا از زبان عیسی گفته میشود که : " کسانی که برای ورود به پادشاهی خدا تولد یافته بودند(یهودیان) اینک بخاطر گناهان خود به سرزمین ظلمت و اشک افکنده خواهند شد " (متی، باب هشتم ، 12)، و درجای دیگر از هم او نقل میشود که : " من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل فرستاده شده ام " (متی ، باب پانزدهم ، 24).

دریکجا عیسی به شاگردانش میگوید که : قدرت درک سخنان من به شما عطا شده است اما برای دیگران همه چیز بصور مثل بیان میشود تا بشنوند و نفهمند و بنگرند و نبینند " (مرقس ، باب چهارم ، 10-12) ولی جای دیگر همین عیسی به همین شاگردان میگوید: " شما که مثل ساده مرا نمیفهمید چگونه مثلهای دیگر را خواهید فهمید؟ " (همانجا، 13).

درجائی آمده است که یحیی تعمید دهنده به عیسی گفت: "چگونه تو برای تعمید گرفتن پیش من آمده ای ، درحالیکه حقا منم که باید از تو تعمید بگیرم " (متی ، باب سوم ، 14) و تأکید شده است که چون عیسی تعمید گرفت روح خدا مانند کبوتری از آسمان نازل شد و صدائی شنیده شد که میگفت این است پسر عزیز من (همانجا، 16-17)، ولی در جایی دیگر در همین انجیل گفته شده است که وقتی که یحیی در زندان از کارهای عیسی باخبر شد دونفر از شاگردان خود را پیش او فرستاد که بپرسند آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید یا باید در انتظار شخص دیگری باشیم ؟ " (متی ، باب یازدهم ، 1-3).

در انجیل لوقا عیسی برای شاگردان خود پیش بینی میکند که پس از وی آنها را دستگیر خواهند کرد و عده ای از آنان را خواهند کشت (لوقا ، باب بیست و یکم ، 16) ولی در همین پیش بینی از قول وی گفته میشود که مؤئی از سر هیچکدام از شما کم نخواهد شد (همانجا، 18).

تناقضات انجیل از طرف بسیاری از نویسندگان جهان اسلامی نیز مورد تذکر و بررسی قرار گرفته است که از جمله آنها میتوان از رساله "تخجیل من حرف الانجیل" ابوالبقاء جعفری نام برد که متن تلخیص شده ای از آن بنام "الرد علی النصاری" در لایدن هلند بچاپ رسیده است .

داستان بکارت مریم در هنگام بارداری او که کرارا در قرآن بر آن تأکید نهاده شده ( آل عمران ، 42-47، مریم ، 16-26، انبیاء ، 91، احقاف، 12) ولی در خود انجیل تنها یکبار بطور مستقیم (متی ، باب اول ، 18) و بار دیگر بطور ضمنی (لوقا ، باب اول ، 34) بدان اشاره شده است ، از این پیشگویی اشعیاء در تورات مایه گرفته است که : " باکره ای آبستن خواهد شد و پسری خواهد زائید که عمانوئیل یعنی خدا با ما خوانده خواهد شد " (اشعیاء بنی ، باب هفتم ، 14). ولی در پیشگویی اشعیاء صرفا مربوط به دوران خود او و شکستهای است که بر اسرائیل وارد آمده بود. پسر نوزاده نیز عمانوئیل نامیده نشده و یسوعا نامیده شده است که تلفظ عبری عیسی است . لازم به تذکر

است که این اسطوره تولدیک انسان استثنائی از مادری باکره اقتباس از اسطوره هائی است که پیش از آن در همه تمدنهای باستانی مصر و بین النهرین و ایران و هند وجود داشته اند. در معتقدات اساطیری مصر، ملکه ای باکره از خدای خورشید باردار شده بود. در اسطوره های فنیقی آتیس از مادر باکره ای به نام نانامتولد شده بود. در آئین ایرانی میترا که تقریباً در تمام جهات الگوی مسیحیت قرار گرفته است میترا (مهر) از آنهیتا، مادری باکره بدنیا آمده بود. سرود مقدس میترائی که در طول چهار قرن رواج آئین میترا در امپراتوری روم در مراسم مذهبی میترائی خوانده میشد بر این تکیه داشت که: "امروز نجات بخشی برای شما از مادر باکره ای زائیده شده است"، و این جمله ای است که عیناً مورد اقتباس انجیل قرار گرفته است: "امروز نجات بخشی برای شما زائیده شده است" (لوقا، باب دوم، 11).

اسطوره تولد عیسی در یک طویله نیز از افسانه های کهن، بخصوص از معتقدات میترائی سرچشمه گرفته است که بر اساس آنها میترا در غاری متولد شده بود، همچنانکه در معتقدات اساطیری یونانی هرمس، خدای شبانان، در طویله ای میان خری و گاو تولد یافته بود.

در انجیل لوقا صحنه جالبی در ارتباط با تولد عیسی نقل شده است که به موجب آن پیر مرد پارسائی بنام شمعون که از روح القدس بدو الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند نخواهد مرد، عیسی نوزاد را که والدینش به معبد بزرگ آورده اند در آغوش میگیرد و به حاضران میگوید که این کودک نوری است که جهان را روشن خواهد کرد (لوقا، باب دوم، 25-32). این صحنه رونوشت داستانی است که درباره تولد بودا نقل شده است. به بودا نیز پسر انسان و استاد نام داده اند، و معجزاتی مانند شفا دادن بیماران و کوران و افلیج ها و راه رفتن بر روی آب برای او قائل شده اند که نظائر آنها را شش قرن بعد از او عیناً در انجیل میتوان یافت. یکی از افسانه ها حاکی است که یکی از شاگردان بودا میخواهد چون خود او روی آب راه برود، ولی در آب فرو میرود و بودا او را نجات میدهد. این ماجرا بطور آشکار الگوی انجیل متی قرار گرفته است: "... پطرس گفت ای خداوند، بمن دستور بده تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم. عیسی فرمود: بیا پطرس از قایق بیرون آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت، اما در حالیکه غرق میشد فریاد زد: ای خداوند، نجاتم بده. و عیسی دستش را گرفت گفت ای کم ایمان، چرا شک کردی؟ و با او سوار قایق شد و باد فرونشست" (متی، باب چهاردهم، 28).

داستان مصلوب شدن عیسی و رستاخیز او پس از مرگ، بنوبه خود در اسطوره های متعدد ماقبل مسیحیت سابقه دارد. تموز در بابل، آدونیس در فنیقیه، آتیس در فریگیه، ازیریس در مصر، ارباب انواعی هستند که مصلوب میشوند و برخی از آنان چون آتیس و آدونیس و ازیریس درست همانند عیسی سه روز پس از مرگ زنده میشوند. در امپراتوری روم پیروان آتیس، خدائی که از آسیای صغیر به روم رفته بود، هر سال در سالروز سنتی کشته شدن او تصویر وی را به درخت کاجی می آمیختند و سه روز برای مرگش عزاداری میکردند و بعد رستاخیزش را جشن میگرفتند. پیروان دیونیزوس نیز در معابد خود مجسمه به صلیب کشیده او را نصب میکردند، درست در همان صورت که در کلیساهای مسیحی مجسمه عیسی مصلوب نصب میشود. اوریگنس عالم بزرگ الهیات و بنیانگذار کلیسای یونانی درباره رستاخیز عیسی مینویسد که این معجزه برای بت پرستان تازگی ندارد، زیرا نظیر آنرا در اساطیر بسیاری از آنان نیز میتوان یافت. دیبلیوس اسقف آلمانی در کتاب "رسالت و تاریخ" خود تصدیق میکند که نویسندگان مسیحی یهودی الاصل، شخصیت عیسی را بر همان اسطوره های نپی ها و خاخام ها قرار دادند، و نویسندگان غیر یهودی افسانه های اساطیری را با تغییراتی چند با مسیح منطبق ساختند.

داستان خر عیسی که وی سوار بر آن وارد اورشلیم شده، و در احادیث اسلامی آمده است که این خر همراه با خود عیسی وارد بهشت خواهد شد، بر اثر اشتباه ماتئوس نویسنده انجیل متی در درک مفهوم واقعی این تمثیل به صورت تقریباً مضحکی وارد کتابهای توحیدی شده است: "به دختر صهیون بشارت دهید که این پادشاه تو است که سوار بر الاغی و بر کره الاغی است و فروتنانه به نزد تو می آید. و آن دوشاگرد عیسی رفتند و الاغ و کره او را آوردند و آنگاه ردهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد" (متی، باب بیست و یکم، 5-7).

محقق آلمانی وینکن متذکر میشود که این نوشته عیناً از کتاب زکریای تورات گرفته شده است که: "ای دختر صهیون، با بانک بلند هلهله کن، و ای دختر اورشلیم، قهقهه بزن، زیرا که پادشاهت بسوی تو می آید و برالاغی سوار است، برکره الاغی سوار است" (کتاب زکریای نبی، باب نهم، 9)، و یاد آوری میکند که این یک سنت سابقه دار ادبیات عبری است که یک جمله را دوبار تکرار کنند، ولی متی، نویسنده، از روی بی اطلاعی تصور کرده است که عیسی بردو الاغ سوار بوده و آنرا بهمین صورت در انجیل خود منعکس کرده و توضیح داده است که "همه این حوادث روی داد تا پیشگویی انبیاء بنی اسرائیل تحقق یابد".

در تورات خداوند به صهیون می آید و قوم خود را بدور خویش گردمی آورد و بطور ثابت در اورشلیم سکنی میگزیند، ولی در انجیل قلمرو خداوند مرز جغرافیائی ندارد و رودبدان بدون تبعیض صادر میشود. همین عیسیای مهربان با گذشت و آزادنش، در نیمه "یهودی" انجیل در قالب یک پیامبر ترشروی متعصب و سختگیر و بی گذشت تورات درمی آید که با قاطعیت تکفیر میکند و وعده مجازات میدهد، و از مسیحیت تنها نام مسیح را دارد، به گفته صاحب نظر ایرانی، آن مرد ساده ژنده پوش و پاکدل و خیالبافی که از یکسو علیه ریا و فساد و فریب کاهنان یهود و از سوی دیگر علیه ثروتمندان و علیه قدرتمندان هیئت حاکمه بانک بر میدارد و برخلاف سنت زمان خود با روسپیان و خطاکاران مینشیند و با آنان با محبت سخن میگوید، به مسیح آلبرت شواتس بسیار نزدیکتر است تا به مسیح پاپ برژیا یا پاپ گرگوار که جز کینه و نفرت چیزی عرضه نداشته اند.

مارکیون Markion یکی از نخستین کشیشهای جامعه مسیحیت به نام "کلیسای مسیح" بنیاد گذاشت که کلیسای کاتولیک جدا علیه آن موضعگیری کرد، ولی اصول فکری این مکتب (مارکیونیسیم) رواج گسترده ای یافت. در برداشت فکری مارکیونیسیم عیسی پسر خدا است، ولی این خدا همان خدائی نیست که در تورات معرفی شده و پائولوس قدیس او را به انجیل نیز راه داده است، زیرا خدای انجیل خدای بخشش است، در صورتیکه خدای تورات خدای کینه و انتقام است. لایزینگ محقق آلمانی بنمایه فکری این مکتب را چنین خلاصه میکند که "سراسر تاریخ جهان، از خلقت آدم تا ظهور عیسی، بدانصورت که در عهد عتیق آمده است، درام غیر اخلاقی و مضمّن کننده خدائی است که اصرار داشته است دنیا را به بدترین صورت ممکن به گردش در آورد، و در یک محاسبه کلی، چنین خدائی ارزشی بیشتر از دنیای بی سروتهی که آفریده است ندارد. بدین جهت عیسی مسیح که بعنوان فرزند یک خدای خوب با ما سخن میگوید نمیتواند فرزند چنین خدائی باشد که اصولاً نشانی از خوبی در او نمیتوان یافت". مارکیون خود در همین باره در موعظه ای مشهور اظهار عقیده میکند که انتساب عیسی مسیح به خداوند تورات توطئه ای است که با هدف اعاده حیثیت برای خدای یهودیان ترتیب داده شده است.

یولیانیوس Julianus امپراتور رومی قرن چهارم که پیرو آئین میترائی و دشمن سرسخت مسیحیت نواخته بود - و مرگ نابهنگام او در جنگ با ایران ساسانی در بین النهرین مسیحیت را از خطری بنیادی نجات داد - در رساله ای که در رد مسیحیت نوشت بیش از یکصد ایراد اصولی بر آن گرفت که بسیاری از آنها توسط ولتر در ارزیابی او از کتاب مقدس نقل شده است. هلموت مارکل استاد آلمانی تاریخ مذاهب در اشاره بدین رساله مینویسد: "جای تعجب است که این کافر چنین مسائلی را درک کرده بود، ولی علمای الهیات مسیحیت هنوز هم یا نمیتوانند و یا نمیخواهند آنها را درک کنند".

\* \* \*

قرآن نیز، مانند تورات - هر چند کمتر از آن - دارای ضد و نقیض ها و به اصطلاح رایج تر ناسخ و منسوخ هائی است که وجود آنها از همان آغاز مورد توجه مفسران و شارحان قرآن قرار گرفته است. یکی از نتایج این ناسخ و منسوخها در طول همه قرون اسلامی این بوده است که غالباً در بحث ها و گفتگوها، هریک از طرفین میتوانسته است به آیه ای از قرآن که موید نظر او باشد استناد کند بی آنکه هیچکدام از آنان از حدود استناد به قرآن تجاوز کرده باشند. فی المثل آنکس که مدعی آزادی قبول یا عدم قبول دین در اسلام بوده است، میتواند استناد کند که آیه ای از این قبیل استناد کند: "لا اکره فی الدین" (بقره، 256) و: "به آنکه نمیخواهند ایمان بیاورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید و ما نیز به طاعت خویش ادامه خواهیم داد" (هود، 121) ویا: "... اگر

باز روی از خدا بگردانند برتو(محمد) تکلیفی جز تبلیغ رسالتت بیش نیست " (نحل، 82)، و در همان حال، مخالف او میتوانسته است و میتواند آیات قرآنی دیگری از این قبیل مثال آورد که: "با آنهایی که به خدا و به روز آخر ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمیشمارند و به کیش حق نمیگروند مقاتله کنید تا یا کشته شوند یا جزیه بپردازند " (توبه، 29)، "و آنهایی را که به آئین خدا روی نمی آورند بکشید تا فتنه از میان برداشته شود " (بقره، 193 و 256).

در سوره قرآن به صراحت آمده است که سخنان خداوند قابل تغییر نیست (انعام، 34 و 115، کهف، 27، یونس، 64). با اینهمه در همین قرآن گفته شده است که: "و قتیکه ما آیه ای را نسخ میکنیم یا میفرمائیم که آنرا فراموش کنند، آیه ای نیکوتر و یا همانند آنرا می آوریم " (بقره، 100، 106، نحل، 103).

مفسران قرآن تا 225 آیه قرآن را نسخ و منسوخ یکدیگر دانسته اند بی آنکه دلیل قانع کننده ای برای چنین ناسخ و منسوخها بیابند، زیرا هر گونه تبدیلی در متن قبلی این معنی ضمنی را میدهد که آن متن درست و یا دست کم کامل نبوده است.

در یکجای قرآن شیطان از جمله اجنه بشمار آمده (کهف، 50) ولی در چند جای دیگر همین شیطان یکی از ملائک دانسته شده است (بقره، 34، اعراف، 11 و یازده مورد دیگر). در یکجا آمده است که ما بنی اسرائیل را بر همه جهانیان فضیلت دادیم (جاثیه، 16) ولی در جای دیگر تصریح شده است که یهودیان بهر جا که روند محکوم به ذلتند (آل عمران، 110). در یکجا از مسلمانان خواسته شده است که اگر اهل کتاب از روی حسد قصد سست کردن ایمانشان را داشته باشند آنها را بکشند (بقره، 109) ولی در جای دیگر درباره همین کسان آمده است که " منافقان و کافران را که میخواهند شما نیز مانند آنان شوید به دوستی مگیرید و اگر پافشاری کنند آنانرا هر جایافتید بگیرید و بکشید " (نساء، 89).

در قرآن تصریح شده که خداوند آدمیان را به بهترین صورت ممکن (احسن صور و احسن تقویم) آفریده است (مومن، 64، تغابن، 3، تین، 4)، ولی در چند مورد دیگر همین آدمیان ناتوان، ضعیف، آزمند، عجول، بیبنا، در یکجا توصیف شده که محمد به پیامبری بر " کلیه جهانیان " برگزیده شده است (اعراف، 158) ولی در جای دیگر گفته شده است که ما قرآن را برای آن به زبان عربی برتو (محمد) فرستادیم که مردم ام القری (مکه) و پیرامون آنرا از روز قیامت بترسانی (شوری، 7). در یکجا آمده است که عرش خدا بر روی آب است (هود، 7) ولی در موارد متعدد دیگر عرش خداجائی در آسمان معین شده است که ملائک آنرا بردوش گرفته اند (اعراف، 54، یونس، 3، توبه، 129، رعد، 2، طه، 5، فرقان، 59).

دست کم در چهار آیه قرآن تصریح شده است که محمد فقط مأمور ابلاغ کلام حق (قرآن) به مردم است، و مسئول قبول یا رد این ابلاغ از جانب آنها نیست: "ما قرآن را برای دعوت به حق برتو فرستادیم، هر کس که هدایت یافت به نفس خود کمک کرد و هر کس هم که گمراه شد به زیان خود گمراه شد، و تو وکیل هیچیک از آنها نیستی " (زمر، 41). "اگر از تو پرسند که بابت دعوتی که میکنی چه اجرتی میخواهی، بگو که من اجری جز از خدا نمیخواهم و فقط مأمورم که از مسلمانان باشم " (یونس، 72)؛ "به آنانکه ایمان نمی آورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید، ما نیز به راه خود ادامه خواهیم داد" (هود، 121)؛ "و اگر باز هم روی بگردانند، برتو جز تبلیغ رسالتت وظیفه ای نیست " (نحل، 72). ولی درست در جهت عکس آن در چندین آیه دیگر آمده است: "مشرکین را در هر جا یافتید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در کمینشان باشید (توبه، 15)، .... این ملعونان را در هر جا بیابید بگیرید و به شدیدترین وجهی بکشید (احزاب، 61)؛ بکشید آنهایی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند (توبه، 29)؛ آنها را بکشید و آواره کنید" (توبه، 29).

یکی از بارزترین تناقضات قرآن را در آیه های مربوط به یهودیان میتوان یافت که در بخشی از آنها گفته شده است: "ای بنی اسرائیل، بیاد آورید نعمتهائی را که ما به شما اعطاء کردیم و بر همه عالمیان برترینان دادیم " (بقره، 47)، "به بنی اسرائیل کتاب آسمانی فرستادیم و حکومت و نبوت عطا فرمودیم و آنانرا بر همه جهانیان فضیلت دادیم " (جاثیه، 16)، ولی در بخش دیگر از همین آیات آمده است: "اینان تورات را حمل میکنند مانند الاغی که کتابی

رابریشست کشد" (جمعه، 5)، "حکایت آنها به سگی ماند که اگر بدو حمله آوری عوعو کندواگر او را بحال خودگذاری باز عوعو کند" (اعراف، 176). "سزای این بدکاران ذلت آنها در این جهان و عذاب سخت در جهان دیگر است" (بقره، 85)؛ "و ما آنها را لعنت کردیم و دلپایشان را سخت گردانیدیم" (مائده، 13)، "و بنی اسرائیل را در روی زمین پراکنده ساختیم" (اعراف، 168). "این یهودیان که هر کدام از آنها آرزوی هزار سال عمر میکنند، ولی عمر هزار ساله هم آنها را از عذاب خدا نرهاند، زیرا خداوند به کردار ناپسندشان آگاه است" (بقره، 96).

در سه جای مختلف قرآن حتی گفته شده است که عده ای از یهودیان به امر خداوند تبدیل به بوزینه شده اند (بقره، 65، مائده، 60، اعراف، 166). در اینجا طبعاً فرصتی برای نقل همه ناسخ و منسوخ های قرآن نیست، ولی شاید بازگویی یک مورد بخصوص از آنها که به زندگی روزمره اعراب صدر اسلام مربوط میشود از نظر طنزی که در آن نهفته است جالب باشد. این تناقض موضوع آیه ای از سوره بقره است که بوجب آن خداوند مقاربت مسلمانان را در شبهای ماه رمضان با زنانشان ممنوع میکند، ولی چون مومنان این حرمت را رعایت نمیکند، این بار خود خداوند از تصمیم خویش عدول میکند و دوباره این اجازه را بدانها میدهد، منتها از آنها میخواهد که لااقل در موقع اعتکاف در مساجد حد خدا را نگاه دارند: "ما قبلاً مقاربت شمارا با زنانتان در شبهای ماه رمضان حرام کرده بودیم، ولی چون در این راه نافرمانی میکنید و خود را به ورطه گناه می افکنید از گناهتان میگذریم و حکم خود را پس میگیریم و از این پس مقاربت با زنانتان را در شبهای ماه روزه بر شما حلال میکنیم، ولی شما نیز حدود خدا را نگاه دارید و در هنگام اعتکاف در مساجد با آنان مجامعت مکنید" (بقره، 187).

## حقایق "ناشناخته" یا داستانهای شناخته شده؟

در هر سه کتاب آسمانی داستانهای متعدد آورده شده که تورات و انجیل منبع آنها را گفتگوی چهل روزه یهوه با موسی در کوه سینا میدانند، و در قرآن همین داستانها "حقایق ناشناخته ای" دانسته شده اند که توسط خداوند به محمد وحی شده اند. برداشت عهد عتیق و عهد جدید در کتاب مقدس این است که همه این وقایع در سالهای میان خلقت آدم و پایان عهد عتیق به وقوع پیوسته اند و پیش از تورات کسی بر آنها آگاهی نداشته است. در قرآن نیز از زبان خداوند گفته شده است "همه اینها حقایقی هستند که ما بصورت وحی برای تو (محمد) میفرستیم، و پیش از این خودت و قوم تو بر آنها آگاهی نداشتند" (هود، 49، آل عمران، 44، یوسف، 102). بالاینهمه امروزه مدارک فراوان تاریخی، اعم از الواح کشف شده باستان شناسی و آثار ادبی منظوم و منثور تمدنهای بابلی و مصری و آشوری و پژوهشهای محققان دو قرن اخیر، نشان داده اند که تقریباً همه این داستانها از اسطوره ها و افسانه های ماقبل توراتی و طبعاً ماقبل اسلامی مایه گرفته اند و به قول مونتگمری وات، کارشناس نامی تاریخ اسلام، حتی یکی از آنها را نیز نمیتوان یافت که در هنگام تدوین قرآن ناشناخته بوده باشند.

معروفترین این افسانه ها، طوفان نوح است که به تصریح تورات و قرآن اندکی بعد از خلقت آدم در زمان نوح پیغمبر روی داده است.:

"..... و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است ..... و پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و گفت انسان را که آفریده ام و بهایم و حشرات و پرندگان هوار از روی زمین محوسازم، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان .... پس به نوح گفت که اینک من تمامی بشر را هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفریساز و درون و بیرونش را به قیرببالا، و طول کشتی 300 ذراع باشد و عرض آن 50 ذراع و ارتفاع آن 30 ذراع ..... و تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت به کشتی درآیند، و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه به کشتی درخواهی آورد نرو ماده تا آنها را با خویشتن زنده نگاه داری. و از پرندگان به اجناس آنها و از هر آذوقه ای که خورده شود بگیر و در کشتی ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد. و من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران میبارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو میسازم .... پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود.... و چون طوفان آب بر زمین آمد در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد و روزنه های آسمان گشوده گردید، و خداوند در کشتی را از عقب بست، و طوفان چهل روز بر زمین می آمد و آب همی افزود و کشتی را برداشت تا از زمین بلند شد، و کشتی بر سطح آب میرفت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود مستور شد، و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده و جمیع آدمیان مردند.... و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، و فقط نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود باقی ماند... و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه مییافت ... و خدا نوح و همه حیواناتی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد و بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید و روزنه های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد، و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه آرات قرار گرفت .... و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در ریچه کشتی را باز کرد و کبوتری را رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است؟ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت نزد وی به کشتی برگشت.... و نوح هفت روز دیگر درنگ کرده باز کبوتر را از کشتی رها کرد. و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتونی را در منقار داشت. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و نوح هفت روز دیگر درنگ کرد و کلاغی را رها نمود و او دیگر نزد وی برگشت. و در سال ششصد و یکم از خلقت جهان در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد و نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش و همه

حیوانات و حشرات و پرندگان و هر چه بر زمین حرکت میکند با اجناس آنها از کشتی بدر شدند " (تورات ، سفر پیدایش، خلاصه شده از بابهای ششم و هفتم و هشتم ) .

در همین باره در قرآن آمده است:

"... و به نوح وحی کردیم که به ساختن کشتی در حضور ما و به دستور ما مشغول شو، و او به ساختن کشتی پرداخت، و چون از این کار فارغ شد به او خطاب کردیم که از هر جفتی دو فرد نر و ماده بردار و با جمیع زن و فرزندان و آنهاییکه به تو ایمان آورده اند به کشتی برو تا به نام خدا کشتی روان شود و به ساحل نجات برسد (هود، 38 - 40)، و به نوح گفتیم که همه اهل بیت خود را بجز آن فرزندی که به هلاک او تصمیم گرفته ایم به کشتی بنشان ، و چون با همراهان در کشتی نشستی ما را ستایش کن (مومنون، 27 و 28)، و چون موعد قهر ما فرا رسید از تنور آتش بجوشید و کشتی بر روی امواج مانند کوه به گردش درآمد ، تا آن هنگام که به زمین خطاب شد که آب را فرو بر ، و به آسمان خطاب شد که باران را قطع کن ، و آب به یک لحظه خشک شد و به نوح خطاب شد که از کشتی فرو آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن امت ها و قبایلی باد که با تو همراهند (هود، 41- 48) ، ..... و نوح را با همه آدمیان و حیواناتی که در کشتی وی بودند به ساحل سلامت رسانیدیم و باقی مردم همه را به دریا غرق کردیم (شعرا، 119). و البته این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما آنرا به تو وحی کنیم تو و قومت از آن کمترین خبری نداشتید (هود، 49)".

علیرغم این تأکید ها ، مدارک باستان شناسی موجود به روشنی حکایت از آن دارند که نه تنها پیش از قرآن ، بلکه پیش از تورات نیز این " حکایت نوح در تمدنهای باستانی بین النهرین شناخته شده بوده است ، و مهمتر از آن اینکه اصولا داستان تورات مستقیما از همین اسطوره های ما قبل توراتی اقتباس شده است. این واقعیت وقتی دقیقاً روشن شد که الواح معروف به "لوحه های بابلی" در سال 1872 توسط هیئت باستانشناسان انگلیسی در بین النهرین به سرپرستی G. Smith کشف و ترجمه شد. این الواح حاوی متن کامل حماسه گلیگمش، مهمترین اثر ادبی بین النهرین باستانی است که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح سروده شده است ، و تازه خود آن اقتباسی از یک منظومه قدیمی تر متعلق به چهار هزار سال پیش است که در سومر سروده شده بود. لوحه آخرین این مجموعه که "لوحه یازدهم" نام دارد حاوی داستانی اساطیری است که بصورتی آشکار افسانه طوفان نوح تورات از آن گرفته شده است . خلاصه این منظومه ، که کشف آن خود طوفان دیگری را چه در جهان باستان شناسی و چه در دنیای مذهبی برانگیخت ، از روی ترجمه متن کامل آن که در سال 1969 در لندن بچاپ رسیده است ، چنین است :

خدایان بزرگ چهارگانه ، آنو، بعل، نی، بیب، انوکی، از آفرینش آدمیان پشیمان میشوند، و در یک جلسه کنکاش در کنار فرات تصمیم میگیرند که همه آنها را همراه با دیگر موجودات زمین با طوفانی از آب از میان ببرند. ولی "آ" Ea خدای آبها که در این جمع حضور دارد قلبا بانابودی نوع بشر مخالف است ، بدین جهت محرمانه تصمیم خدایان را به نیزارهای کنار فرات خبر میدهد ، و آنها نیز پیام "آ" را به گوش ماهیگیری بنام اوتاناپیشتمیر رسانند و بدو هشدار میدهند که هر چه زودتر خانه ای را که در ساحل رودخانه برای خودش ساخته است خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد و زن و فرزند و اثاثه خود و نیز یک جفت نر و ماده از هر یک از چرندگان و پرندگان را در آن جای دهد تا از این راه زندگی در روی زمین ادامه یابد، زیرا که بزودی مرگ به سراغ همه زندگان خواهد آمد. اوتاناپیشتمیر این توصیه خدای آبها را میپذیرد و کشتی بزرگ به طول 120 ذراع میسازد و خانواده و چهارپایان خود و جفت هائی از هر یک از حیوانات و پرندگان منطقه خویش را در آن جای میدهد. در این ضمن موعد تعیین شده توسط شمش (خدای آفتاب) فرامیرسد دریچه طوفان گشوده میشود و شش روز و شش شب باران سیل آسا از آسمان میبارد و آب از زمین میجوشد . وقتیکه در سپیده دم روز هفتم طوفان آرام میگیرد ، همه آدمیان و چرندگان و پرندگان نابود شده اند و فقط اوتاناپیشتمیر و همراهان او در کشتی وی که بر قلعه کوه نیسیر بخاک نشسته است زنده مانده اند . برای اطمینان فرونشستن طوفان ، اوتاناپیشتمیر کیبوتری را از کشتی به بیرون میفرستد که پس از مدتی به علت آنکه جائی برای نشستن نیافته است باز میگردد. بعدا کلاغی را به

همین منظور میفرستد ولی اینبار کلاغ باز نمیگردد، و آنوقت کشتی نشینان، اعم از آدمیان و چرندگان و پرندگان از آن بیرون می آیند و دور تازه ای از زندگی در روی زمین آغاز میشود.

ترجمه بخش پایانی این داستان در حماسه گیلگمش عینا چنین است:

" در آغاز هفتمین روز طوفان ، کبوتری را از کشتی بیرون آوردم و پرواز دادم . رفت و بازگشت ، اندکی دیگر پرستویی را بیرون آوردم و پرواز دادم . او نیز رفت و بازگشت ، زیرا جایی برای نشستن نیافته بود . بار دیگر کلاهی را بیرون آوردم و پرواز دادم . رفت و دید که آنها فرونشسته بودند . خورد و بازیگوشی کرد ولی باز نگشت . آنوقت گوشت قربانی را بر بالای کوهی که کشتی بر آن نشسته بود روی آتش گذاشتم و خدایای بوی دلپذیرش را شنیدند ."

در مورد همین قربانی ، در تورات آمده است: " و نوح آتشی برای خداوند برافروخت و از هر پرندۀ پاک که در کشتی بود گرفته قربانی های سوختنی بر آن گذرانید، و خداوند بوی خوش آنرا شنید و در دل گفت که بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم " (سفر پیدایش، باب هشتم، 20 و 21) . ماجرای طوفان نوح نشانگر آشکاری است بر اینکه بسیاری از متون مذهبی ، ولو آنکه طی قرون متمادی از جانب میلیونها افراد بشر و حتی آسمانی تلقی شده باشند، تا چه اندازه میتوانند با واقعیتهای مسلم تاریخی و جغرافیائی و علمی و اخلاقی مغایرت داشته باشند .

از نظر زیست شناسی ، تا کنون حدود 50 میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین ردیابی شده اند که بخش اعظم آنها در ادوار گذشته زمین شناسی منقرض شده اند و در حال حاضر کمتر از یک هزارم آنها باقی مانده اند که خود به تنهایی 40 میلیون نوع ، منجمله 30 میلیون نوع حشره را شامل میشوند . این انواع همه از نظر علمی شناخته شده و تقسیم بندی شده اند و فسیل ها و نمونه هایشان موجود است . اگر مرحوم نوح میخواست از همه این چهل میلیون یک زوج نروماده در کشتی خود جای دهد، چنین کشتی میبایست بیشتر از تمام دریای مدیترانه یا خلیج فارس طول و عرض داشته باشد، و نه آن کشتی باشد که خداوند در تورات ابعاد آنرا دقیقاً سیصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع تعیین کرده است .

از نظر فیزیکی، حتی اگر ریزش باران بسیار بیشتر از چهل روز و چهل شب مورد ادعای تورات ادامه یافته باشد ممکن نیست از جو زمین آنقدر آب بر زمین بریزد که حتی سرزمین کوچک بین النهرین به زیر آب برود چه برسد به تمام دنیا – تا قله کوهی چون آرات با 5000 متر ارتفاع . بیش از دویست سال پیش و لئو در همین مورد نوشت که برای اینکه قله کوه آرات را آب فرا بگیرد، لازم است 12 اقیانوس بر روی یکدیگر گذاشته شوند که آخرین آنها 24 بار بزرگتر از آن اقیانوسی باشد که دو نیمکره ما را در میان دارد، و با شیطنت خاص خود افزود که اگر چنین معجزه ای روی داده باشد دیگر به هیچ معجزه دیگری در همه قرون و اعصار نیازی نبوده است .

از نظر اصالت تاریخی ، بادر نظر گرفتن اینکه طبق گزارش تورات طوفان نوح سه قرن پیش از ابراهیم پیغمبر روی داده ، تاریخ وقوع این طوفان به حساب خود تورات میباید در حدود 22 یا 21 قرن پیش از میلاد مسیح باشد، یعنی در زمانی که دوهزار سال از آغاز تاریخ فراغنه مصر و هفتصد سال از بنای هرم بزرگ کنوپس میگذشته است ، بی آنکه نه هرمی و نه فرعونی به زیر آب رفته باشد، و نه هیچیک از تمدنهای بزرگ موجود در آن زمان در مصر و بین النهرین و چین و هند بدست طوفان منقرض شده باشند .

..... و از نظر گاه اخلاقی ، گذشته از اینکه خداوند ( که به تأکید مکرر تورات و انجیل و قرآن بر همه امور جهان پیشاپیش آگاه است و هر آنچه میگذرد با اطلاع و اجازه اوست ) نمیتواند مدت کوتاهی پس از آفرینش نوع بشر از کار خود پشیمان شده و به علت شرارت آدمیان تصمیم به نابودی آنان بگیرد، این پرسش مطرح میشود که گناه بقیه چرندگان و پرندگان و حشرات زبان بسته ای که هیچ شرارتی مرتکب نشده بودند در این میان چه بوده است ؟

دو قرن پیش ولتر در ارتباط باهمین داستان طوفان نوح نوشت: " همه این افسانه های مقدس نوعی قصه های هزارویکشب ، منتها غالبا با ظرافتی کمتر ، هستند که بیشتر بردر لالائی بچه ها میخورندو ارتباطی با واقعتهای خود آئین یهودنیز ندارند ، منتها چون درکاتالوگ کتابهای یهودی جا داده شده اند درطول زمان توسط یهودیان جنبه مقدس بدانها داده شده ، و این اعتقاد توسط مسیحیان که به دنبال یهود آمده اند ادامه یافته است .

داستان یوسف درمصر و ماجرای عاشقانه او با زلیخا که چهارده فصل از تورات و 180 آیه ازقرآن بدان اختصاص یافته ، از نظر بسیاری از تاریخ شناسانی که این ماجرا را مورد بررسی قرار داده اند افسانه کاملا ساختگی دیگری است که بجزدرخود تورات ، در هیچ مدرک تاریخی و ادبی و باستان شناسی مصری یا بابلی و کلدانی و آشوری و یونانی اشاره ای بدان نمیتوان یافت، و تا آنجا نیز که تاریخ نشان میدهد هیچ فرعون مصری در هیچ دورانی صدراعظم یا مباشریهودی نداشته است.

قصه یوسف و زلیخا - که ولتر آنرا یک رمان یهودی نام داده است - بسیار بیشتر از آنکه برمبنای روایت توراتی آن درجهان مسیحیت و یهود مورد توجه قرار گرفته باشد ، برمبنای روایت قرآنی آن درجهان اسلام و بخصوص در ادبیات و هنرهای زیبای ایران اسلامی مورد توجه قرار گرفته است ، و اشارات متعدد حافظ به ماجرای یوسف و زلیخا الهام بخش گوته نیز در سرودن زلیخا نامه او در دیوان شرقی شده است .

در قرن هجدهم برای نخستین بار اصالت این داستان توسط چند تن از محققان اروپائی (بولینگبروک و هربرت در انگلستان، بولانژه و فره و بخصوص ولتر در فرانسه ، لسینگ و کلویستوک در آلمان) مورد تردید قرار گرفت. در دیکسیونر فلسفی ولتر در این باره تذکر داده شده است که داستان عاشق شدن زلیخا به یوسف و انتقامجویی او از این بابت که یوسف تن به هم خوابگی با او نداده است، داستان شناخته شده ای است که سوابق آنرا در مورد هیولیت و فدر، بلروفون و استنوبه ، هبروس و دمازیپ ، تانیس و پریبه ، میرتیل و هیپودامی ، پله و دمنت و سیاوش و سودابه میتوان یافت .

در عوض برای این افسانه ناشیانه که فرعون به محض اینکه یوسف خواب اورا تعبیر کرد وی را به نخست وزیری خود برگزید احتمالا سابقه ای نمیتوان یافت ، زیرا حتی در عقب مانده ترین کشورهای افریقائی و آسیائی هم مسلما یک زندانی، آنها هم از قوم بیگانه، تنها بابت یک تعبیر خواب به نخست وزیری نمیرسد. همه این پژوهشگران بر این عقیده اند که نه تنها این داستان از نظر تاریخی اصالت ندارد، بلکه از نظر واقعتهای اقلیمی نیز ممکن نیست آب نیل هفت سال پیاپی از بستر خود بالا نیامده باشد بی آنکه چنین فاجعه ای نابودی مصر را در پی بیاورد. داستانهای متعددی که در ادبیات شرق و غرب درباره یوسف منتشر شده اند و معروفترین آنها رمان زیبای توماس مان نویسنده بزرگ آلمانی قرن حاضر بنام "یوسف و برادران او " است همه از روایت توراتی یوسف مایه گرفته اند و طبعاً هیچکدام اصالت تاریخی ندارند . به عقیده بولانژه محقق فرانسوی ، داستان یوسف احتمالا در زمان سلطنت سلسله Ptolemeus در مصر (سده های چهارم تا اول پیش از میلاد) نوشته شده و به تورات ملحق شده است ، زیرا در سالهای سلطنت "اورگتوس" سومین پادشاه این سلسله بود که شخصی به نام یوسف به مباشرت کل املاک سلطنتی مصر منصوب شده بود.

داستان یوسف آنطور که در قرآن آمده ، نسبت به داستان توراتی یوسف تغییرات و نیز اضافاتی دارد، و در یکجای آن به یوسف معجزه ای نسبت داده شده است که در خود تورات ذکری از آن نیست: "..... و یوسف گفت پیراهن مرا به کنعان ببرید و روی صورت پدرم بگذارید تا نیروی از دست رفته بینائی او به وی بازگردد" (یوسف، 93). این معجزه و همه اضافات دیگر از کتاب تفسیری میدراش و از رساله یهودی وصیتنامه یوسف (بابهای 3-10) گرفته شده است .

در قرآن داستان خاصی درباره موسی آمده که در تورات بدان اشاره نشده است ، ولی در ادبیات یهودی متأخرتر از تورات (قرن سوم میلادی) که در میان جامعه یهودی عربستان صدر اسلام رایج بوده از آن سخن رفته است :

"موسی به خدمتگزار جوانی که با او همراهی میکرد گفت : تا وقتیکه محل اتصال دو دریا (شیرین و شور) را به یکدیگر پیدا نکنم آرام نخواهم نشست ولو آنکه هفتاد سال راه باشد . هنگامیکه به ملتقای این دو دریا رسیدند ماهی

را که برای خوردن همراه داشتند جا گذاشتند و ماهی در دریا به راه خود رفت . پس از طی مسافتی موسی به خدمتگزار خود گفت که غذای ما را بیاور، زیرا که از طی راهی چنین دور خسته شده ایم . ولی جوان گفت آیا متوجه نشدی که در آنوقت که ما به تخته سنگی تکیه داده بودیم ماهی را فراموش کردم ، و یقین دارم که شیطان مرا بدین فراموشی واداشت ، و لاجرم ماهی راه خود را باز گرفت . موسی گفت : بهرحال ما بدانچه میجستیم دست یافتیم، سپس راهی را که آمده بودند در جهت باز گشت درپیش گرفتند . و در عرض راه به یکی از بندگان ما برخوردند که اورامشمول عنایت خاص خویش قرار داده بودیم و بخشی از علم خود را بدو آموخته بودیم. 1

موسی بدو گفت : آیا میتوانم همراه تو طی طریق کنم تا شمه ای از آنچه را که درباره راه راست به تو آموخته شده است به من نیز بیاموزی ؟ وی پاسخ داد: همانا تو بر آنچه بر من میطلبی صبر نداری ، چگونه بر آموختن همه آنچه نمیدانی صبر خواهی داشت ؟ موسی گفت : اگر خدا بخواهد مرا صبور خواهی یافت و از هیچیک از اوامر تو نافرمانی نخواهم کرد . خادم ما به وی گفت : در این صورت همراه من بیا اما درباره هیچ از آنچه خواهی دید پیش از آنکه من درباره آن بتو توضیحی دهم از من پرسشی مکن. و هر دو به راه افتادند و بر کشتی نشستند. خادم ما شکافی در آن کشتی پدید آورد و موسی بدو گفت : آیا این شکاف را بوجود آوردی تا کسانی را که در آنند در دریا غرق کنی و کاری بسیار ناصواب انجام دهی؟ موسی گفت : فراموشکاری مرا بر من ملامت مکن و چیزی چنین دشوار را از من مخواه . و باز به راه خود رفتند و این بار با نوجوانی روبرو شدند که خادم ما او را کشت . موسی بدو گفت : تو کسی را که قتل نفس نکرده بود کشتی و کاری بس نادرست کردی .

و وی گفت: به تونگفته بودم که بامن صبر نتوانی کرد؟ موسی جواب داد: اگر بعد از این از تو درباره چیزی پرسشی کنم دیگر مرا همراهی نپذیر و اکنون نیز پوزش مرا قبول کن . و باز به راه خود رفتند و به شهری رسیدند که از ساکنان آن درخواست غذایی برای خوردن کردند ، ولی آنان از قبول تقاضای ایشان سر باز زدند. و در همان هنگام دیواری را در برابر خویش یافتند که در حال فرو ریختن بود، و خادم ما آنرا بصورت اول بازگردانید. موسی گفت : حق بود که از آنان مطالبه اجرتی کرده باشی . خادم ما به وی پاسخ داد : اکنون وقت جدائی ما فرا رسیده است ، و من میتوانم توضیحاتی را که بر شنیدن آنها صبر نداشتی بتو بدهم . آن کشتی که من بر آن شکاف آوردم متعلق به ماهیگیران فقیری بود که از راه آن امرار معاش میکردند ، و من آنرا عمدا آسیب رسانیدم، زیرا که در پشت سر ایشان پادشاهی بود که کشتی ها را به زور تصاحب میکرد. و آن جوانی که کشتم فرزند پدر و مادری بود که هر دو به خدا ایمان داشتند و بیم آن بود که وی عصیان و کفر را بر آنان تحمیل کند، و خواستم که پروردگار در عوض فرزندی شایسته تر و پاکدل تربیدان دوعطا فرماید. و اما آن دیواری که برجای خودش باز گرداندم متعلق به دوظفل یتیم بود که اهل آن شهرند و گنجینه ای که بدانها تخصیص یافته است در زیر این دیوار پنهان بود . چون پدر این دو طفل مرد صالحی بود خداوند مقرر فرموده بود که این گنج دست نخورده باقی بماند تا آنان بهنگام بلوغ آنرا بصورت لطفی از جانب پروردگارشان در اختیار آورند . هیچکدام از اینها را که کردم به اختیار خود نکردم ، بلکه امر خداوند را به اجرا در آوردم، و این بود توضیحی که بر شنیدنش صبر کافی نشان ندادی " (کَهف، 60-81).

داستانی که در قرآن آمده ، رونوشت دقیقی از یک داستان یهودی قرن سوم میلادی است که در آن ماجرای مسافرت یوشوهابین لوی خاخام بزرگ باتفاق الیاس پیغمبر یهود و مکاشفات آنان در این سفر شرح داده شده است . این داستان به همراه یازده داستان دیگر یهودی توسط نیصیم بن یعقوب مورخ و خاخام یهودی اواسط قرن یازدهم در قیروان در مجموعه واحدی بنام حیبور یافح گرد آوری شده است که در قرن گذشته محقق آلمانی J.Pelling

1- مفسران معتبر قرآن: طبری، زمخشری، ثعالبی، بیضاوی، رازی، این همسفر موسی را خضر پیغمبر دانسته اند.

در رساله خود در باره کتاب مذهبی یهودی بت ها میدراش آنرا مفصلا ارزیابی کرده و الکساندر کوهوت تورات شناس و خاخام اعظم نیز ترجمه بخشی از آنها را به انگلیسی در مجله امریکائی "نیویورک ایند پندنت" (ژانویه 1891) منتشر کرده است.

داستان زور آزمائی داود پیغمبر با جالوت (Goliath) پهلوان فلسطینی که از افسانه های ساخته و پرداخته تورات است ، در قرآن از کتاب سموئیل تورات گرفته شده است، که بروایت آن پهلوان شکست ناپذیر فلسطینی به یاری یهوه تنها با یک سنگ پرتاب شده از فلاخن داود به هلاکت میرسد: " و داود به شائول گفت همانا این فلسطینی ختنه نشده بدست من کشته خواهد شد ، زیرا که لشکریان خداوند را به بی آبرویی کشانده است ، و خداوند جالوت را بدست ما خواهد سپرد . پس سنگی در فلاخن انداخت و سنگ بر میان پیشانی جلیات خورد و او را بر زمین انداخت، و پس داود وی را بکشت و سرش را از تن جدا کرد و بنی اسرائیل اردوی فلسطینیان را غارت نمودند" (کتاب اول سموئیل ، باب هفدهم ، 48-54). در همین مورد در قرآن آمده است: "... و هنگامیکه داود و کسانش با جالوت و سپاهیان او روبرو شدند، گفتند که پروردگارا ، پایهای ما را استواردار و ما را بر کافران یاری ده . پس خداوند آنها را یاری بخشید و داود جالوت را بکشت" ( بقره ، 249) . در قرآن در این مورد حتی متن تورات با تغییری در نحوه انشای آن تکرار شده است: " و پنج نفر از شما صدنفر از دشمنانتان را تعاقب خواهند کرد و صد نفر از شما هزار نفر از آنان را خواهند راند" ( سفر لایوان، باب بیست و ششم ، 8)، "... چه بارها که گروهی کوچک را یاری دادیم تا با اجازه ما گروهی فراوان را مغلوب کنند" ( بقره ، 249).

داستان سلیمان پیغمبر که در هفت سوره و چهل و نه آیه قرآن به تفصیل از آن سخن رفته ، در اصل از تورات نقل شده ولی روایتی که در قرآن درباره قدرت معجز آسای او و فرمانروائی افسانه ای وی بر اجنه و دیوان مرغان و موران و باد و طوفان آمده هیچکدام در تورات و انجیل نیامده است . بررسیهای عده ای از تورات شناسان روشن کرده است که منبع این مطالب چندین متن خاخامی مربوط به شرح و تفسیر تورات بنام "میدراش کوحلت رباح" و "ترگوم شنی" مکمل کتاب استر و

" بت هامیدراش" است که عموماً متونی غیر موثق هستند ، ولی در جوامع یهودی عربستان در زمان ظهور اسلام رایج بودند .

در خود تورات تنها بر شکوه دربار سلیمان و قدرت مادی او و در عین حال بر خردمندی و حکمت وی تأکید نهاده شده است و نه بر جنبه افسانه ای قدرت و : "... و سلیمان را هفتاد مرد بار بردار و هشتاد هزار نفر چوب بر درکوه بود، سوای سه هزار و سیصد نفر ناظر کار که بر عاملان ضابط بودند . و سلیمان را چهل هزار آخوراسب بود . و آذوقه او برای هر روز سی کرآرد نرم و شصت کر بلغور و ده گاو پروار و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فربه بود . قربانی که او برای خداوند گذرانید بیست و دوهزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند بود.... و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود . و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنجاه . و درباره درختان سخن گفت از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها میروید، و نیز دریا بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان سخن گفت ، و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند می آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند. " (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم ، 22-34). ولی در همین مورد قرآن حکایت میکند که : "... و ما باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا به امر او بوزد، و برخی از شیاطین را مأمور که برای او غواصی کنند(انبیاء 81 و 82) و آنانرا دو به دو در زنجیر کشیدیم (ص، 38) و به سلیمان زبان مرغان را آموختیم (نمل، 16)، و سپاهیان سلیمان را از اجنه و آدمیان و پرندگان بصورت صفوفی منظم گرد آوردیم (نمل ، 17) و باد صبحگاهی را فرمودیم که مدت یکماه بوزد و باد شامگاهی را فرمودیم که ماه دیگر بوزد (سبا، 12) ".

در مورد ماجرای سلیمان و بلقیس (ملکه سبا) نیز روایت تورات در قرآن بر اساس همین منابع خاخامی تغییر کرده است. در تورات درباره این ملکه آمده است که: "... و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید نزد او آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با موبک بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم وارد شده به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد و سلیمان تمامی مسائلی را پاسخ گفت و چیزی از او مخفی نماند که برایش بیان نکرده باشد. پس ملکه سبا بدو گفت: متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت آورد و ترا بر کرسی اسرائیل نشانید. و به پادشاه صدو بیست وزنه طلا و عطریات زیاده از حد و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات هرگز به آن فراوانی نیامد. و سلیمان به ملکه سبا تمامی اراده او را که خواسته بود داد سوای آنچه از کرم ملوکانه خود به وی بخشید، پس او با بندگان به ولایت خود بازگشتند" (کتاب پادشاهان، باب دهم، 1-14). ولی همین ماجرا در قرآن بدینصورت آمده است که: "چون سپاهیان سلیمان از اجنه و آدمیان و مرغان در برابرش صف کشیدند، سلیمان در صف مرغان گفت چرا هدهد را در این جمع نمی بینم و همانا که اگر عذر موجهی برای غیبت خود نداشته باشد سرش را میبرم. ولی هدهد درست در همین موقع آمد و بدو گفت از جایی دور آمده ام که آنرا نمیشناسی و خبری نادانسته برایت از سرزمین سبا و از ملکه آن دارم که بر اورنگ بزرگی تکیه زده است و بر مردم بسیاری سلطنت میکند که به خورشید، و نه به خداوند، سجده میبرند" (نمل، 20-42). در همین سوره نمل در دنباله این مطلب آمده است که: "سلیمان گفت کدامیک از شما سران قوم حاضر این تخت را برای من بیاورد؟ و عفریتی از جمع جنیان گفت: پیش از آنکه از جایب برخاسته باشی آنرا برایت خواهم آورد" (نمل، 38). این موضوع عینا از تفسیر یهودی بت هامیدراش گرفته شده، با این تفاوت که در تفسیر یهودی عفریت ها تخت خود سلیمان را بردوش خود در فضا میبردند و نه تخت ملکه سبا را. در جای دیگر از قرآن نوشته تورات با تغییر زیاد در مورد معبد سلیمان مورد اقتباس قرار گرفته است: "و فرمان ما اجنه ای که در خدمت سلیمان بودند برای او چشمه مسین (عین القطر) ساختند و اگر در این کار قصور میکردند طعم آتش جهنم را بر آنان میچشانیدیم. و آنها هر چه سلیمان میخواست از محرابها و پیکرها و آبنگها و دیگرها برایش به محکمی میساختند" (سبا، 13). در تورات در همین باره آمده است که: "... و حیرام به فرمان سلیمان برای معبد آبنگهای برنجین و دیگرها و پیکرها و محرابها ساخت" (کتاب اول پادشاهان، باب هفتم، 38-39 و کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهارم، 6).

در جای دیگر در قرآن به صورتی ابهام آمیز گفته شده است: "بلی، ما با گذاشتن بدن دیگری بر روی تخت سلیمان او را آزمودیم، اما آواز گناه خود پشیمان شد" (ص، 34). منبع این آیه افسانه ای یهودی است که آن نیز از تفسیر خاخامی "بت هامیدراش" گرفته شده است، و بموجب آن سلیمان بر اثر گناهانش نگین سحر آسائی را که همه قدرتش از آن ناشی میشد گم کرد و موقتا سلطنتش را از دست داد و سرگردان شد، و شیطان که به قالب او درآمده بود بر تخت وی نشست، ولی سلیمان از گناه خود توبه کرد و خدائیز توبه او را پذیرفت و در نتیجه نگینش را باز یافت و به تخت سلطنتش برگشت (بت هامیدراش، فصل دوم، بندهای 86 و 87).

ماجرای یونس و ماهی، آنطور که در تورات آمده و در قرآن نیز بهمانصورت بازگو شده است، داستان یک پیغمبر یهود است که مانند عیسی اهل جلیله بوده است. وی از آنچه در شهر خدا، اورشلیم، میگذرد سخت ناراضی است و همه آنها را از چشم خود خدا می بیند، بدین جهت تصمیم میگیرد به دورترین محل ممکن یعنی شهر ترتسوس (ترشیش) در اسپانیای کنونی که در آنوقت کشور ثروتمند و مقتدری بود برود. بدین منظور به یک کشتی عازم این شهر سوار میشود، ولی در راه خدا او را غضب میکند و طوفان سهمگین میفرستد و کشتی نشستگان که میدانند او پیغمبر اسرائیل است از وی میخوانند برای فرونشستن طوفان نزد خدای خود دعا کند، ولی وی چون با خدا قهر کرده است حاضر بدینکار نمیشود و در نتیجه ملوانان خود او را به دریامیاندازند و با اینکار آنها طوفان آرام میگیرد.

منتها یونس غرق نمیشود، بلکه به امر خدا ماهی بزرگی او را میبلعد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی میماند و سپس ماهی او را در ساحل استفرغ میکند. وی از آنجا به شهر نینوا - پایتخت معروف آشور - میرود و از جانب یهوه به مردم آن اطلاع میدهد که چون مرتکب شرارت شده و از خدا روی گردانیده اند بزودی نینوا ویران

خواهد شد، و مردم نینوا و پادشاهشان که از کارهای خود پشیمان شده اند به سوی خدا باز میگردند و خدا نیز از ویران کردن شهر منصرف میشود. اما این کار او مورد پسند یونس قرار نمیگیرد، و او با خشم به یهوه میگوید: آیا آنوقت که در وطنم بودم پیش بینی نمیکردم که تو تهدید میکنی اما بدان عمل نمیکنی و جرئت کار جدی نداری، و بهمین جهت هم بود که میخواستم از تو به سوی ترشیش فرار کنم، حالا که اینطور است جان مرا بگیر، زیرا مرگ در این شرایط برای من بهتر از زندگی است. و یکبار دیگر از خدا قهر میکنند در بیرون نینوا کنار کوره راهی میشیند. خدا به بوته ای که در کنار او روئیده است امر میکند آنقدر رشد کند که در آفتاب سوزان بین النهرین بر یونس سایه بیاکند، و او از این بابت بسیار خرسند میشود، ولی خدا این بار کرمی را مأمود میکند که ریشه بوته را بخورد و بوته خشک میشود و یونس دوباره به خشم می آید. در این موقع خدا به او پیام میفرستد که اگر تو بخاطر خشک شدن این بوته که خودت هیچ زحمتی در کاشتن متقبل نشده بودی اینطور ناراحت شده ای چگونه من برای شهر بزرگی که صدو بیست هزار نفوس در آن زندگی میکنند و اینهمه چهار پایان نیز در آن بسر میبرند دلسوزی نکنم؟ و ماجرای یونس بدین ترتیب پایان مییابد، در حالیکه او متقاعد نمیشود و در نافرمانی خود باقی میماند.

ولتر که این کتاب بسیار کوتاه تورات را فقط یک "قصه بی سروته" می شمارد تذکر میدهد که این داستان که در دوران یونانی فلسطین نوشته شده رونوشتی از یک افسانه باستانی یونانی است که دوتن از شعرای معروف یونان هومر و لیکوفورن آنرا در شرح دروازه خوان هرکول نقل کرده اند، و طبق آن هرکول سه روز و سه شب در شکم یک گول دریائی بسر میبرد و در آنجا جگر او را کباب میکند و میخورد، و گول دریائی از درد او را بیرون می اندازد. و به همراه این توضیح می رسد که او لا چطور شد که یونس که در ساحل دریا از دهان ماهی بیرون افتاده بود به آسانی به نینوا رفت که چند صد کیلومتر از دریا فاصله دارد، و ثانیاً چطور وقتیکه خود او در شلیم شهر خدا و شهر پیغمبران و قوم برگزیده او در طول سالها در حال شرک باقی مانده بود، مردم مشرک نینوا تنها در عرض بیست و چهار ساعت با موعظه یونس به خدا پرستی روی آوردند، و سرانجام اینکه چطور در حالیکه شهر نینوا در سال 612 پیش از میلاد مسیح بدست مادها در آتش سوخته و بکلی ویران شده بود و بعد از آن نیز هرگز دوباره آباد نشد، یونس در قرن سوم پیش از میلاد توانست در آنجا موعظه کند و مردم آنرا به راه راست بیاورد؟

داستان گنج قارون در قرآن از داستانهای است که بازتاب وسیعی در ادبیات جهان اسلام در طول قرون داشته است. این داستان در سوره قصص چنین آمده است: "قارون یکی از قوم موسی بود ولی براو سرکشی کرد. ما بدو گنجهایی عطا کرده بودیم که حتی حمل کلیدهای آنها برای مردانی قویهیکل دشوار بود. قوم او بدو گفتند: شادمان مشو که خداوند شادمانان را دوست ندارد، و در میان نعمتهائی که خدا نصیب تو فرموده است سراغ از آخرت خود بگیر، و سهم خویش را از زندگی این جهان نیز بگیر، و نکوئی کن همانطور که خداوند به تو نکوئی کرده است.

بدنبال فساد در ارض مر وزیرا خداوند فسادکنندگان را دوست ندارد، ولی قارون بدانان گفت من هرآنچه راکه دارم از کردانی خودم دارم. و آیا نمیدانست که خداوند پیش از او در طول قرنهای سرکشانی سخت تر از او را به شماری بیشتر به هلاکت کشانده است و گناهکاران کیفرگناهان خویش را خواهند داد؟ و چنین بود که با شکوه و جلال بسیار به سوی کسانش رفت و مردمان با یکدیگر گفتند که چه خوب بود اگر مانیز ثروت قارون داشتیم که ثروتی بسیار گران است.... اما ما قارون و خانه او را به زیر زمین فروردیم در حالیکه هیچ گروهی را خارج از خدا برای یاری نداشت و هیچکس به داد او نرسید. و آن کسانی که دوش بدو غبطه خورده و آرزو کرده بودند که در جای او باشند بامدادان گفتند: بدا به حال تو، زیرا که خداوند نعمتهای خود را به هرکس که از میان خادمان خواسته باشد عطا میکند." (قصص، 76-82)

این داستان تماماً از تورات و از تلمود گرفته شده است ( سفر خروج، باب ششم، 21، سفر اعداد، باب شانزدهم، کتاب اول تواریخ ایام، باب ششم، 7 ) که به روایت آنها قارون (در زبان عبری Qorah) یکی از

بزرگان قوم لاوی به همراه چند تن دیگر از شیوخ اسرائیل و دویست و پنجاه نفر از فرزندان قوم علیه موسی و هارون سرکشی کرد و موسی او را به آزمایش خواند و چون وی گناهکار شناخته شد زمین دهان باز کرد و او را با همه همراهان و کلیه مال و منالش فرورد (سفر اعداد، باب شانزدهم، 31-33) و باب بیست و ششم (10)، به گفته تلمود (سهندرین الف، 10) تنها کیده‌های قارون بار سیصد قاطر میشد.

داستان اصحاب و کهف که سوره خاصی در قرآن بدان اختصاص داده شده، ماجرای افسانه‌ای چند جوانی است که به خواست خداوند بدرون غاری پناه میبردند و خداوند آنانرا برای مدتی به خواب میبرد و بعدا بیدار میکند. از شمار این گروه در قرآن بصورت معما سخن رفته است: "کسانی خواهند گفت: آنها سه تن بودند و چهارمینشان سگشان بود، و کسانی خواهند گفت آنها پنج تن بودند و سگشان ششمینشان بود. کسانی دیگر نیز برای حل معما خواهند گفت که آنان هفت تن بودند و سگ همراهشان هشتمینشان بود. بدیشان بگو شمار حقیقی آنها را پروردگار من میداند ولی تنها کسانی معبود براین شمار آگاهند" (کهف، 22). خفتگان غار پس از بیداری درباره آنچه برایشان گذشته است به گفتگو میپردازند: "یکی از آنان از دیگران پرسید: چه مدت در اینجا بسر بردید؟ و آنان پاسخ دادند: یکروز، یا شاید بخشی از یکروز. و گفتند خدای شما بهتر از هرکس بر زمان شما متوقف شما در اینجا آگاه است. پس یکی از خودتان را با سکه موجود به شهر بفرستید تا در آنجا نیکو ترین خوراک را بخرد و برای خوردن شما بیاورد. و ندانستند که سیصد سال، و نه سال فزون بر آن، در غار مانده بودند" (کهف، 10-19 و 25).

این داستان اقتباس آشکاری از افسانه "هفت خفته" است که در سال 560 میلادی (قرن پیش از اسلام) در کتاب سن گریگوریوس قدیس معروف مسیحی به تفصیل نقل شده بود. 1

و خود آن نیز بازگویی متن دیگری بود که پیش از آن یاکوبوس سروجی راهب سریانی قرن پنجم مسیحی در کتاب خود آورده بود. 2

موضوع داستان شرح حال هفت جوان مسیحی است که در غاری نزدیک شهر Ephesus در محل از میر کنونی به خواب میروند و سه قرن بعد از آن بتصور اینکه تنها یکروز خوابیده اند بیدار میشوند و به شهر میروند ولی خود را در محیطی بکلی ناشناخته مییابند.

داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج، بنوبه خود در کتاب دیگری از همین یعقوب سروجی راهب سریانی که بخش بزرگی از آن به افسانه رفتن اسکندر به جستجوی چشمه آب حیات به منظور برخورداری از عمر ابدی اختصاص یافته بنفصیل ذکر شده است. بوجب این داستان (که موضوع آثار ادبی متعدد پارسی و عربی قرار گرفته) اسکندر در سفر به چشمه آب حیات برای جلوگیری از حمله یاجوج و ماجوج دیواری از آهن بدست آهنگران خود در پیش روی آنها میکشد. در قرآن این ماجرا به ذوالقرنین (که بطور سنتی همان اسکندر دانسته میشود) نسبت داده شده است: "و از تو (محمد) داستان ذوالقرنین را پرسند. بگوی که ما (خدا) او را در زمین فرمانروائی دادیم، و از هر چیزی شمه ای آگاهش گردانیدیم. و او از این دانش خود پیروی کرد تا آنکه به جایی رسید که خورشید در آن غروب میکند، و خورشید را دید که در چشمه گرمی فروشد. و نزدیک آن چشمه مردمانی را یافت. بدو گفتیم ای ذوالقرنین، از اینان هر که را لازم بدانی عذاب کن و با هر کدام که شایسته دانی ملاحظت نما. گفت آنکس را که کافر است البته عذاب کنم تا آنکه بعدا از جانب خداوند عذابی سخت تربیند، و آنکس را که ایمان آورده بدو پاداش نیکو دهم. آنگاه به راه خود ادامه داد تا به آنجائی رسید که خورشید طلوع میکرد، و بر گروهی میتافت که میان آنان و خورشید پوششی نبود، و البته ما از احوال ایشان باخبریم. و در ادامه سفر خود به میان دو سد رسید، و آنجا قومی را یافت که فهم سخن نمیکردند، و بدو گفتند یا ذوالقرنین، همانا که یاجوج و ماجوج در سرزمین ما فساد بسیار میکنند، آیا اگر خرج آنرا بدهیم توسدی میانه ما و آنها خواهی بست؟.... آنگاه ذوالقرنین فرمان داد تا آهن بیاورند و زمین را حفر کنند تا به آب برسد، و از سنگ و آهن دیواری ساختند و بر آن آتش افروختند و آنگاه مفرغ گذاخته بر آن ریختند و از آن پس یاجوج و ماجوج بر شکستن سد و رفتن بر بالای آن

توانائی نیافتند . و ذوالقرنین گفت : این رحمت پروردگار من است، و آنگاه که وعده خدای من فرا رسد این سد رامتلاشی گرداند، و البته وعده خدای من محقق است"(سوره کهف، 83 تا 97) .

موضوع یاجوج و ماجوج پیش از قرآن در تورات (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هشتم ، 2 و 3 ) و در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول ، باب بیستم ، 8 و 9) مطرح شده بود . در مکاشفه یوحنا در این باره آمده است که ".... و چون مدت هزار سال بسر رسد شیطان از زندان خود خلاص یابد و بیرون رود و امتهایی را که در چهار زاویه جهانند یعنی یاجوج و ماجوج را که عددشان چون ریگ دریا است گمراه کند". 1

احادیث اسلامی نیز کرارا از یاجوج و ماجوج و نقش آنها در آخرالزمان یاد کرده اند. در این باره بحار الانوار مجلسی به نقل از حضرت امام جعفر صادق مینویسد: "و چون آخرالزمان رسد ، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است شکسته شود و آنها از هر بلندی بسرعت سرازیر شوند . و ماجوج امتی است که هر یک چهارصد طایفه اند، و هیچ مردی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند پدید آورد، و ایشان سه صنف باشند : صنفی از ایشان مانند درختان بلندند ، صنف دیگر طول و عرضشان مساوی است و همین صنفند که هیچ کوه آهنی در پیش ایشان نمی ایستد، . صنف سوم یک گوش خود را فرش میکند و گوش دیگر را لحاف ، واز کنار هر فیلی و شتری و خوکی که میگذرند آنرا میخورند . مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند"( بهار الانوار ، جلد سیزدهم ).

داستان "خفته صد ساله" یکی دیگر از داستانهای قرآن است که از دو کتاب مذهبی درجه دوم یهود گرفته شده ، ولی در خود تورات سخنی از آن نرفته است . در این باره در قرآن آمده است: "... و آن مرد بر شهری گذشت که ویرانه و خالی از سکنه بود . و گفت چگونه ممکن است خداوند چنین ویرانه ای را پس از مردنش دگر باره زنده کند ؟ پس خداوند او را بمدت صد سال بمیراند و آنگاه دوباره جان داد ، و از او پرسید چه مدت در این حال بودی ؟ جواب داد یکروز . و خداوند گفت : نه، تو صد سال در اینجا ماندی ، و بنگر که نه خوراک و نه پوشاک هیچکدام فاسد نشده اند و الاغت را نیز ببین که همچنان برجای خود ایستاده است . و استخوانها را ببین که چگونه ما آنها را به هم پیوند میدهیم و بعد با گوشت میپوشانیم "(بقره ، 259). قسمت اول این داستان از یک روایت حبشی کتاب "باروخ" اقتباس شده است که اندکی قبل از ظهور اسلام نوشته شده بود و درمکه با آن آشنا بودند ، و بموجب آن عبدملک کوشی(حبشی) یرمیاہ پیغمبر یهود را از سیاهچال بیرون میآورد ، و در عوض ارمیاء از خداوند میخواست که او را که مومن پاکنهادی است شاهد سقوط اورشلیم که به امر خداوند موعود آن نزدیک بود نکند، و خداوند بدو دستور میدهد که عبدملک را به تاکستانی معین بفرستد و وی تاهنگام بازگشت ملت اسرائیل به اورشلیم پس از پایان اسارت بابلی در آنجا بماند . بدین ترتیب عبدملک به تاکستان موعود میرود و در آنجا سرش را روی یک سبد انجیر میگذارد و مدت 66 سال به خواب میرود ، و وقتی که پس از بازگشت یهودیان به اورشلیم در پی فرمان کوروش کبیر بیدار میشود هنوز انجیرهای درون سبد تازه هستند . بخش دوم این داستان که در آن از زبان خداوند گفته میشود : "استخوانها را ببین که چگونه آنها را بهم پیوند میدهیم و با گوشت میپوشانیم " آشکارا از این بند از کتاب حزقیال در تورات گرفته شده است که : "و دیدم که هر استخوانی به استخوان دیگری که

---

1- قرآن در جای دیگر یاجوج و ماجوج را مأموران اجرای غضب الهی معرفی میکند: " و حرام کردیم به هر شهری که قصد هلاک مردم آنرا داشته باشیم که اینان از کفر خود توبه کنند ، تا زمانی که دروازه ها را بر روی یاجوج و ماجوج بگشائیم "(انبیاء ، 9، 96-5)

بدان مربوط بود نزدیک شد و بدان پیوست ، و نگریستم که پی و گوشت بر آنها برآمد و سپس پوست همه آنها را از بالا پوشانید" (کتاب حزقیال نبی ، باب سی و هفتم ، 7 و 8).

داستان لقمان حکیم که سوره خاصی از قرآن به نام او نامیده شده است ، اقتباس دیگری از منابع یهودی است . کتابی که این روایت از آن گرفته شده یک اثر بسیار قدیمی یهودی متعلق به پیش از میلاد مسیح است که ترجمه آن با عنوان *Histoire et Sagesse d'Alakar l'Assyrien, fils d'Anael* در سال 1909 در پاریس چاپ رسیده است . به حکایت این کتاب ، لقمان مردی خردمند بود که در زمان دو پادشاه آشور سناخریب و عصرحدون در نینوا پایتخت آشور میزیست ، و چند تن از محققان تورات میان نوشته های منتسب بدو و کتاب طوبیای تورات که بعدا نوشته شده ارتباط نزدیک قائل شده اند (کتاب طوبیا ، باب اول ، 22 و باب یازدهم ، 18).

در کتاب قدیمی یهود از زبان لقمان خطاب به پسرش گفته میشود : " پسر جان ، متواضع باش و همیشه به آنچه زیر پای داری نگاه کن. بردبار و آرام باش و هر چه میتوانی دانش بیاموز. ستیزه جو و بی احتیاط میباش صدایت را با عربه جوئی بلند مکن ، زیرا که اگر بلندی صدا برای ساختن خانه ای کافی باشد ، الاغ میتواند روزی دو خانه بسازد " و تقریباً همین مضمون در قرآن آمده است ، که "لقمان به پسرش گفت : صدایت را نرم کن زیرا که بانگ الاغ ناخوشایندترین صداهاست" (لقمان ، 199).

درسوره بقره به داستان هاروت و ماروت بدینصورت اشاره شده است که: "شیاطین درباره سلیمان داستانهائی دروغین حکایت میکنند ، همچنانکه سحر و جادو رابه مردمان می آموزند و آنچه را که در بابل بر دو ملک هاروت و ماروت آشکار شده بود" (بقره ، 102).

اصل این داستان که از یک اسطوره اکدی گرفته شده و بصورت های مختلف در ادبیات اوستائی و هندی نیز نقل شده است چنین است که ملائک آسمانی که از گناهان آدمیان روی زمین ناخرسندند ، خداوند را از بابت آفرینش ایشان مورد انتقاد قرار میدهند ، ولی خداوند بدیشان میگوید که اگر خود آنان جزو آدمیان بودند به راه آنان میرفتند ، و برای اینکه این امر ثابت شود آنها را به آزمایش میطلبد . به پیشنهاد اوملائک از میان خود دونهامان بنام هاروت و ماروت برمیگزینند تا بصورت آدمی به زمین بروند و در جمع آدمیان شرکت کنند وهمانندان در معرض وسوسه های مختلف قرار گیرند ، بی آنکه مرتکب گناهان کبیره از قبیل بت پرستی ، قتل ، زنا و شرابخواری شوند . هاروت و ماروت با این تعهد روانه زمین میشوند ، ولی در بدو ورود بازنی بسیار زیبا روبرو میشوند که دل از هردوی آنها میرباید ، بطوریکه بی اختیار به دنبال او میروند و سرانجام کارشان به هم خوابگی با او میکشد. در این موقع رهگذری شاهد این گناه آنان میشود و آن دو برای پنهان ماندن رازشان او را میکشند ، و خدا در آسمان ملائک را نزد خود میخواند تا بچشم خود ببینند که دونهامان آنان بهتر از آدمیان عمل نکرده اند ، و ملائک اعتراف میکنند که در انتقاد خود اشتباه کرده بودند و حق با خداوند است . در بازگشت دو ملک خطاکار به آسمان ، به آنها اختیار داده میشود که بین مجازات در دوزخ و مجازات در روی زمین یکی را انتخاب کنند و آنان مجازات زمینی را میپذیرند که واژگونی ابدی در درون چاهی در بابل است .

این داستان از متون اوستائی اقتباس شده که در آن از هاروت بصورت هروتات (کمال ) و امرتات (جاودانگی ) نام برده شده است که بر قلمرو آنها و رستنی ها سر پرستی دارند و این دو نام اوستائی در فارسی میانه بصورت خرداد و امرداد در آمده اند . 1

---

1- این داستان در زمان فلسطین هخامنشی در ادبیات توراتی نیز منعکس شده که در آنها این دو نام تبدیل به عزازیل و شمخزای شده است (یالقواط ، جلد اول ، 44). در کتاب اول حنوخ (باب هشتم ) گفته شده است که ملائک مطرود به زنان درس خود آرائی و آراستن خویش به جواهرات را میدهند و به مردان درس اختر شناسی و جادوگری را . به استنباط Adolphe Lods در کتاب "تاریخ ادبیات عبری و یهودی" اسطوره هاروت و ماروت یک اسطوره مشترک ایرانی و اکدی بوده است .

## نقش ایران در آئین های توحیدی

جهان ماوراءالطبیعه در مذاهب توحیدی بر طوابعی مشترک متکی است: بقای روح آدمیان در دنیائی دیگر، رستاخیز مردگان در روزی به نام قیامت، سنجش ثوابها و گناهان این جهانی آنان در ترازوی حساب و پاداش آن ها بصورت زندگی ابدی در بهشت یا دوزخ.

در طول قرون متمادی، مسیحیان بر مبنای کتاب مقدس بر این اعتقاد بودند که این واقعیت آسمانی از راه تورات به موسی ابلاغ شده است، و مسلمانان عقیده داشتند که همین واقعیت، نظیر آنچه به موسی و عیسی وحی شده بود به پیامبر اسلام نیز وحی شده است.

با اینهمه، واقعیت سؤال برانگیز دیگری در همین راستا وجود داشت که علیرغم همه بحث ها و جدلهای مذهبی، و علیرغم سرکوبگریها و اختناق ها و تکفیرها و قتل عام ها و دیوانهای تفتیش عقاید، از اواسط قرن هجدهم مسیحی به بعد، نخست از جانب متفکرانی معدود، سپس از سوی محققان و صاحب نظرانی بسیار فراوانتر، مورد تذکر و بموازات آن مورد بررسی قرار گرفت، و این سؤال این بود که اگر همه این اصول از آغاز بصورت واقعیت های ابدی و الهی بر پیامبران قوم یهود اعلام شده بود چگونه است که در هیچیک از کتابهای پنجگانه اصیل عهد عتیق، یعنی قدیمی ترین و معتبرترین بخش آن که اختصاصا تورات نام دارد نه تنها به هیچکدام از این اصول اشاره ای نشده، یعنی در آنها نه از ابدیت روح سخنی به میان آمده است، نه از وجود دنیائی پس از مرگ، نه از رستاخیز و روز حساب، نه از بهشت و دوزخ و نه از شیطان و ملائک، بلکه درست در جهت عکس آن همواره تأیید شده است که گناهان قوم یهود منحصر در همین دنیا کیفر می بینند و در صورت لزوم نسلهای بعدی گناهکاران جواب گناهان پدران و پدر بزرگشان را خواهند داد، ولو آنکه خود مسئولیتی در آنها نداشته باشند: کسی که از پیهه پیروی کند از عمر دراز و زندگی مرفه برخوردار و کسی که بنده خوبی برای او نباشد زندگی کوتاه و آکنده از ذلت دارد، و مرگ زودرس کیفری از جانب خدا است که نصیب بدکاران میشود (مزمیر 18 و 27، کتاب ایوب، باب هفتم). تکلیف زندگی پس از مرگ بکلی نامعلوم است (مزمورسی و نهم، ه، مزمور نودم، 10). آدمی از خاک است و به خاک برمیگردد، و وجود شیطان و ملائک چنان ناشناخته است که وقتی که تورات حکایت از آن میکند که آدم و حوا در بهشت میوه ممنوع را خورده و از بهشت رانده شده اند، آنکه آنها را بدین کار اغوا کرده است شیطان نیست، مار است: "..... و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، و به زن (حوا) گفت که خدا از آن جهت شمارا از خوردن میوه این درخت منع کرده است که میدان روزی که آنرا بخورید چشمانتان باز شود و مانند خدا نیک و بد را بشناسید (سفر پیدایش، باب سوم، 1-5).... و خداوند به مار گفت: چونکه این کار را کردی از همه حیوانات صحرا ملعون تر خواهی بود و بر شکمت راه خواهی رفت و تمامی ایام عمرت را خاک خواهی خورد" (سفر پیدایش، باب سوم، 14). بیش از دو قرن پیش ولتر در اشاره به نوشته تورات در مورد انتقامگیری خدا از پسران بابت گناه پدرانشان نوشت که انتقامجویی خداوند از چهار پشت فرزندان بابت گناهان پدران و پدر بزرگان و اجداد سوم و چهارمشان به روشنی نشان میدهد که یهودیان در ادوار اولیه تاریخ و مذهب خود از فرضیه بقای روح و دنیای دیگر و کیفر آن جهانی گناهان بکلی بی اطلاع بوده اند و اصولا تصویری از جهان دیگر و بهشت و دوزخ بدان مفهومی که ما امروز برای همه اینها قائلیم نداشته اند، زیرا در هیچ جای تورات اشاره ای به جهنم یا به بقای روح یا کیفر و پاداش بعد از مرگ نشده است، و بجای آن تنها از مجازاتهای وحشتناکی صحبت شده که قانونگزار، با بیخبری مطلق خود از احتمال وجود دنیائی دیگر، برای همین دنیای موجود به عقلش میرسیده است.

تذکر ولتر و دیگر آزاد فکران "قرن روشنائی" در فرانسه و آلمان در همین زمینه با همه اینکه واقع بینانه بود، جنبه آماتوری داشت، ولی از سال 1866 که کتاب پر سروصدای Alexander Kohut بنام "درباره ملائکه شناسی آئین یهودی در ارتباط آن با آئین پارسی" (Über die judische Angeologie im ihre)

در آلمان انتشار یافت این مطالعات وارد یک مرحله کاملاً علمی و تخصصی شد. در این کتاب، مولف که خودش هم یهودی است و هم خاخام اعظم، و در عین حال یکی از بزرگترین محققان تاریخ مذاهب، روشن کرده است که تمام برداشتهای تورات درباره شیطان و ملائک یادگار دوران بعد از اسارت بابلی قوم یهود، یعنی زمانی است که یهودیان با آئین زرتشتی آشنائی نزدیک یافته و تحت تأثیر معتقدات آیین آنین قرار گرفته بودند.

برای روشن شدن توضیحات بعدی، باید تذکر داده شود که تاریخ باستانی قوم یهود به دو بخش مجزا تقسیم میشود، که بخش اول آن شامل آغاز تاریخ یهود تا دوران اسارت بابلی یهودیان است که در سال 587 پیش از میلاد مسیح توسط بخت النصر Nabuchodonosor پادشاه بابل با تصرف اورشلیم و ویرانی معبد سلیمان و کوچ دادن دسته جمعی یهودیان به بابل آغاز شد و قریب نیم قرن یعنی تا سال 539 پیش از میلاد مسیح ادامه یافت. در این سال امپراتوری بابل بدست پارسیان منقرض شد و کورش پادشاه هخامنشی، فرمان آزادی همه اقوام اسیر منجمله اسیران یهودی و بازگشت آنان را به کشور هایشان صادر کرد و از این تاریخ سرزمین فلسطین که جزو امپراتوری بابل بود بصورت یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی درآمد. یهودیان بازگشته به وطن، بسیاری از معتقدات زرتشتی را که در دوران اسارت با آنها آشنا شده بودند با خود همراه بردند، و از آن پس نیز در طول 200 سالی که سرزمین اسرائیل زیر حکومت مستقیم ایران قرار داشت قوم یهود آشنائی بیشتری با این معتقدات پیدا کرد که انعکاس آنرا در همه آن کتابهای تورات که در این دوران نوشته شده میتوان یافت.

انتشار کتاب Kohut و بازتاب گسترده آن در محافل علمی اروپای مسیحی، مکتب پویائی را بنام مکتب تاریخ مذاهب پی ریزی کرد که تا به امروز صدها محقق و مورخ و خاورشناس و متخصص مسائل مذهبی در آن شرکت جسته و نزدیک به یک هزار اثر تحقیقی بصورت کتابها و رساله ها و مقالات در این زمینه به زبانهای مختلف منتشر کرده اند.

آنچه از بررسی این تحقیقات گسترده نتیجه گیری میشود، این است که تقریباً همه برداشتهای ماورالطبیعه تورات، و بدنبال آن دو کتاب "توحیدی" دیگر انجیل و قرآن در زمینه بقای روح و جهان دیگر و سنجش اعمال آدمیان در روز رستاخیز و کیفر و پاداش آنان در بهشت یا دوزخ، و نیز درباره شیطان یاملائک، مستقیماً از فرجام شناسی (Eschatolog) مزدائی ایران دوران هخامنشی در سالهایی که سرزمین فلسطین بخشی از شاهنشاهی پارس بود وارد تورات شده است، و بهمین دلیل تنها از قرن ششم پیش از میلاد مسیح به بعد است که از برداشتهای مربوط به شیطان و ملائک و بهشت و دوزخ در "کتاب مقدس" نشان میتوان یافت، چنانکه نام شیطان (اهریمن) برای نخستین بار در تورات در کتاب ایوب دیده میشود که در سده پنجم پیش از میلاد نوشته شده است (باب اول، 6)، و نام جبرئیل و میکائیل برای نخستین بار در کتاب دانیال آمده (باب هشتم، 16، باب نهم، 21، باب دهم، 13، دوازدهم، 1) که تألیف آن مربوط به سده سوم پیش از میلاد است. اشاره انجیل به هفت فرشته ای که تخت خداوند را در میان گرفته اند (مکاشفه یوحنا، باب اول، 4) و اشاره قرآن به هشت ملکی که عرش پروردگار را بردوش دارند (الحاقه، 17) انعکاس آشکاری از این گفته گاتاها است که "اهورامزدا بر تخت زرین خود نشسته است که هفت امشاسپند آنرا در میان دارند" (گاتای سی ام، 9، یشت بیست و یکم، 4، وندیداد، فصل نوزدهم 33 و 36). نخستین اشاره به رستاخیز مردگان و روز حساب را در تورات در کتاب اشعیا نبی (باب بیست و ششم، 19) و کتاب مکابیان (باب هفتم، 9 و 14) میتوان یافت که هر دو آنها در همان دوران هخامنشی نوشته شده اند. در این باره در متون اوستائی آمده است که: "در آنروز کارهای خوب و بد هرکس مورد رسیدگی عادلانه و دقیق قرار خواهد گرفت (دینکرت سوم، فصل بیست و پنجم، 209 و 312، بندیشن، سی ام، 6-9، دانستان دینیک، باب بیست و سوم)، و ترازوی حساب ذره ای به سود یا به زیان کسی بالا یا پائین برده نخواهد شد، نه برای نیکان و نه برای بدان، نه برای شاهان و نه برای گدایان (مینوک خرد، کتاب دوم، 110)، و در همین مورد در قرآن آمده است: ".... و در آنروز اعمال هرکس در ترازو سنجیده خواهد شد، و ترازو به اندازه دانه خردلی به سود یا به زیان کسی سنگین خواهد شد" (انبیاء، 47).

زیگموند فروید در بررسی جامع خود درباره آئین یهود بر همین واقعیت اختصاصا تکیه میگذارد که در معتقدات اولیه یهودی موضوع بقای روح بکلی ناشناخته بود و این پندار تنها پس از تماس با آئین پارسی در آن راه یافت .

فون گال خاورشناس آلمانی آغاز قرن حاضر، مترجم تورات و مفسر سرشناس عهد عتیق و اوستا، در کتاب تحقیقی معروف خود بنام *Basileia ton Theon* (چاپ بن، 1926) مینویسد: "نه تنها اعتقاد به رستاخیز، بلکه عقیده به بقای روح دوزخی یا بهشتی بودن آن در آئین یهود ریشه در آئین پارسی دارد. آنچه اصول و معتقدات خشک یهودیان را در دوران پس از اسارت بابلی آنان لطافت بخشید تأثیر اندیشه های فرجام شناسی زرتشتی در آئین آنان بود که در نتیجه آن این آئین را گوشت و استخوان خویش شناختند، در حدی که پیامبر بزرگ یهود اشعیا، کورش پارسی را مسیح و شبان یهوه خواند. اگر دین یهود در دوران پس از تبعید به صورتی بنیادی و در جهت مثبت تحول یافت این مطلقا مربوط به نفوذ اندیشه زرتشتی بود".

کتاب تحقیقی دیگری که در این زمینه توسط کاردینال فرانسیس کونینگ اسقف اعظم کلیسای کاتولیک اتریش و یکی از بزرگترین شخصیت‌های کنونی جهان مسیحیت تألیف شده، حاوی بیش از یکصد اظهار نظر از محققان و تورات شناسان جهان غرب درباره تأثیر بنیادی آئین زرتشتی در فرجام شناسی یهودی و مسیحی و اسلامی است. اهمیت خاص این اثر در این است که مولف آن خود یکی از دانشمندان طراز اول جهان کاتولیک است.

تومارهای معروف "کمران" که در اواسط قرن حاضر در کنار بحرالمیت کشف شد و قدیمی ترین اسناد مربوط به انجیل به شمار میرود نفوذ معتقدات ایرانی را در آئین یهود بخوبی روشن میکند. این نوشته ها از فرقه یهودی "اسنی" بجامانده که ارتباط نزدیک با فرقه دیگر بنام فریسیان داشتند، و این فریسیان بخلاف کاهنان سنتی یهود، به رستاخیز بعد از مرگ و بقایای روح و روز حساب و بهشت و دوزخ که همه آنها از منابع اوستائی بدیشان رسیده بود معتقد بودند و جهان هستی را میدان مبارزه دو عنصر خیر و شر میدانستند. حتی در کتاب "طوبیا" ی عهد عتیق که در زمان آنان نوشته شده بود شیطان "اشمودائی" نامیده شده که تلفظ یهودی شده اشمه دائوه (دیوخشم) اوستاست

(تورات طوبیا، باب سوم، 8 و 17). در همین راستا، فون گال در ارتباط با کتاب زکریا در تورات (باب چهاردهم، 14) و کتاب مکاشفه یوحنا در انجیل (باب یازدهم، 3 و 4) که در آنها از دو مسیح خداوند سخن رفته است که در برابر او ایستاده اند، او این دو را مظاهر یهودی شده هوشیدر و هوشیدرماه زرتشتی میدانند که با اسطوره سائوشیانس مربوط میشوند، و این بنظر او حکایت از آن میکند که نویسندگان این دو کتاب عهد عتیق و عهد جدید بدین دو "پیش کسوت" ایرانی میاندیشیده اند. داوسن فهرستی شامل بیش از یکصد مورد از نکات مشابه دو آئین یهود مسیحیت را ارائه کرده است که همه آنها از معتقدات اوستائی اقتباس شده اند.

درباره ارتباط سائوشیانس با مهدی و چنود پل با پل صراط، و ارتباط مشیاگ و مشیانگ نخستین مرد و زن جهان (که به حکایت متون اوستائی توسط اهورامزدا آفریده شدند و در باغ بهشت جای گرفتند و اهورامزدا از آنان خواست که فریب اهریمن را نخورند ولی اهریمن آنها را اغوا کرد و در نتیجه از بهشت رانده شدند و بعدها نسل آدمیان از آنها بوجود آمد) با آدم و حوای تورات و قرآن، نه تنها در قرن گذشته و قرن حاضر تحقیقات وسیعی توسط خاورشناسان برجسته چون نولدکه، مارکوارت، اشپیگل، ویندیشمن، هوسینگ، دارمستتر انجام گرفته، بلکه در همان نخستین قرون دوران اسلامی نیز مورخان سرشناسی چون طبری، بیرونی، مسعودی، حمزه اصفهانی، یعقوبی، بتفصیل این موضوع را مورد بررسی قرار داده اند. بهترین کار تحقیقی که در این باره در جهان غرب صورت گرفته، کتاب آرتور کریستین سن بنام "نمونه های نخستین انسان و نخستین پادشاه در تاریخ افسانه ای ایرانیان" *Les types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire legendaire des Iraniens* است که در سال 1917 به زیان فرانسه در استکهلم چاپ شده و در سالهای پیش از انقلاب به فارسی نیز ترجمه و در تهران منتشر شده است. در همه این پژوهش های این نظریه W.Aiger دانشناس تاریخ مذاهب در اواخر سده گذشته تأیید شده است که در متون اولیه تورات افسانه آدم و حوا که از اساطیر بابلی گرفته شده بود بسیار مبهم و گنگ بوده و تنها بعد از بازنویسی آنها در دوران پس از

اسارت بابلی این افسانه با الهام از اسطوره مشیا و مشیانگ زرتشتی شکل امروزی خود را یافته است. اسطوره مشیاگ و مشیانگ اوستائی بتفصیل در داتستان دینیک (باب سی و هفتم ، 82، باب شصت و پنجم، 2، باب هفتاد و هفتم، 4)، دینکرت (بخش سوم ، 80) و بند هشت (باب اول، 1-27) آمده است .

گیرشمن، کارشناس معروف تاریخ و باستان شناسی ایران ، درباره همین نقش جهانی ۱۱ آئینهای ایرانی متذکر شده است که : "در زمان ساسانی نفوذ اندیشه های مذهبی ایرانی به آنسوی مرزهای ایران در شرق و غرب گسترش یافت . اصل ثنویت ایرانی در آئین بودا پذیرفته شد . آئین مانی از راه آسیای میانه و ترکستان به چین ، از راه سوریه به مصر و سراسر افریقای شمالی ، و از راه آسیای صغیر به ازمستان و بالکان و بعدا به جنوب فرانسه رسید که جنبش مذهبی نیرومند کاتار نماینده آن بود . آئین ایرانی میترا (مهر) سراسر امپراتوری روم را فرا گرفت و بعدا نیز نقش درجه اولی در شکل گیری مسیحیت ایفا کرد . همچنین کلیسای نستوری ، کلیسای مسیحیت مورد قبول ایران بود که آئین مسیحی را به چین برد ، و چنین بود که اندیشه های مذهبی که عموما از ایران مایه گرفته بودند از اقیانوس اطلس در مغرب گسترش یافتند. با اینهمه مهمترین وارث فکری ایران ساسانی اسلام بود که به هر جا که رفت آثار فکری و اندیشه و هنر ساسانی را با خود همراه برد" (رمان گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام).

\* \* \*

دست کم یک قرن پیش از تولد مسیح ، آئین ایرانی مهر (میترا) به امپراتوری رم راه یافت و اندکی بعد برای بیش از سه قرن بصورت آئین رسمی امپراتوران رومی درآمد . در تمام تاریخ امپراتوریهای یونان و روم چنین موردی منحصر به فرد بود ، به نوشته فرانتس کومون محقق برجسته آئین میترا ، پرستش مهر خدای بزرگ ایرانی مانند یک فتیله باروت در کوتاه مدتی از شرق تا غرب امپراتوری پهناور روم گسترش یافت:

"گسترش آئین میترا در رم بسیار سریعتر از آنچه میشد انتظار داشت روی داد، بطوریکه در کوتاه مدتی از رود دانوب تا اقیانوس اطلس و از رومانی تا جبل الطالق و سراسر افریقای شمالی مهرابه های بیشمار یکی پس از دیگری سر برافراشتند " (فرانتس کومون: *Les mysteres de Mithra*). میترا در ایران دوران پیش از زرتشت ، خدای بزرگ آریائی بود که خدای روشنائی ، دادگستری، وفا به عهد و پیمان ، دوستی ، باروری و پیروزی شمرده میشد. در دوران پانصد ساله حکومت پارتها (اشکانیان) آئین مهر آئین رسمی امپراتوری ایران بود و در همین دوران بود که لژیون های رومی که با پارت ها میجنگیدند این آئین ایرانی را که با روحيات و سنتهای ملی و آرمانی آنان سازگار بود با خود به امپراتوری روم بردند ، هر چند که بموجب پژوهشهای تازه تر ، این آئین از همان زمان اسکندر در بخشهایی از یونان شناخته شده بود . در قرن دوم کم دیوس امپراتور رم رسماً آئین میترائی را پذیرفت . در سال 274 امپراتور دیگر رم ، اورلیانوس، این آئین را آئین رسمی امپراتوری اعلام کرد.

در دوران کلسیائوس ، امپراتور بزرگ رومی ، در نزدیکی شهر وین مهرابه بسیار بزرگی ساخته شد و در شورای امپراتوری ، به میترا عنوان خدای حامی امپراتوری رم *Fautori imperii sui* میترا "خورشید شکست ناپذیر" *Sol invictus* و تا پایان تاریخ امپراتوری روم این عنوان برای او محفوظ ماند . و در امپراتوری رم ، روی تپه کاپیتولینو، میترا نوم (مهرابه) اصلی مهر ساخته شد و این امتیازی بود که قبل و بعد از آن به هیچ مذهب دیگری داده نشده بود . در حال حاضر، بقایای چندصد معبد مهر در سرزمینهای مختلف امپراتوری باستانی روم (ایتالیا ، فرانسه ، انگلستان، اسپانیا، آلمان ، بلژیک ، سوئیس ، اتریش ، مجارستان ، رومانی ، بلغارستان، کشورهای بالکان، یونان، ترکیه ، سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش) همچنان به چشم میخورد ، که بندر کوچک اوستیا در نزدیک رم به تنهایی شامل چهارده تاي آنها است . به نوشته پلینیوس مورخ نامی لاتین ، از مصب دانوب تا دیوار بریتانیا و از دریای آدریان (دریای سیاه) تا ستونهای هرکول ( جبل الطارق ) همه جا قلمرو میترا بود.

پرستش میترا که از قرن اول پیش از میلاد مسیح در رم شروع شده بود تا سده چهارم میلادی ادامه داشت ، و از این تاریخ بعد بخاطر اینکه کنستانتینوس امپراتور رومی یا بر اثر معجزه ای (که بعدا توسط کلیسا ساخته و پرداخته

شد) و یا باحسابگری های سیاسی که بتفصیل درباره آنها بررسی شده است مسیحیت نوحاسته را آئین رسمی امپراتوری اعلام کرد میترائیسم روبه زوال گذاشت . بااینهمه بقایای آن تا مدتها بعد همچنان درنواحی مختلف این امپراتوری باقی ماند . واقعه تاریخی دیگری که به جا افتادن مسیحیت کمک کرد مرگ ناگهانی امپراتور یولیانیوس ، نواده کنستانتینوس بود که بخلاف پدر بزرگش دشمن سوگند خورده مسیحیت بود و با اینکه خود درزمان ولیعهدی به خواست پدرش تعلیمات مسیحی فراگرفته بود و شخصا نیز رتبه کشیشی داشت و تورات و انجیل را از نزدیک میشناخت ، پس از نیل به مقام امپراتوری به آئین میترائی بازگشت و رساله ای در رد یهودیت و مسیحیت نوشت که از جالبترین آثار تحقیقی کهن شناخته شده است . ولی این امپراتور میترائی خواست مانند اسکندر جهانگشائی کند، و درنبرد با نیروهای ساسانی درنزدیک تیسفون تیر خورد و درسال 355در 32 سالگی کشته شد. این ارزیابی " ارنست رنان " مورخ و محقق نامی فرانسه درپایان قرن گذشته درارتباط با آئین میترا بارها نقل شده است که اگر مسیحیت به بلائی زود رس گرفتار آمده بود ،امروز آئین میترا آئین فراگیری جهان بود.

تأثیر وسیع و همه جانبه میترائیسم درشکل گرفتن مسیحیت ، همواره مورد شگفت پژوهشگرانی بوده که دراین باره به بررسی های تاریخ مذاهب پرداخته اند . وسعت اقتباس هائی که مسیحیت درزمینه های مختلف از سنت های مهری بعمل آورده ، درهیچ آئین درگری سابقه ندارد . مهمترین این کپی برداری ها تعیین روز 25 دسامبر برای تولد عیسی است که تنها درسال 325 یعنی سه قرن پس از خود عیسی درشورای کلیسای کاتولیک درمورد آن تصمیم گرفته شد و تا بدان هنگام ضابطه ای دراین مورد برای مسیحیان وجود نداشت . انگیزه این انتخاب این بود که این روز ، از زمان رواج آئین میترا درامپراتوری رم بعنوان روز تولد میترا جشن گرفته میشد ، زیرا دراین روز که مقارن آغاز زمستان بود، خورشید از پائین ترین حد پائیزی خود درشب یلدا دوباره آهنگ بالا رفتن میکرد و طول روزها تابه جشن آغاز بهار که درآن دوباره تعادل روز و شب برقرار میشد ادامه مییافت ، و بدین جهت روز 25 دسامبر بعنوان روز "تولد" مهر (میترا) جشن گرفته میشد ، و باتوجه به ریشه داری چند صد ساله این سنت درامپراتوری رم ، کارگردانان کلیسای نوحاسته مسیحی صلاح دراین دیدند که بجای تعیین روز دیگری برای تولد عیسی همین همین روز تولد مهر را برای این منظور برگزینند و فقط عیسی را درجای میترا بگذارند .

نظیر همین جابجائی درمورد روز مقدس هفتگی انجام گرفت ، یعنی روز هفتگی مهر که روز خورشید نامیده میشد و مصادف با یکشنبه کنونی بود روز مقدس هفتگی مسیحیت تعیین شد و از جانب کلیسا "روزخداوند" نامیده شد، هر چند که هنوزهم اصطلاح دوران مهری آن بصورت روز خورشید درزبانهای آنگلساکسون وژرمنی (Sunday درانگلیسی، Sunntag درآلمانی وزبانهای اسکاندیناوی )باقی مانده است . همچنین کلیسا انعقاد آسمانی نطفه عیسی را درروز 25 مارس دانست، که مقارن با نوروز ایران است . جشن سالانه بهاری آئین میترا که درنخستین یکشنبه بعد از اولین ماه شب چهاردهم بهار برپامیشد عینا همان است که اکنون درجهان مسیحیت بصورت عید پاک (Easter یا Paques) و صعود عیسی به آسمان جشن گرفته میشود ، و کما بیش مقارن با عید پسخ (فصح) یهود نیز هست که یاد آور خروج قوم اسرائیل از مصر است . موارد متعدد دیگری از سنت ها و معتقدات مسیحی رونوشت آشکاری از معتقدات و سنتهای میترائی است . اسطوره تولد عیسی از مادری باکره دریک طویله عینا همان اسطوره تولد مهر از مادری باکره دردرون یک غاراست ، و افسانه سه پادشاه مغ که بدنبال زایش عیسی به راهنمائی ستاره ای به دیدار اومی آیند بنوبه خود تکرار افسانه سه چوپانی است که به بدنبال ستاره ای برای دیدار مهر به غار زایشگاه اورفته بودند . رسم تعمید که ازاصول بنیادی مسیحیت است و همچنین رسم عشای ربانی (Eucharistie) که خوردن شراب و نان مقدس برای آمیختن باخون وگوشت مسیح است بطورکامل ازسنن مذهبی میترائی گرفته شده است ، با این تفاوت که درمیترائیسم ایرانی نان و آب مقدس همراه با گیاه هائوما خورده میشد ، ولی چون این گیاه دراروپا نمیروئید ، درمیترائیسم رومی شاخه های نورس تاک رابجای آن بکار بردند که تدریجا تبدیل به خود انگور و بعد به فشرده آن یعنی

شراب مقدس شد. در قرن دوم مسیحی، ترتولیانوس اسقف و مورخ کارتاژی در اثر معروف خود De praescriptiones hereticorum با شگفتی و خشم بسیار نوشت:

"جای تعجب است که این کفار (مهریان) ضیافت شیطانی نان و شراب مقدس خود را عینا به تقلید از مراسم عشاء ربانی مسیحیت برگزار میکنند، در صورتیکه ما همیشه مراقب بوده ایم که بیگانگان را بدین مراسم مذهبی خودمان که صرفا بصورت محرمانه برگزار میشود راه ندهیم". نویسنده کتاب "تاریخ خدا"، از تازه ترین بررسیهای مربوط به تاریخ مذاهب، با اندکی طنز بدین پرسش پاسخ میدهد که: "شاید بیشتر جای تعجب باشد که این کافران میترائی مراسم مقدس مسیحیت را حتی مدتها پیش از تولد عیسی مسیح از مسیحیان دزدیده باشند". مراحل تکامل در آئین میترائی هفت درجه دارد که عینا بصورت هفت Sacramentum در مسیحیت منعکس شده است، همچنانکه بعدا در هفت وادی سلوک عرفان ایرانی و هفت مرحله فران ماسونری اروپائی نیز تجلی یافته است. برای دخول به هر یک از درجات هفتگانه میترائی شست و شوی خاصی ضروری بود که مبنای غسل تعمید عیسویان قرار گرفته است. سنت نواختن موسیقی در هنگام سرودن دعاهای مذهبی، و زانو زدن در هنگام نیایش، و نواختن ناقوس، بنوبه خود از سنن مذهبی میترائی است که بخصوص ارغنون (orgue) در آن مقام اصلی دارد. بهمین سان رسم افروختن شمع که ریشه در آتش مهری همراهه ها دارد.

لقب نجات دهنده که در انجیلها ی چهارگانه در جهان مسیحیت به عیسی تعلق گرفته است لقبی است که بطور سنتی در آئین مهری به میترائی داده میشود، همچنانکه عنوان خاتو النبیین (مهر پیامبران) در قرآن عنوان سنتی مانی در آئین مانوی بود. چندین محقق حتی علامت صلیب مسیحیت را یکی از علائم بنیادی آئین مهر دانسته اند و کسانی نیز نقوش متعددی از میترائی را همراه با بره ای که در آغوش دارد نشان اقتباس دیگری از مسیحیت از این نشان سمبولیک مهری شمرده اند.

گوستا ولویون در کتاب La vie des Verites خود در این باره مینویسد:

"تشریفات و رسوم مسیحیت در مقیاس چنان وسیع از آئین های ماقبل مسیح مایه گرفته بود که نخستین روحانیون آئین مسیحی که از مکانیسم این نقل و انتقالات عقیده بیخبر بودند آئین ایرانی میترائی را متهم میکردند که تشریفات فراوانی را با تقلبی شیطانی از مسیحیت تقلید کرده است، در صورتیکه واقعیت درست این بود که همه اینها را مسیحیت از آئین میترائی تقلید کرده بود".

با اینهمه مهمترین وجه شباهت دو آئین میترائی و مسیحیت هماهنگی آنها در معتقدات مربوط به جهان دیگر و رستاخیز مردگان و پیروزی نهانی روشنائی بر تاریکی در پیکار نهانی است که در مقیاس کائنات میان یزدان و اهریمن صورت میگردد، و مسیحیت این اسطوره را - که در تورات سابقه ای ندارد و برداشتی کاملا آریائی است - مشترکا از معتقدات زرتشتی در فلسطین و از معتقدات میترائی روم اقتباس کرده است، که بر اساس آن در پایان جهان میترائی است که رستاخیز مردگان را سرپرستی میکند، و در معتقدات مسیحی، مثل بسیاری از موارد دیگر، در این مورد عیسی بجای میترائی گذاشته شده است.

\* \* \*

آئین مانی سومین آئین جهانی بود که ایران به دنیای کهن ارمغان داد. این آئین که از نظر محتوای خود عمیق ترین همه ادیان باستانی است، و در آن نقش سنتی فرهنگ ایرانی در ترکیب اندیشه ها و فرهنگها بیش از هر جای دیگر جلوه میکند، آمیخته ای است از سه اندیشه زرتشتی و بودائی و مسیحی که با اندیشه های ایرانی مانی ترکیب شده است. و همین در آمیختگی موفق بود که گسترش بیسابقه این آئین را، در ظرف مدتی کوتاه، به سرزمینهای پهناوری از چین گرفته تا اسپانیا بدنبال آورد، و پایداری آنرا، علیرغم سرکوبگریها و دشمنی هائی که از نظر شدت و خشونت در هیچ آئین دیگری در تاریخ جهان نظیر ندارد، باعث شد به نوشته هانری شارل پوئش محقق سرشناس فرانسوی در دائره المعارف اونیورسالیس، گسترش آئین مانی چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی از شگفتی های تاریخ است، زیرا این آئین، با اینکه کمترین نیروی نظامی یا سیاسی را پشتوانه

خود نداشت و با اینکه درست بالعکس همه قدرتهای موجود چه درخود ایران و چه درامپراتوری روم و امپراتوری اسلام و اروپای عصر مسیحیت به دشمنی درحد اعلی سرکوبگرانه ای با آن برخاستند ، هزار ودویست سال ، از قرن سوم تا قرن پانزدهم میلادی درسرمینها وجوامع مختلفی از اقیانوس اطلس گرفته تا کرانه های خاوری اقیانوس کبیر بصورت نیروئی پویا و ریشه دار به تحرک خود ادامه داد ، و حتی امروز نیز بازتابهای آن رادرزمینه های گوناگونی از تمدن بشری ، چه در مشرق و چه در غرب میتوان یافت .

آئین مانوی در سده سوم مسیحی ، چهار قرن پیش از ظهور اسلام ، در ایران ساسانی توسط مانی (که بیرونی و این ندیم اورا یکی از نوادگان پادشاهان اشکانی دانسته اند ) بنیانگذاری شد. براساس معتقدات مانوی ، در نوروز سال 242 میلادی فروغی که به اعتقاد مانی در هنگام تولد مادی هرانسانی از قالب زمینی او جدا میشود تا پس از مرگ او دوباره به وی بپیوندد، بصورت فرشته ای بدو خبر داد که وی برای ابلاغ پیام آئینی نو برگزیده شده است. وی فعالیت مذهبی خود را که 23 سال ادامه یافت با سفرهای ممتد به هند و سوریه و مصر و بخصوص در داخل ایران آغاز کرد که در مراحل نخست با نظر مساعد دربار ساسانی همراه بود ، ولی بعدا با مخالفت شدید موبدان زرتشتی مواجه شد و با کارشکنی های آنان مانی به زندان افتاد و سرانجام کشته شد و کالبدش را به دار آویختند .

ولی آئین مانی که برپیکار جهانی و ابدی نور و ظلمت تکیه داشت و "آئین فروغ" نامیده میشد با مرگ او متوقف نشد، بلکه گسترش چنان فراگیری یافت که از جانب خاوری همه آسیای میانه را تا چین فرا گرفت و در داخل پادشاهی پهناور چین تا کانتون در جنوبی ترین بخش کشور راه یافت ، و حتی در سرزمین اویغور مذهب رسمی این پادشاهی اعلام شد ، و بموازات آن از جانب باختری به سراسر امپراتوری روم و افریقای شمالی تا اسپانیای مسیحی گسترش یافت. ولی این بار، برخلاف آئین ایرانی میتراکه در این امپراتوری با نظرموافق پذیرفته شده بود، آئین مانی به دلیل آنکه از ایران ساسانی حریف نیرومند امپراتوری رم سرچشمه گرفته بود و بعکس میترائیسم توسط خود رومیان به امپراتوری راه نیافته بود مورد مخالفت شدید امپراتوران رومی قرار گرفت و سرکوبگری بیرحمانه ای نسبت به مانویان آغاز شد که حتی بعد از سقوط امپراتور روم در آفریقا ی بیزانس و اسپانیای ویزیگ و اروپای مسیحی و جهان اسلامی ادامه یافت ، چنانکه نخستین حکم سوزانده شدن زنده زنده در آتش – که بعدها بدست دیوان تفتیش عقاید (انکیزیسیون ) در همه جهان مسیحی رایج شد در اسپانیا در مورد پریسیلیانوس روحانی عیسوی متهم به داشتن تمایلات مانوی به اجرا درآمد ، و اندکی بعد از آن در خلافت اسلامی نیز دسته دسته مخالفان را به عنوان زندیق – عنوانی که اعراب به مانویان داده بودند – در آتش سوزاندند . بالینهمه ، چند قرن بعد، هنگامیکه کلیسای مسیحی مانویت را پایان یافته مینداشت، جنبش های مذهبی و فلسفی بوگومیل و کاتار که "نومانوی" نام گرفتند ، از بالکان و ایتالیا و جنوب فرانسه سر بر آوردند و چند قرن پیاپی مبارزه ای چنان سرسختانه را با کلیسای کاتولیک سازمان دادند که پاپ اینوسنت سوم اساسا یکی از جنگهای صلیبی را بجای پیکار با مسلمانان به پیکار با مانویان جنوب فرانسه اختصاص داد، و در این راه با کمک فنودالها و دستگاه سلطنتی فرانسه چنان بیرحمانه عمل کرد که یکی از مورخان دوران حاضر او را پیش کسوت آدلف هیتلر خوانده است ( C.N. Parkinson در کتاب East and West )

با همه اهمیتی که موضوع تأثیر معتقدات مزدائی ایرانیان در تاریخ تحولات آئین یهود و مسیحیت و اسلام دارد، متاسفانه نقل اسامی و مشخصات چند صد کتاب و مقاله ای که در یکصد و پنجاه ساله گذشته در این زمینه در جهان غرب منتشر شده است ، در گنجایش صفحات محدود کتاب حاضر نیست، بدینجهت در اینجا تنها به نقل مشخصات شماری از مهمترین آنها برای آگاهی خوانندگانی که علاقمند به مطالعات بیشتری در این زمینه باشند اکتفا میکنم .

K.R. Kama: The Jewish Angeology and Demonology based upon Parsism,  
London 1883;

A. Ferner: Zoroastrian Influences on the Religion Of Israel, Edinburgh, 1891;

- A. Bertholet: Enge Beziehungen zwischen der Parsistischen and Judisch-Christlichen Apocalyptik, Leipzig 1891;
- L.H. Mills: Zoroaster and the Bible, New York, 1894;
- I. Aiken: The Avesta and the Bible, Washington, 1897;
- E. Stave: Uber den Einfluss des Parsismus auf das Judentum, Haarlem, 1898;
- E. Boklen: Die Verwandtschaft der judisch-Christlichen mit der Persischen Eschatologie, Gottingen, 1902;
- H. Gunkel: Religionsgeschichtlichen Arbeiten sehr fruh schon Persischen Einfluss in der Alttestamentlichen Eschatologie, Gottingen, 1902;
- L.H. Mills: Avestan eschatology compared with the Books of Daniel and Revelations, Chicago, 1908;
- E. Albert: Die israelitisch-judische Auferstehungshoffunf in ihre Beziehung zum Parsismus, Koningsberg, 1910;
- L.H. Mills: Our own Rligion in Ancient Persia, Leipzig, 1913;
- A. Bertholet: Zur frage des Verhaltnisses vom persischen und judischen Auferstehungslauben, Leipzig, 1916;
- L.H. Mills: Zoroastrism in Judaism, Boston, 1918;
- M. Gater: Parsism in Judaism, Hastings Encyclopedia, 1919;
- W.R. Alger: Resurrection and Immortality of the Soul in Zarathustra and Judaism, Gotha, 1920;
- E. Meyer: Geschichte des altertums, Ursprung und Anflage des Christentums, Berlin, 1921;
- A. vin Gall: Basileia ton Theon, Bonn, 1926;
- F. Notscher: Altorientalische und Alttestamentlicher Auferstehungsglaube, Wurzburg, 1926;
- J.H. Moulton: Zoroastrian Influence on Judaism, London, 1926;
- A. Marmorstein: Iranische und Judische Religion, Gottingen, 1927;
- A. Christensen: Essai sur la demonologie iranienne, Copenhagen, 1929;
- A.V.W. Jackson & F.J. Foaks: The Influence of Iran upon early Judaism and Christianity, Oxford, 1933;
- R. Otto: Reich Gottes und Menschensohn, Stuttgart, 1933;
- P. Volz: Uber den eschatologischen glauben in Alten Testamen jeden Persischen Einfluss, Stuttgart, 1935;
- Ch. Autran: Zoroastre et la prehistoire aruene du Christianisme, Paris, 1935;

- H.S. Nyberg: Die Religionen des alten Iran, Leipzig, 1938;
- H.H. Schaeder: Parsismus und Judentum, Wiesbaden, 1938;
- R. Meyer: Eine Untersuchung über die Beziehungen zwischen Parsismus und Judentum, Bonn, 1956;
- J. Duchesne-Guillemin: The Western Response to Zoroaster, Oxford, 1958;
- U. Bianchi: Il dualismo religioso, Rome, 1956;
- A. Bausani: La Persia religiosa, Torino, 1959;
- J.P. Asmussen: Das Christentum und sein Verhältnis zum Zoroastrianismus, Stockholm, 1961;
- M. Leroy: Zarathustra et nous, Bruxelles, 1963;
- F. Koning: Zarathustras Jenseitsvorstellungen und das Alte Testament, Wien, 1964;
- G. Widengren: Die Religionen Irans, Stuttgart, 1965;
- R.N. Frye: Zoroastriiskie predstavleniya o bessmertii Duschi, Moskau, 1967;
- Gikvo Ito: Zoroaster shuhen-ron, Kyoto, 1967;
- F. König: L'influence de Zoroastre dans le monde, Le Caire, 1970;
- J.H. Hinnels: Zoroastrian Influence on the New Testament, Leyden, 1973;
- E.M. Yamamoto: The Apocalypse of Adam, Mithraism and pre-Christian Gnosticism, Tokyo and Leyden, 1974;
- J. Harmatta: A Biblia es Iran, Budapest, 1977;
- S. Shaked: Iranian Influence on Judaism, Cambridge, 1978 & Jerusalem 1979;

## "رمان یهودی" استر

یکی از کتابهای بیست و چهارگانه تورات تماما به ایران هخامنشی مربوط میشود و وقایع آن نیز از اول تا به آخر در شوش و در دربار شاهنشاهی پارس میگذرد. نام این کتاب "کتاب استر" است و داستان آن داستان تسلط بیچون و چرای دختری یهودی بر دربار پادشاهی ایران در زمان "اخشورش" است که به روایت تورات "از هند تا حبش بر 127 مملکت سلطنت میکرد". این اخشورش (که ظاهرا خشایارشا فرزند داریوش هخامنشی است) در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی در "دارالسلطنه شوشن" (شوش) برای "نشان دادن جلال و حشمت سلطنت خود" برپا میکند که 180 روز تمام ادامه مییابد، و پس از انقضای این مدت ضیافت هفت روزه دیگری در قصر پادشاهی ترتیب میدهد که در روز هفتم آن در عالم مستی امر میکند و شتی شهبانوی او را با تاج ملوکانه بحضور پادشاه بیاورند تا خلائق زیبایی او را از نزدیک ببینند (در متن کلدانی تورات تصریح شده است که شاه فرمود او بدین منظور سراپا برهنه شود)، ولی شهبانو از این کار سر باز میزند و در نتیجه مغضوب پادشاه میشود و شاه پس از مشورت با ریش سفیدان قوم تصمیم میگیرد که رتبه ملوکانه و شتی را به دیگری که شایسته تراز او باشد بدهد، و پس از جستجو در سراسر کشور، دختری بنام استر که عموزاده و دختر خوانده "مردی یهودی بنام مردخای بن یائیر بن شمعی بن قیس بنیامینی است که از اورشلیم جلای وطن کرده و در دارالسلطنه شوشن زندگی میکند" برای شهبانوی انتخاب میشود، ولی بدستور مردخای قومیت یهودی و خویشاوندی خود را با مردخای پنهان نگاه میدارد.

این اخشورش وزیری بنام هامان دارد که "جمیع خادمان شاه بحضور او سجده میکنند"، اما مردخای سجده نمیکند و هامان که بریهودی بودن مردخای آگاه میشود نه تنها قصد کشتن مردخای بلکه "قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی را میکند که در تمامی مملکت اخشورش بودند، از آنرو که قوم مردخای بودند"، ولی با فعل و انفعالی که در داستان استر بتفصیل حکایت شده، پادشاه در یک بزم میگساری به استر قول میدهد که هر چه را که او بخواهد، ولو نصف مملکتش باشد بدو بدهد، و استر از او اعدام هامان را میخواهد، و شاه این درخواست را میپذیرد، و اضافه بر آن به استر و عمویش مردخای اجازه میدهد که "نامه هائی از جانب پادشاه به والیان و روسای 127 ولایت از هند تا حبش بنویسد که بموجب آنها به یهودیانی که در همه شهرها هستند اجازه داده میشود که "تمامی قومها و ولایتها را که قصد اذیت ایشان میداشتند با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند".... و مردخای پس از صدور این حکم از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون میرود و یهودیان در شهر شوشن شادی و وجد میکنند داستان چنین پایان میرسد که: "یهودیان جمیع مخالفان خود را در همه ولایتهای اخشوش پادشاه به اجازه او به دم شمشیر زده کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند بعمل آوردند، و دردارالسلطنه شوشن به تنهایی پانصد نفر را به قتل رسانیدند، و در آنروز عدد آنانرا که دردارالسلطنه شوشن کشته شدند بحضور پادشاه عرضه داشتند، و پادشاه به استر ملکه گفت که یهودیان دردارالسلطنه شوشن پانصد نفر را هلاک کرده اند، پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند؟ حال مسئول تو چیست که به توداده خواهد شد. و استر گفت به یهودیانی که در شوشن میباشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل امروز عمل نمایند، و پادشاه فرمود که چنین بشود، و یهودیان برویهم هفتاد و هفت هزار نفر از مخالفان خویش را کشتند و آنروز را روز بزم و شادی دانستند."

ولتر در ارزیابی کلی خود از تورات، درباره این کتاب استر مینویسد: "همه میدانید که این داستان، از آغاز تا انجام یک رمان خیالی بیشتر نیست، ولی حتی یک رمان نیز میباید تا اندازه معینی سر و ته داشته باشد، یعنی در آن یک ضیافت شش ماه تمام بدون وقفه ادامه نیافته باشد، و درجائی که هرودوت و دیگر مورخان یونانی جملگی بر مقررات اخلاقی سختگیرانه دربار هخامنشی تأکید میگذارند، پادشاه این دربار دستور نداده باشد که همسرش را برهنه در برابر اتباع و رعایایش به نمایش گذارند، و در هر جائی که هر پادشاه مقتدر شرقی، چه پارسی و چه

عرب و ترک و مغول و چینی حتی انتخاب یک اسب را برای اصطبل سلطنتی مشروط به بررسی در اصالت آن میکند ، پادشاه 127 کشور دختر ناشناسی را بدون هیچ بررسی در سابقه خانوادگی و قومی و مذهبی او به همسری خود برنگزیده باشد ، و به یک پناهنده مفلوک خارجی منصب صدارت و لباس ملوکانه و تاج زرین نبخشیده باشد ، و در کشوری که روح اغماض و مدارای مذهبی پادشاهان آن زبانزد دوست و دشمن بوده است ، بخاطر چشم و ابروی یک دختر یهودی اجازه قتل عام هزاران نفر از اتباع خود را صادر نکرده باشد، و از همه اینها گذشته، چه ارتباطی میتواند میان سنگدلی وحشیانه و نفرت آور استر یهودی در مورد کشتن هر چه بیشتر مردم، با دستورهای مربوط به بخشش و گذشتی که مسیح به پیروان خود داده است وجود داشته باشد، در صورتیکه دو کتاب تورات و انجیل به ما یک کتاب مقدس واحد معرفی میشود؟" و خود ولتر بر این تذکر میافزاید که آیا حق با صاحب نظرانی چون بولینگبروک، دمارسه، فره، تیاده، مسلیه، بولانژه نیست که این داستان کتاب مقدس را چیزی از قبیل داستانهای هزارو یکشب منتها از نوع مبتذل آن دانسته اند ، و همگی بر این اتفاق نظر دارند که در سراسر آن یک حرف راست وجود ندارد؟

نشریه معتبر *Le monde de la Bible* که با همکاری موزه لوور پاریس منتشر میشود ، در شماره ویژه ای که در اکتبر 1997 بمناسبت برگزاری نمایشگاه بزرگ ایران باستان در این موزه انتشار داد، دوبرسی جالب ، یکی نوشته یک کارشناس "مرکز علمی پژوهشهای علمی فرانسه "CNRS، و دیگری نوشته یکی از اعضای هیئت مدیره مجمع "گران شان" فرانسه را که هر دو یهودی هستند در ارتباط با همین کتاب استر چاپ کرد که بهتر است بجای هر توضیح دیگری در این باره، بخشهای کوتاهی از هر کدام از آنها را در اینجا نقل کنم : " به غیر از اخشورش (احتمالا خشایارشا ) کلیه کسان دیگری که در کتاب استر از آنها نام برده شده از نظر تاریخ ناشناخته اند و اسامی آنها اصولا اسامی سمبولیکی هستند که این کتاب را بیشتر در قلمرو داستانهای خیالی قرار میدهند تا یک وقایع نگاری تاریخی، نامهایی چون مردخای و استر میتوانند یاد آور مردوخ و ایشثار خدایان بابلی باشند که یهودیان در دوران اسارت بابلی خود با آنها آشنا شده بودند، و جشن پوریم که یهودیان همه ساله برای یاد آوری همین ماجرای استر برپا میکنند بنوبه خود میتواند معادل یهودی جشنی باشد که با همین نام هر ساله در آغاز سال نو بابلیان برپا میشود، 1

منتها این بار مفهوم پیروزی قوم یهود را در برابر اسارت بابلی آنان داشت . هدف از سناریوی این رمان استر این است که به یهودیان نشان داده شود که میتوانند اتباع کشوری دیگر باشند، و در عین حال هویت یهودی خود را حفظ کنند، و بموازات آن این موضوع را سنگ زیربنائی یک رستاخیز ایمانی برای خود قرار دهند . کتاب استر برای ابلاغ این پیام نوشته شده است که چگونه در دورانهائی بحرانی، یهودیان میتوانند با دولتهای حاکم همزیستی کنند بی آنکه یهودیت خود را انکار کرده باشند."

---

1- عید پوریا عید بهاری بابلیان بود که در کنعان نیز برگزار میشد و قوم یهود آنرا مانند بسیاری از دیگر سنن خود آنرا از تمدنهای پیشین اقتباس کرده بود . این جشن در روزهای 14 و 15 ماه ادر برپا میشد که با اواخر اسفند ماه ایرانی منطبق است، و اکنون نیز در همان زمان توسط یهودیان برگزار میشود.

"کتاب استر برای این نوشته شد که نشان دهد یهودیانی که رعایای شاهنشاهان ایران بودند میتوانند شریک خوبی برای ایرانیان باشند و از این منافع پادشاه در برابر توطئه هائی که علیه او میشود دفاع کنند. این کتاب پاسخ یهودیان به پرسشی است که در زمان شاهنشاهی هخامنشی مطرح شده بود، و آن این بود که موضع یهودیان در این امپراتوری و بخصوص موضع مذهبی آنان در ارتباط با آئین مزدائی ایرانیان چه میتواند باشد؟ اگر در نظر بگیریم که زیر بنای فکری کتاب استر بیشتر از آنکه بر توحید یهودائی تکیه داشته باشد بر فعالیت‌های مزدائی تکیه دارد، و اگر بدین نیز توجه کنیم که کتاب استر تنها کتاب تورات است که در آن مطلقاً از یهوه خدای اسرائیل نام برده نمیشود، متوجه خواهیم شد که این کتاب را میباید بیش از یک نوشته مذهبی یک اثر شبه تاریخی و شبه افسانه ای تلقی کنیم که در زمانی معین و در مکان معین دو آئین مزدائی و یهودائی نوشته شده است". شاید به تذکر این واقعیت نیازی نباشد که این کتاب استر یکی از کتابهای رسمی همان توراتی است که در کتیبه های یهود و در کلیساهای مسیحیت کتاب مقدس خداوند و در آئین مسلمانان بخشی از تورات نازل شده بصورت وحی الهی شناخته میشود".

## کتاب دانیال

کتاب دانیال نبی یکی دیگر از کتابهای بیست و چهارگانه عهد عتیق است که موضوع آن از نزدیک بایران ارتباط دارد، و مانند کتاب استر سراپای آن ساختگی و دور از واقعیت‌های تاریخی است. به روایت تورات، دانیال یکی از یهودیانی است که به اسارت بابل برده میشوند، ولی وی در دربار بابل و بعد از آن در دربار ماد و هخامنشی به مقامات مهمی نائل میشود که از آن بصورتی بسیا رزنده به زیان میزبانان خویش و به نفع همکیشان خود بهره برداری میکند. ساختار تاریخی این کتابی که از نظر مومنان یهودی و مسیحی مثل دیگر کتابهای "کتاب مقدس" بازتاب حقایق آسمانی تلقی میشود، همانند کتاب استر در حد ناشیانه ای بی سر و ته و گاه اصولا ابلهانه است: داریوش پادشاه ماد (و نه هخامنشی) است، و بر مملکت کلدانیان سلطنت میکند (و نه بر شاهنشاهی پارس)، و پسر خشایارشا است (و نه پدراو)، و کورش پادشاه پارس بعد از داریوش به سلطنت میرسد (و نه پیش از او). داریوش در آغاز پرستنده بعل بت بزرگ بابلی است، ولی بعدا یک اژدها را میپرستد، و سرانجام به راهنمایی دانیال یهودی میشود و فرمانی به همه اتباع امپراتوری خود صادر میکند که "به حضور یهوه خدای دانیال لرزان و هراسان شوند". بخشهایی از متن مقدس توراتی این پیامبر معتبر، بطور خلاصه چنین است:

"... و نبوکد نصر (بخت النصر) پادشاه بابل رئیس خواجه سرایان خویش را امر فرمود که چند تن از جوانان بنی اسرائیل (اسرای یهود بابل) را که نیکو منظر باشند برای ایستادن در قصر پادشاه بیاورد تا علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. و پادشاه وظیفه روزانه از طعام و شراب خود برای آنان تعیین نمود و امر فرمود که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از آن در حضور پادشاه حاضر آورند. و در میان ایشان دانیال و میکائیل و عزریا از بنی یهودا بودند. پس دانیال به رئیس ساقیان که بر او گماشته شده بود گفت مستدعی آنکه من و دوستانم را ده روز فقط بقولات برای خوردن و آب بجهت نوشیدن بدهی و بعد از آن چهره های ما را و چهره های جوانان دیگری را که طعام و شراب پادشاه رامیخورند ملاحظه نمائی و آنگاه به نهجی که خواهی بامعمل کنی. و ایشان را اجابت کرد و بعد از انقضای ده روز چهره های ایشان را دید که از سایر جوانانی که طعام پادشاه را میخوردند نیکوتر و فربه تر بود. پس رئیس ساقیان طعام و شراب ایشان برداشت و بقولات و آب به ایشان داد... و بعد از انقضای مدتی که پادشاه معین فرموده بود رئیس خواجه سرایان ایشان را به حضور نبوکد نصر آورد، و پادشاه را از آنان بسیار خوش آمد و ایشان را از جمع دیگران بهتر یافت. و دانیال تا سال اول کورش پادشاه با نبوکد نصر بود" (خلاصه شده از کتاب دانیال نبی، باب اول). 1

اندکی بعد نبوکد نصر خواب وحشتناکی می بیند که او را سخت نگران میسازد، و امر میکند که "مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان" به حضور او بیایند تا خوابش را تعبیر کنند، و اگر از عهده بر نیایند پاره پاره شوند و خانه هایشان مزبله شود، و چون ایشان قادر بدینکار نمیشوند شاه به کشتن همه حکیمان بابل که دانیال و رفقای سه گانه یهودی او حننیا و میشائیل و عزریا از جمله آنانند فرمان میدهد، اما دانیال تقاضای مهلت میکند و در آن شب جبرئیل از جانب خداوند خواب پادشاه و تعبیر آنرا به دانیال خبر میدهد و فردای آن دانیال همه خواب بخت النصر و تعبیر آنرا بدو بیان میکند: "آنگاه نبوکد نصر پادشاه بروی خود در افتاده دانیال را سجده نمود و وی را خطاب کرده گفت: بدرستی که خدای تو خدای خدایان و خداوند پادشاهان است. پس پادشاه دانیال را معظم

1- ولتر در اشاره بدین قسمت از کتاب دانیال مینویسد ممکن است آدمها ی کج خیال از این روایت مقدس نتیجه بگیرند که بخت النصر احتمالا تمایلاتی انحرافی داشته و بهمین دلیل دانیال که به تصریح تورات دراصل هم نیکو منظر بوده بعد از چنین رژیم غذائی مورد توجه خاص او قرار گرفته است، ولی اضافه میکند که خوشبختانه خود او باین افکار شیطانی سروکاری ندارد.

ساخت و اورا بر تمامی مملکت بابل حکومت داد و رئیس روسا بر جمیع حکمای بابل ساخت" (کتاب دانیال نبی، باب دوم، 46-48) .

باینهمه نبوکد نصر اندکی بعد مجسمه ای را از خدای بابلی خودبه ارتفاع 60 ذراع و عرض 6 ذراع میسازد و همه بزرگان کشور را سجده بر آن دعوت میکند ، و چون دانیال و دوستان او از سجده سر باز میزنند سه دوست

دانیال را به درون کوه آتش میافکند، ولی این هرسه نفر به اتفاق نفر چهارمی دیگری که شبیه پسر خدا است در میان آتش میخرامند و "نه آتش به بدنهای ایشان اثری میکند، نه موی از سرشان میسوزد، نه رنگ ردای ایشان تبدیل میشود"، و آنوقت نبوکد نصر دوباره میگوید متبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو، و فرمان میدهد که از آن پس هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته ای به ضد این خدا بگویند پاره پاره شوند و خانه هایشان به مزبله مبدل گردد و نامه ای به "تمامی قوم ها و امت ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند میفرستد تا به آنها بگوید که این خدای تازه خدائی عظیم است ، و ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالابد .... و الان من که نبوکد نصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد میگویم ". ولی با وجود این تشریفات بخت النصر به دین مبین یهوه ، در ضیافت بزرگی که جانشین او بلشصر در کاخ بابل ترتیب میدهد ، دستی نامرئی در نوشته ای که دانیال معنی آنرا برای او شرح میدهد ، به وی اطلاع میدهد که سلطنت او به پایان رسیده و به ماده و پارس ها بخشیده شده است ، و همان شب بلشصر کشته میشود .

بدنبال این ماجرا، جالبترین بخش افسانه دانیال آغاز میشود : داریوش مادی (ونه کورش پارسی ) پادشاه کده میشود، و تصمیم میگیرد که 120 والی بر مملکت نصب کند، و آنها را زیر فرمان سه وزیر میگذارد که دانیال وزیر اعظم آنها است، ولی چون پادشاه فرمان صادر میکند که هر کسی تا سی روز خدائی غیر از او دعا کند در چاه شیران افکنده شود، و والیان پادشاه دانیال را در حال دعا کردن بسوی اورشلیم غافلگیر میکنند، دانیال را به گودال شیران می اندازند، اما صبحگاه او را میبینند که شیرها را پیش پایش مثل بره خوابیده اند، و دانیال دوباره صدر اعظم امپراتوری میشود، و پس از آن داریوش به جمیع قومها و امت ها و زبانهای که در تمام جهان ساکن هستند فرمانی صادر میکند که "که در هر مملکتی از ممالک او مردمان به حضور خدای دانیال لرزان و هراسان شوند، زیرا او خدای حی و تا ابدالابد قیوم است و ملکوت او بی زوال است" (کتاب دانیال نبی ، باب ششم ، 26 و 27) .

بعد از "داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه بود" (کتاب دانیال ، باب نهم، 1) کورش پادشاه فارس جانشین او میشود (باب دهم، 1) ولی دانیال همچنان با حدود یک قرن فاصله از نبوکد نصر، تعبیر کننده مخصوص خوابهای پادشاه باقی میماند . جبرئیل رابصورت انسانی از زبرجد درخشان می بیند با چشمانی چون شعله اش و دست و پائی چون مفرغ صیقلی و صدائی چون همهمه دسته جمعی سپاهیان ، که با کمک میکائیل به مدت بیست و یکروز با رئیس فرشتگان ایران کشتی میگیرد و سرانجام او را مغلوب میکند ، و داریوش به پرستش بت بعل که روزانه 12 کیلو آرد و 40 گوسفند بریان و 6 خمره شراب خوراک او است میپردازد و بعد از او به پرستش اژدهائی روی می آورد و به دانیال اطلاع میدهد که این اژدها خدای زنده است ، ولی بالاخره به موعظه و راهنمایی دانیال مجسمه بعل را میشکند و کاهنان آنرا محکوم به مرگ میکند و خودش نیز یهودی میشود ( کتاب دوم دانیال ، باب چهاردهم) .

## کتاب نحما

سومین کتاب از کتابهای تورات که به ایران اختصاص داده شده کتاب نحما است. نحما بطوریکه خودش مینویسد ساقی "ارتخشستا" پادشاه ایران است،<sup>1</sup>

ولی ناگهان بصورت پیغمبر یهوه از کتاب تورات سر بر می آورد و کتاب او بنام کتاب نحما یکی از کتابهای درجه اول عهد عتیق شناخته میشود. خود پیغمبر ماجرا را چنین حکایت میکند:

"... و در ماه نیشان در سال بیستم ارتخشستا پادشاه واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته به پادشاه دادم، زیرا که من ساقی پادشاه بودم.... و او مراگفت چرا روی تو ملول است یا آنکه بیمار هستی؟ پس من بینهایت ترسان شدم و به پادشاه گفتم پادشاه تا ابدالاباد زنده بماند، رویم چگونه ملال نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده. پادشاه مرا گفت چه چیز میطلبی؟ گفتم اگر پادشاه را پسند باشد و اگر بنده ات درحضورت التفات یابد مرا به یهودا بفرست تا آنرا تعمیر نمایم. پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاد" (کتاب نحمای نبی، باب دوم، 1-10).

"... آنگاه شبگاهان بطور ناشناس از مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروبه بیرون رفتم و برای عبور چهارپائی که زیر من بود در خرابه ها راهی نبود. پس به کاهنان و شرفا و سروران از خدای خود که بر من مهربان میبود و نیز از ملاطفتی که پادشاه به من کرده بود خبر دادم و همه گفتند برخیزیم و تعمیر نمائیم" (باب دوم، 13 - 18). بدین ترتیب حصار بزرگ اورشلیم علیرغم مخالفت سنبلط حرونی و شمعیابن دلایا ابن مهیطبئیل ساخته میشود و نحما برادر خود را به فرمانروائی آن تعیین میکند و طبق فهرستی که ترتیب میدهد 42360 نفر را در آن مسکن میدهد، سواى 7337 نفر غلامان و کنیزان و 245 نفر مطرب و 736 اسب و 245 قاطر و 435 شتر و 6720 الاغ، و ضمناً 41 هزار درم طلا و 2200 منای نقره و 597 دست لباس کهنانت و 50 قاب به خزانه هدیه داده میشود.

در این موقع عزرای کاهن که اونیز در دربار پادشاه ایران خدمت میکرد و از جانب پادشاه به منظور گرد آوری متن پراکنده شده تورات برای یهودیان و تنظیم قوانین حقوقی و جزائی برای آنان به اورشلیم فرستاده شده است در روز اول ماه هفتم در کنار دروازه آب از روشنائی صبح تا نصف روز تورات برای قوم میخواند و کاهنان دیگر آنرا به صدای روشن تکرار و تفسیر میکنند و تمامی قوم چون کلام تورات را میشنوند شیون میکنند و در روز بیست و چهارم پلاس دربر خاک بر سر به گناهان خود و تقصیرات پدرانشان اعتراف می آورند و به یهوه میگویند که از ازل متبارک باشی زیرا تو بودی که اسم ابرام را به ابراهیم تبدیل نمودی.... و پادشاهان و قومهای کنعانیان را تسلیم ایشان نمودی که آنها را به هلاکت رسانند و زمینهای برومند و خانه های پر از نفایس و چشمه های کنده شده و تاکستانها و باغهای زیتون و درختان میوه دار بشمار آنها بتصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته و از نعمتهای عظیم او متلذذ گردند (خلاصه شده از بابهای ششم تا نهم کتاب نحما). و در پی این اقرار به گناه عهد نامه ای با خداوند امضاء میکنند که دختران خود را به دیگر ساکنان غیر یهودی سرزمین کنعان ندهند و دختران آنها را نیز برای پسران خود نگیرند و از آنها در روزهای شنبه متاع یا آذوقه نخرند و نخست زاده های خودشان و گاوان و گوسفندانشان را وقف یهوه کنند (همان کتاب، باب دهم تا دوازدهم).

1- هویت واقعی این پادشاه نیز مانند اخشورش داستان استر روشن نیست، ولی احتمال میرود که منظور اردشیر اول (ارتخشتر Artaxerxes) فرزند خشایار باشد.

با همه آنکه منطفا انتظار جعل و تقلبی عمدی را در یک کتاب "آسمانی" نمیباید داشت ، واقعیت این است که نوشته تورات در مورد آزادی قوم یهود از جانب کورش بزرگ پس از تصرف بابل و آنچه بعنوان متن فرمان این پادشاه در این نوشته نقل شده است چنان آشکارا جعلی است که میتواند در هر دادگاه امروزی بصورت نشر اکاذیب مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

فصل پایانی "کتاب دوم تواریخ ایام " در عهد عتیق، با این جملات تمام میشود که: "و خداوند یهوه کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در سال اول سلطنت خود در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و در آن نوشت : کورش پادشاه فارس میفرماید که یهوه خدای آسمانها مرا فرمانروای تمامی ممالک زمین کرده و به من امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که مرکز یهود است بنا نمایم ". اصل این فرمان کورش در کاوشهای باستان شناسی قرن گذشته در بین النهرین کشف شده و اکنون بنام "استوانه کورش " در موزه بریتانیا در لندن نگهداری میشود . متن نوشته آن نیز در آئین بزرگداشت دو هزار و پانصدومین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در سال 1350 (1971 مسیحی ) به بسیاری از زبانهای جهان ترجمه شد و در دسترس عمومی قرار گرفت و نیز بصورت مدرکی تاریخی در زمینه "حقوق بشر" در بنای سازمان ملل متحد در نیویورک نصب شد . در این متن نه مطلقا صحبتی از این به میان آمده است که یهوه کورش را فرمانروای جهان کرده است و نه اینکه از جانب او به کورش مأموریتی در ساختمان خانه ای برای وی در اورشلیم داده شده است . آنچه واقعا گفته شده این است که کورش برای تمامی اتباع شاهنشاهی پارس حق آزادی عقیده و آزادی مذهب قائل شده است . البته در کتابهای استر و دانیال و نمیا نیز مطالبی خلاف واقع به دیگر پادشاهان ایران : داریوش، خشایارشا ، اردشیر نسبت داده شده است ، ولی لااقل در این کتابها متن مشخصی از آن نوع که از جانب کورش نقل شده ارائه نشده است تا بیست و چند قرن بعد از آن ، اکتشاف متن اصلی ، جعلی بودن روایت یک کتاب آسمانی را مسجل کند.

## جهان پس از مرگ در آئینهای توحیدی

مفهوم بهشت و دوزخ که از ضوابط بنیادی آئین های توحیدی است و نقش بسیار مهمی در زندگی روزمره مسیحیان و مسلمانان دارد، به خلاف آنچه منطقا انتظار میتوان داشت در هر کدام از این سه آئین بادوتای دیگر متفاوت است و درک چنین تضادی در برداشتهای ماوراء الطبیعه سه آئینی که خدای مشترک و بنابراین حقایق مذهبی مشترک دارند از دیرباز برای بسیاری از مفسران مذهبی دشوار بوده است، زیرا که در یکی از این آئین ها اساسا وجود بهشت و دوزخی منظور نشده است و آنچه هم که امروز در این زمینه در آن وجود دارد بعدها و آنهم بصورتی کاملا مبهم بدان افزوده شده است، در دیگری فقط از دوزخ بصورتی کما بیش مشخص سخن میرود و بهشت ماهیتی صرفا معنوی دارد که از آن توصیف روشنی بعمل نیامده است، در سومی بطور مشخص بهشت به صورت باغی پهناور و همیشه سرسبز و پر از جوی های شیر و عسل و شراب طهور و درختان میوه دار و حوریان و غلامان بهشتی و جهنم به صورت سیاهچالی آتشین و آکنده از شیاطین تازیانه بر دست و آب جوشان و غذای چرکین و درخت زقوم توصیف شده است.

در آئین یهود، چنانکه قبلا گفته شد، تازمان اسارت بابلی یهودیان در قرن ششم پیش از میلاد مسیح اصولا برداشت مشخصی از زندگی در جهان دیگر و طبعاً از بهشت یا جهنم وجود نداشت و ارواح مردگان جملگی در مکان تاریک و سرد و خاموش بنام شئول میزیستند که قلمرو ظلمت و سکوت بود و در محلی در زیر زمین، یا در ژرفنای اقیانوس نامتناهی کائنات، یا در مکان ناشناخته ای که هر شامگاه خورشید در آنجا غروب میکند و ظلمات را بدنبال خود می آورد قرار داشت. در این دیار خاموشان همه مردگان مرد و زن و نکوکار و شریر در کنار هم بسر میبردند و امتیازی بریکدیگر نداشتند، زیرا پاداش و کیفر افراد در همین دنیا و همین زندگی داده میشود. کسی که بیشتر و بهتر از فرامین و دستورهای یهوه اطاعت میکرد (و نه کسی که نکوکارتر و پاکتر بود) از زندگی درازتر و رفاه زیاده تری برخوردار میشد و کسی که در پیروی از اوامر یهوه قصور میکرد به مرگ زودرس گرفتار می آمد (کتاب مزامیر، مزمور دهم، 27، مزمور یازدهم، 9، مزمور هفتاد و سوم، 18، کتاب ایوب، باب بیست و هفتم، 7) در مورد پاداش و کیفر دسته جمعی قوم یهود نیز به همین ترتیب عمل میشد: "اگر به فرائض من سلوک نمائید و اوامر مرا بجا آورید آنگاه باران های شما را در موسم آنها خواهم داد و زمینان محصول فراوان خواهد آورد و درختانتان میوه خوب خواهند داد و خرمن شما تا رسیدن انگورتان کوفته خواهد شد و نان خود را به سیری خواهید خورد و دشمنان خود را دنبال خواهید کرد و همه را به شمشیر خواهید کشت، و من نیز بر شما انتفات خواهم کرد و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود" (سفر لاویان، باب بیست و ششم، 3-12). و اگر فرائض مرا آنطور که فرموده ام بجانیاورید، برایتان خوف و سل و تب خواهم فرستاد و آسمانتان را مثل آهن و زمینتان را مثل مس خواهم کرد و وحوش صحرا را بر شما خواهم فرستاد تا شما را بی اولاد کنند و حیواناتتان را به هلاکت رسانند، و ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، گوشت پسران خود را خواهید خورد و گوشت دختران خود را خواهید خورد و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید" (سفر لاویان، باب بیست و ششم، 15-33).

اعتقاد به بقای روح و جهان بعد از مرگ و روز حساب و بهشت و دوزخ تنها در دوران آشنائی یهودیان با ایران زرتشتی و حکومت دویست ساله هخامنشی بر سرزمین فلسطین در دین یهود راه یافت. 1 در این برداشتهای تازه گناهکاران در جهان دیگر در مرگ ابدی باقی میمانند ، ولی ثوابکاران به بهشتی میرفتند که نظیر باغ عدن آفرینش چهار رودخانه داشت : یک رود عسل برای پیغمبران اسرائیل ، یک رود شیر برای کودکان اسرائیل ، یک رود شراب برای شیوخ مذهبی اسرائیل و یک رود روغن برای سایر مومنین یهود . در این بهشت محرابی وجود داشت که در تمام مدت داود پیغمبر در آن به نواختن عود و خواندن سرود های مزامیر مشغول بود. 2 در انجیل تقسیم ارواح مردگان به دو گروه نیکان و بدان، که بر اساس آن نیکان به بهشت میروند و بدان به دوزخ، در روزی بنام روز قیامت یا روز حساب انجام میگردد که برای نخستین بار در انجیل متی از آن سخن رفته است :

".... در آنروز پسر انسان (عیسی) بر تخت پادشاهی خود خواهد نشست، و تمام مردگان در حضور او گرد خواهند آمد و وی آنان را به دو گروه آمرزیدگان و ملعونان تقسیم خواهد کرد . آنگاه به آنانیکه در سمت راست او هستند خواهد گفت : ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته اید ، بیایید و وارث آن پادشاهی شوید که از آغاز آفرینش عالم برای شما آماده شده است ، زیرا که شما وقتیکه گرسنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم آب دادید، وقتی برهنه بودم مرا پوشانید و وقتیکه غریب بودم مرا به خانه خود بردید. و نیکان پاسخ خواهند داد: ای خداوند ، ما ترا هیچوقت گرسنه یا تشنه یا برهنه و یا غریب ندیدیم که چنین کرده باشیم ، ولی عیسی در جواب خواهد گفت : بدانید که آنچه به یکی از کوچکترین برادران من کردید به خود من کردید . و پس از آن به ملعونان خواهد گفت : از من دور شوید و به آتش ابدی که برای ابلیس و شیاطین او آماده شده است بروید ، زیرا که وقتی که گرسنه بودم به من خوراک ندادید ، وقتی تشنه بودم به من آب ندادید ، وقتی برهنه بودم مرا نپوشانید و وقتی غریب بودم به من مسکن ندادید و آنان جواب خواهند داد: کی ما ترا گرسنه یا تشنه یا غریب و یا عریان دیدیم و کاری برایت نکردیم ؟ ولی عیسی خواهد گفت : بدانید که آنچه از یکی از کوچکترین برادران من مضایقه کردید از من مضایقه کردید . پس از آن، نیکان به حیات جاودانی وارد خواهند شد و بدان به کیفر ابدی خواهند رسید"(متی، باب بیست و پنجم، 31-45).

در رساله "مکاشفه پطروس رسول" که کلیسا آنرا در متون رسمی عهد جدید منظور نداشته است، ولی نمایانگر گویایی از معتقدات اولیه مسیحیان درباره بهشت و جهنم است، دوزخ سرزمینی ظلمانی توصیف شده است که در آن رودهای از آتش جاری است و دریائی از آتش گناهکاران را در درون خود جای داده است، و سیاهچالهائی در آن وجود دارند که در آنها دوزخیان در معرض نیش مارها و عقربها قرار دارند و در میان خون و نجاست و مدفوعات متعفن بسر میبرند که زنان گناهکار تا گلو در آن فرو میروند، و گاه نیز این گناهکاران در دریائی از یخ جای دارند. در برخی از رساله های عهد جدید مسیحیانی که تعمیم گرفته اند در کيفر گناهان خود از امتیازات خاصی برخوردارند، یعنی مستقیماً در جهنم جای داده نمیشوند، بلکه در مکانی به نام برزخ که حکم پیشخوان جهنم را دارد متوقف میشوند ، تا شاید بعداً مورد بخشش قرار گیرند . کلیسای کاتولیک که روزی خاص بنام روز ارواح دارد عقیده دارد که از راه صدقه و دعای بستگان میتواند برای نجات این برزخیان بدرگاه خداوند شفاعت کند . با این همه این کلیسا عقیده "اورینگنس" قدیس قرن سوم را که سرگردانی ابدی این برزخیان با بخشش و رحمت الهی مسیحیت سازگار نیست و اینان سرانجام جملگی بخشیده خواهند شد نپذیرفته و حتی او را متهم به بدعت کرده است.

1 - به فصل مربوط به تأثیر معتقدات زرتشتی در آئین های توحیدی مراجعه شود .

2 - در حماسه بابلی گیلگمش نیز، پادشاه و پهلوان داستان در پایان زندگی وارد باغی آسمانی میشود که درخت خدایان در مرکز آن قرار دارد و شاخه های آن از فیروزه ساخته شده اند .

درباره بهشت و ماهیت آن در عهد جدید توضیح مشخص داده نشده است. در انجیل لوقا یکبار از قول عیسی آمده است که به مردی که همزمان با او به صلیب کشیده شده، " امروز بامن در فردوس خواهی بود" (لوقا، باب بیست و سوم، 43). در رساله دوم به قزنتیان، پائولوس مینویسد: من شخصی رامیشناسم که چهارده سال پیش به آسمان سوم بالا برده شد و میدانم که این مرد به بهشت برده شده بود" (فصل دوازدهم، 2-3). کاملترین توصیف بهشت مسیحی را در عهد جدید در نامه اول پائولوس به تسالونیکیان میتوان یافت: "ما این را به حکم خدا به شما میگوئیم: آن کسانی از ما که تا روز آمدن خداوند زنده میمانند زودتر از مردگان صعود خواهند کرد، بلکه در همان وقت که فرمان الهی صادر میشود و رئیس فرشتگان ندا درمیدهد و شیپور خدا به صدا درمی آید خود خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد و آنگاه کسانی که در ایمان به مسیح مرده اند زودتر از دیگران برخوانند خاست. سپس آن هائی که در میان ما هنوز زنده مانده اند همراه با آنان در ابرها بالا برده خواهند شد تا در آسمان با خدا ملاقات کنند. از آن پس ما همیشه در کنار خداوند خواهیم بود." (رساله اول پائولوس رسول به تسالونیکیان، باب چهارم، 16-17).

در قرآن در 30 سوره 70 آیه از روز قیامت به تفصیل یاد شده است. این روز که معادل با پنجاه هزار سال زمینی است با صور اسرافیل آغاز میشود (ابراهیم، 73، کهف، 99) و به دنبال آن دگرگونی عظیمی در کائنات صورت میگیرد که توصیف آن در سوره تکویر چنین آمده است: "آنگاه که خورشید فروغ خود را از دست بدهد، و ستارگان تاریک شوند، و کوهها از جای کنده شوند، آنگاه که شتران آبستن به حال خود رها گردند، و حیوانات وحشی بدور هم گرد آیند، و دریاها به جوشش در آیند، و ارواح با یکدیگر در آمیزند، آنگاه که نامه اعمال کسان گشوده شود، آسمان جای خود را عوض کند، و تنور دوزخ فروزان گردد، و بهشت نزدیک آورده شود، هر روانی خواهد دانست که بابت چه اعمالی میباید جواب پس بدهد" (تکویر، 1-13) و در سوره بعد از آن، افزوده شده است که "آنگاه که آسمان بشکافد، و ستارگان پراکنده شوند، و دریاها از مرزهای خود فراتر روند، و تابوتهای مردگان واژگون گردد، هر روانی بر آنچه از خوب و بد کرده است آگاهی خواهد یافت" (انفطار، 1-5). در این روز که روزی وحشتناک (انعام، 15)، روزی پر رنج (هود، 26)، روزی پر حسرت (مریم، 39)، روزی بازماندن دیدگان از بینائی (ابراهیم، 42)، روزی دشوار (قمر، 8)، روز موعود (بروج، 2)، روزی برگشت ناپذیر (روم، 43) خوانده شده است. همه مردگان از گورهای خود برخوانند خواست (ق، 42)، و به پای ترازوی حساب برده خواهند شد (لقمان، 33) تا ثوابها و گناهان آنان سنجیده شود (مومنون، 102-104). آنگاه بدنبال یک داوری عادلانه که ذره ای در آن تخلف نمیشود گروهی از آنان برای همیشه به بهشت خواهند رفت و گروهی دیگر به دوزخ خواهند افتاد تا بصورت ابدی در آن بمانند (بقره، 48). مسیر ارواح در رفتن به بهشت یا دوزخ، پلی است که در قرآن "صراط الجحیم" نامیده شده است و در اصطلاح جاری بدان پل صراط میگویند (صافات، 22). هنگام عبور بهشتیان این پل صورتی پهن و زمینی نرم و هموار دارد، ولی در موقع گذشتن دوزخیان به باریکی یک موو به تیزی یک شمشیر درمی آید.

نزدیک به سیصد بار در قرآن از دوزخ بصورت جهنم و جحیم نام برده شده (که هر دو اصطلاح از تورات گرفته شده اند). 1

در همه آیات، از آتش سوزان و تنور گداخته و شعله های فروزان دوزخ سخن رفته است، و از اینکه دوزخیان جاودانه در این آتش خواهند ماند و هرگز از آن رهائی نخواهند یافت. دیوارهای دوزخ از آتش ساخته شده اند و

1- دره جهنم در نزدیکی اورشلیم در اصل از مراکز پرستش مولوخ خدای بزرگ کنعانیان بود که در دوران استیلای رومیان محکومان به مرگ در آنجا به صلیب کشیده میشدند. نام این دره از مالک اولیه آن بنام هنم گرفته شده بود که بعدا بصورت جهنم در آمد و مرادف با دوزخ شناخته شد.

درون آنها آکنده از باد سوزنده و آبهای خروشان و دود غلیظ است (واقعه، 42-44)؛ دست و پای هر دوزخی در زنجیری هفتاد زرعی بسته شده است که با آن به آتش کشانده میشود (حاقه، 30) و بر سرش آب جوشان ریخته میشود (دخان، 47) و گرز آهنین کوفته میشود (حج، 19) و آتش از بالا و پائین و از همه سوا و در میان میگیرد (عنکبوت، 54)، جامه او از آتش است (حج، 22) و چهره او نیز از آتش پوشیده شده است (مومنون، 103)، و هر زمان که پوست تنش در آتش بریان شود پوستی تازه بر او میروید تا عذابش ادامه یابد (نساء، 56). دوزخی میکوشد تا از شعله های آتش بگریزد، اما هر بار ملائک جهنم بدو بانک میزنند که بجای خود باز گردد و عذاب دوزخ را بچشد (سجده، 20). در اعماق دوزخ درختی تلخ روئیده است که میوه هائی بشکل سرهای شیطان دارد و دوزخیان این میوه ها را میخورند و روده هایشان در شکمها پاره میشود (صافات، 62) و هنگامی که از تشنگی فریاد برمی آورند، مأموران دوزخ بدانان آبی چرکین مینوشانند که عطششان را زیاد تر میکند (ابراهیم، 16). و چون از خداوند درخواست خروج از دوزخ را میکنند تا گناهان گذشته خویش را جبران کنند، خداوند بدانان پاسخ میدهد که عذاب آنان هرگز فروکش نخواهد کرد، و مرگ تازه ای نیز برایشان مقدر نخواهد شد، زیرا که برای ستمکاران یار و یآوری نیست (فاطر، 37). 1.

135 بار نیز از بهشت به صورت جنت و جنات، 10 بار به صورت عدن و دوبار بصورت فردوس نام برده شده است. 2.

در همه این موارد بهشت مفهوم باغی بزرگ را دارد که بهشتیان زندگانی آن جهانی خود را جاودانه در آن میگذرانند و از انواع لذایذ جسمانی برخوردارند. این باغ در قرآن بصورت دارالسلام (خانه آرامش) و مقعدالصدیق (نشیمنگاه راستی) و جنات خلد (باغ های ابدی) توصیف شده است، که پهنای آن باندازه آسمان و زمین است (آل عمران، 133) و در مکانی بسیار بالا جای دارد (حاقه، 22) و در آن جوی های بسیار (بقره، 25) و چهار رودخانه اصلی (محمد، 15) جریان دارند و چشمه ها از زمین میجوشند (حجر، 45) و چمنزارهای آن همواره به گل آراسته اند (روم، 15). میهمانان بهشتی (بقره، 82) در این سرای جاودانی از سعادت ابدی برخوردارند (نساء، 13) و از پاداشی بیکران بهره میبرند (مائده، 9). میوه های بهشتی همواره در دسترسشان است (یس، 57) و نوشیدنی های فراوان (صافات، 45) و شراب پاک (مطففین، 25) که توسط حوریان بر آنها عرضه میشود (دخان، 44)، حوریانی سپید اندام و فراخ چشم (طور، 20)، به لطافت مروارید هائی در صدف (واقعه، 23) که در کنارشان زیر سایبانها می آرامند (یس، 56) و پیش از آن دست هیچ جن یا آدمی بدانان نرسیده است (الرحمن، 56) و به زیبایی یاقوت و مرجانند (الرحمن، 58)، و همیشه باکره اند (واقعه، 36)، و نیز پسرانی جوان (غلمان) که در جامها و صراحی ها باده گوارا که درد سر نمی آورد و میوه هائی از هر قسم که برگزینند و گوشتهای پرندگان از هر نوع که خواسته باشند بر آنان دور میگردانند (واقعه، 17-21).

1- در میتولوژی آشوری که احتمالاً منبع اصلی دوزخ های "توحیدی" است، دوزخ در زیر زمین قرار دارد و دارای هفت طبقه است که دوزخیان بر حسب طبقه بندی گناهان خود در آنها جای دارند، و هفت حصار بر دور آن کشیده شده است. خوراک دوزخیان خاک و گل است، و راه ورود بدان رودخانه ای است که رود ظلمت نامیده شده است.

2- این کلمه فارسی، بهمین صورت، هم در تورات، هم در انجیل و هم در قرآن آمده است. در غزل غزلهای سلیمان گفته شده است: "عروس من فردوسی است که در هایش بسته است" (غزل غزلها، باب چهارم، 12)، و در انجیل آمده است: "... و عیسی در بالای صلیب به او گفت امروز با من در فردوس خواهی بود" (لوقا، باب بیست و سوم، 43)، " میدانم که این مرد به فردوس برده شد" (رساله دوم پائولوس به قرنتیان، باب دوم، 4)، "کسی که رستگاری شود از درخت زندگانی که در فردوس خدا میروید خواهد خورد" (مکاشفه یوحنا، باب دوم، 7). در قرآن در دو سوره استری، آیه 107 و مومنون، آیه 11، این کلمه به همین صورت فردوس بکار رفته است.

بهشتیان جامه هائی از استبرق سبز برتن و دستبند هائی زرین در دست دارند (کهف، 31) و بر تخت هائی نشسته اند که فرش هائی زیبا بر آنها گسترده است ، بر بالش هائی از حریر سبز تکیه میزنند (رحمن، 76) ، در کنار حوریانی درشت چشم و کوتاه نگاه (که جز به مصاحبشان نمینگرند ) و گوئی دیدگان شان بیضه های در پرده پوشیده ماکیانند (صافات، 48، 49) . 1

---

1- غزالی در احیاء علوم الدین ، اثر معروف و معتبر خود، از قول پیامبر اسلام نقل میکند که به هر مرد مسلمانی که به بهشت می رود دقیقاً چهار صد حوری باکره و پانصد حوری دست دوم و هشت هزار بیوه برای همسری تعلق میگیرد (جلد چهارم ، چاپ قاهره ، 1348 هجری ) .

## قوانین

### در آئین های توحیدی

بزرگترین نقطه ضعف مذاهب توحیدی، پس از اشتباهات آشکار آنها در مورد مسائل مربوط به آفرینش کائنات و زمین و خلقت انسان، قوانین و مقرراتی است که در ارتباط با مسائل روزمره فردی و اجتماعی آدمیان آورده اند، و با توجه بدینکه در یک آئین "توحیدی" چنین قوانینی میبایست الزاما از جانب خود خداوند وضع شده باشند و قوانین وضع شده خداوند نمیتوانند تغییر کنند، همه آنها خود بخود قوانین ابدی و ثابت و تغییر ناپذیر الهی اعلام شده اند و نه قوانینی که "از مغز های سفلیستی مشتی مردم بیخرد تراوش کرده باشند" (روح اله خمینی، کشف الاسرار).

با اینهمه، قانون ابدی و ثابت و تغییر ناپذیر واقعی تاریخ از آغاز این بوده است که قوانین حاکم بر جوامع بشری دوشادوش تحولات اجتماعی تمدن ها و فرهنگهای آنها به صورتی پیگیر محکوم به تغییر و تکاملند، و همچنانکه تمدن بشری را در مقطع معینی از آن متوقف نمیتوان کرد قوانین مربوط بدان وناشی از آنرا نیز در مرحله خاصی متوقف نمیتوان گذاشت. در غیر اینصورت تمدن پیش میرود و قوانین کهنه ای که با شرایط تازه تطبیق نمیکند تبدیل به یادگار های بی محتوایی از دورانهای گذشته میشوند که جایشان تنها در بایگانی های اسناد تاریخی است و نه در زندگانی روزمره افراد و جوامع بشری، درست به همانصورت که قوانین و مقررات تمدنهای "ماقبل توحیدی" نیز اکنون در موزه های آثار باستانی جای گرفته اند.

بر اساس بررسیهایی که در یکصد ساله گذشته در الواح و مدارک باستان شناسی بین النهرین صورت گرفته، تقریبا تمام قوانین و مقررات حقوقی تورات از قوانین ما قبل توراتی سومری، اکدی، بابلی و آشوری، مخصوص از قانون سومری اور متعلق به دوهزار سال پیش از میلاد و قانون حمورابی (که متن کامل آن در سال 1902 در کاوشهای باستان شناسی شوش در خوزستان کنونی بدست آمده است) اقتباس شده اند و تنها نام یهوه بدانها افزوده شده است. حتی کلیسای کاتولیک که بر مبنای کتاب مقدس این قوانین را وحی الهی به موسی میداند ناگزیر از قبول این واقعیت شده است که همه قوانین یکجا به موسی ابلاغ نشده اند، بلکه از زمان موسی تا دوران انجیل تدریجا تکمیل یا تعدیل شده اند. جالب است که در سرآغاز مجموعه قوانین حمورابی نیز تصریح شده است که منبع این قوانین فرمان آنو و بعل خدایان بزرگ بابل است و همه آنها قوانین تغییر ناپذیر الهی هستند برخلاف آنچه غالبا ادعا میشود، در هیچیک از مذاهب "توحیدی" زن انسانی معادل مرد و دارای حیثیت انسانی و حقوقی برابر با او شناخته نمیشود، بلکه انسان درجه دومی بحساب می آید که در بهترین شرایط از حقوق نصف حقوق مرد برخوردار است.

در تورات، خداوند در فرمانهایی که در کوه سینا به موسی ابلاغ میکند مقام زن را نسبت به مرد به روشنی مشخص میکند: "و خداوند به موسی فرمود: هرگاه زنی آبستن شود و فرزند نرینه ای بزاید، آنگاه به مدت هفت روز نجس باشد و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند، و اگر دختری بزاید، آنگاه به مدت دو هفته نجس باشد و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند" (سفر لاویان، باب دوازدهم، 2 و 5).

"و خداوند فرمود: چون مردی زن بگیرد و بدو درآید، و پس او را مکروه دارد و بگوید این زن را باکره نیافتم..... پس اگر سخن شوهر درست نباشد صد مثقال نقره به پدر دختر بدهد، چونکه برای باکره اسرائیل بدنامی آورده است، لیکن اگر این سخن راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، آنگاه دختر را به خانه پدرش ببرند و پس اهل شهر او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد" (سفر تثنیه، باب بیست و دوم، 13-21).

در فرهنگ یهود زن زائیده ای از مرد بود، زیرا از دنده او زائیده شده بود، و از این جهت موظف به فرمانبرداری بی قید و شرط از او بود، مضافا بر اینکه گناه اولیه را او مرتکب شده و با این گناه آدم را از بهشت بیرون رانده و برای همیشه گناهکار کرده بود. در جامعه سنتی یهود زنان حق تحصیل در مدارس را نداشتند و به مقامات روحانی نیز دست نمییافتند. هیچ خاخامی زن خود را در سفر نمیبرد، زیرا این کار دون شأن

او بود. حتی در معابد یهودی زنان اجازه دخول به قسمت اصلی معبد را نداشتند و فقط میتوانستند تا صحن اول که پیشخوان یا دهلیز زنان نامیده میشد پیش بروند. در انجام مراسم قربانی شرکت زنان در مراسم و حتی حضور آنان بصورت ناظر مجاز نبود. در امور ازدواج و طلاق و ارث زن تقریباً فاقد هرگونه حقی بود و این حقوق بطور درستی به مرد تعلق داشت. در تمام تورات اصولاً هویت آدم اطلاق به مرد میشود و زن فقط زن نامیده میشود. در قبایل مختلف اسرائیل، بصورتی که در تورات منعکس است پدر در مقابل دریافت حق ابوت یعنی بهای بکارت دخترش (سفر خروج، باب بیست و دوم، 15) عملاً وی را به شوهر آینده اش میفروشد و از هنگام انجام این معامله به بعد دختر به تملک او در می آید. مرد مجاز است هر اندازه که دارانش اجازه دهد همسر اختیار کند یا کنیز یا جاریه بخرد. حتی در شرایطی چون مرگ پدر و مادر زن جز مدت محدودی که تورات بدو اجازه میدهد حق گریستن ندارد: "و خداوند فرمود که اگر در میان اسیران خود زنی خوب صورت ببینی و بدو مایل شوی، پس او وظیفه دارد که به خانه ات در آید و سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد و رخت خود را بیرون کند و برای پدر و مادر خود یکماه ماتم گیرد، و پس آماده شود که بدو در آئی" (سفر تثنیه، باب بیست و یکم، 11-13).

بنا به قوانین توراتی - که همه آنها از جانب یهوه ابلاغ شده است - مرد میتواند در هر موقع طلاقنامه ای بنویسد و بدست زنتش بدهد و او را از خانه اش بیرون کند، ولی زن در هیچ صورت بدون موافقت شوهرش امکان طلاق گرفتن ندارد و درحالیکه برای مرد همخوابگی با هرزنی بی اشکال است، زن در صورت ارتکاب کمترین خطائی به سختی مجازات میشود، و اگر احتمال زنا از جانب او به میان آید، به آسانی کارش به سنگسار میکشد. برای اینکه روشن شود که سوء ظن مرد به همسرش بجا بوده یا نبوده، مرد میباید به خاخام پولی به نام "نیز غیرت" بپردازد و کاهن با تشریفات مذهبی آب آلوده ای را به نام آب تکفیر به زن بخوراند تا اگر گناهی مرتکب شده باشد که کسی شاهد عینی آن نبوده است روده هایش شل شود و شکمش به پائین بیفتد و در اینصورت در ملاء عام سنگسار شود، ولی اگر زن از این آزمایش بیگناه بیرون آید، مرد از بابت اتهامی که بدو وارد آورده مسئولیتی ندارد (سفر اعداد، باب پنجم، 11-30). (در میثاق یهوه آمده است که مردی که به دختر تجاوز کند تنها باید بهای بکارت او را به پدرش بپردازد (سفر خروج، باب بیست و دوم، 15)، و این بها در جای دیگر (سفر تثنیه، باب بیست و دوم، 28) 50 شکل نقره تعیین شده است. در سفر لاویان (باب بیست و یکم، 7 و 8) زنی که از طرف شوهرش رها شود معادل فاحشه شناخته شده و تصریح شده است که کاهنان حق ازدواج با چنین زنی را ندارند. در جای دیگر سفر تثنیه (باب بیست و دوم، 13-21) گفته شده است که اگر مردی با زنی ازدواج کند ولی بعداً از او سیر شده و بدو بگوید که پیش از زناشویی در خانه پدرش با دیگری همخوابه شده بوده است، پدر آن زن موظف است جامه زرین شب زفاف دخترش را که معرف بکارت او است به کاهن ارائه دهد، و در غیر آن، زن در کنار دروازه شهر سنگسار شود، اما از مرد پرسیده نمیشود که چرا این موضوع را در فردای همان شب زفاف اعلام نکرده و فقط بعد از سیر شدن از آن زن به یاد آن افتاده است.

در سندی باستانی که مورخ معروف معاصر، آندره شوراکی، در کتاب "مردان کتاب مقدس" نقل کرده، برای هر مرد اسرائیلی در سنین مختلف زندگی به شرح زیر قیمت گذاری شده است: از یکماه تا پنج سال، پسر 5 شکل و دختر 3 شکل، از پنج سال تا بیست سال، مرد 20 شکل و زن 10 شکل، از بیست سال تا شصت سال، مرد 50 شکل و زن 30 شکل، از شصت سال به بعد، مرد 15 شکل و زن 10 شکل، تبعیض میان زن و مرد حتی حیوانات را هم شامل میشود، مثلاً در هر مورد که صحبت از قربانی برای یهوه بمیان می آید، وی تأکید میکند که قربانی از گوسفند یا گوساله "زرنه" باشد و مبادا که از نوع مادینه آنرا بیاورند. این برداشت تورات از مقام زن، در آن بخش از انجیل نیز که میتوان آنرا نیمه توراتی عهد جدید دانست بطور کامل منعکس شده است، در صورتیکه در "بخش عیسائی" همین کتاب دو قطبی، همین زن بخاطر اینکه احساسش رقیق تر و عطوفتش بیشتر است مقامی ارجمند دارد. در این باره در رساله های پائولوس آمده است: "مرد جلال خدا را منعکس میسازد، اما زن جلال مرد را منعکس میسازد، زیرا که مرد از آن زن زاده نشده، بلکه زن بود که از مرد به وجود آمد، و مرد بخاطر زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد خلق گردید. بدینجهت زن باید بهنگام دعا سرش را ببوشاند تا نشان دهد که تحت فرمان مرد است. آیا شایسته است که زن با سر برهنه در پیشگاه خداوند دعا کند؟ بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر مسیح خدا است، ولی سر هر زن شوهر او است. زنی که با سر برهنه دعا کند سر خود یعنی شوهرش را رسوا ساخته است" (رساله اول قرنتیان، فصل یازدهم، 3-13)، "ای زنها، طوری از شوهران خود اطاعت کنید که از خداوند اطاعت میکنید" (رساله پائولوس رسول به افسسیان، فصل پنجم، 22) "زن اجازه ندارد تعلیم دهد یا بر مردان حکومت کند. زنان باید ساکت باشند، زیرا اول آدم

آفریده شد و بعد حوا، و آدم نبود که فریب خورد بلکه زن فریب خورد و قانون خدارا شکست" (رساله اول پولس رسول به تیموتائوس، فصل دوم، 12-14). به موازات پائولوس، در رساله پطرس رسول تصریح شده است که: "زنان مقدسی که به خدا توکل داشتند همه مطیع کامل شوهران خود بودند، مانند سارا که از ابراهیم اطاعت میکرد و او را ارباب خود میخواند" (رساله اول پطروس رسول، باب سوم، 5 و 6).

در بخش "مسیحی انجیل، بعکس عیسی با زنان با عطفی "انقلابی" و کاملاً مخالف با ضوابط توراتی برخورد میکند. گناه مریم مجدلیه روسپی را به صفای روح او میبخشد و از اجرای قانون اکید مذهبی درباره سنگسار او مانع میشود (یوحنا، باب هشتم، 3-10). به شمعون فریسی که او را در خانه خود به صرف غذا دعوت کرده است و از اینکه عیسی گناهان یک زن بدکاره شهر را بخشیده است تعجب میکند، میگوید که این زن پاهای مرا با اشک چشم شست و با گیسوانش خشک کرد، درحالیکه تو مهمان خودت را فقط غذا دادی (لوقا، باب هفتم، 36-48) در صحنه اعدام او تنها زن وابسته بود حضور دارد، در صورتیکه مردان، حتی حواریون او، از حضور در این صحنه خودداری میکنند، پس از رستاخیز نیز عیسی پیش از همه دیگران به همین مریم مجدلیه (ماری مادان) ظاهر میشود.

کلیسای کاتولیک تا بامروز همواره از سنت توراتی انجیل پیروی کرده است که سلطه بیچون و چرای کلیسا را بیشتر تضمین میکند، و بهمین دلیل تاکنون راه ارتقاء به مقامات بالای کلیسا به روی زنان، حتی قدیسه های آنان بسته مانده است. این مورد یکی دیگر از جلوه های خدای دو شخصیتی انجیل است. کلیسای کاتولیک حتی بحث هایی در گذشته در این باره داشته است که زنان اصولاً دارای روح هستند یا نه؟ این سؤال بخصوص در شورای مذهبی شهر "ماکون" فرانسه در سال 585 مطرح شد و به نتیجه قطعی هم نرسید.

برداشت قرآن از زن مشابه برداشتهای تورات و برداشتهای "بخش توراتی" انجیل است: "مردان را بر زنان برتری است (بقره، 228)، زیرا که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتر مقرر فرموده است، و نیز از این بابت که مردان از مال خود به زنان نفقه میدهند (نساء، 34) زنانی را به نکاح خود در آورید که مورد پسندتان باشند: دو یا سه یا چهار (نساء، 30)، و چنانچه دلپسندتان نبود در امر طلاق آنها دغدغه ای به خود راه ندهید (نساء 1) زنانی را که از نافرمانیشان بیمناکید، نخست نصیحت کنید سپس از خوابگاهشان دوری گزینید، و سرانجام آنانرا به زدن تنبیه کنید (نساء، 33) اینان کشتزار شمایند، پس به هر صورت که خواسته باشید برای کشت آنها نزدیکی بجویند (بقره، 223) و هر کدام از زنانتان را که مرتکب خطائی فاحش شده هر آنگاه چهار تن از گواهانی که خود تعیین میکنید به خطای آنان گواهی دهند آنقدر در خانه زندانی کنید تا عمرشان به آخر برسد یا آنکه خداوند راه نجاتی برایشان فراهم آورد (نساء، 15) خدا به شما فرمان میدهد که ارث یک پسر را دو برابر ارث یک دختر قرار دهید (نساء، 11)، و برای ادای شهادت دو مرد گواه آورید و اگر دو نفر مرد نیاید یک مرد و دو زن را گواه بیاورید" (بقره، 282) در "جامع" ترمذی که یکی از "صحاح سته"، معتبرترین کتابهای حدیث جهان تسنن است، از قول ابوهریره صحابی معروف عهد از پیامبر اسلام روایت شده است که اگر قرار بود دستور دهم انسانی به انسان دیگر سجده کند، یقیناً دستور میدادم زنان به شوهرانشان سجده کنند، و در "صحیح" بخاری، یکی دیگر از "صحاح سته" از قول همین پیامبر آمده است که سرزمینی که زنی بر آن حکومت کند حکم تباهی خود را صادر کرده است. حتی در دوران خود ما، در جمهوری ولایت فقیه، رئیس یک دانشگاه اسلامی در یک سمینار دولتی زن در اسلام با استناد به ضوابط اسلامی تأکید میکند که: "زنان باید از تفکرهای سنتی در مورد حقوق زن و مرد پرهیز کنند، زیرا این امر بر عهده روحانیون و آگاهان مذهبی است و نه با خود آنها".

مونتگمری وات محقق و مورخ سرشناس زندگانی پیامبر اسلام در کتاب "عهد در مدینه" از قول عایشه، همسر محمد، نقل میکند که "هنگامیکه پیامبر خدا با من ازدواج کرد شش سال بیشتر نداشتم و هنوز با دختران خردسال که همسن من بودند بازی میکردم، تازمانی که نه ساله شدم و همسرم مرا با عروسکهایم به خانه خود برد. در این موقع پیامبر 54 سال داشت". 1

1- چه در جهان مسیحیت و چه در عالم اسلام، بخصوص در جامعه تشیع، کسانی در همه ادوار کوشیده اند و میکوشند تا واقعتهای بحث برانگیز قوانین مذهبی "یهودی - مسیحی" یا اسلامی را با منطق هایی توجیه کنند که بیش از آنکه واقعا گره از مشکلی بگشاید گره های تازه ای بر آن میافزاید.

نئوریسین برجسته جمهوری اسلامی، شهید مرتضی مطهری، ازدواجهای پیامبر را مربوط بدین میدانند که چون اسلام در حال گسترش بود پیغمبر برای تحبیب قلوب به تعدد زوجات احتیاج داشت، بدین حساب قانون تعدد زوجات در قرآن بخاطر این نازل شده بود که پیامبر برای فعالیت سیاسی خود بدان نیاز داشت. فرضیه پردازی دیگری همین موضوع را از دیدگاه مختصات اقلیمی و مزاج و حقوق فرد و عائله توجیه میکند: "این مسئله که بطور کلی در مورد پیامبر تا نه زن و در مورد دیگران تا چهار زن جایز شمرده شده است مسئله ای است که براساس خواص اقلیم و نیازهای متقابل جامعه مزاج و حقوق فرد و عایله و تبعات هنگامی مانند وقوع جنگ و پرورش ایتم و سایر عللی که در اصل تجویز آن دخالت داشته است فرق میکند.

باید دانست که بخاطر اهمیت بسزای آن روزگار که هرکس از قبیله ای زن میستاند در حمایت کامل آن قبیله بود محمد به گرفتن زنان متعدد اقدام کرد و خود را بدین طریق با قبایل چندی پیوند داد تا در راه نشر اسلام نه تنها با او مخالفتی نکنند، بلکه حمایت از او را وظیفه قبیله ای خویش نیز بدانند" (حاشیه بر ترجمه فارسی اسلام در ایران ای. پ. پتروشفسکی، ص 414).

در جای دیگر در همین کتاب در رد این نظر که برده داری در اسلام مجاز شناخته شده، نوشته شده است: "بردگی واقعیتی بود تاریخی که اسلام با آن روبرو شد و به خاطر ریشه دار بودن آن، بخصوص از جنبه اقتصادی، اسلام نمیتوانست آنرا یکباره و آنا براندازد، پیامبر نگرینست که مخالفت بناگاه با آن محال است و لغو آنی و فوری آن عملی نیست، از این رو به اصل تدریج و به اصطلاح لطائف الحیل متوسل شد، و به مرور اساس آنرا برشوراند" (همان کتاب، ص 409 و 473).

چنین استدلال هائی برای توجیه مسائلی که برای بشریت امروز و بخصوص فردا اصولاً توجیه ناپذیرند، بیش از آنکه استدلالهائی پذیرفتنی باشد، اعترافی است بر اینکه قوانینی که از لوح محفوظ بصورت قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی به مسلمانان جهان، در هر مقطع مکانی و در هر مقطع زمانی ابلاغ شده اند قبل از هر چیز با این هدف وضع شده اند که مشکلات پیامبر را در عربستان صدر اسلام حل کنند، نه اینکه راهنمای همه جهانیان در همه شرایط زمانی و مکانی باشند.

رسم ظالمانه بردگی و برده داری که در سراسر جهان امروز محکوم شناخته شده و کلیه کشورهای عضو سازمان ملل متحد بر الغای آن صحه گذاشته اند، همچنان در هر سه آئین توحیدی از آن "قوانین ثابت و لایتغیر الهی" است که آدمیان حق لغو یا تعدیل آنها را ندارند. تنها امتیازی که دو آئین مسیحیت و اسلام در این زمینه بر آئین یهود دارند این است که در آنها رفتاری عادلانه نسبت به بردگان توصیه شده است بی آنکه اساس برده داری مورد نفی قرار گرفته باشد. درست در جهت عکس، هم در انجیل و هم در قرآن بصورت قاطع از اصل برده داری حمایت شده است، چنانکه انجیل اطاعت بردگان را از اربابان خود به اندازه اطاعت آنان از مسیح یک فریضه مذهبی شمرده است، و در قرآن از جانب خداوند تصریح شده است که بنده ای که هیچ اختیاری از خود ندارد نمیتواند با مرد آزادی که خدا بدو رزق و روزی فراوان اعطا فرموده است یکسان شناخته شود. در تورات بصورت فرمان مستقیم خداوند یهوه آمده است که "اگر غلامی عبری بخری پس شش سال نزد تو خدمت کند و سال هفتم بی قیمت بیرون رود، و اگر آقایش در این مدت زنی بدو داده باشد و آن زن پسران و دختران برایش زائیده باشد آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود، لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هر آینه زن و فرزندان خود را دوست میدارم و نمیخواهم بدون آنها آزاد بیرون روم، آنگاه آقایش او را بحضور خداوند (در معبد) بیاورد دو گوش او را با درفشی سوراخ کند و او وی را همیشه بندگی نماید" (سفر خروج، باب بیست و یکم، 2-6). و در تفسیر یهودی بن سیراخ از تورات تصریح شده است که: "علوفه و چوب و بار برای الاغت، نان و کتک و کار برای بنده ات، زیرا که اگر او سرش را بالا نگاه دارد به فرمان تو نخواهد ماند، و این یوغ و طناب است که گردن او را خم میکند. نصیب غلام باید شکنجه و فلک باشد. اگر بنده ات فرمان تو را اطاعت نکند بیدرنگ او را به غل و زنجیر ببنداز" (باب سی و سوم، 25).

در همین راستا در "عهد جدید" آمده است: "ای غلامان، طوری با اشتیاق مطیع اربابان زمینی خود باشید که از ارباب آسمانی خود مسیح اطاعت میکنید" (رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم، ه، ۵)، "به غلامان بگو که در هر امر مطیع اربابان خود باشند و درباره احکام آنان جرو بحث نکنند و آنها را همواره از خود راضی نگاه دارند" (رساله پائولوس رسول به تیطس، باب دوم، 9). قدیس بسیار سرشناس مسیحی، توماس آکوینوس (سن

توماس دان) در همین باره فتوا داده است که: "بردگی که نتیجه گناهی است که آدم مرتکب شد، از نظر اجتماعی نظام مفید و عادلانه ای است، زیرا امری طبیعی است که گروهی کارکنند تا گروهی دیگر آزاد باشند و بتوانند از قانون خدا و از خود آنان دفاع کنند".

در مورد بردگی در مسیحیت، یکبار دیگر میباید تذکر داده شود که خود عیسی در انجیل برداشتی دیگر در این باره دارد که آنچه از آن باقی مانده فقط جملات کوتاهی در انجیل ها است که مومنین گاه و بیگاه میخوانند و از آن میگذرند، از این قبیل که: "هیچکس نمیتواند بنده دو ارباب باشد، زیرا که در اینصورت یا از اولی بدش می آید و دومی را دوست دارد یا به اولی (خدا) ارادت میورزد و در اینصورت دومی را حقیر می شمارد" (متی، باب ششم، 24، لوقا، باب دوازدهم، 22 و باب شانزدهم، 13)

در قرآن بنوبه خود بر اصل برده داری تأکیدی قاطع گذاشته شده، زیرا این سنت خواست مستقیم خداوند و ناشی از اراده و مشیت خاص او شناخته شده است: "خود ما چنین خواسته ایم که کسانی را به چندین درجه برتر از دیگران قرار دهیم تا اینان را به بردگی خویش درآورند" (زخرف، 31) "خدا رزق بعضی از بندگان خود را بر بعضی دیگر فزونی داده است، اما آنکس که رزقش افزون شده زیاده را به غلامان خود نمیدهد تا با او برابر شوند" (نحل، 71)، "آیا بنده ای که هیچ اختیاری از خود ندارد و مردی آزاد که ما به او رزق فراوان عطا کرده ایم و پنهان و آشکارا هرچه بخواهد از مال خود انفاق میکند با هم یکسانند؟" (نحل، 75)، "دو نفر مرد، یکی بنده ای گنگ و ناتوان که سر بار مولای خویش است و از هیچ راه خیری به مالک خود نمیرساند، و دیگری مردی آزاد که به عدالت امر میکند و در صراط مستقیم است، آیا این دو نفر دارای حقوق متساوی هستند؟" (نحل، 76). در "صحاسته" از خود محمد نقل شده است که: "هر غلامی که از صاحب خود بگریزد از برانت خدای تعالی بیرون آمده است، و بنده ای که از نزد ز ارباب خود گریخته باشد نمازش از حد شانه هایش بالاتر نخواهد رفت، زیرا حقتعالی نماز و روزه غلام و کنیز گریخته پا را نمیپذیرد".

در فقه اسلامی بنده داری دارای سه منبع اصلی است: اسیرانی که در جنگ از کفار گرفته میشوند، بندگان که از صاحبانشان خریداری میشوند، و فرزندان که از غلامان و کنیزان بدنی می آیند. ریشه این هرسه به جنگ میرسد، زیرا بردگانی که در بازار برده فروشان خرید و فروش میشوند خود در جنگها یا دستبردها بعنوان غنیمت به بندگی درآمده اند. بردگان فراری میباید در هر جا که پیدا شوند بازداشت و به صاحبانشان باز پس داده شوند، و اگر اربابان آنها پیدا نشوند غلام یا کنیز گریز پا زندانی شوند. اگر بنده ای به چند ارباب تعلق داشته باشد هر یک از صاحبان او حق دارد قسمتی از بدن وی را که سهم او بحساب می آید، مثلا فلان دست یا فلان عضو او را بفروشد یا آزاد کند.

در این صورت برده فقط وقتی میتواند کاملا آزاد شود که سایر اعضای خود را نیز باز خرید کرده یا متعهد باز خرید آنها شده باشد.

دست کم در دو مذهب از سه مذهب "توحیدی"، هنرهای زیبا که از آغاز تمدن بشری همواره از اجزای اصلی فرهنگ و مدنیت به حساب آمده اند، یا جای بسیار کمی دارند، یا اساسا جایی ندارند. به تذکر مارگولیوئث Margoliouth در میان رشته های ششگانه هنرهای زیبا، یعنی موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی، درام، شعر و معماری، تنها رشته آخرین بصورت روشن، و رشته ماقبل آخر با قید کراهت و با تذکر اینکه "از شعرا تنها سبکمغزان پیروی میکنند" (نمل، 224) مورد قبول اسلام قرار گرفته اند و چهار رشته دیگر نفی شده اند، همچنانکه در آئین یهود منع پیکر سازی اولین و مهمترین فرمان از فرامین دهگانه خداوند یهوه است. در عوض موسیقی در این آئین تا حد زیادی پذیرفته شده و حتی یکی از حرفه های سه گانه همه مردم جهان شناخته شده است: "..... پس بابال نواده نسل هفتم قابیل پدر گله داران بود، و برادرش یوبال پدر بریط نوازان و نی زنان و قانن پدر آنهاست که صانع مس و آهن هستند" ( سفر پیدایش، باب چهارم، 21 و 22). موسیقی یهود اصالتا جنبه مذهبی داشت و شامل بوق و شاخ کوچ و نی و زنگوله میشد، که همه آنها توسط یوبال ابداع شده بود.

در همه تمدنهای باستانی دیگر: مصر، کلد، بابل، سومر، آشور، فنیقی، ایران، هند، چین، یونان، رم، و در همه آئین های اساطیری و نیمه اساطیری جهان کهن موسیقی نه تنها مجاز بلکه گاه مقدس شمرده شده است، همچنانکه

امروز نیز در مراسم مذهبی زرتشتی و بودائی و مسیحی جزء جدائی ناپذیر این مراسم است. در اسلام نه تنها موسیقی راهی به مذهب ندارد، بلکه حتی موسیقی غیر مذهبی نیز در تمام تاریخ اسلام با دشمنی سرسختانه فقیهان و متشرعان و محدثان مواجه بوده و بهمین جهت عرفا و صوفیان به جرم "سماح" مورد طعن و آزار قرار گرفته اند. در همین دوران خود ما، در دهه های پایانی قرن بیستم، آیت اله خمینی در کشف الاسرار خود فتوا داد و بعداً نیز در مقام ولی فقیه تأکید کرد که "موسیقی روح شهوترانی و عشق‌بازی و خلاف عفت در انسان تولید میکند و شہامت و شجاعت و جوانمردی را از او میگیرد. زندگانی که در آن موسیقی باشد پست و بیشرمانه است و انسان را به یک موجود هزل و بیپوده تبدیل میکند. موسیقی خیانت است به مملکت اسلامی".

تنها نوعی از موسیقی که در مکتب ولایت فقیه "اسلامی" شناخته میشود طبل و شیپور و سرودهای جنگی است. وقتی که در نخستین سال روی کار آمدن خمینی، اوریانا فالانچی روزنامه نگار سرشناس ایتالیایی در مصاحبه ای پرسروصدا از او پرسید که شما که موسیقی را تحریک کننده روح شهوترانی و بی عفتی میدانید در مورد موسیقی کسانی چون باخ و موتسارت و بتهوفن چه میگوئید؟ آیت اله پاسخ داد: من این آمهائی را که اسم میبرید نمیشناسم، اما اگر موسیقی آنها موسیقی مارش باشد اشکالی ندارد.

البته چنین برداشتهائی خاص کسانی چون خمینی نیست، زیرا خمینی و نظایر او دنباله روان مکتبی هستند که در آن مدتها پیش از خمینی توسط محدثان معتبر از قول خود پیامبر اسلام در "حدیث موثق" آمده است که: "خوانندگی و نوازندگی از اجل معاصی است، و آنانکه بدین راه بروند در روز قیامت باتفاق زناکاران و صورتگران، کرو کور و لنگ و از گورهای خود بیرون آیند و مانند سگ نوحه کنند." حتی از همین پیامبر نقل شده است که هر کس که یک درهم به اهل ساز و آواز بدهد معصیت او نزد خداوند شدیدتر از معصیت کسی است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد.

نظیر همین تذکر را در مورد دو رشته هنری دیگر نقاشی و مجسمه سازی میتوان داد، که این هر دو نیز از اجزاء جدائی ناپذیر همه تمدنها و مذاهب اساطیری و درعین حال فرهنگ مسیحی بشمار میروند، و در همین راستا است که هزاران شاهکار هنری شرق و غرب بصورت آثار نقاشی مسیحی و مانوی و یونانی و رومی، و نیز آثار حجاری مصری و بابلی و بودائی و برهمنائی و یونانی و رومی و ایرانی و مسیحی در زمینه مذهبی آفریده شده اند، و تنها دو آئین یهود و اسلامند که خود را از این قاعده مستثنی کرده اند. در تورات خداوند یهوه سلسله قوانینی را که در طور سینا به موسی دیکته میکند با این قانون آغاز میکند که "هیچ تصویر تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و آنچه پائین در زمین است و آنچه در آب در زیر زمین است برای خود مساز، زیرا که من یهوه که خدای تو هستم خدائی غیرتمند و حسودم" (سفر خروج، باب بیستم، 3). در اسلام نیز ساختن مجسمه یا تصویر خداوند یا پیمبران و امامان و اصولاً هر موجود جاندار منع شده و در این باره از پیامبر روایت شده است که شدیدالعذابترین مردم در روز قیامت صورتگرانی هستند که نقش یا مجسمه آدم یا حیوان را میسازند، و از قول جبرئیل آمده است که من به خانه ای که در آن سگی باشد یا صورتی را بر دیوار کشیده باشند داخل نمیشوم.

قوانین جزائی هر سه آئین "توحیدی"، آنطور که در تورات و انجیل و قرآن آمده است، در شرایط کنونی تمدن بشری قوانینی هستند که هیچ جامعه متمدنی - هر قدر هم که کسانی از افراد آنها با خلوص نیت از ایمان یهودی یا مسیحی و یا اسلامی خود دفاع کنند و روزهای جمعه و شنبه و یکشنبه به مسجد یا کنیسه و یا کلیسا روند - نه حاضر به اجرای آنها است و نه حتی میتواند بر آنها صحنه بگذارد.

در تورات نه تنها جانی به بخشش گناهکاران داده نشده، بلکه حتی حیواناتی که آدمی بدست آنها کشته شده باشند نیز به محکمه شرع برده شده و پس از محاکمه سنگسار میشوند، و در این مورد خود یهوه تأکید میکند که "هرآینه انتقام خون شما را از هر انسان و از هر حیوان خواهم گرفت" (سفر پیدایش، باب نهم، 5). در انجیل درست در جهت خلاف تورات بدین بخشش و گذشت جانی مبالغه آمیز داده شده است، و این واقعیت میتواند یکی از شگفتی های کتابی بشمار آید که "برای نقض قوانین آن دیگری نیامده، بلکه تنها برای تکمیل آن آمده است". در دو انجیل متی و لوقا از قول عیسی آمده است که: شنیده اید که گفته شده است چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان، اما من به شما میگویم به کسی که به تو بدی میکند بدی مکن و اگر کسی بر گونه راستت سیلی میزند گونه دیگر را نیز به جانب او بگردان. به کسی که از تو چیزی میخواهد آنرا ببخش و از کسی که

تقاضای وام از تو میکند روی مگردان (متی، باب پنجم، 38-42 و لوقا، باب ششم، 29 و 30). و در جای دیگر آمده است: شنیده اید که همسایه خود را دوست بدار و از دشمن خویش متنفر باش، اما من میگویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای آنها که به شما ستم میکنند دعا کنید. اگر فقط کسی را دوست بدارید که اونیز شما را دوست دارد چه پاداشی را میتوانید متوقع باشید؟ آیا باج گیران همین کار را نمیکنند؟ اگر تنها به دوستان خود سلام کنید چه ادعای دینداری میتوانید بکنید؟ مگر بی دینان نیز چنین نمیکنند؟ (همانجا، 43-47 و 23-36). و در پاسخ پطروس حواری که از عیسی میپرسد اگر برادر (همنوع) من به حق من تجاوز کند، تا چند بار باید او را ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟ وی پاسخ میگوید: نه هفت بار، بلکه هفتاد مرتبه هفت بار (متی، باب هجدهم، 21 و 22). درباره اعمال مجازاتهایی چون قصاص و دیه، رهنمود عیسی این است که محکوم نکنید تا محکوم نشوید و ببخشید تا بخشیده شوید (متی، باب هفتم، 1-5، لوقا، باب ششم، 37).

دقرآن، خداوند از صورت پدر آسمانی مسیحیت به هویت توراتی "ولم فی القصاص حیوه یا ولی الالباب" باز میگردد (بقره، 179)، و بر قانون توراتی چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان - که خود آن اقتباس کلمه به کلمه از قانون حمورابی است- تأکید میگذارد (بقره، 194؛ نساء، 92؛ مائده، 45؛ نحل، 126؛ اسری، 33؛ شوری، 40؛ حج، 60). در مورد دیگر گفته میشود که دست مرد و زن دزد را قطع کنید (مائده، 38). 1 و همین کفر برای محاربین با خدا و مفسدین فی الارض تعیین میشود: "مجازات آنانکه محارب خدا و رسول اویند و در زمین فساد میکنند این است که به دار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان در جهت مخالف بریده شود" (مائده، 33؛ اعراف، 124؛ طه، 71؛ شعرا، 49).

آنچه مقررات قضای اسلامی خوانده میشود کلا در دورانهای بعد توسط فقهای مختلف وضع شده است و غالباً نیز میان آنها، بخصوص در دو جهان تسنن و تشیع، توافق نظر وجود ندارد. ولی آنچه بهمین اندازه جالب است نحوه دادرسی در دادگاه های شرع اسلامی است که در ارتباط با ضوابط قضائی جهان متمدن امروز در مورد صدور رأی نهائی درباره متهمان و مراعات حداکثر دقت و عدالت در صدور و اجرای رأی، میراثی کاملاً قرون وسطائی است.

قاضی میباید در ایام معینی در محکمه و گاه نیز در مسجد به امر دادرسی اقدام کند. در جریان جلسه، باید مدعی و مدعی علیه را به نشستن دعوت کند، ولی اگر یکی از طرفین دعوا مسلمان و دیگری اهل ذمه باشد، قاضی باید مسلمان را به نشستن دعوت کند و اهل ذمه را سر پا نگاه دارد. در محکمه شرع مدعی العموم و وکیل دعوی وجود ندارد و خود قاضی باید این دو وظیفه را ایفا کند. دوطرف دعوا خود از منافع خویش دفاع میکنند و در محکمه حضور مییابند و اگر زن باشند نماینده ای را به جای خویش گسیل میدارند. قاضی خدمتگزارانی مرکب از یک یا چند کاتب (منشی) و یک دربان که باید داد خوانده یا شهود را در محکمه حاضر کند در اختیار دارد. حکم قطعی دادگاه باید در همان جلسه محکمه و تنها در یکروز صادر شود و این حکم قابل تجدید نظر نیست و باید فوریت به اجرا در آید.

نماز در سه آئین "توحیدی" خاص آئین اسلام است و در دو آئین دیگر بدین صورت وجود ندارد. ولی این سنت از جانب خود اسلام وضع نشده، بلکه کلیه اجزاء آن (وضو، نیت، قنوه، رکوع، و سجود) از آئین مانوی اقتباس شده است، حتی اینکه اگر آب برای وضو پیدا نشود میتوان به خاک تیمم کرد.

اوقات ادای نماز های اسلامی نیز همان اوقات نمازهای مانوی یعنی پیش از طلوع خورشید، نیمروز، شبانگاه است. شمار نمازهای روزانه در آغاز کار، یعنی در دورانی که محمد در مکه بود تنها دو بار بود: "بجا آورید نماز

---

1- سابقه " دست بردن " را بعنوان مجازات، پیش از قرآن در دو متن باستانی دیگر میتوان یافت، یکی در قانون حمورابی که در آن مجازات چند نوع خلاف بردن هر دو دست بزهار تعیین شده است، و دیگری در سفر تثنیه تورات ( باب بیست و پنجم، 11-12) که در آن آمده است: "... و اگر دوشخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زن یکی پیش آید تاشوهر خود را از دست زنده اش نجات دهد و دست خود را دراز کرده عورت اورا بگیرد پس دست او را قطع کن، و چشم تو بر او ترحم نکند".

را در دو سوی هر روز "هود، 114). پس از هجرت محمد به مدینه این رقم به سه نماز افزایش یافت: "نماز را در سپیده دم و در شامگاه و در طول شب برپا دارید" (طه، 130)، و سرانجام نمازهای پنجگانه پارسی بصورت نهائی پذیرفته شد. قرائت نماز تقریباً در همه جهان اسلام به زبان عربی است، بجز در نزد مسلمانان چین که بخش عمده ای از آن را به فارسی میخوانند، زیرا نخستین مبلغان اسلامی که به چین رفتند خراسانیانی از فرقه حنفی بودند که برخلاف سه فرقه دیگر تسنن و فرقه شیعه خواندن نماز را برای مسلمانان به هر زبانی که با آن سخن میگویند مجاز میدانند.

قبله مسلمانان - که میبایست هنگام نماز رو بدان داشته باشند - در آغاز اورشلیم (بیت المقدس) بود، ولی پس از تیرگی روابط مسلمانان با جامه یهودیان مدینه این قبله به کعبه تغییر یافت این تغییر غیر منتظره در قرآن چنین توجیه شده است که خداوند خواسته است از این راه درجه ایمان مومنان را آزمایش کند: "تا باوران میگویند چه چیز باعث آن شد که مسلمانان از قبله ای که برآن بودند به کعبه روی آوردند، بدانان بگو این کار را از این رو کردیم که دریابیم چه کسانی از پیامبر پیروی میکنند و چه کسانی از او روی بر میگردانند. پس رویت را به سوی مسجدالحرام بگردان، و همه شما هر جا که باشید از این پس رویتان را بدانسو بگردانید" (بقره، 140).

به خلاف نماز، رسم روزه داری در نزد اعراب جزیره العرب سابقه ای قدیمی و ماقبل اسلامی داشته است، چنانکه به روایت مورخان اسلامی عبدالمطلب جد محمد سالی یکبار برای عبادت "الله" که قبیله قریش متولی معبد او بود انزوا میگزید و در این مدت روزه می گرفت. ولی در زمان ظهور اسلام سابقه مهم دیگری نیز در همین زمینه وجود داشت و آن روزه یکماه مانویان در هر سال بود که به یادبود زندان و مرگ مانی گرفته میشد و با روز مقدس "به ما" معادل روز فطر مسلمانان، پایان مییافت. این روزه که همزمان با عید پاک مسیحیان بود در ماه فروردین برگزار میشد. در نخستین سال مهاجرت به مدینه، محمد روز دهم محرم را که یک روز مذهبی قدیمی معادل با دهم تشرین یهودیان بود برای روزه تعیین کرد، اندکی بعد از آن تمام ماه عبادت کلیمیان (ماه کبیور) را ماه روزه مسلمانان مقرر داشت، ولی بعد از قطع رابطه با یهودیان مدینه و تغییر قبله مسلمانان از بیت المقدس به مکه، این ماه عبادت را به ماه رمضان تغییر داد.

بسیاری از محققان این قانون روزه داری ماه رمضان را نشانی از این دانسته اند که شارع اسلام از وضع جغرافیائی و اقلیمی مناطقی از جهان که در آنها گاه طول روز به بیشتر از بیست ساعت میرسد و در مناطقی نیز حتی خورشید غروب نمیکند بیخبر بوده است. گولد تسیهر در اشاره بدین مشکل میپرسد آیا میباید فرض کرد که این مقررات به همه جهانیان مربوط میشوند یا تنها به ساکنان شبه جزیره عربستان، زیرا که محتوای آنها اختصاصاً مناطق و گرم آفتابی این شبه جزیره و مسائل روزمره صحرائشینان آنرا در برمیگیرد و هیچ محلی در آن برای ساکنان مناطق سردسیر و غیر آفتابی کره زمین که ممکن است مسلمان شوند منظور نشده است.

سنت حج سنتی است که مستقیماً از عربستان ماقبل اسلامی گرفته شده است. سعی (دویدن) میان صفا و مروه ادامه سنتی قدیمی است که در اجرای آن طواف کنندگان به نشان ادای احترام به دو بت اساف و نائله که در این دو محل نصب شده بودند هفت بار میان این دو مکان رفت و آمد میکردند، سایر آداب کنونی حج: تراشیدن موی سر، بوسیدن حجرالاسود، قربانی گوسفند، توقف کوتاه در عرفات، پرتاب سنگ به شیطان، همگی یادگار دوران ماقبل اسلامی هستند. ابوحامد غزالی، بزرگترین عالم الهیات ایران اسلامی، درباره این مراسم مینویسد که من هیچ دلیل موجهی برای مناسک حج نیافته ام، ولی چون امر شده است اطاعت میکنم، دست کم در دو آئین از آئینهای سه گانه "توحیدی" غنیمت گیری مقام بسیار مهمی دارد. در تورات کسب غنیمت از اصولی است که یهوه اختصاصاً بر آن تأکید میگذارد و در هر زور آزمائی قوم اسرائیل با اقوام دیگر بدانان یادآوری میکند که مغلوبان را از مردو زن و کودک بکشند اما دارائی آنانرا به غنیمت برای خود نگاه دارند: "... و بنی اسرائیل تمامی شهرهای آن ملوک را گرفته و اهالی آنها را بالکل بدم شمشیر هلاک کردند بموجب آنچه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، و تمامی غنیمت آن شهرها و نیز بهائم آنها را برای خود به غارت بردند (صحیفه، یوشع بن نون، باب یازدهم، 14)؛" و چون یهوه خدایت شهری را بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش لیکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه را که در شهر باشد برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور" (سفر تثئیه، باب بیستم، 13)؛" و جدعون به ایشان گفت هر یکی از شما گوشواره های طلای غنیمت خود را به من بدهد، پس ردائی پهن کرده هر یکی گوشواره های خود را که به غنیمت گرفته بودند در آن

انداختند و وزن آنها هزار و هفتصد مثقال طلا بود سواى گردن بندهائی که برگردن شترانشان بود ، و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آنرا در شهر خود عفره برپاداشت و تمامی اسرائیل در عقب آن زنا کردند " (سفر داوران ، باب هشتم ، 24-27 ) ، "و چون داود به صقلغ رسید بعضی از غنیمت ها را که گرفته بود برای مشایخ اسرائیل و دوستان خود فرستاده گفت این هدیه ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست " ( کتاب اول سموئیل ، باب سی ام ، 26 ) .

آیات متعددی در قرآن به توبه خود بدین غنیمت گیری و مسائل مربوط بدان اختصاص یافته اند ( بقره ، 212 و 245 انفال ، 1 ، 41 ، 69 ، فتح ، 19-21 ، حشر ، 6-10 ، ممتحنه ، 11 ) . درسوره انفال ترتیب تقسیم غنائم دقیقاً تشریح شده است ، و معروف است که سرداران اسلام پیش از هر پیکاری این سوره را برای جندیان خود میخواندند تا شور و حرارت آنانرا برانگیزند . دریکجا اکیدا توصیه شده است که مومنین فرصت را از دست ندهند و برای کسب غنیمت عجله کنند: " خداوند کسب غنائم بسیار را به شما وعده داده است ، و بر شما است که در آن شتاب کنید " ( فتح ، 20 ) .

در زمان جهاد اسلامی اسیر گرفتن زنان و کودکان به عنوان غنیمت جنگی مجاز است . حتی زنان شوهرداری هم که در این جنگها به غنیمت گرفته میشوند میتوانند به مالکیت مردان عرب در آیند (نساء ، 24 ) .

سنت خونین قربانی سنتی است که از تمدنهای باستانی بین النهرین به آئین یهود و از آنجا به اسلام منتقل شده است و از میمیزات همه تمدنهای سامی و ساختارهای اساطیری آنهاست ، در صورتیکه در گاتاهای زرتشت این سنت محکوم شده است .

در آئین یهود قربانی مهمترین اصل عبادت شناخته شده ، در حدی که بدان اهمیتی در حد پرستش خود یهوه داده شده است . چندین آیه تورات حکایت از این دارد که هیچ بویی برای یهوه خوشایند تر از بوی خوش قربانی کباب شده نیست . در داستان ابراهیم حتی فرزند خود او به عنوان قربانی تعیین میشود ، و تنها در آخرین لحظه خداوند قوچی را بجای فرزند او به منظور قربانی شدن میفرستد (سفر پیدایش ، باب بیست دوم ، 12-15 ) . در تمام مراسم قربانی در معبد خداوند یا در جاهای دیگر ، پاشیدن خون حیوان قربانی به اطراف و اکناف معبد و به محل آتش نیز اهمیت اساسی دارد ، زیرا " بدون ریختن خون آمرزش گناهان مفهومی ندارد " (رساله پائولوس رسول به عبرانیان ، باب نهم ، 19 - 22) .

در تورات اصولاً همه فرزندان ارشد و ذکور هر خانواده یهودی و نیز نوزادان گاو و گوسفندان آن به خداوند تعلق دارند و باید وقف او به حساب آیند ، منتها بجای قربانی آدمها ، گاو و گوسفند قربانی شوند ، و تنها در مورد الاغ این استثنا منظور شده است که اگر صاحب الاغ حاضر به تعویض آن با گوسفند برای قربانی نباشد ، گردن الاغ را بشکند ( سفر لاویان ، باب بیست و هفتم ، 28 ) . در همین تورات چندین بار از قربانی آدمی نیز سخن رفته است ، چنانکه آخازیا و مناسه پادشاهان یهودا و متولیان معبد سلیمان فرزندان خود را بعنوان قربانی در آتش می افکنند (کتاب دوم تواریخ ایام ، باب بیست و هشتم ) و در زمان سلطنت آخاب شاه اسرائیل ، خینیل بیت نیلی بمناسبت تجدید بنای شهر اریحا پسر ارشد خودش را در هنگام زدن کلنگ ساختمان و پسر دیگرش را در هنگام ساختن دروازه آن قربانی میکند ( کتاب اول پادشاهان ، باب شانزدهم ، 34 ) .

این سنت خونین که امروزه نیز از ارکان آئین یهود به شمار می آید عیناً از دین یهود به اسلام راه یافته است ، هر چند که در دوران ماقبل اسلامی نیز نمونه هائی از آنرا در نزد برخی از قبایل عرب میتوان یافت . از این سنت در چندین سوره قرآن ( بقره ، 67 ، آل عمران ، 183 ، مائده ، 20 و 95 ، حج ، 28 ، 33-37 ، فتح ، 25 ، کوثر ، 2 ) یاد شده است . انتساب خانه کعبه به ابراهیم سنت قربانی را بعنوان یادگار ابراهیم در متن شعائر مربوط به حج قرار داده و قربانی گوسفند را در این مراسم بصورت یکی از فرائض حج در آورده است ، بطوری که هر ساله بین یک تا دو میلیون گوسفند ( و گاه بیشتر ) در مراسم حج که بهمین جهت عید قربان نامیده میشود ، در یکروز معین در مکه سر بریده میشوند و بخاطر عدم امکان استفاده از آنها به گودال ریخته میشوند و احتمالاً خطرات بهداشتی گوناگونی نیز پدید می آورند بی آنکه نه خدا احتیاجی به چنین کشتار داشته باشد ، نه میلیونها گرسنه جهان اسلامی ، از اندونزی و فیلیپین تا صحرای افریقا از آن بهره ای بر گرفته باشند .

سنت ختنه پسران که خداوند آنها را برای یهودیان و مسلمانان الزامی شمرده ولی مسیحیان را از آن معاف داشته است مانند تقریباً همه سنتها و شعائر دیگر آئین یهود از تمدنهای ما قبل توراتی اقتباس شده است. هرودوت ختنه را از سنن فنیقیان می‌شمارد، ولی متذکر میشود که خود فنیقیان نیز آنها را از مصریان گرفته اند. در خود تورات در این راستا به مصریان، عمونیان، موآبیان و ادومیان اشاره شده است (کتاب پرمیاء نبی، باب نهم، 24). در آئین یهود این موضوع ختنه از اهمیتی حیاتی برخوردار است، زیرا که تعهد یهوه به اینکه اسرائیل را قوم برگزیده خود قرار دهد و ارض کنعان را از نیل تا فرات بدو ببخشد و ذریت ابراهیم را به شمار ستارگان آسمان و غبار زمین زیاد کند، در گرو این تعهد متقابل ابراهیم است که قوم اسرائیل فرزندان ذکور خود را ختنه کند. در واقع قوم اسرائیل موجودیت و مشروعیت تاریخی و جغرافیائی و مذهبی خود را در درجه اول به آلت‌های بریده شده پسران خود مدیون است. اهمیت این سنت در حدی است که حتی خداوند خودش در شبی تاریک در بیابان مصر بدنبال پیغمبر اولوالعزمش موسی میدود تا او را بخاطر اینکه ختنه نشده است بدست خود بکشد.

فرزندان ذکور یهودی بموجب قانون تورات در روز هشتم تولد ختنه میشوند (سفر لاویان، باب دوازدهم، 3)، هر چند که به روایت تورات ابراهیم خودش در 99 سالگی ختنه شده است. موسی نیز تا به آخر عمر خود ختنه نشده است. در میثاق ابراهیم با یهوه، حتی بردگان خانواده های اسرائیلی نیز میباید ختنه شوند (سفر پیدایش، باب هفدهم، 12). در "عهد جدید" ختنه یهودیان بعنوان یک رسم ظاهری مذهبی که خود بخود یعنی بدون "ختنه قلبی" ارزش ندارد از جانب عیسی مورد تخطئه قرار گرفته و تصریح شده است که کسی که جسماً ختنه نشده باشد ولی احکام خدا را بجا آورد حق دارد آنکسی را که با وجود داشتن کتاب آسمانی و نشانه ختنه از شریعت تجاوز میکند محکوم کند (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب دوم، 25-29).

در قرآن اشاره خاصی به ختنه نشده و وحی ویژه ای نیز در مورد آن نزول نیافته است، ولی همانند سایر قوانین توراتی به رسمیت شناخته شده است، زیرا این رسم با ابراهیم پیغمبر آغاز شده که در عین حال پدر اسماعیل، یعنی نیای اعراب نیز هست.

در مورد خوراکی های حرام و حلال در سه آئین توحیدی وضعی مشابه مورد ختنه وجود دارد، یعنی در حالیکه در این باره یهودیان تابع قوانینی بسیار جدی و انعطاف ناپذیرند، و مسلمانان قوانینی در همان مسیر ولی ملایمتر دارند، مسیحیان از هرگونه محدودیت و ضوابطی در این زمینه معاف شناخته شده اند. در سفر لاویان تورات یک باب تمام به چرندگان و پرندگان و حشرات و ماهی هائی که میتوان گوشت آنها را خورد و آنهائیکه نمیباید خورده شوند اختصاص داده شده است، بی آنکه این تقسیم بندی از نظر ضوابط بهداشتی دلیل قابل توجیهی داشته باشد، زیرا هدف نهائی آن- مانند بسیاری از دیگر مقررات تورات - فقط این است که رسوم و آداب مشابهی، قوم یهود را از دیگر اقوامی که با او در ارتباطند جدا کند. نظیر این استراتژی در جهان تشیع نیز در ارتباط با جهان تسنن به کار گرفته شده است. در تورات در این باره آمده است: "... و خداوند به موسی و هارون خطاب فرمود که به بنی اسرائیل بگوئید از همه حیواناتی که بر روی زمینند، هر کدام را که شکافته سم و در عین حال نشخوار کننده باشند بخورند، اما شتر را نخورند زیرا نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست، و گورکن را که او نیز نشخوار میکند و شکافته سم نیست، و خرگوش زیرا نشخوار میکند و شکافته سم نیست. 1

در انجیل، عیسی بر روی همه این قوانین خط بطلان میکشد، زیرا که از دیدگاه او آن چیزهائی که از راه دهان وارد معده میشوند و پس از آن بصورت مدفوع به مزبله ریخته میشوند آدمی را نجس نمیکند، بلکه آن اندیشه های ناپاکی او را نجس میکنند که از قلب او سرچشمه میگیرند و از راه چشم یا دهان اوبه بیرون تراوش میکنند (متی، باب پانزدهم، 10-19، رساله پائولوس رسول به قرنتیان، باب بیست و پنجم، 10، رساله پائولوس به رومیان، باب چهاردهم، 20) با این وصف در کتاب اعمال رسولان (باب یازدهم، 28) از قول پطروس رسول، در وقتیکه در عالم رویا از خدا میشود که او را به خوردن گوشتها و میوه هائی که در پیش رو دارد فرا میخواند، گفته میشود: نه، ای خداوند، من به خوراکیهائی که حرام و ناپاک است لب نمی‌زنم.

1- به تذکر ولتر، احتمالاً خداوند در این فهرست بندی اشتباه کرده، زیرا که گورکن و خرگوش هیچکدام نشخوار کننده نیستند و فقط دهان خود را می‌جانبانند.

در قرآن نیز همانند تورات، خوراکی‌هایی معین منتها در مقیاس محدودتر، حرام شناخته شده اند :  
" خداوند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و هر حیوانی را که هنگام ذبح آن نامی جز خدا را برده باشند بر شما منع کرده است (بقره ، 173).

با اینهمه خداوند در قرآن تصریح میکند که محدودیتهای غذایی را برای مسلمانان نسبت به یهودیان بسیار کاهش داده است : " ما گوشت حیوانات ناخن دار را به یهودیان حرام کردیم ، و نیز پیه طیور و چهار پایان را بجز آن قسمتی که از پشت آنها یا از احشایشان آمده باشد یا با استخوانهایشان آمیخته باشد، تا آنان را از بابت عصیانشان تنبیه کرده باشیم 1 ولی برای شما بسیاری از این منع ها را برداشتیم " (انعام، 146) .

همین یهودیان در قرآن بخاطر اینکه در روز شنبه ماهی خورده اند تبدیل به بوزینه میشوند (بقره ، 65، مانده ، 60، اعراف، 166 ) در صورتیکه به مسلمانان اجازه داده شده است که شنبه ها نیز ماهی بخورند و نگران بوزینه شدن نباشند.

با همه اهمیتی که عامل اقتصاد در زندگی روزمره پیروان آئین های "توحیدی" دارد و با همه نقشی که اصولا این عامل در پیدایش و توسعه این مذاهب و تحولات آنها در طول تاریخ ایفا کرده است، در هیچیک از این سه آئین توجه خاصی به عامل اقتصاد و قوانین مربوط بدان نشده و آنقدر هم که شده صرفا در حد اقتصاد های شبانی یا صحرایی دورانهای پیدایش آنها بوده است که در هیچ صورت پاسخگوی شرایط اقتصادی پیچیده جهان امروز نیست ، ولو آنکه بنیاد گرایانی یهودی یا مسیحی و مسلمان کلید حل تمام مسائل را تا به ابدالابد در سه کتاب آسمانی خود بجویند.

در تورات تمام مسائل اقتصادی ( که بطور سنتی میباید در زندگی قوم یهود نقش درجه اول داشته باشد) در مواردی از این قبیل خلاصه شده است که : " اگر چیزی به همسایه خودت بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون نسازید، اگر محصول زمینش را به تو بفروشد بر حسب زیادتى سالها قیمت آنرا زیاد کن و بر حسب کمی سالها قیمتش را کم نما ، و زمین خود را بطور ابدی بفروش زیرا زمین از آن من (یهوه) است و شما نزد من غریب و میهمان هستید .... و اگر کسی خانه سکونتى در شهر حصار دار بفروشد تا یکسال بعد حق انفکاک آنرا خواهد داشت و اگر در مدت یکسال تمام آنرا انفکاک ننماید پس آن خانه که در شهر حصار دار است برای خریداران نسلا بعد نسل برقرار باشد( سفر لاویان ، باب بیست و پنجم ) .

در انجیل مسئله ای بنام اقتصاد اصولا مسئله شایان توجهی شناخته نشده و بهمین دلیل عیسی آنرا کاملا منتفی شناخته است : "و عیسی به شاگردان خود فرمود: بخاطر زندگی نگران غذا و بخاطر بدن نگران لباس نباشید . به پرندگان آسمان بنگرید که نه میکارند و نه درو میکنند و نه انبار دارند و نه کاهدان ، ولی خداوند به آنها روزی میدهد ، و شما خیلی بیشتر از پرندگان به نزد خدا ارزش دارید (لوقا ، باب دوازدهم ، 22-24) .

برای آنچه میخورید و می آشامید اینقدر تقلا نکنید و نگران مباشید ، اینها چیزهایی است که مردم دنیا به دنبالشان هستند ، اما شما پدری در آسمان دارید که میداند به اینها محتاجید و خودش به سراغ شما خواهد آمد (همانجا ، 29-31) . چرا برای لباس نگرانی؟ به سوسن های صحرا نگاه کنید و ببینید که چگونه نمو میکنند . نه زحمت میکشند و نه میریسنند . ولی سلیمان هم با آنها حشمت مثل یکی از آنها آراسته نشد. پس نگران نباشید که چه بخوریم یا چه بنوشیم و چه بپوشیم ؟ همه مردم جهان برای بدست آوردن این چیزها تلاش میکنند . اما پدر آسمانی شما میداند که شما به همه این چیزها احتیاج دارید، نگران فردا نباشید ، زیرا نگرانی فردا برای فردا است و بدی امروز کافی است ( متی ، باب ششم ، 28-34) .

در قرآن به غیر از منع ربا و دریافت خمس و زکوه و جزیه ، دستور اقتصادی روشنی که داده شده این است که :

" چون به قرض و نسیه معامله کنید بهتر است سند و نوشته در میان باشد و کاتب درستکاری معامله میان شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند ، زیرا خداوند نوشتن را به وی آموخته است ، پس بنویسد و مدیون آنرا امضاء کند و از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد . و اگر مدیون سفیه یا صغیر است و صلاحیت امضاء ندارد پس دوتن از مردان

1- اشاره به سفر لاویان که در آن حیوانات بر حسب سم و ناخنشان به حلال و حرام تقسیم شده اند ، و پیه و چربی آنها که در مراسم قربانی مخصوص یهوه است و کسی اجازه خوردن آنها را ندارد (سفر لاویان، باب سوم، 3 و باب هفتم ، 22-25).

گواه آورید ، و اگر دو مرد نیابید یک تن مرد و دوزن شاهد آورید ، و از ذکر تاریخ معین غفلت مکنید ، چه معامله بزرگ باشد و چه کوچک . و البته کاتب سند و گواهان در این معامله نباید بی اجر بمانند " (بقره ، 282) .

برخی قوانین مذهبی اختصاص به یکی از مذاهب توحیدی ، آنها بخش خاصی از آن دارند و حتی در بخشهای دیگر همان مذهب نیز به رسمیت شناخته نمیشوند . از مهمترین این نوع قوانین قانون "تقیه" است که فقط درجهان تشیع جنبه یک فریضه شرعی را دارد ، و در بخش سنی دنیای اسلامی که نه دهم جمعیت آنرا شامل میشود مورد قبول نیست. براساس این اصل "تقیه" یک مسلمان حق دارد در مواردی که از نظر امنیت جانی یا مالی خود بمصلحت تشخیص دهد دروغ بگوید ، یعنی معتقدات مذهبی خود را مورد انکار و حتی لعن و دشنام قرار دهد یا شهادت دروغ بدهد ، و در این مورد حتی امامان دوازده گانه شیعه نیز که از نظر مذهبی معصوم دنیای می آیند ، یعنی اصولاً نمیتوانند چیزی را بر زبان آورند که حقیقت نباشد ، اجازه دارند از روی تقیه احکامی مخالف دستور خداوند صادر کنند .

در همین آغاز عصر ابداع ولایت فقیه ، درمهمترین کتاب حدیث جهان شیعه یعنی اصول کافی ، از قول علی بن ابیطالب و امام محمد باقر و امام جعفر صادق، مشترکاً، اعلام شد که "تقیه اساس دین ما و اساس دین پدران ما است. تقیه سپر مومن و نگهدار مومن است. کسی که تقیه نکند ایمان ندارد، زیرا که نه عشر دین در تقیه است و یک عشر آن در همه اعمال دیگر" ، و در همین کتاب از زبان امام هشتم نقل شد که : " از اصحاب کفیف سرمشق بگیرید که در اعیاد بت پرستان شرکت میجستند و با وجود مسلمانی بر خود زنا میبستند ، و خدای عز و جل را اینکار بسیار خوش آمد و آنها را دو بار پاداش داد."

"..... و نیز حضرت رضا فرمود : خدا رحمت کند مومنی را که فقط آنچه را که مردم میفهمند و میپذیرند به آنها بگوید و آنچه را که نمیپذیرند از آنها بپوشاند، از ما نیز توقع مکنید که به هرچه میپرسید جوابی مطابق با حقیقت بدهیم، زیرا که ممکن است این امر موجب شر شود . مگر تشنیده اید که امر امامت اولاد علی را خداوند بصورت رازی بدست جبرئیل سپرد، و جبرئیل آنرا بصورت رازی به محمد صلی الله علیه سپرد، و محمد آنرا بصورت رازی به علی علیه السلام سپرد و علی علیه السلام نیز آنرا بصورت رازی به هر که خدا خواست سپرد . و حالا شما این راز را فاش میسازید که خود و امام خود را در ۳ خطر قرار دهید؟ چرا نمیتوانید حرفی را که شنیده اید پیش خودتان نگاه دارید؟" (کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر).

و در عصر خود ما، امام خمینی در مقام نایب امام زمان (و طبعاً نایب امام رضا) درمین زمینه فتوا داد که : "واجب بودن تقیه از روشنترین احکام است. معنی تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی برخلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خود یا ناموس یا مال خود . از این جهت است که گاهی ائمه اطهار یک حکم را بطور تقیه برخلاف دستور خدا میدهند ("کشف الاسرار).

قانون شرعی دیگری که آن نیز اختصاص به بخش شیعه جهان اسلام دارد و نظیر آنرا در بخش سنی این جهان اسلامی و در دو آئین "توحیدی" دیگر نمیتوان یافت، قانون "متعّه" یا صیغه است که منتقدین آن ، آنرا فحشای مشروع یا فحشای اسلامی نامیده اند. در توضیح المسائل آیت اله خمینی، حقوق زن صیغه چنین مشخص شده است: "متعّه یا صیغه زنی است که برای مدت معین ، مثلاً یکساعت یا یکروز یا یکماه یا یکسال عقد میشود. زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد ، و حق همجواری نیز ندارد و از شوهر ارث نمیرد، و اگر هم ندانسته باشد که حق خرجی و حق همجواری ندارد عقد او صحیح است و حتی به شوهر پیدا نمیکند. اگر مرد مدت صیغه را به زن ببخشد، چنانچه با زن نزدیکی کرده باشد باید تمام پولی را که قرار گذاشته است به او بدهد ، و اگر نزدیکی نکرده فقط نصف آنرا بدهد."

".... اگر مرد بعد از عقد زنی ، بفهمد که آن زن دیوانه است یا خوره دارد و یا کور است و یا آنکه چلاق است بشرط اینکه چلاقی او معلوم باشد، و اگر راه بول و حیض یا راه حیض و غایط او یکی شده باشد، یا آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که ذکر مرد نتواند از آن بگذرد، میتواند عقد را بهم بزند، و همچنین زن اگر بعد از عقد شدن بفهمد که شوهرش دیوانه است یا تخمهایش را کشیده اند میتواند عقد را بهم بزند....

اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنها زنا کند دیگر نمیتواند با آنان ازدواج نماید، ولی اگر اول با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج کند و بعد با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکالی ندارد. و اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند باید با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا کند آن زن بر او حرام نمیشود..... و مادر و خواهر و دختر کسی که لواط داده بر او حرام نمیشود، و اگر با مادر خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند بر او حرام نمیشوند، و اگر کسی دختر نا بالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه 9 سال دختر تمام شده باشد با او نزدیکی و دخول کند و راه بول و حیض یا راه حیض و غایط او را یکی کند دیگر با او نزدیکی نکند. و اگر بازن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود اوست(!) نزدیکی کند، آن زن باید به مدت چهارماه و ده روز عده نگهدارد."

مرجع معتبر دیگر، علامه کاشف الغطاء، در رساله خود در نجف اشرف، در این باره ارزیابی کاملتری دارد. " صیغه یکی از مهمترین برکات عالم اسلام بخصوص جهان تشیع است، هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی و در مقابل هیچ زیان دنیوی یا اخروی ندارد. بخدا سوگند که اگر همه مسلمانان جهان دستورهای عالی این دین جاودانی را به کار میبستند برکات زمین و آسمان بر آنها نازل میگشت و مسلمین عظمت و سربلندی گذشته خود را باز مییافتند و یکی از این موهبت ها همین صیغه کردن است که به روایت این اثر در کتاب نهایی رحمتی از ناحیه خداوند بر امت محمد است. در حقیقت این سخن از سرچشمه صاف امیر مومنان علی تراوش کرده است. براستی هم که صیغه کردن نعمت و برکت بزرگی برای کافه مسلمانان است که متأسفانه امروز مسلمین آنرا بدست خود نابود میکنند و از آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم میمانند."

ضابطه دیگری در همین جهان تشیع، در طول قرون اعتباری در حد قانون مذهبی یافته است، در صورتیکه نه تنها هیچ پشتوانه مذهبی ندارد، بلکه صراحتاً مخالف این حکم قرآنی نیز هست که " ان کرمکم عبدالله اتقیکم" (حجرات، 13)، و آن افسانه "سید اولاد پیغمبر" است که بخصوص از زمان صفویه بر آن تأکید گذاشته شده است.

عنوان سید در اصل عربی مفهوم آقا و سرور را دارد، ولی در جهان شیعه این لقب اختصاصاً به کسانی داده شده است که نسبشان از راه فاطمه، دختر پیغمبر، به محمد میرسد، یا به تعبیر صحیح تر خودشان ادعای چنین میراثی را دارند. از همان زمان که "توقیع" امام زمان راویان احادیث را به مقام نیابت امام در امر حکومت برگزید، این "سادات" نیز از جانب این راویان احادیث برگزیدگان خاص خداوند در روی زمین شناخته شدند، بهمان ترتیب که یهودیان اولاد ابراهیم از جانب تورات ملت برگزیده یهوه شناخته شده بودند. حدیثی که شیخ صدوق در کتاب امالی خود از امام جعفر صادق و به ادعای او خود این امام از پیغمبر اسلام نقل کرده، بیانگر این مقام استثنائی "سادات اولاد پیغمبر" است: "در حدیث معتبر است از کشف حقایق جعفر بن محمد علیه السلام، که رسول خدا صلی علیه و آله فرمود: در روز قیامت از اولین تا آخرین مردم در یکجا جمع شوند، و ظلمت بر آنها مستولی گردد، و به خدا التماس کنند که این ظلمت برطرف گردد. پس قومی نورانی پیدا شوند. مردم پرسند: شما پیغمبرانید؟ گویند نیستیم. پرسند: ملائکه اید؟ گویند نیستیم. پرسند: شهدائید؟ گویند نیستیم. پرسند: پس خود بگویند که هستید؟ گویند ما ساداتیم. و همانوقت از آسمان ندا رسد که ای جماعت سادات، برای هرکسی که دوستدار شما بوده است به درگاه ما شفاعت کنید که آنرا میپذیریم!". مفهوم ضمنی چنین حدیث معتبر این است که در دستگاه خداوند هر مسلمانی، هر قدر هم پرهیزکار یا شرافتمند یا اهل علم و فضل بوده باشد باز هم باید بابت همه اعمال صواب یا ناصواب خود دقیقاً جواب پس بدهد، اما یک سید حسنی یا حسینی یا موسوی نه تنها بدون سؤال و جوابی سفید مهر رفتن به بهشت را دارد، بلکه هر دوست و آشنای دیگر خود را نیز، در هر درجه از صلاحیت اخلاقی، میتواند از طریق شفاعتی که پیشاپیش پذیرفته شده است با خود همراه ببرد.

البته در همین دنیا نیز سید بودن مزایای فراوان دارد: ".... مالیات خمسی که در اسلام وصول میشود یک قسمت آن سهم سادات است و یک قسمت آن سهم مجتهد جامع الشرایط" (کشف الاسرار، ص 260) و "فقط بعد از آنکه بودجه سادات داده شده بقیه آن میتواند در راه مصالح کشور صرف شود". از دیگر امتیازات این سید بودن این است که: "زن یا دختری که به صیغه سید در آید خودش به عنوان عروس پیغمبر به بهشت میرود و پدر و مادر و بستگانش نیز بی احتیاج به سؤال و جواب با شفاعت پیغمبر وارد بهشت میشوند" (مجلسی، بحار الانوار، جلد ششم).

## مذهب فردا

از دیدگاه اندیشه مذهبی، امروز یکبار دیگر بشریت در مسیر تحولی بنیادی قرار گرفته است، نظیر آن تحولی که پیش از این خدایان توحیدی را در جای خدایان اساطیری گذاشته بود. برای نخستین بار در تاریخ تمدن بشری، انسان - این بار به برکت دانش و نه از طریق شیوخ یا کاهنان قوم یهود- با خدائی آشنا شده است که آفریننده او است و نه آفریده خود او، و برای نخستین بار نیز دریافته است که حیوان دویائی که انسان نام دارد آن گل سرسبد کائنات نیست که این خدا او را بصورت خودش آفریده و ابر و باد و مه و خورشید و فلک را به خدمتش گماشته باشد، بلکه فقط موجود ذره بینی دیگری در روی کره ای از کرات کوچک خورشیدی از جمله میلیارد ها خورشید دیگر کهکشانی است که خودش تنها یکی از میلیاردها کهکشان دیگر جهان آفرینش است، و این موجود ذره بینی بسیار بیشتر از آنکه به آفریننده و گرداننده این مجتمع مافوق بزرگ شباهت داشته باشد به شمشیر هائی شبیه است که آنها را در جنگلها و دریاغ وحش ها فراوان میتوان یافت .

برای میلیارد ها مردمی که هزاره دوم را با نیمه قرون وسطائی اول و نیمه نو آور دوم آن در پشت سر گذاشته اند و در کوتاه زمانی پا به هزاره سوم خواهند نهاد، امروزه روشن شده است که آنچه در طول نسلهای پیاپی در کتابهای مقدس "توحیدی" خود درباره جهان آفرینش خوانده اند بسیار بیشتر باز تاب اسطوره های دور کهن بوده است تا منعکس کننده واقعیهائی که تلسکوپهای نیرومند زمینی و فضائی و عکسهای دریافتی از ماهواره هائی که بر ماه و مریخ و زهره نشسته یا از چند قدمی مشتری و زحل و نپتون گذاشته اند در دسترس بشر پایان قرن بیستم نهاده اند، زیرا همه این مدارک بصورتی قاطع حکایت از آن دارند که نه زمین و آسمان در عرض شش روز آفریده شده اند، نه خورشید و ماه و ستارگان در آسمان واحدی به دور زمین در گردشند، نه خورشید هر شامگاه در چشمه آب تیره ای غروب میکند تا بامدادان از چشمه آب دیگری سر برآورد.

آنچه نیز که در این هر سه کتاب درباره خلقت آدم گفته شده از نظر واقعیهائی علمی امروز به همان اندازه اسطوره آفرینش دور از حقیقت است، زیرا که انسان نه بصورت خلق الساعه آفریده شده، نه از خاک و گل ساخته شده، نه نطفه زندگی در بینی او دمیده شده است. آنچه هم که در این کتابها درباره جهان ماوراء الطبیعه نوشته شده نه از آسمان بلکه از اسطوره های باستانی بین النهرین آمده است که امروز کاوشهای باستان شناسی الواح حاوی آنها را در موزه های بزرگ جهان در دسترس عمومی قرار داده اند، همچنانکه قوانین و مقرراتی که در این کتابها فرامین تغییر ناپذیر آسمانی اعلام شده اند از قوانین حمورابی که یک هزار سال پیش از تورات تدوین شده و لوحه اصلی آن یکصد سال پیش در حفاریات باستان شناسی شوش از خاک بیرون آمده است ( و اکنون در موزه لوور پاریس نگاهداری میشود) رونویس شده اند.

امروزه در مراکز آموزشی همه جهان "توحیدی"، منجمله در دبیرستانها و دانشگاههای جمهوری اسلامی ایران، این واقعیت نجومی تدریس میشود که از پیدایش کره ماه - که بشر در سالهای خود ما بر آن پای نهاده و نمونه هائی از سنگهای آنرا برای آزمایش به زمین آورده است - در حدود چهار و نیم میلیارد سال میگذرد، و در همین مراکز آموخته میشود که از پیدایش انسان هوشمند در روی زمین بیست میلیون سال بیشتر نمیگذرد، و دانش آموز یا دانشجویی که حق فکر کردن دارد دشوار میتواند بپذیرد که چنین کره ای برای روشن کردن شبها یا تعیین اوقات حج و معاملات این انسانهائی آفریده شده باشد که میبایست تنها چهار و نیم میلیارد سال بعد سر و کله آنها در روی زمین پیدا شود، همچنانکه نمیتواند بپذیرد که اسبها والاغهایی که صد و پنجاه میلیون سال از پیدایش آنها در روی زمین میگذرد تنها بمنظور سواری دادن به حیوانات دویائی خلق شده باشند که میبایست دست کم صد و سی میلیون سال بعد از خود آنها بر روی همین زمین پیدا شوند، و تازه خود این حیوانات دویا بعد از کوتاه مدتی ابزار هائی بنام راه آهن و کامیون برای خویش اختراع کنند که اصولا نیاز آنها را به استفاده از این زبان

بسته ها برای حمل و نقل برطرف کند و زحمت چند میلیون ساله جهان آفرینش را در این مورد بی حاصل بگذارد.

دو قرن پیش ولتر در دیکسیونر فلسفی خود نوشت که این گفته کتاب مقدس که آسمان و همه آنچه در آن است بخاطر کره زمین و آنها موجود خاصی از موجودات این کره آفریده شده است، مثل این است که بگویند خداوند همه کوهستانها را آفرید و یک ذره شن را نیز در گوشه ای از آنها آفرید، و نتیجه گیری کنند که همه این کوهستانها به خاطر این ذره شن آفریده شدند .

اگر چنین پرسشهایی در دورانهای جهل و تعصب قرون وسطائی جز برای اقلیتی بسیار معدود مطرح نمیشد ، و تازه برای این گروه معدود نیز امکان طرح آنها یا بحث درباره آنها وجود نداشت ، امروز درجهانی که سطح آموزش در همه جای آن بصورتی پیگیر بالاتر میرود و طرح و بحث همه مسائل در آن روز بروز تعمیم بیشتری پیدا میکند، دیگر نه میتوان از طرح چنین پرسشهایی جلو گیری کرد ، نه میتوان آنها را بی پاسخ گذاشت، و اگر مومنین قرون گذشته اصولا اجازه تردیدی در اصالت بیچون و چرای متون مقدس را نداشتند و بفرض آنها که میداشتند برایشان در این زمینه امکان مراجعه به هیچ پژوهش قبلی نبود ، امروز که نوشته های هزاران کارشناس و پژوهشگر در همه این زمینه ها حتی در کشورهای جهان سومی نیز در دسترس مراجعه کنندگان قرار گرفته است دیگر نمیتوان راه را بر کنجکاوای هیچ انسان قرن بیست و یکم بست و نمیتوان هم این کنجکاوای را با تکفیر و اتهام و چماق جواب داد. وقتی که چنین باشد، به ناچار در مورد بسیاری از مسائل مربوط به واقعتهای مذهبی ، بخصوص آنجا که مذهب بخواد از مرزهای واقعی خود فراتر رود و حکومت و سیاست را نیز در اختیار خویش گیرد، برای او پرسشهای فراوانی مطرح میشود که غالبا از دیدگاه واقعتهای علمی یا اجتماعی یا اقتصادی و یا فرهنگی دورانی که در آن زندگی میکند جواب قانع کننده ای برای آنها نمیآید.

مثلا از خود میپرسد که اگر خدای او خدای واحد همه جهانیان است و بنابراین میباید به همه آفریدگان خود به یک چشم بنگرد ، چرا باید این خدا پیام خویش را از طریقی که بتوان یکسان به همه آنان ابلاغ شود بر آنها فرستاده باشد ، بلکه تنها برای مردم سرزمین کوچکی که بیش از 1 / 5000 دنیای مسکونی وسعت ندارد ، آنها نه از طریق یک پیغمبر، بلکه از طریق 124 000 پیغمبر یهودی فرستاده باشد، و برای خویشاوندان عرب همین یهودیان فقط از طریق چهار پیغمبر عرب، و در بیرون از این دو برای هیچیک از دیگر ملتها و نژادها و اقوام پنج قاره جهان اصولا پیامی فرستاده باشد؟ و برای چه باید این خدا در یکجا به زبان عبری به بندگان خود پیام فرستاده باشد، در جای دیگر به زبان آرامی و جایی دیگر به زبان عربی ، و بجز این سه زبان ، بیش از سه هزار زبان بزرگ و کوچک دیگری را که در حال حاضر پنج میلیارد نفر از مردم جهان با آنها حرف میزنند بکلی نادیده گرفته باشد؟ و چرا باید این خدا یک جا خود را یهوه نامیده باشد و جای دیگر این نام را به الله تغییر داده باشد، در صورتیکه شناسنامه های هیچیک از پیغمبران دیگرش : آدم ، نوح ، ابراهیم ، یعقوب ، موسی ، و بقیه را تغییر نداده است ؟ و اصولا چرا باید برای ابلاغ حقایقی واحد به یک پیام واحد اکتفا نکرده و بدنبال آنها پیامهایی دیگر فرستاده باشد؟ و چرا باید تنها در فاصله چند صد سال بسیاری از محتویات این پیامهایی که از جانب خدائی واحد فرستاده شده اند با یکدیگر اختلاف یافته باشند و گاه شامل ضد و نقیض ها و اشتباه ها و ناسخ و منسوخ هایی باشند که تاکنون هشتاد هزار از آنها شمارش شده اند؟

و باز هم از خود میپرسد که در شرایطی که جامعه بشری تلاش پیگیر خود را براستقرار هرچه بیشتر حکومت قانون و عدالت در روی زمین متمرکز کرده است و تنها در طول یک قرن بیش از یکصد میلیون نفر از مردم آن در مبارزه با رژیمهای خود کامه جان باخته اند، چرا باید همین مردم از آسمان پیام خود کامگی مطلق دریافت دارند و نه تنها ملزم به قبول آن باشند بلکه ملزم به ستودن آن نیز باشند ؟ چرا باید یکجا از زبان فرمانروای آسمان بشنود که من خدای مقتدری هستم که بر هر کس که بخوام لطف میکنم و هر کس راهم که بخوام نلت میدهم ، از یعقوب جانبداری کردم زیرا از او خوشم می آمد ، و برادرش عیسو را زیر دست او قرار دادم زیرا از او متنفر بودم ، و وای بر کسی که از من دلیل بخواد زیرا که مگر کوزه از کوزه گر میپرسد که چرا مرا چنین

ساختی؟ (تورات ، سفر خروج )، و جای دیگر بشنود که : ای آدم ، تو کیستی که در کار خداوند فضولی کنی و از اوپرسی که چرا چنین کردی و چرا چنان نکردی؟ تو کیستی که از خدا جواب میخواهی؟ (انجیل ، رساله پائولوس به رومیان )، و باز جای دیگر از خود همین خدا بشنوند که : خداوند هرکس را که بخواد هدایت میکند و هرکس را نیز که بخواد در گمراهی نگاه میدارد، هرکس را که بخواد عزیز میکند و هرکس را هم که بخواد دلیل میکند ، به هرکس که بخواد همه چیز میدهد و از هرکس که بخواد همه چیز رامیگیرد ، هر که را بخواد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میکند و هر کس را که بخواد کافر نگاه دارد از پذیرفتن ایمان باز میدارد، و بعضی را بر بعضی دیگر برتری میدهد تا عده ای بتوانند عده دیگر را به خدمت خود گیرند ، و چنین است کار خدا که هر آنچه خواسته باشد میکند ، و در کرده او چون و چرا نمیتوان کرد ( قرآن، بترتیب سوره های ابراهیم ، آل عمران ، انعام، زخرف ، انبیاء ).

و باز از خود میپرسد که چرا باید حکومت مطلقه این خدا بسیار بیشتر از آنکه از عطوفت و محبتی نشان داشته باشد که برازنده آفریدگار است برترس و ارعابی متکی باشد که عادتاً دیکتاتورهای روی زمین بر آن تکیه میکنند؟ چرا باید این خدا از بندگان خود عبودیت مطلق بطلبد و بابت کمترین سرپیچی از این عبودیت بدانان نهیب آتش سوزان و مار و عقرب و تازیانه در دوزخ دهد؟ و چرا باید برای تسجیل این عبودیت بدانان عقده گناه تزریق کند تا همواره بابت خطائی که پدر و مادرشان در باغ بهشت مرتکب شده اند بدهکار او باشند؟ و چرا باید خدائی که منطقاً در حد اعلا بی نیازی است مانند بسیاری از زمامداران زمینی متوقع آن باشد که تملقش را بگویند تا مستحق صله شوند ، و برایش گنبد و بارگاه بسازند تا از او پروانه رفتن به بهشت بگیرند؟ و چرا باید برآورده شدن حاجات خود را نه در رفتن پاکدلانه به راه او ، بلکه در شفاعت کاهنان یا قدیسان یا امامان و امامزادگان به درگاه او بجویند؟ و باز میپرسد که چرا در شرایطی که در روی زمین مسئولان ژنوسیدها به دادگاههای بین المللی جنایتکاران علیه بشریت خوانده میشوند ، باید در آسمان خداوند به پیغمبرش فرمان کشتار دسته جمعی بدهد و او را مأمور کند که نه تنها زنان و کودکان بلکه گاو و سگان و گربه های شهرهای تسخیر شده را از دم شمشیر بگذراند؟ و چرا باید خود این خدا در عرض یکشب چند صد هزار نخست زاده خانواده های مصری و حتی نوزادگان حیوانات آنها را بدست خویش بکشد؟ و چرا در شرایطی که کلاهبرداری و دزدی در روی زمین جرمی آشکار شناخته میشود ، باید این خدا در آسمان از طریق پیغمبر اولوالعزم خود قوم برگزیده خویش را مأمور کند که هرچه بیشتر از همسایگان مصری خودشان طلا و نقره به امانت بگیرند تا آنها را در خروج از این کشور باخود ببرند؟ و چرا باید همه این کشتارها ، و همه این توطئه گریها و دزدی هائی که در روی زمین مجازات اعدام یا زندان دارند، در کتاب های مقدس در هاله تقدس جای گیرند و خاطره آنها بصورت اعیاد مذهبی جشن گرفته شود؟ چرا باید این خدا زنانی را که خودش آفریده است بی آنکه در این باره از آنها نظری خواسته باشد، تا پایان عمرشان نیمه مردان به حساب آورد، شهادتشان را نصف شهادت مرد قرار دهد و ارثیه آنها را نصف ارثیه برادرشان، و به شوهرانشان اجازه داشتن چندین زن دیگر نیز بدهد درحالیکه خودشان را در زیر چادر اجازه ادای بیش از پنج کلمه در برابر مردان ندهد؟ و چرا باید کسانی از آفریدگان خویش را برده کسان دیگری قرار دهد که پول بیشتری دارند یا شمشیر برنده تر ، ولی حقوق انسانی بیشتری ندارند؟ و چرا باید مشروعیت این و آن بیعدالتی را تنها درگرو این بگذارد که " مردان را بر زنان برتری است" و یا "خداوند خود برخی از بندگان خویش را بر برخی دیگر برتری داده است تا آنانرا به خدمت خود گیرند؟"، و چرا باید به گفته صاحبنظری معاصر این خدایان عطش خون داشته باشند و پیوسته قربانی بطلبند؟

و تازه در این صورت نیز چرا باید آئینهای توحیدی این قربانی را دقیقاً از راهی تجویز کنند و آنرا "ذبح حلال" بدانند که بیشترین رنج و عذاب را برای قربانی همراه داشته باشد؟ و چرا باید ده ها صفحه از نخستین کتاب توحیدی تنها به نحوه پاره کردن گلوی گاو و گوسفند یا شکستن گردن الاغ اختصاص داشته باشد؟

از همه بالاتر این جوان میبرسد که چرا باید پیام عدل و مساوات آسمان از طریق شمشیرهای خون چکان زمینی به مردمان ابلاغ شود که مسلما آفریدگار آنان میتواند است راهی بهتر از این برای هدایتشان یافته باشد؟ و چرا باید حقانیت یک آئین درگرو قدرت بازوی شمشیر زنان آن باشد، یعنی برای استقرار حکومتی آسمانی درست همان راهی برگزیده شود که مغولان و تاتاران برای تحمیل حکومتهای زمینی خود بدان رفتند؟ و چرا فی المثل باید مورخان جهان اسلام درباره نحوه ابلاغ پیام توحیدی اسلام به ایرانیانی که خود نیز آئینی توحیدی داشته اند گزارش داده باشند که: " در جنگ جلولا آنقدر از ایرانیان کشته شدند که تمام دشت و صحرا از اجساد آنان پوشیده شد و از آنرو بود که این جنگ را جلولا (پوشیده) نام دادند ، و آن اندازه از زنان و کودکان ایرانی به اسارت گرفته شدند و به بردگی در بازارهای مکه و مدینه فروخته شدند که خدای دانا، و گویند که شمار آنان فزون از 130,000 نفر بود، و در همین جنگ سی هزار هزار (سی میلیون) مثقال طلا از جانب فاتحان به غنیمت گرفته شد ، بجز آن صد هزار دینار زر و هزار هزار درهم سیم که سعد وقاص برای شخص خود به غنیمت گرفت و با قسمتی از آن سرائی مجلل در ده فرسنگی مدینه برای خود ساخت " ( ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال ، مقدسی در احسن التقاسیم ، طبری در اخبار الرسل و الملوک ) ، و جوانی که این را میخواند با منطق یک انسان پایان قرن بیستم از خود میپرسد که آیا کشتن بیدریغ مردمی که اصولا از مفهوم پیام تازه بی اطلاع بوده اند ، و اسیر گرفتن زنان و کودکان آنان و فروختنشان در بازارهای مکه و مدینه ، به غارت بردن دارائی آنها ، بهترین راهی بوده است که یک خدای توحیدی میتواند است برای برقراری حکومت آسمانی خود در روی زمین انتخاب کند؟ و تازه آیا در چنین صورتی نیز این خدا در محاسبه خود اشتباه نکرده است ؟ زیرا که اگر پیام او میتواند است راه شمشیر بخش بزرگی از جهان را فرا گیرد، بناچار همین پیام با کند شدن همین شمشیر محکوم بدان بوده است که برای بخش بزرگ دیگری ناشنیده بماند، و از کار افتادن کامل این شمشیر این مفهوم را داشته باشد که همین جهان مقتدر اسلامی مستعمره شمشیر کشان دیگری شود که توانائی بیشتری برای این شمشیر کشی داشته باشند؟

و باز از خود میپرسد که اصولا چرا باید خدا گروهی از بندگان خود را مأمور مسلمان کردن گروهی دیگر کند، در شرایطی که در کتاب آسمانی خویش تصریح میکند که اختیار رستگاری یا گمراهی همه این بندگان با خود اوست: " و اگر خود ما میخواستیم همه مردمان را به راه راست هدایت میکردیم ، ولی وعده ما تخلف ناپذیر است که جهنم را از اجنه و از آدمیان پرکنیم " بی آنکه مشخص شود که چرا باید جهنم از این آدمیان و از این اجنه ای پر شود که خود آنها در آنچه میاندیشند و میکنند تا بدین اندازه بی اختیارند ؟

و باز هم از خود میپرسد که چرا باید پیام آوری توقع آن کند که مردم ادعای پیام آوری او را آسان بپذیرند، بی آنکه دلیلی جز آنچه خود میگوید بر اصالت چنین رسالتی بدانان ارائه کرده باشد ؟ ولی از همین مردم بخواهد که ادعای احتمالی پیام آورانی دیگر را در همین شرایط و با همین مشخصات رد کنند ؟ در دیکسیونر فلسفی ولتر در ارتباط با این پرسش میتوان خواند که : " خود من روز هجدهم فوریه سال 1763 ، دقیقا در لحظه ای که خورشید وارد برج حوت میشد به آسمان رفتم و اندکی بعد دوباره به زمین باز گشتم . البته این سفر را با براق محمد نکردم ، با کالسکه آتشین الیاس نبی یا اسب بالدار سن جرج یا خوک مقدس سن آنتوان نیز نکردم. در این معراج خیلی چیزها در آسمان دیدم که حالا هیچکدام از آنها را به یاد ندارم . با این وجود حاضر نیستم در صحت گفته من تردیدی کنید، همانطور که پیش از این در صحت ادعاهای دیگران تردیدی نکرده بودید."

همه این پرسشها و بسیار پرسشهای دیگری نظیر اینها، چه کارگردانان کنیسه و کلیسا و مسجد بخواهند و چه نخواهند، برای نسل نوحاخته ای که روز بروز بیشتر از آموزش پیشرفته جهان امروز و آموزش پیشرفته تر جهان فردا بهره میگیرد مطرح خواهد شد، و خواه ناخواه نیز این نسل نوحاخته که بیش از پیش بصورت نسلی بالغ و نه صغیر فکر میکند خواستار پاسخهایی روشن برای آنها خواهد بود، با این ویژگی خاص که این بار این پاسخها را تنها در بعدی محلی ، یعنی در درون جامعه خود و کشور خود و مذهب خود نخواهد جست ، بلکه در بعدی جهانی یعنی در درون همه جامعه بشری و در راستای همه سرزمینها و همه آئینها جستجو خواهد کرد، زیرا که امروز، برای نخستین بار در تاریخ بشریت، فواصل ارتباطی عملا از میان برداشته شده اند و هر جای روی زمین میتواند در هر لحظه روز یا شب با هر جای دیگری در روی زمین در ارتباط باشد. حاصل چنین

ارتباطی این است که انسان های آغاز قرن بیست و یکم از بالای سر مرزهای جغرافیائی و نژادی و زبانی و مذهبی و سیاسی دیروز و امروز منظم با یکدیگر نزدیکتر و نزدیکتر میشوند، و گسترش روزافزون وسائل نقلیه زمینی و هوائی و دریائی ، و دستگاههای روابط جمعی : رادیوها ، تلویزیونها ، مطبوعات ، و وسائل پیشرفته تکنولوژیک : تلفن ثابت و متحرک و فکس و اینترنت ، آنها را پیوسته بیشتر در تماس قرار میدهد و بناچار زندگی روزمره مادی و فرهنگی آنها را نیز بیکدیگر وابسته تر میکند. لباسها و خوراکیهایشان یکسانتر میشوند، ترانه های موسیقی مشترکی را میشوند و فیلمهای سینمایی مشترکی را می بینند ، دروس تحصیلی مشترکی را می آموزند و با سیستمهای پزشکی و جراحی مشترکی تحت درمان قرار میگیرند و فعالیتهای ورزشی مشابهی دارند، با مسائل اقتصادی و اجتماعی غالباً مشابهی نیز دست به گریبانند که برای آنها از طریق غالباً مشابهی راه حل میجویند.

در چنین شرایطی الزاماً بسیاری از جدائی ها جای خود را به نزدیکی میسپارند ، و بسیاری از آنچه پیش از این در گذشته بصورتی خونین این مردم را رویاروی هم قرار میدادند این بار آنها را در کنار هم مینشانند، و یکی از اصولی ترین این جدائی ها مذهبیند. جوان آموزش دیده آغاز هزاره سوم نمیتواند در مورد چنین جدائی ، آنطور فکر کند که پدران و مادران او نه تنها در نیمه قرون وسطائی هزاره دوم ، بلکه حتی در قرن نوزدهم و بیستم آن فکر میکردند ، زیرا دیگر نه مذاهب بصورت کلاسیک خود برایش قابلند ، نه جدائی های گذشته مذهبی برایش قابل توجیحد ، نه برداشتهای سنتی این مذاهب پاسخگوی مشکلات و مصائب زندگانی قرن بیست و یکمی او هستند . و نه تنها برداشتهای علمی و تاریخی و اجتماعی این مذاهب برای او از اعتبار افتاده اند ، قوانین و مقرراتی هم که اینها به صورت قوانینی آسمانی و ابدی بدو ارائه کرده بودند دیگر برایش قابل قبول نیستند ، به این دلیل روشن که هر قانونی میباید چه در سطح جوامع مختلف و چه در سطح همه جامعه بشری بطور مستمر در تغییر باشد تا بتواند پاسخگوی شرایط و نیازهای زمان خود باقی بماند.

دمکراسی و رکن بزرگ قوه مقننه آن اصولاً برای همین بوجود آمده اند که ملتها بتوانند بصورت منظم بر قوانین و مقررات خود نظارت کنند و طبق مصالح خویش به تعدیل یا تغییر آنها بپردازند ، در صورتیکه یک مذهب توحیدی از آغاز اعلام میکند که کلیه قوانینی که آورده است قوانینی هستند که از جانب آسمان برای همیشه وضع شده اند و افراد بشر حق دخل و تصرف در آنها را ندارند . نتیجه این میشود که آن قوانینی که به هنگام اعلام آنها در تورات و انجیل و قرآن قوانینی مترقی و جامع به حساب می آمدند ، با گذشت زمان و به اقتضای تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بصورت قوانینی در می آیند که دیگر نه مترقی هستند و نه پاسخگوی نیازهای جوامع ، و چنین قوانینی تنها میتوانند با چماق و پاسدار و گلوله – آنها برای مدتی محدود – رعایت شوند.

آنچه امروز در سراسر جهان "توحیدی" در این راستا میگذرد فریبکاری حساب شده ای بیش نیست ، زیرا درعین آنکه در همه این جهان سخن از مذهب و از احترام به شعائر آن میرود، در هیچ کشوری از دنیای مسیحیت و یهود، و با استثنائی چند در هیچیک از پنجاه و دو کشور جهان اسلامی ، مقررات قضائی تورات و انجیل و قرآن در عمل رعایت نمیشود. حتی جمهوری ولایت فقیه با همه آنکه در آغاز کار خود ادعا کرده بود که اولین حکومت واقعی الله در روی زمین است در طول بیست سال عمر خود الزاماً بسیاری از آنچه را که قوانینی لایتغیر الهی اعلام کرده بود بی سر و صدا تعدیل کرده است و بسیاری دیگر را بکلی نادیده گرفته است ، بطوریکه امروزه از "اسلام ناب محمدی" آن شیر بی پال و دم و اشکمی بیش باقی نمانده است.

منشور جهانی حقوق بشر که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تنظیم شده در چندین ماده از مواد سی گانه خود بکلی متناقض با قوانینی است که در کتابهای مقدس هر سه آئین یهودی و مسیحی و اسلامی در همان زمینه ها آمده اند ، و این خود اعتراف آشکاری است بر اینکه امضا کنندگان منشور خودشان به تغییر ناپذیری قوانینی ثابت و ابدی آسمانی اعلام شده اعتقادی ندارند ، و بفرض هم که داشته باشند اصولاً امکان اجرای آنها را ندارند.

همه کشورهای روی زمین در حال حاضر بر لغو قاطع اصل بردگی تأکید گذاشته اند. با این وجود دو میلیارد مسیحی جهان همچنان در کتاب مقدس خود میخوانند که "ای غلامان، شما باید با همان اشیاقی از اربابان زمینی خود اطاعت کنید که از ارباب آسمانی خود عیسی مسیح اطاعت میکنند"، و بیش از یک میلیارد مسلمان جهان همچنان در کتاب آسمانی خود میخوانند که "چگونه مرد آزادی را که ما بدو رزق فراوان عطا کرده ایم با بنده ای که هیچگونه اختیاری از خود ندارد برابر میتوان گذاشت؟"

منشور جهانی حقوق بشر بر تساوی حقوق کامل مرد و زن تأکید گذاشته است. با وجود این مسیحیان جهان همچنان در کتاب مقدس خود میخوانند که "سر هر مردی مسیح است، ولی سر هر زنی شوهر او است، و زنان باید طوری از شوهران خود اطاعت کنند که از خداوند اطاعت میکنند"، و مسلمانان جهان نیز همچنان در کتاب مقدس خویش میخوانند که "مردان را بر زنان برتری است، زیرا خداوند چنین خواسته است که برخی از بندگان او بر برخی دیگر برتر باشند".

در منشور جهانی حقوق بشر تصریح شده است که هر فرد بشری حق دارد مذهب خود را آزادانه برگزیند و آزادانه تغییر دهد. با اینوصف یهودیان و مسیحیان همچنان در کتاب مقدس خود میخوانند که "هرکس از شما که برای خدائی غیر از یهوه قربانی بگذراند، البته هلاک شود و هر کس نیز که نام یهوه را با بی احترامی ببرد البته سنگسار شود"، و مسلمانان نیز همچنان در کتاب آسمانی خود میخوانند که "هرکس از شما که از دین خود برگردد او را در دنیا و آخرت عذابی الیم خواهد بود و خدا و ملائک و مردمان همه بر آنان لعنت خواهند کرد و جاودان در جهنم جای خواهند گرفت که در آن عذاب خدا بر او هرگز تخفیف نخواهد یافت"، و در قوانین مذهبی خویش نیز میخوانند که مرتد نه تنها از عضویت در جامعه اسلامی طرد میشود، بلکه حقوق مدنی خود را نیز از دست میدهد: نکاح او با زوجه اش باطل میشود، غلامان و کنیزانش آزاد میشوند و اموالش برفع بیت المال مصادره میشود، و اگر زن باشد آنقدر در زندان میماند تا یا توبه کند و یا بمیرد.

جهان مسلمان در سال 1981 منشور جداگانه ای نیز بنام "اعلامیه حقوق بشر اسلامی" وضع کرده است. در این اعلامیه 13 نوع حقوق سیاسی و اجتماعی، با قاطعیتی حتی بیش از آنچه در منشور جهانی حقوق بشر آمده برسمیت شناخته شده اند که از جمله آنها حق آزادی مذهبی، آزادی عقیده و فکر و حقوق اقلیتها است، حقوقی که تقریباً همه آنها با آنچه در این باره در متون مذهبی اسلامی آمده است تناقض آشکار دارند.

هفته نامه فرانسوی نوول ابسرواتور اخیراً در بررسی مفصلی که بصورت گروهی در این زمینه انجام داده بود از زبان فرید، جوان مسلمان افریقای شمالی در پاریس، نوشت: "مذهب من رابطه قلبی من با آفریدگار من است، ولی این خدا پرستی من خداپرستی پدران من نیست که میباید الزاماً از طریق قوانین و تشریفات معینی بگذرد. من خودم را مسلمان میدانم، ولی این مسلمانی را فقط در درون یک برداشت جهانی قبول دارم، مثلاً نمیتوانم بفهمم که خدائی که همه کائنات را میگرداند و برای او اینهمه مسائل وجود دارد که باید بر آنها نظارت کند چرا باید این را که من در گوشه قهوه خانه ای بنشینم و گیلای آجو خودم را بنوشم جسارتی به خودش تلقی کند؟ تصور میکنم که ناخودآگاه ایمان را جانشین شریعت کرده ام. به اسلام فرهنگ خیلی وابسته ام، ولی به اسلام مذهب بسیار کمتر. اسلام من بیشتر یک اسلام فردی است که آنرا آزادانه پذیرفته ام، نه آن نوع اسلامی که پدرانم پیشاپیش برای من خواسته اند. فکرنمیکنم که بتوانم چنین اسلام پدرانم را به پسر آینده ام منتقل کنم".

همین هفته نامه در یک گزارش بعدی که در ژانویه 1998 از فرستاده مخصوص خود به قم دریافت داشته بود، در همین راستا نوشت: "در سرزمین بنیادگرایی، مسجد ها بیش از پیش خالی میشوند و ایمان ها بیش از پیش کاهش مییابند. اسلام ایرانی که اکنون به شعار و مقنعه و نماز جماعت محدود شده است مانند صدفی خالی روز بروز از محتوای معنوی خود تهی تر و به یک سناریوی تکراری خسته کننده نزدیکتر میشود. شمار هر روز بیشتری از ایرانیان که از امر به معروفهای سنتی عمامه داران بستوه آمده اند، با قید اینکه هویتشان فاش نشود اعتراف میکنند که نه تنها از اسلام بلکه از هرگونه اندیشه مذهبی دور شده اند، و کسانی از آنها نیز آشکارا خود را خداناساس میخوانند. آیت اله حائری یزدی، فرزند یکی از رهبران درجه اول پیشین جهان تشیع، که دیپلمه

از چندین دانشگاه امریکائی و متخصص بررسی تطبیقی فلسفه غربی و فلسفه اسلامی است ، در حالیکه دستش از پارکینسن و در عین حال از خشم میلرزید، به من گفت: این دیوانه هائی که مسولین حکومت بنام اسلامند ، خودشان بزرگترین ویرانگران اسلام هستند ، زیرا نمیفهمند که دنیای امروز دنیای قرون وسطی نیست. پسر سی و یک ساله یک آیت اله دیگر در همین زمینه به من گفت : آنچه انقلاب اسلامی نامیده شده ، مذهب را از مرزهای معنویت و اخلاق بیرون کشیده است تا آنرا مستقیماً رویاروی مسائل روزمره یک جامعه و یک ملت قرار دهد . در حال حاضر نه خود مسئولان برداشت روشنی از اسلام دارند ، نه مردم چیزی از آن سر درمی آورند . واقعیت این است که کمر بند اسکولاستیک اسلامی ترک برداشته است.

وقتی که سخن از رژیم حکومتی لائیک به میان می آید ، این اصطلاح تقریباً در همه دنیای مسلمان مرادف با لامذهبی یا مذهب بودن تلقی میشود ، در صورتیکه مفهوم آن ، چنانکه در هر دایره المعارف و هر دیکسیونری میتوان یافت، به سادگی جدائی حکومت از مذهب و به عبارت دیگر عدم دخالت دین و سیاست در امور یکدیگر است.

در یک حکومت لائیک دین رسمی دولتی وجود ندارد، ولی افراد کشور در داشتن یا نداشتن مذهب یا پیروی از هر مذهبی که داشته باشند آزادند و دولت همچنانکه حق تحمیل یک مذهب خاص را بر آنان ندارد ، حق جلوگیری از مذهب را نیز ، آنچنانکه فی المثل در رژیمهای کمونیستی قرن حاضر معمول بود، ندارد.

تا پایان قرن هجدهم تقریباً در هیچ کشوری رژیم لائیک بمفهوم امروزی آن وجود نداشت، و این نحوه برداشت از حکومت عملاً بدنبال جنبش فلسفی و فکری آزاداندیشی اروپای "عصر فروغ" برقرار شد ، که دیگر به کلیسا اجازه نظارت بر فعالیتهای مذهبی و مخالفت با پژوهشها و عملکردهای جهان دانش را نداد، و دیگر از همه اینها بنام اعمال شیطان و متناقض با متون مذهبی (که در طول قرون هزاران اندیشمند و محقق و آزاداندیش به اتهام آن به زندان یا شکنجه یا چوبه دار و یا درون شعله های آتش فرستاده شده بودند) "ممانعت شرعی" به عمل نیامد.

در دو قرن اخیر، کشورهای مختلف جهان یکی پس از دیگری یا رسماً و یا عملاً این نحوه حکومت را برای خود برگزیده اند ، و از سال 1948 اصولاً این برداشت یکی از اصول زیربنائی منشور جهانی حقوق بشر قرار گرفته است. در حال حاضر در میان 188 کشور عضو سازمان ملل متحد تنها 17 کشور بصورت مذهبی اداره میشوند که بجز واتیکان همه آنها کشورهای اسلامی هستند. در جهان مسیحیت و در جهان بودائی و برهمنائی و شینتوئی حتی یک حکومت مذهبی باقی نمانده است، و اسرائیل نیز با آنکه امروزه عملاً بدست خاخام های افراطی خود اداره میشود ، از نظر قانون اساسی خویش یک دولت لائیک است. با اینهمه شاید نیازی بدین تذکر نباشد که در سراسر جهان مسیحیت ، با بیش از دویلیارد نفر جمعیت ، همچنان کتاب مقدس Bible کتاب مقدس بشمار می آید، و همچنان قوانینی از قبیل سنگسار ، قصاص، برده داری، تبعیضات جنسی ، حرام و حلال ، قربانی، از نظر مذهبی قوانینی تلقی میشوند که توسط خود خداوند در کوه سینا به موسی ابلاغ شده اند و میباید تا پایان جهان به اعتبار خود باقی باشند .

حتی در امریکای مذهبی که خود را اورشلیم روی زمین میداند و در آن هر یکشنبه میلیون ها نفر به کلیسا ها میروند و بیش از دویست فرقه مختلف بنام مسیحیت فعالیت میکنند ، نه هیچکس خود را ملزم به اجرای این قوانین لایتنغیرالهی میداند ، نه کلیسا و سازمانهای متنفذ مذهبی بخود اجازه تذکری را در هیچیک از این زمینه ها به مراجع اجرائی یا مقننه یا قضائی کشور میدهند . وقتی هم که کلیسا با تمام نیروی خود علیه کنترل مولید به مبارزه برمیخیزد، در همین کشور مذهبی زورش به این کار نمیرسد.

کشورهای شانزده گانه ای که در جهان امروز با مارک "اسلامی" اداره میشوند همگی کشورهای جهان سومی هستند که از نظر نوع حکومت در شرائط یکسانی قرار ندارند : هفت تای آنها رسماً عنوان جمهوری اسلامی دارند (ایران، بنگلادش، یمن، پاکستان، موریتانی، کومور و لیبی )، افغانستان عنوان امارت اسلامی دارد و عربستان سعودی و عمان عنوان سلطان نشین اسلامی. اندونزی رسماً عنوان اسلامی ندارد ولی بموجب قانون اساسی آن همه افراد آن باید پیرو یکی از سه آئین توحیدی باشند. سوآن، امارات عربی متحده ، کویت، بحرین ، قطر نیز

با اینکه رسماً اسلامی نامیده نمیشوند، ولی عملاً بصورت مذهبی اداره میشوند. هیچیک از این کشورها نه از سطح آموزشی بالائی برخوردارند و نه از سطح علمی بالائی، وغالباً بجز عوائد نفتی منبع درآمدی ندارند. هیچکدام نیز بصورت واقعا دموکراتیک اداره نمیشوند.

\* \* \*

بااینهمه، مفهوم واقعیت‌هایی که به تفصیل از آنها سخن رفت این نیست که در جهان قرن بیست و یکمی و هزاره سومی ما عصر دین به پایان رسیده است، تنها این است که عصر برداشت کوه بینانه یا حسابگرانه سنتی از دین پایان رسیده و عصر تازه ای آغاز شده است که در آن انسان میتواند خود را با خدا در ارتباط ببیند بی آنکه این رابطه او الزاماً از مجرای مذاهبی معین و نمایندگان تام الاختیاری معین بگذرد.

در این تحول بنیادی، که طبعاً مانند هر تحول بنیادی دیگر نه میتواند یکروزه صورت گیرد و نه میتواند آسان صورت گیرد - و با اینهمه الزاماً صورت خواهد گرفت - دانش، که این بار نه رویاروی مذهب بلکه در کنار آن قرار گرفته است، نمیتواند خودش جایگزین مذهب شود، زیرا که این دواصولاً قابل تعویض یا یکدیگر نیستند: یکی از آنها واقعیتی ریاضی است و دیگری گرایشی عاطفی. یکی مادی است و دیگری معنوی، و پیشرفتهای شگفت انگیز عصر ما در زمینه اولی نه تنها نیاز روحی بشر را به دومی از میان نبرده، بلکه درست به علت همین قدرت روزافزون عنصر مادی نیاز به معنویت را افزونتر کرده است. همچنانکه در دانشگاههای جهان ما دو بخش علوم ریاضی و انسانی در کنار یکدیگرند ولی کاریکدیگر را نمیکند، در تمدن بشری ما نیز دو عنصر مادی و معنوی مکمل همدیگرند ولی علی‌البدل همدیگر نیستند. شاید گرایش روزافزونی که در جوامع پیشرفته جهان امروز ما به بودائیسیم - ولو در صورت سطحی آن - نشان داده میشود بازتاب گویائی از همین حقیقت باشد.

این واقعیت دیگر رانیز نادیده نمیتوان گرفت که در همین جامعه پیشرفته امروز ما در عین حال گرایش نیرومندی به بیخدائی *atheism* وجود دارد که به منطق خاص خود متکی است، هر چند که مرزهای واقعی آنرا با آمارهای رسمی رژیم‌های چپون رژیم‌های کمونیستی دیروز و امروز مشخص نمیتوان کرد، زیرا که نه قانون مارکسیسم انقلابی میتواند توده‌ها را قلباً از کلیسا یا معبد جدا کند، نه قانون ولایت فقیه انقلابی میتواند آنها را قلباً به مسجد بکشاند.

این برداشت بنیادی "فلسفی - مذهبی" که خدا را در بیرون از کنیسه و کلیسا و مسجد میباید جست، و با او جدا از خاخام و کشیش و مفتی میباید سخن گفت، هر چند که عمدتاً در جهان مسیحیت امروزی پدیده ای از قرن فروغ اروپا بشمار می‌آید پیش از این عصر فروغ نیز چه در دنیای مسیحی و چه در جهانهای یهودی و مسلمان برداشتی کاملاً ناشناخته نبوده است، و این سخن معروف ولتر خطاب به خداوند که: "اگر من مسیحی نیستم برای این است که ترا بهتر دوست داشته باشم" پیش از ولتر نیز از زبان آزاد اندیشانی دیگر شنیده شده است که یکی از سرشناس‌ترین آنها اسپینوزا فیلسوف یهودی قرن هفدهم است.

باروخ اسپینوزا (1632-1677)، بزرگترین فیلسوف یهودی و یکی از معروفترین فلاسفه جهان غرب، از نسل یهودیانی بود که در پایان قرن پانزدهم پس از سقوط غرناطه و تصرف آن توسط مسیحیان از این کشور رانده شده بودند. مکتب فلسفی که به دست او بنیاد گذاشته شد، از همان دوران زندگیش بازتاب فراوانی در اروپای قرن هفدهم پیدا کرد و با عنوان اسپینوزیسم در تحولات فلسفی قرون بعد اروپا نیز تأثیری عمیق بخشید. برداشتهای فکری اسپینوزا در مورد مذهب یهودی که تا حد زیادی راهگشای نهضت آزاد اندیشی اروپای قرن فروغ شد در قرنی که او در آن میزیست بکلی تازه و انقلابی بود، بطوریکه بعداً او را پدر نقد علمی کتاب مقدس (Fater)

der Kritischen Biblewissenschaft) لقب دادند. ماجرای تکفیر او توسط جامعه خاخام های یهودی اروپا و متن نفرین نامه معروفی که در بیست و چهار سالگی وی علیه اوصاد شد در صفحات قبل نقل شده است.

اسپینوزا معتقد بود که نوشته های تورات نه وحی خداوند است و نه حتی نوشته های خود آن "پیغمبرانی" که این کتابها به نام آنها نامگذاری شده اند. هیچیک از این پیامبران مسلما پیامی از جانب خدا دریافت نداشته اند و آنچه بیان کرده اند ، بازتاب اندیشه های شخصی آنان بوده است. بهترین دلیل این واقعیت خود کتاب مقدس است که پر از اغلاط و آشفتگی ها است ، و چون تدوین آن به دورانهای مختلف تعلق دارد از هیچگونه همگونی و تداومی برخوردار نیست ، زیرا ریشه مطلب آن صرفا ریشه ای انسانی است و نه آسمانی و آشفتگی آن به طبیعت متغیر یهودیان وابسته است. بهمین دلیل قوانین تورات نه تنها آگاهی بیشتری را برای پیروان خود به همراه نمی آورند ، بلکه یوغ سنگین تری نیز برگردن آنان میگذارند . معجزات تورات هیچکدام اصالتی ندارند ، زیرا اساسا معجزه با قوانین آفرینش جور نمی آید، گذشته از آنکه خود تورات نیز نوشته موسی نیست .

در منطق اسپینوزا قوانین توراتی نمیتوانند رهنمودی برای جهان بشری باشند، زیرا این قوانین برای یک قوم خاص وضع شده اند ، درحالیکه جامعه انسانی نیازمند قانونی است که از نظام فراگیری عالم هستی مایه گرفته باشد . کتاب طبیعت با زبان اعداد و اشکال ریاضی تدوین شده است وقانون حاکم بر آن عقل آدمی است که از عقل کل جهان (Logos) سیراب میشود. معرفت واقعی از راه اندیشه بدست می آید که موهبتی الهی است و نه از راه ابتدال هائی که پیغمبران یهود نسبت داده اند. این معرفت به هرکسی اجازه میدهد که با آزادی کامل به تفکر بپردازد بی آنکه بدین تفکر و تعمق مهر کفر و ارتداد زده شود ، زیرا مرتدان و کافران حقیقی آنهایی هستند که تعلیماتشان بجای خداشناسی کینه و نفرت ببار می آورد و آدمیان را از حقیقت دور و به عبودیت نزدیک میکند . هسته مرکزی برداشتی که اسپینوزا از دین دارد عشق به خداوند (Amor Dei) است که وی تورات را نفی میکند ، زیرا که از چنین عشقی در آن نشانی نمیآید.

همه این مسائل که در قرون هفدهم و هجدهم در اروپای مسیحی مطرح شدند، در قرون اولیه اسلامی نیز از جانب برخی از اندیشمندان که از محیط فکری عصر خود بسیار جلوتر بودند، به صورتهائی گاه پنهان و گاه آشکارا مطرح شده بودند ، و به پاسخهائی کما بیش مشابه آنچه امروز بدین پرسشها داده میشود رسیده بودند. در این پرسشها و پاسخها نقش اصلی را عمدتا متفکرانی ایرانی برعهده داشتند ، هرچند که آزاداندیشانی چون ابوالعلاء معری و ابونواس نیز بهمین راه رفتند . این نوع آوری انقلابی اندیشمندان ایرانی امری طبیعی بود، زیرا که اینان ریشه در زیربنای مذهبی بسیار کهنی داشتند که متفکران جهان نوحاسته اسلامی فاقد آن بودند. فرهنگ مذهبی ایرانی ، پیش از اسلام آئینهائی چون زرتشتی و مهری و مانوی راشکل داده و به مناطق پهناوری در بیرون از مرزهای جغرافیائی خود نیز صادر کرده بود که هر یک از آنها تأثیری عمیق چه در آئین های غیر توحیدی بودائی و برهمنائی و یونانی و رومی ، و چه در مذاهب توحیدی یهودی و مسیحی و مسلمان برجای گذاشته بودند . از نظر اصولی برداشتهای مذهبی این آئینهای آریائی با برداشتهای جزمی هیچیک از آئینهای سامی ، بخصوص یهودی و اسلامی قابل تطبیق نبود. چنین تضاد بنیادی بناچار اصالت همه آن اصول ماوراء الطبیعه را که مذاهب توحیدی سامی بر آنها پایه گذاری شده است برای این متفکران آزاداندیش در برابر علامت سؤال قرار میداد و در نهایت به نفی مسائلی از قبیل پیامبری و وحی و معجزه میشد.

همچنانکه قرن فروغ جهان مسیحیت در متفکرانی چون ولتر و کانت و لسینگ و هگل متبلور شد، قرن پیش رس فروغ اسلامی نیز هشتصد سال پیش از آن عمدتا در چهار اندیشمند برجسته ایرانی : ابن راوندی ، سرخسی، بلخی و به ویژه زکریای رازی تبلور یافت، هرچند که بدین قرن و بدین عصیانگران محدود نماند، زیرا که دو قرن پس از آنان خیام نیز به همین راه رفت، در طول قرون بعد جنبش پرشکوه عرفان ایرانی از همین اندیشه های مانوی مایه گرفت. تفاوت اصولی که در این مورد میان این متفکران با اندیشمندان اروپائی قرن هجدهم وجود داشت این بود که عصیان آنان، به علت اینکه هنوز شرایط آموزشی و اجتماعی جامعه آماده پذیرش افکار

آنها نبود جنبه شخصی داشت ، در صورتیکه در اروپای قرن هیجدهم این عصیان بصورت یک جنبش فکری دسته جمعی صورت گرفت، و موفقیت آن نیز از همانجا آمد.

ابن راوندی، عالم الهیات ، فیلسوف و محقق اواخر قرن سوم هجری در تفسیر معروف خود نوشت که هیچوقت نتوانسته است جواب قانع کننده ای درباره مسئله وجود خدا ، بدان صورتیکه در مذاهب توحیدی توصیف شده است، بیاید. مخالفان معتدلتر او بدین اکتفا کردند که بگویند راوندی با موضوع نزول وحی مخالف بوده و عقیده داشته است که وحی واقعی قدرت ممیزه ای است که خداوند بصورتی یکسان به همه نوع بشر عطا کرده است ، و به عمل تبعیض آمیزی بصورت نزول وحی برای افرادی معین نه عادلانه و نه ضروری است. وی وقوع معجزاتی را نیز که همه پیامبران مدعی آن بوده اند یا پیروان آنان برایشان قائل شده اند بکلی منکر بود و آنرا ابداعی خیالیافته و افسانه پردازانه میدانست ، و در عین حال عقیده داشت که اصل ایرانی دوگانگی خیر و شر چه از نظر حل مسائل این جهانی و چه از نظر مسائل ماوراء الطبیعه بمراتب واقع بینانه تر از اصل توحیدی " یهودی - اسلامی ) است.

سرخسی، دوست و هم دوره تحصیلی ابن راوندی، که سالیان دراز سرپرست و معلم خلیفه عباسی المعتضد در دوران ولیعهدی او بود، در این مورد عقایدی کاملاً مشابه راوندی داشت و او نیز در رساله های متعدد خود موضوع پیغمبری و وحی و معجزه را بر مبنای همان دلایلی که در مورد ابن راوندی گفته شد انکار میکرد. با همه حق تربیتی که او بر شاگرد خود المعتضد داشت ، وی پس از رسیدن به مقام خلافت برای اینکه خود را از عقده ناشی از قیومت او آزاد کند او را به زندان انداخت و سرخسی ده سال زندانی ماند و بعد هم به دستور خلیفه کشته شد . در همه مدت زندان او، شاگردانش هر روزه در پای پنجره زندان گرد می آمدند تا دروس فلسفی و مذهبی او را بشنوند و یاد داشت کنند، و چندین رساله وی در همین شرایط دیکته شد.

احمد بن سهل بلخی ، اندیشمند بزرگ قرن چهارم هجری که همزمان جوانتر این دو بود ، یکی از سرشناس ترین علمای الهیات و در عین حال مورخ و جغرافیادان بزرگ عصر خود بشمار میرفت و بخصوص بلاغت او در حدی بود که وی را یکی از سه تن بلغای درجه اول زبان عربی دانستند و بدو "جاحظ خراسان" لقب دادند. اثر جغرافیائی معروف او صوره الاقالیم یکی از عالیترین آثار نوع خود در جهان اسلامی شناخته شده است ، و حدود الفلسفه او یکی از بهترین آثار فلسفی، ولی جالبترین اثر وی تفسیری است که بر قرآن نوشته و در آن منابع واقعی بسیاری از آنچه را که در قرآن وحی منزل معرفی شده مشخص کرده است، منجمله بر اساس مدارک روشن نشان داده است که اسامی مختلف خداوند در قرآن نه از منبع وحی بلکه از منابع سریانی آمده اند. این محقق نیز یکی از اندیشمندان چهارگانه ای بود که در قرن سوم و چهارم هجری، نظرات آزاد اندیشانه آنان کفر آمیز بشمار آمد و خودشان زندیق و مرتد شناخته شدند.

با اینهمه شاخص ترین چهره این "قرن فروغ" تاریخ اسلام که با هشت قرن فاصله پیشگام قرن فروغ جهان مسیحیت بود، بزرگترین پزشک دنیای اسلامی ، زکریای رازی، ملقب به جالینوس العرب است.

مجموعه آثار رازی شامل 200 تا 271 کتاب و رساله در رشته های مختلف پزشکی، ریاضی ، شیمی ، طبیعیات ، ماوراء الطبیعه ، الهیات، منطق و فلسفه است که تنها به عنوان یکی از آنها میتوان از "الحاوی" دایره المعارف پزشکی سی هزار صفحه ای نام برد که فقط برای ترجمه لاتینی آن در اروپای قرن سیزدهم بیست سال وقت صرف شد و نسخه منحصر بفردی از نخستین چاپ متن این ترجمه در سال 1486 که اکنون در کتابخانه بریشا نگهداری میشود ده کیلو گرم وزن دارد، و چهار قرن تمام به همراه ترجمه قانون ابن سینا کتاب درسی دانشگاههای اروپائی بود.

ولی آنچه در اینجا اختصاصاً مورد تذکر ما است رازی پزشک و شیمیدان و کاشف الکل نیست ، بلکه رازی متفکر و فیلسوفی است که از این دیدگاه در فلسفه اسلامی نقشی کاملاً استثنائی دارد، و شخصیت او در این زمینه میتواند در آن واحد ترکیبی از شخصیتهای اسپینوزا و ولتر و هگل و نیچه و فروید و اینشتاین بحساب آید .

دو کتاب کامل از مجموعه هفده کتاب فلسفی رازی به نام های مخارق الانبیاء ( در نفی پیامبران ) و حیل المتنبیین ( فریبکاریهای پیامبرنمایان ) به شرح اندیشه ها و برداشتهای فلسفی او در زمینه خدا و مذاهب و پیامبران اختصاص یافته است. اصل این هردو کتاب که در فهرست جامع ابوریحان بیرونی از مجموعه تألیفات رازی ، از آنها به عنوان "کفریات" یاد شده از بین رفته است، ولی بخشهایی از مطالب آنها در آثار نویسندگان دیگر بخصوص در کتاب اعلام النبوه ابوحاتم رازی که خودش پیرو آئین اسماعیلی بوده به منظور رد آنها نقل شده است. مجموعه این مطالب منقول در کتابهای مختلف بصورت یازده مبحث مجزا در سال 1939 در یک جلد مستقل توسط خاورشناس برجسته آلمانی Paul Kraus با عنوان لاتینی Abu Mohamed Filii Zachariae Raghensis Opera Philosophica fragmentae (سیره الفلسفیه، بخشهایی از آثار فلسفی ابو محمد بن زکریای رازی) در قاهره به چاپ رسیده ، که خود "پاول کراوس" بعد آنها را در شرحی که درباره رازی در دائره المعارف اسلام Encyclopedia of Islam نوشته خلاصه کرده است.

وی نوشته های رازی را بی پروا ترین اظهار نظر یک فیلسوف و صاحب نظر تاریخ اسلام درباره ماوراء الطبیعه و مذاهب و پیامبران و مسائلی از قبیل وحی و معجزه و رسالت می شمارد و مینویسد که اصالت خاص این اندیشمند در این است که هشت قرن پیش از اروپای ولتر و هگل مخالفت قاطع خود را نه تنها با تعالیم قشری مذاهب، بلکه اصولا با بافت فکری آنها ابراز داشت . کراوس تزه های اصولی رازی را در این راستا چنین خلاصه میکند که : کلیه افراد بشر با حقوقی یکسان و بصورتی مساوی بدنیا می آیند و خالق آنان حقا نمیتواند برای برخی از آنها امتیازی خاص بر دیگران قائل شود، بدینجهت غیر قابل تصور است که خدا کسانی از آنها را به دلخواه خود برگزیند و آنانرا از جمع دیگران جدا کند و بدانان بصورتی تبعیض آمیز رسالت پیغمبری دهد تا حقیقت های او را از طریق وحی دریافت دارند و آنها را به زور شمشیر و از راه جاری کردن سیل خون به دیگر بندگان وی ابلاغ کنند ، درحالیکه برای این خدا آسانتر است که همین حقایق را از راه شعوری که خود او بدین آفریدگان خویش داده است بدانان تفهیم کند ، و اگر جز این باشد مفهوم آن این است که یا خدا عادل نیست و یا آنها تکیه ادعای رسالت او را دارند بدو دروغ میبندند .

از دیدگاه رازی همه آنها تکیه از آغاز تاریخ مدعی پیغمبری شده اند در بدترین احتمال فریبکار بوده اند و در بهترین احتمال تعادل روانی نداشته اند . معجزات مورد ادعای آنان یا معجزاتی که توسط دیگران بدانان نسبت داده شده اند مطلقا بی اساسند، زیرا قوانین جاودانی حاکم بر آفرینش نمیتوانند تنها بخاطر اثبات حقانیت فلان کس از نظر غیر قابل تغییر خود خارج شوند. درباره تنوع مذاهب نیز رازی شدیداً نظر انتقادی دارد، زیرا معتقد است که این تنوع متناقض حقیقت واحدی است که این مذاهب خود را نماینده آن میدانند ، و اگر واقعا از چنین حقیقتی نشان داشتند دیگر دلیلی نداشت که به دنبال یک مذهب مذهب دیگری به میدان بیاید که با مذهب قبلی کلا جزئی تفاوت داشته باشد . از نظر او اگر مردمان بدنبال پیامبران میروند بطور آگاهانه یا ناخودآگاه برای این است که از زیر بار مسئولیت شخصی شان خالی کنند. رازی هیچ دلیل قابل قبولی نمی بیند که یک ملت معین (ملت عرب) این رسالت را بنام خداوند خود قائل شده باشد که ملتهای دیگری را که معلوم نیست چرا از دریافت وحی محروم مانده اند بازور شمشیر به بهشت هدایت کند. از نظر او مذاهب در درجه اول عامل جنگهایی هستند که بشریت را بارها و بارها به خاک و خون کشیده اند، و اضافه بر آن با هرگونه تفکر آزاد و هر پژوهشی علمی که با اسطوره های خود آنها مطابق نباشد دشمنی دارند ، زیرا بجای اندیشه و تشخیص عبودیت و تسلیم میطلبند . رازی هیچیک از کتبی را که آسمانی دانسته شده اند معتبر نمیداند و معتقد است که خداوند بجای اینکه هر چند یکبار کتابی را به زبان خاصی برای قوم معینی بفرستد ، میتواند آدمیان را از راه اندیشه و ادراک آنان به راه مورد نظر خویش هدایت کند بی آنکه گروهی از آنها را برای اینکار مأمور کشتن گروهی دیگر کرده باشد. و تکیه یک داعی اسماعیلی از او میپرسد که آیا یک فیلسوف میتواند پیرو مذهبی باشد که از راه وحی بدو رسیده است، جواب میدهد " چطور کسی که خود را فیلسوف میداند و بنا بر این ادعای استدلال و منطق میکند ، میتواند این مجموعه های ضد و نقیض را که به نام وحی بدو عرضه شده اند باور کند بی آنکه حتی حق تردیدی را درباره آنها داشته باشد؟" باینهمه، رازی به درک واقعی خداوند و قوانین او از طریق دانش و فلسفه عمیقاً اعتقاد دارد و معتقد است

که علم در بسیار موارد بهتر از مذهب می‌تواند راهگشای حقیقت الهی باشد. پاول کراوس در پایان نقد خود می‌نویسد: "مکتب فکری رازی بی تردید در برگیرنده حادثترین جدل فلسفی است که در قرون وسطی علیه مذهب صورت گرفته است. بخشی از ضوابط این مکتب احتمالا از اندیشه های مانویان و بخشی دیگر از ضوابط فلسفی یونان کهن الهام گرفته اند ، ولی بیش از هر چیز اندیشه و استدلال مستقل و نیرومند خود رازی است که بدین برداشت پیشگامانه شکل داده است."

لازم به یادآوری است که رازی در زندگی حرفه ای خود یکی از نودوست ترین پزشکان عصر خویش بود، در حدی که در عین آنکه جالینوس العرب نامیده می‌شد طبیب الفقرا نیز لقب گرفته بود، زیرا همواره تنگدستان را به رایگان می‌پذیرفت و غالبا هزینه درمان آنانرا نیز از کیسه خود می‌پرداخت ، در صورتیکه دعوتهای پیاپی را که از جانب امرای مختلف عصر از او به عنوان بزرگترین پزشک جهان اسلام می‌شد رد می‌کرد. از بیعدالتیهای اجتماعی چنان رنج می‌برد که وقتی که در پایان عمر کور شد و بدو پیشنهاد کردند که به روش ابداعی خود او ویرا مورد عمل جراحی قرار دهند گفت که ترجیح می‌دهد کور بماند و دوباره چشم به زشتی هائی که عمری شاهد آن بوده است نگشاید.

درست هزار سال بعد از زکریای رازی ، تقریبا تمام اندیشه ها و برداشتهای او را درباره خدا، ماوراء الطبیعه ، مذاهب ، پیمبران، وحی و معجزه، باشباهتی شگفت انگیز از زبان یکی از بزرگترین نوابع عصر ما، آلبرت اینشتاین میتوان شنید، و اتفاقا توصیفی هم که موریس مترلینک از اینشتاین بصورت "مردی که مغز او والاترین جایگاه اندیشه بشری عصر ما است" میکند مشابه وصف جرج سارتن از زکریای رازی در "تاریخ علم" او است که در آن وی یک دوران کامل از تاریخ علمی جهان را "عصر رازی" بعنوان شاخص ترین اندیشمند عصر، نامیده است .

کلود آلگر وزیر کنونی آموزش و پرورش فرانسه که شخصا فیزیکیان سرشناسی است، در تازه ترین کتاب خودش بنام " خدا در برابر دانش " ( که قبلا نیز چند بار در این کتاب از آن سخن رفته است)، در ارتباط با دیدگاههای مذهبی و ماوراء الطبیعه اینشتاین مینویسد:

" اینشتاین خودش یهودی است، ولی آئین یهودی را بطور کامل نفی میکند و خدای تورات را خدائی سنگدل، حقیر، کینه توز و انتقامجو مینامد که شایسته هیچ احترامی نیست. کارگردانان همه مذاهب را به شدت مورد حمله قرار میدهد و تعصبات فکری آنان را باهمین قاطعیت محکوم میکند ، و بعد از آنکه در هیچیک از این مواردجای تردیدی باقی نمیگذارد ، تأکید میکند که به خدا عمیقا اعتقاد دارد، و از آن بالاتر ، اصولا برای هر پژوهش علمی زیربنائی مذهبی قائل است ، زیرا که یک اندیشه واقعی علمی نمیتواند از یک دید کائناتی جدا باشد. تلاش جهان دانش را برای کشف قوانین حاکم بر کائنات، قبول ضمنی این واقعیت میدانند که این کائنات تابع نظم مشخص است و بنابراین آفریننده ای برای این نظم وجود دارد. و میپرسد : آیا کوشش برای شناسائی قوانین ساده ولی ناشناخته ای که پیچیدگی ظاهری جهان آفرینش بر آنها تکیه دارد خود نمایانگر تلاشی عرفانی نیست که آدمی را با آفریننده خود پیوند میدهد؟" در ارزیابی ارتباط فرضی خدا با مذاهب، اینشتاین در اثر معروف خود "جهان، آنطور که من میبینم"، مینویسد: " کسی که واقعا درک کرده باشد که سراسر کائنات بر پایه قانون علت و معلول در گردش است و بروز کمترین اختلالی در این نظم ساختار همه جهان آفرینش را برهم میریزد، مطلقا نمیتواند افسانه ای بنام معجزه را بپذیرد، یعنی نمیتواند در این دستگاه مافوق بزرگ جایی برای خدا یا برای مذهبی بیابد که نظم موجود را به دلخواه خود وبا انگیزه هائی خاص تغییر دهد ، و بر پایه پاداش یا کیفر کارهای آدمیان قوانین کائناتی رادرجهاتی معین به انحراف درآورد، همانطور که انسانها نمیتوانند از قبول مسئولیت خود با این توجیه که آلهائی در دست خدایانی فرضی بیش نیستند سرباز زنند، و خود را شیئی بیرونی تلقی کنند که مسئول کرده های خویش نیست."

درجای دیگر از همین کتاب، وی درباره درک سنتی جوامع بشری از مفهوم خدا مینویسد:

"معتقدات ساده لوحانه توده ها همواره خدا را موجود غول آسائی تصور کرده است که باید هم از او ترسید و هم در صدد جلب رضایت و عطفش بود، و در هر دو حال باید با او روابط دوجانبه برقرار کرد تا از رویارویی با وی احتراز شده باشد. ولی جهان دانش بر اساس قانون علت و معلول همین خدا را در واقعیت نظم بینهایت بزرگ و در عین حال هماهنگی میجوید که بر مبنای آن میتوان آینده را بهمان صورتی ردیابی کرد که گذشته را، و قوانین تغییر ناپذیر آفرینش را جلوه گاه قدرت موزون و بی تبعیضی در چنان ابعادی دید که اندیشه بشری، در هر حدی از تنوع و دور بینی، در برابر آن حتی ذره ناپیدائی بحساب نمی آید."

تحلیل اینشتاین از مذاهب بر این اصل کلی متکی است که هر مذهبی در درجه اول از ترس از جهان ناشناخته مایه میگیرد، و مینویسد که: "در تاریخ تمدن بشری، این ترس بطور منظم توسط طبقه ای دامن زده شده و مورد بهره برداری قرار گرفته است که روحانیت نام دارد و بر این اساس سازمان داده شده است که خود را رابط انسانها با قدرتهائی رعب انگیز قلمداد کند تا سلطه جوئی خویش را از این راه تثبیت کرده باشد. در جریان عمل گاه زمامداران، خواه بصورت پادشاه و خواه طبقات ممتاز، در راه حفظ قدرت سیاسی یا دفاع از منافع و امتیازات مادی خود مستقیماً ایفای این نقش مذهبی را بعهده گرفته اند و گاه نیز میان آنان و طبقات روحانی در این راه ائتلاف نزدیکی برقرار شده است که از اشتراک منافع این دو در امر استیلا جوئی اقلیتی ممتاز بر اکثریتی مطیع، و استثمار این اکثریت توسط این اقلیت سرچشمه میگیرد". و از این ارزیابی نتیجه میگیرد که: کار اساسی همه تشکیلات مذهبی، اعم از کنیسه و کلیسا و مسجد، در هر مقطع زمانی و مکانی، مبارزه با دانش و سرکوبی آزاداندیشان به اتهام انحراف از قوانین مقدس مذهبی بوده است، زیرا تثبیت حاکمیت آنان مستلزم این بوده است که پیروان مذاهب همواره صغیرانی باقی بمانند که حق و اجازه سئوالی را درباره اصالت بیچون و چرای آنچه به نام واقعیتهای آسمانی بدیشان عرضه میشود نداشته باشند. اگر آئین یهودی را از پیغمبران بزرگ و کوچک آن جدا کنند، و اگر مسیحیت و اسلام را از پیرایه های سنتی خود بپیرایند و به ویژه اگر آنها را از سلطه روحانیت هائی که در طول قرون بدانان تحمیل شده اند خلاصی بخشند، دستیابی توده های عظیم یهودی و مسیحی و مسلمان به زیربنائی مشترک یعنی به توحیدی واقعی، و نه آن توحید های کاذبی که بدانان ارائه کرده اند، امکان پذیر خواهد بود.

نتیجه گیری نهائی اینشتاین از همه اینها این است که خدا را از راه مذاهب نمیتوان شناخت، بلکه از راه آموزش و دانش میتوان شناخت، و فتوای اونیز در این مورد این است که: "آینده هر کشور، هر جامعه، هر خانواده، هر فرد، و در نهایت آینده جامعه بشری در گرو افسانه ها و اسطوره های اجدادی نیست، در گرو درجه بینش یعنی درجه آموزش او است."

\* \* \*

همچنانکه در روزگاری کهن آئین های اساطیری جای خود را به آئینهای نوخاسته توحیدی سپردند، در جهان کنونی ما خود این آئینهای توحیدی در جریان آنند که جای اعتبار متزلزل شده خویش را به برداشت واقع بینانه تری از مذهب و از اندیشه مذهبی بسپارند که این بار نه در اسطوره های ساخته و پرداخته شیوخ و کاهنان کهن، بلکه در دانش و بینش پیشرفته جهان پایان هزاره دوم ریشه دارد. و شمار پیوسته بیشتری از پرورش یافتگان این جهان نو دیگر به خلل ناپذیری بیچون و چرای آنچه کسانی، در طول قرون، با ادعای کلید داری حقیقت مطلق به پدرانشان عرضه کرده بودند اعتقاد ندارند، بدین دلیل روشن که تقریباً همه این حقیقتهای "آسمانی" در رویارویی با واقعیتهای زمینی جهان دانش یکی پس از دیگری از اعتبار افتاده اند.

با اینهمه این بدین معنی نیست که تمدن جهان کنونی از دین بریده باشد یا در جریان چنین جدائی باشد. راست است که هم اکنون بسیاری از مردم جهان به "بی خدائی" *atheism* گرائیده اند، ولی اکثریت بسیار بزرگتری همچنان به گرایش عاطفی خویش نسبت به حقیقتی فراسوی جهان مادی و واقعیتهای ریاضی آن پایبند مانده اند. آنچه گریذگان این اکثریت واقعا میطلبند بیخدائی نیست، شناخت اصلتتری از خدا و پیوند معنوی تری با او است که

الزما از مجرای مذاهبی معین و تشریفات و مقرراتی پیش ساخته نمیگذرد. زبان حال واقعی اینان این گفته دلنشین سخنوری پارسی است که :

رهی جز مسجد و میخانه میجویم ، که میبینم

گروهی خود پرست اینجا و جمعی بت پرست آنجا !

این واقعیت تاریخی دیرینه را در عین حال نا دیده نمیتوان گرفت که هیچ سنت ریشه گرفته کهن را یکروزه ترک نمیتوان گفت. سالها پیش از این سدهی جهان دیده ما گفته بود.

سعدی ، به روزگاران مهری نشسته در دل

بیرون نمیتوان کرد، الا به روزگاران !

و در قرن گذشته، صاحبظری از جهان غرب در همین ارزیابی نوشت:

"در نهاد هرانسان بالغ و عاقل جهان امروزما، حتی در بهترین شرایط فکری و آموزشی، غالبا دو شخصیت متفاوت نهفته است: یکی انسان مدرن، آنچنانکه تحصیلات و مطالعات او همراه با محیط اخلاقی و اجتماعی وی آنرا ساخته اند، دیگری انسانی کهن که خمیر مایه عاطفی او در کارگاه نفوذ های اجدادی شکل گرفته و بر ضمیر ناخودآگاهش عمیقا نقش اندیشه ها و اعتقادات گذشته ای دراز زده شده است. در نزد بسیاری از ما در لحظات انتخاب نهائی همین ضمیر ناخودآگاه است که علیرغم همه واقعیهائی پذیرفته شده ، واکنش های اجدادی را بصورتی ظاهرا نو به میان می آورد و اندیشه های میراثی آنرا کلمه به کلمه به ما دیکته میکند، ولو اینکه این بار بدانها رنگ آزاد اندیشی زده شده باشد" (گوستاو لوبون: تمدن اعراب).

بااینهمه ، وبرمینای همین واقع نگری، تردید نمیتوان کردکه در شرایط نوین دانش و بینش بشری و با جابجائی الزامی نسلهها ، گرایش نوجوئی و به اصطلاح رایج امروزی پاکسازی مذهبی در جهان قرن بیست و یکم بطور منظم بیشتر و پای بندیهای ناخودآگاه سنتی بصورت اجتناب ناپذیر کمتر خواهند شد ، هرچند که در مسیر چنین تحولی طبعا همه کشورها و ملت های جهان ما نمیتوانند مواضعی یکسان داشته باشند: بخشی از آنان که در سطح بالاتری از پیشرفتهای آموزشی و اجتماعی و اقتصادی قرار دارند - و در حال حاضر قسمت بزرگی از جهان مسیحیت و کشورهای متری دیگر چون ژاپن در این طبقه اند - هم گرایش و هم آمادگی بیشتری برای نوین نواندیشی دارند . بنیاد گرایی ها و افراط گریهای مذهبی ، بخصوص در صورت پرخاشجویانه آنها، دیگر عملا جائی در این جهان ندارند، کسی در آنها از بابت نوع مذهبی که دارد یا از بابت کمی و زیادی ایمان خود و یا درجه پایبندی خود به اجرای فرائض و مستحبات مذهبی مورد بازخواست قرار نمیگیرد، هرکس نیز میتواند آشکارا اعلام ببیدنی کند یا آزادانه مذهب خویش را تغییر دهد. البته هنوز مواردی چون رویا روئی کاتولیکها و پروتستانهای ایرلند شمالی یا سربهای ارتدکس و مسلمانان بوسنیائی را میتوان یافت که نشان از خشونت های مذهبی دارد، ولی همه میدانند که این رویا روئیها بسیار بیش از جنبه مذهبی ریشه سیاسی و ملی دارند. بخش دیگری از همین جامعه بشری که عمدتا از کشورهای بودائی - سومین مذهب بزرگ جهان حاضر- تشکیل میشود، هرچند که غالبا نسبت به جهان غرب در سطح پائین تری از پیشرفتگی قرار دارد، از نظر ساختار فلسفی آئین خود اصولا گرایشی به خشونت و پرخاشگری مذهبی ندارد. بخش سومی از این جوامع جهانی، "آنمیست" های افریقائی و استرالیائی و بومیان جزائر اقیانوس آرام و نظایر آنهاست که اصولا دیدگاهی مذهبی به مفهوم سنتی آن ندارند ، و از بنیاد گراییها و پرخاشجوئی های مذهبی نیز بدورند.

در مقابل همه اینها، بخشی چهارمین از جهان مذهبی وجود دارد که همچنان درآشتی ناپذیری سنتی و تعصبا و بنیادگرانیهای غالباً جشنونت آمیز باقی مانده است، هرچند که ریشه واقعی این همه را در نابسامانیهای اجتماعی و سیاسی و به ویژه اقتصادی آن باید جست. تقریباً همه اعضای این بخش از جهان را کشورهای اسلامی تشکیل میدهند. همه این کشورهای پنجاه گانه اسلامی کشورهای جهان سوم هستند، با سطح علمی و آموزشی پایین تر از جهان غرب و با اقتصاد هائی نابسامان، جز در مواردی که مصنوعاً با درآمد های نفتی مربوط میشود. هیچیک از این کشورها، با آنکه درقانونهای اساسی تقریباً همه آنها بر دموکراسی تأکید نهاده شده است، بصورت واقعا دموکراتیک اداره نمیشوند و درهیچکدام نیز حتی در ترکیه لائیک آزادی مذهبی بمفهوم اصیل آن وجود ندارد. بهمین جهت دریچه اطمینانی که در جهان مسیحیت با واقع بینی توسط خود کلیسا گشوده شده است دراین جهان اسلامی همچنان بسته مانده است، و چنین مجتمع متحجری را الزاماً خطر انفجاری فراگیر تهدید میکند. اگر من اختصاصاً بر این واقعیت تکیه میگذارم، بدین جهت است که عقیده دارم ایران، با بهره گیری از میراث فرهنگی سرشار خویش، هم میتواند و هم میباید نقش ممتازی را در برداشت جهانی دنیای فردا از اندیشه مذهبی و از معنویت ایفاکند.

ایران ما درطول سه هزار سال همواره یک کانون پویای نوآوری مذهبی بوده است. اگر در این مدت جهان پیغمبر خیز سامی آئینهای سه گانه یهودی و مسیحی و اسلام را پدید آورده، ایران نیز به تنهایی زادگاه سه آئین آریائی مهری و زرتشتی و مانوی بوده است که هیچکدام از آنها اصالتی کمتر از آئینهای سامی نداشته اند.

و اگر سرانجام این مذهب سامی دوام بیشتری یافتند بخاطر این بود که قدرتهای نظامی نیرومند تری از جانب آنها بکار گرفته شد، نه اینکه معنویت والاتری عرضه شده باشد. صاحبنظری ازهمین جهان غرب، در یکی از تازه ترین پژوهشهایی که در این زمینه به چاپ رسیده، در ارزیابی این واقعیت مینویسد: " تاریخ مذاهب بما آموخته است که تنها خدایانی پای برجا میمانند که قدرت نظامی بیشتری را پشتوانه خود داشته باشند. خدائی که درکتابهای مقدس خدای محرومان و مستضعفان اعلام شده بود در درازای قرون عملاً درجهبه زورمندان یعنی سلاطین و خلفا و پاپها و استعمارگران جای گرفت و خدایان دیگر وقتی در برابر آنها میدان خالی کردند که با شمشیرهای برنده تری روبرو شدند. حتی آئین بیخدای بودا، و قتیکه شمشیر آشوکا از پشت سرش برداشته شد زادگاه هندی خود را ترک گفت و در سرزمینهایی دیگر مسکن گزید که نیروهای نظامی دراختیارش گذاشتند. تاریخ خدایان توحیدی در عمل تاریخ امپریالیسم مذهبی است و هر سیستم امپریالیستی الزاماً بر دو پایه شمشیر و پول تکیه دارد(مسادیه: تاریخ عمومی خدا). این سخن ارنست رنان قبلاً نقل شد که اگر مسیحیت درآغاز کار خود به بیماری فلج مبتلا شده بود، امروز آئین میترا در جای آن آئین برتر جهان بود. این گفته هگل نیز گفته شناخته شده ای است که آئین زرتشتی در برابر شمشیر عرب شکست خورد و نه در برابر اسلام. شاید نیازی بدین تذکر نباشد که در سرکوبی آئین مانوی نیز هر دو شمشیر مسیحی و مسلمان متفقاً بکار افتادند.

درآغاز قرن گذشته، هگل در اثر معروف خود ( *Vorlesungen über die Philosophie der Religion* درسهائی درباره فلسفه مذهب ) دراین باره نوشت: " آئین زرتشتی ایران نخستین آئینی بود که بعدی جهانی داشت، زیرا خواست خدای آن، اهورامزدا، این بود که فروغ هر چه دورتر و بیشتر گسترش یابد. در آئین کهن ایرانی هر اصل اخلاقی نتیجه منطقی قانون تکامل براساس پیکار دائمی خیر و شر و روشنائی با تاریکی است، و درچنین رویارویی آدمی بجای اینکه مانند دیگر مذاهب مواظب باشد اصول اخلاقی را بصورت اوامری آسمانی بی چون و چرا بپذیرد و خودش حق دخالتی در آنها نداشته باشد، خود در قلمرو اندیشه و تشخیص خویش نقشی تعیین کننده دارد، و گوئی مقام والائی در برابر آفریدگار خود پیدا کرده است."

در نیمه دوم همان قرن، کنت دو گوبینو در *Histoire des Perses* (تاریخ ایرانیان) خود در ارزیابی دیگری درهمین زمینه نوشت: " زرتشت سراسر جهان را میدان نبرد روشنائی، زندگی، راستی، آبادانی و تندرستی از یکسو، و تاریکی، مرگ، دروغ، ویرانی و بیماری از سوی دیگر می شمارد، و در پندار او تا هنگامیکه این نبرد با پیروزی نهائی اهورامزدا بر اهریمن به پایان نرسیده است همه آدمیان دراین پیکار سهیمند و وظیفه دارند که

آگاهانه در جبهه خیر علیه شر اهورامزدا را یاری دهند. در برداشت زرتشت آدمی در گزینش خوب و بد مختار است، و در این راستا مقامی چنان ارجمند دارد که نیکی گفتار و پندار و کردارش برای پیروزی روشنی بر ظلمت ضرورتی بنیادی پیدا میکند. برخلاف مذاهب سامی که بدن را خوار و دنیا را بیمقدار میدانند در آئین ایرانی هر فردی این رسالت را برعهده دارد که نیرومند و کوشا و سازنده و آفریننده باشد. و قتیکه این آموزشها را در نظر میگیریم، خوب احساس میکنیم که هرچند خدای Bible قطعا خدای بزرگی است، ولی ملت Bible در مقایسه با ملتی که چنین اصول و تعالیمی دارد ملت کوچکی است، زیرا این اصول با آن دروغها و فریبکاریها و خودخواهیها و کوتاه نظریهای درون خیمه های شیوخ که تورات به تفصیل برای ما حکایت میکند وجه اشتراکی ندارند."

در ارزیابی بازهم جالب دیگری در همین زمینه، کرگلینگر استاد سرشناس تاریخ مذاهب در کتاب معروف (بررسیهایی درباره پیدایش و گسترش زندگی مذهبی) مینویسد: فرد انسانی وجود مجزائی نیست که تنها به رستگاری خودش بیندیشد، با این منطق که اگر فرائض مذهبی خویش را بطور کامل انجام دهد شایسته آن بهشتی شود که بدون دخالت او ساخته شده است، بلکه او همکار الزامی پروردگار خود در طریق هدایت جهان در مسیر روشنائی است و از چنین دیدگاهی حکم سرباز یا کارگری را دارد که در راه تحقق یک طرح بسیار بزرگ کار میکند، نه تنها برای زندگی شخصی خودش، بلکه برای همه جهان آفرینش و در پیکاری همه جانبه برای پیروزی نهائی فروغ بر تاریکی و زندگی بر مرگ. با چنین برداشتی بنیادی، برای نخستین بار در تاریخ مذاهب جهان اصولی مطرح میشود که در هیچ آئین دیگر سابقه ندارد."

و باز هم یک محقق نامی تاریخ ایران، آرتور کریستن سن، در کتاب "نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایرانیان" در این باره مینویسد: "تفکیک آشکار دو دنیای فروغ و ظلمت، و رابطه نزدیک آدمی با ساختار کائنات و نقشی که خود او در این رویارویی ایفا میکند از ویژگیهای بنیادی آئین مزدائی ایران است که وارد دیگر آئین های آسیای مقدم شده است". این آزادی تشخیص و آزادی انتخاب تقریباً در سراسر سرودهای معروف زرتشت (گاتاها) منعکس است: "سخن هارا بشنوید و با اندیشه روشن در آنها بنگرید و راهی را که باید در پیش گیرید برای خود برگزینید. از آن دو مینوی همزادی که در آغاز آفرینش در اندیشه و انگار پدیدار شدند، یکی نیکی را مینمایاند دیگری بدی را، و میان این دو دانا راستی را برمیگزیند و نادان دروغ را" (سرود سی ام، بندهای دوم و سوم)؛ "ای مزدا، هنگامیکه برای ما تن و خرد آفریدی و به تن ما جان دادی و توانایی گفتار و کردار، از ما خواستی که راه خویش را آزادانه برگزینیم و بدخواه خود به راستی یا به گزری رویم" (سرود سی و یکم، بند یازدهم)، خود زرتشت نیز مدعی شناخت حقیقت از راه وحی نمیشود، بلکه آنرا زاده اندیشه و ادراک خویش میشناسد: "ای مزدا، هنگامیکه ترا با نیروی اندیشه ام شناختم، دریافتم که تو سرآغاز و سرانجام هستی و آن سرچشمه اندیشه نیکی که به آدمیان آزادی گزینش داده ای تا راه راستین خویش را برگزینند" (سرود سی و یکم، بندهای 8 و 9). کسی که راه فروغ را در این انتخاب برمیگزیند، از آن پس دوست و یاور اهورامزدا است و نه بنده بی اختیار و سربه فرمان او. این ویژگی در بند دیگری از همین سرود منعکس شده است: "اهورامزدا با خداوندی و سروری خود، رسائی و جاودانگی و راستی و شهریاری و پاک منشی را به آن کس ارزانی میدارد که در اندیشه و در کردار دوست او باشد. یاور ارجمند اهورا کسی است که گفتار و کردارش نشان از راستی و نکوئی دهد" (سرود سی و یکم، بندهای 21 و 22).

این اندیشه تفکیک بنیادی خیر و شر و آزادی آدمی در گزینش یکی از آنها، در آئین دیگر ایرانی، مانویت نیز منعکس شده است.

مانویان با منطق "جبری" دو آئین توحیدی یهودی و مسیحی مخالف بودند، زیرا معتقد بودند که اگر چنین باشد خدای واحد حق کیفر خطاکارانی را که خود مسئول گمراهی آنان بوده است ندارد و اصولاً تصور خدائی یگانه که خیر و شر هر دو مخلوق او و ناشی از مشیت او باشند نامعقول است. قانونگزاری نیز، در آئین مانی وظیفه خود آدمیان بود و بهمین جهت، چنانکه دو محقق برجسته قرون چهارم و پنجم هجری، بغدادی در اصول الدین و

معتزلی در تثبیت دلایل النبوه خود تذکر داده اند مانویان پیمبران بنی اسرائیل را که مدعی آوردن قوانین الهی بودند فرستادگان اهریمن میخواندند.

اندیشه مذهبی و فلسفی مانی بخصوص پس از مرگ خود او، همانند آنچه در مورد عیسی اتفاق افتاده بود، به خارج از مرزهای ایران رفت و از چین تا اسپانیا، درآسیا و افریقای شمالی و اروپای مسیحی گسترش یافت و بعدا خمیرمایه نهضت بزرگ معتزله در دنیای اسلامی و جنبشهای بوگومیل و کاتار در اروپای مسیحی و نقش بنیادی آنها در هر دو مورد شد، که یک دانشمند سرشناس قرن خود ما، آنرا، تا آنجا که به حماسه کاتار در اروپای قرون وسطی مربوط میشود "طنین یکی از پرشکوه ترین پیامهای مذهبی ایران در تاریخ جهان" نامیده است (شارل هانری پوئش در کتاب روح ایران).

همین اندیشه های مانوی، بعدا سنگ زیربنائی مکتب عرفان ایرانی شد که اساس فکری آن رابطه دوستانه و حتی عاشقانه انسان با پروردگار بود. لویی ماسینیون متخصص سرشناس عرفان اسلامی و مولف اثر تحقیقی بسیار ارزشمندی درباره حلاج، در ارزیابی این واقعیت مینویسد:

"برخلاف اعراب و دیگر اقوام سامی که رابطه آنها با خداوند همواره یکنوع احترام آمیخته با ترس و نگرانی بوده است، عرفای ایرانی رابطه ای را براساس عشق و محبت با پروردگار خود پی ریزی کرده اند، و با او با چنان صفا و صمیمیتی سخن گفته اند که در قرآن نیامده، و برای نخستین بار حلاج در بیان رابطه خالق و مخلوق بکار برده است".

پژوهشگر سرشناس دیگر عرفان اسلامی، الکسندرگیب، در "بررسیهایی در تمدن اسلامی" در همین باره مینویسد: "آنچه عادتاً عرفان اسلامی نامیده میشود بر رویهم زاده اندیشه ایرانی است. میتوان گفت تلاش ایرانیان برای تغییر دیدگاه مذهبی تمام جهان مسلمان از راه اشاعه تصوف و مجموعه اشعار عارفانه ای که شهرتی تقریباً همانند شهرت قرآن یافته اند در حکم انتقامی بود که ایران از آئینی که با شمشیر بدو تحمیل شده بود میگرفت. عشق عرفانی عرفای ایران که اعتراض و عصیان آشکار علیه ضوابط قشری و متعصبانه مذهبی بود، تأثیری بنیادی در نسلهای پیاپی مسلمانان و از راه آنان در آسیا و اروپای غیر مسلمان بخشید، بطوریکه میتوان گفت ایران از این راه در عالم اندیشه و فرهنگ، امپراتوری بمراتب گسترده تری از امپراتوری جهان کورش و داریوش برای خود بوجود آورد".

پژوهشگر سرشناسی دیگر، از همه اینها نتیجه گیری میکند که "اگر نیروی معنوی یک مجتمع اخلاقی و مذهبی براساس گسترش آن از راه اندیشه و نه از طریق جنگ و کشتار اندازه گیری شود، باید قاطعاً گفت که در این راستا عامل ایرانی در تاریخ مذاهب جهان مقامی بسیار بالاتر از مجموع عوامل یهودی و مسیحی و اسلامی دارد" (شارل اوتران در کتاب میترا، زرتشت و زیربنای آریائی مسیحیت). وشاعره نامی انگلستان، گرتروود بل، مترجم حافظ، در ارزیابی شیوائی که ادوارد براون در "تاریخ ادبیات ایران" از او نقل میکند، در همین زمینه مینویسد: "وارستگی از محدوده زمانی و مکانی و گرایش بسوی جهان بینی و جهان اندیشی، از ویژگی های بنیادی فرهنگ ایرانی است، که نمونه بارزی از آنرا در مقایسه آثار دو مظهر بزرگ فرهنگ غرب و فرهنگ شرق: دانته ایتالیا و حافظ ایران میتوان یافت - که تقریباً معاصر یکدیگر بودند. در دوران حافظ، شهر شیراز که وی همان اندازه بدان دل بسته بود که دانته دل بسته فلورانس بود، چند بار محاصره و مسخر شد. حافظ پادشاهان و شاهزادگان متعددی را دید که بر اریکه قدرت نشستند و بعد نیز از آن فرو افتادند، بی آنکه تقریباً هیچ بازتابی از آنها در شعر سحرانگیز او بماند، در صورتیکه برداشتهای فلسفی و جهانی دانته صرفاً مربوط به زمان و مکان خود او میشد، و در نتیجه آنچه برای دوران خود او واقعیهائی مشخص بود، امروز برای ما تصویرهایی نامأنوس، گاه زیبا و گاه هراس انگیز بیش نیست. ولی تصویری که حافظ ترسیم میکند افقی بسیار گسترده تر دارد که از قید زمان و مکان بیرون است، چنانکه گوئی دیده جهان بینی او با نگرشی شگفت آور بدان اندیشه ها و ادراکهائی که میبایست ما در دورانهائی دورتر بدانها دست یابیم راه یافته و آنها را از نزدیک شناخته است. آنچه او بیان میکند از قید زمان و مکان بیرون است، و لاجرم امروز نیز مستان و هشیاران دور و نزدیک

میتوانند بهمان گرمی " به شعر حافظ شیراز " پای بکوبند که در دوران خود او سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی پای میکوفتند".

برترین خصیصه این خدائی جوئی عرفان ایرانی ، جهانی بودن مطلق آن است. عارف پارسی خدا را در مقامی بالاتر از جدائیهای کنیسه و کلیسا و مسجد میجوید و بخلاف انحصار طلبی خاخام و کشیش و مفتی او را متعلق به همه و همه را متعلق به او می شمارد. بهمان اندازه در خرابات مغان نور خدا می بیند که در محراب کلیسا و در رواق مسجد می بیند، و ندای این خدا را با همان رسائی در میکند می شنود که میتواند در صومعه بشنود. گاه هم اصولا این ندا را در صومعه نمی شنود ولی در صفای خرابات می شنود:

در صومعه چون راه ندادند مرا دوش      رفتم به در می کده، دیدم که فراز است

از می کده آواز بر آمد که : عراقی      در باز تو خود را که در می کده باز است

برای این عارف، کفر و دین باز تاب خدا و بیخدائی نیستند، راههای دوگانه ای هستند که به یک سر منزل میرسند:

گر سر عشق خواهی، از کفر دین گذر کن      کانجا که عشق آمد نه جای کفر و دین است

و آنجا که یهودی و ترسا رو به اورشلیم دارند و مسلمان رو به کعبه ، او همه اینها را تنها خانه می بیند و خود سراغ صاحبخانه میگیرد و میگوید:

اینهمه جنگ و جدل حاصل کومه نظری است      چون نظر باز کنی ، کعبه و بتخانه یکی است!

بسیار پیش از صاحب نظران قرن فروغ ، عرفای ما اصالت بتها و بت پرستان "توحیدی" را همسنگ بتها و بت پرستهای اساطیری مورد سؤال قرار داده و از زبان سعدی شیراز (هرچند که وی آشکارا در مکتب عرفان نبود) گفته بودند:

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را      بر باد فلاشی دهیم این شرک تقوی نام را

هر ساعت از نو قبله ای با بت پرستی میرود      توحید بر ما عرضه کن، تا بشکنیم اصنام را!

وسخنوری دیگر از عصر خود ما ، بنوبه خود درباره دوزخ این کلید داران میگفت:

بقدر فهم تو کردند وصف دوزخ را      که مار هفت سر و عقرب دو سر دارد !

سخنور سرشناسی دیگر از همین قرن خود ما ، بی اعتقادی دیرینه فرهنگ ایرانی را به دوزخ و بهشت مجتهدان و مقلدان ، با نیشخندی چنان ظریفانه منعکس کرده است اگر عین قصیده کوتاه او در این باره نقل نشود:

ترسم من از جهنم و آتشفشان او	وان مالک عذاب و عمود گران او
آن ازدهای او که دمش هست صد ذراع	وان آدمی که رفته میان دهان او
آن رود آتشین که از او بگذرد سعیر	وان مار هشت پا و نهنگ کلان او
آن گرز آتشی که فرود آید از هوا	بر مغز شخص عاصی و بر استخوان او
آن چاه ویل در طبقه هفتمین که هست	تابوت دشمنان علی در میان او
آن عقربی که خلق گزیند سوی مار،	از زخم نیش پر خطر جان ستان او
جز چند تن زما علما ، جلفای کائنات	هستند غرق لجه آتشفشان او
جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست	در دوزخ است روز قیامت مکان او
وز شیعه نیز هر که فکل بست و شیک شد	سوزد به نار هیکل چون پرنیان او
مشکل به جز من و تو به روز جزا کسی	ز آن گرز آتشین بجهد مادیان او
تنها برای ما و تو یزدان درست کرد	خلد برین و آن چمن بیکران او
آن باغهای عالی و جویهای پر شراب	وان قصرهای عالی و آب روان او
آن خانه های خلوت و غلمان و حورعین	و آن قابهای پر پلو و زعفران او
فردای من و جناب تو و جوی انگبین	و آن کوثری که جفت زخم در میان او

بشریت پایان قرن بیستمی که خیلی زود پا به قرنی تازه و هزاره ای تازه خواهد گذاشت ، آن بشریت قرون وسطائی نیست که هزار سال پیش از این پا به هزاره دوم گذاشته بود. بشریتی است که تقریباً همه شرایط مادی و معنوی زندگی او در طول این هزاره تغییری بنیادی کرده است . دنیای زمینی او با اکتشافات جغرافیائی دو برابر و جهان آسمانی او با اکتشافات علمی چند میلیارد برابر شده است. میکروسکوپیها و تلسکوپیها ی او وی را با ناشناخته هائی بینهایت کوچک و بینهایت بزرگ آشنا کرده اند. زندگی روزمره او با دستاورد های دانش و صنعت رنگی بکلی تازه بخود گرفته است و سطح آموزشی او در ابعادی که همه این دگرگونی ها را امکان پذیر سازد بالا رفته است. شمار کسانی که درجهان امروز ما آموزشهای دانشگاهی دیده اند سه برابر شمار تمام مردم روی زمین درسال 1000 میلادی است.

درچنین شرایطی ، ازچنین جامعه بشری پایان هزاره دوم توقع نمیتوان داشت که در قلمرو همه ضوابط مادی و معنوی تحولی چنین فراگیر در پشت سر گذاشته باشد، ولی در قلمرو اندیشه مذهبی همچنان در مواضع هزار سال پیش خود در جا بزند و دقیقاً همانطور فکر کند که انسان قرون وسطائی دراین مورد فکر میکرد و همانطور عمل کند که انسان قرون وسطائی دراین مورد عمل میکرد . متون مقدسی که پژوهشگران عصرما در آنها هشتاد هزار خطا و ضد و نقیض آشکار یافته اند دیگر همان متون مقدس پایان هزاره نخستین نیستند که در آنها مطلقاً توهم خطا و لغزشی نمیرفت ، وکلید داران امروزی حقایق آسمانی نیز دیگر آن دیوانهای تفتیش عقاید جهان مسیحیت یا محاکم شرع قاضی القضاة های دنیای اسلام نیستند که صدای نکته گیران را با شکنجه و زندان و شعله های آتش در گلو خاموش میکردند. نسل فردا بیشتر از نسل امروز ، و نسل پس فردا بیشتر از نسل فردا- و این بار به برکت دانش و نه حدیث – میتواند دیدنی های جهان هستی را با واقع بینی بسیار زیاد تر، و نادیدنی

های آنرا با ادراک بسیار عمیقتری ببیند و با آگاهی بسیار گسترده تری مورد ارزیابی قرار دهد. خدا این بار برای او نه خدای یک زمین و یک خورشید و مثنی ستاره است که همه در شش هزار سال پیش آفریده شده اند، بلکه گرداننده نظم سرسام آوری است که میلیاردها کهکشان را با میلیاردها خورشید آنها از میلیاردها سال پیش در گردش دارد، و این خدا نه دیگر آن خدائی میتواند باشد که در جایی از آسمان بر تخت خدائی خود بر دوش ملانکی مقرب تکیه زده است، نه آن خدائی که آدمیان این زمین را به شکل شخص خودش ساخته و پراخته است، نه آن خدائی که هر چند یکبار از کار خود پشیمان میشود یا گفته خود را پس میگیرد برای آنکه گفته بهتری را در جای آن بگذارد. چنین خدائی نه قومی برگزیده دارد، نه سرزمینی را در برابر چند آلت ختنه شده به کسانی میبخشد، نه به زبانهای خاص برای کسانی وحی میفرستد، نه گروهی از آفریدگان خویش را مأمور کشتار گروهی دیگر میکند، نه خودش شبانه چند هزار نفر از بندگانش را سر میبرد، نه بابت خطائی که خودش برای این بندگان خواسته است آنها را به آتش و مار و عقرب جهانی دیگر روانه میکند.

همچنانکه در جامعه بشری امروز ما روز بروز جا بر جدائی های نژادی تنگتر میشود، و همچنانکه رویارویی های ایدئولوژیک بیش از پیش جای خود را به همداستانیهای دمکراتیک میسپارند، جدائی های مذهبی نیز الزاما جای خود را به درک تازه ای از مذهب میدهند - و بخصوص خواهند داد - که در آن خدا خدای همه بشریت و حقیقت او حقیقت همه بشریت و قانون او قانون همه بشریت است، و ارتباط هر فردی از افراد این بشریت با او نیز ارتباط قلبی آزادانه و آگاهانه ای است که نه بر ترس و ارباب این جهانی و مار و عقرب آنجهانی، بلکه بر معنویت و بر نیک بینی و نیک اندیشی و نکو خواهی هر دو جهانی تکیه دارد. اگر باید میان بشریت هزاره سوم و خدای او پیوندی وجود داشته باشد این پیوند مسلمان از مجرای جنگ هفتاد و دو ملتی نمیکرد که چون حقیقت ندیده اند ره افسانه زده اند، از مجرای جهان بینی واقع نگرانه ای میکرد که در آن بشر، بصورت جزئی والا و مسئول از جهان عظیم آفرینش - و نه بصورت بنده ای بی اختیار و مأمور اجرای فرامین فرمانروائی بالانشین و ترسناک و خودکامه - راه خویش را، مسئولانه و آگاهانه، در مسیر تکامل دائم بپیماید و در همه این رهنوردی، گرداننده این جهان آفرینش را بصورت دوست و پشتیبان درکنار خویش ببیند.

\* \* \*

در ارتباط با آنچه گفته شد، این تذکر را ضروری میدانم که تأکید من بر اصالت خاص برداشتهای فکری آئینهای کهن ایرانی و برداشتهای عرفانی مکتب تصوف ایران، بدین معنی نیست که بازگشت به آئین زرتشتی یا به گرایشهای عرفانی را برای ایران یا جهان هزاره سوم توصیه کنم. چنین اندیشه ای نه واقع بینانه است و نه منطقی است. هم آئین زرتشتی و هم مکتب عرفان پارسی پدیده هائی از گذشته اند که قابل تکرار در جهان امروز و فردا نیستند، و فراموش نیز مکنیم که آئین زرتشتی خود یکی از سازندگان اسطوره های آن جهانی بود که آئین های توحیدی سامی از آنها مایه گرفتند. آن سهم اساسی که میباید برای فرهنگ ایران در چنین تحولی قائل شد ویژگی جهان بینی آئینهای ایرانی و نحوه خدانشناسی مکتب عرفان پارسی است که درست همان دو رکن اصولی است که ساختار مذهبی بشریت قرن بیست و یکم میتواند و میباید بر آن بنیاد نهاده شود.

بر این نیز باید تأکید گذارم که من برنامه خاصی را در زمینه یک مکتب نوین خدانشناسی یا یک برداشت تازه از مذهب ارائه نمیدهم. وظیفه من در این راستا محدود بدین است که آگاهی های لازم را تا آن حد که برای خود من ممکن باشد و تا آنجا که محدودیت صفحات کتاب اجازه دهد در دسترس خوانندگان، بویژه نسل جوان کشورم بگذارم، تا آنان را در انتخاب راهی که گزینش آن با خودشان است و نه با من، یاری داده باشم.

## ولایت فقیه

چنانکه قبلا گفته شد، مکتب "ولایت فقیه"، بر مبنای بررسیهای محقق برجسته آلمانی آغاز قرن حاضر، J. Wellhausen ریشه اسلامی ندارد، بلکه یک مکتب مذهبی و سیاسی یهودی است که بصورت پیغمبران پادشاه یا پادشاهان پیغمبر در تورات شکل گرفته و از آنجا بصورت کلی به اسلام منتقل شده است و بخصوص در جهان تشیع با هدفهای حکومتی روحانیت شیعه تطبیق داده شده است.

این واقعیت که کشوری چون ایران، که تقریباً همه مورخان آنرا بنیانگذار نخستین سیستم واقعی حکومتی در تاریخ جهان دانسته اند، کشوری که هگل از آن بعنوان اولین حکومت تاریخ ساز جهان و ناپلئون بعنوان سرمشق همه امپراتوریهای بزرگ تاریخ و توینبی بعنوان اولین کشوری که اصل آزادی مذهب و عقیده را وارد حکومت کرد نام میبرد، در سالهای پایانی قرنی که در آن جهان بشری در راه مبارزه با فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم و کمونیسم صد میلیون نفر قربانی داد، و هم اکنون سراسر این جهان در راه استقرار نظمی دمکراتیک گام بر میدارد که سازمان ملل متحد و منشور جهانی حقوق بشر نمایندگان آن در سطح بین المللی هستند، با سیستم حکومتی منحصر بفردی در روی زمین اداره شود که در آن همه افراد جامعه بصورت صغیران شرعی تحت قیمومت یک ولی فقیه قرار داشته باشند و قوانینی بنام قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی بر آنان تحمیل شده باشد که در دنیای متمدن امروز مطلقاً قابل اجرا و شایسته اجرا نیستند، اگر بزرگترین تراژدی تاریخ سه هزار ساله ایران نباشد مسلماً یکی از بزرگترین این تراژدی ها است.

رژیمی بنام ولایت فقیه که به استثنای کشور ذره بینی واتیکان تنها رژیم حکومتی برسमित شناخته شده جهان امروز است که آخوندان مستقیماً بر آن حکومت میکنند و همه دستگاه های اجراییه و مقننه و قضائیه آن بطور دریست در اختیار آنان قرار دارد، بهمان اندازه که از دیدگاه موازین حقوقی و اجتماعی جهان حاضر ما یک رژیم واپسگرای قرون وسطائی است، از دیدگاه اصالت مذهبی نیز یکی از نا اصلیتزین رژیمهای مذهبی است که تاکنون تاریخ جهان بخود دیده است، و از این نظر اعتباری بیش از سیستم مذهبی مورمون ها یا گواهان یهوه در جهان مسیحی ندارد.

اساس ایدئولوژیک ولایت فقیه بر این متکی است که دنیای اسلام پس از درگذشت بنیانگذار آن میباید شرعاً بدست خاندان مستقیم او یعنی امامان شیعه اداره شده باشد، و چون سلسله این امامان در قرن چهارم هجری با غیبت کبرای امام دوازدهم قطع شد، این امام پیش از غیبت خود بموجب "توقعی" به راویان حدیث خود وکالت داد که در تمام دوران این غیبت "حجت وی باشند بر مسلمین، چنانکه خود او حجت خدا بر آنان است". در فاصله قرون چهارم و دهم هجری، روحانیت شیعه که هنوز نفوذ سیاسی نداشت از این "ولایت" فقط بصورت حقی که رعایت نشده است سخن میگفت، ولی در دوران صفوی که تشیع اثنی عشری آئین رسمی کشور شناخته شد این توافق میان سلطنت و روحانیت برقرار شد که فقها بعنوان جانشینان برحق امام غایب حق خود را در امر حکومت به پادشاهان این سلسله تفویض کنند. در عصر قاجار نیز این سنت عملاً برقرار ماند و حتی قانون اساسی مشروطیت ایران دارای متممی شد که بموجب آن تا ظهور حضرت صاحب الامر علمای دین این قانون اساسی را در نظارت مستقیم خویش داشتند. این موضوع پس از فترت بیست ساله عصر رضا شاه، دوباره در سالهای پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد، هرچند که به عقیده برخی از مفسران معاصر، تقارن این امر با طرح معروف کمربند سبز از جانب جهان غرب و با برنامه های نفتی بریتیش پترولیوم امری بکلی اتفاقی بوده است. بهر حال، حوادث بصورتی جریان یافت که با پایان سلطنت دومین پادشاه سلسله پهلوی، برای نخستین بار در تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران آخوند های شیعه مستقیماً حکومت را در دست گرفتند و تشکیل "اولین حکومت الله در روی زمین" را اعلام کردند.

این حکومت " ولایت فقیه " شاید واقعا اولین حکومت خدا در روی زمین نبود، ولی مسلما اولین حکومتی بود که در آن خدا تا بدین حد از جانب گروه محدودی از بندگان خود مورد بهره کشی قرار گرفت . ارزیابی کوتاهی که در صفحات آینده خواهید خواند تنها به همین ویژگی این "حکومت الهی" مربوط است، زیرا ارزیابی جنبه های سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی آن نه کار صفحات محدود این کتاب است، نه با توجه به گزارشهای فراوانی که منظمًا در این راستا در مطبوعات فارسی و در رسانه های گروهی بین المللی منتشر شده است و میشود ضرورتی خاص دارد.

برداشتهای عقیدتی مکتب ولایت فقیه از همان آغاز بر هیچ واقعیت پذیرفته شده ای متکی نبوده است، حتی برداشت زیر بنایی آن که به اصل وجود امام دوازدهم مربوط میشود. امروزه بیش از نیمی از جمعیت شش میلیارد نفری جهان به سه مذهب معروف به "توحیدی" یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام تعلق دارند. از این عده دومیلیارد نفر مسیحی هستند، نزدیک به یک میلیارد و دویست میلیون نفر مسلمان، و پانزده میلیون نفر یهودی . وجود شخصیتی بنام موسی، علیرغم تردید هائی که در این باره وجود دارد علی الاصول مورد قبول همه آنهاست، و وجود پیامبری بنام عیسی مورد قبول همه آنها، با استثنای اقلیت بسیار کوچک یهودی است، و وجود پیامبری بنام محمد مورد قبول بخش 1, 200 میلیون نفری مسلمان است. درین بخش مسلمان نیز، وجود اصولی یازده امام اول شیعه مورد تصدیق عمومی است، هر چند که مقام امامت آنها مورد قبول نه دهم آنان یعنی بیش از یک میلیارد نفر بخش سنی این جهان اسلامی نیست. ولی نه تنها اسطوره امامی غایب مطلقا مورد قبول هیچیک از این عده نیست، بلکه اساسا وجود خارجی چنین کسی مورد انکار آنهاست ، زیرا که هیچ مدرک قابل قبولی بر آن وجود ندارد و از هزار و صد سال پیش نیز وجود نداشته است، و هر چه در این باره گفته یا نوشته شده صرفا از ناحیه خود روحانیت شیعه بوده است . هر حدیثی نیز که نقل شده توسط روایان شیعه نقل شده است. نه تنها در قرآن ذکری از مهدی موعود نشده ، بلکه در هیچ اثر مذهبی خود دوران امامان یازده گانه شیعه نیز از چنین موضوعی صحبت نشده است، و در این مورد هر چه بدانان نسبت داده شده توسط محدثان شیعه قرن چهارم هجری به بعد است. روایان مسلمان، تا پیش از آنکه اسطوره امامی بنام امام غایب طرح ریزی شود بر این اتفاق داشته اند که امام یازدهم پیش از آنکه در جوانی در گذرد مردی عقیم بوده و امکان فرزند آوردن نداشته است، و اسطوره فرزندی که بعلت عدم تأمین جانی هفتاد سال در غیبت صغرای خود از پشت پرده توسط کسانی بنام ابواب یا وکلا با شیعیان خویش مربوط بوده و بعد هم به غیبت کبری رفته است درست به همین دلیل ساخته شده است که جای او در جهان تشیع خالی نمانده باشد، زیرا اصل بنیادی در این جهان تشیع این است که دنیا نمیتواند بدون وجود امام در گردش باشد. حتی در کتاب کافی، معتبرترین کتاب شیعه، که درست در همان زمان تألیف شده، تصریح شده است که تا شبی که مهدی موعود زاده شد اثری از بارداری در مادر ایرانی او ، نرجس خاتون، دیده نشده بود. صدها حدیث " معتبر" و " غیر معتبر" در این باره در جهان تشیع نقل شده، و همه نقل قولها و تفسیر هائی که در کتب مختلف شیعه از قرآن و پیامبر و علی و دیگر ائمه بمنظور تثبیت این اسطوره بعمل آمده – و هیچکدام از آنها بر مدرکی واقعا استوار متکی نیست- بی استثنا کار خود روایان شیعه است و مورد قبول روات جهانی تسنن یعنی اکثریت عظیم دنیای مسلمان نیست .

گفتگویی دیگر بر سر اصالت "توقیعی" است که امام دوازدهم در این باره به چهارمین "وکیل" خود علی بن محمد سمری فرستاده و بدو خبر داده است که بزودی خواهد مرد و خود امام نیز بامر خداوند به غیبت کبری خواهد رفت، و در غیاب او "روایان حدیث" وی تا زمان ظهور مجدد وی مورد مراجعه شیعیان خواهند بود . چنین سند سرنوشت سازی با امضای امام عصر ، حقا میبایست با قداستی نظیر قرآن حفظ شده باشد، و با این وجود این توقع نه درجائی ضبط شده ، نه کسی آنرا به چشم دیده و نه کسی مدعی دیدن آن شده است، و همه آنچه در طول بیش از هزار سال درباره آن گفته یا نوشته شده، تنها از دو کتاب حدیث شیعه مایه گرفته است که مدتها بعد از " غیبت کبری" امام نوشته شده اند. گفتگوی سوم بر سر نحوه تعبیر "مراجعه به روایان احادیث" است، زیرا که از نظر بسیاری از محققان حتی بفرض صحت چنین نوشته ای این مراجعه بهیچوجه معنی زمامداری سیاسی این روایان حدیث و حکومت آنها را بر ملت یا بر " امت " اسلامی نمیدهد، بلکه تنها این مفهوم را

دارد که این شیعیان میباید در مورد مسائل و مشکلات مذهبی خود به این روایان احادیث مراجعه کنند. نه تنها در گذشته، بلکه در همین دوران ولایت فقیه نیز فقهای صلاحیتدار متعددی در عین آنکه به اقتضای "آیت الهی" خود بر صحت چنین توقیعی صحه گذاشته اند بر این نیز تأکید نهاده اند که چنین وکالتی فقط مسائل مذهبی را شامل میشود و حکومت سیاسی از آن مستفاد نمیشود. یکی از صریح ترین نظراتی که در این مورد ابراز شد، نظریه کاظم شریعتمداری بود که از نظر مرجعیت مذهبی در مقامی بالاتر از روح اله خمینی قرار داشت.

البته هیچیک از این واقعیت ها مورد قبول خمینی نبود، زیرا نظر واقعی او را تأمین نمیکرد، آنچه وی از دوران طلبگی خود در قم بدنبال آن بود کسب قدرت بود، و در ضمیر آگاه و ناخودآگاه او همه مسائل و واقعتهای دینی در همین قدرت طلبی خلاصه میشد، و ارضای چنین خواستی طبعاً مستلزم تعبیری از "مراجعه به روایان حدیث" بود که حکومت سیاسی آنانرا نیز شامل شود. بدین جهت همان کسی که در دوران طلبگی خود در مدرسه فیضیه قم در "کشف الاسرار" خویش تأکید کرده بود که "مجتهدین اصولاً خواهان ولایت و حکومت نیستند و حدودی که برای خود تعیین میکنند فقط فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر است، و بیرون از اینها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابدان نامی از آن نمیبرند"، بمحض اینکه باد در جهت مخالف وزید، با قاطعیت نوشت: "معنی اینکه مردم در زمان غیبت امام در تمام امورش رجوع کنند به روایان حدیث این است که اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خویش قرار داده است، و جانشین امام جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است". و هم او در جای دیگر نوشت: "اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهد فقهها است، یعنی پاسداری از حدود و ثغور مسلمانان، و گرفتن خمس و زکوة و جزیه، و اجرای حدود و قصاص، و حفظ مرزها و نظم شهرها و همه"، و باز نوشت: "فقهای اسلام حجت بر مردم هستند، همانطور که حضرت رسول حجت خدا بود. حجه الله کسی است که خداوند او را برای انجام امور مقرر فرموده است و فقها نیز از طرف امام حجت بر مردم هستند، یعنی همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است". در مورد نحوه و مفهوم این واگذاری نیز، خود او مشخص کرد که: "وقتی که فرد لایقی که دارای دو خصلت علم به قانون و عدالت باشد بپا خیزد و تشکیل حکومت دهد، او همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا است و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند". بعد اعلام کرد که "همه اینهایی که با ولایت فقیه مخالفند اصولاً با خداوند تبارک و تعالی مخالفند".

با اینهمه شرایط جهان مترقی قرن بیستم شرایط ایران صفوی قرن شانزدهم نبود تا چنین ادعائی بتواند آسان پذیرفته شود. بدین جهت در دوران صد روزه نوفل لوشاتو، کارگردانان تبلیغاتی فقیه اعظم - که بعداً یکی از آنها به دستور وی اعدام شد، و دیگری از مقام ریاست جمهوری بمقام جاسوس استعمار تنزل یافت و راه فرار از کشور در پیش گرفت، و سومی از مسند وزارت به زباله دان تاریخ فرستاده شد - بدو فهمانیدند که برای جلب افکار عمومی در داخل و بخصوص در خارج ایران میباید بصورت تاکتیکی راه عوض کند و در مصاحبه ها و گفتگوهای حضوری خود بر آن ضوابطی تکیه بگذارد که مورد قبول و علاقه جهان متمدن باشد و نه آنچه واقعا مورد خواست خود اوست. بعدها ابوالحسن بنی صدر که "امام پیش از آنکه مسلمانی او را انکار کند و او را خادم امریکا بداند وی را فرزند معنوی خود شمرده بود، در کتاب "خیانت به امید" خود نوشت: "پرسشهای عموم خبرنگاران و روشنفکران در نوفل لوشاتو کلاً از 19 مورد تجاوز نمیکرد، و قرار شد که پاسخهای آنها را پیشاپیش آقایان یزدی، قطب زاده، احمدخمینی، موسوی خوئینی ها و خود من تهیه کنیم تا او در پاسخ خبرنگاران براساس آنها جواب بدهد. از نادانیهای آقای خمینی نه تنها نگران نبودیم، بلکه گمان داشتیم که بدلیل همین نادانی ها ایشان بعداً در کارها دخالت نخواهند کرد، اما واقعیت بخلاف تصور ما از کار درآمد". و هم او، در جای دیگر همین کتاب، درباره کتاب "ولایت فقیه" خمینی نقل قول کرد که "ما در پاریس کتاب ولایت فقیه آقای خمینی را که مجموعه درسهای او در نجف بود خواندیم و آنرا بی محتوا یافتیم. آقای بهشتی نیز در آن زمان که هنوز کسی عنوان سرنگونی رژیم شاه را نمی برد، مجموعه درسهای ولایت فقیه را خوانده و آنرا مایه بی آبرویی شمرده بود".

و درست از همین هنگام بود که برنامه یک بام و دو هوایی ولایت فقیه بر پایه ضوابط سنتی مکتب ماکیاولیسم طراحی شد، و رژیمی که می بایست اولین حکومت الله در روی زمین باشد یکسره بر شالوده دروغ بنیاد نهاده شد، به طوری که احتمالاً در تمام تاریخ اسلام، با آن که هرگز دروغ و فریب کم نبوده است، در هیچ مقطع زمانی و هیچ مقطع مکانی، نمونه دیگری نمیتوان یافت که در آن در مدت تنها بیست سال به مردم کشور اسلامی، و به همه جهان اسلام، و به همه جهانیان، و به تاریخ، این اندازه دروغ گفته شده باشد که در بیست سال ولایت فقیه گفته شد.

\*\*\*\*

پیش از روزهای نوفل لوشاتو، روح الله خمینی در مقام حجت الاسلامی در قم در کشف الاسرار خود نوشت " فقها و مجتهدین هیچ وقت نه تنها با اساس سلطنت مخالفت نکردند، بلکه بسیاری از علمای عالی مقام با سلاطین همراهیها نیز کردند، و آنها که می گویند اسلام با سلطنت مخالف است نیت فتنه انگیزی دارند و می خواهند دولت را به آنها بدبین کنند". ولی همین شخص در مقام آیت الله کشف کرد که " سلطنت اصلی است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است و خداوند امر فرموده است که مردم به سلاطین کافر شوند، به همین جهت است که فقها و علما همیشه از سلاطین اعراض کردند".

در نوفل لوشاتو، در هفده مورد مختلف تاکید کرد که در ایران اسلامی شخصا هیچ نقشی را در اداره امور مملکت به عهده نخواهد گرفت و رئیس جمهور یا رهبر نخواهد شد و تنها به ایفای نقش ارشادی اکتفا خواهد کرد. ولی به محض بازگشت به ایران، هم بر مسند رهبری نشست، هم مقام ریاست جمهوری را تبدیل به یکی از ادارات تابعه دفتر رهبری کرد، هم کلا خود فرماندهی کل قوا را بر سر گذاشت. در نوفل لوشاتو سیزده بار تصریح کرد که در ایران اسلامی روحانیون خودشان هیچ یک از مناصب حکومتی را عهده را نخواهند شد و نقش آنان نیز مانند نقش خود او صرفاً نقشی ارشادی خواهد بود. ولی در ایران اسلامی او، عمامه داران کلیه مقامات بالای حکومتی: ریاست جمهوری، نخست وزیر، وزارت، سفارت، ریاست دیوان عالی کشور، استانداری، فرمانداری، اداره امور مقننه و قضائیه و رسانه های گروهی را در انحصار خود گرفتند، رهبر عالیقدر انقلاب اعلام کرد که آنهاست که میگویند روحانیون نباید مصادر امور حکومتی باشند دشمنان خدا و رسولند و میخوانند اسلام را از بین ببرند.

در نوفل لوشاتو بیست و یکبار قول داد که دولت اسلامی دولتی کاملاً دموکراتیک خواهد بود، همه نهادهای فشار و اختناق در آن از میان خواهد رفت، هر کس خواهد توانست عقیده خودش را آزادانه بیان کند، مطبوعات و رادیو و تلویزیون در نشر همه واقعیات آزاد خواهند بود، تشکیل هر گونه احزاب و اجتماعات حتی احزاب کمونیستی مجاز خواهد بود، تمام اقلیت های مذهبی برای اجرای آداب دینی خود آزادی کامل خواهند داشت، دولت اسلامی تمام منطقیها را با منطق جواب خواهد داد و تمام مسائل فقط به استناد متمم قانون اساسی مطرح خواهند شد، و برنامه سیاسی آن آزادی و دموکراسی حقیقی خواهد بود. ولی هم او، در همان نخستین ماه بازگشت خود به ایران، در همین باره گفت: " به اینهایی که از دموکراسی حرف می زنند گوش ندهید. اینها با اسلام مخالفند. هر کس جمهوری بخواد دشمن ما است، هر کس صحبت از جمهوری دموکراتیک بکند دشمن اسلام است. اینهایی که فریاد می زنند که باید دموکراسی باشد اینها مسیرشان غیر از ما است. مگر شما انقلاب کردید که مثل سویس بشوید؟ ما قلمهای مسموم اینهایی را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می کنند می شکستیم. به این روشنفکران هشدار میدهم که اگر از فضولی دست بر ندارند سرکوب خواهند شد."

در نوفل لوشاتو بارها تاکید کرد که: "در حکومت اسلامی ما از نظر حقوق انسانی تفاوتی میان زن و مرد نخواهد بود زنها در جمهوری اسلامی در نوع پوشش خود، نوع تحصیلات خود، نوع فعالیت خود کاملاً آزاد خواهند بود، به همانطور که مردها آزادند"، و در " حکومت اسلامی" او زنان به صورت صیغه ها به درون چادر فرستاده شدند، و اعلام شد که از نظر شرعی زنان باید از تفکرهای سنتی در مورد حقوق زن و مرد پرهیز کنند، زیرا این امر به عهده روحانیون و آگاهان مذهبی است و نه خود آنها، و " گشودن مبحثی به نام حقوق زن یک

پدیده غربی ناشی از یک بینش غیر توحیدی و نشانی از یک بیماری غرب زدگی است، " و وقتی گفته آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور و بلند پایه ترین مرجع قضائی جمهوری در خطبه نماز جمعه که " وظیفه زن در اسلام این است که کنیز مرد باشد" مورد اعتراض خانم گوهر الشریعه دختر آیت اله شهید دستغیب شیرازی و نماینده مجلس شورای اسلامی قرار گرفت ، مقام عالی قضائی جواب داد که آنچه گفته است دقیقا قانون اسلام است و جای عذر خواهی ندارد!

در نوفل لوشاتو، مدعی شد که فقط مطالبه حقوق اولیه بشر را در ایران دارد و چیزی بجز اجرای دقیق بیانیه حقوق بشر نمی خواهد، ولی هم او در همان نخستین روزهای بازگشت، در فیضیه قم حقوق بشر را ساخته و پرداخته استکبار دانست و ادعا کرد که همه اینهایی که صحبت از حقوق بشر می کنند عمال استعمال هستند.

در نوفل لوشاتو قول داد که در حکومت اسلامی هر فردی در دادن یا ندادن رای آزاد خواهد بود و رای او هر چه باشد محترم شمرده خواهد شد. ولی هم او در فردای فروردین 1358 اخطار کرد که ما همه اینهایی را که به جمهوری اسلامی رای ندادند یا انتخابات را تحریم کردند منافق می دانیم و طوری سرکوبشان می کنیم که از این جرثومه های فساد اثری باقی نماند.

در نوفل لوشاتو تعهد کرد که در ایران اسلامی حقوق هر متهمی در جریان دادرسی به طور کامل رعایت خواهد شد و امکانات قانونی از هر جهت برای او فراهم خواهد بود. ولی در تهران همین مدافع عدالت فتوا داد که "اینهایی که در بازداشت هستند ( مقامات عالی رتبه رژیم پیشین) متهم نیستند بلکه مجرمند. باید فقط هویتشان را ثابت کرد و بعد همه آنها را کشت. اصلا احتیاجی به محاکمه آنها نیست و هیچ گونه ترحمی هم در باره آنها مورد ندارد. ما معتقدیم که مجرم اصولا محاکمه ندارد و باید او را کشت."

در همان روزهایی که " آیت اله نوفل لوشاتو " به طور پیگیر به روزنامه ها و رادیوها و تلویزیونهای جهان در باره تعهد صادقانه خود به رعایت دموکراسی و آزادی و عدالت و حقوق بشر قول شرف میداد، بسیاری از بزرگواران روشنفکر و واقع بین کشورهای صاحب این تلویزیونها و رادیوها و روزنامه ها به صدها میلیون مردم این کشورها با همین اطمینان قول شرف میدادند که در صحت گفته های آیت الله تردیدی نمی باید کرد.

آندریو یانگ، رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد و نماینده شخصی پرزیدنت کارتر، اطمینان میداد که :

" نهضت خمینی تحت تاثیر مستقیم آموزشی آمریکا بوجود آمده است و از آن نیز الهام می گیرد. چیزی که میتوانم با اطمینان بگویم این است که آرمانهای انقلاب ایران همان آرمانهای نهضتهای جهانی حقوق بشر است. وقتی که این انقلاب جا بیفتد همه جهانیان در خواهند یافت که خمینی یکی از قدیسان عصر ما بوده است."

و ریچارد فالک، استاد دانشگاه و کارشناس برجسته مسائل خاورمیانه و جهان اسلامی، در روزنامه نیویورک تایمز می نوشت: " بسیارند کسانی که از این انقلاب به عنوان زیباترین تاریخ لحظه اسلام نام می برند، زیرا این انقلابی است که توانسته است سرمشق تازه ای را از یک انقلاب صلح جویانه و بی خونریزی ارائه کند و در آینده نیز مسلما خواهد توانست نمونه ای از یک حکومت کاملا انسانی را، که خود ما هم بدان احتیاج میرم داریم، به کشورهای جهان سوم عرضه دارد."

و ریچارد کاتم استاد دیگر دانشگاه و مشاور ممتاز وزارت امور خارجه امریکا، با قاطعیت می گفت: "می توانم اطمینان بدهم که آیت اله خمینی به هیچ وجه خواستار حکومت نیست، و به محض مراجعت به ایران به حجره درس خودش باز خواهد گشت."

و ویلیام سالیوان، سفیر ایالات متحده در ایران و مسئول مستقیم بسیاری از اشتباهات فاجعه انگیز سیاست خاورمیانه ای این کشور، به دولت خود گزارش میداد که " آیت اله خمینی ایفای نقشی را همانند نقش گاندی

به عهده خواهد گرفت و برقراری جمهوری اسلامی منجر به تشکیل رژیمی با گرایش بسیار قوی غربگرایانه خواهد شد."

و در همان گرم گرم، بانوی جدید اسلام انگلیسی، فاطمه خانم نیز، در مصاحبه ای پر سر و صدا با مجله اسلامی زن روز جای تردیدی باقی نمی گذاشت که: "امام خمینی اصلا یک معجزه است. رهبری مانند او در تمام تاریخ نبوده است و فکر نمی کنم که بعد از این هم پیدا شود."

در اوایل قرن ما، William Yeats شاعر نامی ایرلندی و برنده جایزه ادبی نوبل سال 1923، نوشته بود: "وقتی که روشنفکران چیره دست کارشان را به خوبی انجام داده باشند، یعنی توانسته باشند بهترین مردمان جامعه خویش را از باورهای دیرینه خود جدا کنند و دل‌های بدترین آنها را از کینه و نفرت بیاکنند. مطمئن باشید که وحی جدیدی در استانه نزول است و چیزی به ظهور یک مسیح تازه باقی نمانده است." و در همین سالهای خود مانیز Regis Debray متفکر چپ‌گرای فرانسوی کمابیش در همین زمینه در ماهنامه معروف لوموند دیپلوماتیک نوشت: "درسهای اخلاقی که بسیاری از بزرگان جهان ما در ایفای رسالتی پیامبر گونه به مردم جهان سوم می‌دهند شباهت به گلهایی دارد که در گورستانها می‌رویند، زیرا به هر حال وجدان مسیحی اقتضا دارد که پیش از اعدام محکومین به مرگ کشیشی برای آنها موعظه کند."

هم صداقت اسلامی یک "انقلاب صلحجویانه و بی خونریزی" که می‌بایست نمایانگر زیباترین لحظات تاریخ اسلام باشد، و هم روش گاندی وار رهبر این انقلاب، درست در همان روزها در خیابانها و میدانهای پایتخت و شهرستانهای ایران به نمایش گذاشته شد. گزارش میسوطی از آنرا در کتاب "تاکتیکها و تکنیکهای انقلاب نوشته محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران میتوان خواند: "... استفاده از تکنیک رنگ کردن لباسهای افراد معین با جوهر قرمز یا خون گوسفند به منظور ایجاد جنون خون که در تحریک اجتماعات اثری معجزه اسا دارد، به کار گماشتن شیون کنان حرفه ای زن و مرد در قبرستانها برای جلب توجه وسائل ارتباط جمعی یعنی خبرنگاران مطبوعات خارجی و رادیوها و تلویزیونها و خبرگزاریها که می‌باید به تعداد هر چه بیشتر و به دفعاتی هر چه زیادتیر به این قبرستانها آورده شوند، و بوجود آوردن این احساس که اختناق دولتی بسیار شدید و شمار قربانیان آن بسیار زیاد بوده است، استفاده وسیع از تکنیک "تابوت" از راه ترتیب دادن مراسم ساختگی تشییع جنازه شهدا، جا دادن یک یا چند آخوند در صفوف مقدم تظاهرات برای نشان دادن نقش رهبری روحانیت در انقلاب..."

کارگردان این انقلاب "اسلامی" که با آنکه به سربازی هم نرفته بود بعد از پیروزی انقلاب مقام سرلشگری یافت، نتیجه گیری کرده است که "این شیوه هائی که ما در انقلاب ایران بکار گرفتیم بطوری نتایج رضایت بخش ببار آورد که میباید در آینده سرمشق سایر انقلابات کشورهای اسلامی و حتی در تمام دنیا قرار گیرد."

یکی از فجیع ترین جنایات همه تاریخ انقلابها و مبارزات سیاسی جهان، در همین راستا و با همین طرز فکر، در گرما گرم نخستین فعالیتهای انقلابی در تابستان سال 1357 بوقوع پیوست، و آن ماجرای حریق سینما رکس آبادان بود که در آن بیشتر از چهارصد زن و مرد و کودک در سالن این سینما زنده زنده در آتش سوختند، زیرا درهای سینما طبق نقشه قبلی بسته شده و از بیرون قفل شده بود و سیمهای تلفن نیز از خارج قطع شده بود.

دستگاههای تبلیغاتی پیامبر نوفل لوشاتو در داخل کشور، با پولهای بیحساب که از بازاریان و از دیگر مراجع مختلف داخلی و خارجی در اختیار داشتند از امام حاضر رونوشتی از امام غایب ساخته بودند. چند روز پیش از آنکه خمینی با پرواز مخصوص هواپیمای افرانس به ایران بازگردد، روزنامه جنبش، جارچی انقلاب، در صفحه اول خود نوشت:

"امام می آید. با صدای نوح، با طلیسان ابراهیم، با عصای موسی، با هیأت عیسی، با کتاب محمد، و دشتهای سرخ شقایق را میبیماید، و خطبه رهائی انسان را فریاد میکند. وقتی که امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمیگوید، دیگر کسی به خانه خود قفل هم نمیزند، دیگر کسی به باجگزاران باجی نمیدهد، مردم برادر هم میشوند و نان

شادیشان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم میکنند. دیگر صفی درکار نخواهد بود: صفهای نان و گوشت، صفهای نفت و بنزین، صفهای مالیات، صفهای نامنویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند میزند. باید امام بیاید تا حق بجای خود بنشیند و باطل و جنایت و نفرت در روزگار نماند. این را من از کلام خدا میگویم، در سوره مبارک اسری.

صاحب طیلسان و عصا و کتاب، خود در همان هفته های اول بازگشت به همه مستضعفان چشم براه پیام فرستاد که:

"فقط به این دلخوش نباشید که ما برایتان مسکن میسازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی میکنیم، اتوبوس رایجی طبقه مستمند مجانی میکنیم. البته همه اینها را میکنیم، اما دلخوش به همین مقدار نباشید. ما همانطور که دنیائیان را آباد میکنیم آخرتتان را هم آباد میکنیم." و اندکی بعد از آن، بمناسبت آغاز سال نو، اعلامیه داد که "بزودی همه مردم ایران خانه و مسکن شخصی خواهند داشت".

البته روزها و هفته ها و ماهها گذشت، و نه مستضعفی صاحب مسکن شد، نه آب و برقی مجانی شد، نه نفتی به رایگان به کسی تحویل داده شد، نه اتوبوسی برای طبقه مستمند مجانی شد. در عوض هم "صفهای نان و گوشت" و هم "صفهای نفت و بنزین" طولانی تر شد، و نه تنها بهای خانه و نقلیه و پوشاک، بلکه بهای ضروریات روزمره زندگی در مقیاس نجومی افزایش یافت. و وقتی که کاردها به استخوان رسید. همین مستضعفین از همین امام شنیدند که: "هی میگوئید گرانی است. هی میگوئید کمبود است. هست که هست. بیائیم نوامیس خودمان را، اسلام خودمان را، بخطر بیندازیم که گوشت گران است و میوه گران است و مردم ناراضی هستند؟ بیائیم و همه زحمتهای انبیاء علیه السلام را بباد فنا بدهیم؟ چرا آدم نمیشوید؟" و در پیام سالگرد چهارمین سال جمهوری اسلامی، این هشدار را دریافت داشتند که: "خداوند تعالی عنایات خاصه غیبیه خودش را بر شما ارزانی فرموده. اگر از وضعی که الان دارید شکر گزار نباشید خوف آن را دارم که خداوند قهار بر شما غضب فرماید و خدای نخواستہ تر و خشک را باهم بسوزاند و راه گریزی هم برایتان نباشد".

سریال تکراری وعده و دروغ، در دوران پس از نوفل لوشاتو نیز با همان آهنگ پیشین ادامه یافت. در دوازدهم فروردین ماه 1358، پس از رفراندوم عجیب و غریبی که در آن برای نخستین بار در جهان از مردم خواسته شده بود به رژیمی رای بدهند که درباره مشخصات و مرام نامه و هدف های آن هیچگونه اطلاعی بدانان داده نشده بود، رهبر انقلاب در پیام رادیویی خود از ملت خواست که "اکنون با فرستادن طبقه فاضله و امنای خود به مجلس موسسان، قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تصویب برسانید که این وظیفه شرعی است"، ولی همین رهبر، در آستانه تشکیل مجلس موسسان دبه درآورد و مجلس ساختگی به نام خبرگان را که صرفاً از عماله داران دستچین شده خود او تشکیل شده بود جانشین آن کرد و این بار رای دادن به این یکی را فریضه شرعی دانست و به عنوان محکم کاری در مجلس معارفه با نمایندگان همین مجلس خبرگان، هشدار داد که: "کسانی که بخیال خودشان روشنفکر هستند و مجلس موسسان می خواهند و با مجلس خبرگان موافق نیستند اساساً با اسلام مخالفند و ما با آنها به همین صورت عمل خواهیم کرد".

در پیام رادیویی سالروز پیروزی انقلاب، اعلام کرد که باید به هر قیمت شده باشد انقلاب خودمان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم، ولی هم او تنها یکسال در پیام رادیویی دیگری اطمینان داد که ما قصد صدور انقلاب خود را نداریم و این شایعه ای است که دشمنان ما پراکنده اند.

در منشوری هشت ماده ای در تابستان سال 1361 فتوا داد که کسی حق ندارد بر دیگران جاسوسی کند، زیرا قرآن می فرماید که بعضی از اهل ایمان بر بعضی دیگر جاسوسی نکنند، ولی هم او در پائیز همان سال به "دانش آموزان عزیز" پیام فرستاد که معلمین خود را زیر نظر بگیرند و انحرافات آنها را محرمانه به مسئولان امنیتی گزارش دهند، و از معلمان خود نیز خواست که کارهای مشکوک شاگردان خود و اولیای آنها را به همین مسئولان گزارش کنند.

در پیام رادیویی دومین سالگرد انقلاب گفت: "حق رای دادن برای همه احاد و افراد جمهوری اسلامی وجود دارد . چرا باید نظامیان از حق دخالت در تعیین سرنوشت خودشان ممنوع باشند؟ اینها از دوره طاغوت است"، ولی هم او تنها دو سال بعد در مراسم سالروز تولد امام هشتم اظهار داشت: "برای نظامیها جایز نیست که وارد بشوند در سیاست . اون طرفدار یکی، اون طرفدار یکی دیگر . اصلا به شما چه ربطی دارد که در مجلس چه میگذرد؟ انتخابات به ارتش چه مربوط است؟ به سپاه پاسداران چه مربوط است؟ برای هیچکدام جایز نیست این ."

در زمان حجتہ الاسلامی خود درقم به "حضور مبارک اعلیحضرت همایونی" تلگراف کرده بود که بقراط مسموم دولت درصدد است در انجمنهای ایالتی و ولایتی به زنها حق رأی بدهد و این برخلاف شرع مبین و موجب نگرانی علما و عامه مسلمین است، و در نوروز سال 1342 بنام روحانیت قم اعلامیه داد که "دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام و قرآن تجاوز کرده و میخواهد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب کند." ولی هم او، در مقام ولایت فقیه از زنان عضو کمیته های اسلامی خواست که با رفتن خودشان بر سر صندوقهای انتخابات و دادن آراء هرچه بیشتر وظیفه اسلامی خودشان را انجام دهند تا توطئه های دشمنان اسلامی را خنثی کنند.

در همان زمان حجه الاسلامی خود، در کشف الاسرار نوشته بود: "سنبیان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرافت و انسانیت محکوم کرده اند و عمر بن الخطاب یاهو سرائی بود که تا قیامت نمونه کفر و زندقه است"، ولی هم او بعدا در مقام ولی فقیه جمهوری اسلامی فتوی داد که "آنها که میان شیعه و سنی اختلاف میاندازند نوکران استعمارند و مأموریت دارند تا نگذارند اتحاد بین تشیع و تسنن صورت بگیرد".

اندکی بعد از این اظهار نظر، معمر قذافی رئیس جمهوری جنجالی "جماهیریة" لیبی که خودش داعیه رهبری اسلامی دارد، در مصاحبه ای با نشریه کویتی "القبس" گفت:

"این موضوع سنی گری و شیعه گری بعد از نازل شدن قرآن بوجود آمده است و هیچ ربطی با خود مذهب ندارد، اگر تسنن سنت پیغمبر است پس همه مسلمانان باید سنی باشند. این مسئله شیعه گری افسانه ای است که با علی بن ابیطالب پایان یافت و هر چه مربوط به بعد از آن است افسانه است. اگر رهبران ایران بگویند که انقلاب آنها انقلاب شیعه است، در آنصورت این فقط یک جریان فرقه ای است، یک انقلاب نیست. از نظر من فرقه گرائی شیعه و فاشیسم و صهیونیسم در خطی واحد قرار دارند. مسئله ولایت فقیه هم از همین جعلیاتی است که در اسلام صحبتی از آن نشده است".

ولی فقیه این گفته کفر آمیز را شنید و آنرا به روی خود نیاورد، زیرا معمر قذافی در مورد موضع گیریهای سیاسی در جبهه او قرار داشت و مصلحت سیاسی بر منطق "امر به معروف و نهی از منکر" میچربید.

البته دو مقام بلند پایه، یک رئیس جمهوری و یک نخست وزیر، که هر دو از جانب رهبر انقلاب بعنوان مردانی مومن و خدمتگزار اسلام به سمتهای خود منصوب شده بودند شانس معمر قذافی را نداشتند. در هنگام انتصاب مهدی بازرگان به نخست وزیری، وی در فرمان خود نوشت که "چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان مردی است فاضل و متین و متدین، ایشان را بواسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم به ریاست دولت معرفی میکنم و بر ملت واجب میدانم که از او اتباع کند، زیرا مخالفت با او مخالفت با شرع اسلام است و مخالفت با اسلام قیام بر ضد خدا است"، و تنها یکسال بعد، درباره همین مردی که خودش مخالفت با او را قیام بر ضد خدا دانسته بود گفت:

این آدم اصلا صلاحیت حکومت نداشت و افکار انحرافی داشت و مصلحت شرع اقتضا میکرد که از کار برکنار شود. و در هنگام ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر، در پیام نوروزی خود تأکید کرد که "آقای بنی صدر مسلمان است، مومن است، خدمتگزار است، و هرکس در هر مقامی شرعا باید ایشان را تأیید کند. مخالفت با ایشان کار اشخاصی است که تعهد به اسلام ندارند"، و هم او، چند ماه بعد در پیامی دیگر گفت: "این آدم از اول ادعا میکرد که مسلمان هستم ولی من هم از اول میدانستم که دروغ میگوید. بعد هم گفت مخالف امریکا هستم"

ولی خودش عامل امریکا بود. این دولتهای بزرگ از اولی که نقشه استعمار را همه جا کشیدند هر جا مأمورینی دارند".

در تمام حکومت خود، این ولی فقیه بهمان آسانی که چهره عوض کرد، فتاوی شداد و غلاظی را نیز که قبلا همه آنها از جانب خود او ضوابط تغییر ناپذیر شرعی اعلام شده بود در هر مورد که ممکن بود پافشاری در اجرای آنها محظوری برای حکومت او بوجود آورد یا باعث درد سری شود به آسانی نادیده گرفت یا عوض کرد.

در سالها پیش از "ولایت"، در توضیح المسائل خویش قانون حمایت خانواده را که در رژیم سلطنتی وضع شده بود شدیداً نفی کرده و در باره آن نوشته بود: "این قانون برخلاف احکام اسلام است و زنانی که بحکم این قانون طلاق داده میشوند طلاق باطل است و آنها کماکان زنهای شوهر داری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند، و کسی هم که دانسته آنها را بگیرد زناکار و مستحق حد شرعی است، و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی هستند و ارث نمیبینند، و احکام اولاد زنا بر آنها جاری است"، ولی در دوران ولایت فقیه، در مواجهه با شرایط و نیازهای یک جامعه قرن بیستمی، این حکم شرعی با چند تغییر کوچک تبدیل به همان قانون پیشین حمایت خانواده ای شد که برخلاف احکام اسلام بود.

همین ولی فقیه در آغاز جمهوری اسلامی اعلام شرعی کرد که "از مهمترین چیزهایی که مغز جوانها را خراب میکند و آنها را به فساد و هرزگی میکشاند موسیقی است. اگر بخواهید مملکت شما مستقل باشد باید موسیقی را کنار بگذارید و آنرا از رادیو و تلویزیون بکلی حذف کنید. موسیقی خیانت است به مملکت". و علیرغم این فتاوی قاطع، با گذشت زمان هم آواز و موسیقی در رادیوها و تلویزیونها دوباره برقرار شد، هم کنسرواتوار موسیقی دوباره بکار پرداخت، هم گروههای خواننده متعددی از جانب جمهوری اسلامی برای اجرای برنامه های موسیقی به کشورهای دیگر فرستاده شدند.

خوردن خاویار و خرید و فروش آن در همان نخستین روزهای جمهوری اسلامی ممنوع شد، زیرا ماهی خاویار فلس نداشت و طبق قوانین "یهودی - و اسلامی" این ماهی حرام بود، ولی وقتیکه به ولی فقیه گزارش داده شد که از این بابت زیان سنگینی به ارزهای وارداتی وارد آمده است، چند تن از علمای عظام فلس مختصری در آن یافتند که به رفع حرمت از آن انجامید.

تغییر ساعت زمستانی و تابستانی که قبلا از جانب وی غیر شرعی شناخته شده بود، در دوران ولایت فقیه او بصورت امری شرعی و بلا اشکال پذیرفته شد، همچنانکه در زمینه فرهنگی اشکالی دیده نشد که برای بزرگداشت همان فردوسی که در روزهای اول جمهوری اسلامی طرفدار مجوسان و شاهنامه او کتاب ننگ و دروغ دانسته شده بود کنگره ای بین المللی در تهران ترتیب داده شود، یا ستونهای همان تخت جمشید که حجه الاسلام شیخ صادق خلخالی کمر به ویران کردن آن بسته بود آرم نشریات جهانگردی جمهوری اسلامی قرار گیرد، و حتی تازه ترین اوراق تبلیغاتی این سازمان توریست های بیگانه را به دیدار "ایران، سرزمین پادشاهان و شاعران و گلهای سرخ" دعوت کنند.

با آنکه در اسلام کشیدن تصویر از صورت انسان منع شده است، و با آنکه علامه مجلسی در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم روایت کرده است که جبرئیل گفته است ما گروه ملائکه داخل خانه ای نمیشویم که در آن سگ باشد یا تصویری بر دیوار باشد یا ظرفی باشد که در آن بول کنند، و از حضرت امام موسی کاظم نقل شده است که "نماز مکن در خانه ای که تصویری در آن باشد، و اگر چاره ای نداشتی پس اول سر آن تصویر را قطع کن یا چشمش را کور کن و بعد نماز بکن"، وزارت ارشاد اسلامی ولایت فقیه ترسیم شمایل امام حسین را با تعیین جایزه نقدی رسماً به مسابقه گذاشت و از روی تصویر برنده مسابقه هزاران نسخه چاپ و توزیع کرد تا در خانه ها به دیوار نصب شود، و برنده این مسابقه همان هنرمند معروفی بود که در طول سالها متخصص ترسیم مینیاتورهای ساقی و شراب و رباعیات خیام شناخته شده بود.

در اینجا طبعاً فرصت نقل همه نمونه های این تغییر جهت های اسلامی نیست، ولی مجموعی از آنها را در دو هزار صفحه کتاب مجموعه بیانات امام خمینی از سال 1340 تا 1367 که با عنوان "کوثر" توسط موسسه تنظیم آثار

امام خمینی در قم گردآوری و از طرف وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی در تهران بچاپ رسیده است میتوان یافت .

در مکتب ولایت فقیه ، ملاک انتخاب ولی فقیه این است که اعلم و افقه باشد، هر چند که معلوم نیست فقیه‌ی که عالم‌تر از دیگران است برای رهبری سیاسی مملکت نیز صلاحیتی بیش از دیگران داشته باشد ، هر چند که در دوران بیست ساله جمهوری ولایت فقیه ، هیچ‌یک از این دونفری که این مقام را برعهده داشته اند نه عالم‌تر و نه صالح‌تر از دیگران بوده‌اند. ولی آنچه مهم‌تر است این است که در قاموس این کتاب، "علم" اصولاً آن معنی را که در جهان حاضر از این کلمه مفهوم میشود ندارد ، بلکه آن مفهومی را دارد که در احادیث معتبره از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است و قبلاً درباره آن در همین کتاب توضیح لازم داده شده .

اطلاعات تاریخی و جغرافیائی این فقیه اعلم در این حد بود که " دو هزار سال امریکا ما را استعمار کرده است " (در دیدار با دانشجویان خط امام پس از گروگانگیری در سفارت امریکا) و اطلاعات فلسفی او در این حد که

"سقراط فیلسوف عظیم الشان الهی در غاری به اعتزال پرداخت و مردم را از شرک به خدا نهی کرد، و افلاطون که معروف به توحید است از اساتید بزرگ الهیات بود ، و فیثاغورث حکیم حکمت را از حضرت سلیمان نبی فرا گرفت ، و انبذ قلس فیلسوف بزرگ حکمت را از داود نبی اخذ کرد ، و ارسطاطالیس بن نیقوماخوس و اسکندر ذوالقرنین از زمره دیگر حکما و فلاسفه بزرگ الهی بودند". و اطلاعات ریاضی او در این حد که : " شما یاهو گویان با زندگی معنوی و سعادت اجتماعی صدها هزار میلیون نفر ( صدها میلیارد نفر ) مسلمان بازی میکنید " و " مقصود این قلمهای مسموم این است که چندین هزار میلیون (چندین میلیارد) بزرگان دین را جماد و پوسیده بدانند" و "میلیونها میلیون ( چند هزار میلیارد) سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمده‌اند که ما نام و نشان آنها را فراموش کرده ایم" ، و اطلاعات نظامی او در این حد که " این صدام عقلی که میگوید من مسلمان هستم از همانهایی است که با سید الشهداء حرکت کردند و آنها را به تفنگ بستند" ، و اطلاعات فنی او در این حد که " اسلام حداقل مجازات راهزنان هوائی را اعدام قرار داده است".

اطلاعات او از گذشته کشور خودش از این بیشتر نبود : " مجوسان کتابی داشته‌اند بنام پازند که آنرا سوخته‌اند، و پیغمبری داشته‌اند زرتشت نام که او را کشته‌اند، و جهاد با این فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط ، و از جمله این شرایط است که با زنان مسلمان زنا نکنند، و کفار بر اسرار مسلمانان واقف نسازند، و چهارپای سواری ایشان غیر از چهار پای سواری مسلمانان باشد، و برآن چهار پا نیز یکطرفه سوار شوند، یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب او بزنند " ، و اطلاعات او درباره واقعیتهای امروزی جهان در این حد که : " حالا خدای تبارک و تعالی به ملت ما این توفیق را داده که اسلام تا کاخهای کرملین هم کشیده شده ، تا کاخهای سفید هم کشیده شده ، به امریکای لاتین هم کشیده شده ، به افریقا هم رفته است. حتی به مصر هم رفته است(!) ، و ملزم کرده است همه آنها را که اطاعت به اسلام بکنند " .

احساس انسانی او در مورد کشوری که در آن زاده شده و پرورش یافته بود، و درباره مردمی که هموطنان او بودند، نه تنها از احساس طبیعی یک روستائی بیسواد بلکه حتی از احساس غریزی بسیاری از حیوانات نیز پائین تر بود، و شاید در این موارد یاد آوری پاسخ معروف او به روزنامه نگارانی که در هواپیمای حامل او از پاریس به تهران احساس او را در بازگشت به وطن پس از سالهای دراز دوری از آن جویا شدند نمونه روشنی باشد. در تمام دوران "ولایت" او، نه تنها این بیعلاقگی مطلق به وطن ادامه یافت ، بلکه بصورت دشمنی آشکار با هویت تاریخی و ملی و فرهنگی ایران و اصولاً با ایران در مفهوم ملی آن درآمد:

" این حسابهایی که پیش مردم مادی مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران چه باید بکنیم درست نیست. ما در خارج از اسلام اصولاً کشوری بنام ایران را نمیشناسیم" ، و: " اینهایی که میگویند ملت و ملیت بروند گم شوند، این ملیت نقشه ای است که مستعمرین برای ما کشیده‌اند ، میخواهند شما را منحرف کنند از اسلام عزیز ، تنها از پس مانده گبرهای متعددی میخورند که صحبت از شئون ملی و از پان ایرانیسم میکردند".

و بموازات این، از دیگر کارگردانان دست اول ولایت فقیه در همین زمینه شنیده شد که: " تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان در ایران قبل از انقلاب سوغاتی بود که بمنظور اسلام زدائی از فرنگ صادر شده بود. برگزاری هزاره فردوسی در سال 1313 و پیراستن زبان فارسی از زبان عربی نیز توطئه ای از سوی غربی ها برای نابودی اسلام بود. با توسل به باستان شناسی خرابه های تخت جمشید از خاک بیرون آورده میشد تا برای ملت ما تاریخی ساخته شود، در حالیکه آن تاریخ تاریخ کاملاً بیگانه ای از اسلام بود. هنرمندان ایرانی از آرش کمانگیر صحبت میکردند، ولی یک کلمه ای از داستان کربلا نمیگفتند " ( حسین موسوی، نخست وزیر).

نمونه گویائی از این دشمنی ابلهانه با تاریخ و مفاخر ملی را میتوان در رساله ای منعکس دید که در همان نخستین سال روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بقلم یکی از مقربین مخصوص رهبر انقلاب ، و اولین حاکم شرع برگزیده او درباره کورش کبیر ، به نام " کورش دروغین و جنایتکار " منتشر شد و در آن زندگینامه کورش چنین خلاصه شده بود که : " کورش در 2500 سال پیش از یک تیره وحشی برخاست . چون مادرش یهودی بود در 13 سالگی تورات را آموخت و با خط و زبان یهودی آشنا شد و بعدها دانیال را منصب قضا داد. خواند میر میگوید که بهمن شاه او را به دیار فلسطین والی گردانید و قزوینی می گوید که اصولاً مادر کورش یکی از انبیاء بنی اسرائیل بود.

کورش با سپاه وحشی خود به غارت همسایگان پرداخت و در گیر و دار قتل عام با دخترک زیبای یهودی که در تاریخ به استر معروف است روبرو گردید و بحکم شهوت جنسی او را سوگلی و معشوقه خود قرار داد . درمتون اخبار مسطور است که کورش از والده خود کیفیت عظیم شأن بیت المقدس را شنید و با اموال بیحساب و سی هزار نفر استاد بنا و هنرمند بدانجا شتافت و تمام خرابی آنرا مرمت نمود.

نگفته نماند چون نژاد کورش از یهود و فارس است لذا او را قاطر یعنی دورگه لقب داده اند . درتواریخ نوشته اند که کورش در جوانی از شدت احتیاج مجبور شد لواط بدهد . چون بکارهای پست اشتغال میورزید مکرر تازیانه خورد. اصولاً اینجور آدمها همیشه مبتلا به انحراف اخلاقی بوده و از تن دادن به انواع ذلتها که لواط هم جزو آنهاست مضایقه ندارند". و بعد از نقل تمام این اطلاعات دقیق تاریخی ، حجتہ الاسلام اضافه کرده است که : " اصولاً کسی بنام کورش وجود تاریخی ندارد، و آنچه درباره او در تورات آمده است پرداخته یهودیان بابل است که میخواستند به قصد ترویج فحشاء دراین مملکت داستانهای سراپا دروغ اوستا و زرتشتی و آتش پرستی درست کنند، مثل اینکه ملت ایران سرگذشت حماسه انگیز کربلا را ندارد!"

سالهای سال ولی فقیه اعظم ، قوانین قضائی و حقوقی همه جهان متمدن را قوانینی نامید که "از مغزهای سفلیسی مشتی بیخرد درآمده " است، درحالی که " قانون اسلام را خداوند جهان برای همیشه و برای همه بشر نازل کرده است و بجز آن هیچ قانونی را در جهان قانون نمیداند" و تصریح کرد که : " قانونهای کلی اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و قانون جلوگیری از ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین تطهیر و تنطیف همه اینها قوانین ثابت و لایتغیر الهی است" و " دراسلام حتی برای مستراح رفتن و مجامعت کردن چندین حکم خدائی و فرمان آسمانی آمده و برای معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره تا مقررات جنگ و صلح و قوانین جزائی و حقوق تجارت تکلیف معین شده است."

این احکام آسمانی که برای مستراح رفتن و مجامعت کردن و ساز و نواز صادر شده اند کدامند؟ خود آیت اله قسمتی از آنها را در توضیح المسائل خویش مشخص کرده است: " واجب است انسان در دارالخلاء عورت خود را از کسانیکه بالغ شده اند ، اگر چه خواهر و مادر اوباشند، و همچنین از دیوانه و از بچه هائی که خوب و بد را میفهمند بیوشاند. تخلی در محل وقف و در روی قبور مومنین حرام است. در صورتیکه نجاست دیگر مثل خون همراه با غایط بیرون نیامده باشد یا نجاستی از خارج به مخرج غایط رسیده باشد، یا اطراف مخرج بیش از مقدار معمول آلوده شده باشد ، در آنصورت باید مخرج غایط را با آب شست، در غیر اینصورت میشود

آنرا با پارچه یا سنگ پاک کرد. نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است، و نیز نشستن روبروی باد و در وسط جاده و خیابان و کوچه و زیر درختی که میوه میدهد کراهت دارد، اما زیر درخت بی میوه اشکالی ندارد، و مکروه است چیز خوردن و حرف زدن در مورد تخلی، ولی اگر ذکر خدا را بگویند منعی ندارد. مستحب است که در موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ را بگذارند و در موقع بیرون آمدن اول پای راست را. همچنین مستحب است که در حال تخلی سر را بپوشانند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازند.

و در آنچه به "مجامعت کردن" مربوط میشود، همچنان قسمتی از احکامی را که مستقیماً توسط خداوند صادر شده است در توضیح المسائل، رساله شرعی آیت اله میتوان یافت: "اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، چه در زن باشد و چه در مرد، چه در پیش باشد و چه در پس، چه بالغ باشد و چه نابالغ، چه منی بیرون بیاید و چه نیاید، بر هر دو طرف غسل واجب میشود، ولی اگر شک کند که بمقدار ختنه گاه داخل شده یا نه غسل واجب نمیشود. کسی که آلتش را بریده باشند اگر کمتر از ختنه گاه را هم داخل کند(!) روزه اش باطل میشود، ولی اگر شک کند که دخول شده یا نه، روزه اش صحیح است و اگر منی از جای خود حرکت کند ولی بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نمیشود. اگر مرد با زن نامحرمی که در حال حیض باشد به گمان اینکه عیال خود اوست (!) جماع نماید احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد. باید در زنی که در حال حیض است بمقدار ختنه گاه را داخل نکند اگر چه منی هم بیرون نیاید، و احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند. دخول کردن در مقعد زنی که در حال حیض است نیز کراهت شدید دارد، ولی کفاره ندارد. اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود، و مرد در قسمت اول آن با زن خود جماع کند باید 18 نخود طلا کفاره بدهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند 9 نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند 4 نخود و نیم بدهد. ولی طی درد بر(پشت) او کفاره ندارد." در "جامع عباسی" معروف این مقررات نیز افزوده شده است که برهنه مجامعت کردن با زنی، یا مجامعت در کشتی و جای بی سقف و زیر درخت میوه دار و در وقت زردی طلوع آفتاب و وقت ظهر بجز روز پنجشنبه، و شب اول هر ماه مگر رمضان، و در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سرخ و سیاه و زرد بوزد یا در جریان زلزله، مکروه است.

دانش پزشکی در جهان امروز یکی از پیشرفته ترین رشته های دانش بشری است. در جهان حاضر ما، در بیش از یکصد و هشتاد کشور جهان که همگی عضو سازمان بین المللی بهداشت وابسته به سازمان ملل متحد هستند، در حدود سیصد هزار بیمارستان و کلینیک عمومی و خصوصی با بیش از پانزده میلیون پزشک و جراح و پرسنل پزشکی و پرستار مشغول کارند. روزانه بطور متوسط یکصد میلیون نفر تحت درمان پزشکی یا عمل جراحی قرار میگیرند و تقریباً همه این ها با استفاده از دستگاههای فنی مجهز و گاه بسیار مجهز انجام میشود. ششصد هزار پژوهشگر بطور منظم در همه رشته های پزشکی و جراحی و داروئی فعالیت میکنند و قریب ده هزار نشریه تخصصی یا عمومی در کشورهای مختلف جهان در ارتباط با مسائل بهداشتی منتشر میشوند. تقریباً همیشه بخش مهمی از برنامه های رادیوئی و تلویزیونی کشورهای پیشرفته جهان به گزارشهای بهداشتی اختصاص دارد.

با اینهمه، از دیدگاه مکتب ولایت فقیه، هیچیک از قوانینی که این ساختار سراسری بهداشتی و پزشکی جهان کنونی را میگردند قوانین قابل قبول نیستند، زیرا همه آنها قوانینی "سفلیسی" هستند که با هیچیک از قوانینی که خداوند بطور ثابت و تغییر ناپذیر برای همه بشر نازل کرده است تطبیق نمکنند. و گوشه ای از این قوانین اصیل الهی را، در آنجا که به پزشکی و بهداشت ارتباط دارد، خود ولی فقیه در "توضیح المسائل" خویش مشخص کرده است:

اگر طبیب برای معالجه زن نامحرم بتواند تنها با نگاه کردن او معالجه کند نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند. و اگر طبیب برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه

کند باید آئینه را در مقابل عورت او گذاشته و در آن نگاه کند و به خود عورت نگاه نکند. و اگر زنی بخواهد زن دیگری یا مرد غیر از شوهر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد نرسد. و همچنین است که اگر مردی بخواهد مرد دیگر یا زنی غیر از زن خود را تنقیه یا عورت او را آب بکشد. اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتیکه بعد از بیرون آمدن آلوده نجاست نباشد پاک است. پس اگر اماله با آب آن درمقعد کسی وارد شود ولی بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و لازم نیست که تطهیر شود. و چیز نجسی که عین نجاست در آن نباشد اگر آنرا زیر شیری که به آب کر متصل باشد یکدفعه بشویند پاک میشود، و اگر درعین نجاست در آن باشد ولی آبی که در آن شسته شده رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است، اما اگر آن آب بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد باید از آب شیر در آن بریزد تا آبی که از آن جدا میشود بو یا رنگ یا مزه نجاست نداشته باشد. آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازی و پهنا و گودی آن هر یک سه و جب و نیم باشد بریزد آن ظرف را پرکند. دراین صورت اگر نجسی مانند بول و خون به آب کر برسد چنانچه آن آب رنگ یا مزه نجاست را بگیرد نجس میشود و اگر رنگ و بوی آن تغییر نکند نجس نمیشود. و آبی که به اندازه کر باشد، اگر انسان شک کند که از کر کمتر شده است یا نه، حکم آب کر را دارد یعنی نجاست را پاک میکند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمیشود. و کر بودن آب به یکی از دو راه ثابت میشود: اول آنکه خود انسان یقین کند، دوم آنکه دومرد عادل شهادت دهند." "بول و غایط حیوانی که انسان با آن لواط کرده باشد، و بول و غایط گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده باشد نجس است، و همچنین عرق شتر نجاستخوار نجس است، ولی عرق حیوانات دیگر که نجاستخوار شوند نجس نیست. و از جمله چیزهایی که نجاست را پاک میکنند و آنها را مطهرات گویند آب است و برطرف شدن عین نجاست، و السلام". برای درمان دردها، جهان پزشکی پیوسته داروهای موثرتر و راه های تازه تری را میجوید، و بدینجهت هر روز فرآورده های داروئی کاملتری به بازارها عرضه میشوند، ولی برای بسیاری از بیماری ها قبلا داروهای مشخص از منبع آسمانی تعیین شده اند که وصف آنها از زبان ائمه اطهار توسط محدثان عالیقدر مکتب ولایت فقیه به ما رسیده است:

" از حضرت امام جعفر صادق منقول است که از ایشان پرسیدند: آیا به حضرت عیسی علیه السلام هم میرسید دردهائی که به سایر فرزندان آدم میرسد؟ فرمود که بلی، به او غالباً درد مقعد عارض میشد، و دراین مواقع به مادرش میگفت که عسل و شاهدانه و روغن زیتون را با یکدیگر خمیر کند و برایش بیاورد، و میگفت که این معجون را به علم پیغمبری طلب کرده است که اما از بد مزگی آن کراهت دارد. و نیز در حدیث است که مفضل به خدمت آن حضرت شکایت کرد از تنگی نفس، فرمود که بول شتر بخور تا ساکن شود. و فرمود که برای معالجه زکام پنبه ای را به روغن بنفشه آلوده کنند و در وقت خواب درمقعد گذارند. و نیز منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام شکایت کرد که از بسیار آمدن بول آزار میکشم، فرمود که من خودم هم همین گرفتاری را دارم چاره آن اینست که در آخر شب شاهدانه بخوری که برای تب و درد سر و آزار چشم و درد شکم نیز مفید است."

" و از حضرت امام محمد باقر منقول است که فرمود چون مرض پیسی درمیان بنی اسرائیل بسیار شد، حقتعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که به ایشان بگو گوشت گاو را با چغندر بخورند. و از حضرت امام موسی کاظم روایت است که خوردن انجیر تر و خشک علاج بواسیر است، و از حضرت امام علی نقی منقول است که فتح بن خاقان وزیر خلیفه متوکل کس بنزد ایشان فرستاد که زخمی بر بدن خلیفه بیرون آمده است که مشرف بر هلاک است و چه چاره باید کرد؟ حضرت فرمود که سرگین گوسفند را مخلوط با گلاب بر آن زخم بگذارند. پس چنین کردند و زخم گشوده شد."

در موارد متعدد حتی نیازی به داروهای خوردنی یا مالیدنی برای درمان بیماریهائی غالباً اساسی نیست، زیرا همه این بیماریها را با خواندن ادعیه ای خاص علاج میتوان کرد. برخی از این موارد از زبان ائمه اطهار با خود پیامبر در معتبر ترین آثار مکتب ولایت فقیه مشخص شده اند:

" در حدیث معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد ، فرمود چون از نماز فارغ شوی دست بر مقعد گذار و این آیات را بخوان .... راوی گفت چنین کردم دردم برطرف شد . و ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت دارد که هرکس پس از نماز صبح و مغرب هفت بار این دعا را بخواند خداوند عز و جل باد های بد بو و پیسی و دیوانگی را از او دور کند. و از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل شده است که فرمود هر کس که هر شب سوره قل اعوذ برب الفلق را سه بار و سوره قل هو الله احد را صد بار یا لا اقل پنجاه بار بخواند خدای عزوجل هرگونه دیوانگی و جن زدگی و مرض تشنگی و فساد معده و جوشش خون را از او بگرداند تا زمان پیری . و از حضرت رسول صلی اله علیه و آله روایت شده است که هرکس که در روز ده مرتبه لاحول ولاقوه الا بالله بگوید حقتعالی خوره و پیسی و فلیج را از او دفع کند. و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که شخصی شکایت کرد که شکم من پیوسته قراقر میکند و مردم صدائی را که از آن بیرون می آید میشنوند، آن حضرت فرمود هرگاه فارغ شدی از نماز شب این دعا را بخوان ، بدرستی که قرقره شکمت خاموش شود."

در ارتباط با مسائل بهداشتی ، در جهان امروز جای مهمی به تغذیه داده شده است . هزاران مرکز تخصصی و آزمایشگاهی ، از راه نشریات ویژه یا در رسانه های گروهی یا اطلاعیه های دولتی منظمآ اطلاعات لازم را در باره مواد غذایی طبیعی یا فرآورده های مصنوعی غذایی در دسترس عمومی میگذارند و هزاران کتاب و نشریه افکار عمومی را بطور منظم با خواص یا مضار خوراکی های گیاهی یا گوشتی یا فرآورده های ماشینی و درجه کالری و ویتامین و پروتئین و سایر مشخصات آنها آشنا میکنند ، و همه این اطلاعات طبعاً بر مبنای بررسیها و آزمایشهای کم و بیش دقیق علمی تنظیم میشود. ولی در این مورد نیز ، " قوانین ثابت و لایتغیر الهی " غالباً با این تحقیقات زمینی تطبیق نمیکنند . گوشه ای از این قوانین آسمانی را ، باز در رساله اجتهادی خود آیت اله خمینی میتوان یافت : " خوردن فضله و آلت نری و فرج و بچه دان و حذقه چشم و ذات الاشجاع حیوانات حرام است ، همچنین سرگین و آب دماغ ، ولی اگر مقداری از آن با حلال مخلوط شود خوردن آن اشکالی ندارد. خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ در شرایط عادی مکروه ولی اگر با آنها لواط کرده باشند حرام است. اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کرده باشند بول و سرگین آنها نجس میشود و خودشان را نیز باید بی آنکه تاخیر بیفتد بکشند و بعد بسوزانند ، و کسی که با آنها لواط کرده پولشان را به صاحبشان بدهد.

ماهی مرده ای که معلوم نیست آنرا زنده از آب گرفته اند یا مرده ، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است ، و اگر در دست کافر باشد حرام است . اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالیکه زنده است در آب بیفتد ، خوردن قسمتی که بیرون آب مانده مانعی ندارد . اگر ملخ را زنده بگیرند بعد از جان دادن خوردنش حلال است ، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد حلال نیست"

مسائل قضائی بنوبه خود جای ممتازی در قوانین لایتغیر آسمانی دارند، زیرا که مذاهب قبل از هرچیز بر پایه عدالت بنیاد شده اند. البته در جهان امروز مقام بسیار مهمی به امور قضائی داده شده است، زیرا که حسن جریان زندگی روزمره بشری بیش از هرچیز در گرو اجرای عدالت است. بهمین جهت بموازات مسائل بهداشتی و پزشکی ، مسائل قضائی نیز یکی از ارکان نظام گرداننده جامعه بشری بشمار آمده اند، که دستگاههای قضائی کلیه کشورهای جهان و صدها اتحادیه و انستیتو و فدراسیون حرفه ای قضائی و چند هزار نشریه رسمی خصوصی کشورهای مختلف دنیا نمایانگر آنهاست. ولی در این مورد نیز ، قوانین "سفلیسی " این مراکز تقریباً هیچوقت با مقررات ثابت و تغییر ناپذیر آسمانی تطبیق نمیکنند و در نتیجه عدالت واقعی در روی زمین اجرا نمیشود . گوشه ای از مقرراتی را که باید واقعا با اجرا درآیند تا عدالت بمفهوم آسمانی آن تحقیق یابد، همچنان در مکتب " ولایت فقیه " میتوان یافت :

"... و اگر کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب شود که همیشه غایب از او بدر آید، یا اگر یک خصیه مردی را، یک طرف فرج زنی را ، یا یکطرف مقعد کسی را ببرد، یا پشت او را چنان بشکند که از جماع کردن بیفتد ، بر همه اینها خونها تعلق میگیرد. و بریدن خصیه راست کسی دوثلث خونبها دارد و بریدن خصیه

چپ او یک ثلث . و دادن ده مثقال طلا لازم است در صورتیکه منی را بی رخصت زن آزاد و دائمی در بیرون فرج او بریزند، اما اگر زن کنیز یا متعه باشد معنی نیست. و در مورد خونبهای ولد الزنا بین مجتهدین عظام اختلاف نظر است، بعضی برآنند که خونبهای ولد الزنا مثل خونبهای جهودان است، و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم شرعی و خونبهای زن جهود چهار صد درهم شرعی است. برکسی که خود را کشته باشد کفاره واجب نیست (!) و در قصاص ذکر یک مرد جوان را به عوض ذکر یک مرد پیر میتوان برید، ذکر ختنه شده را نیز عنداللزوم میتوان به عوض یک ذکر ختنه نشده برید.... و هرگاه کسی کاری کند که منی شخصی در موقع جماع به دشواری بیرون آید باید خونبها بدهد. و اگر کسی ذکر کسی دیگر را از بیخ یا از حشفه ببرد، یا خصیه کسی را قطع کند، یا هر دو طرف فرج زنی را ببرد، خواه آن زن بکر باشد یا نباشد و خواه فرج او بزرگ باشد یا کوچک، و نیز اگر کسی زنی را چنان دخول کند که موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بردارد و هر دو راه را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه زن بالغ باشد یا هنوز بالغ نشده باشد، بر همه اینها دیه واجب میشود، ولی اگر مردی موضع بول و غایط زن بالغه خودش را درانیده باشد دیه بر او واجب نیست".

قانون قصاص جمهوری اسلامی که چند سال پیش توسط مجلس شورای اسلامی وضع شد و به تصویب شورای نگهبان نیز رسید، این قوانین آسمانی را، در آن مواردی که احتمالاً مبهم بوده، تکمیل کرده است:

" حد زنا در مواردی که با محارم نسبی یعنی مادر و خواهر و عمه و خاله و زن پدر صورت گیرد رجم کردن است، یعنی تا کمر در زمین فرو کردن و سنگسار کردن، مگر اینکه به شبهه برآنان دخول کرده باشند یا آلت در فرج زن یعنی در پیش یا در پس او (قبل یا دبر) بطور کامل غایب نشده باشد. و فرقی نمیکند اگر زنی که با او زنا کرده باشند زنده یا مرده باشد. بزرگی سنگ در رجم نباید در حدی باشد که فقط با اصابت یک یا دوتای آن شخص مجرم کشته شود، و باید که در سنگسار سنگهایی که میزنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد. و اگر بر شخصی هم رجم و هم جلد (سنگسار و تازیانه) واجب باشد، باید عورتین مرد را ببوشاند و زن را پوشیده بزنند، و باید که سخت تازیانه بزنند ولی تازیانه بر فرج او نزنند. زنا با زنی که همسر دائمی دارد ولی در اثر مسافرت یا حبس و مانند آن به همسر خود دسترسی ندارد موجب رجم نیست. هرگاه زنی همجنس بازی کند برای هر بار مساحقه تا سه بار صد تازیانه میخورد، ولی در مرتبه چهارم به قتل میرسد، و هر گاه دو زن بدون ضرورت زیر یک پوشش بخوابند، ولو مساحقه نکنند، تازیانه میخورند. هرگاه کسی به شخصی بگوید زن قحبه یا خواهر قحبه نسبت به کسی که زنا به او نسبت داده محکوم به حد قذف میشود، ولی اگر آن مرد واقعا خواهر قحبه یا زن قحبه باشد حد و تعزیر وارد نمیشود. هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تعزیر میشود، همچنین هرگاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد. ولی هرگاه دندان کسی را بشکند ولی مجنی علیه قبل از قصاص دندان درآورد در صورتیکه دندان تازه او سالم باشد مجرم فقط باید تعزیر شود، و اگر دندان جدید معیوب باشد مجرم باید تفاوت قیمت بین دندان سالم و معیوب را نیز بپردازد."

واحد پرداخت دیه در هر حال شتر است، حتی اگر فی المثل جرم در جامعه مسلمانان فنلاند یا اسکیمو صورت گرفته باشد، زیرا که اسلام بدون شتر مفهوم ندارد. براساس قانون 10 ماده ای قصاص که در مجلس شورای اسلامی تصویب شده، دیه شکستن گردن کسی بطوریکه گردنش کج شود 100 شتر و دیه معیوب کردن چشم یا یک دست و یک پا 50 شتر و دیه زخمی که به شکم کسی وارد آید 33 شتر و دیه قطع انگشتان او 10 شتر است.

در مورد مجازات سنگسار، مسئولان عالیرتبه دادگاههای شرع اسلامی افزودن توضیحات بیشتری را برفوتوای " امام خمینی " در رساله تحریر الوسیله او ضروری دانسته اند: " قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است، و جایز نیست که رجم تبدیل به قتل با شمشیر یا اعدام با گلوله و امثال اینها بشود، و ناچار باید عمل سنگسار انجام گیرد تا منشاء نزول برکات الهی گردد، چنانکه مکرر در اخبار آمده است که اقامه رجم در روی زمین از نزول

چهل شبانروز باران پر برکت تراست. کسی که باید سنگسار شود حد الهی در مورد او اجرا میشود، خواه مریض باشد و یا سالم، چرا که منظور این است که او کشته شود، و هیچ لزومی ندارد که صبر کنیم تا از نظر مزاجی بهبودی یابد. در این مورد حضرت امام خمینی مدظله العالی در رساله تحریر الوسیله خود مخصوصاً تأکید فرموده اند "

( محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاههای انقلاب اسلامی مرکز)

بلند پایگان قضائی دیگر ولایت فقیه درباره نحوه اجرای عدالت اسلامی توضیحاتی اضافه داده اند:

"هیچ حکومتی در دنیا نیست که همه مردم آن بروند به دادگستری. اگر بخواهیم حکومت ما اسلامی باشد باید محاکمی داشته باشیم که در آنها مجرم را فوراً کشت. در جمهوری اسلامی ما دادگاهها و داد سرای انقلاب این کار را انجام میدهند" (یوسف صانعی دادستان کل دادگاههای مرکز).

"اینهمه طول و تفصیل لازم نیست. وقتیکه اینها را درکوچه و خیابان دستگیر کردیم، بجای اینکه معطل بشویم که چند ماه در زندان بخورند و بخوابند و بیت المال را مصرف کنند، همان توی خیابان محاکمه شان میکنیم و همینقدر که دوفر پاسدار بضرر آنها شهادت بدهند بدون معطلی تیر بارانشان میکنیم. اصلاً پاسدار برای همین کار است." (موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور).

"در کار دادگاههای انقلاب اسلامی. بعد از تشخیص هویت مجرم برای جزای او فرصتی جایز نیست. یعنی اینکه اجرای حکم خدا در دادگاههای انقلاب تأخیر ندارد" (نجف آبادی، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی آذربایجان).

"از نظر اسلام یک دختر نه ساله بالغ شمرده میشود و اسلام اجازه میدهد که چنین کسی را در صورت دستگیری در تظاهرات ضد انقلاب همانجا کنار دیوار بگذاریم و گلوله بزنییم" (اسداله لاجوردی دادستان انقلاب تهران).

"مادراینجا کسانی را در زندان داریم که حدود شش هفت ماه حتی یکسال است در بازداشت هستند و هنوز اسم خودشان را هم به ما نمیگویند. میگوئید چند تا ضربه شلاق هم به اینها نزنید؟ امام فتوی داده اند که اینها اگر زیر تعزیر جان هم بدهند کسی ضامن مردنشان نیست بفرض پانصد نفر از اینها در زندان بمانند، کجای دنیا خراب میشود؟" (موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور).

"اشخاصی به دادگاه شرع اطلاع دادند که در تشخیص هویت بعضی از اعدام شدگان اشتباه شده و آنها بجای کسان دیگری گرفته شده اند. به آنها گفته شد اشکالی ندارد، در عوض اینها در آن دنیا شهید محسوب خواهند شد." (یوسف صانعی دادستان کل دادگاههای مرکز).

"دادگاههای انقلاب اسلامی در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده اند، زیرا از پیروزی انقلاب به بعد آن اندازه که باید اعدام نکرده اند. ما از بابت این مسامحه کاری از امام و از مردم معذرت میخواهیم" (محمد گیلانی، حاکم شرع دادگاههای انقلاب اسلامی مرکز).

با این وجود، اینها همان دادگاههایی هستند که یکی از خود همین آیت اله ها درخوزه علمیه قم درباره آنها گفت: "به این آسانی که در دادگاههای انقلاب آدم میکشند گوسفند هم سر نمیرند." (مکارم شیرازی، امام جمعه قم).

در نخستین سخنرانی خود در بازگشت به تهران (بهشت زهرا، 12 بهمن 1357)، روح اله خمینی ادعا کرد که حکومتی فاشیستی اقتصاد مملکت را بکلی خراب کرده و ایران را بصورت ویرانه ای درآورده است، و برعهده دولت اسلامی است که اقتصاد سالمی را بر اساس اسلامی در مملکت پایه ریزی کند. در این باره حسینعلی منتظری، "ولیعهد" امام، به رئیس کل بانک مرکزی ایران رهنمود داد که "برای اداره امور اقتصادی آینده و آشنا کردن مأمورین بانکها و مردم با معاملات شرعی، باید مسئولین این امور به رساله فقهی حضرت امام خمینی مراجعه کنند تا حدود و شرایط مضاربه و مضارعه و جعله را خوب درک کنند و مثلاً خیال نکنند که فرقی بین ربا و مضارعه نیست."

این حضرت امام خمینی بغیر از حکم اقتصادی معروفی که در سومین سال ولایت خود صادر کرد و در آن اقتصاد را خاص الاغ دانست در مدت تبعید خود در نجف سه اثر به زبان عربی درباره مسائل اقتصاد اسلامی نوشته بود که "المکاسب المحرمه" و "المسائل المستحدثه" و "کتاب البیع" نام دارند، و خلاصه مطالب هر سه آنها در رساله تحریر الوسیله او- که آن نیز به زبان عربی است - نقل شده است. وجه مشترک این هر سه کتاب و احکام آنها این است که امام با واقع بینی فراوان عصری را که در آن زندگی میکند با عصر صدر اسلام عوضی گرفته و قرن بیستم مسیحی را قرن دوم هجری دانسته است:

" مالیاتهای اسلامی باید منحصر از طریق خمس و زکوه یا جزیه یعنی مالیات بر نفوس و اراضی یهودیان و مسیحی ها که در پناه اسلام بسر میبرند، و همچنین خراج از اراضی کشورهای که دولت اسلامی فتح کرده است، و میراث آنهایی که مرده اند و وارث نداشته اند وصول شوند. وصول هر مالیات دیگری، از هر راه که باشد خلاف شرع است. از جمله وصول مالیات گمرکی خلاف شرع است و نه تنها برای کشور لازم نیست بلکه خیلی هم ضرر دارد و باید لغو شود."

" ارتفاعات کوهها و گیاهان و درختان و سنگها، مال امام است، همچنین دریاها و شهرها و جزیره ها جزو انفال است و تماما مال امام است. غنائم برجسته مانند اسب عالی و لباس گرانبها و شمشیر گرانبه و کتیز خوبرو مال امام است و همچنین ارث هرکسی که بمیرد و وارث نداشته باشد مال امام است."

معادن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و نفت و گوگرد و ذغال سنگ و نمک و گل سرشور و گل سرخ، اگر منافع حاصله از آنها به 20 دینار، معادل 15 مثقال طلای سکه دار، برسد مشمول مالیات خمس میشوند، همچنین است مال گنج، چه در شهرهای کفار و چه در زمین اسلام، چه در اراضی بایر و چه در زیر آثار اسلامی پیدا شود. آنچه در شکم ماهی پیدا شود.

اینکه صنایع را برای مخترع آن به ثبت میرسانند و دیگران را از تقلید آن منع میکنند از نظر شرع باطل است، فقط امام که والی مسلمانان است حق دارد صنعتی را به ثبت برساند تا نرخ ثابت برای آن معین بماند."

وقتی که در عمل این رهنمود های امام، با همه اهمیت آنها و با همه اسلامی بودن آنها مشکلات اقتصادی یک جمهوری قرن بیستمی را حل نکرد، دست اندرکاران بفکر آن افتادند که از تخصص های جانبی دیگر نیز کمک بگیرند. در مجلس شورای اسلامی گفته شد که: " تنها راه حل ایجاد یک اقتصاد سالم و شکوفا مراجعه به تحقیقات و نظریات حضرت آیت اله العظمی منتظری و حضرت آیت اله مشکینی و خطبه های نماز جمعه آقای رفسنجانی است" (مجلس شورای اسلامی، جلسه 7 خرداد 1362)، و روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی نوشت:

" کتاب سیاست اقتصادی حجه الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی که در این هفته منتشر شده آثار اقتصاد دانان استکبار شرق و غرب و لاطاناتی را که بوسیله مغزهای مخبطی چون آدام اسمیت و کارل مارکس نشر یافته بی اثر کرده و آفاق جدید بر روی مستضعفان عالم گشوده است. اجرای دقیق رهنمودهای این کتاب نه تنها جمهوری اسلامی را در مسیر صحیح رشد اقتصادی قرار میدهد، بلکه راه را برای نجات دنیا از ورطه بحران اقتصادی حاصله از استکبار نیز روشن مینماید."

آنچه در عمل نشان داده شده این بود که اگر این رهنمودهای اقتصادی برای جمهوری اسلامی ایران جز چهل میلیارد دلار وام خارجی ( در شرایطی که ایران سالهای پیش از انقلاب خودش کشوری وام دهنده بود) و سقوط درآمد سرانه سالانه از 600 2، دلار به 1 200 دلار و اعلام اضطراری اینکه اگر وام داخلی گرفته نشود پرداخت حقوقهای دولتی از آبان ماه سال 1377 ببعده مقدور نخواهد بود حاصلی ببار نیاورد، در عوض برای خود آیت اله ها و حجه الاسلام ها نتایج بسیار رضایت بخشی داشت که نمونه هائی از آنها جسته گریخته در افشاگریهای مطبوعات مهم بین المللی میتوان یافت، مثلا در ماهنامه بسیار معتبر لوموند دیپلماتیک که: " بر اساس بررسیهایی که در آمریکا بعمل آمده، تاکنون حدود 10 میلیارد دلار از ایران به حسابهای مخصوص ملاهای سرشناس به بانکهای امریکائی انتقال یافته است، و البته این رقم غیر از مبالغی است که در بانکهای

سوئس و دیگر کشورهای اروپائی به حسابهای آنها ریخته شده است"، یا گزارش هفته نامه آلمانی " اشپیگل " که با قید شماره چکهای صادره، از واریز شصت میلیون مارک به حساب آیت اله بهشتی در هولتس بروکه بانک هامبورگ و دویچه بانک فرانکفورت خبر داد، یا گزارش واشینگتن پست درباره دو میلیارد دلار سهام حجه الاسلام رفسنجانی در بیش از سیصد شرکت مختلف بین المللی، یا گزارش جروزالم پست اورشلیم درباره هواپیماهائی که بطور منظم گنجینه های هنری و تاریخی ایرانی را از جانب روحانیون ارشد یا سپاه پاسداران ایران از ایران به ترکیه و از آنجا با هواپیماهای ال عال به اسرائیل انتقال داده و در حال حاضر غرفه ایران را در موزه باستانشناسی اورشلیم غنی ترین غرفه این موزه کرده اند. ماجرای دزدی 123 میلیارد تومانی بنیاد مستضعفان در خود ایران نیز که پس از سر و صدای بسیار بر آن سرپوش گذاشته شد بنوبه خود تنها یک نمونه از بیش از یکصد مورد سوء استفاده هائی با ارقام نجومی است که در همین سالها و با همین رهنمود ها در داخل " اولین حکومت الهی روی زمین " صورت گرفته است، حکومتی که بنیانگذار آن نوشته بود: " ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن بادیست پاک روحانی تأسیس میشود. فسادها، دزدیها، غارتگریها، همه کار آن دسته از افراد این کشور است که با روحانیت سر و کار ندارند".

در همان نخستین سالهای برقراری جمهوری ولایت فقیه، در گرما گرم جنگ خارجی و سوء قصدها و کشتارهای پیگیر داخلی و مشکلات گسترده اقتصادی و انزوای سیاسی روز افزون ایران در صحنه بین المللی حجه الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در دیدار با نمایندگان اتحادیه انجمنهای اسلامی بشارت داد که:

" امروز پایه های سیاسی و اجتماعی یک جامعه اسلامی در ایران ریخته شده است، و کلیه ارگانهای این کشور متشکل از ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و دولت و نهادهای انقلابی تحت رهبری امام امت دست اندر کارند تا در این دنیای زشت جامعه ای بسازند که برای آینده بشریت یک الگوی واقعی باشد."

در چنین آینده امید بخشی طبعاً موضع زنان، یعنی نیمی از "بشریت" مورد بحث، نقشی در درجه اول اهمیت داشت. بدین جهت آیت اله شهید صدوقی، از بنیانگذاران درجه اول ولایت فقیه و دوست نزدیک امام و نماینده مخصوص او در یزد، لازم دانست در مجلس خبرگان که خود عضو آن بود درباره مقام زن در این الگوی آینده بشریت، توضیحات بیشتری بدهد:

" شنیده ام که میگویند همانطور که زن میتواند ولی صغیرش بشود، پس میتواند رئیس جمهور هم بشود و نخست وزیر هم بشود. حالا این چه حسابی است؟ چون زن میتواند بچه را باز بکند و پاکش بکند و از کثافت برکنارش بکند و پستان در دهانش بگذارد پس میتواند رئیس جمهور و نخست وزیر هم بشود؟ یعنی یکروز صبح برویم و ببینیم که ریاست جمهوری یا نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای اینکه دیشب خانم زایمان فرموده اند. آیا این برای ما ننگ و عار نیست؟ یا یک نفر زن را در اسلام به استناداری فرستاده باشند؟ آیا یک سرلشکری را شنیده اید که زن قرار داده باشند؟ در یزد حدود 24 000 قنات وجود دارد، آیا کلنگ یکی از آنها را زن زده است؟"

در همین زمینه علامه معروف " طباطبائی " در کتاب تعدد زوجات در اسلام دلایل دیگری در همین حد از اهمیت ارائه کرده است:

" یکی از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضائات لازم طبع و ارضای خواهشهای حتمی نفس محرومیتی ایجاد نشود، یعنی شهوت مردان انباشته نشود تا سر به منکرات بزند، و لازمه اسلام این است که در رفع حاجات شهوت تسریع شود. بدین جهت شخص مسلمان اگر کار قضا و شهوتش روزی بر اوسخت شد میتواند با خیال راحت زن دیگری بگیرد. در اصول کافی در همین بابت حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: غیرت مخصوص مردان است و لذا خداوند بیش از یکمرد را بر زن حرام فرموده، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است، زیرا خداوند بزرگوارتر از آن است که به زن حمیت و غیرت دهد!"، و

علامه بزرگ تنها این نتیجه را از این حدیث گرفته است که " پس معلوم میشود که غیرت از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است!"

آنهاییکه به سنت دیرینه آخوندان بر سر خوانی گسترده نشسته بودند ، بهمان اندازه که از صلاحیتهای علمی و فرهنگی جهان پیشرفته امروز بی بهره بودند ، در لافزنی و گزافه گوئی یدی طول داشتند، بخصوص با این اطمینان که در هر صورت کسانی در پای منبرشان فریاد" اله اکبر" خمینی رهبر" برخواهند داشت . شمار سخنان ابلهانه ای که در کشور ابن سینا در بیست ساله حکومت " الهی " ولایت فقیه از جانب مسئولانی غالباً بلند پایه گفته شد احتمالاً بزرگترین رقم سخنان نوع خود در یک کشور عصر حاضر است:

" موسسه هواپیما سازی طیرا ابابیل با رهنمودهای انقلابی حضرت آیت اله العظمی منتظری طرح ساختن هواپیماهای " کبوتر سفید " را در دست تکمیل دارد که با اتکاء به امدادهای الهی جهان کفر را به خاک سیاه خواهد نشانید" ( رئیس موسسه بررسیهای هواپیماسازی طیرا ابابیل در مصاحبه با نشریه رسمی وزارت ارشاد اسلامی).

" دانشگاه خلبانی ما برای اولین بار بصورتی تکمیل خواهد شد که بتوانیم درجهت زمینه سازی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی اقدام کنیم " ( فرمانده نیروی هوایی جمهوری در مراسم تحلیف خلبانان ).

" امروز ما از چنان قدرتی برخورداریم که امریکا و روسیه مسئله تضاد با یکدیگر را از یاد برده اند و در حال حاضر هر دو ابرقدرت برای مقابله با قدرت روزافزون جمهوری اسلامی ایران درکنار همدیگر قرار گرفته اند" ( فرمانده سپاه پاسداران در مصاحبه تلویزیونی).

" ما در مورد اینکه چه چیزهایی برای ساختن موشک اهمیت دارد همه چیز را میدانیم . حالا میخواهیم درآینده انواع موشکها را بسازیم . باید به صراحت بگویم که درآینده ما قدرت بزرگ موشکی دنیا خواهیم شد و دومین قدرت موشکی بعد از ابرقدرتها خواهیم بود. در زمینه رادار و سیستم دفاعی هاوک نیز ابتکارهایی کرده ایم که اگر امریکاییها بفهمند از غصه دق میکنند " ( رئیس مجلس شورای اسلامی در مصاحبه با تلویزیون ژاپن).

" بچه های حزب الهی ما توانسته اند موشکی را که امریکا 16 سال برای ساختنش وقت صرف کرده بود تنها در مدت یکسال بسازند" ( وزیر سپاه پاسداران در سمینار آماده سازی ده میلیون دانش آموز برای جنگ ).

در رژیم طاغوت حتی یک پشه هم از مراسم نماز جمعه نمیترسید. ولی امروز تمام امریکا از هیبت این نماز به لرزه درآمده است" ( امام جمعه گیلان در خطبه نماز جمعه).

" تمام شرق و غرب عالم امروز متحد شده اند که جامعه ای را که 2500 سال است بدون ولایت فقیه بوده است کماکان از داشتن ولایت فقیه در رأس خود محروم کنند" ( امام جمعه رفسنجان در خطبه نماز جمعه ).

" استعمار برای کشورهای جهان سوم برنامه ریزی میکند و یکی از برنامه هایش ورزش است . اگر ما بتوانیم ورزش را درجهتی هدایت کنیم که جهانیان را به زهد بکشاند، فقط آنوقت است که ورزش ما دارای ارزش میباشد"

( عاتقه رجائی همسر محمدعلی رجائی رئیس جمهوری، در چهارمین دوره مسابقات قهرمانی دختران در استادیوم تهران ).

" این اروپائی ها چون امام ندارند میروند دنبال حزب درست کردن . ما بحمداله چنین امامی داریم ، به حزب درست کردن احتیاجی نداریم ( آیت اله صادقی در خطبه نماز جمعه).

" جامعه بشری بدون اصل ولایت فقیه مرادف با توحش است و با ولایت غیر فقیه مرادف با بربریت است" ( آیت اله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در گشایش سمینار ولایت فقیه در دانشگاه ).

"سیاست ناشیانه سوسیالیست ها در مورد ایران ، قرنها است مورد انتقاد ماست" ( کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ).

"دمکرات ترین کشور دنیا امروز ایران است. این را از ریگان، از میتران، از تاچر و از هرکس دیگر که میخواهید بپرسید" ( هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ، در خطبه نماز جمعه ).

" ابرقدرتها میدانند که حجاب اساس حکومت اسلام است، و برای غارت منابع نفتی خلیج فارس ، نخست باید حجاب را از میان ببرند " ( زهرا رهنورد ، همسر موسوی نخست وزیر و نماینده مجلس در دیدار با بانوان کشورهای عرب ).

" سر و صدائی که درباره گرانی هندوانه براه افتاده با توطئه ابر قدرتها در خلیج فارس مربوط است" ( حسین موسوی نخست وزیر در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی ).

"منافقین به خیال خودشان میخواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و آنها را بدوشند، در حالیکه این خود خدا است که به آنها نیرنگ میزند یعنی آزادشان میگذارد تا خلافتکاری بکنند و بعد به کیفر برسند. منافقین فکر میکنند که به خدا حقه زده اند ، غافل از اینکه خودشان از خدا حقه میخورند" ( آیت اله دستغیب شیرازی ، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات ).

"بی سبب نیست که آمریکائیاها کاخ ریاست جمهوری خود را برای توهین به سیاهان کاخ سفید مینامند" ( رئیس دادگاههای شرع مرکز ).

" در طول تاریخ ، شمشیر برنده ای که فرعونیان را وادار به عجز و لابه نموده است ، رکن رکن ولایت فقیه بوده است. تنها نیروئی هم که در تمام تاریخ با مثلث امپریالیسم و صهیونیسم و کمونیسم پنجه نرم کرده است مرجعیت شیعه و قبله دائم محرومین جهان یعنی ولایت فقیه بوده است. نه تنها در محدوده ایران بلکه در سرتاسر گیتی هر نهضتی که بوقوع پیوسته در طلیعه آن یک فقیه قرار داشته است" ( هاشمی نژاد ، شهید محراب )

"یک میلیارد نفر مسلمان جهان امروز چشم امید خود را به مجلس خبرگان و به ولایت فقیه دوخته اند" ( حجت السلام حسنی امام جمعه آذربایجان ).

" جامعه ورزشی ما باید سرنوشت خودش را پیوند بزند با حرکت امت حزب الله در نماز جمعه ها . آنوقت است که این جامعه ورزشی خواهد درخشید" ( حسین موسوی ، نخست وزیر ).

" متفکران و آزادیخواهان جهان بطور دسته جمعی بما میگویند : شما ابرقدرت دنیا هستید " ( سید علی خامنه ای رئیس جمهور ).

" خیلی گرفتاریهای ما از رواج سگ بازی و سگ پرستی در دنیا می آید که عامل آن صهیونیست ها هستند " ( از سرمقاله روزنامه اطراعات ، 5 اسفند 1363 ).

" معامله و خرید و فروش صفحات موسیقی و نوار آنها حرام است، مگر آهنگی که اخیرا بمناسبت شهادت آقای مطهری ساخته اند. احضار جن و تسخیر ملائکه و ارواح حرام است و همچنین خبر دادن از آینده جهان بعنوان اخباری که از اجنه دریافت شده است" ( خمینی، سخنرانی در جماران ).

کمتر از دو سال پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران ، ارتش عراق به خاک ایران حمله کرد و جنگی در گرفت که اگر ارتش ایران از مقام نیرومند ترین ارتش خاورمیانه به مقام یک ارتش فروپاشیده سقوط نکرده بود، اصلا آغاز نمیشد. با اینوصف ، ارتش و ملت ایران پس از نخستین دوران غافلگیری ، با احساس غریزی از تمامیت مرز و بوم خویش ، و نه مطلقا بخاطر جنگ اسلام و کفر – در شرایطی که اساسا با هیچ کافری طرف مخاصمه نبودند- بطور یکپارچه بپا خاستند و در جنگی حماسه آمیز ، در طول کمتر از یکسال متجاوزان را تا آنسوی مرز به عقب راندند .

ایران در آن هنگام هم سنگینی حق را بجانب خود داشت و هم اعتبار پیروزی را ، بهمین جهت وقتیکه صدام حسین شکست خود را پذیرفت کشورهای نفتی عرب خلیج فارس حاضر شدند برای اینکه صلح در منطقه برقرار شود ده ها میلیارد دلار غرامت جنگی عراق را به ایران بپردازند، و اگر چنین شده بود، ایران هم خسارات جنگی خود را جبران میکرد و هم دوباره بزرگترین قدرت نظامی منطقه میشد، ولی درست در همین موقع ، رهبر کبیر انقلاب که خواب شمشیر کشی صدر اسلام را میدید، اعلامیه صادر کرد که :

" ملت عزیز عراق ! ما برای نجات شما آمده ایم تا این رژیم کافر و ستمگر را به جهنم بفرستیم . قیام کنید و به استقبال برادران مومن خود بیایید و دست علفی های کافر را از بلاد خود کوتاه کنید. تکلیف اسلامی و میهنی شما اقتضا دارد که جوانمردانه بسوی جبهه ها هجوم آورید و بکوشید تا جامه ذلت نپوشید. بسوی نبرد با کفر بشتابید و برادران جان برکف رزمنده جمهوری اسلامی را کمک کنید که فردا خیلی دیر است. روح اله الموسوی الخمینی ، 22 رمضان المبارک 1402 . "

بدین ترتیب جنگ ویرانگر هفت ساله ای آغاز شد که در آن آشکارا جنبه متجاوز داشت ، و در نتیجه نه تنها تمام سرمایه معنوی بین المللی را که با پیروزی افتخار آمیز خود بدست آورده بود از دست داد، بلکه سرمایه مادی دهها میلیارد دلار غرامت جنگی را نیز که میتوانست دریافت دارد دریافت نداشت ، و این سیاست تهاجمی کوتاه بینانه در عین آنکه صدام حسین را از سقوط حتمی نجات داد ، سپاه پاسداران آموزش ندیده و بی تجربه ایران را در سرزمینی بیگانه به جنگی فاجعه آمیز کشانید که بجای پیروزی صدر اسلامی، بزرگترین کشتار تاریخ ایران را از دوران بعد از مغول ، و تلخترین انزوای سیاسی این کشور را در صحنه بین المللی، باضافه نزدیک به یک میلیون نفر کشته و معلول و به برآورد رسمی خود دولت اسلامی سیصد میلیارد دلار خسارت و ویرانی ببار آورد و سرانجام نیز با تسلیم ایران به متارکه ای بی افتخار و نوشیدن جام زهر کذابی از جانب آغاز کننده این جنگ تهاجمی بیمعنی پایان رسید ، و روشن ترین خاطره ای که از آن در افکار عمومی جهانیان و در صفحات تاریخ باقی ماند این گزارش خبرگزاری های بین المللی بود که :

" اعزام چند صد هزار بچه به کشتارگاه از جانب جمهوری اسلامی ایران بزرگترین کشتار کودکان در تاریخ جهان است. در این فاجعه تاکنون 003 000 کودک ایرانی به قتلگاه فرستاده شده اند. این کودکان غالبا از کلاسهای درس روانه کشتارگاه میشوند و بدانها گفته میشود که پس از شهید شدن با کلیدی که از طرف نایب امام زمان در اختیارشان گذاشته شده است درهای غرفه های خاص خویش را در بهشت خواهند گشود و در آنجا آماده پذیرائی از خانواده های خود خواهند بود. روزنامه هرالد تریبیون در 7 اکتبر 1985 خود گزارش داد که " منابع تحقیقاتی خارجی شمار تلفات ایران را در جنگ با عراق هشتصد هزار نفر و شمار تلفات عراق را ششصد هزار نفر برآورد کرده اند که جمع آنها از مجموع تلفات اروپای غربی در جنگ جهانی دوم بیشتر است" ، و هفته نامه اکسپرس در همان هنگام هنگام محاسبه کرد که فاکتورهای خرید اسلحه برای دو طرف از 200 میلیارد دلار فراتر رفته است . " انستیتوی بین المللی بررسیهای صلح استکهلم که معتبر ترین مرکز نوع خود در جهان است، در گزارش سالانه سپتامبر 1984 خود تصریح کرد که در مدت جنگ ایران عراق ، موسسات دولتی یا شرکتهای خصوصی 31 کشور امریکا، شوروی، چین، آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، یونان، اسپانیا ، پرتغال ، چکوسلواکی، بلغارستان، لهستان، یوگسلاواکی ، اتریش، سوئیس، اسرائیل ، سوریه، یمن جنوبی، کره شمالی، کره جنوبی، فیلیپین، تایوان، ویتنام، پاکستان، افریقای جنوبی، آرژانتین، برزیل، الجزایر، لیبی، اتیوپی، به جمهوری اسلامی ایران اسلحه فروخته اند. کتاب پرسروصدای جاسوس اسرائیلی" اری بن مناشه" که در سال 1992 درباره معاملات اسلحه اسرائیل با ایران توسط خود او در نیویورک منتشر شد( و ترجمه فارسی آن در امریکا بچاپ رسیده است) رقم پرداختی جمهوری اسلامی را بابت خرید اسلحه در عرض هفت سال جنگ 82 میلیارد دلار برآورد کرده است . در باره نحوه این معاملات وی مینویسد : " کالایی را که فقط سی هزار دلار ارزش داشت به 450 هزار دلار به ایران میفروختیم و پولش را هم نقد دریافت میکردیم . "

با همه اینها، دولتمردان اسرائیلی که هشتاد میلیارد دلار سلاح فروختند، هیچ حقیقت‌سناسی نسبت بدین مشتری دست و دل باز نشان ندادند:

"باید صریحا بگویم که جنگ ایران و عراق مستقیما به منافع اسرائیل خدمت میکند" (اسحق شمیر، نخست وزیر اسرائیل).

"جنگ ایران و عراق مسلما مارابه در دسر مزن دچار نمیکند. البته ایران مدعی است که می‌خواهد بیت المقدس را آزاد کند، ولی برای رسیدن به آنجا باید از عراق و اردن بگذرد، یعنی اول این دو کشور را ویران کند، و این درست همان چیزی است که ما می‌خواهیم، زیرا در این راه خود ایران هم ویران خواهد شد" (رافائل ایتان، رئیس ستاد ارتش اسرائیل).

"امیدواری همه ما اسرائیلیان این است که بنیاد گرایی ایران در این جنگ پیروز نشود، زیرا در آنصورت همه خاورمیانه در ظلمت قرون وسطائی فرو خواهد رفت. البته ما خواهان پیروزی عراق نیز نیستیم و باین ترتیب با دو رویا روئی مختلف نظامی و استراتژیک روبرو هستیم" (شمیون پرز، نخست وزیر اسرائیل).

"واقعیت این است که برنده واقعی جنگ ایران و عراق اسرائیل است. درست به همین جهت است که زمامداران اسرائیل ادامه این جنگ پایان ناپذیر را با کمال خوشوقتی استقبال میکنند" (لوموند، 23 سپتامبر 1984).

این تراژدی مرگ و خون از آغاز تا پایان با فریبکاریهای نفرت انگیز نیز همراه او بود، که در همه آنها پیمبران و امامان در خدمت هدفهای تبلیغاتی کارگزاران ولایت فقیه بکار گرفته میشدند، و از جمله این فریبکاریها حدیثهای تازه ای بود که به شیوه سنتی هزارساله جعل میشد و بهمان شیوه سنتی "حدیث معتبر" شناخته میشد، از نوع حدیثی که حجه الاسلام رضوانی، نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع این مجلس، در جلسه عمومی مجلس قرائت کرد:

"حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: همانا که قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام میکند و سپاهیان او بمدت هشت ماه یا هجده ماه می‌جنگند و پس متوجه بیت المقدس میشوند، و دیری نمی‌گذرد که از قم به فلسطین میرسند، و در آنجا خانه به خانه و سنگر به سنگر بسراغ یهودیان صهیونیست میروند و آنها را بیرون میکشند و سرشان را مثل گاو میش میبرند".

شرم آورترین این فریبکاریها، تقلبی بود که ماههای پیاپی بطور پیگیر، از طریق همه رسانه های گروهی، روزنامه ها، رادیوها، تلویزیون، و از فراز همه منبرها و در همه نمازهای جمعه صورت گرفت برای اینکه شمار بیشتری از نوجوانان جوانان ساده لوح را غالبا از روی نیمکتهای مدارس به مردابهای دجله و بروی مین های عراقی و از آنجا به کام مرگ بفرستند.

خود خمینی در کتاب ولایت فقیه در نقل "توقیع" امام زمان در باره روایان احادیث، تصریح کرده بود که امام در این توقیع فرموده اند که تا زمان ظهور مجدد خود از انظار غایب خواهند بود و آن کسانی که پیش از ظهور ادعای دیدار امام غایب را بکنند دروغگو و مقتری هستند. ولی خود او در زمان جنگ با عراق، دستگاههای تبلیغاتی رژیم را مأمور کرد یا لاقلا با این طرح فریبکارانه آنان موافقت کرد که صدها بار مدعی آن شوند که همین امام زمان بصورت سید نورانی یا با اونیفرم پاسداران انقلاب، سوار بر اسب سفید یا بر تانک چیفتن با کالاشنیکف یا مسلسل فرماندهی "سربازان اسلام" را در جنگ با قوای کفر صدام عقلی بعهده گرفته و با آنها آبگوشت خورده است. در همان آغاز جنگ وی خطاب به سپاه پاسداران گفت: "شما الان تحت فرماندهی مستقیم امام زمان هستید که شما را شخصا مراقبت میکنند. گزارش اعمال شما را هم صبح به صبح برای ایشان علیه السلام میفرستند"، و چند هفته بعد در پیام خود بمناسبت روز ارتش تأکید کرد که: فرق است میان آنهائیکه فرماندهی مستقیمشان را صاحب الزمان روحی فداه شخصا بعهده دارد و آنهائیکه صدام عقلی فرمانده آنها است". از آغاز جنگ عراق، تا روزیکه صاحب الزمان از پرمدعائی این جنود خود خسته شد و آنها را در بیابانهای بصره و لجنزارهای کوت العماره بحال خود گذاشت و دیگر نشانی از او دیده نشد، صدها گزارش

ساختگی بطور منظم در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون منتشر شد که هرکدام از آنها صحنه سازی تازه ای برای شرکت دادن امام زمان در یکایک حوادث کوچک و بزرگ جبهه جنگ بود و برخی از آنها بقدری ناشیانه بود که حتی برای یک کودک دبستانی نیز قبول آن دشوار بود، و با وجود این تقریبا کلیه کارگردانان حکومتی و لایت فقیه بر آنها صحنه نهادند و همه وعاظ و روضه خوانان نیز در بالای منبرها و در نمازهای جمعه درباره آن داد سخن دادند بی آنکه بعد ها معلوم کرده باشند که چرا با همه این دخالت‌های شخصی صاحب الزمان قوای اسلام مجبور شدند با دادن صدها هزار تلفات و چند برابر بیشتر زخمی و ناقص‌العضو در طول هفت سال، سرانجام دست از پا درازتر به پشت جبهه باز گردند، نه بخاطر اینکه خود مردانه نجنگیده و فداکاری نکرده بودند، بلکه بخاطر اینکه آخوند اعظم و آخوندهای بزرگ و کوچک وابسته بدو نتوانسته بودند بفهمند که در یک جنگ قرن بیستمی با تکنولوژی پیشرفته تری برحریف میتوان پیروز شد و نه با فرستادن امواج بیشتری از بچه ها و نوجوانان به روی مین های دشمن، و احتمالا تکرار پیاپی همین جهالت و افزایش منظم شمار قربانیان آن بود که حوصله امام زمان را بسر رسانید و او را به ترک نهائی این میدان واداشت. ماهها و سالها سازمان ملل متحد و زمامداران مختلف اسلامی و اروپائی کوشیدند تا در شرایطی که منافع و حیثیت سیاسی ایران را تأمین میکرد این کشور را به قبول متارکه جنگ وادارند، ولی هر بار این کوشش با پاسخ منفی شخص خمینی - و غالبا علیرغم نظر مسئولان ارتش - روبرو شد. حتی یکماه پیش از اعتراف به شکست وی با ستیزه جوئی لجوجانه گفت: "به ما میگویند صلح بکنیم. چه جوری صلح بکنیم؟ با کی صلح بکنیم؟ مگر میشود پیغمبر اسلام با ابوجهل صلح بکند؟... ما که ادعایمیکنیم مسلمانیم بنشینیم سر میز و با صدام مصالحه کنیم؟ حالا جواب خدا هیچ که باید بدهیم، جواب انبیاء هیچ که باید بدهیم، جواب ملائکه اله هیچ که باید بدهیم، جواب مستضعفین هیچ که باید بدهیم، ولی جواب ملت عراق را چه بدهیم؟ چه صلحی ما داریم که بکنیم؟ اینقدر شهید داده ایم حالا بنشینیم سر یک میز و با آنها صحبت کنیم؟ ما با اینها هیچ مصالحه ای نداریم که بکنیم. به این آمهائی که برای صلح رفت و آمد میکنند بگوئید نیابند اینجا، ما هیچوقت این جنگ را رها نخواهیم کرد. ما مثل حسین وارد جنگ شدیم و مثل حسین هم جنگ خواهیم کرد. این دنیائی که هی فریاد میزند که بیائید با هم مصالحه کنید اینها مثل اینکه اسلام را نشناختند."

و تنها یکماه بعد از آن، همین فرمانده رجز خوان درشرایطی حقارت آمیز، هم قطعنامه 598 شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و هم پیروزی نهائی صدام علفی را، منتها این بار همه تقصیرها را گردن خدا گذاشت:

"بواسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن خود داری میکنم با قبول قطعنامه شورای امنیت ملل متحد در زمینه آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آنرا به مصلحت انقلاب و نظام میدانم. قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است، ولی همه ما باید به رضایت حقتعالی گردن نهیم و من نیز راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما امروز به امید رحمت و رضای خدا از هر آنچه گفته بودم گذشتم و اگر آبروئی داشتم با خدا معامله کردم. میدانم که در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی در میان مردم این مسئله مطرح نمایند که پس ثمره آنهمه خونها و شهادت ها و ایثارها چه شد؟ ولی یقینا اینها از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بیخبرند.

خداوند! تو میدانی که ما سر سازش با کفر را نداریم، ولی استکبار جهانی و امریکای جهانخوار گلهای باغ رسالت ترا پرپر کردند. خودت تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه اله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء جبران فرما!"

دشمنی غریزی روح اله خمینی با هرگونه دانش غیر مذهبی جهان امروز، بازتابی از دشمنی سنتی آخوندهای همه مذاهب در هر مقطع زمانی و مکانی با همه مردان واقعی دانش، با ابن سینا ها، رازی ها، گالیله ها، داروین ها، اینشتاین ها است. خود فقیه اعظم از این واقعیت چنین پرده برداشت:

"ما دانشگاهی را که شعارش این باشد که می‌خواهیم ایران متمدن و آباد داشته باشیم و رو به تمدن بزرگ برویم نمی‌خواهیم. این جور دانشگاه ما را وابسته به خارج می‌کند. ما با دانشگاه از اساس مخالفیم. ما اساتید دانشگاهی را می‌خواهیم که رو به غرب و شرق نداشته باشند، آتاتورک نباشند، تقی زاده هم نباشند".

در همان نخستین ماههای جمهوری ولایت فقیه، وی تصریح کرد که: "همه گرفتاریهای ما از این دانشگاه‌ها و دانشگاه دیده‌ها است. هر چه میکشیم از این طبقه‌ای است که ادعا میکند روشنفکریم و حقوقدانیم و دانشگاه دیده ایم".

هر چه ما میکشیم از اینها است". وقتی بدو گفته شد که بر اثر سیاست سختگیرانه آخوندها فرار مغزها از ایران شدت گرفته است، جواب داد:

"میگویند مغزها فرار میکنند. به جهنم که فرار میکنند، چه بهتر که این مغزهای پوسیده فرار کنند. اینها که همه اش دم از علم و تمدن میزنند بگذارید فرار کنند. ما علم و دانشی را که اینها از غرب می‌آورند نمی‌خواهیم. اگر شما هم فکر میکنید که در اینجا جایتان نیست فرار کنید، راه باز است"، و

این باز بودن راه، ده‌ها هزار نفر از آنهایی را که برای آموزش و تخصص هر کدام از آنان میلیونها از دارائی ملی یا از دارائیهای خصوصی خرج شده بود به بیرون از مرزها فرستاد و به رایگان تحویل کشور هائی دیگر و ملت‌های دیگر داد که برای مغز بیش از عمامه ارزش قائل بودند. وزیر خارجه همین جمهوری ولایت فقیه، صادق قطب زاده، شماره پزشکان ایرانی را که پس از انقلاب در ایالات متحده و کانادا مشغول کار شدند بیش از 17,000 نفر اعلام کرد. و مسلماً نیازی بدین تذکر نیست که این مغزهای فراری بغیر از پزشکان، مهندسان، فیزیکدانان، شیمی دانان، ریاضیدانان، معماران، استادان دانشگاهها، اقتصاد دانان، حقوقدانان، کارشناسان کشاورزی و صنعتی، پژوهشگران و هنرمندان و بسیار متخصصان دیگر را نیز شامل میشدند که اکنون همه آنها در ده‌ها کشور مختلف جهان موفقانه مشغول کارند. و درست در همین سالها، بموجب گزارش جامعه معلمان ایران، در خود ایران 5000 استاد و استاد یار و 6000 دبیر و آموزگار مشمول پاکسازی قرار گرفتند که

2,000 تن از آنها اعدام و 6,000 نفر زندانی شدند. محمد علی رجائی وزیر آموزش و پرورش که بعداً به ریاست جمهوری رسید، در مجلس جمهوری اسلامی اعلام کرد که در دوران خدمت او 20,000 معلم از کار برکنار شده‌اند. سید علی خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری خود اظهار نظر کرد که "طیب ایرانی باید از درون اسلامی خودش بجوشد" و محمد بهشتی اعلام کرد که معتقدات مکتبی افراد برای احراز مشاغل مهمتر از تخصص و علمی و فنی آنها است. کاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش وظیفه نظام آموزشی را پرورش خلیفه اله دانست و نه تربیت متخصص، و سئوالات امتحانی دانشگاهها بر این طراحی شد که "شیطان نراست یا ماده، و خوراکهای بهشتی تفاله دارد یا ندارد، و اصحاب حضرت مهدی در هنگام ظهور او به عدد اصحاب کهف خواهند بود یا اصحاب کربلا؟ و شکل عزرائیل از نظر محتضرین زشت است یا زیباست؟" و مواد مسابقه ورودی دانشکده فنی امام جعفر صادق شرعیات و تاریخ اسلام و قرائت قرآن و صرف و نحو زبان عربی اعلام شد.

\* \* \*

واقعیتی که در خود ایران تقریباً بر همه ایرانیان ناشناخته است، ولی از نظر بین المللی بارها مورد ارزیابی قرار گرفته است، این است که مردی که نزدیک ده سال بر ایران حکومتی مطلقه داشت و عملاً صاحب اختیار جان و مال همه افراد بود، از دیدگاه روانپزشکی همه آثار یک بیماری روانی از نوع سادیسیم را در صورت پیشرفته‌ای از کینه توزی و انتقامجویی و عطش خون و کشتار در خود جمع داشت، و شاید از همین بابت بود که در همان آغاز زمامداری خود بیماران روانی سابقه دار دیگری چون شیخ صادق خلخالی و اسداله لاجوردی را به مناصبی گماشت که بیش از همه مستلزم خونریزی بود. روانپزشکان متعددها بعدها در تحلیل و تجزیه نوشته‌های

او شواهد بسیاری را از گرایش ناخودآگاه وی به خون و مرگ مورد بررسی قرار دادند که چندین گزارش درباره نتایج این بررسیها منتشر شده است.

نخستین ارزیابی واقع بینانه از مشخصات روانی روح اله خمینی را در توصیفی میتوان یافت که محمد حسنین هیکل روزنامه نگار و سیاستمدار سرشناس مصری، پس از دیدار خود با وی در مصاحبه ای با هفته نامه انگلیسی سندی تایمز از وی کرد:

"خمینی پدیده ای است از چهار ده قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن با عنوان بحران یاد میشود دقیقاً این است که این گلوله در مسیر خود چه چیزهایی را در هم خواهد کوبید. آنچه میان خمینی و ایرانیان تحصیلکرده میگذرد بحث یا گفتگویی بمفهوم واقعی کلمه نیست، گفتگویی میان تاریخ و تعصب است."

در تحلیل دیگری که چندین روانپزشک آمریکائی و اروپائی براساس بررسیهای متعدد روانشناسی از وی کردند و گزارشی از آن در نشریه آمریکائی Us News and World Reports بچاپ رسید، خمینی بنوبه خود چنین توصیف شده بود:

انتقامجو، یکدنده، لجوج، بدگمان، لبریز از حس کینه توزی در حدی که این حس در او جای همه دیگر عواطف بشری را گرفته است."

مهمترین بازتاب این کینه توزی بیمار گونه، عطش خون و خونریزی بود که وی آنرا به حد یکی از فرائض بنیادی مذهبی بالا برد و رکن رکین قرآن و اسلام دانست، در حدی که درجه اصالت پیامبران همه مذاهب و امامان جهان تشیع را فرع شماره شمشیر هائی دانست که کشیده اند، و دستهایی که بریده اند، و قتل عامهایی که کرده اند، و آدمهایی که کشته اند. در سخنرانی شگفت آور او بمناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام در دیدار با مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی، این طرز فکر او را بخوبی منعکس میتوان یافت:

"یوم اله واقعی روزی است که امیر المومنین علیه السلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تمامشان را کشت. ایام اله روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله ای را وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفانی را وارد میکند، به این مردم شلاق میزند که آدم بشوید. امیرالمومنین اگر بنا بود مسامحه بکند شمشیر نمیکشید تا هفتصد نفر را یکدفعه بکشد. در حبس های ما هم بیشتر این اشخاصی که هستند مفسدند. اگر ما آنها را نکشیم هر یکیشان که بیرون بروند آدم میکشند. آدم نمیشوند اینها". "شما آقایان علما، چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه میروید؟ چرا هی آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ قرآن میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید، چرا شما فقط همان طرفش را گرفته اید که صحبت از رحمت میکند؟ رحمت مخالفت با خدا است."

".... محراب یعنی مکان حرب، یعنی مکان جنگ. از محرابه باید جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا میشد". "پیغمبر شمشیر دارد تا آدم بکشد. ائمه ما هم، علیهم السلام، همگی جندی بودند. همگی جنگی بودند. شمشیر میکشیدند. آدم میکشند".

"ما خلیفه میخواستیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند، همانطور که رسول الله صلی اله علیه دست میبرد، حد میزد، رجم میکرد، و همانطور که یهود بنی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتلعام کرد. اگر رسول اله فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است."

"زندگی بشر را باید به قصاص تأمین کرد، زیرا حیات توده زیر این قتل قصاص خوابیده است. با چند سال زندان کردن درست نمیشود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید."

عطش خونریزی خمینی برای نزدیکان خود او واقعیتی ناشناخته نبود. در کتاب خیانت به امید ابوالحسن بنی صدر در این باره خاطره جالبی را میتوان خواند:

" یکی دوهفته پیش از بازگشت ما به ایران ، یکی از نزدیکان خمینی ازقول فرزندش آقا مصطفی برای من نقل کرد که او گفته بود : من همیشه دعا میکنم ما بجای شاه زمامدار نشویم ، زیرا این پدری که من میشناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت". خود خمینی پس از احراز قدرت ، باهمه سیل خونی که با اعدامها و کشتارهای دسته جمعی براه اندخت، درمجلس معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان درقم این کشتارها را کافی ندانست و با تأسف گفت :

"ما اشتباه کردیم که ازاول مثل سایر انقلاباتی که دردنیا وارد میشود چند هزار ازاین فاسد ها را درمراکزعام سر نبریدیم و آتش نزدیک تا قضیه تمام شود و اشکال برطرف شود".

این برداشت خمینی از دین و از سیاست به اتباع او در قلمرو خود ولایت فقیه محدود نمیشد، بلکه هر جای دیگر "دنیای اسلام" را هم که ولی فقیه میتوانست در آن امکان وجود داشته باشد دربر میگرفت. یاسر عرفات ، دوست بسیار نزدیک نخستین روزهای حکومت او ، بعدا در مصاحبه ای با کیهان چاپ لندن در این باره گفت :

" شک نیست که پس از ماجرای خونین کشتار فلسطینی ها بدست شیعیان درجنوب لبنان ، نام خمینی نیز درکنار حافظ الاسد بعنوان قصاب فلسطین ثبت خواهد شد . حقیقت این است که در همان حال که آیت الله خمینی مدعی است که قصد تسخیر بیت المقدس را از طریق کربلا دارد، در کربلای فلسطین دو رژیم تهران و دمشق ایفای نقش یزید و ابن زیاد را علیه ملت فلسطین بعهده گرفته اند . دیروز اریل شارون و آدمکشان فالانژ او در صبرا و شتیلا به قتل عام فلسطینی ها پرداختند و امروز حافظ الاسد و خمینی هستند که این کار را میکنند . ایکاش این آقای خمینی همانطور که درروزهای اول ادعا میکرد واقعا به مصالح اسلام و مصالح فلسطینیان علاقه داشت ."

این نحوه عمل که ایران " اسلامی " درکشتار پناهنده گان فلسطینی در " تل زعیترا " توسط سربازان حافظ الاسد و فالانژهای بشیر جمایل با سوریه دست اتحاد دهد، درسیاست خارجی ولایت فقیه مورد استثنائی نبود، زیرا این سیاست خارجی هیچوقت واقعا ازمنافع " امت مسلمان " دفاع نکرد، فقط ازمنافع سیاسی آخوندان ایران دفاع کرد، و هر جا که این منافع با هم تطبیق نمیکرد بی احساس گناهی جانب منافع خودش را گرفت. وقتیکه مسلمان متعصبی بنام خالد استانبولی بجرم ترور انورسادات به زندان افتاد ، جمهوری اسلامی بانک اعتراض برداشت که اخوان المسلمین درمصر مورد سرکوبی قرار گرفته اند ، و به نشان حمایت ازخالد استانبولی تمبر واژه ای در بزرگداشت او منتشر کرد ، و لی هنگامی که حافظ الاسد ، دیکتاتور سوریه ، همین جماعت اخوان المسلمین را درشهر حما در فوریه 1982 به محاصره گرفت و بمدت دوهفته باران گلوله و خمپاره و بمب از زمین و هوا بر آنها بارید ودریکی از خونین ترین کشتارهای قرن 25,000 نفر از آنها را به قتل رسانید ، نه خود ولی فقیه زبان به اعتراض گشود و نه مقامات عالیرتبه جمهوری او واکنشی نشان دادند. تمبر یاد بودی نیز به افتخار این اخوان المسلمین چاپ نشد.

همین سیاستمداران ولایت فقیه، دراختلاف سالهای اخیر ارمنستان مسیحی و آذربایجان مسلمان برسرناحیه قره باغ جانب ارمنستان را گرفتند، و در ماجرای مبارزه استقلال طلبانه مسلمانان چچن علیه روسیه ارتدکس ، بخاطر حفظ روابط دوستانه با روسیه موضوع چچن را اصولا نادیده انگاشتند، همچنانکه درلبنان بخاطر حزب اله دست پرورده خود ، از سیاست دولت مسیحی مرکزی علیه شیعیان غیر حزب الهی پشتیبانی کردند. درمراسم حج سال 1366 سید زائر ایرانی را در درگیری عمدی با نیروهای انتظامی سعودی به کشتن دادند ولی چند سال بعد خودشان با این دولت سعودی ، علیرغم وصیت صریح " امام راحل" از در دوستی و " برادری" درآمدند. البته دربسیاری از این موارد بر سیاستهایی که اتخاذ شد جای ایرادی نبود ، زیرا با منافع ملی تطبیق میکرد، ولی آنچه پذیرفتنی نبود ریاکاری آنهائی بود که بنام دفاع از حقوق مسلمانان اشک تمساح میرخندتند و خود از پشت بدنان خنجر میزدند.

چه درداخل ایران و چه درخارج ایران ، هر صدائی را که درهمه این مدت از جانب کارگردانان "جمهوری الهی" ولایت فقیه برخاست صدای تعصب و کینه توزی بود، و هر آوائی که بگوش رسید آوای وحش . فضای اجتماعی ایران ، مانند فضای سیاسی آن ، روز بروز بیشتر بصورت بازتابی از فضای فکری و روانی خود

فقیه اعظم ، یعنی فضای مرگ و خون درآمد . بجای هزاران فواره ای که در پایتختها و شهرهای جهان متمدن طراوت و آرامش میپراکنند، پایتخت تهران با فواره خون بهشت زهرا آراسته شد، و بجای سرودهای خسروانی کهن و نغمه های سخنوران شیراز و طوس، غریو گوش خراش پاسدارانی که از بام تا شام فریاد مرگ براین و مرگ بر آن برمیداشتند و از خمینی عزیز اجازه خون ریختن میخواستند طنین افکن شد، و بجای آنکه شمار دانش اندوزان و آزمایشگاهها افزایش یابد شمار زندانها و زندانیان و اعدام شدگان و قربانیان جنگ و درازی صف های نان و آب افزایش یافت،... و بموازات همه اینها ، فهرست القاب و عناوینی که درست در همان ایام از جانب بت سازان اسلامی به بت بزرگ جماران و بهشت زهرا داده میشد:

"جامعه اسلامی ما سرافراز به رهبری امامی است که ملاک رهبری او جز با پیامبران الهی قابل مقایسه نیست " (علی خامنه ای در خطبه نماز عید قربان)؛ "جهش های نبوغ آمیز امام فراسوی رسالت پیامبران است، انطور که در قرآن آمده است و انطور که انبیاء مجری آن بوده اند " ( مهدی بازرگان در کتاب انقلاب دردو حرکت)؛ " رهبر ما یکنفر بیشتر نمیتواند باشد. قبل از خمینی این رهبر پیامبر خدا بود، حالا امام خمینی است " ( حسین موسوی در مصاحبه با روزنامه لبنانی النهار)؛ " امام خمینی همان زیتونه مبارکه ای است که در قرآن از آن یاد شده است. نور اله در زجاجه پیشانی بلند او پیدا است. مصباح وجودش تجلی آیت الهی است. آمده است تا مشیت الهی را در سرتاسر کره ارض تجلی بخشد. ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری ، ایران برای تو ننگ است، کره ارض ارزانی حکومت باد! ای سلیمان زمان ، برمسند حکومت بنشین ! ای داود عصر ، قضاوت کن " (فخرالدین حجازی ، نماینده اول تهران در مجلس شورای اسلامی)؛ " امام ما سرور سروران است. تالی تلو. معصوم است.

والا ترین انسان پس از امام زمان است. استقامت را از ابراهیم ، عبادت را از زین العابدین ، دانش را از امام صادق فرا گرفته است. آن کس انسان کاملی است که تا قیام قیامت دم روح الاهی با فریاد رسا اعلام میکند که دیگر هیئات من الذله ! " ( ماهنامه پاسداران اسلام)؛ " پس از گذشتن چهارده قرن پرتلاطم براسلام، دنیا را پیامبر گونه ای دیگر نیاز بوده است، و چنین است که خمینی بیا میخیزد تا بار دیگر انسان را به خود خدانش باز آورد، و انقلاب مهدی را تکرار میکند، با دم مسیحائی ، و صبر ایوبی و عصای موسی ، زیرا که خدا او را برای ولایت بر همه زمین برگزیده است" ( سرمقاله کیهان تهران)؛ " از عصر حضرت علی تا کنون سابقه نداشته است که رهبری ارتش اسلام را شخصیتی به صلاحیت امام خمینی عهده دار شده باشد" (هاشمی رفسنجانی)؛ " خدا گلستانی در ایران درست کرده که امروز رهبری آنرا ابرهیم خلیل اله عصر ما در دست دارد. شما ای ملت ، کاری کنید که شایسته درک عظمت چنین امامی باشید " ( مشکینی در خطبه نماز جمعه ).

فراموش نکنیم که حتی پس از مرگ این رهبر ، در چرخش این ماشین دروغ کاهشی روی نداد، زیرا میراث بران وی به نام مردی که در تمام عمر خود نه یک جمله صحیح فارسی نوشته و نه یک جمله صحیح فارسی بر زبان آورده بود دیوان اشعار عارفانه ای منتشر کردند که احتمالاً اگر خود او زنده بود حتی معنی بسیاری از آنها را نمیفهمید.

\* \* \*

با اینهمه دوران بت سازی برای خمینی مانند هربت ساز دیگری بی پایان رسیده است، زیرا صغیران روز بروز بیشتر انسانهایی با شعور میشوند و مغزشوئی شدگان جای خود را به کسانی میدهند که با مغز خودشان فکر میکنند.

خیلی زود تر از آنچه آیت اله ها و حجه الاسلام های ولایت فقیه فکر میکنند ، هنگام آن خواهد رسید که چون در داستان معروف گی دوموپاسان، نیمشبی دستی نا پیدا نوشته سنگ گور فقیه اعظمی را که از جانب بت سازان تلوتالی معصوم و تجلی قدس و لاهوت لقب گرفته بود پاک کند و در جای آن بنویسد : آین آرامگاه حجره نشین فزونی طلبی است که خدا و دین را در راه کسب قدرت به بهره کشی گرفت و ملتی زود باور را به فلاکت مطلق کشانید و صدها هزار نوجوانش را بکام مرگ فرستاد ، واسلام را تنها در چهره مرگ و خون به جهانیان

عرضه کرد و در پایان این همه نیز بدنبال سرشکستگی حقیرانه ای که از کوتاه بینی خود او مایه گرفته بود و نه از کوتاهی مردم او، جام زهر را برسرکشید، و اگر دردناک‌گاه ملی محاکمه نشد، دردناک‌گاه تاریخ، هم یکی از برترین ویرانگران تاریخ ایران و هم یکی از برترین ویرانگران تاریخ اسلام شناخته شد.

علیرغم همه کشتارها و ستمگریها و دروغ‌ها و جمهوری ولایت فقیه نمیتواند آینده ای برای خود انتظار داشته باشد، بدین دلیل روشن که ساختار آن یک ساختار قرون وسطائی است، در صورتیکه دنیای امروز دنیائی قرن بیستمی است که بزودی دنیائی قرن بیست و یکمی خواهد شد، و میان این دو جهان قرون وسطائی و قرون بیست و یکمی همان اختلافی بنیادی وجود دارد که میان ملا باقر مجلسی و اینشتین وجود دارد. وقتی که آخوند بخواد بنام اجرای قوانین الهی مقررات قرون وسطائی خودش را به یک جامعه امروزی تحمیل کند، درست مثل این است که بخواد با شمشیر و سپر صدراسلامی به جنگ مسلسل و موشک هزاره سوم برود، یا بخواد با گذاشتن پنبه آلوده به روغن بنفشه بر مقعد، سرطان خود را درمان کند.

داعیه اجرای مقرراتی چون دست بردن و سنگسار و قصاص و دیه و تعزیر در جهان متمدن امروزی بهمان اندازه ناشیانه یا فریبکارانه است که ضوابطی چون حجاب زنان و تعدد زوجات و بردگی و حرمت موسیقی، و ضوابط دیگری چون سم و نشخوار و فلس در حلال و حرام غذاها و قوانین مربوط به بول و غایط و حیض جماع و تطهیر و کر و خمس و زکوه، زیرا که قوانین چه آسمانی و چه زمینی، الزاما میباید همراه تحولات جوامع بشری تحول یابند، چنانکه در جهان مسیحیت تحول یافته اند. فراموش مکنیم که تقریباً همه این قوانین سنگسار و قصاص و بردگی و نشخوار در کتاب مقدس Bible نیز وجود دارند- که قوانین اسلامی در غالب این موارد فقط رونوشتی از آنهاست (و تازه خود این قوانین توراتی نیز فقط رونوشتی از قوانین بابلی کهن هستند). با این وصف در هیچ جای جهان مسیحیت، با همه آنکه کتاب مقدس مرتباً خوانده میشود، و با آنکه هر یکشنبه میلیون‌ها نفر به کلیسا میروند، نه مجازاتها براساس قوانین توراتی انجام میگیرد، نه کسی به سراغ برده خری و برده فروشی میرود، نه دست به قربانی‌های توراتی میزند. حتی در جامعه یهودی نیز، در جمع قوم برگزیده خداوند جز خاخام‌ها و دست پروردگان تلمودی آنها قسمت اعظم از این قوانین ابدالابادی رعایت نمیشوند.

در امریکای بسیار مسیحی، در همان هنگامی که آبراهام لینکلن الغاء بردگی را اعلام میکرد در کلیساها این سخن انجیل بر منبرهای روز یکشنبه قرانت میشد که " شما بردگان از اربابان خود بهمانسان اطاعت کنید که از عیسی مسیح اطاعت میکنید"، و منشور جهانی حقوق بشر که در آن تساوی کامل حقوق مردان و زنان برسمیت شناخته شده است، توسط همان کشورهای مسیحی تدوین شده است که بموجب انجیل آنان " سر مرد مسیح است و سر زن شوهرش، و لاجرم زنان باید اطاعت کامل از مردان کنند".

تلاشهای رژیم ولایت فقیه برای اینکه زنان ایران را - که هزار و پانصد سال پیش در کشور خودشان به پادشاهی رسیده بودند و دوهزار و پانصد سال پیش به فرماندهی نظامی، و امروز در خارج از کشور استادان سرشناس دانشگاهها و کارشناسان پژوهشهای هسته‌ای، خبرنگاران تلویزیونهای بزرگ جهان و آرشیتکت و حقوقدان و بازرگان و نویسندگان و روزنامه نگار و هنرمندان - در زندان اسلامی خود بدون چادر بفرستند و به دوران ضعیفگی باز گرداند تلاش بی‌فردائی است که، زیرا که چرخ تمدن در نهایت به عقب باز نمیگردد، ولو روزی چند چوب لای آن گذاشته شود.

ولی واقعیتی باز هم برتر، این است که نه تنها مکتبی بنام ولایت فقیه، بلکه اساساً طبقه ای بنام آخوند شیعه، دیگر در ایران امروز علت وجودی ندارند. روحانیت شیعه در نخستین قرن هجری، در شرایطی پایه گذار شد که ایران برای رویا روئی با خلافت بنی امیه و سیاست نژاد پرستانه آن نیاز به یک ایدئولوژی مذهبی جدا از ایدئولوژی خلافت دمشق داشت، و این ایدئولوژی را براساس امامت- که نوع اسلامی شده رژیم سلطنت موروثی ایران ساسانی بود- و انتقال آن به خاندان علی، دشمن اعلام شده خاندان بنی امیه، پی ریزی کرد، و با افسانه همسری حسین بن علی با دختر یزدگرد این امامت را نوعی استمرار پادشاهی ایران دانست. مبارزه ایدئولوژیکی

که بدین ترتیب شکل گرفت سنگ زیر بنائی مبارزه ملی استقلال طلبانه ای شد که چند قرن ادامه یافت و با اعلام استقلال ایران توسط یعقوب صفاری پایان گرفت .

کسانی مدعی شده اند که تشیع پدیده ای بود که در داخل خود دنیای عرب بوجود آمد و نه توسط ایرانیان . این نظر شاید تا آن حد که به پیدایش گرایشهای بنام شیعه ابوبکر و شیعه عثمان و شیعه علی پس از درگذشت هریک از این خلفا توسط شماری معدود از پیروان خاص آنها مربوط میشود صحیح باشد، ولی واقعیت تاریخی این است که تشیع مربوط به علی تنها از آنجهت شکل گرفت و با مرور زمان بصورت گرایش سیاسی نیرومندی در داخل جهان اسلام درآمد که ایرانیان آنرا زیرحمایت خود گرفتند و در همان زمان که گرایشهای مشابه یعنی شیعه ابوبکر و عثمان تدریجا مضمحل شدند، اینان تشیع علوی را بصورت ابزار مبارزه استقلال طلبانه خود علیه خلافت عرب در آوردند.

با پایان عصر امامان، در زمان امام دوازدهم ناپیدائی که اسطوره او به ارزیابی تقریباً همه پژوهشگران، از اسطوره سائو شیناس زرتشتی سر برآورده بود و کپی اسلام نجات دهنده موعود ایران ماقبل اسلامی بود، عصر تشیع مبارز پایان گرفت و دوران تشیع حدیث سازان و کاسبکاران آغاز شد، زیرا در نبودن امام زنده فقط روایان احادیث او میتوانستند رابط شیعیان با حقایق الهی باشند، و بخصوص فقط اینان میتوانستند وجود بریه ای را که قبلاً برای امام زنده فرستاده میشد دریافت دارند . نقش واقعی این حدیث سازان که در طول شش قرن شمار احادیث "معتبر" را از 300 حدیث نخستین به بیش از دومیلیون احادیث کتاب بحار الانوار رسانیدند، بیش از هر چیز این بود که بموازات سایر مکتبهای مذهبی جهان تسنن، مکتب تشیع را به نشان جدائی اسلام ایرانی از اسلام عربی زنده نگاه دارند . با آغاز دوران صفوی، سومین مرحله تاریخ روحانیت شیعه آغاز شد، و آن رسمیت تشیع در ایران و "حکومتی شدن" آن بود، که صرفاً با هدفی سیاسی و نه مذهبی صورت گرفت، زیرا شاه اسماعیل صفوی و جانشینان او برای مبارزه با استیلا جوئی امپراتوری عثمانی که جانشین خلافتهای اموی و عباسی شده بود، به دوگانگی کامل تشیع و تسنن و رویا روئی آشتی ناپذیر آنها، نظیر آنچه در جهان مسیحیت میان کاتولیکها و پروتستانها اتفاق افتاده بود احتیاج داشتند، و این حسابگری سیاسی که بر اشتراک منافع متقابل پی ریزی شده بود درعین آنکه روحانیت شیعه را بکلی از مفهوم روحانیت دور کرد، آنرا از نفوذ مادی و امکان بهره برداری مالی گسترده ای برخوردار کرد که بعد از سقوط سلسله صفوی نیز همچنان ادامه یافت.

متأسفانه این نفوذ مخرب همزمان با دورانی شد که جهان غرب، با جهش بیسابقه، بخصوص بدنبال "عصر فروغ" اروپا ( که قبلاً از آن سخن رفت)، دوران استیلا جوئی جهانی خود را همراه با دوره پیشرفت های فرگیر علمی و صنعتی و آموزشی و فرهنگی خویش آغاز کرد، و روحانیت شیعه ایران بطور منظم بخاطر تأمین وجودیت و حاکمیت خود را بر هرگونه تماس ایران با این جهش مترقیانه بست. در قرن سرنوشت ساز نوزدهم، که شکل گیری نظم قرن بیستمی جهان در آن پایه گذاری میشد- همان قرنی که در نیمه دوم آن ژاپن آینده شکوهمند خود را پایه گذاری کرد - ایران با نفوذ شوم یک روحانیت فاسد طماع و واپسگرا روز بروز بیشتر رو به ضعف و انحطاط رفت، در حدی که به آستانه سقوط وجودیت تاریخی خود رسید، بخصوص که در نیمه دوم این قرن، روحانیت شیعه شریک تازه ای نیز در این راه در قالب دستگاه استعماری انگلستان یافت که ارزیابی مفصلی از آنرا در کتاب ارزشمند محمود محمود بنام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس و در کتاب Sir Arthur Harding سفیر انگلستان در ایران (یک دیپلمات در شرق، چاپ لندن، 1928) میتوان یافت: "وجوهی که در اختیار من گذاشته شده بود، در دست من حکم اهرمی را داشت که با آن میتوانستم مجتهدین شیعه نجف و کربلا و داخل ایران را در ایران و در بین النهرین خریداری کنم و با این اهرم هر مشکلی را از میان بردارم".

حقیقت این است که از پایان دوران صفوی به بعد دیگر هیچ علت وجودی برای روحانیت شیعه باقی نمانده بود، نه مانند قرون اول اسلامی به وجود این روحانیت برای مبارزه استقلال طلبانه نیاز بود، نه مانند دوران صفوی به وجود او برای تشدید جدائی شیعه و سنی. در شرایط حاضر جهان که اساساً نه برای جهان سنی قدرتی مانده

است و نه برای قدرت شیعه ، و نقش آخوندان هر دو مجتمع به تلاش برای حفظ موجودیت قرون وسطائی خودشان محدود شده است، دیگر هیچیک از این شرایط وجود ندارد.

موضع استثنائی آخوند شیعه در ایران پایان قرن بیستم نیز ، که به شرایط خاص خود ایران مربوط میشود، تغییری نهائی در این قانون کلی که برای دستگاههای روحانیت سنتی هیچیک از مذاهب جای زیادی در دنیای قرن بیست و یکم باقی نمانده است نمیدهد.

به سخن معرف آبراهام لینکلن ، همه را میتوان برای مدتی فریب داد ، عده ای را هم میتوان برای همیشه فریفت ، اما همه را برای همیشه فریب نمیتوان داد.

## پایان سخن

دوست جوان من

گفتگوی ما تقریباً به پایان رسیده است. در این گفتگو من کوشیدم تا فشرده ای از ارزیابی های سرشناس ترین اندیشمندان جهان نو را درباره تاریخ مذاهب و واقعیت های مذهبی - که بیگمان بخش اعظم آنها برایت ناشناخته بوده است - در اختیار تو، خواننده عزیز، قرار دهم، زیرا در دورانی که عامل مذهب نقش سرنوشت سازی را در کشور ما ایفا میکند آشنائی با همه این واقعیت ها برایت ضرورت کامل دارد تا هزاره دوم را بصورت صغیر شرعی به پایان نرسانی، و بصورت همین صغیر شرعی پا به هزاره سوم نگذاری.

در آنچه نقل کردم نقش خود من فقط بازگوئی گفته ها و نوشته های دیگران بوده است و نه ارائه راه مشخصی از جانب خود، زیرا که اختیار نهائی تشخیص و تصمیم را با خود تو میدانم، همچنانکه در همه جوامع مترقی جهان امروز ما نیز این اختیار باخود افرادی است که آزادانه فکر میکنند و آگاهانه تصمیم میگیرند، و نه با کسانی که با ادعای کلید داری مطلق حقیقت از آنان اطاعت بی قید و شرط میطلبند. و اتفاقاً در این مورد برای تو حقی بیشتر از افراد بسیاری از دیگر جوامع جهانی قائم، زیرا که تو، در مقام جوانی ایرانی، در این زمینه بخصوص فرهنگ مذهبی میراث گرانی را پشتوانه خود داری که کمتر ملت دیگر در جهان از نظیر آن برخوردار است.

دنیای امروز ما تا چند ماه دیگر پا به هزاره تازه ای خواهد گذاشت که خود بدان هزاره سوم نام داده است، زیرا که مبداء تاریخ آن تولد پیامبر جهان مسیحیت، یعنی جهانی است که در حال حاضر بخش برتر دنیای ما است و بناچار قانون آن نیز قانون برتر جهان است. و امروز تقریباً همه پژوهشگران تاریخ مذاهب - که خود آنها نیز به همین جهان برتر تعلق دارند - بر این واقعیت همدستانند، و آن را در صدها کتاب و رساله و مقاله تحقیقی خود نیز منعکس کرده اند، که روز 25 دسامبر که این جهان مسیحیت هر ساله آنرا بعنوان زاد روز عیسی مسیح جشن میگیرد از مدتها پیش از تولد عیسی بعنوان روز تولد میترا (مهر) خدای ایرانی امپراتوری رم در این امپراتوری جشن گرفته میشده است، و سالهائی نیز که ملاک این تاریخ هزاره ها هستند در همین امپراتوری رم سالهای میترائی بوده اند که از فروردین ماه و نه از ماه ژانویه آغاز میشده اند، بدین دلیل که ماههائی چون سپتامبر و اکتبر و نوامبر و دسامبر در مفهوم لاتینی خود معنی ماههای هفتم تا دهم سال را دارند و نه آنکه مانند سالهای کلیسائی کنونی ماههای نهم تا دوازدهم سال بحساب آیند؛ روز مقدس یکشنبه نیز که آغاز گر این سالهاست بیشتر از آنکه "روز خداوند" باشد روز میترا (خورشید) بوده است، چنانکه هنوز هم در زبانهای آنگلساکسون و ژرمنی به همین صورت "روز خورشید" از آن یاد میشود. در همین آئینهای آغاز هزاره سوم، از ده ها هزار کلیسای جهان بانک ناقوس ها و سرودهای مذهبی برخواید خاست که مستقیماً از تشریفات مذهبی میترائی به مسیحیت راه یافته اند، و بلند پایگان کلیسا ردا هائی برتن خواهند داشت که جهان مسیحیت آنها را از راه بیژانس از پوششهای سلطنتی دربار ساسانی گرفته است، و مراسم مذهبی انجام خواهند گرفت که آنها نیز توسط همین بیژانس از همین تشریفات دربار ساسانی نسخه برداری شده اند.

غرض من در اینجا بحث تاریخی نیست، فقط تذکر پشتوانه فرهنگی گرانی است که تو، هموطن ارجمند من، بعنوان یک ایرانی در اختیار خویش داری، و پیش از تو یکصد و بیست و نسل دیگر تاریخ سه هزار ساله کشورت نیز در اختیار داشته اند، و معلوم نیست در چنین شرایطی چگونه میتوان پذیرفت که وارثان چنین میراثی چهارمین هزاره تاریخ خود و سومین هزاره تاریخ بین المللی را در مقام صغیرانی آغاز کنند.

تو نیز در پایان امسال ، مانند دیگر جوانان جهان پا بدین هزاره تازه خواهی گذاشت و بناچار از همان آغاز کار، خود را بر سربیک راه دور راهه سرنوشت ساز انتخاب خواهی یافت:

یکی از این دو راه ، راه آن بخشی از جهان بشری است که دست کم چهارصد سال است که پرچمدار تمدن جهان است و تقریباً همه پیشرفتهای علمی و فنی و اجتماعی و فرهنگی این جهان را در انحصار خویش دارد.

جهانی که دانش امروز ما ، صنعت و تکنولوژی امروز ما، برق و تلفن و تلگراف و بیسیم و رادیو و تلویزیون و فکس و اینترنت ما ، چاپ و عکاسی ما ، بدان تعلق دارند، جهانی که با تلسکوپهای خود راه دنیای بینهایت بزرگ و با میکروسکوپهای خود راه دنیای بینهایت کوچک را بروی خویش گشوده و از طریق ما همواره ها و زیردریانی های خود کرات آسمانی و اقیانوسهای زمینی را در محدوده عمل خویش گرفته است. جهانی که ام تم را شکافته و به قوانین ریاضی گرداننده کائنات دست یافته است. جهانی که بیماریهای هزاران ساله را مهار کرده، مرگ و میرانسانها را پائین آورده و جمعیت آنان را تنها در طول یک قرن از دو میلیارد نفر به شش میلیارد نفر افزایش داده است. جهانی که به تنهایی بیست برابر بقیه کشورهای جهان دانشگاه و انستیتو و لابراتوار و متخصص دارد.

و راه دیگری که در برابر تو است، راه آن بخش دیگر از همین جهان بشری است که امروزه کشور تو در گروه بندی جهانی جزئی از آن است ، هرچند که از دیدگاه نژادی و زبانی و از نظر فرهنگی همچنان عضو خانواده آریائی است که بخش اعظم از جهان برتر امروز بدان تعلق دارد. و این جهان دیگری که امروز تو جزئی از آن شناخته میشوی، دنیائی است که مدتها است در لاک قرون وسطائی خود به خواب اصحاب کهف فرو رفته است.

نه هیچ سهمی در نو آوری های علمی و فنی جهان امروز ما داشته است، نه در این مدت هیچ قدمی در راه پیشرفت تمدن بشری برداشته است. راهها و راه آهن هایش را دیگران ساخته اند، معادنش بدست دیگران استخراج شده اند، کارخانه هایش بدست دیگران برپا شده اند ، کشاورزی و صنعت و بازرگانی و اقتصادش از دیگران مایه گرفته اند، دروس دانشگاهیش از دیگران نسخه برداری شده اند ، بیمارستانهایش با شیوه های پزشکی دیگران و با داروهای دیگران گشته اند و میگردند، و زندگی روزمره مردمش چنان با استفاده از فرآورده های صنعتی بزرگ و کوچک دیگران آمیخته است که اگر تنها چند روز این فرآورده ها را از او بگیرند به دنیای قرون وسطائی خودش باز خواهد گشت . حتی سلاح هائی که درکشور های مختلف این جهان اسلامی برای سرکوبی مردم خود آنها یا برای کشتار " برادران" مسلمان فلک زده ای در دیگر کشورهای مسلمان بکار گرفته میشود، و کلیدهایی که به گردن نوجوانان و کودکان آنها آویخته میشود تا پس از شهادت در روی مین های ساخت نامسلمانان درهای خانه های بهشتی خود را در جهان دیگر با آنها بگشایند، درکارخانه های اسلحه سازی یا کلید سازی دیگران ساخته میشود . قدرت نمائی های نظامی و مانورهای ذوالفقار و طریق القدس و ثامن الائمه او با پشتوانه توپها و تانکها و موشکهای ساخت دیگران صورت میگیرد و شعارهای اله اکبر او با بلند گویهای ساخت دیگران طنین انداز میشود .

و این همان بخشی از جهان امروز ما است که روزگاری صدر نشین تمدن جهان بود، و اگر امروز بدین حد از ورشکستگی رسیده است این ورشکستگی از فاجعه ای آسمانی نیامده است ، "ورشکستگی بتقصیر" خود او است.

در این دوراهه انتخاب، تو نه تنها راه فردای خود بلکه راه فرادهای دورتر فرزندان خود و فرزندان فرزندان خود را نیز مشخص خواهی کرد، زیرا که اگر به راه صغیران روی همچنان صغیر خواهی ماند، و اگر راه بالغان را برگزینی بناچار قوانین حاکم بر جهان بالغان را خواهی پذیرفت که سرآغاز همه آنها این است که انسانها با مغز خودشان فکر کنند و با شعور خودشان تشخیص دهند، و نه اینکه این شعور را در نظم های دیکته شده خود کامگان سیاسی یا در توضیح المسائل های دین سالاران مذهبی بجویند. بخش برتر جهان امروز ما از آن هنگامی بدین راه برتری رفت که کسانی از آن، چند و چونی آنچه را که پیش از آن بدانان قوانین تغییر ناپذیر

زمینی یا حقایق ابدی آسمانی اعلام شده بود - و در یکجا حکومتها و درجای دیگر کلیسا و مسجد کلید داران مطلق این قوانین و این حقایق بودند- به پرسش بگیرند و پاسخ بطلبند . از وقتیکه در این جهان بالغان اندیشمندی بنام دکارت حتی موجودیت خود را با این استدلال پذیرفت که اگر فکر میکند پس وجود دارد، و از وقتیکه اندیشمند دیگری بنام نیوتن افتادن سیب را از درخت تنها کار فرشته ای ندانست که فرمان خداوند را اجرا کرده باشد ، و از وقتیکه اندیشمندی سومین بنام کپرنیک جرئت آن کرد که در گردش توراتی خورشید به دور زمین تردید کند، عصر تازه ای آغاز شد که همه پیشرفتهای مادی و فکری چند قرن گذشته جهان ما حاصل آنند .

و از جمله واقعیهائی بنیادی که بخش اعظم از اندیشمندان این جهان پیشرو در طول این سالهای فروغ برآن تأکید نهاده اند این است که سیر تحول مذهبی جوامع بشری درطول تاریخ درست به همان صورت و به پیروی از همان ضوابطی انجام گرفته است که سیر تحول سیاسی و علمی و اقتصادی و اجتماعی این جوامع انجام گرفته است، بی آنکه در این سیر تکامل عوامل ماوراء الطبیعه ای دخالت کرده باشند، یا پیامی از آسمان رسیده باشد ، یا ملائک و شیاطین و اجنه ای پا درمیانی کرده باشند، و درست به همین دلیل این سیر تحول اقتضا میکند که امروزه در انطباق با شرایط فکری بشریت درآغاز هزاره سوم و در تطبیق با دستاوردهای جهان دانش ، اندیشه مذهبی نیز پا به مرحله تازه ای از تکامل خود بگذارد ، یعنی این بار مذهب را در تضاد با واقعیهائی جهان دانش نجوید، بلکه در تطبیق با این واقعیتها و از ورای آنها بجوید. اسطوره های خیالبافانه ای که روزگاری شیوخ قدیم یهود در محیطهای کوچک و ابتدائی خود برای پاسخگویی به نیازهای اختصاصی قوم خویش ساخته و آنها را وحی خدای نوحاسته ای اعلام کرده بودند که خودشان او را در آسمان جای داده بودند ، امروز جای خود را به حقایق علمی بسیار مسلم تری سپرده اند که میان آنها با اسطوره های کهن بهمان اندازه تفاوت وجود دارد که میان دنیای یک خورشیدی دیروز با کائنات چند میلیارد کهکشانی امروز ، و میان آفرینش شش هزار ساله دیروز با آفرینش شانزده میلیارد سالی امروز، و میان خلقت خلق الساعه دیروز آدم با اصل " تکامل انواع " چند صد میلیون سالی امروز.

با این همه مفهوم هیچیک از این برداشتهای نو این نیست که جهان امروز دانش مذهب را بطور اصولی نفی کرده است، بلکه این است که نحوه سنتی برداشت این جهان از مذهب تغییر یافته است ، یعنی انسان امروز واقعیت مذهبی را بسیار بیشتر در مفهوم معنوی آن و بسیار کمتر در جلوه بتخانه و کلیسا و مسجد آن میجوید . در دسامبر 1998 بمناسبت جشن تولد مسیح ، هفته نامه فرانسوی *Nouvel Observateur* نظرسنجی گسترده ای از افکار عمومی، به ویژه از جوانان ، خواست که نظر خویش را درباره پرسشهای مختلف مربوط به معتقدات مسیحی خود ابراز دارند. این پرسشها عمدتاً بر تزیینات رسمی کلیسا درباره الوهیت عیسی، تثلیث مسیحی، پیامبری و معجزات عیسی و نقش الهی کلیسای کاتولیک متکی بود که در دوران انگریسیون تردید در اصالت هر یک از آنها خطر ارتداد و تکفیر و بدنبال آن شکنجه و اعدام را در برداشت. طبق نتایج این نظر سنجی ، 77 % از پاسخ دهندگان گفته بودند که میتوانند به وجود عیسی و به تعالیم اخلاقی او اعتقاد داشته باشند بی اینکه این اعتقاد ایشان الزاماً از مجرای کلیسا بگذرد، و 45 % متذکر شده بودند که برای قبول مسیح نیازی به قبول الوهیت او ندارند ، و درکنار 33 % که پیامبری عیسی را میپذیرفتند ، 67% دیگر او را فقط یک متفکر و مصلح بزرگ میدانستند . نتیجه گیری نهائی نوول ابسرواتور از این نظر سنجی این بود که " ما با جامعه ای سر و کار داریم که به مسیحیت خود همچنان پای بند است، ولی برای مسیح جوهری الهی قائل نیست و او را جلوه زمینی خدا یا فرزند او نمیشناسد و به معجزاتش نیز عقیده ندارد، و بخصوص کلیسا را واسطه ای الزامی برای مسیحی بودن نمی داند. مسیحیت آشنای اینان مسیحیتی است که در کائنات های باخ و *Ave Maria*ی شوربخت و تابلوهای رافائل و میکلائژ و در شاهکارهای معماری کلیساهای جهان مسیحی متجلی شده است و نه آنچه در دیوانهای تفتیش عقاید "ترکمدادا" و در کشتار سن بارتلمی و هیمة های آتش انگریسیون منعکس میشد ، همچنانکه علی آشنای ایرانیان آن "همای رحمت " است که در شعر سخنوران و در ذکر صوفیان تبلور مییافت و نه آن شمشیرکش مورد ستایش روح اله خمینی که یکروز هفتصد نفر از خوارج را در صفین سر میبرید و روز

دیگر یهود بنی قریظه را در مدینه قتل عام میکرد. این جهان مسیحی درحال حاضر 112 کشور بزرگ و کوچک را شامل میشود که تقریباً در هر خانواده آن ها کتاب مقدس Bible (تورات و انجیل) جای خاص خود را دارد. بسیاری از مردم این جهان یکشنبه ها به کلیسا میروند و در مراسم مذهبی نول ( کریسمس ) و پاک (ایستر) و امثال آن شرکت میکنند، و غالب این مردم صادقانه به "وجدان مسیحی" و "اخلاق مسیحی" خود افتخار میورزند. با اینهمه حتی یک نفر از مردم این جهان دو میلیارد نفری را نمیتوان یافت که قوانین کتاب مقدس را در مورد برده داری یا اجرای قانون سنگسار و قصاص یا حلال و حرام توراتی خوراکی ها یا انجام قربانیهای غالباً وحشیانه ای که در کتاب مقدس فریضه ای الزامی شناخته شده اند قابل قبول بدانند، یا عدم اطاعت فرزند را از پدر یا بی احترامی به یهوه را شایسته مجازات سنگسار بشمارد.

همین جهان پیشرفته مسیحی اخیراً پنجاهمین سالگرد تدوین و اعلام منشور جهانی حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد را بعنوان عالیترین دستاورد حقوقی و قضائی خود جشن گرفت، و این منشوری است که دست کم دوازده ماده از مواد سی گانه آن با قوانین کتاب مقدس تناقض دارد، و در این دوگانگی، قوانین این منشور حقوق بشر بقدری مترقی تر و عادلانه تر از قوانین کتاب مقدس است که حتی کلیسای واتیکان نیز جرئت مخالفت آشکار با آنها را نیافته است. در همین جهان مسیحی، تقریباً همه کشورها حکم اعدام را لغو کرده اند، در صورتیکه این حکم یکی از مقررات اصولی تورات است، و در مورد جلوگیری از کنترل مولد کلیسا علیرغم آنکه همه وزنه اعتبار مذهبی و امکانات سیاسی و تبل یغاتی خود را بکار گرفته، موفقیتی نیافته است، زیرا تلاش او با نیازمندیهای واقعی جامعه امروز بشری تطبیق نمیکند. حتی در اعلامیه اسلامی حقوق بشر هم که در سال 1950 از جانب کشورهای اسلامی انتشار یافت برحقوقی از قبیل آزادی مذهب و منع بردگی و تساوی کامل حقوق زن و مرد بصورتی قاطع تأکید نهاده شده است، در صورتیکه همه اینها با مقررات قرآنی تناقض دارند.

قانون حجاب اسلامی که هم اکنون در ایران و برخی از دیگر کشورهای جهان مسلمان بصورت الزامی اجرا میشود نمونه ای بارز از آن قوانینی است که در جهان آغاز هزاره سوم نه قابل اجرا و نه شایسته اجرایی است، زیرا که ماهیت اصولی آن اهانتی آشکار به شخصیت انسانی زن مسلمان است. هیچ جامعه متمدنی نمیتواند نیمی از افراد خود را بدون چادر سیاه بفرستد برای اینکه نیمه دیگر این جامعه را از وسوسه برکنار نگاه دارد، بی آنکه برای این کار از مردان "بالغ و رشید و عاقل" خود بخواهد که خودشان بر غرائز خویش کنترل بیشتری داشته باشند. چنین منطقی منطق توضیح المسائل های جهان تشیع است که در آنها از مومنین خواسته نمیشود که با حیوانی بیگناه وطی نکنند، بلکه حیوانی که مورد وطی قرار گرفته است محکوم بدان میشود که به محلی دیگر برده شود و کشته شود.

ادعا نامه ای که منظم بنام "اسلام ناب محمدی" علیه فرهنگ منحنط غرب صادر میشود مغلطه ای آشکار بیش نیست، زیرا هرچند راست است که این فرهنگ نقاط ضعف بسیار نیز دارد، ولی آنچه اینان به عنوان "انحطاط فرهنگی" بر آن انگشت میگذارند نه تنها بخشی از این نقاط ضعف نیست، بلکه درست بالعکس از مثبت ترین نقاط آن است.

فرهنگ "غیرمنحنط" کنونی جهان اسلامی، در کدامیک از کشورهای این جهان راه حل های بهتری از راههای جهان مترقی در مورد مسائل کلی یا روزمره کسان را ارائه کرده است؟ کدام آزادیهای بیشتر فردی یا اجتماعی را؟ کدام قانون و عدالت جامع تر قضائی را؟ کدام برنامه های تعاونی و نودستانه را؟ و بموازات آنها کدام دانش و صنعت پیشرفته تری را؟ کدام رفاه مادی یا برتری سیاسی یا نظامی یا اقتصادی را؟ کدام ارزشهای اخلاقی و معنوی را؟ شعارهای ضد "غرب زدگی" آیت اله ها و حجت الاسلامهای این جهان جز آنکه تنها در تحکیم قدرت خصوصی خودشان بکار گرفته شود، چه اعتلائی برای "اسلام ناب محمدی" به همراه آورده است؟ و جز اینکه فاصله این جهان اسلامی را از کاروان تمدن بشری باز هم بیشتر کند و بر عقب ماندگی آن صحنه باز هم موءکدتری بگذارد چه حاصلی داشته است؟ اگر اروپای جاهل قرون وسطی نیز با شعار "شرق زدگی" راه دستیابی به دانش برتر جهان اسلامی را بروی خود بسته بود، با کدام پشتوانه علمی

توانسته بود این دانش برتر را سنگ زیر بنای نیرومندی خود قرار دهد و با بهره گیری از آن خیلی زود همین جهان اسلامی را بزیر فرمان خویش در آورد؟

\* \* \*

آنچه بعدا انقلاب اسلامی ایران نام گرفت در مفهوم نهائی خود برخورد اجتناب ناپذیر این دو برداشت از مذهب و از واقعیت‌های مذهبی بود که یکی از آنها از آینده و دیگری از گذشته نشان داشت. یکی از آنها اسلامی بود که ایران با زیر بنای فرهنگی آریائی خود بصورتی کمابیش هماهنگ با برداشتهای اروپای عصر فروغ شکل داده بود، و دیگری اسلامی قشری که مسیحیت انعطاف ناپذیر دیوانهای تفتیش عقاید قرون وسطی را منعکس میکرد. به تعبیری دیگر، رویا رونی دو ایران جدا از یکدیگر بود: ایرانی که در طول هزاره ها بدست خود ایرانیان ساخته شده بود و ایرانی وارداتی که از خارج مرزها آمده بود و علیرغم ماهیت بیگانه خود ادعای صاحبخانهگی میکرد. در این ایران، بخصوص از زمان صفویان که بر این صاحبخانهگی مهر تأیید زدند تا پایان دوران قاجار همه چیز در اختیار منافع خصوصی کارگردانان روحانیت شیعه گذاشته شده بود، و لازمه تأمین این منافع وجود جامعه ای بود که در اجرای قوانین تغییر ناپذیر آسمانی جامعه مقلدان و مجتهدان یعنی جامعه قیم و صغیر باقی بماند. چنین بود که در پایان عصر قاجار، این جامعه ای که از دوران صفویه به بعد ارتباط فکری آن با دانش و بینش اروپا تقریباً بکلی قطع شده بود، بصورت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین درآمده بود و فاصله زیادی با آن نداشت که حتی موجودیت سنتی خویش را نیز از دست بدهد و به مجتمع تمدنهای منقرض شده تاریخ بپیوندد.

از همان هنگامیکه ظهور سلسله ای تازه این معادله سیصد ساله را برهم زد، و ایران همچون ترکیه دوران بعد از خلافت در این مسیر قرار گرفت که ولو با تأخیر بسیار دوباره به کاروان جهان پیشرو بپیوندد، برخورد سنگین و نهائی دو ایران ایرانی و غیر ایرانی اجتناب ناپذیر بود. ترکیه کمال آتاتورک رویارویی مشابهی را در شرایطی مساعد تر از شرایط ایران از سر گذرانیده بود، زیرا این ترکیه ای بود که از شکست نظامی خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول سر برآورده بود و زمینه در آن برای جدائی قاطع از گذشته آماده تر بود، ولی در ایران، پیش از آنکه راه بطور اصولی بر ارتجاع بسته شود بروز جنگ جهانی دوم و اشغال نظامی کشور و بازگشت اعلام نشده نفوذ استعماری این تلاش را در نیمه راه متوقف کرد، در انتظار آنکه در سالهائی دیگر حسابگریهائی شناخته شده راه را بر رویارویی سرنوشت ساز ایران ایرانی و ایران وارداتی بگشاید.

\* \* \*

ایران فردای ما در هزاره ای که از راه میرسد تنها نیاز به تحولی سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی در حد تحولات دیگر کشورهای پیشرفته یا پیش نرفته جهان ندارد، نیاز به یک خانه تکانی اصولی در مقیاس هزاره ها و نه در مقیاس سده ها و ده ها و سالها دارد، نیاز بدانکه همچون سمندر افسانه ای از درون خاکستر آتشی که در آن سوخته است دیگر باره جوان و پویا سر بر آورد. نیاز به " تولدی دیگر " دارد.

---

فصلی طولانی از تاریخ این کشور که هزار و چهارصد سال پیش در قادسیه آغاز شد میباید در آغاز هزاره تازه در قم بسته شود، برای اینکه اسلام سیاسی هزار و چهارصد ساله جای خود را به اسلامی در مفهوم واقعی یک مذهب یعنی در مفهوم معنوی آن بسپارد، مذهبی که آگاهانه و آزادانه از جانب افراد پذیرفته شده

باشد، همانند آن مسیحیتی که در جهان کنونی غرب آزادانه و آگاهانه، در صورتی معنوی و نه سیاسی، از جانب افراد پذیرفته شده است.

نسل نواخته ای که الزاما باید ایران فردا را بر روی ویرانه های ایران امروز بنیاد نهد، تنها موظف به طرح ریزی و اجرای یک برنامه بازسازی نیست، بلکه مسئول طرح و اجرای دو برنامه مجزا از یکدیگر - هر چند مکمل یکدیگر - است. یکی از این دو برنامه، برنامه ای اضطراری و کوتاه مدت است و دیگری برنامه ای بنیادی و دراز مدت. برنامه نخستین پایان دادن به رژیم قرون وسطائی قیم و صغیر است که اصولا وجود آن در جهان قرن بیستم در کشوری چون ایران دشنامی به تاریخ و فرهنگ ملت ما و به حیثیت انسانی همه نسلهائی است که در طول هزاران سال در این سرزمین زیسته اند و همه نسلهائی دیگری که میباید در هزاران سال آینده در آن زندگی کنند. و برنامه دیگر، بنیادگرایی فردائی است که در آن فرزندان این سرزمین بتوانند در ایرانی ایرانی، با هویتی ایرانی، با تکیه بر ارزشهای فرهنگی ایرانی، کشور خود را بصورتی هماهنگ با دانش و بینش جهان پیشرفته هزاره سوم و نه در محدوده ضوابط دوران جاهلیت عربی یا قرون وسطی باز سازی کنند.

\* \* \*

در هر برداشت تازه ای، این واقعیت اصولی میباید مبنای کار قرار گیرد که موضع ایران در جهان اسلامی از آغاز با همه اجزای دیگر این جهان فرق داشته است و امروز نیز فرق دارد، زیرا برخلاف کلیه آنهای دیگر، ایران هیچوقت هویت ملی و هویت اسلامی خود را یکی ندانسته و هیچوقت نیز حاضر به فدا کردن اولی در راه دومی نشده است. در این باره قبلا با تفصیلی بیشتر سخن رفته است و تکرار آنچه گفته شده است ضرورتی ندارد.

واقعیتی که بالعکس تذکرش ضرورت دارد، این است که محدود کردن انحصاری هویت ملی، به عضوی از اعضای جهان اسلامی - جهانی که اصولا در هیچ شرایطی اسلام ایرانی را اسلام خود نشناخته و مسلمانی ایرانی را مسلمانی واقعی ندانسته است- نه تنها از هیچ جهت سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی کمکی به ایران نمیکند، بلکه مشکلات فراوانی را نیز برای او پدید می آورد که در غیر اینصورت پدید نمی آید، و او را درگیر مناقشاتی میکند که غالبا ارتباطی با او ندارد.

قلمرو سنتی نفوذ ایرانی از آغاز تاریخ ایران سرزمینهای پهناور آسیای میانه و چین و آسیای جنوبی و به ویژه شبه قاره هندوستان بوده است که بهمین جهت جای پای چند هزارساله ایران را در سراسر آنها به فراوانی میتوان یافت. سالها پیش جواهر لعل نهرو، بنیانگذار سیاسی هند امروز، در نامه هائی که از زندان انگلیسها به دخترش ایندیرا مینوشت، بر این تأکید نهاد که در تمام طول تاریخ هیچ کشوری در کشور دیگر بدان اندازه که ایران در هند اثر بخشیده اثر نبخشیده است. زبان فارسی صدها سال زبان درباری و فرهنگی این سرزمین بوده است، چنانکه شمار سخنوران پارسی زبان هند از چند برابر شمار همه سخنوران خود ایران فراتر رفته است، و به نوشته نهرو اگر استعمار انگلستان با همه نیروی خود علیه گسترش این زبان برنخاسته بود شاید هنوز هم فارسی زبان رسمی هندوستان بود. قسمتی از عالیترین آثار معماری این سرزمین دستاورد معماران چیره دست ایرانی است. بنای رویائی تاج محل که ویل دورانت آنرا زیبا ترین بنای جهان میداند، به تعبیر معروف رنه گروسه روح ایران است که در کالبد هند حلول کرده است. گنجینه آثار خطی فارسی در هند بزرگترین گنجینه دستنویس های فارسی در تمام جهان است و بدایع نقاشی و مینیاتوری ایرانی نفیس ترین مجموعه آثار هنر نقاشی این کشورند. موجودیت کشوری چون پاکستان بر اساس ایدئولوژی محمد اقبال شاعر پارسی گوی لاهور پی ریزی شد و نام آن نیز از پارسی مایه گرفت، کشمیر ایران صغیر نامیده شد و بنگال همچنان کانون قند پارسی باقی ماند.

همین نزدیکی همه جانبه را در تاریخ روابط ایران و چین میتوان یافت. جاده معروف ابریشم نه تنها یک شاهراه بازرگانی، بلکه یک شاهراه فرهنگی و هنری کهن است که اندیشه های مذهبی و فلسفی زرتشتی و مهری و مانوی ایران را بطور مستمر به امپراتوری پهناور چین منتقل کرده است، حتی مسیحیت و اسلام نیز، در صورت

ایرانی این هر دو، یعنی مسیحیت نستوری و اسلام ایرانی، از طریق همین شاهراه به چین رفته اند. میلیونها مسلمان چینی در طول قرون به زبان فارسی نماز خوانده اند و امروز نیز میخوانند. بزرگترین مسجد چینی در هانگ چه تو با کتیبه زیبایی پارسی آراسته شده است، و چنانکه این بطوطه سیاح نامی عرب در خاطره سفر خود بدین کشور حکایت میکند شعر سعدی شیراز، تنها نیم قرن پس از خود او، ترانه رایج خنیاگران چینی بوده است. بقایای آتشگاه های زرتشتی و پرستشگاههای مهری و مانوی دسراسر چین یادگارهای دیگری از پیوندهای مذهبی این دو تمدن بزرگ جهان باستانند، همچنانکه شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی از پیوندهای تاریخی و گاه عاطفی این دو حکایت دارند. اثر پژوهشی معتبری بنام Sino-Iranica که در آغاز قرن کنونی توسط یک دانشگاه امریکائی منتشر شد بنوبه خود معرف آن است که شمار بسیاری از میوه ها و گلها از ایران به چین رفته اند و هنوز هم نامهایی ایرانی دارند.

همین ابن بطوطه در شرح سفر خویش به اندونزی کنونی نقل میکند که زبان پارسی زبان جاوه و سوماترا بوده و داستانسرایان و سخنوران و صوفیان ایرانی باندازه خود ایران در آن قرب و منزلت داشته اند. هنوز هم در گوشه و کنار این سرزمین مردم مشتاقانه به زیارت آرامگاه های این صوفیانی میروند که برسنگهای گورشان غزلهای عارفانه سعدی و حافظ شیراز نقش زده شده است.

سرزمین های پهناور آسیای میانه که امروز جمهوریهای تازه استقلال یافته تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و کازاخستان را در برمیگیرند، و جمهوریهای قفقازی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و داغستان، بنوبه خود گنجینه داران بزرگ فرهنگ و هنر ایرانند و شهرهایی چون بدخشان و سمرقند و فاراب و بخارا و گنجه و شیروان و نخجوان چنان با تاریخ و فرهنگ ایران آمیخته اند که میان آنها با طوس و نیشابور و ری و شیراز تفاوتی نمیتوان یافت.

نه تنها تاجیکستان فارسی زبان عضو جدائی ناپذیری از خانواده بزرگ ایرانی است، بلکه حتی باغچه سرای کریمه که در میان امواج دریای سیاه، هنوز غرق در گلهای سرخی است که خانهای تاتار این سرزمین از شیراز بدانجا آورده اند سرا پا رنگ ایرانی دارد، و در کاخ سلطنتی پیشین گرجستان، همچنان به جهانگردان تالاری نشان داده میشود که در آن هر شامگاه نغمه سرائی خوش آواز صفحاتی از شاهنامه فردوسی را برای ملکه تامارا میخوانده است. در دل همین قفقاز، هنوز ایرانیان کهنی خانه دارند که جمهوری "اوست" خود را همچنان

" ایران " مینامند و زبانی را که از اجداد آنان خود به ارث برده اند ایرانی میخوانند و هنوز غاری را که زادگاه میترا شناخته میشود در کوهستان بلند خود به مسافران نشان میدهند.

همه این سرزمین ها و این تمدنها در ارتباط تاریخی خویش با ایران این وجه مشترک را دارند که جای پراحترام فرهنگ ایرانی را برای خود ایران محفوظ نگاه داشته اند، در صورتیکه جهان اسلامی این حق را از فرهنگ پارسی دریغ داشته، یعنی هر آنچه را که از بزرگان این فرهنگ دریافت داشته یا به حساب نویسندگان عرب گذاشته و یا بدانها بر چسب کلی اسلامی زده است بی آنکه به ماهیت ایرانی آنها اعتنائی کرده باشد.

زیانی که وجود رژیم بنام ولایت فقیه در ایران در سالهای فروپاشی امپراتوری شوروی در ارتباط با جمهوریهای نوخاسته آسیای میانه به مصالح ملی کشور ما وارد آورد زیانی بتمام معنی جبران ناپذیر بود، زیرا فرصتی تاریخی پیش آمده بود تا ایران پیوندهای کهن خود را با این سرزمینها و با مردم آنها از سرگیرد، و احیانا فدراسیونی را پی ریزی کند که ضامن منافع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه اعضای آن باشد، نه اینکه بجای همه چیز برای آنها مبلغ مذهبی و کتاب دعا بفرستد و آنها را وادارد تا برای احتراز از بنیاد گرائی ولایت فقیه، رو به جانب ترکیه و روسیه و کارتل نفتی امریکائی اروپائی آورند.

\* \* \*

ایران فردا، در تولد تازه خود، گذشته از بازیابی دوستان کهن و دوستی های کهن، تعهدی جهانی نیز در ایفای رسالتی که فرهنگ جهانیین او از آغاز برعهده اش گذاشته است، بخصوص در راستای اندیشه مذهبی، بعهده دارد که از میراث چند هزار ساله او در این زمینه سرچشمه میگیرد، و یکصد و پنجاه سال پیش هگل آنرا نمونه ای منحصر بفرد در تاریخ جهان دانست.

همچنانکه پیش از این گفته شد، در دوران کنونی ما در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جهان تازه ای در حال شکل گرفتن است، بهمین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه ای در حال شکل گرفتن است، بهمین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه ای شکل میگیرد که وجه مشخص آن جهانی بودن آن است، زیرا این ساختار به دنیای آینده ای تعلق دارد که در آن مرزهای سیاسی و جغرافیایی و نژادی روز بروز بیشتر جنبه سنتی جدا کننده خود را از دست میدهند و حقیقت های مجزای غیر توحیدی و توحیدی در جلوه های یهودی و مسیحی و مسلمان خویش جای خود را به حقیقت واحدی میسپارند که بر خدانشناسی جهانی تکیه دارد، و بارزترین خصیصه این خدانشناسی جهانی این است که این بار رابطه بشر با خدای او رابطه ای بیواسطه است که از طریق کاهن، خاخام، کشیش، مفتی، و آیت اله نمیگذرد، و دیوانهای تفتیش عقاید و دادگاههای شرع و خواهران زینب و انصار حزب اله نیز بر آنها نظارت نمیکند، و طبعاً خونی هم بنام خدا ریخته نمیشود و شکنجه ای بنام خدا صورت نمیگیرد. تفاوتی هم برای این خدا ندارد که برای او گنبد و بارگاه بزرگتری بسازند یا صلوات بلند تری بفرستند. از دیدگاه این خدا آن روسپیان استرالیایی که اخیراً درآمد یکماهه خود را به کمک به پژوهشهای بهداشتی در امر مبارزه با بیماری ایدز (سیدا) اختصاص دادند بسیار بالاتر از عالیجنابانی جای دارند که در کنار صفهای گرسنگان برای او کلیسا و مسجد میسازند. عبادتی مقبولتر از انجام تشریفات سنتی بیحاصلی که عموماً کار وکیلان بی وکالتنامه این خدایند و نه کار خود او، تلاش صادقانه برای ساختن جهانی بهتر و برقراری جامعه بشریتی پیشرفته تر است که در آن از بیعدالتی ها و نابسامانی ها و از رنجها و دردهائی که هم اکنون بخشهای بزرگی از این جامعه بشری قربانیان ناتوان آنند و گزارشهای رسمی مراجع صلاحیتدار بین المللی بطور منظم بر آنها تکیه میگذارند هر چه کمتر نشان باشد. این گزارشهایی که بطور منظم از جانب سازمانها و مراجع مختلف جهانی در زمینه مسائل انسانی مختلف مربوط بدین سازمانها منتشر میشوند همگی بیانگر این واقعیتند که هنوز تلاشی بسیار ضروری است تا چنین دنیای بهتری ساخته شود. گزارش سازمان بهداشت جهانی که تنها در چند ماه پیش منتشر شده، حکایت از آن دارد که در حال حاضر در جهان سوم در هر دو ثانیه یک کودک از گرسنگی میمیرد، و تنها در عرض یکسال 13 میلیون کودک یعنی معادل صد برابر قربانیان بمب اتمی هیروشیما از بدی تغذیه یا از گرسنگی تلف شده اند، درست مانند اینکه در هر روز از روزهای سال یک شهر کامل با جمعیتی در حد متوسط و صرفاً متشکل از کودکان، از روی زمین محو شده باشد. طبق همین گزارش در جهان امروز ما 300 میلیون کودک کم خونی ناشی از کمبود آهن و 300 میلیون نفر دیگر به بیماری گواتر ناشی از کمبود ید دچارند و 100 میلیون کودک به علت کمبود ویتامین بیانی خود را از دست داده و کور شده اند.

گزارش کنگره بین المللی مربوط به کار غیر قانونی بچه ها در جهان، که در 1997 در اسلو برگزار شد، حاکی از این است که در حال حاضر 250 میلیون کودک ده تا چهارده ساله در شرایط وحشتناک در سراسر جهان شبانروزی گاه تا هجده ساعت بکار گرفته میشوند. تنها در یک کشور برزیل پنجاه هزار دختر بچه ده تا پانزده ساله از راه فحشا زندگی میکنند و غالباً تأمین زندگی والدین خود را نیز بعهده دارند. به گزارش سازمان انگلیسی مبارزه با بردگی کودکان (OXFAM) بسیاری از بچه ها را با کامیون های گوسفند کشی به بازار فروش میبرند و قیمت آنها را برحسب وزنشان دریافت میدارند. تعداد کودکان سر راهی امریکای لاتین به تنهایی 40 میلیون نفر برآورد شده است. به گواهی UNICEF دو میلیون کودک بطور منظم مورد بهره برداری جنسی قرار دارند، و به نوشته نیویورک تایمز برخی از کودکان که بنام معالجه به ایالات متحده امریکا دعوت میشوند برای آزمایشهای پزشکی داروهای تازه بصورت خوکچه های هندی مورد استفاده قرار میگیرند. مادرترزا، قدیسه

مسیحی سالهای ما و برنده جایزه نوبل صلح، دریکی از آخرین مصاحبه های خود فاش کرد که در برزیل هر ساله صدها کودک نوزاد از سطلهای زباله کنار خیابانها برداشته میشوند.

تازه ترین گزارش سازمان یونسکو، شمار بیسوادان امروز جهان را بیش از یک میلیارد نفر تعیین کرده است، که هر ساله 110 میلیون کودک محروم از آموزش بدانها افزوده میشوند.

نظم اقتصادی غیر عادلانه ای که برجهان امروز حکومت میکند بیش از مجموع کوتاهی های مومنان جهان درانجام فرائض مذهبی خود درمکتب خدانشناسی ناپذیرفتنی است. در روز سالانه مبارزه جهانی با فقر و گرسنگی سال 1998 ، سازمان ملل متحد اعلام کرد که درحال حاضر یک میلیارد و نیم نفر از جمعیت شش میلیون نفری جهان درفقر مطلق بسر میبرند که یک میلیارد و سیصد میلیون نفر آنها از مردم آسیا و افریقا و امریکای لاتین هستند. این فقیران که 25 % از جمعیت جهان را تشکیل میدهند جمعا تنها از یک درصد درآمد جهانی برخوردارند، درآمدی که درسال گذشته رقم آن 25 000 میلیارد دلار بوده است. یعنی یک و نیم برابر فاصله زمین با خورشید، اگر به حساب نشریه لوموند دیپلماتیک این فاصله را با اسکناسهای یک دلاری که بدنبال هم بگذارند فرش کنند. به حساب همین نشریه، نسبت درآمد ثروتمندان و فقیران جهانی از سی بر یک در دهه هشتاد به 78 بر یک در دهه 90 بالا رفته است. درجهان آغاز هزاره سوم، جنگ صلیبی یا جهاد اسلامی واقعی تلاشی است که میباید جهان بشریت برای تعدیل نظم غیر عادلانه اقتصادی امروز جهان و استقرار نظم انسانی تر و عادلانه تری درجای آن بکار بندد، زیرا این نظام ظالمانه اقتصادی آن جعبه پاندورائی است که تمام نابسامانیهای اجتماعی و اخلاقی و جنگها و کودتاها و ژنوسیدها و دیکتاتوریهها و قحطی ها و مرگهای دسته جمعی گرسنگان و بیماران و فحشا و بیسوادی و بسیار تباهی های دیگر جامعه بشری از آن سر بر می آورند .

\* \* \*

برداشت جهان بینانه از واقعتهای مذهبی درببرون از برداشتهای کوتاه نگرانه قشری، برای فرهنگ ایرانی برداشتی تازه نیست. حتی پیش از مولوی نیز، خمیر مایه این فرهنگ این بوده است که: " ما زقرآن مغز را برداشتیم ، پوست را بهر خسان بگذاشتیم " ، هرچند که دراین مورد تنها قرآن مطرح نبوده، مذهب و اندیشه مذهبی درصورت کلی آن مطرح بوده است .

جلوه های گوناگون این روشن نگری و تضاد آنرا با قشریت دین سالاران ، درتمام تاریخ اسلامی ایران متجلی میتوان یافت. اگر جهان غرب در دوران معینی قرن فروغی فراگیر و چشمگیر داشته است، جهان ایرانی در دورانی درازتر، منتها بصورتی پراکنده تر و بهمین دلیل نامحسوس تر بنوبه خود جهانی آکنده از فروغ بوده است. شمار بزرگان اندیشه و ادب این کشور که در هزار و چهار صد ساله گذشته بطور پیگیر با فرهنگ قشریت در ستیزه بوده اند، و بسیاری از آنان دراین راه جان باخته یا به زندان افتاده و یا به تبعید رفته اند ، از آنچه میتوان پنداشت بیشتر است. من خود درسالهای گذشته نمونه هائی از گفته های بیش از دویست تن از اینان را درکتابی بنام "درپیکار اهریمن" ارائه کردم ، و در همین کتاب حاضر نیز نمونه های دیگری ازاین آثار را، که به آزاداندیشان بلند قدر نخستین قرون اسلامی ایران : ابن مقفع ، راوندی، سرخسی وبخصوص یکی از بزرگترین آزاداندیشان همه تاریخ جهان ، زکریای رازی ، مربوط میشود ارائه کرده ام. آنچه میباید اختصاصا در اینجا برآن تاکید گذارم، سهمی است که دریکصد سال گذشته، یعنی از سالهای مشروطیت تا بامروز، پاسداران دیگری از این فرهنگ مبارز، در همین راه یعنی درپیکار با قشریت و واپسگرانی و سود جوئی مذهبی برعهده داشته اند، و این تلاش در دو دهه گذشته ابعادی یافته است که درنوع خود قرن فروغ اروپائی را بیاد می آورد. شمار آثار ارزنده ای که دراین مدت کوتاه درجامعه برونمرزی ایرانی دراین راستا توسط نویسندگانی سابقه دار یا نویسندگان نوحاسته نسلی جوانتر انتشار یافته است، و نه تنها کمیت بلکه کیفیت عالی آنها ، این

احساس را پدید می آورد که انقلاب واپسگرای پایان قرن بیستم کشور ما در کنار همه دستاوردهای منفی خود دستاورد کاملاً مثبتی نیز بصورت چنین تلاش فرهنگی پویا همراه داشته است .

پیشگامان این " عصر فروغ" ایرانی را باید در ایران نیمه اول قرن حاضر جست ، که از میان آنان میتوان از میرزا آقا خان کرمانی، آخونزاده، جمال الواعظین، ایرج، عارف، پور داود، هدایت، کسروی، محمد مسعود، نوبخت، بهار، دشتی، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد... یاد کرد ، همچنانکه در دوران بیست ساله گذشته میباید به عنوان نمونه از سخنورانی چون نادر نادرپور، اخوان ثالث، سایه، ضیاء مدرس، حمید مصدق، محمد عاصمی، اسماعیل خوئی ، شهناز اعلامی، از پژوهشگرانی چون سعیدی سیرجانی، جلال آشتیانی، صادق(نام مستعار )، روشنگر ( نام مستعار )، عبدالرحمن ( نام مستعار)، علی میر فطروس، از نویسندگانی چون بهرام چوبینه، مهشید امیرشاهی، کورش آریا منش، هوشنگ زنوزی، از طنز پردازانی چون ایرج پزشکزاد و هادی خرسندی، و از اندیشمندانی چون حسین ملک، منوچهر جمالی، هوشنگ معین زاده نام برد که هرکدام از آنان هم استادانه و هم شجاعانه به روشنگری پرداختند و مکتبی آینده ساز را پی افکندند که بی گمان نقش آن در ایفای رسالتی که سالها پیش رنه گروسه، یکی از سر شناس ترین شخصیت های فرهنگی قرن ما بر آن تأکید نهاده بود، نقشی بنیادی است:

" اساسی ترین مسئله جهان امروز ما درآمیختن شرق و غرب برای دست یابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است، و سر مشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده است نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق پذیر است، زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خود بخود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و اقدام این هر دو در یک واحد بزرگ جهانی است."